



مرکز تحقیقات دارالحدیث

میراث حدیث شریف

دست‌نخستین

به کوشش

علی صدراینی خونی

مهدی مهریزی

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



مرکز تحقیقات دارالحدیث

میراث حدیث شیعه

فصل پنجم



به کوشش

علی صدرایی نوبی

هدی مهریزی

مهریزی، مهدی، ۱۳۴۱ - گردآورنده.

میراث حدیث شیعه: دفتر پنجم / به کوشش مهدی مهریزی و علی صدرایی
خوبی. - قم: مؤسسه فرهنگی دارالحدیث، ۱۳۷۹.
۶۰۴ ص.

کتابنامه به صورت زیر نویس.

۱. احادیث شیعه - مجموعه ها. ۲. ائمه اثنی عشر علیهم السلام - تاریخ. ۳. اربعینیات.
 ۴. احادیث خاص (حدیث حقیقت). ۵. حدیث - علم الدرایه. ۶. اجازات. الف.
- صدرایی خوبی، علی، ۱۳۴۲ - گردآورنده همکار. ب. عنوان.

۲۹۷/۲۱۸

BP ۱۴۱/۹م ۹

ISBN : 964 _ 5985 _ 93 _ 5

شابک: ۹۶۴-۵۹۸۵-۹۳-۵



مرکز تحقیقات دارالحدیث

میراث حدیث شیعه / ۵

به کوشش:

مهدی مهریزی

علی صدرایی خوبی

امور اجرایی: حسین گودرزی

ویراستاران: قاسم شیرجعفری، سید محمّد دلّال موسوی، تحسین پورسماوی

حروف نگار: محمّد اعرابی / صفحه آرا: سید علی موسوی کیا

دفتر میراث حدیث شیعه: قم، خیابان ۱۹ دی، کوچه دهم، پلاک ۳۱

نشانی برای مکاتبه: قم، ص. پ. ۳۴۱۸ / ۳۷۱۸۵، تلفن: ۰۴۸۷-۷۷۱۰، نمابر: ۷۷۱۹۱۹۰

نشانی در اینترنت: <http://www.hadith.net/magazine/mirath.htm>

پست الکترونیک: hadith@hadith.net

فهرست

۷ آغاز دفتر

متون حدیثی

۱۳ منتخب الأنوار في تاريخ الأئمة الأطهار عليه السلام

ابو علی محمد بن همام بن سهیل الكاتب الإسکافی / تحقیق: علیرضا هزار

۶۳ أربعون حديثاً في فضائل أمير المؤمنين عليه السلام

محمد بن أبي مسلم بن أبي الفوارس الرازي / تحقیق: رضا قبادلو (محمدي)

۱۶۵ ندبة الإمام سجاد عليه السلام

بروایة الحسن بن محمد بن أبي الحسن الأوي / تحقیق: محمد الکاظم

شرح و ترجمه حدیث

۲۰۷ شرح حدیث حقیقت

ابن همام شیرازی / تحقیق: سید محمد عمادی حایری

علوم حدیث

۲۴۹ مختصر رسالة في أحوال الأخبار

قطب الدین سعید بن هبة الله راوندی / تحقیق: سید محمدرضا حسینی جلالی

۲۷۹ الکفایۃ فی علم الدراية
میرزا ابوطالب محمد موسوی زنجانی / تحقیق: علی فرخ

اجازات

۴۰۳ ضیاء المفاازات فی طرق مشائخ الإجازات
شیخ آقا بزرگ تهرانی / تسطیر: سید محمد حسین حسینی جلالی تحقیق: احمد
محمد رضا حایری

۵۲۱ إجازات میرزا مهدی بن ابوالقاسم شهرستانی
سید احمد حسینی اشکوری

۵۵۱ ستایش نامه علامه مجلسی
أحمد بن محمد بن یوسف بحرانی / تحقیق: جویا جهانبخش

معرفی نسخه

۵۸۵ رشح الولاء فی شرح الدعاء
اسعد بن عبدالقاهر شَقْرُوَه اصفهانی / معرفی: محمد برکت

آغاز دفتر

ما و میراث گذشته

میراث فکری هر فرهنگ و جامعه، هویت و چیستی آن است. آدمی را نمی‌توان از گذشته فرهنگی‌اش تهی ساخت، که دیگر توان رویدن و بالندگی نخواهد داشت. بی‌اعتنایی به میراث و آن را حفاری در کویر تلقی کردن، نوعی ناپختگی و خامی است. رمز رونق و پیشرفت جوامع امروزی، در پشت پازدن آنها به میراث گذشته نیست؛ بلکه در نقد و بالنده‌سازی آن نهفته است.

امروزه، نه تنها به میراث مکتوب کهن بها داده می‌شود؛ بلکه سنگ‌نبشته‌ها و دیگر آثار به جای مانده نیز نگهداری و مورد مطالعه قرار می‌گیرند.

آری! کاستی و خامی است که همه راه آینده را در میراث کهن بجویم و خود را از تفکر و شناخت واقعیت نوین و دانش و معارف نو محروم سازیم.

اگرچه نسخه‌های خطی و دست‌نوشته‌ها، تنها میراث ما نیستند؛ اما به هر روی، بخش عظیمی از آن را تشکیل می‌دهند و ما در برابر این بخش از میراث خود، بویژه در هر گونه طرح یا اقدامی برای احیای میراث اسلامی، چند رسالت بر عهده داریم:

یک. حفظ و نگهداری

دو. تصحیح و احیا

سه. پالایش انتقادی

چهار. ساده‌سازی

یک. حفظ و نگهداری

شناسایی، گردآوری، ترمیم، تهیه فهرست‌ها و معرفی، نخستین گام در حفظ و نگهداری است. استفاده از فناوری نوین در نگهداری و در دسترس گذاردن نسخه‌های خطی، دومین گام است.

دو. تصحیح و احیا

پس از نگهداری میراث مخطوط، نوبت به تصحیح و احیای آن می‌رسد که خود، دارای دو مرحله ساده و پیشرفته است.

مرحله ابتدایی احیا، همان است که امروزه رونق بسیار دارد: خطی‌ها به چاپی تبدیل می‌شوند، به همراه مقابله با تعدادی از نسخه‌ها و استخراج منابع و مصادر و البته این‌گونه تصحیح، تنها به دست نوشته‌ها و یا چاپ شده‌های غیر منقح، اختصاص دارد.

پس از این مرحله، نوبت به تصحیح اجتهادی یا انتقادی می‌رسد. تصحیح اجتهادی و انتقادی که امری بس دشوار است و به خبرویت و احاطه و اشراف مصحح بر آن حوزه از دانش منوط است، در گرو انجام این کارهاست:

- ۱- استوار سازی متن، فراتر از حصار نسخه‌ها؛
- ۲- نشان دادن سرچشمه‌های سخن در نوشته‌های پیشین و تعیین میزان تأثیر پذیری از اندیشه‌های متقدم متفکران اسلامی؛
- ۳- نشان دادن تأثیر پذیری پدیدآورنده اثر، از دیگر فرقه‌های اسلامی و یا سایر ادیان و فرهنگ‌ها؛

۴- بررسی شرایط اجتماعی و فرهنگی شکل‌گیری اثر، و عوامل مؤثر در فکر و

اندیشه مؤلف؛

۵. نشان دادن جایگاه و ویژگی‌های اثر در مقایسه با آثار مشابه در همان عصر. اگر این کار در هر یک از شاخه‌های علوم و نسبت به آثار برجسته انجام شود، تا اندازه بسیار، جریان‌های فکری درون آن شاخه از دانش را نشان می‌دهد و تاریخ تحولات آن را نمایان می‌سازد و نقطه عطف‌ها را آشکار می‌کند. در مثل، اگر در حوزه فقه شیعی، کتاب‌های شیخ طوسی (قرن پنجم)، آثار علامه حلی (قرن هفتم)، آثار محقق کرکی (قرن دهم) و جواهر الکلام (قرن سیزدهم) تصحیح انتقادی شوند، تطورات فقه شیعی برجسته می‌گردد و نیز تأثیرهای متقابل با آثار فقهی اهل سنت در همان دوره‌ها نشان داده خواهد شد.

سه. پالایش انتقادی

در این مرحله، به نشان دادن کاستی‌ها و سستی‌ها در متون کهن، اهتمام می‌شود. این کار، در متون گزارشی و نقلی به گونه‌ای است و در متون نظری یا عقلی به گونه‌ای دیگر. در مثل، وقتی با متنی تاریخی مواجهیم، پالایش، این خواهد بود که نقل‌های جعلی و وضعی، بر پایه شواهد و استدلال‌های استوار، نمایانده شوند. چنان‌که این پالایش، در متون فقهی، به کنار نهادن فروع نادر و از رونق افتاده و مثال‌هایی که واقعیت خارجی ندارند و... خواهد بود.

به تعبیر دیگر، پالایش، شامل این موارد می‌شود:

- ۱- شناسایی مطالب جعلی و خلاف واقع؛
- ۲- شناسایی مثل‌ها، فروع و تقسیم بندی‌های نادر و از رونق افتاده؛
- ۳- شناسایی تداخل‌ها و خلط‌های نابه‌جای علوم؛
- ۴- شناسایی ابواب، فصول، موضوعات و مطالب ابطال شده و یا منتفی گردیده؛
- ۵- شناسایی استدلال‌های سست؛

گفتنی است که این پالایش به معنای دست بردن در متون کهن نیست؛ بلکه در

کنار حفظ و نگهداری و تصحیح و عرضه‌متن، اقدام به پالایش و نقد می‌شود. به تعبیر دیگر، متن‌هایی نو به عنوان گزیده و تلخیص متون مَصَّحَح، تهیه می‌گردد. تحقّق این فرآیند (پالایش) بر پایه معیارهای پنجگانه، در دانش‌های اسلامی: فقه، اصول، درایه، کلام، اخلاق و ... خدمتی بزرگ به فرهنگ دینی و علوم اسلامی است.

چهار. ساده سازی

پس از انجام مراحل گذشته، برای آن که پیوند نسل امروز با میراث گذشته حفظ گردد، به روز ساختن زبان متون و نگارش امروزی آن (بازنگاری)، امری لازم و بایسته است. می‌توان به عنوان نمونه، از مجموعه «برگزیده متون ادب فارسی» که برای جوانان فراهم شده است، یاد کرد که جوان امروزی را با متون دشواری چون: کشف الأسرار، مرصاد العباد، مثنوی، فیه ما فیه، تذکرة الاولیاء، و... آشنا و مأنوس می‌سازد.

همین رویه را در باب میراث علوم دینی باید به کار بست و نسل امروز را با دانشوران پیشین و آثارشان آشنا ساخت.

مهدی مهریزی

متون حديثي

منتخب الأنوار في تاريخ الأئمة الأطهار عليهم السلام

أبو علي محمد بن همام بن سهيل الكاتب الإسكافي

(٣٣٦ق)

أربعون حديثاً في فضائل أمير المؤمنين عليه السلام

محمد بن أبي مسلم بن أبي الفوارس الرازي (قرن ٦)

ندبة الإمام السجاد عليه السلام

برواية الحسن بن محمد بن أبي الحسن الآوي (قرن ٨)

منتخب الأنوار في تاريخ الأئمة الأطهار عليهم السلام

أبو علي محمد بن همام بن سهيل الكاتب الاسكافي (٣٢٦ق)

تحقيق: علي رضا هزار

التمهيد

لمحة من حياة المؤلف^١

أبو علي محمد بن أبي بكر همام بن سهيل الكاتب الإسكافي شيخ أصحابنا^٢ المتقدمين، ثقة جليل القدر عظيم المنزلة من أثبات المحدثين ومصنفيهم، ولد بدعاء الإمام العسكري عليه السلام. ويظهر من فهرست النجاشي (ص ١٥ و ١٧٧) أن اسم أبيه علي وأن هماماً جدّه.

وترجمه الشيخ في رجاله بقوله:

محمد بن همام البغدادي يكنى أبا علي، وهمام يكنى أبا بكر، جليل القدر، ثقة، روى عنه التلعكبري، وسمع منه أول سنة ٣٢٣، وله منه إجازة، ومات سنة ٣٢٢. انتهى.

١. أخذنا أكثر هذه الترجمة من مقدّمة كتاب (بحار الأنوار) الذي عنى بتحقيقه عبدالرحيم الرباني الشيرازي.

٢. الاستبصار، ج ٤، المشيخة.

وقال في الفهرست (ص ١٤١):

محمد بن همام الإسكافي يكنى أبا علي جليل القدر ثقة، له روايات كثيرة، أخبرنا بها عدة من أصحابنا عن أبي المفضل عنه.

وقال النجاشي في فهرست أسماء مصنفى الشيعة (ص ٢٦٨):

محمد بن أبي بكر همام بن سهيل الكاتب الإسكافي شيخ أصحابنا ومتقدمهم، له منزلة عظيمة، كثير الحديث، قال أبو محمد هارون بن موسى عليه السلام: حدثنا محمد بن همام قال: حدثنا أحمد بن ما بن داود قال: أسلم أبي أول من أسلم من أهله، وخرج عن دين المجوسية، وهداه الله إلى الحق، وكان يدعو أخاه سهيلاً إلى مذهبه، فيقول له: يا أخي، اعلم أنك لا تألوني نصحاً، ولكن الناس مختلفون، وكل يدعي أن الحق فيه، ولست أختار أن أدخل في شيء إلا على يقين، فمضت لذلك مدة وحج سهيل، فلما صدر من الحج قال لأخيه: الذي كنت تدعوني إليه هو الحق. قال: وكيف علمت ذلك؟ قال: لقيت في حجّي عبدالرزاق بن همام الصنعاني^١، وما رأيت أحداً مثله، فقلت له على خلوة: نحن قوم من أولاد الأعاجم، و عهدنا بالدخول في الإسلام قريب، وأرى أهله مختلفين في مذاهبهم، وقد جعلك الله من العلم بما لا نظير لك فيه في عصرك، وأريد أن أجعلك حجة فيما بيني وبين الله عز وجل! فإن رأيت أن تبين لي ما ترضاه لنفسك من الدين لأتبعك وأقلدك، فأظهر لي محبة آل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وتعظيمهم والبراءة من عدوهم والقول بإمامتهم.

١. عبدالرزاق بن همام بن نافع الحميري، مولاهم، أبو بكر الصنعاني (١٢٦ - ٢١١ هـ): من حفاظ الحديث الثقات، من أهل صنعاء. كان يحفظ نحواً من سبعة عشر ألف حديث، له «الجامع الكبير» في الحديث، قال الذهبي، وهو خزنة علم، وكتاب في «تفسير القرآن» و«المصنف في الحديث».

الأعلام، خير الدين الزركلي، ج ٣، ص ٥٣٥.

قال أبو علي:

أخذ أبي هذا المذهب عن أبيه عن عمّه، وأخذته عن أبي.

قال أبو محمد هارون بن موسى: قال أبو علي محمد بن همام:

قال: كتب أبي إلى أبي محمد الحسن بن علي العسكري عليه السلام يعرفه أنه ما صح له حمل بولد، ويعرفه أن له حملاً، ويسأله أن يدعو الله في تصحيحه و سلامته وأن يجعله ذكراً نجيباً من مواليهم.

فوقع على رأس الرقعة بخطّ يده: قد فعل الله ذلك، فصح الحمل ذكراً.

قال هارون بن موسى: أراني أبو علي بن همام الرقعة والخط، و كان محققاً.

وهو شيخ جليل ادّعي في حقّه أنه لا يروي إلا عن الثقات، واستدلّ لهذه الدعوى بما ذكره النجاشي في حقّ جعفر بن محمد بن مالك ابن عيسى بن سابور، حيث قال: كان ضعيفاً في الحديث. قال أحمد بن الحسين: «كان يضع الحديث وضعاً، ويروي عن المجاهيل» وسمعت من قال أيضاً: «فاسد المذهب والرواية» و لا أدري كيف روى عنه شيخنا النبيل الثقة أبو علي بن همام، و شيخنا الجليل الثقة أبو غالب الزراري رحمهما الله!؟

ولو كان من دأبهما الرواية عن الضعيف لما كان للتّعجب مجال، فهما لا يرويان عن الضعيف، و بهذا يُستدلّ على أنّهما لا يرويان إلا عن ثقة^١.

مسؤولّاته: له كتاب الأنوار في تاريخ الأئمة عليهم السلام، نصّ عليه النجاشي^٢ و ابن شهر آشوب^٣، و ينقل عنه الشيخ حسين بن

١. أصول علم الرجال، محمد علي صالح المعلم، ص ٤٥١.

٢. رجال النجاشي، ج ٢، ص ٢٩٧.

٣. معالم العلماء، ص ٩٠.

عبدالوهاب المعاصر للسيد المرتضى في عيون المعجزات، و
السيد غياث الدين عبدالكريم بن أحمد بن طاووس المتوفى
سنة ٦٩٢ هـ في فرحة الغري^١، وكان منتخبه عند العلامة
المجلسي^٢.

و نسب إليه العلامة المجلسي كتاب التمهيد من ذنوب
المؤمنين، قال في المقدمة الأولى: كتاب التمهيد لبعض
قدمائنا، و يظهر من القرائن الجلية أنه من مؤلفات الشيخ الثقة
الجليل أبي علي محمد بن همام، و عندنا منتخب من كتاب
الأنوار له^٣.

الراون عنه: يروي عنه جماعة من المشايخ الكبار، منهم:

- ١- أبو محمد هارون بن موسى التلعكبري المتوفى سنة ٣٨٥ هـ^٤
- ٢- محمد بن عبدالله بن محمد بن عبيدالله بن البهلول بن المطلب
أبو المفضل الشيباني^٥.
- ٣- أبو الحسن أحمد بن محمد بن عمران بن موسى بن الجراح،
المعروف بابن الجندي^٦.
- ٤- أبو القاسم جعفر بن محمد بن قولويه المتوفى سنة ٣٦٨ هـ^٧.

١. فرحة الغري، ص ٨٦-٩٤.

٢. و هو هذا الكتاب الذي بين يديك.

٣. بحار الأنوار، ج ١، ص ١٧.

٤. فهرست النجاشي، ص ٢٨٦.

٥. فهرست الطوسي، ص ٩٦.

٦. فهرست النجاشي، ص ١٥٧.

٧. التهذيب، ج ١، ص ٤٢٨.

- ٥- محمّد بن أحمد بن داوود القميّ، شيخ القميين في وقته و
فقيههم المتوفى سنة ٣٧٨هـ.^١
- ٦- أبو حفص عمر بن محمّد بن عليّ الصيرفيّ، المعروف بابن
الزيّات^٢.
- ٧- مظفر بن محمّد البلخيّ الوراق^٣.
- ولادته ووفاته:** ولد عليه السلام في يوم الاثنين لسبّ خلون من ذي
الحجّة سنة ٢٥٨، وتوفّي يوم الخميس لإحدى عشرة ليلة بقين
من جمادى الآخرة سنة ٣٣٦.

منهج التحقيق

اعتمدنا في تحقيق هذا الكتاب على النسخة الوحيدة المحفوظة
في مركز إحياء التراث الإسلامي في قم برقم (٥/٢٩٠).
ولا توجد أيّ نسخة من هذا الكتاب في المكتبات، على ما بحثنا
عنه.

راجعنا في بعض الأحيان إلى ما أورده العلامة المجلسي في
بحار الأنوار، وذكرنا موارد الاختلاف في الهامش.

وبعد الاستنساخ والمقابلة حاولت - حسب وسعي وجهدي -
تخريج الأحاديث والأخبار التاريخية، وشرح بعض الأخبار، و
ذكر موارد الاختلاف في الأقوال التاريخية، و تبين ما هو
الأصح.

١. التهذيب، ج ٩، ص ٧.

٢. أمالي الشيخ، ص ٤.

٣. بشارة المصطفى، ص ٢٧.

ولما كان الكتاب من الأصول القديمة المعتمدة، فقد روعيت عند تخريج رواياته و أحاديثه الدقة في اختيار المصادر التي تكون قبل عصر المؤلف أو قريبة منه .
والحمد لله رب العالمين ، و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و أهل بيته الطيبين الطاهرين .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَرَبِّهِمَا

عَلَيْهِمْ وَسَلَّمَ وَالرَّسُولِ الْكَافِرِ بِاللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَاللَّاتُوتِ الْبَابِ الْمَسْمُومِ قَالَ أَبُو
يُسُفَّيْنِ لَمْ يَكُنْ فِي شَيْءٍ مِنْ حَيْثُ مَدَّ يَدَيْهِ إِلَى عِزِّهِمْ وَرَحْمَةِ اللَّهِ الْمُدَّةِ عِزًّا لِعِزِّهِمْ وَغَضَا
وَكَانَ يَنْهَى كَلِمَةً إِلَى الْبَحْرِ جِيلِ ثَوَابِهِ بِحِكْمَةٍ وَأَرَاهُ عِلْمًا فِيهَا كَلِمَتَا بَعْدَهُ وَأَنْفَعًا مِنَ الصَّلَاةِ وَالصَّلَاةِ
يُصَلِّي عَلَى رَأْسِ نَهْمٍ مُجْتَمِعٍ عَلَيْهِ صَلَّ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَرْوَسَهُ أَمَّا بَعْدُ فَانِي قَدَرَايَتِ الْمُتَعَمِّقِينَ وَالْمُتَعَمِّقِينَ

وَكَانَ يَنْهَى كَلِمَةً إِلَى الْبَحْرِ جِيلِ ثَوَابِهِ بِحِكْمَةٍ وَأَرَاهُ عِلْمًا فِيهَا كَلِمَتَا بَعْدَهُ وَأَنْفَعًا مِنَ الصَّلَاةِ وَالصَّلَاةِ
يُصَلِّي عَلَى رَأْسِ نَهْمٍ مُجْتَمِعٍ عَلَيْهِ صَلَّ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَرْوَسَهُ أَمَّا بَعْدُ فَانِي قَدَرَايَتِ الْمُتَعَمِّقِينَ وَالْمُتَعَمِّقِينَ

وَأَسْمَاءُ آبَائِهِمُ الطَّاهِرِينَ وَأَسْمَاءُ الطَّاهِرِينَ
وَأَقْبَاهِمُ وَأَثْوَابِهِمْ وَمَوَاضِعُ تَقْوَرُمُ وَمِنْ أَسْتَشَدُّهُمْ وَأَقْتَلُ وَمِنْ كَانَ مِنَ الْمَلِكِ

أَلِي ذَاكَ عَدُوهُ وَلِدَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالرَّوَادِيَّةُ وَالرَّوَادِيَّةُ
مِنْ أَسْمَاءِ الْعَرَبِ وَمِنْ أَسْمَاءِ الْعَرَبِ وَمِنْ أَسْمَاءِ الْعَرَبِ وَمِنْ أَسْمَاءِ الْعَرَبِ

أَلِي ذَاكَ عَدُوهُ وَلِدَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالرَّوَادِيَّةُ وَالرَّوَادِيَّةُ
مِنْ أَسْمَاءِ الْعَرَبِ وَمِنْ أَسْمَاءِ الْعَرَبِ وَمِنْ أَسْمَاءِ الْعَرَبِ وَمِنْ أَسْمَاءِ الْعَرَبِ

أَلِي ذَاكَ عَدُوهُ وَلِدَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالرَّوَادِيَّةُ وَالرَّوَادِيَّةُ
مِنْ أَسْمَاءِ الْعَرَبِ وَمِنْ أَسْمَاءِ الْعَرَبِ وَمِنْ أَسْمَاءِ الْعَرَبِ وَمِنْ أَسْمَاءِ الْعَرَبِ

أَلِي ذَاكَ عَدُوهُ وَلِدَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالرَّوَادِيَّةُ وَالرَّوَادِيَّةُ
مِنْ أَسْمَاءِ الْعَرَبِ وَمِنْ أَسْمَاءِ الْعَرَبِ وَمِنْ أَسْمَاءِ الْعَرَبِ وَمِنْ أَسْمَاءِ الْعَرَبِ

ان كان في سنة خمس وعشرون
ان كان في سنة ثمان وعشرون
ان كان في سنة ثمان وعشرون
ان كان في سنة ثمان وعشرون

الذي كان فيها وبغيره الامم كان موافقا حتى خلفت خمسة من كلتي ووفت في
الدار التي كان فيها وذلك في سنة اربع وخمسين وثمانين الهجره وفي هذا الطريق
دليل على ان امرام الفصل سوف قبل ذلك بوقت ووفت في سنة اربع وخمسين وثمانين الهجره
ومصادر الروايات التي رواه اربعون سنة وما رواه عثمان بن سعيد العمري ابو محمد الحسن
علي بن ابوالفضل عليه السلام ولما استشهد على الله على محمد بن عبد السلام حمارا
ووفى امره ابيه الحسن بن علي بن محمد بن ابي عبد الله عليه السلام الذي الرئي في
اسم ولد تعال بما سوس وتعال حديث والله اعلم وكان مولد له من ربي
احدى وثلاثين ومانين الهجره واقام مع الله ثلاثه وعشرين سنة وعاش بايامها ثم حجرة فيها
بقية امام القرم ملك ابن الواثق احدى عشر شهرا وثمانين يوما ثم لعين للخصم المعروف
بالمعتمد بن عرش في سنة واحد عشر شهرا وبعثت حسن بن ملكه مع الله
ويقول واستشهد على الله قال ابو علي حسي محمد بن الحسن بن ابي عماد وقال ما
ان عاتق الهشم فمرت على ابن محمد ووليا رايمها وهي قبر كان الحسن قد صنع
واقبل واصل وصفا يخرج من زمزم ارا حسن من مذهب اهل البيت كونه
وتم على اطلاق حسانه ابن من الدين والوفت فسمون الي جانب الفجر
سالي الحسن فالت فاستوت الرويا نقصتها عليه قسيمي وحسي وقال ايرك
الاسم اعلم بالاسم الفضايا في سنة ثمان وعشرون الهجره في سنة ثمان وعشرون الهجره
والاسم اعلم بالاسم الفضايا في سنة ثمان وعشرون الهجره في سنة ثمان وعشرون الهجره

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

الحمد لله رب العالمين، و لا حول و لا قوّة إلا بالله العلي العظيم. قال أبو علي
محمّد بن همام بن سهيل رضي الله عنه :

الحمد لله الذي عرفنا نفسه بفضله، وعرّضنا لجزيل ثوابه بحكمته، و أراح
علينا فيما [كلّفنا] بعدله، و أنقذنا من الضلالة و العمى بمحمّد نبيّه ﷺ.

أما بعد، فإنّي قد رأيت المتقدّمين و المتأخّرين من شيوخنا قد عملوا في كلّ
فنّ من علوم سادتنا ﷺ كتاباً، و أنّي رأيتهم مع ذلك غفلوا أن يجردوا تاريخاً يُذكر
فيه مبلغ سني الأئمة الصادقين ﷺ و أنسابهم و كناهم و أعمارهم و أسماء آبائهم
الطاهرين و أمهاتهم [الطاهرات] و ألقابهم و أبوابهم و مواضع قبورهم و من
استشهد منهم أو قتل، و من كان من الملوك في أيّامهم، فعلّقت فيه تاريخاً ملئت
[فيه] إلى الاختصار، و ترجمته بكتاب الأنوار، و أضفت إلى ذلك عدّة ولد
رسول الله ﷺ، و ذكرت أسماءهم و كناهم و أعمارهم و بعض قصصهم. و فّقنا
الله لما يقرب منه و يزلّف لديه؛ إنّه سميع الدعاء فعّال لما يشاء.

[الباب الاول : رسول الله ﷺ]

أخبرني أحمد بن محمد بن عيسى الأشعريّ القميّ، عن عبدالله بن سنان،
عن ابن مسكان، عن أبي بصير، عن أبي عبدالله جعفر بن محمد الصادق ﷺ، عن

آبائهم صلوات الله عليهم قال: مضى رسول الله ﷺ وهو ابن ثلاث وستين في سنة عشر من الهجرة؛^١ وكان مقيماً^٢ بمكة أربعين سنة، ثم هبط عليه الوحي في تمام الأربعين، وكان بمكة ثلاث عشر سنة، هاجر إلى المدينة وهو ابن ثلاث وخمسين سنة، فأقام بالمدينة عشر سنين، وقبض في شهر ربيع الأول يوم الاثنين لاثنتي عشرة ليلة خلت منه^٣.

يكنى بأبي^٤ القاسم ﷺ؛ وأمه أمنة بنت وهب بن عبد مناف بن زهرة بن كلاب بن مرة^٥؛ وقبره مشهور بالمدينة. وهو محمد رسول الله، وحبیب الله، و

١. الإرشاد، ج ١، ص ١٨٩؛ مساز الشيعه، ص ٤٧؛ إعلام الوری، ج ١، ص ٤٤؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ١، ص ١٧٣؛ بحار الأنوار، ج ١٥، ص ١٨٢.

٢. وفي بعض الروايات: (فكان مقامه).

٣. كذا في الكافي ج ١، ص ٣٦٥، ولكن في كشف الغمة ج ١، ص ١٨، وإعلام الوری، ج ١، ص ٣٦٩، و بحار الأنوار، ج ٢٢، ص ٥٠٤: «وقبض ﷺ في شهر ربيع الأول يوم الاثنين ليلتين خلتا منه».

٤. إعلام الوری، ج ١، ص ٤٣؛ بحار الأنوار، ج ١٥، ص ٢٨٠؛ (حدثنا علي بن الحسن بن علي بن فضال، عن أبيه قال: سألت الرضا أباه الحسن ﷺ فقلت له: لم كنّي النبي ﷺ بأبي القاسم؟ فقال: لأنه له ابن يقال له «قاسم» فكنّي به.

قال: فقلت له: يابن رسول الله، فهل تراني أهلاً للزيادة؟

فقال: نعم، أما علمت أن رسول الله ﷺ قال: أنا وعليُّ أبوا هذه الأمة! فقلت: بلى. قال: أما علمت أن رسول الله ﷺ أب لجميع أمته، وعليُّ فيهم بمنزله؟

قلت: بلى.

قال، أما علمت أن علياً قاسم الجنة والنار؟

قلت: بلى.

قال: فقيل له: أبو القاسم؛ لأنه أبو قاسم الجنة والنار.

فقلت له: وما معنى ذلك؟

فقال: إن شفقة النبي ﷺ على أمته شفقة الآباء على الأولاد، وأفضل أمته علي بن أبي طالب ﷺ. ومن بعده شفقة علي ﷺ عليهم كشفقته ﷺ؛ لأنه وصيه وخليفته والإمام بعده، فقال: فلذلك قال ﷺ: أنا وعليُّ أبوا هذه الأمة... علل الشرايع، ج ١، ص ١٥٤؛ معاني الأخبار، ص ٥٢؛ بحار الأنوار، ج ١٦، ص ٩٥.

٥. إعلام الوری، ج ١، ص ٤٥؛ كشف الغمة، ج ١، ص ٢٠؛ بحار الأنوار، ج ١٥، ص ١٨١.

خاتم النبيين، و سيد المرسلين، و المصطفى و الأمي عليه السلام *

* قال الطبرسي رحمته الله: ذكر في معنى الأمي أقوال. أحدها: أنه الذي لا يكتب ولا يقرأ؛ وثانيها: أنه منسوب إلى الأمة، و المعنى أنه على جيلة الأمة قبل استفادة الكتابة، و قيل، إن المراد بالأمة العرب؛ لأنها لم تكن تحسن الكتابة؛ و ثالثها: أنه منسوب إلى الأم، و المعنى أنه على ما ولدته أمه قبل تعلم الكتابة؛ و رابعها، أنه منسوب إلى أم القرى و هي مكة، و هو المروي عن أبي جعفر الباقر عليه السلام.

مجمع البيان، ج ٤، ص ٣٧٢ في تفسير الآية ﴿الذين يتبعون الرسول النبي الأمي﴾ (الأعراف/ ١٥٧):
عن أبي جعفر عليه السلام قال: قلت: إن الناس يزعمون أن رسول الله عليه السلام لم يكتب ولم يقرأ! فقال: كذبوا - لعنهم الله - أتى يكون ذلك؟! و قد قال الله عز و جل ﴿هو الذي بعث في الأميين رسولا منهم يتلو عليهم آياته و يزكيهم و يعلمهم الكتاب و الحكمة و إن كانوا من قبل لفسي ضلالا مبين﴾ فيكون يعلمهم الكتاب و الحكمة، و ليس يحسن أن يقرأ و يكتب!؟

قال: قلت: فلم سمي النبي الأمي؟ قال: نسب إلى مكة، و ذلك قول الله عز و جل: ﴿لتنذر أم القرى و من حولها﴾ فأم القرى مكة، فقيل: وأمي، لذلك. علل الشرايع، ج ١، ص ١٥٢؛ بحار الأنوار، ج ١٦، ص ١٣٣، ح ٧١.
عن أبي عبدالله عليه السلام قال: كان النبي عليه السلام يقرأ الكتاب و لا يكتب. علل الشرايع، ج ١، ص ١٥٣، و أيضاً راجع: الاختصاص، ص ٢٦٣؛ بحار الأنوار، ج ١٦، ص ١٣٤ نقله من بصائر الدرجات، ص ٦٢.

قال العلامة الخبير المجلسي رحمته الله: يمكن الجمع بين هذه الأخبار بوجهين:

الأول: أنه عليه السلام كان يقدر على الكتابة، و لكن كان لا يكتب، لضرب من المصلحة.

الثاني: أن نحمل أخبار عدم الكتابة و القراءة على عدم تعلمها من البشر، و سائر الأخبار على أنه كان يقدر عليهما بالإعجاز، و كيف لا يعلم من كان عالماً بعلوم الأولين و الآخرين، أن هذه النقوش موضوعة لهذه الحروف، و من كان يقدر بإقرار الله تعالى له على شق القمر و أكبر منه، كيف لا يقدر على نقش الحروف و الكلمات على الصفائح و الألواح؟ و الله تعالى يعلم. بحار الأنوار، ج ١٦، ص ١٣٤.

قال المرتضى في قوله تعالى: ﴿و ما كنت تتلو من قبله من كتاب﴾ الآية: ظاهر الآية يقتضي نفي الكتابة و القراءة بما قبل النبوة دون ما بعدها، و لأن التعليل في الآية يقتضي اختصاص النفي بما قبل النبوة؛ لأنهم إنما يرتضون في نبوته لو كان يحسنها قبل النبوة، فأما بعدها فلا تعلق له بالريية، فيجوز أن يكون تعلمهما من جبرائيل بعد النبوة، و يجوز أن لم يتعلم فلا يعلم، قال الشعبي و جماعة من أهل العلم: مات رسول الله عليه السلام حتى كتب و قرأ، و قد شهر في الصحاح و التواريخ قوله عليه السلام: اتوني بدواة و كتف أكتب لكم كتاباً لن تضلوا بعده أبداً.

مناقب ابن شهر آشوب، ج ١، ص ١٦١، كما في هامش بحار الأنوار، ج ١٦، ص ١٣٥.

١. إعلام الوری، ج ١، ص ٤٧؛ كشف الغمة، ج ١، ص ١٥؛ بحار الأنوار، ج ١٦، ص ١٠٧-١٠٨.

ذكر ولد رسول الله ﷺ

روى أحمد بن محمد بن عيسى، عن أحمد بن محمد البرقي، عن عبدالرحمن، عن عبدالله بن سنان، عن أبي بصير، عن أبي عبدالله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام قال: ولد رسول الله ﷺ من خديجة بنت عبدالمطلب، وهو أول ولد ولد له، مات رضيعاً. والطيب والظاهر، وماتا صغيرين. والقاسم به يكتى، وعاش حتى مشى، ولدت خديجة من البنات: زينب^١ وهي أكبر ولده، ثم رقية^٢، ثم أم كلثوم^٣، ثم فاطمة^٤ وهي أصغرهن^٥.
و بابه عليه السلام علي بن أبي طالب عليه السلام^٥.

١-٣. فعلى الرغم من ذهاب بعضهم إلى كون نسبة زينب و رقية و أم كلثوم إلى رسول الله ﷺ كبنات له، هناك آراء جذية تجزم بأنهن ربائبه و لسن بناته، و ليس هذا الرأي بمستحدث، بل يعود إلى زمن الشيخ المفيد عليه السلام، كما أشار إليه في أجوبة المسائل الحاجية. و أحسن ما كتب حول هذا الموضوع، كتاب «بنات النبي أم ربائبه؟!» للعلامة السيد جعفر مرتضى العاملي، حيث يقول: إنه قد كانت لخديجة أخت اسمها «هالة» تزوجها رجل مخزومي، فولدت له بنتاً اسمها هالة. ثم خلف عليها -أي علي هالة الأولى- رجل تميمي يقال له: أبو هند، فأولدها ولداً اسمه هند. و كانت لهذه التميمي امرأة أخرى قد ولدت له بنتين اسمهما «زينب و رقية» فماتت، و مات التميمي. فلحق ولد هند بقومه، و بقيت هالة أخت خديجة، و الطفلتان اللتان من التميمي، و زوجته الأخرى، فضمتهم خديجة إليها. و بعد أن تزوجت برسول الله ﷺ ماتت هالة فبقيت الطفلتان في حجر خديجة و الرسول ﷺ. و كان العرب يزعمون أن الربيب بنت، فلاجل ذلك نسبتا إليه عليه السلام مع أنهما بنتان لأبي هند زوج أخت خديجة. و يؤكد ذلك ما ذكر في كتابي الأنوار و البدع أن رقية و زينب كانتا ابنتي هالة أخت خديجة. مناقب آل أبي طالب، ج ١، ص ١٥٩؛ الاستغاثة، ج ١، ص ٦٨ و ٦٩؛ كما في هامش كتاب بنات النبي أم ربائبه، ص ٨٦-٨٧.

٤. إعلام الوري، ج ١، ص ٢٧٥؛ بحار الأنوار، ج ٢٢، ص ١٥٢.

٥. و من أقوى الأدلة على أعلمية أمير المؤمنين عليه السلام من جميع الصحابة حديث «أنامدينة العلم و علي بابها»؛ هذا الحديث الوارد عن رسول الله ﷺ بالأسانيد و الطرق المعتبرة في كتب الفريقين، و له ألفاظ مختلفة و شواهد متكررة، حتى نض جماعة من علماء أهل السنة على كونه من الأحاديث المتواترة المشتهرة. و الآن نذكر طائفة من الشواهد و المؤيدات للحديث المذكور:

و ولد له [عليه السلام] من مارية القبطية إبراهيم، ولد بالمدينة بعد ثمان سنين من مقدم رسول الله صلى الله عليه وآله، وعاش اثنين و عشرين شهراً و ثمانية أيام^١؛ و أم إبراهيم أهداها إلى رسول الله ملك الاسكندرية، و توفيت بعد رسول الله صلى الله عليه وآله بخمس سنين^٢.

﴿ أنا دار الحكمة و علي بابها ﴾ ذخائر العقبى، ص ٧٧؛ حلية الأولياء، ج ١، ص ٦٤؛ كفاية الطالب، ص ١١٨؛ فراند السمطين، ج ١، ص ٩٩؛ الجامع الصغير، ج ١، ص ١٠٨؛ الصواعق المحرقة، ص ٧٣؛ كنز العمال، ج ١٢، ص ٢٠١.

﴿ أنا دار العلم و علي بابها ﴾ ذخائر العقبى، ص ٧٧.

﴿ أنا مدينة الفقه و علي بابها ﴾ تذكرة خواص الأمة، ص ٤٨.

﴿ أنا المدينة و أنت الباب، و لا تؤتى المدينة إلا من بابها ﴾ زين الفتى بتفسير سورة هل أتى، ص ١٤٥.

﴿ فهو باب مدينة علمي ﴾ فهو باب علمي « المناقب لابن المغازلي، ص ٥٠؛ ينابيع المودة، ج ١، ص ٦٩؛ اللآلئ المصنوعة، ج ١، ص ٣٥٥؛ كنز العمال، ج ١٢، ص ٢١٢.

﴿ هو بابي الذي أوتي منه ﴾ كفاية الطالب، ص ١٧٨-١٨٨.

راجع: نفحات الأزهار في خلاصة عبقات الأنوار؛ حديث أنا مدينة العلم، للمحقق الفاضل السيد علي الحسيني الميلاني، ج ١.

١. الخصال، ج ٢، ص ٣٧؛ إعلام الوري، ج ١، ص ٢٧٦؛ و في مناقب ابن شهر آشوب، ج ١، ص ١٥٦؛ ولم يكن له ولد من غيرها (خديجة عليها السلام) إلا إبراهيم من مارية، و لِد بعالية في قبيلة مازن في مشربة أم إبراهيم، و يقال: ولد بالمدينة سنة ثمان من الهجرة، و مات بها و له سنة و عشرة أشهر و ثمانية أيام، و قبره بالبقيع.

٢. قرب الإسناد، ص ٦ و ٧؛ بحار الأنوار، ج ٢٢، ص ١٥٤.

قال العلامة المجلسي عليه السلام في بحار الأنوار: و أما قوله: ﴿ إن الذين جاؤوا بالإفك عصبة منكم لا تحسبوه شراً لكم بل هو خير لكم ﴾ فإن العامة روت أنها نزلت في عائشة و مارميت به في غزوة بني المصطلق من خزاعة، و أما الخاصة فإنهم روت أنها نزلت في مارية القبطية و مارميتها به عائشة. انتهى كلامه عليه السلام. بحار الأنوار، ج ٢٢، ص ١٥٥. « قالت عائشة: ما عرث على امرأة إلا دون ما عرث على مارية، و ذلك أنها كانت جميلة جمدة، و أعجب بها رسول الله، و كان أنزلها أول ما قدم بها في بيت حارثة بن النعمان، و فرعنا لها فجزعت، و فحولها رسول الله إلى العالية فكان يختلف إليها هناك، فكان أشد علينا، ثم رزقه الله الولد منها و حرمانه. » الطبقات الكبرى، ج ٨، ص ٢١٢؛ أنساب الأشراف، ج ١، ص ٤٤٩.

فأمّا زينب بنت رسول الله ﷺ^١ فإنّ رسول الله ﷺ زوّجها أبو العاص بن ربيع بن عبد شمس^٢؛ فلما هاجر رسول الله ﷺ هاجرت معه إلى المدينة. وكان أبو العاص أسر يوم بدر فمنّ عليه النبي ﷺ وأطلقه من غير فداء. وأنت زينب الطائف، ثمّ أتت النبي ﷺ بالمدينة، فقدم أبو العاص المدينة فأسلم. وماتت زينب بالمدينة بعد مسير النبي ﷺ إليها بسبع سنين و شهرين^٣.
 وولدت له أمانة؛ فتزوّجها أمير المؤمنين ﷺ بعد وفاة سيدة النساء فاطمة عليها السلام، وكانت أوصته بذلك قبل موتها^٤.

أمّ كلثوم و رقية ابنتا رسول الله ﷺ؛ فأما أمّ كلثوم فاسمها آمنه، و تزوّجها عثمان بن عفّان، و لم يدخل بها حتى هلكت، فلما ساروا إلى بدر زوّجه رسول الله ﷺ رقيّة، و توفيت [أمّ كلثوم] في شعبان سنة سبع^٥.
 فتزوّج عثمان رقية بالمدينة^٦، فجاءت يوماً رسول الله ﷺ تشكو ما لقيت من عثمان، فقال رسول الله ﷺ: ما أقبح بالمرأة تجرّ ذبولها تشكو زوجها!^٧

«و أيضاً قالت: لما ولد إبراهيم جاء به رسول الله إلى فقال: انظري إلى شبهه بي! فقلت: ما أرى شيئاً. فقال رسول الله: ألا ترى إلى بياضه و لحمه؟ قالت: فقلت: من سقي ألبان الضأن ابيضّ و سمن.» الطبقات الكبرى، ج ١، ص ٣٧.

راجع في هذا الموضوع و تحقيق من رمى أم إبراهيم، مارية بالإفك، كتاب حديث الإفك للعلامة السيد جعفر مرتضى العاملي.

١. قرب الإسناد، ص ٦ و ٧؛ إعلام الوري، ج ١، ص ٢٧٥؛ بحار الأنوار، ج ٢٢، ص ١٥١.
 ٢. الخصال، ج ٢، ص ٣٧؛ إعلام الوري، ج ١، ص ٢٧٥؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ١، ص ١٤٠؛ بحار الأنوار، ج ٢٢، ص ١٥٢.

٣. إعلام الوري، ج ١، ص ٢٧٠؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ١، ص ١٤٠؛ بحار الأنوار، ج ٢٢، ص ١٥٢.

٤. إعلام الوري، ج ١، ص ٢٧٦؛ المنتقى في مولد المصطفى: الباب الثامن فيما كان سنة خمس و عشرين من مولده؛ كما في هامش بحار الأنوار، ج ٢٢، ص ١٦٧.

٥. الخصال، ج ٢، ص ٣٧؛ إعلام الوري، ج ١، ص ٢٧٦؛ بحار الأنوار، ج ٢٢، ص ١٥٢ و ١٦٨.

٦. إعلام الوري، ج ١، ص ٢٧٦؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ١، ص ١٤٠؛ بحار الأنوار، ج ٢٢، ص ٣٦٨.

٧. فروع الكافي ج ١، ص ٦٩؛ بحار الأنوار، ج ٢٢، ص ١٥٩ - ١٦١ [...] فضرّب عثمان بنت

﴿ رسول الله صلى الله عليه وآله و قال: أنتِ أخبرت أباك بمكانه (المغبرة بن أبي العاص) فبعث إلى رسول الله صلى الله عليه وآله تشكو ما لقيت، فأرسل إليها رسول الله صلى الله عليه وآله: اقبني حياءك، فما أقبج بالمرأة ذات حسب و دين في كلِّ يوم تشكو زوجها! فأرسلت إليه مرّات كلِّ ذلك يقول لها ذلك، فلمّا كان في الرابعة دعا عليّاً عليه السلام و قال: خذ سيفك واشتمل عليه، ثمّ انت بنت ابن عمّك فخذ بيدها، فإن حال بينك و بينها فاحطمه بالسيف، و أقبل رسول الله صلى الله عليه وآله الكواله من منزله إلى دار عثمان، فأخرج عليّ عليه السلام ابنة رسول الله صلى الله عليه وآله، فلمّا نظرت إليه رفعت صوتها بالبكاء، و استعبر رسول الله صلى الله عليه وآله و بكى، ثم أدخلها منزله و كشفت عن ظهرها، فلمّا أن رأى ما بظهرها، قال ثلاث مرّات: ما له؟ قتلك قتله الله، و كان ذلك يوم الأحد و بات عثمان متلحفاً بجاريته، فعمكت الاثنين و الثلاثاء و ماتت في اليوم الرابع.

فلمّا حضر أن يخرج بها، أمر رسول الله صلى الله عليه وآله فاطمة عليها السلام فخرجت و نساء المؤمنين معها، و خرج عثمان يشيع جنازتها، فلمّا نظر إليه النبي صلى الله عليه وآله قال: من أطاف بالراحة بأهله أو بفاته فلا يتبعن جنازتها! قال ذلك ثلاثاً فلم ينصرف، فلمّا كان في الرابعة قال: «لينصرفن أو لأسمين باسمه» فأقبل عثمان متوكئاً على مولى له ممسكاً ببطنه فقال: يا رسول الله، إنّي أشتكى بطني، فإن رأيت أن تأذن لي أن أنصرف! قال: انصرف! و خرجت فاطمة عليها السلام و نساء المؤمنین و المهاجرين فصلين على الجنازة. الكافي، ج ١، ص ٧٠؛ الاحتجاج، ج ١، ص ٩٤؛ بحار الأنوار، ج ٢٢، ص ١٦٢.]

كما ذكرنا أنّ رقية التي تزوجها عثمان لم تكن بنت النبي صلى الله عليه وآله بل ربيته، و على تقدير التسليم بولادة بنات النبي صلى الله عليه وآله من خديجة، فإننا لا بد أن نعتقد أنّهن قد متن و هنّ صغار و لم يتزوجن من أحد.

و إذا كانت رقية و أم كلثوم اللتان تزوجهما عثمان، إنّما كانتا ربيبتين لرسول الله صلى الله عليه وآله؛ و يُطلق على ربيبة الرجل أنّها ابنته، فإنّه يصحّ أن يقال لمن يتزوج تلك الربيبة: إنه صهر لذلك الرجل.

و أمّا سرّ تزويج رقية لعثمان، فإنّ ما يلفت نظرنا هو أنّهم يذكرون أنّ رقية كانت ذات جمال رائع. راجع: ذخائر العقبى، ص ١٦٢، نور الأبصار، ص ٤٤. و قد قال البعض: «إنّ عثمان تعاهد مع أبي بكر: لو زوج مني رقية لأسلمت» و ذلك بعد أن بشرته كاهنة بنوة رسول الله صلى الله عليه وآله. مناقب ابن شهر آشوب، ج ١، ص ٢٢. و معنى ذلك أنّ النبي صلى الله عليه وآله قد زوج عثمان برقية تألفاً له على الإسلام.

إصرار الآخرين على بنوة رقية و أم كلثوم و زينب لرسول الله صلى الله عليه وآله و إرسال ذلك إرسال المسلمات - و من دون أيّ تحقيق أو تمحيص رغم وجود ما يقتضي الوقوف و التأمل - ربما يكون راجعاً إلى الحرص على إيجاد منافسين لعليّ عليه السلام في فضائله الخارجية. و لذلك نجدهم قد أطلقوا على عثمان لقب «ذي النورين» مع العلم بأنّ فاطمة قد كانت أفضل نساء العالمين، و لكنّهم لم يمنحوا الذي تزوجها أيّ لقب لأجل ذلك!! راجع «الصحيح من سيرة النبي الأعظم صلى الله عليه وآله» أول الجزء الرابع و آخره، و كتاب «بنات النبي أم ربائبه؟» كلاهما للعلامة السيد جعفر مرتضى العاملي.

[الباب الثاني:] فاطمة بنت رسول الله ﷺ

فأما فاطمة بنت رسول الله ﷺ، فحدّثت الرواة عن أبي جعفر محمد بن علي ﷺ أن فاطمة ﷺ وُلدت بعد ما أظهر الله نبوة نبيّه ﷺ وأنزل عليه الوحي بخمس سنين، وقرش تبني البيت^١.

وزوّجها رسول الله ﷺ من أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ﷺ بعد مقدّمهم المدينة نحواً من سنة، وبنى بها بعد سنة؛ وكان مولدها ﷺ بمكة بعد بعث النبي بخمس سنين^٢.

وكانت تكنّى أمّ أبيها، وهي فاطمة الزهراء، والبتول، والحصان، والخوراء، والسيدة، والصدّيقة، ومريم الكبرى، وأمّ الأئمة، وأمّ الحسن، وأمّ الحسين^٣.

١. الكافي، ج ١، ص ٣٨١؛ روضة الواعظين، ص ١٤٣؛ إعلام الوري، ج ١، ص ٢٩٠؛ كشف الغمة، ج ١، ص ٤٤٩؛ بحار الأنوار، ج ٤٣، ص ٧؛ عوالم العلوم، ج ٧/١/١١.

٢. مسازّ الشيعة، ص ٥٤؛ إعلام الوري، ج ١، ص ٢٩٠؛ بحار الأنوار، ج ٤٣، ص ٧؛ عوالم العلوم، ج ١١، ص ٤٧، ٤٨.

٣. علل الشرائع، ج ١، ص ٢١٢؛ الخصال، ج ٢، ص ٤١٤؛ إعلام الوري، ج ١، ص ٢٩٠؛ دلائل الإمامة، ص ١٠؛ كشف الغمة، ج ١، ص ٤٦٣؛ بحار الأنوار، ج ٤٣، ص ١١؛ عوالم العلوم، ج ٧/١/١١. وأما في تفسير اسم فاطمة فوجه:

الف: قال الصادق ﷺ: إنّما سمّيت فاطمة لأنها فطمت عن الطمّ.

ب: عن الصادق ﷺ قال: فطمت من الشّر.

ج: عن علي ﷺ قال: ... لأنّ الله فطمها وذرّيتها من النار.

د: عن أبي عبد الله ﷺ في حديث: إنّما سمّيت فاطمة لأنّ الخلق فطموا عن معرفتها.

هـ: قال النبي ﷺ لفاطمة: شقّ الله لك يا فاطمة اسماً من أسمائه، فهو الفاطر وأنت فاطمة.

و: قال أبو الحسن ﷺ: ... لأنها فطمت طمعهم: أي الذين يطمعون في وراثة أمر النبوة فيهم من قبله.

راجع: عيون أخبار الرضا، ج ٢، ص ٤٦؛ معاني الأخبار، ص ٦٤؛ أمالي الطوسي، ج ١، ص ٣٠٠؛ إعلام الوري، ج ١، ص ٢٩١؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ٣، ص ٣٠٣.

وأما علة تسميتها بالزهراء فلائها ﷺ:

و توفيت عليها السلام ولها ثماني عشرة سنة و خمسة و سبعون يوماً^١.
و دفنت بالبقيع ليلاً، و لم يحضرها غير أمير المؤمنين والحسن والحسين و

الف: كانت لا تحيض قط؛ لأنها خلقت من تفاحة الجنة، و لقد وضعت الحسن بعد العصر، و طهرت من نفاسها فاعتسلت و صلت المغرب، و لذلك سميت الزهراء.

ب: لأن الله عز و جل خلقها من نور عظمته؛

ج: لأنها تزهر لأمر المؤمنين عليهم السلام في النهار ثلاث مرّات بالنور؛

د: لأنها كانت إذا قامت في محرابها، زهر نورها لأهل السماء؛

هـ: لأنها زهرة المصطفى صلى الله عليه وآله.

راجع: دلائل الإمامة، ص ٥٤؛ بحار الأنوار، ج ٤٣، ص ١٢؛ إثبات الهداة، ج ٢، ص ٤٤٦ ح ٣٤٢؛ الجواهر السنية، ص ٢٣٩.

و أما علّة تسميتها بالبتول فلأنها عليها السلام :

الف: لأنها تبثلت كلّ ليلة؛

ب: لأنها ليست كنساء الأدميين، لا تعتلّ كما يعتلنن؛

ج: لأنها بتلت عن النظر؛

د: لانقطاعها عن نساء زمانها فضلاً و ديناً و حسباً؛

هـ: لانقطاعها عن الدنيا إلى الله.

راجع: معاني الأخبار، ج ٦٤، ص ١٧؛ علل الشرائع، ج ١، ص ٢١٥؛ إعلام الوري، ج ١، ص ٢٩١؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ٣، ص ٣٣٠؛ بحار الأنوار، ج ٤٣، ص ١٥؛ عوالم العلوم، ج ١١/١/٨١. و سميت الحوراء:

الف: لأن فاطمة عليها السلام خلقت حورية في صورة إنسية؛

ب: لأنها لا ترى دماً في حيض و لا نفاس كالحورية.

و أما السيّدة:

الف: لأنها سيّدة نساء العالمين؛

ب: لأنها خير أهل الأرض عنصراً و شرفاً و كراماً؛

ج: لأنها سيّدة نساء يوم القيامة و أهل الجنة؛

راجع: دلائل الإمامة، ص ٥٤؛ روضة الواعظين، ص ١٨٠؛ غاية المرام، ص ٥١٢، ح ٢٠؛ بحار الأنوار، ج ٤٣، ص ٣٧؛ عوالم العلوم، ج ١١/١/١٣٠-١٣١.

١. الكافي، ج ١، ص ٣٨١؛ مسأله الشيعة، ص ٥٤؛ إعلام الوري، ج ١، ص ٢٩٠؛ كشف الغمة، ج ١، ص ٤٤٩؛ بحار الأنوار، ج ٤٣، ص ٧؛ عوالم العلوم، ج ١١/١/٤٨.

العبّاس بن عبدالمطلب عليه السلام؛ و يقال: «دفنت بجانب قبر رسول الله صلى الله عليه وآله» و خبر البقيع أصحّ و أثبت^١.

فلما أصبح الناس قال بعضهم لبعض: يا قوم، تموت فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله ولا نحضرها؟! فخرج الناس إلى البقيع يطلبون قبرها، وأظهر الله في الموضع سبعين قبراً، لم يدروا قبرها من القبور، فرجعوا^٢.

١. و أما موضع قبرها - سلام الله عليها - اختلف فيه، فقال بعضهم: إنَّها - سلام الله عليها - دفنت في البقيع.

راجع: مناقب ابن شهر آشوب، ج ٣، ص ٣٥٧؛ كشف الغمّة، ج ١، ص ٥٠١.

قيل: إنَّها - سلام الله عليها - دفنت في بيتها، فلما زادت بنو أمية في المسجد، صارت في المسجد. راجع:

الكافي، ج ١، ص ٣٨٣؛ الفقيه، ج ١، ص ١٤٨؛ عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ١، ص ٣١١.

وقيل: إنَّها دفنت فيما بين القبر والمنبر. راجع: الكافي، ج ٤، ص ٥٥٣؛ التهذيب للطوسي، ج ٦، ص ٧.

القول الأول بعيد جداً، والقولان الآخران أشبه وأقرب إلى الصواب.

قال الشيخ الطوسي عليه السلام: إنك تأتي الروضة فتزور فاطمة عليها السلام لأنَّها مقبورة هناك، والأصوب إنَّها مدفونة في

دارها أو في الروضة، و يؤيد هذا القول قول النبي صلى الله عليه وآله: إنَّ بين قبري ومنبري روضة من رياض الجنة.

ولقد صرح العلامة المجلسي عليه السلام بأنَّها - صلوات الله عليها - مدفونة في بيتها.

وعن البرنطي قال: سألت الرضا عليه السلام عن فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله في أيِّ مكان دفنت؟ فقال: سألت رجل

جعفراً عن هذه المسألة و عيسى بن موسى حاضر فقال له عيسى: دفنت في البقيع. فقال الرجل: ماتقول؟

فقال: قد قال لك، فقلت له: أصلحك الله ما أنا و عيسى بن موسى؟ أخيرني عن أبانك! فقال: دفنت في

بيتها.

راجع في هذا الأمر: الكافي، ج ٤، ص ٥٥٦؛ عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ١، ص ٣١١؛ معاني الأخبار،

ص ٢٦٧؛ قرب الإسناد، ص ١٦١؛ إعلام الوري، ج ١، ص ٣٠١؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ٣، ص

١٣٩؛ التهذيب، ج ٦، ص ٩؛ بحار الأنوار، ج ٤٣، ص ١٨٧، و ج ٩٧، ص ١٣٤؛ عوالم العلوم، ج ١١/٢/

١١١٤.

٢. بحار الأنوار، ج ٤٣، ص ٢١٢ نقله عن «عيون المعجزات للسيد المرتضى عليه السلام»؛ عوالم العلوم، ج ١١/٢/

١١١٥ عن ابن نباته قال: سُئل أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام عن علّة دفنه لفاطمة بنت

رسول الله صلى الله عليه وآله، ليلاً، فقال: إنَّها كانت ساخطة على قوم كرهت حضورهم جنازتها؛ و حرام على من

يتولاهم أن يصلّي على أحد من ولدها.

روضة الواعظين، ص ١٨٤؛ بحار الأنوار، ج ٤٣، ص ٢٠٩؛ عوالم العلوم، ج ١١/٢/١١١٩.

فأقامت بمكة ثمان سنين وبالمدينة عشر سنين، وبعد وفاة أبيها عليه السلام [خمسمة وسبعين يوماً].^١

إنها - سلام الله عليها - ولدت الحسن عليه السلام بالمدينة و لها إحدى عشر سنة، بعد الهجرة بثلاث سنين؛^٢

وولدت أم كلثوم، وسمتها زينب الكبرى،^٣ وأسقطت محسناً عليه السلام؛^٤ ويقال: لم يولد مولود لسته أشهر، غير عيسى بن مريم والحسين عليه السلام.^٥

[الباب الثالث: أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام]

ولما قبض الله نبيه عليه السلام صار أمين الله في أرضه وولي أمره أخوه علي بن أبي طالب عليه السلام، بوصية رسول الله عليه السلام.^٦

١. مناقب ابن شهر آشوب، ج ٣، ص ٣٣٩؛ بحار الأنوار، ج ٤٣، ص ٧؛ عوالم العلوم، ج ٤٩/١/١١.
 ٢. إرشاد المفيد، ج ٢، ص ٥؛ إعلام الوري، ج ١، ص ٤٠٢؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ٤، ص ٢٨؛ بحار الأنوار، ج ٤٣، ص ٧؛ عوالم العلوم، ج ٤٨/١/١١.
 ٣. في إرشاد المفيد، ج ١، ص ٣٥٣؛ وإعلام الوري، ج ١، ص ٣٩٥؛ وكشف الغمة، ج ١، ص ٤٤٠؛ و بحار الأنوار، ج ٤٢، ص ٧٥... الحسن والحسين وزينب الكبرى وزينب الصغرى المكتاة بأم كلثوم...^٤.
 ٤. الكافي ج ٦، ص ١٨، ج ٢؛ الخصال، ص ٦٣٤؛ إعلام الوري، ج ١، ص ٣٩٦؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ٣، ص ٢٥٨؛ بحار الأنوار، ج ٤٣، ص ٢٣٣؛ عوالم العلوم، ج ٩٤٠/٢/١١.
 ٥. بحار الأنوار، ج ٤٣، ص ٢٤٥.
 ٦. راجع: الكافي، ج ٢، ص ٥٣؛ الإرشاد، ج ١، ص ١٧٥؛ الغدير، ج ٢، ص ٦٧، و تمام الجزء الأول. قال ابن أبي الحديد في كتابه (شرح نهج البلاغة): «و دُعي بعد وفاة رسول الله عليه السلام بوصية رسول الله، لوصايته إليه بما أراد؛ وأصحابنا لا ينكرون ذلك، ولكن يقولون: إنها لم تكن وصية بالخلافة، بل بكثير من المتجددات بعده؛ أفضى بها إليه عليه السلام!» شرح نهج البلاغة ج ١، ص ١٥.
- وليت شعري ما المراد من المتجددات الحادثة بعد النبي عليه السلام؟ فإن كانت متعلقة بالدين و متممة له فهذا خلاف نص القرآن كما هو ظاهر؛ وإن كانت النظارة في أمور المسلمين و رعاية أحكام الدين وإجراءها بينهم فهذا معنى الخلافة، لكن التعصب والعناد يمنعان عن إدراك الحق والإقرار به؛ أعاذنا الله بحفظه.

واسمه المرتضى، وقائد الغرّ المحجلين، وأمير المؤمنين، والصدّيق الأكبر،
والفاروق الأعظم، وقسيم النار، والوصي، وقاضي الدّين، بحر اللّهي. وهو
حيدرة، وصاحب اللّواء وأبوتراب، والدائد عن الحوض، والأنزع البطين،
والكاشف الكرب، وباب الحطّة، وباب المقام، وحجّة الخصام، ودابة الأرض،
وصاحب العصاء، وسيّد النجباء، والمنهج الواضح، ونقّذ السبيل، والمحجّة
البيضاء، والوفى، والحسنة، والمثل، والمُنفق، والمشتري نفسه، والصهر،
الثّلة، وخير البريّة، وصالح المؤمنين، وحجّة الله، والدّين، والذكر، والرّبعة،
والنعمة، والهادي، والأذان، والمؤذن، والجوار، والأنيس، والشاهد، والمنادي،
والصادق، والصدّيق، والعالم، والشهيد، والوالد، والمؤمن، والعابد، والحامد،
والسايح، والراعي، والساجد، والأمر بالمعروف، والناهي عن المنكر، والحافظ
لحدود الله، والأعزّ، والتقيّ، والودود، والناصر لدين الله، والشاهد لرسول الله ﷺ،
والمولى، والبشري، والشافع، والنفس، والصرّاط المستقيم، والشديد، والنور،
والثواب، والمهدي، والسابق، والنعمة، والإمام، والقائد، والطريق المستقيم؛^١

١. راجع في تفسير أسمائه ﷺ: الكافي، ج ١، ص ٢٣١؛ عيون أخبار الرضا ﷺ، ج ٢، ص ٦٨؛ أمالي الصدوق،
ص ١٩؛ مائة منقبة، ص ٥٧ و ٣١ و ٧١؛ الإرشاد، ج ١، ص ٢٩؛ أمالي المفيد، ص ١٨، ح ٧؛ أمالي الطوسي،
ج ١، ص ٢٩٥ و ٣٤٠؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ٣، ص ٥٣؛ بحار الأنوار، ج ٣٥، ص ٤٥.

وفي هذا المقام نذكر بعض هذه المعاني.
«المرتضى»: في خبر أنّ النبي ﷺ سمّاه المرتضى، لأنّ جبرائيل ﷺ هبط إليه فقال: يا محمد، إنّ الله تعالى
قد ارتضى عليّاً فاطمة ﷺ، وارتضى فاطمة ﷺ لعليّ ﷺ.
وقال ابن عباس: كان عليّ ﷺ يتّبع في جميع أمره مرضاة الله ورسوله، فلذلك سمّي المرتضى.
بحار الأنوار، ج ٣٥، ص ٥٩.

«الصدّيق الأكبر والفاروق الأعظم»: عن أبي ذرّ أنّه سمع رسول الله ﷺ يقول لعليّ: أنت أوّل من يصفحني
يوم القيامة، وأنت الصدّيق الأكبر، وأنت الفاروق الأعظم تفرّق بين الحقّ والباطل، وأنت يعسوب
المؤمنين، والمال يعسوب الكفرة. كشف اليقين، ص ١٥٢؛ بحار الأنوار، ج ٣٨، ص ٢١٣.

قال أبو عليٍّ محمد بن همام رحمة الله عليه: ولأمير المؤمنين صلوات الله عليه أسماء كثيرة ولو لأخشيته إطالة الكتاب لذكرتها اسماً اسماً.
 وولد أمير المؤمنين عليه السلام بمكة بعد عام الفيل بتسعة وعشرين سنة^١.

«عن سليمان بن عليٍّ الهاشمي قال: سمعت معاذة العدوية تقول: سمعت علي بن أبي طالب عليه السلام يقول علي منير البصرة: أنا الصديق الأكبر. آمنت قبل أن يؤمن أبو بكر، وأسلمت قبل أن يسلم. الإرشاد، ج ١، ص ٣١؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ٢، ص ٤؛ بحار الأنوار، ج ٣٨، ص ٢٢٦.

«الأنزع البطين»: بالأسانيد الثلاثة عن الرضا عن أبيه عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «يا علي، إن الله قد غفر لك ولأهلك ولشيعتك ومحبي شيعتك ومحبي محبي شيعتك، فأبشر فإنك الأنزع البطين»: منزع من الشرك، بطين من العلم. عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ١، ص ٢١١؛ بحار الأنوار، ج ٣٥، ص ٥٢.

«الدين»: الباقر والصادق عليهما السلام في قوله تعالى: «إنما توعدون لصادق» وإن الدين لواقع: الذاريات: ٥-٦. الدين علي بن أبي طالب عليه السلام. بحار الأنوار، ج ٣٥، ص ٣٤١.

«الصراف المستقيم»: بالأسانيد إلى جعفر بن محمد عليهما السلام قال: أوحى الله تعالى إلى نبيه: «فاستمسك بالذي أوحى إليك إنك على صراط مستقيم» زخرف: ٤٣ فقال: إلهي ما الصراف المستقيم؟ قال: ولاية علي بن أبي طالب، فعلي هو الصراف المستقيم. معاني الأخبار، ص ٣٦؛ بحار الأنوار، ج ٣٥، ص ٣٦٧.
 «الشاهد، والشاهد لرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله»:

قال رجل لأمر المؤمنين عليه السلام: أخبرني بأفضل منقبة لك؟ قال: ما أنزل الله في كتابه: قال: وما أنزل فيك؟ قال: «أفمن كان على بينة من ربه ويتلوه شاهد منه» (هود: ١٧) قال: أنا الشاهد من رسول الله صلى الله عليه وآله.

احتجاج: ٨٤؛ بحار الأنوار، ج ٣٥، ص ٣٨٧.

«الهادي»: عن عبدالرحيم القصير قال: كنت يوماً من الأيام عند أبي جعفر عليه السلام فقال: يا عبدالرحيم، قلت: لبيك. قال: قول الله «إنما أنت منذر ولكل قوم هاد» إذ قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «أنا المنذر وعليّ الهادي» من الهادي ليوم؟ قال: فسكت طويلاً ثم رفعت رأسي فقلت: جعلت فداك؛ هي فيكم توارثونها رجل فرجل حتى انتهت إليك، فأنت - جعلت فداك - الهادي! قال: صدقت يا عبدالرحيم، إن القرآن حي لا يموت، والآية حيّة لا تموت، فلو كانت الآية إذا نزلت في الأقوام فماتوا ماتت الآية لمات القرآن، ولكن هي جارية في الباقي كما جرت في الماضين. بحار الأنوار، ج ٣٥، ص ٤٠٣ نقله من تفسير العياشي مخطوط.

١. مناقب ابن شهر آشوب، ج ٢، ص ٧٢ نقله المؤلف عن ابن همام؛ وأما في الكافي، ج ٢، ص ٣٤٧؛ مساز الشيعة، ص ٥٩؛ الإرشاد ج ١، ص ٥؛ التهذيب للطوسي، ج ٦، ص ١٩؛ إعلام الوری، ج ١، ص ٣٠٦؛ بحار الأنوار، ج ٣٥، ص ٨؛ «ولد عليه السلام بمكة في البيت الحرام يوم الجمعة بعد عام الفيل بثلاثين سنة».

و بُعث رسول الله ﷺ ولأئمة المؤمنين ثلاث عشرة سنة، ويقال: تسع سنين، ويقال: ثمان سنين، والله أعلم^١.

واسم أبيه عبد مناف، ويكنى أبا طالب^٢.

و أمه فاطمة بنت أسد بن هاشم بن عبد مناف، أسلمت وهي أول هاشمية ولدت هاشمياً، وتوفيت ﷺ بالمدينة، فكفنها رسول الله ﷺ وصلى عليها أربعين تكبيرة. فقيل: يا رسول الله، كبرت عليها ما لم تكبر لأحد. فقال: «حضرني أربعون صفاً من الملائكة، فكبرت لكل صف تكبيرة». وألحدها بيده في قبرها، وقال: هذه أمي بعد أمي^٣.

١. فرحة الغري، ص ٤١ و ٤٣؛ المصباح الكبير، ص ٥٦٠؛ كنز الكراجكي، ص ١١٥-١١٧؛ الفصول المهمة، ص ١٢-١٣؛ بحار الأنوار، ج ٣٥، ص ٨ و ٤٤، و ج ٤٢، ص ٢٢٢.

٢. عمدة ابن بطريق، ص ١٢؛ الاختصاص، ص ١٤٨؛ إيمان أبي طالب، للمفيد، ص ٣؛ بحار الأنوار، ج ٣٥، ص ١٣٩. قال العلامة المجلسي ﷺ: «وقد أجمعت الشيعة على إسلامه (أبي طالب ﷺ) وأنه قد آمن بالنبي ﷺ في أول الأمر، ولم يعبد صنماً قط، بل كان من أوصياء إبراهيم ﷺ، واشتهر إسلامه من مذهب الشيعة حتى أن المخالفين كلهم نسبوا ذلك إليهم، وتواترت الأخبار من طرق الخاصة والعامّة في ذلك، و صنف كثير من علمائنا ومحدثينا كتاباً مفرداً في ذلك، كما لا يخفى على من تتبع كتب الرجال». بحار الأنوار، ج ٣٥، ص ١٣٨.

و إليك سرداً بما كتبه هؤلاء الأعلام و حماة رجال الإسلام في سيرة أبي طالب و فضله و إيمانه:

١- أخبار أبي طالب و ولده: للعلامة الحافظ أبي الحسن علي بن محمد بن عبدالله بن أبي سيف المدائني (١٣٥-٢١٥هـ)

٢- إيمان أبي طالب: للشيخ أبي الحسين أحمد بن محمد بن أحمد بن طزحان الجزي جرائي.

٣- إيمان أبي طالب: للشيخ أبي عبدالله محمد بن محمد بن النعمان المفيد (٤١٣هـ).

٤- أبو طالب مؤمن قریش: للشيخ عبدالله بن علي الخنيزي القطيفي.

٥- أبو طالب عم الرسول: لمحمد كامل حسن المحلعي.

أنظر قائمة كاملة بأسماء الكتب المؤلفة في إيمان أبي طالب و فضائله و حياته و شعره، بالمقدمة المطبوعة في تحقيق رسالة «إيمان أبي طالب للشيخ المفيد ﷺ» - قسم الدراسات الإسلامية - مؤسسة البعثة.

٣. الكافي، ج ٢، ص ٣٤٨؛ الإرشاد، ج ١، ص ٥؛ التهذيب للطوسي، ج ٦، ص ١٩؛ إعلام الوری، ج ١، ص ٣٠٦؛ بحار الأنوار، ج ٣٥، ص ١٨١.

وكان عليه السلام في سني أيام أبي بكر ستان وأربعة أشهر، وفي أيام عمر عشر سنين وثمانية أشهر، وفي أيام عثمان اثنتا عشرة سنة، وجاهد عليه السلام بعد ذلك خمس سنين مع معاوية وغيره، وشَهَرَ فيها سيفه، وجاهد عدوّه.

واستشهد في شهر رمضان سنة أربعين من الهجرة؛ قتله عبدالرحمن بن ملجم -لعنه الله- بالكوفة في مسجدِها، ودُفن بالغرّيِّ في ظَهْر الكوفة وقد كمل عمره خمس وستون سنة.^١

وبابه عليه السلام سلمان الفارسيّ.^٢

ذكر ولد أمير المؤمنين عليّ عليه السلام

ولد أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليه السلام من فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله: الحسن والحسين عليهما السلام، ومحسن سقط، وزينب وأم كلثوم عليهما السلام.^٣

١. إلام الوري، ج ١، ص ٣١١؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ٢، ص ٧٨؛ كشف الغمة، ج ١، ص ٥٨٤؛ بحار الأنوار، ج ٤٢، ص ٢٤٤؛ قال أبو الحسن علي بن عيسى الإربلي: وقبل قتل عليه السلام ويكون عمره ثلاثاً وستين. وقيل: بل ثمانياً وخمسين. وقيل: بل كان سبعمائة وخمسين سنة، وأصح الأقوال ما نقل عن معروف، قال: سمعت من أبي جعفر محمد بن علي الرضا سلام الله عليها، يقول: قتل عليّ عليه السلام وله خمس وستون سنة، فهذه مدة عمره. كشف الغمة، ج ١، ص ٥٨٣؛ بحار الأنوار، ج ٤٢، ص ٢٤٤.

وفي بحار الأنوار نقلاً عن فرحة الغري، قال إسحاق بن عبدالله بن أبي مروان: سألت أبا جعفر محمد بن عليّ عليه السلام: كم كانت سنّ عليّ بن أبي طالب عليه السلام يوم قتل؟ قال: ثلاثاً وستين سنة. فرحة الغري، ص ٤٠؛ بحار الأنوار، ج ٤٢، ص ٢٢٠.

٢. حكي عن الفضل بن شاذان أنه قال: ما نشأ في الإسلام رجل من كافة الناس كان أفقه من سلمان الفارسي. عن عبدالرحمن بن أعين قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: كان سلمان من المتوسمين. عن أبي بصير قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: سلمان علم الاسم الأعظم.

والروايات في مدح سلمان وجلالته متواترة؛ راجع معجم رجال الحديث، ج ٩، ص ١٩٤-٢٠٧.

٣. الخصال، ص ٦٣٤؛ الإرشاد، ج ١، ص ٣٥٤؛ إلام الوري، ج ١، ص ٣٩٦؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ٣، ص ٣٥٨؛ كشف الغمة، ج ١، ص ٥٨٩.

والعباس وجعفر وعثمان [وعبدالله] أمهم أم البنين بنت حزام بن خالد بن ربيعة الكلابية.

وكان له عمر و رقية من أم حبيب التغلبية من سبي خالد وليد.

وكان له يحيى وعون من أسماء بنت عميس الخثعمية.

وكان له أبوبكر وعبيدالله وأمهما الهملاء بنت مسروق.*

وكان له زينب الصغرى وأم كلثوم الصغرى لأم ولد.

وكان له خديجة وأم هانئ وتميمة وميمونة وفاطمة لأم ولد.

وكان له أم الحسن ورملة وأمهما أم شعيب المخزومية**؛

وأعقب لأمير المؤمنين عليه السلام من الحسن والحسين عليهما السلام ومن محمد بن الحنفية

ومن العباس وعمر.^٢

ومضى أمير المؤمنين عليه السلام [وله] أربع حرائر؛ منهن: أمامة بنت زينب بنت

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، وليلى التميمية، وأسماء بنت عميس الخثعمية، وأم البنين

الكلابية، وثمانية عشرة أم ولد.^٣

«ولقد تعددت المصادر التي تؤكد بوجود المحسن عليه السلام ضمن أولاد علي من فاطمة عليها السلام، ولم يقتصر هذا الأمر في حدود كتب الشيعة، بل إن الكثير من كتب العامة ذكرت ذلك الأمر وسلمت بوجوده من دون تعليق أو ترديد؛ انظر: تاريخ البعقوبي، ج ٢، ص ٢١٣؛ تاريخ الطبري، ج ٥، ص ١٥٣؛ الكامل في التاريخ لابن الأثير، ج ٣، ص ٣٩٧؛ أنساب الأشراف للبلذري، ج ٢، ص ١٨٩؛ الإصابة لابن حجر، ج ٣، ص ٤٧١.

* وقيل: «وأتهما ليلى بنت مسعود» راجع: الإرشاد، ج ١، ص ٣٥٤؛ بحار الأنوار، ج ٤٢، ص ٩٠، ح ١٨.

** وقيل: «وأتهما أم سعيد بنت عمرة» راجع: الإرشاد، ج ١، ص ٣٥٣؛ كشف الغمة، ج ١، ص ٥٩١؛ بحار الأنوار، ج ٤٢، ص ٧٥.

١. الإرشاد، ج ١، ص ٣٥٤-٣٥٥؛ إعلام الوري، ج ١، ص ٣٩٥-٣٩٦؛ كشف الغمة، ج ١، ص ٥٩٠؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ٣، ص ٣٥٨؛ بحار الأنوار، ج ٤٢، ص ٧٥، ح ١ و ج ٤٢، ص ٩١.

٢. الإرشاد، ج ١، ص ٥؛ إعلام الوري، ج ١، ص ٣٩٦؛ كشف الغمة، ج ١، ص ٥٨٩؛ بحار الأنوار، ج ٤٢، ص ٧٥.

٣. مناقب ابن شهر آشوب، ج ٣، ص ٣٥٩؛ كشف الغمة، ج ١، ص ٥٩١؛ بحار الأنوار، ج ٤٢، ص ٩٣.

[الباب الرابع : الحسن بن عليّ [ابن] أبي طالب]

ولمّا استشهد أمير المؤمنين عليه السلام صار أمين الله في أرضه ووليّ أمره، ابنه الحسن بن عليّ بوصية أبيه عليه السلام^١

ويكنّى أبا محمد؛ ولقبه الزاهد؛ ويقال له: التقيّ، السيّد، الحجّة، الأمين.

وأُمّه فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله.

ولد بالمدينة، وقد تقدّم ذكر مولده عند ذكر أمّه ما أغنى عن إعادته.

واستشهد عليه السلام في سنة خمسين الهجرة، بعد مضيّ عشر سنين من ملك معاوية^٢.

وكان بذل معاوية لجعدة بنت الأشعث الكنديّ - وهي ابنة أمّ فروة أخت أبي

بكر بن أبي قحافة - عشرة آلاف دينار، وإقطاع عشرة ضياع من سقي سورا* و

سواد الكوفة، على أن تسم الحسن عليه السلام.

وقيل: إنّه سقي برادة الذهب؛ وقال عليه السلام: سقيتُ السمّ مرّتين، وهذه الثلاثة.

ولقد تقطعت قطعة قطعة من كبده، ودفن بالمدينة في البقيع^٣.

فلمّا حضرته الوفاة دعا أخاه الحسين بن عليّ عليه السلام وقال له: يا أخي، إذا أنا

متّ، فغسلني وحنّطني وكفّني واحملني إلى جدّي رسول الله صلى الله عليه وآله حتى تلحدني

١. الكافي، ج ٢، ص ٦٤؛ إعلام الوريّ، ج ١، ص ٤٠٤؛ بحار الأنوار، ج ٤٣، ص ٣٢٢، ح ١.

٢. الكافي، ج ٢، ص ٣٦٠؛ الإرشاد، ج ٢، ص ٥؛ مسارات الشيعة، ص ٢٤ و ٤٧؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ٤،

ص ٢٨؛ بحار الأنوار، ج ٤٣، ص ٢٥٥ و ج ٤٤، ص ١٣٥.

* قال الفيروز آبادي: سُورى كطوبى موضع بالعراق، وهو من بلد الشريانيين. القاموس المحيط، ج ١،

ص ٥٧٩.

٣. الكافي، ج ٢، ص ٣٦١؛ الإرشاد، ج ٢، ص ١٦؛ إعلام الوريّ، ج ١، ص ٤٠٢؛ الاحتجاج، ج ٢، ص ٢٩١؛

كشف الغمّة، ج ٢، ص ٨٠؛ المناقب لابن شهر آشوب، ج ٤، ص ٤٢؛ بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ١٤٢؛

وانظر ترجمة الإمام الحسن عليه السلام من القسم غير المطبوع من كتاب «الطبقات الكبير» لابن سعد، هدّبه و

حقّقه السيّد عبدالعزيز الطباطبائي رحمته الله، الناشر مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث - قم.

إلى جانبه؛ فبحقّ جدّي رسول الله وأبي أمير المؤمنين وأمّي فاطمة الزهراء عليهنّ السلام، إذا صرت إلى قبر رسول الله صلى الله عليه وآله فإن تركوك فادفني فيه، وإن منعوك فبالله عليك يا أخي، وبحقّ جدّي وأمّي أن لا تخاصم أحداً! وارُدْني فادفني بالبيع*.

فلما توفي، حملة الحسين عليه السلام حتى صار إلى قبر جدّه؛ وجاء مغيرة بن شعبه إلى عائشة وقال لها: لقد مات الحسن وقد حملة الحسين، حتى صار إلى قبر جدّه، وإن دفنّه معه ليذهبن ذكر أبيك وذكر عمر إلى يوم القيامة.

فقلت: وما أصنع؟

قال: تركيبين بغلتي، و تمنعين من أن يدفن معه.

فركبت بغلته وصارت إلى قبر رسول الله صلى الله عليه وآله فإذا بسرير الحسن عليه السلام، فمنعت من دفنه بمقام، فأراد بنوهاشم المجادلة، فقال الحسين عليه السلام: «نشدتكم بالله إلا سكتم! فإن أخي أوصاني بكذا وكذا»، فسكتوا ومضوا بالحسن و دفنوه بالبيع^١. وكان مقامه مع النبي صلى الله عليه وآله سبع سنين، ومع أبيه بعد النبي صلى الله عليه وآله ثلاثين سنة، وعاش بعد أبيه عشر سنين، وصار إلى كرامة الله - عز وجل - وقد كمل عمره سبعاً

* في الإرشاد، ج ٢، ص ١٧: «ثم رُدْني إلى قبر جدّي فاطمة بنت أسد -رحمة الله عليها- فادفني هناك» وكذا في بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ١٥٤، ح ٢٤، نقله عن الخرائج. وفي إعلام الوری، ج ١، ص ٤١٤: «ثم رُدْني إلى قبر جدّي فاطمة فادفني هناك».

وفي بحار الأنوار نقله عن عيون المعجزات: «وارد جنازتي من فورك إلى البقيع حتى تدفني مع أمّي عليها السلام». بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ١٤١.

وأصحّ الأقوال أنه صلى الله عليه وآله دفن بالبيع مع جدّته فاطمة بنت أسد رحمة الله عليها. وإن قلت: إنّه قال صلى الله عليه وآله: «ادفوني جنب أمي فاطمة» أو «مع أمي فاطمة عليها السلام» قلنا: لم يقل صلى الله عليه وآله: «فاطمة بنت رسول الله» أو «بنت أسد» وهما أمّاه، بل وردت في الروايات الأخرى: «ثم رُدْني إلى قبر جدّي فاطمة بنت أسد رحمة الله عليها» وقبرها بالبيع، وكما ذكرنا دفنت فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله في بيتها لا بالبيع.

١. الإرشاد، ج ٢، ص ١٧؛ إعلام الوری، ج ١، ص ٤١٤؛ كشف الغمة، ج ١، ص ٥٨٥؛ دلائل الإمامة، ص ٦١؛ بحار الأنوار، ج ٤٢، ص ١٤١.

وأربعين سنة^١. وبابه سفينة^٢.

ذكر ولد الحسن بن علي عليه السلام

عبدالله، والقاسم، والحسين، وعقيل، والحسن، وزيد، وعمر، وعبدالله،
وعبدالرحمن، وأحمد، وإسماعيل؛ وابنته أم الحسن فقط^٣.

[الباب الخامس: الحسين بن علي عليه السلام]

ولما استشهد ولي الله الحسن بن علي عليه السلام، صار أمين الله في أرضه وولي
أمره، أخيه الحسين بن علي عليه السلام، [بوصية من أخيه إليه].
ويكنى أبا عبدالله؛ ولقبه السبط، وهو الشهيد، الرشيد، الطيب، الوفي، التابع
لمرضاة الله، الدليل على ذات الله^٤.

ولد بالمدينة، وقد تقدّم ذكر مولده، عند ذكر أمّه ما أغنى عن الإعادة. وكان
في سني إمامته بقية ملك معاوية، وأول ملك يزيد^٥.
وقتله عمر بن سعد بن أبي وقاص وسانان بن أنس النخعي، وأمير الجيش
عبيدالله بن زياد، وجّه به يزيد بن معاوية؛ فدفن بكربلاء بالعراق، فكان قتله يوم
عاشوراء سنة ستين وهو ابن سبع وخمسين سنة^٦.

١. الكافي ج ٢، ص ٣٦٠؛ الإرشاد، ج ٢، ص ١٢؛ إعلام الوري، ج ١، ص ٤٠٣؛ مناقب ابن شهر آشوب،
ج ٤، ص ٤٢؛ بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ١٥٠.

٢. بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ١٣٤، نقله عن الكفعمي.

٣. الإرشاد، ج ٢، ص ٢٠؛ إعلام الوري، ج ١، ص ٤١٦؛ كشف الغمة، ج ١، ص ٥٧٦؛ بحار الأنوار، ج ٤٤،
ص ١٦٨.

٤. الإرشاد، ج ٢، ص ٢٧؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ٤، ص ٨٦؛ كشف الغمة، ج ٢، ص ١٧٢؛
بحار الأنوار، ج ٤٣، ص ٢٣٧؛ عوالم العلوم، ج ١٧، ص ٢٨.

٥. مناقب ابن شهر آشوب، ج ٤، ص ٨٤؛ بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ١٩٨، ح ١٥؛ عوالم العلوم، ج ١٧،
ص ٣٢٦.

٦. الكافي، ج ٢، ص ٣٦١؛ مسازّ الشيعية، ص ٤٣؛ التهذيب للطوسي، ج ٦، ص ٤٢؛ إعلام الوري، ﴿

فكان مقامه مع النبي ﷺ سبع سنين، ومع أبيه بعد النبي ﷺ ثلاثين سنة، ومع أخيه بعد أبيه عشر سنين، وبعد أخيه أيام إمامته إحدى عشر سنة، وصار إلى كرامة الله - عز وجل - وقد كمل عمره سبعاً وخمسين سنة. ^١ وبابه رشيد الهجري. ^٢

ذكر ولد الحسين بن علي ﷺ

علي الأكبر الشهيد مع أبيه؛ و علي الإمام سيد العابدين؛ ومحمد، وعبدالله الشهيد معه؛ وجعفر ﷺ.

وبنات الحسين بن علي ﷺ: زينب، وسكينة وفاطمة* عليهن السلام. ^٣

﴿ ج ١، ص ٤٢٠؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ٤، ص ٨٥؛ بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ١٩٨ ح ١٥؛ عوالم العلوم، ج ١٧، ص ٣٢٦.﴾

في بحار الأنوار: «قتله عمر بن سعد بن أبي وقاص، وخولي بن يزيد الأصبحي، واجتزأ رأسه سنان بن أنس النخعي، و شمر بن ذي الجوشن، وسلب جميع ما كان عليه إسحاق بن خنوة الحضرمي، وأمير الجيش عبدالله بن زياد، وجّه به يزيد بن معاوية».

١. الكافي، ج ٢، ص ٣٦٤؛ الإرشاد، ج ٢، ص ١٣٣؛ إعلام الوري، ج ١، ص ٤٢٠؛ بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ٢٠٠.

٢. مناقب ابن شهر آشوب، ج ٤، ص ٤٨؛ بحار الأنوار، ج ٤٥، ص ٣٣١، وفي البحار، ج ٤٤ ص ٢٠٠ نقلاً عن الاختصاص، ص ٧ «أصحاب الحسين ﷺ جميع من استشهد معه ومن أصحاب أمير المؤمنين ﷺ حبيب بن مظهر، ميثم التمار، رشيد الهجري، سليم بن قيس الهلالي أبو صادق، أبو سعيد عقيصا انتهى. وكان أمير المؤمنين ﷺ يسميه راشد المبتلى، وكان قد ألقى إليه علم البلايا والمنايا، فكان يلقى الرجل ويقول له: يا فلان بن فلان، تموت ميتة كذا، وأنت يا فلان، تقتل قتلة كذا، فيكون الأمر كما قاله راشد ﷺ. أمالي الشيخ، ص ١٠٣؛ بحار الأنوار، ج ٤٢، ص ١٢٢.

* وروي أن الحسن بن الحسن ﷺ خطب إلى عمه الحسين ﷺ إحدى ابنتيه فقال له الحسين ﷺ: اختر يا بني أحتهما إليك، فاستحى الحسن ولم يُحرجواً، فقال له الحسين ﷺ: فإني قد اخترت لك ابنتي فاطمة، فهي أكثرهما شبهاً بفاطمة أُمِّي بنت رسول الله ﷺ. بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ١٦٧.

٣. راجع الإرشاد، ج ٢، ص ١٣٥؛ إعلام الوري، ج ١، ص ٤٧٨؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ٤، ص ٤٨؛ كشف الغمة، ج ٢، ص ٢١٤؛ وفي بحار الأنوار، ج ٤٥، ص ٣٣١ نقلاً عن كشف الغمة: «قال كمال الدين بن طلحة: كان له من الأولاد ذكور وإناث عشرة: ستة ذكور وأربعة إناث، فالذكور: علي الأكبر،

[الباب السادس : [علي بن الحسين عليهما السلام

ولمّا استشهد وليّ الله الحسين بن عليّ عليهما السلام، صار أمين الله في أرضه ووليّ أمره عليّ [بن الحسين عليهما السلام] بوصيّة من أبيه إليه^١.
ويكنّى أبا محمّد؛ ويقال: كنيته أبو الحسن؛ ويقال: أبو بكر؛ والأول الأشهر والأثبت.

ولقبه ذوالثغفات*؛ وهو زين العابدين الزكيّ^٢.

وكان مولده بالمدينة في سنة ثمان وثلاثين من الهجرة، قبل أن يستشهد أمير المؤمنين عليه السلام [بستين، وأقام مع جدّه أمير المؤمنين عليه السلام سنتين ومع أبيه وعمّه عشر سنين، واستشهد وليّ الله وله أربع وخمسون سنة^٣.

«و علي الأوسط وهو سيّد العابدين، وعلي الأصغر، ومحمّد وعبدالله، وجعفر؛ فأما علي الأكبر فإنه قاتل بين يدي أبيه حتى قتل شهيداً، وأما علي الأصغر فجاهه سهم وهو طفل فقتله، وقيل: «إنّ عبدالله قتل أيضاً مع أبيه شهيداً» وأما البنات: فزينب، وسكينة، وفاطمة هذا قول مشهور...».

١. الكافي، ج ١، ص ٢٤٢؛ الإرشاد، ج ٢، ص ١٣٩؛ غيبة الطوسي، ص ١٩٥.

*. وإنما سميّ بذلك لأنّ مواضع السجود منه كانت كثيفة البعير من كثرة سجوده عليه السلام؛ وفي علل الشرائع، ص ٨٨ ومعاني الأخبار، ص ٦٥ وبحار الأنوار، ج ٤٦، ص ٦: «عن الباقر عليه السلام قال: كان لأبي عليه السلام في موضع سجوده آثار نانئة، وكان يقطعها في السنة مرّتين، في كلّ مرّة خمس ثغفات، فسُمّي ذا الثغفات لذلك».

٢. الإرشاد، ج ٢، ص ١٣٧؛ إعلام الوري، ج ١، ص ٤٨٠؛ المناقب لابن شهر آشوب، ج ٤، ص ١٧٥؛ كشف الغمّة، ج ٢، ص ٧٤؛ دلائل الإمامة، ص ٨٠؛ بحار الأنوار، ج ٤٦، ص ٤.

٣. مسأّر الشيعة، ص ٤٥؛ الإرشاد، ج ٢، ص ١٣٧؛ إعلام الوري، ج ١، ص ٤٨١؛ المناقب لابن شهر آشوب، ج ٤، ص ١٧٥؛ روضة الواعظين، ص ٢٠١؛ كشف الغمّة، ج ٢، ص ٧٣؛ بحار الأنوار، ج ٤٦، ص ٨.

وأما المشهور أنّه توفّي عليه السلام بالمدينة وله يومئذ سبع وخمسون سنة. راجع: الكافي، ج ٢، ص ٣٧٢؛ الإرشاد، ج ٢، ص ١٣٧؛ بحار الأنوار، ج ٤٦، ص ٩ نقله عن كتاب مواليد أهل البيت لابن الخشاب.

وأُمّه يقال لها شاه زنان بنت ملك قاشان، ويقال بنت ملك هرات^١، ويقال بنت كسرى يزدرجرد. وكلّ هؤلاء الملوك يفخرون بها، وكانت تدعى سيّد النساء* ٢

قال ابن همّام: حدّثني القاسم بن أحمد الكاتب قال: حدّثني محمد^٣ بن القاسم النوشجاني قال: سألت الرضا عليه السلام عمّا روته العامة أنّ عليّ بن الحسين عليه السلام زوج أمّه! قال: معاذ الله! إنّ أمّ عليّ [بن الحسين] عليه السلام ماتت في نفسها، فكفل عليّاً بعض أمّهات ولد أبيه، فكان يسمّيها أمّي، وهي التي زوجها^٤. وكان في سني إمامته، بقية ملك يزيد بن معاوية، وملك مروان بن الحكم، وملك عبدالملك بن مروان، وملك وليد بن عبدالملك؛ وفي ملك الوليد قبض وليّ الله عليّ بن الحسين عليه السلام [ودفن بالمدينة مع عمّه الحسن عليه السلام].

وصار إلى كرامة الله - عز وجل - وهو ابن سبع وخمسين سنة، في تمام خمس وتسعين سنة من الهجرة؛ وعاش بعد الحسين عليه السلام خمساً وثلاثين سنة^٥. وبابه يحيى بن أمّ الطويل المدفون بواسط، قتله الحجاج، ويقال: بابه أبو خالد الكابلي^٦، والله أعلم.

١. لم نعثر على كونها بنتاً لملك هرات في المصادر.

* كذا في النسخة، والصحيح «سيّد النساء».

٢. الكافي، ج ٢، ص ٣٦٩؛ الإرشاد، ج ٢، ص ١٣٧؛ إعلام الوري، ج ١، ص ٤٨٠؛ المناقب لابن شهر آشوب، ج ٤، ص ١٧٦؛ كشف الغمّة، ج ٢، ص ٨٣؛ دلائل الإمامة، ص ٨١؛ بحار الأنوار، ج ٤٦، ص ١٤.

٣. في المصادر: «سهل بن قاسم».

٤. الكافي، ج ٥، ص ٣٤٤؛ عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ١، ص ٢٨٢؛ المناقب لابن شهر آشوب، ج ٤، ص ١٧٦؛ بحار الأنوار، ج ٤٦، ص ١٦٤.

٥. الكافي، ج ٢، ص ٣٧٢؛ الإرشاد، ج ٢، ص ١٣٨؛ المناقب لابن شهر آشوب، ج ٤، ص ١٧٥؛ دلائل الإمامة، ص ٨٠؛ مصباح الكفعمي، ص ٥٠٩؛ إقبال الأعمال في أعمال شهر رمضان، ص ٣٤٥؛ بحار الأنوار، ج ٤٦، ص ١٥١.

٦. في بحار الأنوار نقله عن الكامل للمبرّد، ج ٢، ص ٩٣: «بابه يحيى بن أمّ الطويل المدفون بواسط،»

ذكر ولد علي بن الحسين عليهما السلام

محمد الباقر عليه السلام [عليه السلام]، وزيد الشهيد بالكوفة، و عبدالله، و عبيدالله، والحسين، وعلي، و عمر عليهما السلام. ولم تكن له بنت^١.

[الباب السابع :] محمّد بن علي الباقر عليهما السلام

ولمّا قبض وليّ الله عليّ بن الحسين عليهما السلام صار أمين الله في أرضه ووليّ أمره ابنه محمّد، بوصية أبيه إليه^٢.
و يكنّى أبا جعفر؛ ولقبه الباقر، لأنّه يبقر علم الدين بقرأ؛ و يُدعا الشبيه، لأنّه يشبه رسول الله صلى الله عليه وآله؛ وأمّه فاطمة بنت الحسن بن علي^٣.
وكان مولده بالمدينة سنة سبع وخمسين من الهجرة، قبل أن يقتل الحسين

﴿ قتلته الحجاج لعنه الله ﴾.

وفي الاختصاص، ص ٦٤ و رواه الكشي في رجاله، ص ٨١: «أصحاب عليّ بن الحسين عليهما السلام: أبو خالد الكابليّ - كنكر - و يقال اسمه وردان، يحيى بن أمّ الطويل، سعيد بن المسيّب المخزومي، حكيم بن جبير».

وأيضاً: «عن أبي الحسن موسى عليه السلام قال: إذا كان يوم القيامة نادى مناد: أين حواريّ عليّ بن الحسين؟ فيقوم جبير بن مطعم، و يحيى بن أمّ الطويل، و أبو خالد الكابلي، و سعيد بن المسيّب».
١. و أولاده من الذكور: محمد الباقر عليه السلام، و زيد بن عليّ، و عبدالله و عبيدالله، و الحسين، و عليّ وهو أصغر ولده، و عمر. و يقال: لم تكن له بنت، و يقال: وُلدت له: فاطمة، و عليّة، و أمّ كلثوم.

راجع: الإرشاد، ج ٢، ص ١٥٥؛ إعلام الوري، ج ١، ص ٤٩٣؛ المناقب لابن شهر آشوب، ج ٤، ص ١٧٦؛ كشف الغمة، ج ٢، ص ٩١؛ بحار الأنوار، ج ٤٦، ص ١٥٦.

٢. الكافي، ج ١، ص ٣٩٠؛ أمالي الصدوق، ص ٢٨٩؛ كمال الدين، ج ١، ص ٢٥٤؛ علل الشرائع، ج ١، ص ٢٣٣؛ مساز الشيعة، ص ٥٧؛ الإرشاد، ج ٢، ص ١٥٨؛ إعلام الوري، ج ١، ص ٥٠٠؛ المناقب لابن شهر آشوب، ج ٤، ص ١٩٦.

٣. الكافي، ج ٢، ص ٣٧٢؛ الإرشاد، ج ٢، ص ١٥٨؛ إعلام الوري، ج ١، ص ٤٩٨؛ المناقب لابن شهر آشوب، ج ٤، ص ٢١٠؛ دلائل الإمامة، ص ٩٤؛ بحار الأنوار، ج ٤٦، ص ٢٢٢.

بن عليّ عليه السلام بثلاث سنين؛ وعاش بعد أبيه تسع عشرة سنة، وذلك أيام إمامته^١. وكان في سني إمامته بقيّة ملك الوليد، ومُلك سليمان بن عبد الملك، وملك عمر بن عبدالعزيز، وملك يزيد بن عبد الملك، وملك هاشم بن عبد الملك، وملك وليد بن يزيد، وملك إبراهيم بن الوليد بن عبد الملك؛ وفي أوّل ملكه قبض وليّ الله. ودفن بالمدينة بالبقيع مع أبيه، سنة أربع عشرة ومائة من الهجرة؛ فصار إلى كرامة الله - عز وجل - وقد كمل عمره سبع و خمسون سنة^٢. وبابه جابر [بن يزيد] الجعفريّ الكوفي^٣.

١. الكافي، ج ٢، ص ٣٧٢؛ الإرشاد، ج ٢، ص ١٥٨؛ مصباح المتهجد، ص ٧٣٧؛ كشف الغمة، ج ٢، ص ٣١٨؛ المناقب لابن شهر آشوب، ج ٤، ص ٢١٠؛ بحار الأنوار، ج ٤٦، ص ٢١٨.

٢. الكافي، ج ٢، ص ٣٧٧؛ إعلام الوري، ج ١، ص ٤٩٨؛ المناقب لابن شهر آشوب، ج ٤، ص ٢١٠؛ دلائل الإمامة، ص ٩٤؛ بحار الأنوار، ج ٤٦، ص ٢١٦.

٣. الاختصاص، ص ٨٣؛ المناقب لابن شهر آشوب، ج ٤، ص ٢١١؛ الفصول المهمة، ص ١٩٧؛ بحار الأنوار، ج ٤٦، ص ٣٤٠.

عن زياد بن أبي الحلال قال: اختلف الناس في جابر بن يزيد وأحاديثه وأعاجيبه، قال: فدخلت على أبي عبدالله عليه السلام وأنا أريد أن أسأله عنه، فابتدأني من غير أن أسأله: رحم الله جابر بن يزيد الجعفريّ؛ كان يصدق علينا الحديث. بحار الأنوار، ج ٤٦، ص ٣٢٨ نقله عن بصائر الدرجات، ج ١، ص ٤٥. وعن جابر بن يزيد الجعفريّ قال: حدّثني أبو جعفر عليه السلام بسبعين ألف حديث لم أحدّثها أحداً قط، ولا أحدّث بها أحداً أبداً. رجال الكشي، ج ٢، ص ٤٤٠.

وعن عبدالله بن الفضل الهاشمي قال: كنت عند الصادق عليه السلام إذ دخل المفضل بن عمر فقال: يا بن رسول الله، فما منزلة جابر بن يزيد منكم؟ فقال عليه السلام: «منزلة سلمان من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم» الحديث. الاختصاص، ص ٢١٦.

ولقد تعدّى الأعداء من العامة بالافتراء على جابر الجعفريّ بأنور هو بريء منها، وهي:

١- أنه كان سبياً من أصحاب عبدالله بن سبأ. الأنساب للسمعاني، ج ٢، ص ٦٨.

٢- أنه كذّاب. البخاري، ج ١، ص ٢١٠.

٣- أنه جاء بمنكير، وما يريد أن ينقّض به السقف. ميزان الاعتدال، ج ١، ص ٣٨١. الحقّ أن الطعن في جابر لم يكن لشخصه، بل كان لمذهبه ومعتقده، بل الطعون فيه سياسيّة. راجع للتحقيق حول هذا

ذكر ولد محمد بن علي عليه السلام

جعفر الإمام الصادق عليه السلام ، و علي ، و عبدالله، و إبراهيم و ابنته أم سلمة

فقط. ١

قال أبو علي ابن همام عليه السلام : روي عن أبي عبدالله عليه السلام قال: أتى علي بن الحسين زين العابدين بابنه محمد جابر بن عبدالله الأنصاري فقال: سلم علي عمك جابر! فأخذه جابر، فقبل بين عينيه و ضمّه إلى صدره. و قال له: هكذا أوصاني رسول الله صلى الله عليه وآله و قال لي: يا جابر، يولد لعلي بن الحسين زين العابدين ولد يقال له محمد، فإذا رأيته يا جابر، فاقرأه مني السلام؛ واعلم يا جابر، أن بقاءك بعد رؤيته قليل. قال: فعاش جابر بعد أن رآه يسيراً و مات رضي الله عنه. ٢

«الموضوع: تهذيب المقال في تفتح كتاب الرجال، ج ٥، ص ٤٠-١٢٢ للعلامة السيد محمد علي الموحّد الأبطحي، و أصول علم الرجال بين النظرية و التطبيق، ص ٥٠٧، محمد علي صالح المعلم تقريراً لبحث آية الله الشيخ مسلم الدوّاري.

١. الإرشاد، ج ٢، ص ١٧٦؛ إعلام الوری، ج ١، ص ٥١١؛ المناقب لابن شهر آشوب، ج ٤، ص ٢١٠؛ بحار الأنوار، ج ٤٦، ص ٣٦٦.

٢. «عن أبي الزبير محمد بن مسلم المكي أنه قال: كنّا عند جابر بن عبدالله، فأثاب علي بن الحسين ومعه ابنه محمد وهو صبيّ، فقال علي لابنه: قبل رأس عمك، فدنا محمد من جابر فقبل رأسه. فقال جابر: من هذا؟ وكان قد كُفّ بصره. فقال له علي عليه السلام: هذا ابني محمد. فضمّه جابر إليه و قال: يا محمد، محمد رسول الله يقرأ عليك السلام. فقالوا لجابر: كيف ذلك يا أبا عبدالله؟ فقال: كنت مع رسول الله صلى الله عليه وآله والحسين في حجره وهو يلاعبه، فقال: يا جابر، يولد لابني الحسين ابن يقال له علي. إذا كان يوم القيامة نادى مناد ليقم سيد العابدين، فيقوم علي بن الحسين، ويولد لعلي ابن يقال له: محمد. يا جابر، إن رأيته فاقرأه مني السلام، واعلم أن بقاءك بعد رؤيته يسير؛ فلم يعش بعد ذلك إلا قليلاً ومات؛ كشف الغمّة، ج ٢، ص ٣٢١؛ بحار الأنوار، ج ٤٦، ص ٢٢٧، ج ٩.

[الباب الثامن : جعفر بن محمّد الصادق ؑ]

ولمّا قبض وليّ الله محمّد بن عليّ [ؑ] صار أمين الله ووليّ أمره ابنه جعفر بن محمد ؑ ، بوصيّة أبيه إليه .^١

ويكنّى أبا عبدالله ؛ ولقبه الصادق ، الفاضل ، الطاهر .

وأُمّه أمّ فروة ، واسمها فاطمة ابنة القاسم بن محمّد .^٢

وكان مولده بالمدينة سنة ستّ وثمانين من الهجرة ؛ وأقام مع جدّه عليّ بن الحسين [ؑ] اثنتي عشرة سنة ، وأقام مع أبيه أبي جعفر [ؑ] تسع عشرة سنة ، وبعد أبيه ؑ أيام إمامته أربعاً وثلاثين سنة .

فكان في سني إمامته ملك إبراهيم بن الوليد ، ومُلك مروان بن محمّد الحمار ، ثمّ صارت المسوّدة من أهل خراسان مع أبي مسلم سنة اثنتين وثلاثين ومائة ، فملك أبو العباس السفّاح أربع سنين وثمانية أشهر ، ثمّ ملك أخوه أبو جعفر عبدالله الملقّب بالمنصور إحدى وعشرين سنة وأحد عشر شهراً ، وبعد مضيّ سنين من ملكه قبض وليّ الله جعفر بن محمد ؑ سنة ثمان وأربعين ومائة ؛ ودفن مع أبيه و جدّه [وعمه الحسن ؑ] بالبقيع ، وصار إلى كرامة الله عزّ وجلّ ، وقد كمل عمره خمساً وستين سنة .^٣ وبابه المفصّل بن عمر .^٤

١ . الكافي، ج ١، ص ٢٢٤؛ الإرشاد، ج ٢، ص ١٨٠؛ بحار الأنوار، ج ٤٧، ص ١٢، ح ٢.

٢ . الكافي، ج ١، ص ٣٧٨؛ الإرشاد، ج ٢، ص ١٨٠؛ إعلام الوري، ج ١، ص ٥١٤؛ المناقب لابن شهر آشوب، ج ٤، ص ٢٨٠؛ كشف الغمّة، ج ٢، ص ٤١٥؛ دلائل الإمامة، ص ١١١؛ بحار الأنوار، ج ٤٧، ص ٦، ح ١٧.

٣ . الكافي، ج ٢، ص ٣٨٤؛ مسازّ الشيعة، ص ٥٠؛ الإرشاد، ج ٢، ص ١٨٠؛ إعلام الوري، ج ١، ص ٥١٤؛ روضة الواعظين، ص ٢١٢؛ المناقب لابن شهر آشوب، ج ٤، ص ٢٨٠؛ الفصول المهمّة، ص ٢٢٢؛ بحار الأنوار، ج ٤٧، ص ٦، ح ١٧.

والصحيح في تاريخ ولادته ؑ أنّه ولد بالمدينة سنة «ثلاث وثمانين» كما هو المشهور .

٤ . ذكره الشيخ في رجاله تارة في أصحاب الصادق ؑ (ص ٥٥٤)، قائلاً: «مفصّل بن عمر الجعفي

ذكر ولد جعفر بن محمد عليه السلام

إسماعيل، وموسى الإمام، ومحمد، وعلي، وعبدالله، وابنته أم فروة، وهي التي زوجها من ابن عمه الخارج مع زيد بن علي بن الحسين عليه السلام.^١

[الباب التاسع : موسى بن جعفر عليه السلام]

ولمّا قبض وليّ الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام، صار أمين الله في أرضه ووليّ أمره ابنه موسى بن جعفر عليه السلام، بوصية أبيه إليه.^٢
ويكنّى أبا الحسن، وأبا إبراهيم؛ والثاني أثبت. ولقبه العبد الصالح، وهو الوفيّ، والصابر، والكاظم، ويقال: الأمين.^٣

«الكوفي». وأخرى في أصحاب الكاظم عليه السلام (ص ٢٣) قائلاً: «مفضل بن عمر لقي أبا عبدالله عليه السلام».

وعدّ ابن شهر آشوب المفضل بن عمر الجعفي من خواص أصحاب الصادق عليه السلام، وعدّه من الثقات الذين رووا صريح النص على موسى بن جعفر عليه السلام من أبيه. المناقب، ج ٤، ص ٢٨٤.

«في الكافي، كتاب الإيمان والكفر ١، باب الصبر ٤٧، ح ١٦، عن يونس بن يعقوب قال: أمرني أبو عبدالله عليه السلام أن أتّي المفضل وأعزّيه بإسماعيل، وقال: اقرأ المفضل السلام وقل له: إنّنا قد أصبنا بإسماعيل فصبّرنا، فاصبر كما صبّرنا، إنّنا أردنا أمراً، وأراد الله عزّ وجلّ أمراً، فسلمنا لأمر الله عزّ وجلّ» قال السيد الخوئي رحمه الله: هذه الرواية تدلّ على شدّة علاقة الصادق عليه السلام بالمفضل بن عمر، والرواية صحيحة. راجع معجم رجال الحديث، ج ١٩، ص ٣٢٧.

١. الإرشاد، ج ٢، ص ٢٠٩؛ إعلام الوري، ج ١، ص ٥٤٦؛ كشف الغمّة، ج ٢، ص ٣٧٨؛ بحار الأنوار، ج ٤٧، ص ٢٤١، ح ١.

٢. الكافي، ج ١، ص ٢٤٦؛ الإرشاد، ج ٢، ص ٢١٦؛ الغيبة للطوسي، ص ١١٩؛ روضة الواعظين، ص ٢١٣؛ المناقب لابن شهر آشوب، ج ٤، ص ٣١٧؛ كشف الغمّة، ج ٢، ص ٢٢١؛ بحار الأنوار، ج ٤٨، ص ١٧.

٣. «كنيته عليه السلام أبو الحسن الأول، وأبو الحسن الماضي، وأبو إبراهيم، وأبو علي؛ ويعرف بالعبد الصالح، والنفس الزكية، وزين المجتهدين، والوفاي، والصابر، والأمين، والزاهر». علل الشرائع، ص ٢٣٥؛

وأُمّه حميدة بنت صاعد البربري، ويقال: إنَّها أندلسية وهي أمّ ولد^١.

ولد بالمدينة سنة تسع وعشرين ومائة؛ فكان في سني إمامته بقية مُلك منصور، ثمّ ملك محمد المهديّ عشر سنين وشهراً وأياماً، ثمّ ملك ابن المهديّ موسى المعروف بالهادي سنة وخمسة عشر يوماً، ثمّ ملك هارون بن محمّد [المهديّ] المعروف بالرشيد ثلاثاً وعشرين سنة وشهرين وسبعة عشر يوماً، وبعد مضيّ خمس عشرة سنة من ملك الرشيد استشهد وليّ الله موسى بن جعفر مسموماً، سنة ست وثمانين ومائة من الهجرة^٢.

ويقال: إنّه وجّه إليه الرشيد بالشهود ليشهدوا عليه بتجرّد وجهه عن العلة والأثر. فلمّا دخلوا عليه قال ﷺ: يا فلان بن فلان، ويا فلان بن فلان، إنّي سقيت السمّ في يومي هذا، ويصفرّ بدني غدّاً أو يحمرّ، وبعد غد يسودّ وأموت. فانصرف الشهود من عنده، فكان كما قال لهم^٣.

«عيون أخبار الرضا ﷺ»، ج ١، ص ١١٢؛ معاني الأخبار، ص ٦٥؛ الإرشاد، ج ٢، ص ٢١٥؛ إعلام الوري، ج ٢، ص ٦؛ المناقب لابن شهر آشوب، ج ٤، ص ٣٢٣؛ بحار الأنوار، ج ٤٨، ص ١١.

١. «عن المعلّى بن خنيس أنّ أبا عبد الله ﷺ قال: حميدة مصفّاة من الأذناس، كسيبكة الذهب، مازالت الأملاك تحرسها، حتّى أذيت إليّ كرامة من الله لي وللحجة منّ بعدي». الكافي، ج ٢، ص ٣٨٧، ح ٢؛ الإرشاد، ج ٢، ص ٢١٥؛ إعلام الوري، ج ٢، ص ٦؛ المناقب لابن شهر آشوب، ج ٤، ص ٣٢٣؛ بحار الأنوار، ج ٤٨، ص ٦، ح ٩.

٢. المحاسن، ج ٢، ص ٣١٤، ح ٣٢؛ الكافي، ج ٢، ص ٣٨٤؛ مسار الشيعية، ص ٥٩؛ الإرشاد، ج ٢، ص ٢١٥؛ إعلام الوري، ج ٢، ص ٦؛ روضة الواعظين، ج ١، ص ٢٦٤؛ المناقب لابن شهر آشوب، ج ٤، ص ٣٢٣؛ كشف الغمة، ج ٢، ص ٢١٢؛ بحار الأنوار، ج ٤٨، ص ٧؛ وفيه: «والصحيح أنّه ولد ﷺ بالأبواء» - موضع بين مكة والمدينة - سنة ثمان وعشرين ومائة، وقبض سنة ثلاث وثمانين ومائة.

* الأبواء: قرية من أعمال الفرع من المدينة، بينها وبين الجحفة ممّا يلي المدينة ثلاثة وثلاثون ميلاً - معجم البلدان، ج ١، ص ٧٩.

٣. لم نعر على هذا الخبر بالألفاظ التي وردت في النسخة، ولكن في «عيون المعجزات» للمحسن بن عبد الوهاب، ص ٩٥، وتقلّ عنه المجلسي في بحار الأنوار، ج ٤٨، ص ٢٤٨ ما يلي: «في كتاب الوصايا

وكان مقامه مع أبيه تسع عشرة سنة، وأيام إمامته خمساً وثلاثين سنة، ودفن ببغداد بالجانب الغربي في المقبرة المعروفة بمقابر قريش من باب التين، فصار إلى كرامة الله عزَّ وجلَّ وقد كمل عمره أربعاً وخمسين سنة.^١

وبابه محمَّد بن الفضل.^٢

ذكر ولد موسى بن جعفر عليهما السلام

علي بن موسى الرضا عليهما السلام الإمام، وإبراهيم، وعقيل، وهارون، والحسن، والحسين، وعبدالله، وإسماعيل، ومحمَّد، وأحمد، وجعفر، ويحيى، وإسحاق، والعباس، وحمزة، وعبدالرحمان، والقاسم، وزيد.

وبناته: خديجة، وأمَّ فروة، وأسماء، وعلية، وفاطمة* [الكبرى]،

« لأبي الحسن علي بن محمَّد بن زياد الصيمري، وروي من جهات صحيحة أنَّ السندي بن شاهك حضر بعد ما كان بين يديه السَّم في الربط، وأنه عليه السلام أكل منها عشر رطبات. فقال له السندي: تزداد! فقال عليه السلام له: حسبك قد بلغت ما تحتاج إليه فيما أمرت به.

ثمَّ إنَّه أحضر القضاة والعدول قبل وفاته بأيام وأخرجه إليهم وقال: إنَّ الناس يقولون: إنَّ أبا الحسن موسى في ضنك وضَّر وها هو ذا لا علةَ به ولا مرض ولا ضَرَّ.

فالتفت عليه السلام فقال لهم: اشهدوا على أنني مقتول بالسَّم، منذ ثلاثة أيام. اشهدوا أنني صحيح الظاهر لكنِّي مسموم، وسأحمُرُّ في آخر هذا اليوم حمرة شديدة منكرة، وأصفرُّ غدأ صفرة شديدة، وأبيضُّ بعد غد وأمضي إلى رحمة الله ورضوانه. فمضى عليه السلام -كما قال- في آخر اليوم الثالث، في سنة ثلاث وثمانين ومائة من الهجرة... الحديث.

١. الكافي، ج ٢، ص ٣٨٤؛ الإرشاد، ج ٢، ص ٢١٥؛ إعلام الوری، ج ٢، ص ٦؛ المناقب لابن شهر آشوب، ج ٣، ص ٤٣٧؛ كشف الغمة، ج ٢، ص ٢١٢؛ دلائل الإمامة، ص ١٤٦؛ بحار الأنوار، ج ٤٨، ص ٨.
٢. في بحار الأنوار، ج ٤٨، ص ١٧٣، ح ١٥ نقله عن الفصول المهمة ص ٢١٨: «شاعره السيّد الحميري، وبوابه محمَّد بن المفضل».

* فاطمة بنت الإمام موسى عليهما السلام هي الكبرى المدفونة بقم، والتي ورد في فضلها وفضل زيارتها الأحاديث الكثيرة، كما في عيون الأخبار، ج ٢، ص ٢٦٧ وثواب الأعمال، ص ٨٩ وكامل الزيارات، ص ٣٢٤ وغيرها، ويوجد في رشت مزار يُنسب إلى فاطمة الطاهرة أخت الرضا عليها السلام، والظاهر أنه لإحدى القواطم الباقية من بنات الإمام عليها السلام.

وفاطمة [الصغرى]، أم كلثوم، وكلثوم [كلثم]، وزينب، وأم عبدالله، و زينب [الصغرى]، وأم القاسم، وحكيمة، وأسماء [الصغرى]، ومحمودة، وأمامة، وميمونة^١.

[الباب العاشر :] علي بن موسى الرضا

ولمّا استشهد وليّ الله موسى بن جعفر عليه السلام صار أمين الله في أرضه ووليّ أمره ابنه علي بن موسى عليه السلام، بوصيّة أبيه إليه^٢.
و يكتنّى أبا الحسن؛ ولقبه: الرضا*، الصابر، الوفيّ.
وأمه أم ولد، يقال لها: سكن النويّة. ويقال لها: الخيزران المرسيّة. ويقال صقر، وتسمّى أروى أم البنين، والله أعلم بذلك^٣.

١. الإرشاد، ج ٢، ص ٢٤٤؛ إعلام الوري، ج ٢، ص ٣٦؛ المناقب لابن شهر آشوب، ج ٤، ص ٣٢٤؛ دلائل الإمامة، ص ١٤٩؛ بحار الأنوار، ج ٤٨، ص ٢٨٨.
قال المفيد عليه السلام في الإرشاد، ج ٢، ص ٢٤٤: «ولكل واحد من ولد أبي الحسن موسى بن جعفر عليه السلام فضل و منقبة مشهورة».

٢. عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ١، ص ٢١؛ الإرشاد، ج ٢، ص ٢٤٧؛ الغيبة للطوسي، ص ٣٧ ج ١٤؛ إعلام الوري، ج ٢، ص ٤٤؛ كشف الغمة، ج ٢، ص ٢٧١؛ بحار الأنوار، ج ٤٩، ص ١٩، ح ٢٣.

* «عن البرنطقي قال: قلت لأبي جعفر محمد بن علي بن موسى عليه السلام: إن قوماً من مخالفيكم يزعمون أنّ أباك إنّما سمّاه المأمون الرضا لما رضيه لولايته عهد؟ فقال عليه السلام: كذبوا والله وفجروا، بل الله تبارك وتعالى سمّاه بالرضا عليه السلام؛ لأنّه كان رضيّ الله - عزّ وجلّ - في سمائه ورضيّ لرسوله والأئمة بعده - صلوات الله عليهم - في أرضه، قال: فقلت له: ألم يكن كلّ واحد من آبائك الماضين رضيّ الله عزّ وجلّ ولرسوله والأئمة بعده عليه السلام؟ فقال: بلى. فقلت: فلم سمّي أبوك عليه السلام من بينهم الرضا؟ قال: لأنّه رضي به المخالفون من أعدائه كما رضي به الموافقون من أوليائه، ولم يكن ذلك لأحد من آبائه عليه السلام، فلذلك سمّي من بينهم الرضا عليه السلام». عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ١، ص ١٣؛ علل الشرائع، ج ١، ص ٢٢٦؛ معاني الأخبار، ص ٦٥؛ بحار الأنوار، ج ٤٩، ص ٤٤ ح ٥.

٣. الكافي، ج ٢، ص ٤٠٢؛ عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ١، ص ١٦؛ الإرشاد، ج ٢، ص ٢٤٧؛ إعلام الوري، ج ٢، ص ٤٠؛ كشف الغمة، ج ٢، ص ٣١٢؛ بحار الأنوار، ج ٤٩، ص ٢.

وكان مولده بالمدينة سنة ثلاث وخمسين ومائة [من] الهجرة؛ بعد وفاة جدّه أبي عبدالله عليه السلام بخمس سنين؛ فكان في سني إمامته بقية ملك الرشيد، ثم ملك محمد بن هارون الأمين وهو ابن زبيدة بعد ثلاث سنين وثمانية عشر يوماً، ثم خلع محمد بن زبيدة، وأجلس مكانه عمّه إبراهيم بن شكلة أربعة عشر يوماً، ثم أخرج محمد بن زبيدة ثانية وبويج له، وبقي بعد ذلك سنة وسبعة أشهر، ثم ملك المأمون عبدالله بن هارون بعده عشرين سنة وثلاثة وعشرين يوماً، وأخذ البيعة في ملكه للرضا عليه السلام بعهد المسلمين من غير رضى؛ وقبض عليه السلام بطوس من أرض خراسان يوم الجمعة في شهر رمضان سنة اثنين ومائتين، فكان مقامه مع أبيه موسى عليه السلام تسعاً وعشرين سنة وستة أشهر، وعاش بعد أبيه في أيام إمامته عشرين سنة، واستشهد بطوس، وصار إلى كرامة الله تعالى وعمره تسع وأربعون سنة وستة أشهر^١.

عن عبدالله بن بشير قال: أمرني المأمون أن أطول أظفاري عن العادة ولا أظهر لأحد ذلك ففعلت، ثم استدعاني فأخرج إليّ شيئاً شبه التمر الهندي وقال لي:

«وكانت لها عليها السلام أسماء منها: نجمة، وأروى، وسكن، وسمان، وخيزران، وتكتم وهو آخر أساميتها. وفي بحار الأنوار، ج ٤٩؛ ص ٧، ح ٩ نقله عن عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ١، ص ١٤ «وأمه أم ولد تسمى تكتم؛ عليه استقر اسمها حين ملكها أبو الحسن موسى عليه السلام».

«وفي رواية عن علي بن ميثم، عن أبيه قال: إن حميدة أم موسى بن جعفر عليه السلام لما اشترت نجمة رأت في المنام رسول الله عليه السلام يقول لها: «يا حميدة، هي نجمة لابنك موسى؛ فإنه سيلد منها خير أهل الأرض» فوهبتها له، فلما ولدت له الرضا سماها الطاهرة. عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ١، ص ١٦، ح ٣؛ كشف الغمة، ج ٢، ص ٣١٢.

١. الكافي، ج ٢، ص ٤٠٢؛ عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ١، ص ١٨، ح ١؛ الإرشاد، ج ٢، ص ٢٤٧؛ مساز الشيعية، ص ٣٤؛ إلام الوري، ج ٢، ص ٤١؛ المناقب لابن شهر آشوب، ج ٤، ص ٣٦٧؛ كشف الغمة، ج ٢، ص ٢٩٧؛ بحار الأنوار، ج ٤٩، ص ٣.

والصحيح أنه ولد عليه السلام سنة ثمان وأربعين ومائة من الهجرة. وقبض عليه السلام بطوس في صفر من سنة ثلاث ومائتين، وله يومئذ خمس وخمسون سنة.

اعجن هذا بيديك جميعاً ففعلت، ثم قام وتركني. فدخل علي الرضا عليه السلام فقال له: ماخبرك؟ قال: «أرجو أن أكون صالحاً» قال له: أنا اليوم بحمد الله أيضاً صالح، فهل جاءك أحد من المترفقين في هذا اليوم؟ قال: «لا» فغضب المأمون وصاح على غلمانته: ثم قال: خذ ماء الرمان الساعة، فإنه مما لا يستغنى عنه، ثم دعاني فقال: اتنا برمان فأتيته به. فقال لي: اعصره بيديك، ففعلت، وسقاه المأمون الرضا عليه السلام بيده، فكان ذلك سبب وفاته، فلم يلبث إلا يومين حتى مات عليه السلام.^١

وحدثني أبو الحسن بإسناده قال: قال الرضا عليه السلام مرات: أنا والرشد كهاتين - وضماً إصبعيه: السبابة والوسطى - فلم ندر ما قال، ومنعتني هيبتة أن أسأله حتى مات صلوات الله عليه، فدفن في جانب الرشد.^٢

وفيه يقول دعبل بن علي الخزاعي عليه السلام:

قَبْرانِ فِي طُوسَ: خَيْرُ النَّاسِ كُلِّهِمْ

وَقَبْرُ شَرِّهِمْ؛ هَذَا مِنَ الْعَبْرِ

مَا يَنْفَعُ الرَّجْسَ مِنْ قُرْبِ الزَّكِيِّ وَمَا

عَلَى الزَّكِيِّ بِقُرْبِ الرَّجْسِ مِنْ ضَرَرٍ^٣

ذكر ولد الإمام أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام

محمد بن علي الإمام أبو جعفر عليه السلام^٤

١. الإرشاد، ج ٢، ص ٢٧٠؛ إعلام الوري، ج ٢، ص ٨٠؛ روضة الواعظين، ص ٢٣٢؛ كشف الغمة، ج ٢، ص ٢٨١؛ بحار الأنوار، ج ٤٩، ص ٣٠٨، ح ١٨.
٢. الكافي، ج ٢، ص ٤١١، ح ٩؛ عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ٢، ص ٢٢٥، ح ٢؛ الإرشاد، ج ٢، ص ٢٥٨؛ إعلام الوري، ج ٢، ص ٦٠؛ المناقب لابن شهر آشوب، ج ٤، ص ٣٤٠؛ كشف الغمة، ج ٢، ص ٢٧٥؛ بحار الأنوار، ج ٤٩، ص ٤٤، ح ٥٦.
٣. أمالي الصدوق، ص ٦٦٠؛ عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ٢، ص ٢٥١؛ بحار الأنوار، ج ٤٩، ص ٣١٨، ح ٣.
٤. عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ٢، ص ٢٥٠؛ الإرشاد، ج ٢، ص ٢٧١؛ إعلام الوري، ج ٢، ص ٨٦؛ المناقب لابن شهر آشوب، ج ٤، ص ٣٦٧؛ كشف الغمة، ج ٢، ص ٢٨٢؛ بحار الأنوار، ج ٤٩، ص ٢٢١.

[الباب الحادى عشر : أبو جعفر محمد بن عليّ عليه السلام]

ولمّا استشهد وليّ الله عليّ بن موسى عليه السلام، صار أمين الله في أرضه ووليّ أمره ابنه محمّد بن عليّ، بوصية أبيه إليه^١.

ويكنّى أبا جعفر؛ ولقبه الزّكي؛ ويقال: المرتضى، القانع، الرضيّ.

وأمه أمّ ولد تسمّى بـ (ريحانة) وتكنّى أمّ الحسن؛ ويقال: إنّ اسمها خيزران، والله أعلم بذلك^٢.

وكان مولده عليه السلام [بالمدينة سنة خمس وتسعين ومائة من الهجرة^٣، وكان في سني إمامته بقية ملك المأمون، ثم ملك إبراهيم المعتصم، ثم ملك هارون الواثق

١. الكافي، ج ٢، ص ١٠٣؛ الإرشاد، ج ٢، ص ٢٧٣؛ إعلام الوري، ج ٢، ص ٩٤.

٢. الكافي، ج ٢، ص ٤١٣؛ الإرشاد، ج ٢، ص ٢٧٣؛ إعلام الوري، ج ٢، ص ٩١؛ دلائل الإمامة، ص ٢٠٨؛ المناقب لابن شهر آشوب، ج ٤، ص ٣٧٩؛ بحار الأنوار، ج ٥٠، ص ١٦، ح ٢٥.

٣. ولد عليه السلام في شهر رمضان سنة خمس وتسعين ومائة.

راجع: الكافي، ج ٢، ص ٤١٢؛ الإرشاد، ج ٢، ص ٢٧٣؛ إعلام الوري، ج ٢، ص ٩١؛ بحار الأنوار، ج ٥٠، ص ١٣؛ ولكن في رواية ابن عيّاش: «ولد يوم الجمعة لعشر خلون من رجب» المناقب لابن شهر آشوب، ج ٤، ص ٣٧٩.

وفي بحار الأنوار، ج ٥٠، ص ١٤، ح ١٥ نقله عن مصباح المتهجد للطوسي، ص ٥٥٤: قال ابن عيّاش: خرج علي يد الشيخ الكبير أبي القاسم عليه السلام «اللهم إني أسألك بالمولودين في رجب، محمّد بن عليّ الثاني وابنه علي بن محمّد المنتجب» الدعاء. وذكر ابن عيّاش أنّه كان يوم العاشر من رجب مولد أبي جعفر الثاني عليه السلام.

بيان: ذكر الكفعمي في حواشي البلد الأمين، بعد ذكر كلام الشيخ: وبعض أصحابنا كأنهم لم يقفوا على هذه الرواية، فأوردوا هنا سؤالاً وأجابوا عنه وصفته:

إن قلت: إنّ الجواد والهادي عليهما السلام لم يولدا في شهر رجب، فكيف يقول الإمام الحجّة عليه السلام: «بالمولودين في رجب»؟ قلت: إنه أراد التوسّل بهما في هذا الشهر لآكونهما ولدا فيه.

قلت: ما ذكره غير صحيح هنا: أمّا أولاً: فلأنّه إنّما يتأتّى قولهم علي بطلان رواية ابن عيّاش وقد ذكرها الشيخ. وأمّا ثانياً: فلأنّ تخصيص التوسّل بهما في رجب ترجيح من غير مرجّح لولا الولادة.

وأما ثالثاً: فلأنّه لو كان كما ذكره، لقال عليه السلام: «الإمامين»، ولم يقل: «المولودين». انتهى ملخص كلامه عليه السلام.

وهو الذي بنى مدينة سرّ من رأى، وفي ملك الوائق* استشهد وليّ الله محمد بن علي [عليه السلام] سنة مائتين وعشرين من الهجرة^١.

وروي أنّ امرأته أمّ الفضل بنت المأمون سمّته في فرجه بمنديل، فلمّا أحسّ بذلك قال لها: بلاك الله بداء لا دواء له، فوقعت الأكلة في فرجها، وكانت ترجع إلى الأطباء ويشيرون بالدواء عليها فلا ينفع ذلك، حتّى ماتت من علّتها^٢.

وكان مقامه مع أبيه الرضا [عليه السلام] سبع سنين وأربعة أشهر ويومين، وبعد أبيه أيام إمامته ثماني عشرة سنة إلاّ عشرين يوماً. ودفن ببغداد في مقابر قريش إلى جنب جدّه موسى بن جعفر [عليه السلام].

وصار إلى كرامة الله تعالى وقد كمل عمره خمساً وعشرين سنة وثلاثة أشهر واثنين وعشرين يوماً^٣.

* قال العلامة المجلسي في بحار الأنوار، ج ٥، ص ١٢:

«كون شهادته [عليه السلام] في أيام خلافة الوائق مخالف للتواريخ المشهورة، لأنهم اتفقوا على أنّ الوائق بويع في شهر ربيع الأول سنة سبع وعشرين ومائتين، ولم يقل أحد ببقائه [عليه السلام] إلى ذلك الوقت، لكن ذكر هذا القول المسعودي في مروج الذهب حيث قال أولاً: في سنة تسع عشرة ومائتين قبض محمد بن علي بن موسى [عليه السلام] لخمسة خلون من ذي الحجّة، وصلى عليه الوائق وهو ابن خمس وعشرين سنة. وقبض أبوه [عليه السلام] ومحمد ابن سبع سنين وثمانية أشهر، وقيل غير ذلك. وقيل: إنّ أمّ الفضل بنت المأمون لما قدمت معه من المدينة سمّته، وإنّما ذكرنا من أمره ما وصفنا لأنّ أهل الإمامة قد تنازعوا في سنّه عند وفاة أبيه [عليه السلام]. ثم قال في ذكر وقائع أيام الوائق: وقيل: إنّ أبا جعفر محمد بن علي [عليه السلام] توفي في خلافة الوائق بالله وقد بلغ من السنّ ما قدّمناه في خلافة المعتصم. انتهى.

أقول: لعلّ صلاة الوائق في زمن أبيه عليه [عليه السلام] صار سبباً لهذا الاشتباه.

١. والصحيح أنّه قبض [عليه السلام] في أول ملك المعتصم.

راجع: الكافي، ج ٢، ص ٤١٣؛ الإرشاد، ج ٢، ص ٢٧٣؛ كشف الغمّة، ج ٣، ص ١٨٦؛ بحار الأنوار، ج ٥٠، ص ١١.

٢. المناقب لابن شهر آشوب، ج ٤، ص ٣٩١؛ بحار الأنوار، ج ٥٠، ص ١٠، ح ١٠.

٣. الكافي، ج ٢، ص ٤٢١؛ الإرشاد، ج ٢، ص ٢٧٣؛ إعلام الوري، ج ٢، ص ٩١؛ كشف الغمّة، ج ٣، ص ١٨٦؛ بحار الأنوار، ج ٥٠، ص ١١.

وكان بابه عثمان بن سعيد السَّمَان^١.

[الباب الثاني عشر : علي بن محمد العسكري عليه السلام]

ولمّا استشهد وليّ الله محمد بن عليّ صار أمين الله في أرضه ووليّ أمره عليّ بن محمّد ابنه بوصية من أبيه^٢.

ويكنّى أبا الحسن، ولقبه النجيب، المرتضى، النقيّ.

وأمه أمّ ولد، ويقال، لها: السيّدة أمّ الفضل، ويقال: سمّانة المغربية، والله أعلم بذلك.

وكان مولده بالمدينة* ثلاث عشرة ليلة مضت من رجب سنة أربع عشرة ومائتين؛

١. المناقب لابن شهر آشوب، ج ٤، ص ٣٨٠؛ بحار الأنوار، ج ٥٠، ص ١٠٦، ح ٢٤.

قال السيد الخوئي في معجم رجال الحديث، ج ١١، ص ١١١:

عدّه الشيخ في رجاله تارة في أصحاب الهادي عليه السلام (٣٦) قائلاً: «عثمان بن سعيد العمري، يكنّى أبا عمرو السمان، ويقال له: الزيات».

خدمه (الهادي) عليه السلام، وله إحدى عشرة سنة وله إليه عهد معروف» وأخرى في أصحاب العسكري عليه السلام (٢٢) قائلاً: «عثمان بن سعيد العمري الزيات، ويقال له: السمان، يكنّى أبا عمرو، جليل القدر، ثقة، وكيله (العسكري) عليه السلام».

إنّ عثمان بن سعيد وكيل من جهة صاحب الزمان عليه السلام، وله منزلة جلييلة عند الطائفة.

روى محمد بن يعقوب بسند صحيح عن أبي علي أحمد بن إسحاق، عن أبي الحسن عليه السلام قال: سألته، وقلت: من أعمال، أو عمّن أخذ؟ وقول من أقبل؟ فقال له: العمري ثقتي، فما أذى إليك عنّي فعنّي يؤدّي، وما قال لك عنّي فعنّي يقول، فاسمع له وأطع فإنّه الثقة المأمون.

٢. الكافي، ج ١؛ ص ١١٠؛ الإرشاد، ج ٢؛ ص ٢٩٨؛ إعلام الوري، ص ٣٣٩؛ المناقب لابن شهر آشوب، ج ٤، ص ٤٠٨؛ بحار الأنوار، ج ٥٠، ص ١١٨.

* ولد عليه السلام بصرى من المدينة، وهي قرية أسسها الإمام موسى بن جعفر عليه السلام على ثلاثة أميال من المدينة.

راجع المناقب لابن شهر آشوب، ج ٤، ص ٣٨٢.

وكان مقامه مع أبيه ستّ سنين وخمسة أشهر، وعاش بعد أبيه أيام إمامته ثلاثاً وثلاثين سنة وشهوراً؛ فكان في أيام إمامته بقية ملك الواثق، ثمّ ملك جعفر المتوكل، وملك ابن المتوكل، ثمّ ملك أحمد المستعين ابن المعتصم، ثمّ ملك الزبير ابن المتوكل وهو المعتزّ، وفي آخر ملكه استشهد وليّ الله مسموماً سنة أربع وخمسين ومائتين من الهجرة.^١

قال إبراهيم بن همام: حدّثني جماعة من أصحابنا: مات أبو الحسن عليه السلام في يوم الاثنين لثلاث ليال بقين من جمادى الآخرة نصف النهار، وليس عنده إلاّ ابنة أبو محمّد عليه السلام.^٢

[الباب الثالث عشر: أبو محمد الحسن بن عليّ عليه السلام]

ولمّا استشهد وليّ الله عليّ بن محمّد عليه السلام صار أمين الله ووليّ أمره ابنه الحسن بن عليّ بوصية أبيه.^٣

ويكنّى أبا محمّد، ولقبه الهادي الزّكي.

وأمه أمّ ولد يقال لها: سوسن، ويقال: حديث. والله أعلم.

وكان مولده بسرّ من رأى، سنة إحدى وثلاثين ومائتين من الهجرة. وأقام مع أبيه ثلاثاً وعشرين سنة، وبعد أبيه أيام إمامته ستّ سنين، وكان في سني إمامته بقية أيام المعتزّ، ثمّ ملك المهدي، والمعتمد، وبعد مضيّ خمس سنين من ملك

١. الكافي، ج ٢، ص ٤٢٢؛ الإرشاد، ج ٢، ص ٢٩٧؛ مسأّر الشيعة، ص ٤٢؛ إعلام الوري، ج ٢، ص ١٠٩؛

المناقب لابن شهر آشوب، ج ٤، ص ٤٠١؛ كشف الغمة، ج ٣، ص ٢٣٢؛ بحار الأنوار، ج ٥٠، ص ١١٥.

٢. المناقب لابن شهر آشوب، ج ٤، ص ٤٠١؛ بحار الأنوار، ج ٥٠، ص ١١٤.

٣. الكافي، ج ٢، ص ١١٣؛ الإرشاد، ج ٢، ص ٣١٤؛ الغيبة للطوسي، ص ٢٠٠؛ إعلام الوري، ص ١٣١؛

بحار الأنوار، ج ٥٠، ص ٢٤٦.

المعتمد قُبُض عليه السلام ويقال: استشهد ولي الله^١.

قال أبو علي: حَدَّثني محمد بن الحسين بن عباد أنه قال: مات * أبو محمد عليه السلام يوم الجمعة مع صلاة الغداة، وكان في تلك الليلة قد كتب بيده كتباً كثيرة إلى المدينة، وذلك في شهر ربيع الأول لثمان خلون منه، سنة ستين ومأتين للهجرة، ولم يحضره في ذلك الوقت إلا صقيل الجارية، وعقيد الخادم، ومن علم الله غيرهما.

قال عقيد: فدعا بماء قد أُغلي بالمصطكي فجئنا به إليه، فقال: أبدأ بالصلاة جيئوني فجئنا به، وبسطنا في حجره المنديل، وأخذ من صقيل الماء فغسل به وجهه وذراعيه مرّة مرّة، ومسح على رأسه وقدميه مسحاً، وصلى صلاة

١. الكافي، ج ٢، ص ٤٣٠؛ الإرشاد، ج ٢، ص ٣١٣؛ مسار الشيعية، ص ٥٢؛ إعلام الوري، ص ١٣١، المناقب لابن شهر آشوب، ج ٤، ص ٤٢١؛ كشف الغمّة، ج ٣، ص ٢٧١؛ بحار الأنوار، ج ٥٠، ص ٢٣٦.

* افرق الناس بعد وفاة أبي محمد العسكري إلى فرق:

- أ- فرقة أنكرت وفاته، ووقفت عليه، وادّعت أنه القائم المنتظر.
- ب- فرقة اعترفت بموته وزعمت أنه عاش من جديد فهو الإمام المنتظر.
- ج- فرقة قالت بانقطاع الإمامة من آل محمد عليهم السلام بعده عليه السلام والمرجع للأئمة.
- د- فرقة ساقط الإمامة إلى أخيه جعفر بوصية من قبل أبيهما الهادي عليه السلام.
- و- فرقة قالت بإمامة ولده علي بن الحسن العسكري وأنه القائم المنتظر، والاختلاف بينهم وبين القطعية من الإمامية بإمامة المهدي المنتظر م ح م د لفظي.
- ز- فرقة أنكرت إمامة الحسن عليه السلام - لأجل أن الإمام لا يكون إلا عن عقب وهو عليه السلام لم يظهر له ولد حتى يكون إماماً صامتاً في حياة أبيه. وادّعت أن أخاه محمد بن علي أوصى إلى غلام لأبيه اسمه نفيس أن يدفع الكتب والسلاح إلى جعفر بن علي بعد موت أبيه علي عليه السلام، وأن هذا الأمر عن قفاهم مع أبيه علي عليه السلام، فجعفر هو الإمام بعد أبيه.

ح- فرقة ارتبكت الأمر عليهم فلم يدروا أن الإمامة بعد أبي محمد عليه السلام في صلبه أن ترجع إلى أخيه جعفر وأولاده فتوقفت.

إلى غير ذلك من الفرق. وقد فصل العلامة المجلسي عليه السلام في البحار، ج ٣٧، ص ٢٠-٢٨ القول في ذلك نقلاً عن الفصول المختارة من تاريخ أمير المؤمنين عليه السلام، فراجع.

الصباح على فراشه .

وأخذ القدح ليشرب، فأقبل القدحُ يضرب ثناياه، ويده ترعد، فأخذت صقيل القدح من يده، ومضى من ساعته - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ - ودفن في داره بسرّ من رأى إلى جانب أبيه عليه السلام، و صار إلى كرامة الله - جلّ جلاله - وقد كمل عمره تسعاً وعشرين سنة .

قال: وقال لي ابن عباد: قدمت أمّ أبي محمد عليه السلام من المدينة واسمها حديث حين أتصل بها الخبر إلى سرّ من رأى، فكانت لها أقاصيص يطول شرحها مع أخيه جعفر من مطالبته إياها بميراثه، وسعايته بها إلى السلطان، وكشف ما أمر الله - عزّ وجلّ - بستره .

وإدعت عند ذلك صقيل أنّها حامل فحملت إلى دار المعتمد، فجعلن نساء المعتمد وخدمه ونساء الموفق وخدمه ونساء القاضي ابن أبي الشوارب يتعهدن أمرها في كلّ وقت، ويراعونه إلى أن دهمهم أمر الصفّار*، وموت عبيدالله بن يحيى بن خاقان بغتة، وخروجهم عن سرّ من رأى، وأمر صاحب الزنج بالبصرة، وغير ذلك، فشغلهم عنها^١.

وبأبه عثمان بن سعيد العمري^٢.

ذكر ولد الحسن بن علي عليه السلام

الخلف الصالح محمد بن الحسن، ويكنى بأبي القاسم . وأمّه يقال لها «سوسن» ويقال لها «نرجس» والأوّل أصحّ وأثبت، وهو القائم .

* يعني يعقوب بن ليث الصفّار الخارج على الدولة العباسية .

١ . كمال الدين، ج ٢، ص ١٤٩؛ بحار الأنوار، ج ٥٠، ص ٣٣٢، ح ٣ .

٢ . بحار الأنوار، ج ٥٠، ص ٢٣٨، ح ١٢، نقله عن مصباح الكفعمي .

وكان سنّه عند وفاة أبي محمّد خمس سنين^١.

تمّ الكتاب، والحمد لله. واتفق الفراغ من تحقيقه وتصحيحه في ليلة القدر المباركة التاسعة عشرة من ليالي شهر رمضان سنة ١٤٢٠ - قم المقدسة.

١ . الكافي، ج ٢، ص ٤٤٩؛ الإرشاد، ج ٢، ص ٣٣٩؛ إعلام الوری، ج ٢، ص ٢١٣؛ بحار الأنوار، ج ٥١،

المنايع والمصادر

- ١- الإحتجاج، لأحمد بن علي بن أبي طالب الطبرسي، نشر مطبعة السعيد / مشهد المقدسة.
- ٢- الاختصاص، لمحمد بن محمد بن النعمان العكبري، نشر مؤسسة النشر الإسلامي، التابعة لجماعة المدرسين / قم.
- ٣- اختيار معرفة الرجال (رجال الكشي)، لمحمد بن الحسن الطوسي، نشر مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث / قم.
- ٤- الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، لمحمد بن محمد بن النعمان العكبري، نشر مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث / قم.
- ٥- إعلام الوري بأعلام الهدى، لأبي علي الفضل بن الحسن الطبرسي، نشر مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث / قم.
- ٦- الأمالي، لمحمد بن علي بن بابويه القمي، نشر انتشارات كتابجي، طهران.
- ٧- الأمالي، لمحمد بن محمد بن النعمان العكبري، نشر مؤسسة الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين / قم.
- ٨- الأمالي، لمحمد بن الحسن الطوسي، نشر مكتبة الداوري / قم.
- ٩- إقبال الأعمال، للسيد علي بن موسى بن طاووس، نشر مؤسسة الأعلمي للمطبوعات / بيروت.
- ١٠- إيمان أبي طالب عليه السلام، لمحمد بن محمد بن النعمان العكبري، نشر مؤسسة البعثة / قم.
- ١١- بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام، لمحمد باقر المجلسي، نشر مؤسسة الوفاء / بيروت.

- ١٢ - بشارة المصطفى لشعبة المرتضى، لمحمد بن محمد بن علي الطبري، نشر المطبعة الحيدرية / النجف الأشرف.
- ١٣ - بنات النبي أم ربانته؟ للسيد جعفر مرتضى العاملي، نشر مكتب الإعلام الإسلامي / قم.
- ١٤ - تحف العقول عن آل الرسول، للحسن بن علي الحزاني، نشر انتشارات كتابجي / طهران.
- ١٥ - تنقيح المقال في علم الرجال، للشيخ عبدالله المامقاني، نشر مؤسسة آل البيت لإحياء التراث / قم.
- ١٦ - الخرائج و الجرائح، لقطب الدين الراوندي، نشر انتشارات مصطفوي / مشهد.
- ١٧ - خصائص الأئمة عليهم السلام، للشريف الرضي، نشر مجمع البحوث الإسلامية / مشهد.
- ١٨ - النخصال، لمحمد بن علي بن بابويه القمي، نشر مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين / قم.
- ١٩ - خصائص أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام، لأحمد بن شعيب النسائي، نشر مطبعة الفيصل / الكويت.
- ٢٠ - دلائل الإمامة، لمحمد بن جرير الطبري، نشر منشورات الرضى، قم.
- ٢١ - روضة الواعظين، للشيخ فتال النيسابوري، نشر مكتبة الرضى، قم.
- ٢٢ - روضات الجنات، لمحمدباقر الموسوي الخوانساري، نشر انتشارات إسماعيليان / تهران.
- ٢٣ - رجال النجاشي، لأحمد بن علي بن أحمد النجاشي، نشر مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين / قم.
- ٢٤ - شرح نهج البلاغة، لابن أبي الحديد، نشر مؤسسة الأعلمي للمطبوعات / بيروت.
- ٢٥ - عيون أخبار الرضا عليه السلام، لمحمد بن علي بن بابويه القمي، نشر مطبعة العالم / طهران.
- ٢٦ - علل الشرائع، لمحمد بن علي بن بابويه القمي، نشر مؤسسة دارالحجة للثقافة / قم.
- ٢٧ - الغدير في الكتاب و السنة و الأدب، للشيخ عبدالحسين أحمد الأميني النجفي، نشر مركز الغدير للدراسات الإسلامية / قم.
- ٢٨ - الغيبة، لمحمد بن الحسن الطوسي، نشر مكتبة نينوى الحديثة / طهران.
- ٢٩ - الفصول المختارة، لمحمد بن محمد بن النعمان العكبري، نشر مكتبة الداوري / قم.
- ٣٠ - الفصول المهمة، لعلي بن محمد المالكي. نشر منشورات الأعلمي للمطبوعات / طهران.

- ٣١ - فرحة الغري في تعيين قبر أمير المؤمنين عليه السلام، للسيد عبدالكريم بن طاووس، نشر مركز الغدير للدراسات الإسلامية / قم.
- ٣٢ - الصحيح من سيرة النبي الأعظم صلى الله عليه وآله، للسيد جعفر مرتضى العاملي / قم.
- ٣٣ - عوالم العلوم والمعارف والأحوال من الآيات والأخبار والأقوال، للشيخ عبدالله البحراني الإصفهاني، نشر مؤسسة الإمام المهدي عليه السلام / قم.
- ٣٤ - الكافي: لمحمد بن يعقوب الكليني، نشر أعلمية إسلامي / طهران.
- ٣٥ - كشف الغمة في معرفة الأئمة عليهم السلام لعلوي بن عيسى الإربلي، نشر أدب الحوزة / قم.
- ٣٦ - كمال الدين وتمام النعمة، لمحمد بن علي بن بابويه القمي، نشر مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين / قم.
- ٣٧ - عيون المعجزات، لمحمد بن عبدالوهاب، نشر مكتبة الداوري / قم.
- ٣٨ - مصباح المتجهد وسلاح المتعبد، لمحمد بن الحسن الطوسي، نشر مؤسسة الأعلمي للمطبوعات / بيروت.
- ٣٩ - مصباح الكفعمي (جنة الأمان الواقعة و جنة الإيمان الباقية)، للشيخ تقي بن إبراهيم بن علي بن الحسن بن محمد بن صالح العاملي الكفعمي
- ٤٠ - مسار الشيعة في مختصر تواريخ الشريعة، لمحمد بن محمد بن النعمان العكبري، نشر المؤتمر العالمي بمناسبة الذكرى الألفية لوفاة الشيخ المفيد.
- ٤١ - معجم رجال الحديث، لأبي القاسم الموسوي الخوئي، نشر مدينة العلم / قم.
- ٤٢ - المناقب، للموفق بن أحمد بن محمد المكّي الخوارزمي، نشر مؤسسة النشر الإسلامي / قم.
- ٤٣ - مناقب آل أبي طالب عليهم السلام، لأبي جعفر رشيد الدين محمد بن علي بن شهر آشوب، نشر منشورات المطبعة العلمية / قم.
- ٤٤ - معاني الأخبار، لمحمد بن علي بن بابويه القمي، نشر مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين / قم.
- ٤٥ - نفحات الأزهار في خلاصة عبقات الأنوار، للسيد علي الحسيني الميلاني، نشره المؤلف / قم.

أربعون حديثاً في فضائل أمير المؤمنين ﷺ

محمد بن أبي مسلم بن أبي الفوارس الرازي (قرن ۶)

تحقيق: رضا قبادلو (محمدی)

درآمد

مؤلف

منتجب الدین ابو عبدالله (ابو جعفر) محمد بن مسلم (ابی مسلم) بن ابی الفوارس رازی، مشهور به ابن ابی الفوارس، از دانشمندان و محدثان سده ششم هجری است.

یاد وی در مصادر شیعی، به تبع نقل محدثان از کتاب اربعین وی صورت گرفته و بدین جهت، اطلاعی از زندگانی وی در دست نیست و آگاهی ما در این زمینه، منحصر به کتاب اربعین وی می‌گردد.

آنچه از کتاب اربعین وی در شرح حال او استنباط می‌شود، چنین است:

ابن ابی الفوارس، مسافرت‌های زیادی را برای شنیدن حدیث، انجام داده و در سند اغلب احادیث که در اربعین نقل شده، نام شهری که راوی را در آن ملاقات کرده و حدیث را اخذ نموده، به همراه نام راوی آورده است.

مشایخ

مشایخی که ابن ابی الفوارس از آنها حدیث شنیده و در اربعین، نام آنها را ذکر کرده، عبارت‌اند از:

حدیث ۱. ابو محمد ابراهیم بن علی بن محمد علوی حسنی (احسینی) موسوی، در کازرون، در نوزدهم رجب ۵۷۱.

حدیث ۲. احمد بن حمزه نیلی، در منزلش در نیل، در غرة رجب.

حدیث ۳. محمود بن محمد بغدادی، در «رحبة ابن جبة الشامی» در نیمه شعبان.

حدیث ۴. محمود بن محمد هروی، در قریه‌اش، در جامع قریه، در سلخ ذی حجه.

حدیث ۵. ابو الفضائل سعد بن محمد بن محمود مشاط، در شهر ری، در مدرسه صیرفی صغیر، در روز سه شنبه غرة جمادی الآخر.

حدیث ۶. ابو موسی محمد بن عیسی مدنی اصفهانی، در منزلش، در اصفهان، در روز شنبه هجدهم جمادی الآخر.

حدیث ۷. منصور بن مظفر بن اردشیر بغدادی، در بغداد، در جامع القصر، در روز جمعه نیمه صفر.

حديث ٨. عفيف الدين محمد بن أحمد بن موسى مراعي،^١ در موصل، در روز شنبه چهارم شعبان.

حديث ٩. علي بن عبيدالله بهقي موصلی، در جامع عتيق، در هفدهم صفر.

حديث ١٠. محمود بن حسن بن محمود اهوازی، که جدش معروف به علم است، در هجدهم ذی حجّه در نجف اشرف، در بارگاه اميرالمؤمنين علي ﷺ.

حديث ١١. محمد بن حسن بن احمد بصری، در نصيبين، در غزوة ربيع الأول.

حديث ١٢. سيد علي بن فضل الله راوندی، که از وی چنین یاد می‌کند:

حدثني الصدر الكبير، الإمام العالم الزاهد الأنور المرتضى، عزّ الملة والدين، ضياء الإسلام والمسلمين، سيد الأئمة من العالمين و وارث الأنبياء والأولياء المرسلين، ملك العلماء، علم الهدى، قدوة الحق، نقيب النقباء السادة، سيد العترة الطاهرة، علي بن الصدر الإمام السعيد الشهيد، ضياء الدين فضل الله بن علي بن عبيدالله الحسيني - أدام الله علاه وكتب أعدائه-.^٢

حديث ١٣. منصور بن شهریار ديلمی جسرونی، در همدان، در محله رأس القنطرة، در مسجد آن محله، در روز شنبه چهارم محرم.

حديث ١٤. محمد بن احمد بسطامي، در دقوق، در ماه صفر،

١. در نسخه «ب»، نام وی «عفيف الدين بن محمد بن احمد بن موسى مراعي» آمده است.

٢. اليقين سيد بن طاووس، به نقل از اربعين ابن أبي الفوارس، ص ٢٥٨ (باب ٨٩).

هنگامی که عازم اربیل بوده‌اند.

حدیث ۱۵. ابو عبدالله محمد بن احمد بن نصیری اصفهانی، در اصفهان، در جامع کرجی، در روز سه‌شنبه هفدهم رجب.

حدیث ۱۶. اسماعیل بن ابی منصور طوسی، در شهر ری، در یازدهم رمضان.

حدیث ۱۷. محمود بن عبداللطیف، در روز شنبه دوازدهم رجب، در اصفهان، در مدرسه نظامیه.

حدیث ۱۸. محمد بن علی بن احمد تبریزی، در ساوه.

حدیث ۱۹. محمد بن حسن مسوی، در کاشان.

حدیث ۲۰. قاضی محمد بن حسن.

حدیث ۲۱. ابراهیم خزرگی، در روز شنبه، در ماه ذی حجه.

حدیث سی و نهم را نیز در همین روز از وی شنیده‌است.

حدیث ۲۲. ابو طالب محمد بن علی بن ابی‌البقاء کندی.

حدیث ۲۳. شیخ جمال‌الدین علی بن حسین طوسی.

حدیث ۲۴. عبدالواحد، در اصفهان، در نیمه رجب.

حدیث ۲۵. نجیب‌الدین ابو المکارم سعد بن ابی طالب رازی، که از وی با دعای «قدس الله روحه» یاد می‌کند.

حدیث ۲۶. معین‌الدین محمد بن حسن بن احمد سمرقندی، در شهر سلطان سعید طغلبک، در روز دوشنبه دوم شعبان.

حدیث ۲۷. محمد بن تاج‌الدین شیبانی.

حدیث ۲۸. اسماعیل بن محمد بن احمد قاشی، در یازدهم ذی قعدة.

- حدیث ٢٩. زکی الدین احمد بن محمد بن محمود شهوردی،
در شهر یزدجرد، در ماه شعبان.
- حدیث ٣٠. شیخ ابو الفتوح علی بن احمد بغدادی، در بغداد.
- حدیث ٣١. محمد بن احمد.
- حدیث ٣٢. محمد بن محمود بن شهریار، در مسجد جامع
بصره.
- حدیث ٣٣. ابو عبدالله محمد بن ابی بکر قروانی، در مشهد علی
بن جعفر بن محمد.
- حدیث ٣٤. ابو جعفر محمد بن عبداللطیف خجندی، در شیراز،
در مدرسه خاتون زاهده، در آخر محرم سال ٥٤٠ که از وی با
دعای «تغمده الله برحمته» یاد می کند.
- حدیث ٣٥. محمد بردعی، در اصفهان، در روز سه شنبه نیمه
ربیع الآخر.
- حدیث ٣٦. حمزه بن جعفر نیشابوری.
- حدیث ٣٧. حسن بن تمیمی.
- حدیث ٣٨. در این حدیث، شیخ روایت نقل نشده و ظاهراً
کاتبان، آن را حذف کرده اند.
- حدیث ٣٩. ابراهیم خزرگی. حدیث بیست و یکم را نیز از وی
روایت می کند.
- حدیث ٤٠. شیخ واعظ^١.

١. نام این راوی در مدینه المعاجز بحرانی (ج ١، ص ٤٢٤) به نقل از المناقب الفاخرة سید رضی، چنین ذکر شده است: «الشیخ الراعظ أبوالمجد بن رشادة».

حدیثی را نیز از سید جلال الدین محمد بن یحیی بن ابی بکر عباسی در مقدمه کتاب، نقل کرده است.

شاگردان

تنها شاگرد ابن ابی الفوارس که به نام وی دسترسی پیدا کردیم، ابوالفضل سدیدالدین شاذان بن جبرئیل بن اسماعیل بن ابی طالب قمی (م ح ۶۶۰ ق) است. وی در اول کتاب فضائل خود، در سند اولین حدیث کتاب، چنین آورده است:

حدَّثني الشيخ محمد بن أبي مسلم بن أبي الفوارس الدارمي وقد رواه كثير من الأصحاب حتى انتهى إلى أبي جعفر ميثم التمار قال: بينا نحن بين يدي مولانا علي بن أبي طالب عليه السلام بالكوفة ...

همان طور که از عبارت بر می آید. وی این حدیث را که حدیث اول اربعین است، مستقیماً از مؤلف اربعین اخذ نموده است و آن را از کتاب اربعین نقل نمی کند.

همچنین فضل بن شاذان قمی، دارای اجازه روایی از ابن ابی الفوارس بوده که در کتاب بحار الأنوار، در ضمن اجازه به سید شمس الدین محمد بن سید جمال الدین احمد بن ابی المعالی (استاد شهید اول) به آن اشاره شده که عبارت آن، چنین است:

و أخبرني به إجازة الفقيه سديد الدين أبو الفضل شاذان بن جبرئيل القمي عن الشيخ محمد بن أبي مسلم بن أبي الفوارس الرازي، عن المصنف أبي العلاء الهمداني (مصنف كتاب الأربعين في ذكر المهدي من آل محمد عليه السلام).^۱

شایان ذکر است که نام شاگردانی که اربعین ابن ابی الفوارس را جمع آوری نموده‌اند و سید بن طاووس از روی نسخه آنها - که در همین مقدمه به آن اشاره خواهد شد - در کتاب الیقین خود، نقل نموده است؛ مشخص نیست.

«اربعین» ابن ابی الفوارس

تنها اثری که از ابن ابی الفوارس بر جای مانده و نام وی نیز به وسیله آن زنده مانده است، کتاب اربعین است.

در این کتاب، ابن ابی الفوارس، چهل حدیث در مناقب و فضائل حضرت علی علیه السلام را به نقل از سی و هشت شیخ، نقل کرده است. مؤلف، در آغاز هر حدیث، نام شیخی که حدیث را از وی شنیده و تاریخ دقیق سماع (روز، ماه، سال) و پس از آن، نام محلی که حدیث را در آن جا شنیده، ذکر نموده و پس از آن، سند حدیث را ذکر می‌کند.

نکته‌ای که باید بدان توجه داشت، این که اربعین ابن الفوارس، دو تنظیم داشته است: یکی تنظیمی که خود وی انجام داده و همان است که دو نسخه از آن، امروزه موجود است، با این تغییر که کاتبان، القابی را که ابن ابی الفوارس برای مشایخ خود و دیگر روایان موجود در سلسله سند ذکر نموده، در اغلب موارد، نیاورده‌اند و گاهی مقداری از سند (و در حدیث سی و هشتم، تمام سند) را حذف کرده‌اند و سال سماع حدیث را در هر دو نسخه ذکر نکرده‌اند؛ ولی شماره احادیث، در هر دو نسخه برابر است و در اول هر دو نسخه چنین آمده:

بسمه کتاب فيه أربعون حديثاً في مناقب أمير المؤمنين علي بن

أبي طالب - صلوات الله عليه وسلامه - أخرجها العبد الضعيف المحتاج إلى عفو الله ورحمته، محمد بن أبي الفوارس.

تنظیم دوم، به دست شاگردان وی انجام شده که در مجلس سماع وی، احادیث را یادداشت نموده‌اند. گویا ابن ابی الفوارس، در املائی خود، ترتیب احادیث را آن چنان که خود در نسخه‌اش نوشته بوده، رعایت نکرده است و بدین جهت، ترتیب و شماره احادیث، در نسخه شاگردان وی با نسخه خود وی تفاوت پیدا می‌کند.

همچنین شاگردان وی در اول هر حدیث، نام وی را با تجلیل ذکر نموده‌اند و در بعضی تاریخ و مکان املائی حدیث توسط مؤلف نیز موجود است.

با این توضیحات، روشن می‌شود که نسخه‌ای که ابن طاووس در مدرسه عتیقه نظامیه رؤیت کرده و در کتابش الیقین، بخش‌هایی از آن را نقل نموده است، نسخه‌ای بوده که شاگردان، پس از املائی وی یادداشت کرده‌اند. در آغاز یکی از روایات، چنین آمده است:

فيما نذكره من كتاب الأربعة رواية الملقب بمنتجب الدين محمد بن أبي مسلم بن أبي الفوارس الرازي، فقال ما هذا لفظه: حدثني الشيخ الأجل الإمام العالم منتجب الدين مرشد الإسلام كمال العلماء أبو جعفر محمد بن أبي مسلم بن أبي الفوارس الرازي - رحمه الله عليه - بمدينة السلام في داره بدر بصرين في منتصف ربيع الأول سنة أحد وثمانين وخمسة، قال حدثنا...^۱

و در جای دیگر می نویسد :

فيما نذكره عن جابر بن عبدالله الأنصاري برواية الملقب بمنتجب
الدين محمد بن أبي مسلم بن أبي الفوارس الرازي، فقال ما هذا
لفظه :

الحديث الحادي والثلاثون : املاء سيدنا الشيخ الإمام
منتجب الدين محمد بن أبي مسلم الرازي بماردين ، يرفعه إلى
محمد بن علي^١.

در چند جای دیگر نیز به همین نحو، ذکر شده است .
امادر دو نسخه خطی از اربعین (که بعداً معرفی خواهند گردید)
در آغاز هر دو، مؤلف از خود با تعبیر «العبد المحتاج إلى عفو الله
و رحمته محمد بن أبي الفوارس» یاد کرده است، که نشان
می دهد او خود، نسخه اصل آن را تحریر نموده است .

يك ابهام و يك اشتباه

مسئله شایان توجه دیگر آن که ابن طاووس در **اليقين** خود، در
سیزده مورد از اربعین ابن ابی الفوارس نقل نموده، که پنج مورد
آن تکراری است؛ ولی ابن طاووس در تکرار حدیث، شماره آن
را با نقل قبلی متفاوت ذکر کرده است . بدین ترتیب :

حدیث شماره ۱۲ اربعین مخطوط، با شماره های ۱۲ و ۷ در
باب های ۸۹ و ۱۴۵ آورده شده است .

حدیث شماره ۲۹ اربعین مخطوط با شماره ۳۳ در باب ۸۷ و بدون
شماره در باب ۱۴۶ ذکر گردیده است .

۱ . اليقين، ص ۳۹۴ (باب ۱۴۳) .

حدیث شماره ۳۰ اربعین مخطوط، با شماره ۳۴ و ۳۲ در باب‌های ۹۲ و ۱۴۷ نقل شده است.

حدیث شماره ۳۴ اربعین مخطوط، با شماره‌های ۳۲ و ۴۰ در باب‌های ۸۸ و ۱۴۳ دیده می‌شود.

حدیثی هم به نقل از اربعین - که در اربعین مخطوط موجود نیست - بدون ذکر شماره در باب ۹۳ و تکرار آن در باب ۱۴۴ مشاهده می‌گردد.

مطلب دیگر آن که ابن طاووس، در تکرار احادیث، با این که حدیث یکی است، ولی آغاز آن را مختلف ذکر نموده است. در باب ۸۹ گوید:

فيما ذكره من كتاب الأربعين من جمع الشيخ العالم... وهو الحديث الثاني عشر من الأصل... نكتبه بألفاظه، قال: حدثني... ما خلق الله...^۱

و در باب ۱۴۵، آن حدیث را تکرار نموده و آورده است:

فيما ذكره... وجدته قد رواه الملقب منتجب الدين محمد بن أبي مسلم في أربعين حديثاً اختارها، وهو في روايته الحديث السابع رواه برجاله واسناده إلى رسول الله ﷺ وإنه قال: ما خلق الله...^۲

در باب ۹۲ گوید:

فيما ذكره من كتاب الأربعين وهو الحديث الرابع والثلاثون... قال أخبرنا... إن أمير المؤمنين...^۳

۱. اليقين، ص ۲۵۸.

۲. همان، ص ۴۰۰.

۳. همان، ص ۲۶۶.

و در تکرار همان حدیث، در باب ۱۴۷ گوید:

... رأیناه في الأربعين حديثاً التي ذكرها الملقب منتجب الدين،
أيضاً محمد بن أبي مسلم الرازي، رواه بماردين في جامعها في
شهر ربيع الأول سنة ست وثمانين وخمسمئة وهو الحديث الثاني
والثلاثون من أخباره الأربعين، فقال بإسناده، إن أمير المؤمنين...^١

و در باب ۸۸ گوید:

فيما نذكره من رواياتهم من كتاب الأربعين ... فقال ما هذا لفظه ،
الحديث الثامن والثلاثون وحدثني الصدر الإمام الكبير العالم
صدرالدين نظام الإسلام سلطان العلماء ابوبكر محمد بن
عبداللطيف الخجندي.^٢

و در تکرار آن، در باب ۱۴۳ گوید:

... رأيناه برواياتهم في أربعين حديثاً وهو في هذه الرواية الحديث
الأربعون بما هذا لفظه : حدثنا الإمام الزاهد العالم الملقب منتجب
الدين كمال العلماء أبو جعفر محمد بن أبي مسلم بن أبي الفوارس
الرازي -رحمة الله عليه - بمدينة السلام في درب البصريين، غرة
ربيع الأول سنة احدى وثمانين وخمسمئة بعد رجوعي من مكة
حرسها الله - قال : أخبرنا أبوالصلت الإمام الرئيس صدرالدين نظام
الإسلام أبو جعفر محمد بن عبداللطيف الخجندي.^٣

و در باب ۸۷ گوید:

فيما نذكره من رواياتهم في كتاب الأربعين وأصله في الخزانة
النظامية العتيقه ... فقال ما هذا لفظه الحديث الثالث والثلاثون
حدثنا الشيخ ... كنت مع أمير المؤمنين...^٤

١. اليقين، ص ٤٠٤.

٢. همان، ص ٢٥٤.

٣. همان، ص ٣٩٤.

٤. همان، ص ٢٥٢.

حدَّثنا الشيخ... كنت مع أمير المؤمنين...^۱

و در باب ۱۴۶ آن را تکرار کرده، می‌گوید:

رأينا هذا الحديث عن الملقب منتجب الدين أبي عبدالله محمد بن
أبي مسلم الرازي بماردين في جامعها... قال كنت مع
أمير المؤمنين...^۲

با توجه به موارد مذکور و اختلاف شماره يك حديث در باب‌های اليقين، و اختلاف صدر احاديث (که در برخی، بعد از «حدَّثنا»، نام مؤلف ابن ابی الفوارس ذکر شده و در برخی ذکر نشده) و همچنین اختلاف القابی که برای راویان يك حديث ذکر شده است، می‌توان احتمال داد که ابن طاووس، از دو نسخه از اربعین استفاده نموده که هر دو، جمع‌آوری شاگردان ابن ابی الفوارس بوده‌است و ابن ابی الفوارس، اربعین را در چندین نوبت، بدون لحاظ کردن ترتیب احاديث، املا نموده و در نتیجه، یکی از نسخه‌ها مربوط به یکی از شاگردان وی بوده که در جلسه املائی وی، یادداشت نموده‌است که در آغاز هر حديث، نام مؤلف را با عبارت: «حدَّثنا... ابن أبي الفوارس» اضافه نموده‌است؛ و نسخه دیگر، مربوط به یکی دیگر از شاگردان وی بوده که در نوبت املائی دیگر مؤلف (بجز نوبتی که شاگرد اول یادداشت نموده) آن را یادداشت کرده و در اول احاديث، نام مؤلف را اضافه نکرده‌است.

همین امر (ذکر نام مؤلف در اول احاديث در برخی نسخه‌ها و

۱. همان، ص ۲۵۲.

۲. اليقين، ص ۴۰۲.

گردیده)، موجب شده که مرحوم شیخ آقابزرگ در طبقات اعلام الشيعة، شرح حال وی را در دو جا به عنوان دو دانشمند آورده و یکی را استاد دیگری ذکر نماید، که با توضیحاتی که دادیم، مشخص می‌شود که هر دو، يك نفر هستند؛ همچنان که آقای منزوی نیز در ذیل کلام شیخ آقابزرگ در طبقات، همین مطلب را بیان نموده است.^۱

علاوه بر این که استناد مرحوم شیخ آقابزرگ در این زمینه، کتاب اليقين ابن طاووس بوده؛ لکن در عبارت‌های ابن طاووس - همچنان که ذکر گردید - این عناوین برای يك نفر ذکر شده است.

«أربعين» ابن ابی الفوارس در مصادر حدیثی شیعی

أربعين ابن ابی الفوارس، با همه اهمیت‌ی که داشته، متأسفانه از دسترس دانشمندان شیعی به دور مانده و احادیث آن در کتاب‌های متعدد، از طریق ابن طاووس، مورد استناد و نقل قرار گرفته است. ابن طاووس، ابتدا چند حدیث از أربعين را از روی نسخه اصل که در نظامیه بغداد بوده، نقل کرده است و پس از وی، از أربعين ابن ابی الفوارس، در مصادر حدیثی، به نقل از اليقين، نقل شده است، بدین ترتیب:

۱. اليقين،^۲ تألیف ابن طاووس، رضی الدین علی بن موسی بن

۱. طبقات اعلام الشيعة (الثقات العيون في سادس القرون)، شیخ آقابزرگ تهرانی، ج ۲، ص ۲۴۲ و ۲۸۸.

۲. اليقين باختصاص مولانا علی (ع) بإمرة المؤمنين، تحقیق: محمداقبر و محمداقبر انصاری، قم: مؤسسه دارالکتاب (الجزائری)، ربیع الثانی ۱۴۱۳ق. تصحیح و تحقیق آن، از روی نسخه خطی

۱. الیقین،^۱ تألیف ابن طاووس، رضی الدین علی بن موسی بن طاووس حلّی (م ۶۶۴ق). ابن طاووس، در الیقین، مجموعاً در سیزده مورد (باب‌های ۸۷-۹۴ و ۱۴۳-۱۴۷) از اربعین ابن ابی الفوارس، احادیثی را نقل کرده که با حذف پنج مورد تکراری، جمعاً به هشت حدیث می‌رسد.

۲. الدرّ النظیم فی مناقب الأئمة اللّهمیم، تألیف شیخ جمال الدین یوسف بن حاتم شامی عاملی مشغری، از دانشمندان شیعی قرن هفتم. وی از شاگردان ابن طاووس بوده و در کتابش چهار حدیث از اربعین ابن ابی الفوارس رازی نقل کرده است. مشغری، این احادیث را از همان نسخه خزانه نظامیه که ابن طاووس از آن آورده، نقل نموده است. شماره احادیثی که وی نقل کرده، حدیث سی و سوم و سی و چهارم و سی و هشتم است و حدیث دیگری بدون ذکر شماره که آن را در ذیل حدیث اول در پاورقی آورده ایم.^۲

۳. بحار الأنوار، تألیف علامه ملا محمدباقر بن محمدتقی مجلسی (م ۱۱۱۰ق) که تمام مواردی را که ابن طاووس در الیقین از اربعین ابن ابی الفوارس نقل کرده، ذکر نموده است. نشانی موارد نقل شده در بحار، چنین است: جلد ۳۷، صفحه ۳۰۸؛ جلد ۳۹،

۱. الیقین باختصاص مولانا علی (ع) بإمرة المؤمنین، تحقیق: محمدباقر و محمداصادق انصاری، قم: مؤسسه دارالکتاب (الجزائری)، ربیع الثانی ۱۴۱۳ق. تصحیح و تحقیق آن، از روی نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی و کتابخانه ملی تهران و نسخه انتراع شده از بحار الأنوار و نسخه چاپی ۱۳۶۹ق (که با دو نسخه مقابله شده) انجام پذیرفته است.

۲. مجلّة علوم حدیث، ش ۸ (تابستان ۱۳۷۷)، مقاله: «الدرّ النظیم فی مناقب الأئمة اللّهمیم»، ص ۲۱۲-۲۲۲.

مقایسه احادیث مشترک «اربعین» و «الیقین»

شماره احادیثی که ابن طاووس نقل کرده، با شماره آنها در دو نسخه اربعین مخطوط که معرفی خواهد شد، تفاوت‌هایی دارد که در جدول ذیل، ذکر می‌گردد:

شماره باب الیقین که حدیث را ذکر کرده	شماره حدیث در اربعین به نقل از الیقین	شماره حدیث در اربعین مخطوط
۸۹	۱۲	۱۲
۱۴۵	۷	۱۲
۹۰	۲۶	۲۳
۹۱	۲۷	۲۵
۸۷	۳۳	۲۹
۱۴۶	بدون شماره	۲۹
۹۲	۳۴	۳۰
۱۴۷	۳۲	۳۰
۸۸	۳۲	۳۴
۱۴۳	۴۰	۳۴
۹۳	بدون شماره	حدیث، موجود نیست*
۱۴۴	بدون شماره	تکرار حدیث قبلی
۹۴	بدون شماره	حدیث، موجود نیست**

با مقایسه دو نسخه موجود از اربعین و کتاب الیقین، چند مطلب به دست می‌آید:

- * . با توجه به مشابهت سند، در ذیل حدیث اول، در پاورقی اضافه شده است.
- ** . در پایان اربعین، در پاورقی اضافه شده است.

با مقایسه دو نسخه موجود از اربعین و کتاب الیقین، چند مطلب به دست می‌آید:

۱. ابن طاووس در الیقین، در طی سیزده باب (که هر باب شامل یک حدیث است) از اربعین ابن ابی الفوارس، روایت می‌آورد که به ترتیب عبارت‌اند از: باب‌های ۸۷ تا ۹۴ و باب‌های ۱۴۳ تا ۱۴۷؛ ولی پنج حدیث دسته دوم، تکرار پنج حدیث از هشت حدیث دسته اول است.

۲. تمام یا بیشتر احادیث، در اصل کتاب، دارای سند مفصل برای هر حدیث بوده که مؤلف اربعین در آن، هر راوی را با القابی نام برده است. در اول احادیث، تاریخ و مکان اخذ حدیث توسط مؤلف از مشایخ نیز موجود بوده؛ ولی ناسخان کتاب اربعین، جهت رعایت اختصار، القاب روات را نیاورده‌اند و در بسیاری از موارد، حتی کلمه «عن» را که بین اسم دو راوی ذکر می‌شود، حذف کرده‌اند و در بعضی از روایات، نام تعدادی از روات را از سلسله سند، انداخته‌اند و در بعضی از روایات، به ذکر نام ابتدای سند (که از مشایخ روایت مؤلف بوده) و ذکر نام انتهای سند (که از معصوم نقل می‌کند)، اکتفا کرده‌اند و به جای نام روات حذف شده، از عباراتی نظیر «یرفعه عن جماعة من الصادقین» استفاده نموده‌اند.

این که ابن طاووس، تنها چند حدیث از اربعین ابن ابی الفوارس را آورده، بدین جهت بوده که وی در قسمت اول کتاب الیقین (باب ۱- ۱۷۷)، احادیثی را جمع‌آوری نموده که در آنها، حضرت علی علیه السلام با لقب «امیر المؤمنین» مورد خطاب واقع شده است.

است که سند آن، شبیه به سند روایت اول دو نسخه ماست، با تفاوت نام چند راوی در اواخر سند؛ ولی متن حدیث آن، متن دیگری است.

گمان می‌شود با توجه به این که مؤلف اربعین در هر دو سند، روایت را از ابو محمد ابراهیم بن علی علوی حسنی (/حسینی) موسوی در کازرون و در روز نوزدهم رجب سال ۵۷۱ اخذ نموده، هر دو روایت در نسخه اصل اربعین که ابن طاووس از آن نقل می‌کند، تحت یک شماره موجود بوده؛ ولی چون ابن طاووس در قسمت اول کتاب الیقین، احادیثی را که در آنها لقب «امیر المؤمنین» برای علی ﷺ به کار رفته، آورده است، به ذکر یکی از دو حدیثی که این لقب در آنها آمده، اکتفا نموده است و حدیثی را که در دو نسخه ما موجود است، رها نموده و حدیث منقول در الیقین، توسط کاتبان، حذف شده است. این که تحت یک شماره، چند حدیث باشد، مانعی ندارد؛ زیرا در مواردی می‌بینیم که ابن ابی الفوارس، تحت یک شماره، دو حدیث ذکر کرده است؛ مانند حدیث شماره ۱۸ و ۳۹ که هر شماره، در برگرفته دو حدیث است.

مورد دوم، حدیث باب ۹۴ الیقین است. البته شایان ذکر است که در الیقین، برای این دو حدیث، مانند احادیث دیگر، شماره‌ای ذکر نشده است.

۴. شماره‌هایی که برای احادیث کتاب اربعین در ابواب الیقین آورده شده، با شماره احادیث دو نسخه موجود از اربعین، مطابقت ندارد که توجیهی برای آن ذکر شد.

آورده شده، با شماره احادیث دو نسخه موجود از اربعین، مطابقت ندارد که توجیهی برای آن ذکر شد.

روش تحقیق

اساس تحقیق این رساله، دو نسخه خطی از این کتاب است که خصوصیات آنها ذکر خواهد شد.

تصحیح این کتاب، بر مبنای این دو نسخه، بدین صورت انجام پذیرفت:

۱. نسخه کتاب خانه مجلس شورای اسلامی - که نسخه کاملی است - با رمز «أ» و نسخه کتاب خانه آستان قدس رضوی - که از میانه نسخه ناقص است - با رمز «ب» علامتگذاری شد.

۲. کلماتی که به متن اضافه شده، در داخل کروشه قرار گرفته است.

۳. پس از مقایسه عبارات دو نسخه، در مورد اختلاف کلمات و عبارات، چنین عمل شد:

الف. چنان که مورد اختلافی در یکی صحیح و در دیگری غیر صحیح بود، مورد صحیح در متن قرار گرفته و مورد غلط، در پاورقی آورده شد.

ب. در موردی که هر دو صحیح بودند، سعی بر آن شد که اگر یکی بر دیگری رجحانی دارد در متن قرار گیرد. مورد مرجوح هم در پاورقی تذکر داده شد.

ج. چنان که عبارت یک نسخه کامل و عبارت نسخه دیگر، ناقص بود، عبارت کامل در متن قرار گرفت و نقص و افتادگی

به نظر می‌رسید در داخل گروه در متن قرار گرفت و کلمات غیر صحیح در پاورقی ذکر گردید.

۴. هدف از بیان موارد غلط و مرجوح و مواردی که تذکر آنها چندان ضروری به نظر نمی‌رسد در پاورقی، این بود که چون این کتاب از متون کهن است و هنوز به چاپ نرسیده و از طرفی بسیار کم نسخه است به طوری که تنها به دو نسخه آن در ایران دسترس پیدا کردیم، خواستیم تا اولاً خواننده گرامی، به تمام آنچه در دو نسخه موجود است، به همان شکل دسترس داشته و از مراجعه به نسخه بی‌نیاز شود؛ ثانیاً چنان‌که مصحح در تصحیح خود، دچار لغزشی شده باشد، خواننده گرامی بتواند با دسترس به عین آن چیزی که در دو نسخه موجود است به متن بهتر و صحیح‌تری از این کتاب دست یابد.

۵. در مواردی که حدیثی از اربعین ابن ابی الفوارس در کتاب الیقین ابن طاووس نقل شده، به جهت آن‌که سند حدیث در الیقین، با توجه به نقل آن از نسخه اصل، کامل‌تر بوده و در بعضی از موارد تاریخ اخذ حدیث توسط ابن ابی الفوارس از اساتید خود موجود است - که در دو نسخه ما جای آن خالی گذاشته شده - و همچنین در بعضی، تاریخ املائی حدیث شریف از طرف مؤلف به شاگردان در سند مشاهده می‌شود؛ سند حدیث را در ذیل همان حدیث به نقل از الیقین ذکر کردیم و در دو مورد که متن حدیث کلاً متفاوت بود، متن حدیث را نیز به همراه سند آوردیم که در ذیل حدیث اول و چهلم قرار گرفت.

۶. در این جا لازم می‌دانم که از برادر بزرگوار آقای اسعد طیب

آوردیم که در ذیل حدیث اول و چهلم قرار گرفت.
 ۶. در این جا لازم می‌دانم که از برادر بزرگوار آقای اسعد طیب مولوی که این کار را از اول تا به آخر ملاحظه فرموده، تذکرات بسیار سودمندی را مرقوم فرمودند، نهایت تشکر و قدردانی را بنمایم.

نسخه‌های کتاب

با بررسی فهرست نسخه‌های خطی منتشر شده، تاکنون دو نسخه از ادریمین ابن ابی الفوارس رازی شناسایی شده است، با این خصوصیات:

۱. نسخه شماره ۷۰۱۶ کتابخانه مجلس شورای اسلامی، که به خط نسخ، به دست مرتضی قلی بن محمد یوسف افشار، تحریر شده و در روز چهارشنبه دوازدهم ربیع الاول ۱۱۰۸ تحریر آن پایان یافته است.^۱

۲. نسخه شماره ۸۴۴۳ کتابخانه آستان قدس رضوی. این نسخه به خط نسخ، توسط محمدحسین بن زین العابدین ارموی تحریر شده و در ۲۶ جمادی الاولی ۱۳۴۹ در نجف اشرف (عتبة امیرالمؤمنین علی علیه السلام) پایان یافته است. تحریر این نسخه از روی نسخه‌ای که کتابتش اول محرم ۹۴۷ بوده، صورت گرفته است. این نسخه، فاقد ده حدیث از کتاب (از اوایل حدیث هجدهم تا اواسط حدیث بیست و هشتم) است که کاتب، برگ‌های سفیدی را در وسط نسخه به جای آنها قرار

۱. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ج ۲۵، ص ۲۵.

شماره و ترتیب روایات در هر دو نسخه و همچنین نحوه ذکر سند، یکسان است؛ ولی با توجه به بعضی از اختلافات و بعضی از حواشی در دو نسخه، معلوم می‌شود که نسخه مجلس، از روی نسخه مورخ ۹۴۷ق (که نسخه آستان قدس از روی آن تحریر گردیده)، نوشته نشده است.

در هر دو نسخه، سال سماع حدیث ذکر نشده و محل آن سفید مانده که گویا کاتب یا کاتبان، بنا داشته‌اند آن را با رنگ یا خط دیگری تحریر کنند که موفق به این کار نشده‌اند.

بسم الله الرحمن الرحيم و هو تسبیح

کتاب فیدایم من حدیثنا من سابق امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
صلوات الله وسلامه علیه اخرجها الصدید الضعیف الحاج العجمی
ورحمته قهقبا بن ابی الغزالی قال اخرج الرجال الثقات من قول
النجی صلی الله علیه و آله وسلم قال ابن عباس رضی الله عنه قال
الله صلی الله علیه و آله من حفظ عقی من امی اربعین حدیثا
كنت ادر شیعنا و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله
وآله وسلم من حفظ عقی من امی اربعین حدیثا جاء فی یوم
العلماء یوم القیامة فان سئل الایمان فاعلم ان شریک
الله صلی الله علیه و آله اکثر فی الاخصی فی الصلوة و التزکوة و تطهیرة
و الصیام و الحج و النکاح و الطلاق و الحد و دواء الیمان و الهیوة
و الذنوب و سائر احکام الشریعة فیها سنن كثيرة و فیها آداب
صلی الله علیه و آله اتمت فاحفظهم علیهم و عیبهم فیه من الایمان
و السلام و ادب العیال و السلام و ادب المواخاة و ادب الایمان و ادب

الایمان و الله و ما احببت ان یخبر رسول الله فحصل الایمان جبرائیل
فقال رب العزیز یقول کتبت ما تحب ما تحب الایمان الله و علی ما یحب
محمد رسول الله و ان کتبت ما تحب علی ولی الله ثم الایمان یوم
کریم و الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی محمد و آله و صحبه
بعذر قال یوم السبت اول تحریر من شهر سنه سبع و اربعین و ثمانین
هجریة علی شرفها الایمان و الصلوة و السلام علی محمد و آله و صحبه
یقول الصدید محمد بن ابی الغزالی من الایمان ان الایمان و حصل
الفرار من استباح هذه النسخة الشریفة النسخة بارقا بآمال
بعض من جمیدی الایمان فسمع و اربعین و ثمانین و اعدا
فی عینة سیدی و مولای امیر المؤمنین و سید الوصیین علی بن
طالب صلوات الله علیه و آله و اوده الطاهر بن و السلام علی من
ان یدعونی بالعرف من الرب الکریم فان فوید عظیم و عظیم الله
وصلی الله علی محمد و آله و صحبه

کتابه

بسم الله الرحمن الرحيم^١ و به نستعين.^٢

كتاب فيه أربعون حديثاً من مناقب^٣ أمير المؤمنين علي بن أبي طالب صلوات الله عليه وسلامه أخرجها العبد الضعيف المحتاج إلى عفو الله ورحمته محمد بن أبي الفوارس، قال: أخرج الرجال الثقات من قول النبي ﷺ.

قال ابن عباس^٤: قال رسول الله ﷺ^٥: «من حفظ عني من أمتي أربعين حديثاً كنت له شفيعاً»^٦.

وعن أبي هريرة قال: قال رسول الله ﷺ: «من حفظ علي من أمتي أربعين حديثاً جاء في زمرة العلماء يوم القيامة»^٧.

١ . أورد كاتب «أ» قبل البسملة في صدر نسخته هذه العبارات: «بسم الله الرحمن الرحيم كتاب يشتمل على مناقب أمير المؤمنين علي بن أبي طالب صلوات الله عليه وعلى ذريته المعصومين . اللهم بحق الائمة المعصومين اغفر اللهم لكتابيه و لوالديه و لقارنه و لمستعبيه و للؤمنين و للمؤمنات و المسلمين و المسلمات آمين ، آمين».

٢ . كلمة «و به نستعين» ليست في «أ».

٣ . في «أ»: في مناقب.

٤ . في «أ»: قال قال رسول الله.

٥ . كلمة «وسلم» ساقطة من «ب».

٦ و ٧ . وردت من طرق كثيرة احاديث مشابهة لهذين الحديثين.

فان سأل سائل وقال: نحن نعلم أنّ سنن^١ رسول الله ﷺ كثيرة لا تحصى في الصلاة والطهارة والزكاة^٢ والصيام والحجّ والنكاح والطلاق والحدود والأيمان والعهود^٣ والنذور وسائر أحكام الشريعة؛ فيها سنن كثيرة وفيها أدب النبي ﷺ^٤ لأتمته ممّا حثّهم عليه ورغّبهم فيه مثل آداب السّلام وأدب المجالس وأدب المؤاخاة وأدب اللباس^٥ وأدب الاكل والشرب.

قلنا: إنّ^٦ الجواب عن^٧ ذلك ممّا يطول شرحه خارج عن مقصدنا^٨ يعرف ذلك^٩ أهل العلم والأدب.

فإن قال لنا السائل: ما هذه الأربعون حديثاً [التي]^{١٠} إذا حفظها الإنسان كان له هذا الأجر والثواب والفضل العظيم؟

قلنا في^{١١} الجواب: اعلم أنّ هذا السؤال وقع في مجلس السيد محمد بن إدريس الشافعيّ فقال: هي مناقب أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليه و على أهل بيته أفضل الصلاة والسّلام.

و^{١٢} ممّا أخبرنا به السيّد جلال الدين محمد بن يحيى بن أبي بكر العباسي قال:

١. في «ب»: سنة.

٢. في «ب»: والزكاة والطهارة.

٣. كلمة «والعهود» ليست في «أ».

٤. كلمة «وسلم» ليست في «ب».

٥. في «ب»: آداب المجالس و آداب المؤاخاة و آداب اللباس.

٦. كلمة «أنّ» ليست في «أ».

٧. أثبتنا كلمة «عن» من «ب».

٨. عبارة «خارج عن مقصدنا» ليست في «أ».

٩. في «ب»: يعرفه.

١٠. في النسختين: الذي.

١١. كلمة «في» ساقطة من «أ».

١٢. كلمة «و» ليست في «أ».

حدَّثنا محيي الدين محمد بن غنا^١ قال: حدَّثنا الفقيه يوسف بن إبراهيم الهروي قال: أخبرنا سمعان بن محمد الجوهرى الغزنوي، عن الشيخ شيان المقرئ ابن عمر الغرواني قال: حدَّثنا يحيى بن بكر يا^٢ بن أحمد البلخي قاضي الشام قال: حدَّثنا أبو جعفر الترمذي قال: حدَّثنا محمد بن الليث قال: سمعت أحمد بن حنبل يقول: «ما أعلم أحداً أعظم منةً على الإسلام في زمن الشافعي من الشافعي، وأني لأدعو الله له في عقيب الصلوات فأقول: «اللهم اغفر لي ولوالدي ولمحمد بن إدريس الشافعي» منذ يوم سمعت منه أن الأحاديث الأربعين التي^٣ أراد بها النبي ﷺ هي مناقب أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام وأهل بيته.

قال أحمد بن حنبل: فخطر ببالي من أين صحَّ عند الشافعي أن مراد النبي صلى الله عليه وآله هذا لا غير، فرأيت النبي ﷺ في رؤياي^٥ وهو يقول لي: «يا أحمد أشككت في قول محمد بن إدريس الشافعي^٦ عن قولي «من حفظ من أمتي أربعين حديثاً عني في فضائل أهل بيتي كنت له شفيعاً يوم القيمة»، أما علمت أن فضائل أهل بيتي لاتحصى».

فخرجوا من الله أن يحشرنا في زمرة نبيه وعترته عليهم السلام، ويرزقنا رؤيتهم وشفاعتهم بفضلهم وسعة رحمته صلوات الله عليهم الذين قال الله تبارك وتعالى^٧ فيهم: «الذين أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا» وقال النبي ﷺ فيهم^٨: «إني تارك

١. في «ب»: أخبرنا به السيد جلال الدين محمد بن غنا.

٢. في «ب»: يحيى بن زكريا.

٣. كلمة «التي» ساقطة من «أ».

٤. كلمة «وسلم» ليست في «ب».

٥. عبارة «أن مراد النبي... في رؤياي» سقطت من «أ».

٦. كلمة «الشافعي» ليست في «ب».

٧. عبارة «تبارك وتعالى» ليست في «أ».

٨. كلمة «فيهم» ليست في «أ».

فيكم كتاب الله وعترتي أهل بيتي فهما خليفتان^١ بعدي أحدهما أكبر من الآخر «بسبب موصول من السماء إلى الأرض» «فإن استمسكتم بهما لن تضلوا» «فإنهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض يوم القيامة» «فلا تسبقوا أهل بيتي بالقول فتهلكوا» و «الأتقصروا عنهم فتذهبوا» «فإن مثلهم فيكم كمثل سفينة نوح من ركبها نجا ومن تخلف عنها هلك» و «مثلهم فيكم كمثل باب حطّة في بني إسرائيل من دخله كان آمناً و غفر له^٢» «ألا وإن أهل بيتي أمان لأمتي فإذا ذهب أهل بيتي جاء أمتي ما يوعدون» «ألا وإن الله عصمهم من الضلالة وطهرهم من الفواحش واصطفاهم على العالمين» «ألا وإن الله أوجب محبتهم وأمر بمودّتهم» «ألا وإنهم الشهداء على العباد في الدنيا^٣ ويوم المعاد» «ألا وإنهم أهل الولاية الدالون على طرق الهداية» «ألا وإن الله فرض لهم الطاعة على الفرق والجماعة من تمسك بهم سلك ومن حاد عنهم هلك» «ألا وإنهم العترة الهادية الطيبين دعاة الدين، وأئمة المتقين وسادة المسلمين وقادة المؤمنين، وأمناء رب العالمين على البرية أجمعين» «الذين فرقوا بين الشك واليقين وجاءوا بالحق المبين».

وإنما ملئت إلى تفضيلهم بعد أن تقدّمت مذاهبنا فعرفتها، وبان لي الحقيقة فقبلتها، وتبيّنت الطريقة فسلكتها، بالشواهد اللائحة والاختبار الصحيحة الواضحة، ونبأت بها عن الثقات وأهل الورع والديانات، وكذلك أديناها حسبما رويناه.

قال رسول الله ﷺ: «من كذب علي متعمداً فليتبوأ مقعده من النار»^٥.

١. في «ب»: خليفتي.

٢. في «أ»: من دخله غفر له.

٣. في «أ»: في الدين.

٤. في «أ»: بعد آتي.

٥. قد ورد هذه الرواية في مصادر كثيرة منها: نهج البلاغة، الخطبة ٢١٠ (من ترتيب شيخ محمد عبده)،

الحديث الأول

حَدَّثَنِي السَّيِّدُ الْأَجَلُّ الْأَوْحَدُ جَمَالَ الدِّينِ عَزَّ الْإِسْلَامُ فِخْرَ الْعَشِيرَةِ شَرَفَ الدِّينِ أَبُو مُحَمَّدٍ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَلَوِيِّ الْحُسَيْنِيِّ^١ الْمَوْسَوِيِّ بَكَازِرُونَ^٢ فِي التَّاسِعِ عَشَرَ مِنْ رَجَبِ سَنَةِ ٣...^٤ قَالَ: أَخْبَرَنَا الشَّيْخُ الْعَارِفُ شَهْرِبَانَ بْنِ تَاجِ الدِّينِ الْفَارَسِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْقَاضِي أَبُو الْقَاسِمِ أَحْمَدُ بْنُ ظَاهِرِ النُّورِيِّ قَالَ: [حَدَّثَنَا] الشَّيْخُ الْإِمَامُ شَرَفُ الْعَارِفِينَ أَبُو الْمُخْتَارِ الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ الْوَهَّابِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو التَّحْفِ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْمَصْرِيِّ قَالَ: [حَدَّثَنِي] الْأَشْعَثُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَرَّةَ، عَنِ الْمَثْنِيِّ بْنِ سَعِيدِ بْنِ الْأَصِيلِ^٥ الْبَغْدَادِيِّ الْعَطَّارِ قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ الْمَنَعَمِ ابْنُ الطَّيِّبِ الْقُدُورِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي الْعَلَابَنُ وَهَبُ، عَنِ الْوَزِيرِ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِقِ، عَنِ أَبِي حَرِيرٍ، عَنِ أَبِي الْفَتْحِ الْمَغَازَلِيِّ، عَنِ أَبِي جَعْفَرِ مِيثَمِ التَّمَارِيِّ^٦ قَالَ:

﴿ ج ٢، ص ١٨٩؛ مسند احمد، ج ١، ص ٧٨؛ سنن الدارمي، ج ١، ص ٧٦ و ٧٧؛ صحيح البخارى، ج ٢، ص ٨١؛ و مصادر أخر. ﴾

١. في «أ»: الحسيني.
٢. في «ب»: بكازران.
٣. كلمة «سنة» ليست في «أ».
٤. خلت النسختان عن تاريخ السنة.
٥. كلمة «الأصيل» ساقطة من «ب».
٦. ذكر السيد بن طاووس رحمه الله في كتابه «اليقين في اختصاص مولانا علي^{عليه السلام} بإمرة المؤمنين» حديثاً من أربعين ابن أبي الفوارس وسند هذا الحديث مشابه لسند الحديث الأول في الأربعين المخطوط - الذي يوجد عندنا منه نسختان - مع تفاوت في أواخر السند، ولكن متن الحديث لا يوجد في الأربعين المخطوط، ولذا ذكرنا هنا الحديث المذكور في «اليقين» متناً وسنداً. فقال السيد ما هذا لفظه: [الباب ٩٣، فيما نذكره من كتاب «الأربعين» رواية الملقب بمنتجب الدين محمد بن أبي مسلم بن أبي الفوارس الرازي الذي ذكرناه برجالهم، من كلام الجمل لمولانا علي^{عليه السلام} بأمير المؤمنين وخير الوصيين. فقال ما هذا لفظه:

كنت بين يدي مولاي أمير المؤمنين عليه السلام بالكوفة وجماعة من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله ^١ حافون به كأنهم الكواكب اللامعة في السماء الصاحبة ^٢ إذ دخل علينا من

« حدّثني الشيخ الأجل الإمام العالم منتجب الدين مرشد الإسلام، كمال العلماء، أبو جعفر محمد بن أبي مسلم بن أبي الفوارس الرازي رحمة الله عليه بمدينة السلام في داره بدرج البصريين، في منتصف ربيع الأول سنة إحدى وثمانين وخمسمائة، قال: حدّثنا الإمام الكبير السيّد الأمير، كمال الدين، عزّ الإسلام، فخر العترة، علم الهدى، شرف آل الرسول صلى الله عليه وآله، أبو محمد إبراهيم بن عليّ بن محمد بن عليّ بن محمد العلويّ الحسيني الموسويّ بكازرون في التاسع عشر من رجب المرجب سنة إحدى وسبعين وخمسمائة، [قال: حدّثني الشيخ العارف شهريار بن تاج الفارسيّ] قال: حدّثني القاضي أبو القاسم أحمد بن طاهر السورّي قال: حدّثنا الشيخ الإمام شرف العارفين أبو المختار الحسن بن عبد الوهاب قال: حدّثني أبو النجيب عليّ بن محمد بن إبراهيم، عن الأشعث بن مرة، عن المشي بن سعيد الليثي عن سعيد [عن هلال بن كيسان، عن الطيّب القواصريّ، عن عبد الله بن سلمة المتنجي، عن سفارة بن الأصبغ البغداديّ، عن ابن حريز، عن أبي الفتح المغازليّ، عن عمار بن ياسر قال:]

كنت بين يدي مولانا أمير المؤمنين عليه السلام، وإذا بصوت قد أخذ جامع الكوفة. فقال: يا عمار، انت بذوي الفقار الباتر للأعمار. فجنّته بذوي الفقار. فقال: اخرج يا عمار وامنع الرجل عن ظلامه هذه المرأة، فإن انتهى وإلا منعه بذوي الفقار.

قال: فخرجت وإذا أنا برجل وامرأة قد تعلّقوا بزمام الجمل، والمرأة تقول: الجمل لي، والرجل يقول: الجمل لي. فقلت: إن أمير المؤمنين ينهاك عن ظلم هذه المرأة. فقال: يشتغل عليّ بشغله ويغسل يده من دماء المسلمين الذين قتلهم بالبصرة، ويريد أن يأخذ جملي ويدفعه إلى هذه المرأة الكاذبة؟!

فقال عمار عليه السلام: فرجعت لأخبر مولاي وإذا به قد خرج ولاح الغضب في وجهه وقال: ويلك، خلّ جمل المرأة. فقال: هو لي فقال أمير المؤمنين عليه السلام: كذبت يا لعين. قال: فمن يشهد أنّه للمرأة، يا عليّ؟ فقال: الشاهد الذي لا يكذّبه أحد من [أهل الكوفة. فقال الرجل: إذا شهد شاهد وكان صادقاً سلّمته إلى المرأة. فقال عليه السلام: تكلم أيها الجمل، لمن أنت؟ فقال بلسان فصيح: يا أمير المؤمنين وخير الوصيّين، أنا لهذه المرأة منذ بضع عشرة سنة.

فقال عليّ عليه السلام: خذي جملك. وعارض الرجل بضربة قصّته نصفين.]

اليقين، ص ٢٦٩، باب ٩٣، وص ٣٩٨، باب ١٤٤.

ورد هذا الحديث الشريف في «عيون المعجزات» للحسين بن عبد الوهاب، ص ١٥؛ وورد أيضاً في «الدر النظيم» للشيخ يوسف بن حاتم الشامي، فصل في معجزاته، ص ٣٠٠ تقيلاً من أربعين ابن أبي الفوارس.

١. كلمة «وسلم» ليست في «ب».

٢. في «ب»: الصاحبة.

الباب رجل طويل عليه قباء خز أدكن معتمٌ بعمامة [اتحمية]١ صفراء متقلد بسيفين٢ فنزل من غير سلام ولم ينطق بكلام، فتطاول إليه الناس بالأعناق، ونظروا إليه بالآماق، ووقف عليه الناس من جميع الآفاق، وأمير المؤمنين عليه السلام لا يرفع رأسه، فلما [هدأت]٣ من الناس الحواس، [فصح]٤ عن لسان كأنه حسام صقيل جذب من غمده وقال: أيكم المجتبي في الشجاعة، والمعتم بالبراعة، والمدرع بالقناعة؟ أيكم المولود في الحرم، والعالي في الشيم، والموصوف٥ بالكرم؟ أيكم الأجلحى الرأس، الثابت الأساس البطل الدعاس، [المضيق]٦ الانفاس، الأخذ٧ بالقصاص؟ أيكم الذي نصّر به محمد ﷺ في زمانه واعتز٨ به سلطانه وعظم به شأنه؟ أيكم قاتل العُمريين وأسر العُمريين؟ فقال له علي عليه السلام: أنا يا سعيد بن الفضل بن الربيع بن مدركة بن نخبة١١ بن الصلد١٢ بن الحرث بن الأشعث بن أبي السممع الذويني، سل عما بدا لك، فأنا كنز١٣ الملهوف، وأنا الموصوف بالمعروف، أنا الذي قرعتني الصمّ الصلاب، وأنا المنعوت في كلِّ

١. في النسختين: أنجمية.

٢. في «ب»: بسيفه.

٣. في «أ»: هدا؛ وفي «ب»: هوى.

٤. في النسختين: فصح.

٥. في «أ» والبدل في «ب»: الموصول.

٦. في النسختين: مضيق بدون «ال».

٧. في «أ»: آخذاً.

٨. في النسختين: محمداً.

٩. كلمة «وسلم» ليست في «ب».

١٠. في «أ»: أعز.

١١. في «ب»: نخبة.

١٢. في «أ»: الصلة.

١٣. في «ب»: الكنز.

كتاب، أنا الطور^١ ذو الأسباب، أنا قاف القرآن المجيد، أنا النبا العظيم، أنا الصراط المستقيم، أنا القلمس، أنا البارع، إله العيشوش^٣ المقرنس^٤ أنا المداعس،^٥ أنا ذو النبوة والسطوة، أنا الرفيع وبفضلى شهد ذووا الألباب، أنا عليّ أخو رسول الله ﷺ^٦ وزوج ابنته.

فقال الأعرابي: يا عليّ بلغنا عنك أنك معجزة النبي ﷺ^٧ والإمام الولي، تقضي في الأرض ليس لك مطاول فيطاولك ولا ممانع فيصاولك، أهوكما بلغنا عنك يا فتى قومه؟

فقال له عليّ عليه السلام: قل ما بدالك.

فقال إنّي رسول اليك من ستين ألف رجل يقال لهم «العقيمة» وقد حملوا معي ميتاً قد مات منذ مدة، وقد اختلفوا في موته، وهو على باب المسجد. فإن أحييته علمنا أنك صادق نجيب الأصل، وتحققنا أنك حجة الله في أرضه؛ وإن لم تقدر على ذلك رددته إلى قومه و علمنا أنك تدعي غير الصواب، وتظهر من نفسك ما لا تقدر عليه.

فقال [عليّ]: يا ميشم اركب بعيراً وطف محال الكوفة ونادِ بعلوّ صوتك: من أراد أن ينظر ما أعطاه الله لعليّ أخيه رسول الله ﷺ^٨، بعل فاطمة،^٩ ابن

١. في «ب»: الطود.

٢. القلمس = البحر الزاخر والسيد العظيم؛ في «ب»: التلميش؛ وفي حاشية «ب»: التلميش = كثير العطا.

٣. في «أ»: العشوش؛ وفي حاشية «ب»: إله العيشوش = خداوند مؤمنين لاغير.

٤. في حاشية «ب»: المقرنس = كسى كه استخوانهاى سينه اش نمايان است.

٥. في حاشية «ب»: المداعس = شجاع.

٦. كلمة «وسلم» ليست في «ب».

٧. عبارة «عليّ»، ليست في «أ».

٨. كلمة «وسلم» ليست في «ب».

٩. بنت النبي ﷺ.

فاطمة،^١ من الفضل والعلم الذي أودعه رسول الله ﷺ^٢ فليخرج غداة غد إلى النجف.

فلما رجع ميثم من النداء قال له أمير المؤمنين عليه السلام^٣ يا أبا جعفر خذ الأعرابي إلى ضيافتك ففي صبيحة غد يأتيك الله بالفرج إن شاء الله عز وجل.

قال ميثم: فأخذت الأعرابي ومعه محمل الميت فأنزلته منزلي وأخدمته أهلي فلما صلى أمير المؤمنين - صلى الله عليه -^٤ صلاة الفجر خرج وخرجت معه، ولم يبق في الكوفة برّ ولا فاجر إلا وقد خرج إلى النجف.

فقال الإمام: يا ميثم، [أتني]^٥ بالأعرابي والميت^٦.

قال: فخرجت وجئنا إلى النجف ثم قال علي عليه السلام^٧: يا أهل الكوفة، قولوا فينا ما ترونه وأوردوا عني ما سمعتموه مني. ثم قال: يا أعرابي، أبرك جملك، وأخرج صاحبك، أنت ومن تريد من المسلمين.

قال ميثم: فأخرج من الثابوت عصب من الديباج الأخضر، وإذا تحته بدنة من اللؤلؤ فيها غلام قد تمّ عذاره بدوائب كدوائب المرأة الحسنة.

فقال علي عليه السلام:

كم لميتكم هذا؟

فقال: أحد وأربعون يوماً^٧.

١. بنت أسد، أم الإمام علي عليه السلام.

٢. كلمة «وسلم» ليست في «ب».

٣. في «ب»: أمير المؤمنين صلوات الله وسلامه عليه.

٤. في «ب»: أمير المؤمنين عليه السلام.

٥. في النسختين: أتني.

٦. في «ب»: بالميت والأعرابي.

٧. في النسختين: «يوم» ولكن تذكر في حاشية «الف» أن الصحيح «يوماً».

فقال: وما كان سبب موته؟

فقال الأعرابي: إن أهله يريدون أن تحييه لهم ليعلموا من قتله، لأنه بات سالماً فأصبح مذبوحاً من أذنه إلى أذنه.

فقال عليه عليه السلام: ومن يطلب دمه؟

قال^١: خمسون رجلاً من قومه يقصد بعضهم بعضاً في دمه، فأكشف الشك والريب يا أخا محمد بن عبدالله عليه السلام^٢.

فقال علي^٣ عليه السلام: قتله عمه، لأنه زوجه بابتته فخلأها وتزوج غيرها، فقتله حقاً عليه.

فقال الأعرابي لسنا نرضى بقولك، وانما نريد أن يشهد الغلام بنفسه عند أهله من قتله، فيرتفع من بينهم السيف والفتنة.

فقام علي^٤ عليه السلام فحمد الله وأثنى عليه وذكر رسول الله عليه السلام ثم قال: يا أهل الكوفة، ما بقرة بني إسرائيل عند الله بأجل من علي^٥ أخي رسول الله عليه السلام، وإنها أحييت ميتاً بعد سبعة أيام ثم دنا من الميت وقال: إن بقرة بني إسرائيل ضرب ببعضها الميت فعاش^٦، وإنني سأضربه ببعضي لأن بعضي عند الله خير من البقرة ثم هزه برجله اليمنى ثم قال له: قم بإذن الله يا مدرك بن حنظلة بن حارثة بن غسان بن نجير بن فهر بن السلامة بن الطيب بن الأشعث فما قد أحياك الله على يد علي^٧ بن أبي طالب.

١. في «ب»: فقال.

٢. عبارة «صلى الله عليه وآله» ليست في «أ».

٣. في «ب»: علياً.

٤. في «ب»: أخو.

٥. في «ب»: وقام فعاش.

٦. في «ب»: سأضرب.

قال ميثم: فنهض غلام أحسن من الشمس أضعافاً ومن القمر أوصافاً وقال: ^١ لبيك يا حجة الله في الأنام، والمتفرد بالفضل والإنعام. فقال له علي عليه السلام: من قتلك؟ فقال له: عمي حريث بن غسان فقال له: انطلق الساعة يا غلام إلى أهلك. فقال: لا حاجة لي في القوم. فقال له الإمام ولم؟ فقال: أخاف أن يقتلني عمي مرة ثانية ولا تكون أنت فمن يحييني؟

فالتفت أمير المؤمنين عليه السلام إلى الأعرابي صاحبه وقال له: امض إلى أهلك، فقال الأعرابي: لا حاجة لي في أهلي أيضاً ولا أزال معك ومع ألك إلى أن يأتي الأجل المحتوم، لعن الله من انجلى له الحق ووضح فجعل بينه وبين الحق سترأ. وبقياً مع علي عليه السلام إلى أن قتلنا بصفين وصاروا آخرأ من اهل الجنة. فصاروا أهل الكوفة إلى منازلهم واختلفوا في علي بن أبي طالب عليه السلام.

الحديث الثاني

عن العدل جمال الدين بن الفوارس أحمد بن حمزة النيلي في داره بالنيل في غرة شهر الله الأصب رجب في سنة ٥...٦ قال: حدثني الموفق أبو التيم بن كلدة الكاتب، عن القلانسي ومحمد بن بلمش المقرئ، عن إسحاق الأزرق، عن عبد الملك بن أبي سليمان قال:

١. في «ب»: فقال.
٢. في «أ»: صاروا اخر اهل.
٣. في «ب»: واختلفوا في اقاويلهم في علي.
٤. عيون المعجزات، حسين بن عبدالوهاب، ص ١٨-٢٢؛ مدينة المعاجز، البحراني، ج ١، ص ٢٤٧-٢٥٢؛ الفضائل، شاذان بن جبرئيل القمي، ص ٢ مع تفاوت في بعض الكلمات والعبارات في المصادر المذكورة.
٥. كلمة «في سنة» ليست في «أ».
٦. كلتا النسختين خالية عن تاريخ السنة.

وجدت في ذخيرة المرمارى رقّ مكتوب تاريخه ألف وسبعمائة سنة بخط السريانيّ وفسّر بالعربيّ بأنّ لَمَّا وقعت المشاجرة بين موسى بن عمران والخضر عليه السلام في قصة السفينة والغلام والجدار، ورجع موسى إلى قومه فسأله أخوه هارون عمّا استعلمه من الخضر عليه السلام فقال: علم ما لا يضرّ جهله، ولكن قد كان ما هو أعجب من ذلك.

قال: وما هو؟

قال: بينما نحن وقوف على البحر وإذا قد أقبل طائر على هيئة الخطّاف من أعظم ما يكون من الطيور، فنزل على البحر وأخذ بمنقاره ماءً فرمى به إلى المشرق، وأخذ ثانية رمى به إلى المغرب، وأخذ ثالثة فرمى به إلى السماء، وأخذ رابعة فرمى به إلى الأرض، وأخذ الخامسة ورمى به إلى البحر وطار. قال: فبهتنا جميعاً لأندري ما أراد به الطائر من فعله هذا^٥ فبينما نحن متفكرين^٦ إذ بعث الله ملكاً في صورة آدمي فقال: ما لي أراكم [مبهوتين]^٧؟

قلنا له: فيما^٨ أراد به الطائر من فعله.

قال: أولاً تعلمان ذلك^٩؟

قلنا: الله اعلم.

فقال: قال الطائر^{١٠} وحقّ من شرّق الشرق وغرّب الغرب ورفع السماء وبسط

١. كلمة «عليه السلام» ليست في «أ».

٢ و ٣. في «ب»: بها؛ وايضاً في حاشية «أ»: «بها، خل».

٤. كلمة «قال» ليست في «ب».

٥. كلمة «هذا» ليست في «أ».

٦. في «ب»: مفكرين.

٧. في النسختين: مبهوتان.

٨. في «ب»: فيما.

٩. في «ب»: أولاً تعلمان ما فعل الطائر.

١٠. في «ب»: للطائر:

الأرض ، ليعتَن الله في آخر الزمان نبياً اسمه محمد له وصيُّ اسمه عليّ، علمكما يا موسى ويا خضر في جنب^١ علمه مثل هذه^٢ القطرة في هذا البحر.^٣

الحديث الثالث

عن الشيخ محمود بن محمد البغدادي، حدَّثنا بالرحبة ابن جبة الشامي في منتصف^٤ شعبان سنة ٦٠٠... في جامعها قال: أخبرنا عبد الله بن يوسف الشيرازي، قال إسحاق بن محمد بن إبراهيم الرزاز^٥، قال أبو تميم بن خالد، قال الحسن بن عرفة، قال المبارك بن سعيد أبو سفيان الثوري، عن الأعمش، عن سالم بن أبي الجعد قال:

حضرت مجلس أنس بن مالك بالبصرة وهو يحدث الناس، فقام إليه رجل من القوم فقال له: يا صاحب رسول الله، ما هذه الشامة التي^٦ أراها بك؟ فالذي بعث محمداً بالحق نبياً لقد حدَّثني أبي عن النبي ﷺ أنه قال: كلبين وهما البرص والجذام، وإنهما ما يتلى بهما مؤمن^٧ أبداً.

قال: فأطرق أنس رأسه^٨ إلى الأرض خجلاً وعيناه [تذرفان]^٩ بالدموع، ثم إنَّه قال لهم: دعوة علي بن أبي طالب ﷺ لحقتني.

١ . كلمة «جنب» ليست في «أ».

٢ . في «أ»: هذه مثل.

٣ . الروضة في المعجزات والفضائل، ص ١٤٣؛ بحار الأنوار، ج ٤٠، ص ١٧٧.

٤ . في «أ»: ابن جبة الشام منتصف.

٥ . كلمة «سنة» ليست في «أ».

٦ . خلت النسختان عن تاريخ السنة.

٧ . في «أ»: الرزاز.

٨ . كلمة «التي» ليست في «ب».

٩ . في «ب»: مؤمناً.

١٠ . كلمة «رأسه» ليست في «أ».

١١ . في النسختين: يذرفان.

فقام الناس إليه بأجمعهم فقالوا له: حدثنا.

قال: نعم، اعلموا أنه^١ أهدى إلى النبي صلى الله عليه وآله بساط من^٢ شعر من قرية من قرى الشام يقال لها أبا هندف، فأرسلني رسول الله صلى الله عليه وآله إلى أبي بكر وعمر وعثمان وطلحة والزبير وسعد وسعيد و عبد الرحمن بن عوف فأتيته بهم وعنده علي بن أبي طالب عليه السلام^٣ وجماعة من المسلمين ليحضروا ضيافة الذين أتوا بالبساط، فجلسوا حتى دخلوا في حديث أهل الكهف فقال لي رسول الله صلى الله عليه وآله: يا أنس ابسط البساط. ثم قال النبي صلى الله عليه وآله:^٥ اجلسوا يا فلان ويا فلان ويا فلان واجلس أنت يا أنس معهم، فأخبرني بما يكون منهم، ثم حدث علياً عليه السلام بحديث لم نفهمه فقال: حياً وكرامة، ثم جلس على البساط، وقال: يا ريح احملينا^٦، فإذا نحن في الهواء، فسرنا ما شاء الله. ثم قال: يا ريح ضعينا، فوضعتنا. فقال علي عليه السلام: أتدرون أين أنتم؟ قلنا: لا.

قال: هؤلاء أصحاب الكهف والرقيم الذين^٧ كانوا من آياتنا عجباً، ثم قال: قوموا سلّموا^٨ عليهم. وقاموا واحداً واحداً وسلّموا عليهم فلم يردّوا^٩ عليهم، السلام.

ثم قام علي عليه السلام فسلم عليهم فردّوا عليه، السلام، فقال لهم: لم لا تردّون السلام على القوم؟ فقالوا: نحن فتية ليس لنا إذن أن نردّ^{١٠} السلام إلا على نبي أو وصي

١. في «ب»: ان.

٢. كلمة «من» ليست في «ب».

٣. عبارة «وعبد الرحمن بن عوف فأتيته بهم وعنده علي بن أبي طالب عليه السلام» ليست في «ب».

٤ و ٥. كلمة «وسلم» ليست في «ب».

٦. في «ب»: احملنا.

٧. في «أ»: الذي.

٨. في «أ»: سلّم.

٩. في النسختين: فلم يردّون.

١٠. في «أ»: أن لا نردّ.

نبي، وأنت وصي خاتم النبيين.

ثم قال: خذوا مجالسكم، فأخذنا مجالسنا. ثم قال: يا ريح احملينا، فإذا نحن في الهواء فسرنا ما شاء الله، ثم قال: يا ريح ضعينا، فوضعتنا. ثم ركض برجله الأرض فنبعت عين ماء عذب فتوضأ وتوضأنا.

ثم قال ﷺ: ستدركون الصلاة مع رسول الله ﷺ أو بعضها.

ثم قال: يا ريح احملينا، فحملتنا فسرنا قليلاً ثم قال: يا ريح ضعينا فوضعتنا، فإذا نحن في مسجد رسول الله ﷺ وقد صلى من الغداة ركعة، ففضينا ما سبقنا به رسول الله ﷺ.

ثم التفت إلينا فقال لي: يا انس أحدثك أو تحدثني.

قلت: بل من فيك أحسن يا رسول الله.^١

فحدثنا بالحديث حتى كأنه كان مشاهده معنا، ثم قال: يا انس اشهد بهذه الفضيلة لعلي ﷺ.

قال فاستشهدني علي ﷺ وقال لي ناشدتك الله يا انس أليس تشهد لي بفضيلة يوم البساط والفتية ورد السلام و[الجب]؟^٢ فقلت له: نسيت ذلك لكبرسني. قال لي: إن كنت كتبتها مدهانة بعد وصية رسول الله فرماك الله ببرصة في جسمك و[الظي]؟^٣ في جوفك أو عمى عينيك. فما برحت حتى نفذت دعوته.

وكان انس لا يطبق الصيام في شهر رمضان ولا غيره، وكان يطعم عن كل يوم [مسكينين]؛^٤ ثم مات بعد ذلك في البصرة.^٥

١. في «ب»: قلت بلى من فوك بارسول الله احسن.

٢. في النسختين: الحب.

٣. في «أ»: لظاً؛ وفي «ب»: لظاء.

٤. في النسختين: مسكينان.

٥. الفضائل، شاذان بن جبرئيل القمي، ص ١٦٤؛ الروضة في المعجزات والفضائل، ص ١٥٤؛ مدينة

الحديث الرابع

أخبرنا محمود بن محمد الهروي بقرئته في جامعها في سلخ ذي الحجة^١ سنة ٢...^٣ قال: أخبرنا أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عبد الله، عن سعيد بن عبد الله، عن عبد الله^٤ بن جعفر الحميري قال: حدّثني^٥ محمد بن عيسى الأشعري، عن أبي حفص أحمد بن نافع البصري قال: حدّثني أبي وكان خادماً للإمام أبي الحسن علي بن موسى الرضا^٦ عنه^٧ أنه قال: حدّثني أبي العبد الصالح موسى بن جعفر قال: حدّثني أبي جعفر بن محمد^٨ الصادق قال: حدّثني أبي باقر علم الأنبياء محمد بن علي قال: حدّثني أبي سيد العابدين علي بن الحسين قال: حدّثني أبي سيد الشهداء الحسين بن علي قال: حدّثني أبي سيد الأوصياء علي بن أبي طالب صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين قال^٩: قال لي أخي رسول الله ﷺ: من أحب أن يلقي الله عزوجل وهو مقبل عليه غير معرض عنه [فليتول]^{١٠}

﴿ المعاجز، بحراني، ج ١، ص ١٨٥، بحار الانوار، ج ٤٠، ص ٢١٧، مع التفصيل في عبارات المصادر المذكورة.﴾

١. في «ب» ذي حجة.
٢. كلمة «سنة» ليست في «أ».
٣. كلتا النسختين خالية عن تاريخ السنة.
٤. كلمة «عن عبدالله» ليست في «أ».
٥. كلمة «حدّثني» ليست في «أ».
٦. في «أ»: عليهم السلام.
٧. عبارة «عنه عليه السلام أنه» سقطت من «أ».
٨. كلمة «بن محمد» ليست في «أ».
٩. في «أ»: صلوات الله عليه أنه قال.
١٠. وردت في النسختين كلمة «فليتوالى» في إثني عشر موضعاً من هذا الحديث وبدّلناها بـ «فليتول» و في بعض المصادر هكذا؛ تولى فلاناً=أخذه. ولياً.

عليّاً^١، ومن سرّه أن يلقى الله عزّوجلّ وهو راض عنه^٢ [فليتولّ] ابنك الحسن^٣، ومن أحبّ أن يلقى الله ولاخوف عليه [فليتولّ] ابنك الحسين^٤، ومن أحبّ أن يلقى الله وقد تمخّص عنه ذنوبه [فليتولّ] علي بن الحسين^٥ فإنّه كما قال الله «سماهم في وجوههم من أثر السجود»^٦، ومن أحبّ أن يلقى الله عزّوجلّ وهو قرير العين [فليتولّ] محمد بن علي^٧، ومن أحبّ أن يلقى الله فيعطيه كتابه يمينه [فليتولّ] جعفر بن محمد الصادق^٨، ومن أحبّ أن يلقى الله طاهراً مطهراً^٩ [فليتولّ] موسى بن جعفر النور الكاظم^{١٠}، ومن أحبّ أن يلقى الله وهو ضاحك [فليتولّ] علي بن موسى الرضا^{١١}، ومن أحبّ أن يلقى الله وقد رفعت درجاته وبدلت سيئاته حسنات [فليتولّ] ابنه [محمداً]^{١٢}، من أحبّ أن يلقى الله عزّوجلّ فيحاسبه حساباً يسيراً ويدخله جنة عرضها السموات والأرض أعدت للمتقين [فليتولّ] ابنه عليّاً^{١٣}، ومن أحبّ أن يلقى الله عزّوجلّ وهو من الفائزين [فليتولّ] ابنه الحسن العسكري^{١٤}، ومن أحبّ أن يلقى الله عزّوجلّ وقد كمل إيمانه وحسن

١. عبارة «قال لي أخي رسول الله... عليّاً^{عليه السلام} و» ساقطة من «أ».

٢. في «ب»: عنه راض.

٣. في «ب»: الحسن^{عليه السلام}.

٤. في «ب»: الحسين^{عليه السلام}.

٥. في «ب»: علي بن الحسين^{عليه السلام}.

٦. سورة الفتح: ٩٢.

٧. في «ب»: محمد بن علي^{عليه السلام}.

٨. في «ب»: الصادق^{عليه السلام}.

٩. في «أ»: طاهر مطهر.

١٠. في «ب»: موسى بن جعفر^{عليه السلام} النور الكاظم^{عليه السلام}.

١١. في «ب»: الرضا^{عليه السلام}.

١٢. في النسختين: محمد؛ في «ب» زيادة «عليه السلام» بعد كلمة «محمد».

١٣. في النسختين: فليتوالى علي؛ وفي «ب» زيادة «عليه السلام» بعد كلمة «علي».

١٤. في «ب»: العسكري^{عليه السلام}.

إسلامه [فليتولَّ] ابنه المنتظر [محمداً]² صاحب الزمان المهدي. فهؤلاء مصابيح الدجى وأئمة الهدى³ وأعلام التقى، فمن أحبهم وتولاهم كنت ضامناً له على الله الجنة.⁴

الحديث الخامس

أخبرنا أبو الفضائل سعد بن محمد بن محمد بن محمود المشاط بمدينة الري في مدرسة الصيرفي الصغيرة يوم الثلاثاء غرة جمادي الآخر سنة ٥...٦ أخبرنا بإيراده عن جماعة من الصادقين المحققين القائمين بأوامر الله ونواهيهم⁷ منهم القاضي أحمد بن محمد بن عيسى الأشعري، عن صفوان بن يحيى، عن داود بن الحصين، عن أبي بصير الأسدي، عن جابر بن عبد الله الأنصاري أنه قال:

كان رسول الله ﷺ [جالساً]⁸ في مسجده إذ أقبل علي بن أبي طالب صلوات الله عليه وآله وسلامه⁹ والحسن عن يمينه والحسين عن شماله، فقام النبي ﷺ¹⁰ وقبَّل علياً¹¹ وأكرمه، وقبَّل الحسن وأجلسه على فخذه الأيمن وقبَّل الحسين وأجلسه على فخذه الأيسر، ثم جعل يقبلهما ويرشف ثناياهما، وهو يقول: بأبي أنتما، وبأبي أبوكما، وبأبي أمكما. ثم قال: أيها الناس، إن الله عزَّ وجلَّ يباهي بهما

١. تكررت في هذا الحديث في النسختين كلمة «فليتوالى» في إثني عشر موضعاً وبدلناها بـ«فليتولَّ».

٢. في النسختين: محمد.

٣. كلمة «و» ليست في «أ».

٤. الفضائل، شاذان بن جبرئيل القمي، ص ١٦٦؛ بحار الأنوار، ج ٢٧، ص ١٠٧ نقلاً من كتاب صفوة الأخبار.

٥. كلمة «سنة» ليست في «أ».

٦. خلت النسختان عن تاريخ السنة.

٧. في «ب»: نهيه.

٨. في النسختين: جالس.

٩. في «ب»: صلوات الله وسلامه عليه.

١٠. في «ب»: صلوات الله وسلامه عليه وآله.

١١. في «أ»: علي.

وبأبيهما وأمهما وبالأبرار من أولادهما الملائكة^١ في كل يوم مراراً، مثلهم مثل التابوت في بني إسرائيل. اللهم من أطاعني فيهم وحفظ وصيتي لهم اجعله معي في درجتي، اللهم ومن عصاني فيهم فاحرمه رَوْحك وريحانك ورحمتك وجنتك، اللهم إنهم أهلي والقوام لديني و[المحيون]^٢ لستي، التالون^٣ لكتاب الله، طاعتهم طاعتي ومعصيتهم معصيتي^٤.

الحديث السادس

أخبرنا أبو موسى محمد بن أبي عيسى المدني الأصفهاني بأصفهان في داره يوم السبت ثامن عشر^٥ من جمادى الآخر سنة ٦...٧ عن أبي ظاهر محمد بن محمد بن يحيى، عن أبي سعيد عبيد الله بن محمد الكرخي، عن حمزة بن محمد بن العباس الكاتب، عن الحارث بن محمد الطوسي، عن داود بن المجير، عن سليمان بن الحكم، عن العلا بن كثير، عن مكحول الشامي، عن جابر بن عبد الله الانصاري^٩، عن أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام^{١٠} قال:

خرجت أنا ورسول الله ﷺ إلى صحراء المدينة، فلما صرنا في الحدائق من

١. في «ب»: للملائكة.

٢. في النسختين: المحيين.

٣. في «ب»: التالين.

٤. الروضة في المعجزات والفضائل، ص ١٤٤ مع تفاوت في بعض الكلمات والعبارات؛ بحار الانوار، ج ٢٧، ص ١٠٤ نقلاً من «الروضة» و«الفضائل».

٥. في «ب»: في ثامن عشر.

٦. كلمة «سنة» ليست في «أ».

٧. كلتا النسختين خلت عن تاريخ السنة.

٨. في النسختين: أبو.

٩. في «أ»: جابر الانصاري.

١٠. في «ب»: عليه الصلوة والسلام.

النخل صاحت نخلة لنخلة: هذا النبي المصطفى وذاك علي المرتضى، ثم صاحت
ثالثة لرابعة: هذا موسى وذاك هارون، ثم صاحت خامسة لسادسة: هذا النبي خاتم
النبيين وذاك خاتم الوصيين .

فنظر النبي ﷺ إلى متبسماً وقال: ^١ يا أبا الحسن، أما تسمع ما قالت النخلات؟
قلت: ^٢ بلى يا رسول الله صلى الله عليك .

قال لي: يا أبا الحسن فما نسَمِي ^٣ نخل المدينة؟

قلت: ^٤ الله ورسوله أعلم. قال نسَمِيه الصيحاني لأنهم قد صاحوا بفضلك
وفضلي ^٥ .

الحديث السابع

حدّثنا منصور بن المظفر بن أردشير ^٧ البغدادي ببغداد في جامع القصر يوم
الجمعة منتصف شهر صفر سنة ^٨ ... ^٩ قال: أخبرنا القاضي أبو طالب شهريار
الفقيه الطوسي، عن محمد بن أحمد بن المظفر بن زكريا البصري، عن مهدي بن
الرضا، عن أبيه موسى بن جعفر بن محمد، عن أبيه محمد بن علي، عن أبيه علي
بن الحسين، عن أبيه الحسين بن علي ^{١٠} أنه قال:

١. في «أ»: إلى علي متبسماً و قال له.

٢. في «أ»: قال.

٣. في «أ»: قال له: فما نسَمِي.

٤. في «أ»: قال.

٥. في «أ»: زيادة كلمة «والسلام» في آخر الحديث.

٦. الفضائل، شاذان بن جبرئيل القمي، ص ١٤٦؛ الروضة في المعجزات والفضائل، ص ١٤٤؛ مدينة
المعاجز، ج ١، ص ٤٠٤ نقلاً من البرسي مع تفاوت في بعض الكلمات في المصادر المذكورة.

٧. في «أ»: اردشر.

٨. كلمة «سنة» ليست في «أ».

٩. كلتا النسختين خالية عن تاريخ السنة.

١٠. عبارة «ﷺ» ليست في «أ».

إِنْ ثوراً قتل [حماراً] ^١ على عهد النبي ﷺ فرفع ذلك إليه ﷺ ^٢ وهو في أناس من أصحابه منهم أبو بكر وعمر وعثمان.

فقال النبي ﷺ: يا أبا بكر اقض ^٣ بينهما.

فقال: يا رسول الله، بهيمة قتلت بهيمة، ما عليها شيء.

فقال النبي ﷺ ^٤ لعمر: يا عمر اقض ^٥ بينهما.

فقال كقول صاحبه.

فالتفت النبي ﷺ ^٦ إلى علي وقال له: يا علي اقض ^٧ بينهما.

فقال: حباً وكرامة، إن كان الثور دخل على الحمار فقتله في مستراحه ضمن أصحاب الثور دية الحمار، وإن كان الحمار دخل على الثور في مستراحه ^٨ فلا ضمان على صاحب الثور، فرفع رسول الله ﷺ يده إلى السماء وقال: الحمد لله الذي [من] ^٩ على عباده ^{١٠} بمن يقضي قضاء النبيين ^{١١}.

١. في النسختين: حمار.

٢. عبارة «ﷺ» ليست في «أ».

٣. في «أ»: اقضى.

٤. كلمة «وسلم» ليست في «ب».

٥. في «أ»: اقضى.

٦. كلمة «وسلم» ليست في «ب».

٧. في «أ»: اقضى.

٨. عبارة «ضمن أصحاب الثور... في مستراحه» سقطت من «أ».

٩. في «أ»: مننت؛ وفي «ب»: منت.

١٠. في «أ»: العباد.

١١. في «أ» زيادة كلمة «والسلام» في آخر الحديث.

١٢. الكافي، الكليني، ج٧، ص ٣٥٢؛ دعائم الاسلام، القاضي نعمان، ج٢، ص ٤٢٤ مع تفاوت العبارات؛ ينابيع المودة لذوي القربى، القندوزي الحنفي، ج١، ص ٢٢٨ مع تفاوت نقلها من المناقب؛ عوالي

الحديث الثامن

أخبرنا عفيف الدين محمد^١ بن أحمد بن موسى المراغي^٢ بالموصل يوم السبت رابع شهر شعبان في سنة^٣...^٤ عن عمر بن محمد المرزوي^٥ بمدينة خوي^٦ عن [أبي] عبدالله محمد بن أحمد بن عبدالله، عن سليمان بن أحمد بن هود الباهلي، عن إبراهيم بن إسحاق الأحمر، عن عبدالله بن حماد الأنصاري، عن عبدالله بن سنان، عن جعفر بن محمد الصادق، عن أبيه محمد الباقر^٨، عن أبيه سيد العباد زين الساجدين و^٩ العابدين، عن أبيه السبط الشهيد الحسين بن علي بن أبي طالب^{١٠} صلوات الله عليه وعليهم^{١١} قال: حدّثني عمر بن الخطاب قال: سمعت رسول الله ﷺ أنه قال:

فضل عليّ على هذه الأمة كفضل شهر رمضان على سائر الشهور، وفضل عليّ^{١٢} على هذه الأمة كفضل ليلة القدر على سائر الليالي، وفضل عليّ^{١٣} على

﴿ اللئالي، الاحسانى، ج ٣، ص ٦٢٦؛ خصائص الائمة، الشريف الرضي، ص ٨١؛ تهذيب الاحكام، الشيخ الطوسي، ج ١٠، ص ٢٢٩؛ و مصادر آخر.

١. في «ب»: عفيف الدين بن محمد.
٢. في «أ»: المراعى.
٣. كلمة «في سنة» ليست في «أ».
٤. النسختان خاليتان عن تاريخ السنة.
٥. في «أ»: المروري.
٦. في «أ»: حوى.
٧. في النسختين: «أبو».
٨. في «أ»: عن أبيه الباقر.
٩. كلمة «الساجدين و» ليست في «أ».
١٠. كلمة «بن أبي طالب» ليست في «أ».
١١. في «ب»: صلوات الله وسلامه عليهم.
- ١٢ و ١٣. في «ب»: علي ﷺ.

هذه الأمة كفضل الجمع على سائر الأيام، فطوبى لمن آمن به وصدق بولايته
والويل لمن جحد و جحد ولايته و حقه، وحق على الله أن لا ينيله شيئاً من
رحمته وروحه و جنته.^٢

الحديث التاسع

عن علي بن عبيد الله البيهقي الموصلي في الجامع العتيق في السابغ عشر من
صفر في سنة^٣...^٤ عن محمد بن خراسان، عن ظاهر بن طاهر، عن [أبي]^٥
عبدالله، عن محمد بن أحمد، عن [أبي]^٦ حيدر بن محمد السمرقندي، عن
مسعود العباسي^٧، عن الفضل بن شاذان قال: فيما كتب إلي أبو أحمد محمد بن
[أبي]^٨ عميرة، عن جميل بن صالح، عن جعفر بن محمد الصادق، عن أبيه محمد
الباقر، عن أبيه زين العابدين علي بن الحسين عليهم صلوات الله^٩، عن جابر بن
عبدالله الأنصاري أنه قال: قال النبي ﷺ:

فاطمة مهجة قلبي، وابناها ثمرة فؤادي، وبعلمها نور عيني، والأئمة من ولدها
أمناء ربي وحبله الممدود من السماء إلى الأرض، من اعتصم بهم نجا ومن
تخلف عنهم هوى.^{١٠}

١. في «أ»: حق على على الله.

٢. الروضة في المعجزات والفضائل، ص ١٤٤.

٣. كلمة «في سنة» ليست في «أ».

٤. كلتا النسختين خالية عن تاريخ السنة.

٥ و ٦. في النسختين: أبو.

٧. في «ب»: العباس.

٨. في النسختين: أبو.

٩. عبارة «عليهم صلوات الله» ليست في «أ».

١٠. مائة منقبة، محمد بن أحمد القمي، ص ٧٦؛ الصراط المستقيم، علي بن يونس العاملي، ج ٢، ص ٢٣ مع

تفاوت يسير في المصادر المذكورة، ومصادر أخرى.

الحديث العاشر

عن محمود بن الحسن بن محمود الأهوازي المعروف جدّه بالعلم في ثامن عشر ذي الحجة في سنة ١...٢ في مشهد مولانا وسيدنا أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ﷺ عن أبيه الحسن، عن [أبي] ٣ سعيد بن محمد الحنفي، عن محمد بن يعقوب، عن العباس أحمد ٤ بن عروة الدمشقي، عن إسحاق بن رزين برأس العين، عن عبد الكريم بن هارون الجرجاني، عن محمد بن جعفر الحمصي، عن صفوان بن عدي السكسكي، عن شريح بن عبيد الحضرمي ٥، عن كعب الأحمار أنه قال:

بينما رجلان جالسان في زمن عمر بن الخطاب إذ مرّ بهم رجل مقيد وكان عبداً، فقال أحدهما: إن لم يكن في قيده كذا وكذا تكون امرأته [طالقاً ثلاثاً] ٦. فقال الآخر: إن كان فيه كما قلت فامرأته طالق ثلاثاً. فذهبا إلى مولى العبد فقالا له: لقد حلفنا على كذا وكذا، حلّ قيد عبدك حتى نزنه، قال مولى العبد: امرأته طالق ثلاثاً إن حللت قيد غلامي.

قال: فارتفعوا إلى عمر فقصّوا عليه القصة، فقال: اذهبوا فاعتزلوا نساءكم. فقال أحدهم: اذهبوا بنا إلى علي بن أبي طالب ٧: لعل يكون لنا على يده فرج. قال: فأتوا علياً ﷺ فقصّوا عليه القصة، فقال لهم: ما أهون هذه القصة ثم دعا بجفنة

١. «في سنة» زيادة عن «ب».

٢. خلت النسختان عن تاريخ السنة.

٣. في النسختين: أبو.

٤. في «ب»: العباس بن أحمد.

٥. في «أ»: الحضرمي.

٦. في النسختين: طالق ثلاث.

٧. في «ب»: علي بن أبي طالب ﷺ.

وأمر بقريد العبد فشدّ به خيط وأدخل رجله بالقيد في الجفنة، ثم صبّ عليه الماء حتى امتلأت. ثم قال: ارفعوا القيد فرفعوه حتى أخرج من الماء، ثم دعا بزبر الحديد فأرسلها في الماء حتى تراجع الماء إلى موضعه حين كان القيد، ثم قال: زنوا هذا الحديد فإنّ وزنه وزنه^١.

الحديث الحادي عشر

أخبرنا محمد بن الحسن بن أحمد البصري بنصيبين في غزوة شهر ربيع الأول في سنة^٣...^٤ عن أبيه، عن [أبي]^٥ سعيد بن عنترة الخباز الفارسي، عن غيلان المكي، عن أنس بن مالك قال:

قدم أسقف نجران علي عمر بن الخطاب فقال له: يا عمر إن أرضنا باردة شديدة المؤونة لا تحتمل^٦، وأنا ضامن الخراج من أرضي^٧ أحمله إليك في كل عام كاملاً. فكان يقدم هو كل عام^٨ بالمال نفسه ومعه أعوان له حتى يوفيه بيت المال ويكتب له عهداً بالبراءة منه.

قال: فقدم الأسقف ذات عام وكان شيخاً جميلاً فدعاه عمر إلى الله ودين

١. في «ب» زيادة كلمة «انتهى» في آخر الحديث.

٢. من لا يحضره الفقيه، الشيخ الصدوق، ج ٣، ص ١٧ مع تفاوت يسير؛ خصائص الاثمة، الشريف الرضي، ص ٨٥ مع تفاوت يسير؛ مناقب آل أبي طالب، ج ١، ص ٣٢٨ مع تفاوت في العبارات؛ الروضة في المعجزات والفضائل، ص ١٥٧ مع تفاوت؛ الصراط المستقيم، علي بن يونس العاملي، ص ٢٢٣ مع تفاوت العبارات؛ ومصادر أخرى.

٣. «في سنة» زيادة عن «ب».

٤. كلنا النسختين خالية عن تاريخ السنة.

٥. في النسختين: أبو.

٦. في «ب»: لا تحتمل.

٧. في «ب»: ضامن لخراج أرضنا.

٨. «كل عام» زيادة عن «ب».

الإسلام وما يصير إليه المسلمون من النعيم الدائم والكرامة في الجنة. فقال الأسقف: يا عمر، أنتم تقرؤون في كتابكم «جَنَّةَ عرضها السموات والأرض»^١ فأين تكون النار؟ فسكت عمر عن الجواب ونكس رأسه حياءً كونه عاجزاً عن إجابة^٢ سؤاله. فقال له علي^{عليه السلام}^٣ وكان حاضراً: أجب هذا النصراني عن سؤاله^٤. فقال عمر: بل أجبه أنت يا ابن عم رسول الله صلى الله عليه. ^٥

فقال له علي: يا أسقف نجران، أنا اجيبك عن سؤالك، رأيت يا أسقف إذا جاء الليل أين يكون النهار؟ وإذا جاء النهار أين يكون الليل؟

فقال الأسقف: ما كنت أعرف ولا أرى أن يجيبني أحد عن هذه المسألة بما قال هذا الفتى، يا عمر من هو^٦؟ فقال له عمر: هذا علي بن أبي طالب ختن^٧ رسول الله صلى الله عليه وآله وأخوه وأوَّل مؤمن آمن معه، هذا أبو الحسن والحسين.

فقال الأسقف يا عمر أخبرني عن بقعة في الأرض طلعت فيها الشمس^٨ ساعة ولم تطلع قبلها ولا بعدها^٩.

فقال له عمر: سل الفتى.

فقال له علي^{عليه السلام}^{١٠}: يا أسقف هو البحر حيث انفلق لموسى بن عمران ولبنى إسرائيل، فوقعت فيه ولم تقع فيه قبل ذلك ولا بعد.

١. سورة آل عمران: ١٣٣.

٢. في «ب»: جواب.

٣. في «ب»: علياً.

٤. في «أ»: عن جوابه.

٥. في «أ»: صلى الله عليه.

٦. في «أ»: يا عمر منه.

٧. هامش «أ»: الختن زوج ابنة الرجل يعني صهره، كذا قاله الجوهري.

٨. في «ب»: طلع الشمس فيها.

٩. في «ب»: بعدها ولا قبلها.

١٠. كلمة «عليه السلام» ليست في «أ».

قال الأسقف: صدقت يا فتى.

ثم قال الأسقف: يا عمر أسألك عن شيء في أيدي أهل الدنيا يشبه بشار أهل الجنة، فقال له عمر: سل الفتى.

فقال: أنا أجيبك يا أسقف، هو القرآن كلام الله يجتمع عليه أهل الدنيا فيأخذون منه حاجتهم ولا ينقص منه شيء، وكذلك أثمار الجنة.

قال الأسقف: صدقت يا فتى.

قال الأسقف: أخبرني يا عمر هل للسماوات أبواب؟ فقال عمر: سل الفتى.

فقال علي عليه السلام:^١ نعم يا أسقف أنا أجيبك.

قال: يا فتى وهل لتلك الأبواب أفعال؟

فقال: نعم يا أسقف، أبوابها أشهد أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله، وأفعالها الشرك بالله.

قال الأسقف: صدقت يا فتى. قال: فما مفتاح تلك الأبواب؟^٢

قال: مفتاحها أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد^٣ أن محمداً رسول الله، لا يحجبها شيء دون العرش.

قال: صدقت يا فتى.

قال الأسقف: يا عمر أخبرني بأول دم وقع على وجه الأرض أي دم كان؟

فقال: سل الفتى.

فقال علي عليه السلام:^٤ أنا أجيبك يا أسقف، أما نحن فلا نقول إنه دم ابن آدم الذي قتله

١ . كلمة «عليه السلام» ليست في «أ».

٢ . كلمة «الابواب» ليست في «أ».

٣ . كلمة «أشهد» ليست في «أ».

٤ . كلمة «عليه السلام» ليست في «أ».

أخوه، وليس هو كما قلتم، لكنَّ أوَّل دم وقع على الأرض [مشيمة]١ حواء حين ولدت.

قال الأسقف: صدقت يا فتى. ثمَّ قال الأسقف: بقيت لي مسألة واحدة أخبرني أنت يا عمر: أين الله تعالى؟^٢
قال: فغضب عمر.

فقال علي عليه السلام:^٣ أنا أجيبك، سل عما شئت، اعلم يا أسقف أنا كُنَّا عند رسول الله صلى الله عليه وآله ذات يوم^٤ إذ أتاه ملك فسلم. فقال رسول الله صلى الله عليه وآله:^٥ من أين أرسلت؟
قال: من فوق سبع سموات من عند ربِّي.

ثمَّ أتاه ملك آخر فقال له النبي صلى الله عليه وآله:^٦ من أين أقبلت؟ قال: من تحت سبع أرضين من عند ربِّي قال: ثمَّ أتى ملك آخر فسلم فقال له النبي صلى الله عليه وآله:^٧ من أين أقبلت؟
قال: من مشرق الشمس من عند ربِّي.

ثمَّ أتاه ملك آخر فسلم فقال له النبي صلى الله عليه وآله:^٨ من أين أقبلت؟

قال: من مغرب الشمس من عند ربِّي.

معناه من ملكوت الله ربِّي، فالله تعالى^٨ لا يعزب عنه مثقال ذرَّة، وفي السماء إله وفي الأرض إله، تبارك الله أحسن الخالقين العلي العظيم القادر الحكيم.^٩

١. في النسختين: بشيمة.

٢. كلمة «تعالى» ليست في «أ».

٣. كلمة «عليه السلام» ليست في «أ».

٤. كلمة «ذات يوم» ليست في «ب».

٥. في «أ»: يا رسول الله.

٦ و ٧. كلمة «وسلم» ليست في «ب».

٨. كلمة «تعالى» ليست في «أ».

٩. خصائص الانمة، الشريف الرضي، ص ٩١ و ٩٢ مع تفاوت في بعض الكلمات؛ الغدير، الاميني، ج ٦،

الحديث الثاني عشر

عن علي بن فضل الله بن علي بن عبد الله الحسيني^١ أدام الله علاه
يروى عن الثقات، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن وهب، عن
جعفر بن محمد الصادق، عن أبيه، عن آبائهم^٢، عن رسول الله ﷺ أنه قال: ٢
ما خلق الله تعالى خلقاً أكثر من الملائكة، وإنه لينزل من السماء كل مساء
سبعون ألف ملك، يطوفون بالبيت ليلتهم، حتى إذا طلع الفجر انصرفوا إلى قبر

﴿ص ٢٤٢ مع تفاوت بعض الكلمات (قال الشيخ الاميني: أخرجه الحافظ العاصمي في زين الفتى في شرح
سورة هل أتى):

١. في «ب»: الحسيني.

٢. سند هذه الرواية التي أوردها سيد بن طاووس في بابين من كتابه «اليقين» نقلًا من «أربعين» ابن أبي
الفوارس هكذا بعين ألفاظه:

[الباب ٨٩، فيما نذكره من كتاب «الأربعين» من جمع الشيخ العالم محمد بن أبي مسلم بن أبي الفوارس
الرازي... نذكر منه ما يختص بتسمية رسول الله ﷺ مولانا عليًا^٣ «أمير المؤمنين». وهو الحديث الثاني
عشر من الأصل وفيه رجال المخالفين. نكتبه بألفاظه:

قال: حدّثني الصدر الكبير الإمام العالم الزاهد الأنور المرتضى، عزّ الملة والدين، ضياء الإسلام
والمسلمين، سيّد الأئمة من العالمين ووارث الأنبياء والأولياء المرسلين، ملك العلماء، علم الهدى،
قدوة الحق، نقيب النقباء والسادة، سيّد العترة الطاهرة، عليّ بن الصدر الإمام السعيد الشهيد ضياء الدين
فضل الله بن علي بن عبيد الله الحسيني، أدام الله علاه وكتب أعداءه، قال: حدّثني أبي المولى ضياء الدين
المذكور رضي الله عنه وأرضاه وجعل الجنة منقلبه ومثواه، قال: أخبرنا السيد الإمام الصفي أبو تراب
المرتضى بن الداعي الحسيني، قال: حدّثني الشيخ الحافظ أبو محمد جعفر بن أحمد بن علي
الموسوي، قال: حدّثنا محمد بن علي بن شاذان القزويني، قال: حدّثنا أحمد بن محمد بن يحيى، قال:
حدّثنا سعد بن عبدالله، قال: حدّثنا أحمد بن محمد بن خالد عن أبيه عن وهب بن وهب عن جعفر بن
محمد الصادق عن أبيه عن آبائه^٤ عن رسول الله ﷺ أنه قال: (اليقين، ص ٢٥٨، باب ٨٩).

الباب ١٤٥، فيما نذكره... وجدته قد رواه الملقب منتجب الدين محمد بن أبي مسلم في أربعين حديثاً
اختارها، وهو في روايته الحديث السابع، رواه برجاله وإسناده إلى رسول الله ﷺ، وأنه قال:

(اليقين، ص ٤٥٥، باب ١٤٥).

النبي ﷺ^١ فيسلمون عليه، ثم يأتون قبر علي أمير المؤمنين ﷺ فيسلمون عليه، ثم يأتون قبر الحسين ﷺ^٢ فيسلمون عليه، ثم يعرجون إلى السماء قبل أن تطلع الشمس.

ثم تنزل ملائكة النهار، سبعون ألف ملك، فيطوفون بالبيت الحرام نهارهم حتى إذا غربت الشمس انصرفوا إلى قبر النبي ﷺ^٣ فيسلمون عليه، ثم يأتون قبر أمير المؤمنين ﷺ^٤ فيسلمون عليه، ثم يأتون قبر الحسين ﷺ^٥ فيسلمون عليه، ثم يعرجون إلى السماء قبل أن تغرب الشمس والذي نفسي بيده إن حول قبر الحسين^٦ أربعة آلاف ملك شعثاً غرباً يكون عليه إلى يوم القيامة^٧.

وفي رواية أخرى: قد وكل الله بالحسين [سبعين]^٨ ألف ملك شعثاً غرباً يصلون عليه كل يوم، ويدعون لمن زاره، ورئيسهم ملك يقال له منصور، فلا يزوره زائر إلا استقبلوه، ولا يودعه مودع إلا ودعوه، ولا يمرض إلا عادوه، ولا يموت إلا صلوا عليه وعلى جنازته واستغفروا له بعد موته^٩.

١. كلمة «وسلم» ليست في «ب».

٢. في «ب»: الحسين بن علي ﷺ.

٣. كلمة «وسلم» ليست في «ب».

٤ و ٥. كلمة «عليه السلام» ليست في «ب».

٦. في «ب»: قبره.

٧. كامل الزيارات، ابن قولويه، ص ٢٢٤ مع نقصان عبارة آخر الحديث (والذي نفسي بيده...)؛ ثواب الاعمال، الشيخ الصدوق ص ٩٦ مع نقصان عبارة آخر الحديث (والذي نفسي بيده...)؛ مستدرک الوسائل، النوري، ج ١٠، ص ٢٥٥ مع تفاوت بعض الكلمات؛ الروضة في المعجزات والفضائل، ص ١٤٤ مع التفاوت في بعض العبارات؛ مزار المشهدى ص ٣٣٧ مع النقصان المذكور؛ ومصادر آخر.

٨. في النسختين: سبعون.

٩. الروضة في المعجزات والفضائل، ص ١٤٤ مع تفاوت الكلمات؛ مستدرک الوسائل، النوري، ج ١٠، ص ٢٥٥ مع تفاوت يسير.

الحديث الثالث عشر

عن منصور بن شهر يار الديلمي الجسروني بهمدان في محلة رأس القنطرة في مسجده يوم السبت رابع محرم سنة^١...^٢ عن أبيه، عن جماعة من الصادقين يرفعون الحديث إلى ابن عباس رضي الله عنه، عن النبي ﷺ أنه قال: إنَّما رفع الله القطر^٣ عن بني إسرائيل بسوء رأيهم في أنبيائهم، وإنَّ الله يرفع القطر^٤ عن هذه الأمة ببغضهم لعلي بن أبي طالب صلوات الله عليه وسلامه^٥.

الحديث الرابع عشر

عن محمد بن أحمد البسطامي بدقوق في شهر صفر في سنة^٧...^٨ وكنا متوجهين إلى إربل، عن محمد بن محمود السيباني^٩ ببلخ، عن [أبي] القاسم عبد الرحمن بن أحمد الصفار، عن [أبي] الحسن علي بن عمر بن عبد الرحيم بن عمر بن التهمي^{١٢} البحراني قال: حدَّثنا عبد العزيز بن يحيى بن عبد الغفار، عن

١. كلمة «سنة» ليست في «أ».

٢. كلتا النسختين خالية عن تاريخ السنة.

٣ و ٤. في «ب»: الفطر.

٥. في «ب»: صلوات الله وسلامه عليه.

٦. مناقب آل أبي طالب، ابن شهر آشوب، ج ٣، ص ١٦؛ الفضائل، شاذان بن جبرئيل القمي، ص ١٤٦ مع تفاوت يسير؛ الروضة في المعجزات والفضائل، ص ١٤٤ مع تفاوت يسير.

٧. كلمة «في سنة» ليست في «أ».

٨. خلت النسختان عن تاريخ السنة.

٩. في «ب»: السيباوني.

١٠ و ١١. في النسختين: أبو.

١٢. في «ب»: عبد الرحيم بن عمران التهمي.

مندل بن علي، عن الكلبي، عن أبي صالح^١، عن سلمان الفارسي رضي الله عنه أنه قال:

كنا عند النبي ﷺ إذ جاء رجل أعرابي، فوقف علينا ونحن جماعة فسلم فرددنا عليه، السلام، فقال: أيكم محمد رسول الله؟ فأوماً إليه رسول الله ﷺ بيده الكريمة أن أنا، ثم قال له: أنا رسول الله^٢ اجلس يا أعرابي. فجلس وقال: يا محمد آمنت بك ولم أرك، وصدقتك قبل أن ألقاك، غير أنه بلغني عنك أمر^٤. فقال النبي ﷺ،^٥ وأي شيء بلغك عني؟

قال: دعوتنا إلى شهادة أن لا إله إلا الله و [أنك] محمد رسول الله^٦ فأجبناك، ثم دعوتنا إلى الصلاة والصيام فأجبناك، ودعوتنا إلى الزكاة والحج والجهاد، فأجبناك، ثم لم ترض عنا حتى دعوتنا إلى موالاة علي بن أبي طالب ومحبة، فأنت افترضت هذا علينا من الأرض أم الله افترضه علينا من السماء؟ فقال رسول الله ﷺ^٧: بل الله افترضه على أهل السموات وأهل الأرض.

فقال الأعرابي: الرضا بما أمر الله وأمرت يا رسول الله، وهو الحق.

فقال النبي ﷺ^{١٠}: يا أعرابي، أعطيت في علي خمس خصال، الواحدة منهن

١. في «ب»: أبي صالح.

٢. عبارة «صلى الله عليه وآله» ليست في «أ».

٣. زاد في «ب»: صلى الله عليه وآله.

٤. في النسختين: أمراً.

٥. كلمة «وسلم» ليست في «ب».

٦. في «أ»: لا إله إلا الله محمد رسول الله؛ وفي «ب»: لا إله إلا الله و محمد رسول الله.

٧. في «ب»: فقال النبي.

٨. كلمة «أهل» زيادة عن «ب».

٩. في «ب»: قال.

١٠. كلمة «وسلم» ليست في «ب».

خير من الدنيا وما فيها، ألا أتبتك بها يا أعرابي.

قال: بلى يا رسول الله.

فقال: الأولى^١ كنت يوم بدر [جالساً]^٢ وقد انقضت عنّا الغزاة، فهبط جبرائيل^٣ فقال: إن الله يقرئك السلام، ويقول لك: آليت على نفسي بنفسي، وأقسمت عليّ بي إنّي لا ألهم حبّ عليّ إلا من أحببته، ولا يبغض [عليّاً]^٤ إلا من ابغضته أنا.

ألا أتبتك يا أعرابي بالثانية؟

قال: بلى يا رسول الله.

قال: كنت يوم أحد جالساً وقد فرغت من جهاز عمي حمزة إذا أنا بجبرئيل^٥ وقد هبط عليّ فقال: يا محمّد، إن الله يقرئك السلام ويقول لك قد افترضت الحج ووضعته عن^٦ المقلّ، وافترضت الزكاة ووضعتها عن^٧ المعدم، وافترضت حبّ عليّ^٨ على أهل السموات والأرضين فلم أعط فيه رخصة.

يا أعرابي، ألا أتبتك بالثالثة؟

فقال: بلى يا رسول الله صلى الله عليك.

قال: ما خلق الله [شيئاً]^٩ إلا وقد جعل له سيّداً، فالنسر سيّد الطيور، والثور سيّد

١. في «أ»: الأول.

٢. في النسختين: جالس.

٣. في «ب»: جبرئيل.

٤. في النسختين: عليّ.

٥. كلمة «و» ليست في «ب».

٦ و٧. في «أ»: عليّ.

٨. كلمة «عليه السلام» ليست في «أ».

٩. في النسختين: شيء.

البهائم، والأسد سيّد السباع، والجمع سيّد الايام، ورمضان سيّد الشهور، وليلة القدر سيّدة الليالي، وإسرافيل سيّد الملائكة، وآدم سيّد البشر، وأنا سيّد الأنبياء^١ وعليّ سيّد الأوصياء.

يا أعرابي ألا أنبتك بالرابعة؟

قال: بلى يا رسول الله.

قال ﷺ^٢: حبّ عليّ شجرة أصلها في الجنة وأغصانها في الدنيا، فمن تعلق بغصن من أغصانها أوردته الجنة. وبغض عليّ شجرة أصلها في النار وأغصانها في الدنيا، فمن تعلق بغصن من أغصانها أوردته النار.

يا أعرابي ألا أنبتك بالخامسة؟

قال: بلى يا رسول الله.

قال: إذا كان يوم القيامة ينصب لي منبر عن يمين العرش، ثمّ ينصب لإبراهيم ﷺ^٣ منبر^٤ بحذاء منبري عن شمال العرش، ثمّ يوتى بكرسي الكرامة فينصب بينهما. فأنا على منبري وإبراهيم على منبره وعليّ ﷺ^٥ على كرسي الكرامة، فما رأيت عيناي أحسن من حبيب بين خليلين.

يا أعرابي، حبّ عليّ حسنة.

فقال الأعرابي: سمعنا وأطعنا يا رسول الله.^٦

١. في «ب»: وإسرافيل سيّد الملائكة وأنا سيّد البشر والأنبياء.

٢. عبارة «ﷺ» ليست في «أ».

٣. عبارة «عليه السلام» ليست في «أ».

٤. في النسختين: منبرا.

٥. عبارة «عليه السلام» ليست في «أ».

٦. الفضائل، شاذان بن جبرئيل القمي، ص ١٤٧ مع تفاوت في بعض العبارات والكلمات؛ الروضة في

الحديث الخامس عشر

عن أبي عبد الله محمد بن أحمد بن النصيري الأصفهاني بأصفهان في جامع الكرجي بما ورد يوم الثلاثاء سابع عشر رجب في سنة ١...٢ عن [أبي] الحسن علي بن أحمد الفقيه، عن أبي سعيد محمد بن أحمد بن الحسين النيسابوري، عن [أبي] المعالي إسماعيل بن محمد بن الحسن العلوي الحسني^٥، عن [أبي] عبد الله محمد بن عبد الله بن جعفر بن محمد الصادق، عن محمد بن مهدي الإربلي، عن شعبة قال: سمعت سيّد الهاشميين زيد بن علي أنه قال:

جاء رجل من أهل البصرة إلى سيد العابدين علي بن الحسين عليه السلام^٧ وقال له: إن جدك علي بن أبي طالب^٨ قتل المؤمنين، فهملت عينا علي بن الحسين عليه السلام^٩ دموعاً حتى ملاكفّيه، ثم ضرب به الحصى، والله لقد رأيت يبلّ القضبان الأربعة على الحصى من دموع علي بن الحسين عليه السلام.

ثم قال: يا أهل البصرة، لا والله ما قتل علي^{١٠} مسلماً ولا قتل علي مؤمناً^{١١} وما

« المعجزات و الفضائل، ص ١٤٤ مع تفاوت في بعض العبارات و الكلمات؛ مدينة المعاجز، البحراني،

ج ٢، ص ٣٦٣ مع تفاوت في بعض العبارات و الكلمات؛

١. كلمة «في سنة» ليست في «أ».

٢. خلت النسختان عن تاريخ السنة.

٣ و ٤. في النسختين: أبو.

٥. في «ب»: إسماعيل بن الحسن بن محمد العلوي الحسيني.

٦. في النسختين: أبو.

٧. كلمة «عليه السلام» ليست في «أ».

٨. زاد في «ب»: عليه السلام.

٩. في «أ»: عليه السلام.

١٠. في النسختين: علياً.

١١. في «أ»: مؤمن.

أسلم القوم ولكن استسلموا وكنمو الكفر وأظهروا الإيمان والإسلام، فلمّا وجدوا على الكفر أعواناً أظهروه، وقد علمت صاحبة الخدر^١ والمستحفظون من آل محمد أن أصحاب الجمل وأصحاب صفين لعنوا علياً ﷺ.^٢

وسمعت أبي سيد الشهداء ﷺ أنه قال: جاءت امرأة منقبة وأمير المؤمنين ﷺ^٣ على المنبر وقد قتل لها أباه وأخاها وقالت: هذا قاتل الأحبة. فنظر اليها علي ﷺ وقال: يا سلفع يا جرية يا ندية يا مذكرة التي لا تحيض كما تحيض النساء التي على هنا شيء يبين مدلى.

قال: فمضت وتبعها عمر بن الحارث فقال لها: يا أيتها المرأة ما يزال علي يسمعنا^٤ العجائب وما ندرى حقها من باطلها، وهذه داري فادخلي فإن لي فيها أمهات أولادي حتى [ينظرون]^٥ اليك أحق^٦ أم باطل، وأهب لك [شيئاً]^٧.

فدخلت فأمر أمهات اولاده^٨ فنظروا^٩ إليها فإذا على ركبها^{١٠} شيء مدلى، فقالت: يا ويلها لقد اطّلع مني علي بن أبي طالب على شيء لم يطلع عليه لا أمي

١. في «أ»: علمت صاحبه الخدر.

٢. عبارة الحديث الشريف في كتاب الروضة في المعجزات والفضائل هكذا: أصحاب صفين كفروا على لسان النبي ﷺ وقد خاب من افترى.

٣. كلمة «عليه السلام» ليست في «أ».

٤. «اليها» زيادة عن «ب».

٥. في «ب»: علياً.

٦. في «ب»: سمعنا منك.

٧. في النسختين: ينظرون.

٨. في «ب»: حقاً.

٩. في النسختين: شيء.

١٠. في «ب»: اولادها.

١١. في «أ»: فنظروا.

١٢. في «أ»: ركنها.

ولأبي. قال: فوهب^١ لها عمر بن الحارث شيئاً وأطلقها.^٢

الحديث السادس عشر

أخبر إسماعيل بن أبي منصور الطوسي بمدينة الري في الحادي عشر من رمضان المبارك من سنة^٣...^٤ قال أبو محمد عبد الرحمن بن أحمد النيسابوري^٥ القاضي أبو المظفر، [عن] هشام بن إبراهيم بن محمد، [عن] الحسن بن أحمد الواسطي، [عن] عبد الله بن محمد بن عثمان الحافظ، [عن] علي بن محمد بن الحسن، [عن] أحمد بن هاشم، [عن] محمد بن عبد الملك، عن أبيه، عن أبي الزبير، عن جابر بن عبد الله الأنصاري قال:^٦

كنا جلوساً^٧ عند النبي ﷺ إذ ورد أعرابي شعث^٩ الحال رث^{١٠} الأظمار^{١١} وأثر الفقر لائح بين عينيه، فدخل المسجد وسلّم وجعل ينشد^{١٢} يقول:
أستيك والعذراء تبكي برنة^{١٣} وقد ذهلت^{١٤} أم الصبي عن الطفل

١. في «أ»: ووهب.

٢. الروضة في المعجزات والفضائل، ص ١٤٦ مع تفاوت العبارات.

٣. «المبارك من سنة» زيادة عن «ب».

٤. كلتا النسختين خالية عن تاريخ السنة.

٥. في «ب»: النيسابوري.

٦. في «أ»: قالوا.

٧. في «أ»: جلوس.

٨. كلمة «وسلم» ليست في «ب».

٩. في «أ»: أشعث.

١٠. في حاشية «أ»: «الرث = الشيء البالي».

١١. في حاشية «أ»: «الظمار = الكساء البالي من غير صوف».

١٢. كلمة «ينشدو» ليست في «أ».

١٣. في حاشية «أ»: «الرنة: الصوت».

١٤. في «أ»: ذهبت.

واخت وبستان وأم كبيرة وقد كدت من فقري أخالط في عقلي
وقد مسني عري وضر وفاقة وليس لنا ما إن يمر ولا يحلني
وما المستهى إلا إليك مفرنا^٢ وأين مفر الخلق إلا إلى الرسل
قال: فلما سمع النبي ﷺ^٣ شعر الأعرابي بكى، ثم قال: معاشر الناس إن الله
تعالى^٤ ساق إليكم ثواباً وقاد إليكم أجراً عظيماً، والجزاء من الله غرة في الجنة
تضاهي غرف إبراهيم الخليل، فمن فيكم [يواسي]^٥ هذا الفقير بشيء من الدنيا
وكان علي عليه السلام في ناحية من المسجد يصلي ركعتين^٦ يتطوع بهما وكان يصلّيهما
دائماً، فأوماً إلى الأعرابي ادن مني، فدنا إليه، فدفع إليه الخاتم خاتمه الشريف
وهو في الصلاة.

فجعل الأعرابي ينشدو^٧ يقول:

أنا عبد لآل ياسين وآل طه والطواسين
هم خمسة في الأنام كلهم لأنهم في الورى ميامين

قال فغشى النبي ﷺ^٨ الوحي ونزل جبرئيل عليه السلام على النبي ﷺ^٩ وقال: السلام
عليك يا محمد، العلي الأعلى يقرئك السلام ويقول لك: اقرأ.
قال: وما أقرأ.

١. في «ب»: بمر.

٢. في «ب»: معرنا.

٣. كلمة «وسلم» ليست في «ب».

٤. كلمة «تعالى» ليست في «أ».

٥. في النسختين: يساوي.

٦. في «أ»: ركعتان.

٧. كلمة «ينشدو» ليست في «أ».

٨. كلمة «وآله» ليست في «أ».

٩. كلمة «وسلم» ليست في «ب».

قال: «إنما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلاة ويؤتون الزكاة وهم راكعون»^١.

فقال النبي ﷺ: معاشر الناس^٢، من منكم اليوم عمل خيراً؟

فقالوا: يا رسول الله، ما منهم من عمل خيراً إلا أخوك وابن عمك وزوج ابنتك علي بن أبي طالب ﷺ، فإنه تصدق بخاتمه على الأعرابي.

فقال النبي ﷺ: وجبت الغرفة والله لعلي ابن عمي ﷺ، وقرأ عليهم الآية فتصدق الناس في ذلك اليوم^٣ على الأعرابي بأربعمائة خاتم.

فولى الأعرابي وهو يقول:

أنا عبد لخمسة نزلت فيهم السور

آل طه وهل أتى فافروا واعرفوا الخبر

والطواسين بعدها والحواميم والزمير

أنا عبد لهؤلاء عدو لمن^٤ كفر^٥

الحديث السابع عشر

حدّثنا محمود بن عبد اللطيف يوم السبت ثاني عشر شهر رجب سنة ٦...٧
بأصفهان في مدرسة النظامية قال: أخبرنا عبد الخليل بن محمد عبد الواحد قال:
قال الشيخ إسماعيل بن محمد أبو الحسن بن محمد بن داود الحسيني: [حدّثنا]

١. سورة المائدة: ٥٥.

٢. عبارة «وسلم معاشر الناس» ليست في «ب».

٣. كلمة «اليوم» ليست في «أ».

٤. في «ب»: أنا عبد لها والى اعدائهم لمن كفر.

٥. الفضائل، شاذان بن جبرئيل القمي، ص ١٤٨ مع تفاوت بعض العبارات؛

٦. كلمة «سنة» زيادة عن «ب».

٧. خلت النسختان عن تاريخ السنة.

محمد بن عبد الله الرازي، عن عاصم بن هلال، عن محمد بن [سيرين]^٢، عن أبي هريرة قال:

مرّ علي بن أبي طالب ﷺ بنفر من قريش في المسجد فتغامزوا عليه، فدخل على^٣ رسول الله ﷺ^٤ وشكاهم إليه، فخرج النبي ﷺ غضبان فقال:^٥ يا أيها الناس، ما لكم إذا ذكر إبراهيم وآل إبراهيم أشرقت وجوهكم وطابت نفوسكم؟! وإذا ذكر محمد وآل محمد قست قلوبكم وغشيت وجوهكم؟! والذي نفسي بيده لو عمل أحدكم عمل سبعين نبياً من أعمال البرّ ما دخل الجنة حتّى يحبّ هذا وولده. وأشار إلى علي ﷺ.^٦

ثمّ قال: إنّ الله تعالى^٧ حقّ لا يعلمه إلا الله وأنا وعليّ وإنّ لي حقّ لا يعلمه إلا الله وعليّ،^٨ وإنّ لعليّ حقّ لا يعلمه إلا الله وأنا.

الحديث الثامن عشر

عن محمد بن علي بن أحمد التبريزي بساوة قال: [حدّثني] عبد الله بن نصر بن محمد بن خميس الموصلي أبو بكر في العشر الأخير من ربيع الأول سنة^٩...^{١٠}

١. في «أ»: بن.

٢. في «أ»: شرين؛ وفي «ب»: شيرين.

٣. في «ب»: إلى.

٤. كلمة «وسلم» ليست في «ب».

٥. في «ب»: فقال غضبان.

٦. المسترشد، محمد بن جرير الطبري، ص ٦١٦ مع تفاوت بعض الكلمات والعبارات؛ بشارة المصطفى، محمد بن علي الطبري، ص ٨١ مع تفاوت بعض الكلمات والعبارات.

٧. كلمة «تعالى» ليست في «أ».

٨. في «أ»: عليّنا.

٩. كلمة «سنة» زيادة عن «ب».

١٠. كلتا النسختين خالية عن تاريخ السنة.

بمدينة السلام بجانبها الأيسر^١ مسجد الرباط، [عن] أحمد بن الحسين العطار عن^٢ أبي جعفر محمد بن يعقوب الكليني صاحب كتاب الكافي قال: [حدّثني] علي بن إبراهيم بن هاشم، عن الحسن بن محبوب، عن العلاء بن رزين، عن المفضل بن يسار، عن محمد بن علي الباقر، عن أبيه، عن جده الحسين بن علي عليه السلام قال:

إنّه لما رجع أمير المؤمنين علي عليه السلام من قتال أهل النهروان ولم تكن يومئذ بنيت بغداد، فلما وافى ناحية [براثا^٣]^٤ صلى بالناس الظهر ورحلوا ودخلوا إلى أوائل أرض بابل وقد وجبت صلاة العصر، فصاح المسلمون: يا أمير المؤمنين هذا وقت العصر قد دخل. فقال أمير المؤمنين: هذه أرض مخسوف بها قد خسف الله بها ثلاث مرات، وعليه تمام الرابعة، ولا يحلّ لنبي ولا وصي نبي أن يصلي فيها، فمن أراد منكم أن يصلي [فليصل]^٥.

فقال المنافقون: إذا كان لا يصلي فنحن لا نصلي.

قال [جويرية]^٦ بن مسهر العبدي: فتبعته في مائة فارس وقلت: والله لا أصلي حتى يصلي ولأقلدنه صلاتي اليوم، قال: [فسار]^٧ أمير المؤمنين إلى أن قطع أرض بابل فتدلت الشمس للغروب ثم غابت واحمرّ الأفق، قال: [فأدّيت]^٨ إليه الأداة

١. في «أ»: السر.

٢. كلمة «عن» ليست في «أ».

٣. سقط من نسخة «ب» من هنا إلى نصف حديث الثامن والعشرون، كما كتب كاتب في حاشية النسخة، ولفظه: «من هنا سقط نصف هذا الحديث إلى نصف حديث الثامن والعشرون فالساقط تقريبا عشر أحاديث و نصف».

٤. في «أ»: برشانان؛ وفي «ب»: برثانا.

٥. في «أ»: «فيصلي» و «ب» ناقصة من الحديث ١٨ إلى الحديث ٢٨.

٦. في «أ»: «جويرية» و «ب» ناقصة هنا.

٧. في «أ»: «فسافر» و «ب» ناقصة هنا.

٨. في «أ»: «فدنوت» و «ب» ناقصة هنا.

فتوضّأ ثم قال: أذن يا [جويرية] ^١. فقلت: يا أمير المؤمنين وجبت العشاء بعد. فقال ﷺ: أذن يا ويلك العصر. وقد غربت الشمس ولكن عليّ الطاعة فأذنت للعصر، فقال لي: أقم الصلاة، ففعلت، وأنا في الإقامة إذ تحركت شفتاه بكلام كأنه منطلق الخطاطيف لم يفهم، فرجعت الشمس بصرير عظيم حتى وقفت في مركزها من العصر، فقام ﷺ فكبر وصلى وصلّى خلفه فلمّا فرغ من صلاته وقعت كأنها سراج في طشت وغابت الشمس واشتبكت النجوم.

فالتفت إلى أمير المؤمنين وقال لي أذن الآن العشاء يا ضعيف اليقين ^٢.

وفي رواية أخرى: إن الشمس انقضت كما ينقض الكوكب.

ودوي أنّ الشمس ردت عليه في حياة رسول الله ﷺ بمكة، وقد كان رسول الله ﷺ موعوكاً فموضع رأسه في حجر علي وحضر وقت صلاة العصر فلم يبرح من مكانه حتى استيقظ النبي، فقال ﷺ: اللهم إن علياً كان في طاعتك فردّ علينا الشمس حتى أصلي أنا وعليّ العصر. فردّها الله عليهما بيضاء نقية حتى صليّ النبي وعليّ عليهما الصلاة والسلام ثم غربت ^٣.

وذكر هذا الحديث والغير بعينه الإمام محمد بن إدريس الشافعي في كتاب البيان في الإيمان قال: العلكي، عن الحرمانى، عن شيخ بني تميم أنه قال: لما رجع أمير المؤمنين ﷺ من قتال أهل النهروان كان كذلك.

١. في «أ»: «جويرية» و «ب» ناقصة هنا.

٢. بصائر الدرجات، الصفار القمي، ص ٢٣٧ مع تفاوت العبارات؛ ينابيع العوذة الذوي القربي، القندوزي، ج ١، ص ٤١٩ مع تفاوت بعض الكلمات؛ من لايحضره الفقيه، ج ١، ص ٢٠٣ مع تفاوت العبارات؛ الهداية الكبرى، الخصيبي، ص ١٢٢ مع تفاوت العبارات؛ عيون المعجزات، حسين بن عبد الوهاب، ص ٥ مع تفاوت بعض الكلمات؛ ومصادر أخرى.

٣. عيون المعجزات، حسين بن عبد الوهاب، ص ٢ مع تفاوت يسير؛

الحديث التاسع عشر

حدَّثنا محمد بن الحسن المسوي بكاشان...^١ [حدَّثنا] أبو عبد الله الحسن بن علي بن أحمد الجوهري والهروي القاضي شرف الأئمة أبو طالب بن يحيى النيشابوري، [عن] الحسين بن محمد بن جمعة، [حدَّثنا] [أبوالمفضل]^٢ محمد بن عبد الله بن عبدالمطلب الشيباني الكوفي [حدَّثنا] الحافظ أبو عبد الله الحسين بن علي البزوري، قال أبو عبد الله علي بن محمد [عن] الإمام الحسن العسكري، عن آبائه عن الحسين عليه السلام قال:

اجتمع أصحاب النبي ﷺ ليلة في عام فتح مكة فقالوا: يا رسول الله من شأن الانبياء إذا استقام أمرهم أن يدلوا على وصي يقوم بأمره من بعده.

فقال النبي: إن الله قد [وعدني]^٣ أن يبين في هذه الليلة الوصي الذي من بعدي والخليفة الذي يقوم بأمري بآية تنزل من السماء.

فلما فرغ الناس من صلاة العشاء الأخيرة من تلك الليلة ودخل الناس البيوت، وكانت ليلة مظلمة مغمّمة لاقمر فيها، فإذا بنجم قد نزل من السماء بدوي عظيم وشعاع هائل حتى وقف على ذروة حجرة علي بن أبي طالب عليه السلام وصار للحجرة كالغطاء، و[أضيات]^٤ بشعاعه الدور، وفرح الناس^٥ وجاءوا يهرعون إلى رسول الله ﷺ وهم يقولون: إن الآية التي قلت لنا عنها قد نزلت وهو نجم عظيم قد نزل على ذروة حجرة علي بن أبي طالب عليه السلام.

١. «أ» خالية عن تاريخ السنة؛ و«ب» ناقصة هنا.

٢. في «أ»: «أبوالمفضل»؛ و«ب» ناقصة هنا.

٣. في «أ»: «أوعدني»؛ و«ب» ناقصة هنا.

٤. في «أ»: «أضت»؛ و«ب» ناقصة هنا.

٥. في الفضائل لشاذان بن جبرئيل القمي: ففرح الناس.

فقال لهم النبي ﷺ: هو الإمام والوصي من بعدي القائم بأمرى، فأطيعوه ولا تخالفوه.

فخرجوا من عنده فقال واحد منهم من المنافقين: ما يقول في علي ابن عمه إلا بالهوى، وقد ركبته الغواية فيه حتى لو تمكّن أن يجعله نبياً لفعل.

فأنزل الله تعالى: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ * مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ * وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾^١.

الحديث العشرون

حدّثنا القاضي محمد بن الحسن، قال أبو يعلى محمد بن الحسن بن حمزة الجعفري، [حدّثنا] أبو عبدالله الحسين بن عبدالله الغضائري، [عن] الربيع ابن الخراج الأعمش، عن أبي وائل [عن] عبدالله بن مسعود رضي الله عنه: قال رسول الله ﷺ:
لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ فَعَطَسَ آدَمُ فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ، فَأُوحِيَ إِلَيَّ
أَدَمُ: حَمَدْتَنِي^٣ يَا عَبْدِي، وَعَزَّتِي وَجَلَالِي لَوْ لَا عَبْدَايَ اللَّذَانِ أُرِيدُ أَنْ أَخْلُقَهُمَا مَا
خَلَقْتِكَ فِي دَارِ الدُّنْيَا.

قال: إلهي فيكونان مني؟

قال: نعم، يا آدم ارفع رأسك فانظر، فرفع رأسه فإذا مكتوب على العرش: لا إله إلا الله، محمد رسول الله نبي الرحمة، علي ولي الله مقيم الحجة لله على عباده، من عرف حقّ عليّ زكى وطاب، ومن أنكر حقّه كفر وخاب، أقسمت بعزّتي أنّي أدخل النار من عصاه وإن أطاعني. والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته.^٤

١. سورة النجم ١-٤.

٢. الفضائل، شاذان بن جبرئيل القمي، ص ٦٥ مع تفاوت في بعض الكلمات؛

٣. في حاشية «أ»: «فأوحى إليه حمدتني، خ ل».

٤. مائة منقبة، محمد بن أحمد بن شاذان القمي، ص ٨٣ مع تفاوت يسير؛ المناقب، الخوارزمي، «»

الحديث الحادى والعشرون

أخبرنا إبراهيم الخزرجي فى يوم السبت فى ذي الحجة...^١ سليمان بن علي أبو أحمد التنوخي [عن]^٢ مسيب، عن صعصعة بن صوحان العبدي قال: أمطرت الدنيا مطراً عظيماً فخرج النبي ﷺ [أخذاً]^٣ بيد أبي بكر، فبلغ ذلك [علياً]^٤ فجاء مسرعاً حتى لحق بهما، فلما رآه رسول الله ﷺ أخذ بيد علي وقال: مرحباً وأهلاً بالقريب الحبيب. ثم تلا هذه الآية: «وهدوا إلى صراط الحميد»^٥ يا علي أنت الصراط الحميد. ثم رفع رأسه إلى السماء فإذا هو بغمامة بيضاء تهوي من السماء إلى الأرض وفيها ماء أشدّ بياضاً من اللبن وأحلى من العسل وأطيب من رائحة المسك، فمصّها رسول الله ﷺ حتى روي، ثم ناولها لعلي ﷺ فمصّها حتى روي. ثم قال: يا أبا بكر لو أنه [لا]^٦ يشرب منها إلا نبي أو وصي نبي، لأسقيتك منها ولكن حرام على غيرنا حلال لنا.^٧

الحديث الثانى والعشرون

أخبرنا أبو طالب محمد بن علي بن أبي البقاء الكندي القاضي، [حدّثنا] سفنديار بن رستم، [حدّثنا] [أبو الرجا]^٨ بندار بن محمد بن أحمد، [عن] الحسين

«ص ٣١٨ مع تفاوت يسير؛ الجواهر السنينة، الحر العاملي ص ٢٢ مع تفاوت يسير؛ ومصادر آخر.

١. «أ» خالية عن تاريخ السنة؛ و«ب» ناقصة من الحديث ١٨ إلى الحديث ٢٨.

٢. في «أ»: «بن»؛ و«ب» ناقصة هنا.

٣. في «أ»: «أخذ»؛ و«ب» ناقصة هنا.

٤. في «أ»: «علي»؛ و«ب» ناقصة هنا.

٥. سورة الحج: ٢٤.

٦. في «أ»: «لو» و«ب» ناقصة هنا.

٧. الروضة فى الفضائل والمعجزات، ص ٥٥ مع تفاوت بعض الكلمات والعبارات.

٨. في «أ»: «أبو الرخا» و«ب» ناقصة هنا.

بن علي بن شهلان، [عن] عبدالله بن محمد بن جعفر، [عن] محمد بن الحسن،
[عن] سليمان بن مهران، عن إبراهيم بن علقمة بن عبد الرحمن بن عوف قال:
قال رسول الله ﷺ:

لما أُسري بي إلى السماء أمر الله بعرض الجنة والنار وألوان عذابها، فلما
رجعت قال لي جبرائيل: هل قرأت يا رسول الله ما كان مكتوباً على أبواب الجنة
وعلى ابواب النار؟
فقلت: لا يا جبرائيل.

قال: إن للجنة ثمانية أبواب، على كل باب منها أربع كلمات، كل كلمة خير من
الدنيا وما فيها لمن يعلمها ويستعملها، وإن للنار سبعة أبواب على كل باب ثلاث
كلمات كل كلمة خير من الدنيا وما فيها لمن يعلمها ويعرفها.
فقلت: يا أخي جبرائيل ارجع معي لأقرأ الكلمات.

قال: فرجع معي جبرائيل فقرأنا أبواب الجنة، فإذا على باب الجنة الأول منها:
لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علي ولي الله، لكل شيء حلية وحلية العيش أربع
خصال: القناعة، ونبذ الحق، وترك الحسد، ومجالسة أهل الخير.

وعلى الباب الثاني: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علي ولي الله لكل شيء حلية
وحلية السرور في الآخرة أربع خصال: مسح رأس اليتيم، والتعطف على الأرمال،
والسعي في حوائج المسلمين، وتفقد الفقراء والمساكين.

وعلى الباب الثالث: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علي ولي الله، لكل شيء
حلية وحلية الصحة في الدنيا أربع خصال: قلة الكلام، وقلة المنام، وقلة المشي،
وقلة الطعام.

وعلى الباب الرابع مكتوب: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علي ولي الله، من

١. في حاشية «أ»: «نبذ = جعله نصب عينيه».

كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليكرم جاره، و يكرم ضيفه، ويكرم والديه، و ليقبل خيراً أو يسكت.

و على الباب الخامس مكتوب: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علي ولي الله، من أراد أن لا يُذَلَّ فلا يُذَلَّ أحداً، ومن أراد أن لا يُشتم فلا يشتم أحداً، ومن أراد أن لا يُظلم فلا يظلم أحداً، ومن أراد أن يستمسك بالعروة الوثقى في الدنيا فليستمسك بقول لا إله إلا الله محمد رسول الله علي ولي الله.

وعلى الباب السادس مكتوب: لا إله إلا الله، محمد رسول الله علي ولي الله، من أراد أن يكون قبره واسعاً فسيحاً فليبن المساجد، ومن أراد أن [لا تأكله] الأيديان تحت الأرض فليسكن المساجد، ومن أحب أن يبقى طرياً تحت الأرض ولا يبلى جسده فليشتر بسط المساجد.

وعلى الباب السابع مكتوب: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علي ولي الله، بياض القلب في أربع خصال: عيادة المرضى، واتباع الجنائز وشرى الأكفان، والصدقة.

وعلى الباب الثامن مكتوب: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علي ولي الله، من أراد الدخول من هذه الأبواب الثمانية فليتمسك بأربع خصال: بالسخاء، والصدقة، والمعروف، وحسن الخلق.

ثم جئنا إلى أبواب جهنم فإذا على الباب الأول مكتوب ثلاث كلمات: من رجا الله سعد، ومن خاف الله أمن، والهالك المغرور من رجا سوى الله تعالى وخاف غيره عطب.

وعلى الباب الثاني مكتوب ثلاث كلمات: من أراد أن لا يكون جائعاً يوم القيامة فليطعم البطون الجائعة في الدنيا، ومن أحب أن لا يكون عرياناً في القيامة

١. في «أ»: «لا يأكله» و «ب» ناقصة هنا.

فليكس الجلود العارية في الدنيا، ومن أراد أن لا يكون عطشاناً في القيامة فليسق العطاش في الدنيا.

وعلى الباب الثالث مكتوب ثلاث كلمات: لعن الله الباخلين، لعن الله الظالمين، لعن الله الكاذبين.

وعلى الباب الرابع مكتوب: أذل الله من أهان الإسلام، أذل الله من أذى بيت رسول الله، لعن الله من أعان الظالمين على ظلم المخلوقين.

وعلى الباب الخامس مكتوب: لا تتبع الهوى فإن الهوى مجانب الإيمان، ولا تكثر منطلق فيما لا يعينك أمره فتسقط من رحمة الله تعالى، ولا تكون عوناً للظالمين فتبتلى.

وعلى الباب السادس مكتوب: أنا حرام على المتهجدين، أنا حرام على المتصدقين، أنا حرام على الصائمين.

وعلى الباب السابع مكتوب: حاسبوا أنفسكم قبل أن تحاسبوا، [وبخوا]^١ أنفسكم قبل أن [توبخوا]^٢، وادعوا الله قبل أن تردوا عليه ولا تقدرُوا على ذلك والسلام. رحم الله من عمل بما سمعه.^٣

الحديث الثالث والعشرون

أخبرنا علي بن الحسين: قال مسعود بن محمد المغزلي ببخارا: [قال] أبو علي الحسن بن أحمد بن عبدالله الحافظ: قال أبو علي الحسن بن أحمد بن حنبل، [عن] إسماعيل بن موسى الفزاري تلميذ ابن سليمان، عن أبي الحجاج، عن

١. في «أ»: «ناجوا» و «ب» ناقصة هنا؛ وما أثبتناه من كتاب الأربعين للماحوزي.

٢. في «أ»: «تنجوا» و «ب» ناقصة هنا؛ وما أثبتناه من كتاب الأربعين للماحوزي.

٣. الأربعين، الشيخ الماحوزي، ص ٣٦٠ مع تفاوت بعض الكلمات نقلًا من كتاب «فرائد السمطين» للحموي وهو يتقل من كتاب «فضائل الخلفاء الأربعة» للحافظ أبو نعيم الأصفهاني.

عطية، عن أبي سعيد الخدري قال^١:

كان النبي ﷺ ذات يوم جالساً بالأبطح، وعنده جماعة من أصحابه، وهو مقبل عليهم بالحديث، إذ نظر إلى زوبعة^٢ قد ارتفعت فأثارت غباراً، وما زالت تدنو والغبار يعلو إلى أن وقفت بحذاء رسول الله ﷺ، وإذا فيها شخص فلما قُرب من النبي ﷺ قال: يا رسول الله أنا وافد قومي اليك، وقد استجرنا بك يا رسول الله فأجرنا، وابعث معي من قبلك من يشرف على قومنا فإن بعضهم قد بغى على بعض، ليحكم بيننا وبينهم بحكم الله تعالى في كتابه، وخذ عليّ العهود والمواثيق المؤكدة أني أردّه إليك [سالماً]^٣ في غداة غد إلا أن تحدث عليّ حادثة من عند الله تعالى.

فقال النبي ﷺ: ومن قومك؟

فقال: أنا عرفطة بن مشمراخ أحد بني كادح من الجن، إني أنا وجماعة من أهلي كنا نسترق السمع، فلما منعنا من ذلك منذ^٤ بعثك الله نبياً أمناً بك وصدقناك، وقد خالفنا بعض القوم وأقاموا على ما كانوا عليه، فوقع بيننا وبينهم خلاف وهم

١. ذكر سيّد بن طاووس رحمه الله هذه الرواية في كتاب «اليقين» نقلًا من «أربعين» ابن أبي الفوارس وسند الرواية هكذا في «اليقين»:

[الباب ٩٥، فيما نذكره عن العالم محمد بن أبي مسلم بن أبي الفوارس... وهو الحديث السادس والعشرون نقله بألفاظه:

قال: أخبرنا الشيخ الامام العالم جمال الدين علي بن الحسين الطوسي قال: أخبرنا الشيخ الامام تاج الدين مسعود بن محمد الغزنوي ببخارا قال: حدّثنا الشيخ أبو علي الحسن بن محمد قال: أخبرنا أحمد بن عبدالله الحافظ قال: حدّثنا الطبراني قال: حدّثنا عبدالله بن أحمد بن حنبل قال: حدّثنا إسماعيل بن موسى الفزاري قال: حدّثنا تليد [تلميذ] بن سليمان، عن أبي الجحّاف، عن عطية، عن أبي سعيد الخدري ﷺ قال:]:

٢. الزوبعة = هيجان الارياح وتصاعدها إلى السماء، ج زوابع.

٣. في «أ»: «سالماً» و«ب» ناقصة هنا.

٤. في «أ»: «فمنذ» و«ب» ناقصة هنا.

أكثر منا عدداً وقوة، وقد غلبونا على الماء والمرعى وأضرّوا بنا، فابعث معي من يحكم بيننا وبينهم بالحق.

فقال النبي ﷺ: اكشف عن وجهك حتى يروك على هيئتك التي أنت عليها فكشف لنا عن صورته فنظرنا إلى شخص عليه شعر كثير^١ ورأسه طويل صغير الحدقتين عيناه بالطول صغير الخدين أسنانه كأسنان السباع، فجزعنا منه. ثم إن النبي ﷺ أخذ عليه العهود والمواثيق على أن يردّ عليه في غد من يبعث معه.

فلما فرغ من ذلك التفت إلى أبي بكر وقال له: سر مع عرفطة وأشرف على قومه وانظر ما هم عليه واحكم بينهم بالحق.

فقال: يا رسول الله وأين هم؟

قال: تحت الأرض.

قال أبو بكر: وكيف أطبق النزول في الأرض، وكيف أحكم بينهم ولا أحسن كلامهم؟

فالتفت إلى عمر فأجاب كما أجاب أبو بكر.

وقال لفلان وفلان لم يردّوا جواباً.

فاستدعى بخواض الغمرات وكاشف الكربات علي بن أبي طالب عليه السلام وقال له: يا علي سر مع أختينا عرفطة. فتقلّد بسيفه.

قال أبو سعيد الخدري وسلمان الفارسي^٢: نحن لم نزل نتبعهما إلى أن صارا إلى الوادي فلما توسط الوادي نظر عليّ إلينا وقال: قد شكر الله سعيكما فارجعا. فوقفنا ننظر إليهما فانشقت الأرض ودخلا فيها، وعادت الأرض إلى ما كانت

١. في «أ»: كثيرا.

٢. في «أ»: «الفارسي قال»، و«ب» ناقصة هنا.

عليه، فرجعنا وقد تداخلنا من الحسرة والندامة ما الله أعلم به، كل ذلك إشفاقاً على علي عليه السلام.

فأصبح النبي ﷺ فصلّى بالناس الصبح ثمّ جلس على الصفا وحفّ به أصحابه، وتأخّر علي عليه السلام وارتفع النهار فأكثر الناس الكلام في علي عليه السلام إلى أن زالت الشمس. وقال المنافقون: إنّ الجني احتال على النبي ﷺ وقد استرحنا من أبي تراب وذهب عنّا افتخاره علينا باين عمّه، و [أكثروا] الكلام وأيسوا من أمير المؤمنين عليه السلام إلى أن صلّى النبي ﷺ صلاة الظهر وعاد إلى مكانه، ثمّ جلس على الصفا وافتكر في علي عليه السلام لما ظهرت شماتة الأعداء والمنافقين، وكادت الشمس أن تغرب وأيقن القوم أنّه هلك.

فبينما هم كذلك وإذا قد انشق الصفا وطلع منه علي عليه السلام وسيفه بيده يقطر دماً ومعه عرفة، فقام النبي ﷺ وضمّه إليه وقبّل ما بين عينيه، وقال له: ما الذي حبسك عني إلى هذا الوقت؟

فقال: حبيبي صرت إلى خلق كثير لا يحصيهم إلا الله وهم قد بغوا على عرفة وقومه الموافقين معه، فدعوتهم إلى الإيمان بالله والإقرار بنبوتك ورسالتك فأبوا، فدعوتهم إلى أداء الجزية فأبوا، وسألتهم أن يصلحوا عرفة وقومه فيكون بعض الماء والمرعى لعرفة ولقومه فأبوا، فوضعت سيفي فيهم حتّى قتلت منهم ثمانين ألفاً، فلمّا نظروا إلى ما حلّ بهم طلبوا الأمان والصلح ثمّ آمنوا وصاروا إخواناً وزال الخلاف من بينهم، وما زلت معهم إلى الساعة.^٢

فقال عرفة: جزاك الله وعلياً عنّا خيراً يا رسول الله. ثمّ انصرف إلى عشيرته وأهله.

١. في «أ»: «أكثره»؛ و «ب»: ناقصة هنا.

٢. نواتر المعجزات، محمد بن جرير الطبري، ص ٥٣ مع تفاوت في بعض الكلمات والعبارات نقلاً من كتاب الانوار؛ عيون المعجزات، حسين بن عبد الوهاب، ص ٣٦ نقلاً من كتاب الانوار؛ ومصادر أخر.

الحديث الرابع والعشرون

أخبرنا عبد الواحد بأصفهان في منتصف شهر رجب...^١ حمزة بن جعفر بن أبي بكر بن محمد بن أحمد، [عن] إسحاق الأجري، [عن] محمد بن الحسن، [عن] عبدالله بن عبد الرحمن البصري عامر الحرام، [عن] سهل الساعدي قال: قال رسول الله ﷺ:

إِنَّ اللَّهَ يَبْغِضُ مَنْ عِبَادَهُ الْمَلْتُونَ عَنِ الْحَقِّ، فَلَا تَلَوْا عَنِ الْحَقِّ وَأَهْلَ الْحَقِّ، وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَعَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ، فَمَنْ اسْتَبَدَلَ بِهِ هَلْكَ وَفَاتَتْهُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ.^٢

الحديث الخامس والعشرون

أخبرنا سعد بن أبي طالب عن جماعة من الصادقين يرفعونه إلى سعد بن أبي وقاص قال:^٣

بينما نحن بفناء الكعبة، ورسول الله ﷺ جالس، إذ خرج علينا ممّا يلي ركن الكعبة اليماني شيء عظيم كأعظم ما يكون من الفيلة، فتفل النبي ﷺ في وجهه وقال له: لعنت وخزيت.

١. «أ» خالية عن تاريخ السنة و«ب» ناقصة هنا.

٢. الروضة في المعجزات والفضائل، ص ١٤٩ مع تفاوت بعض الكلمات؛

٣. سند الرواية في «اليقين» لابن طاووس هكذا:

[الباب ٩١. فيما تذكره عن الشيخ العالم محمد بن أبي الفوارس... وهو الحديث السابع والعشرون تذكره بلفظه: قال: أخبرنا الإمام السعيد نجيب الدين أبو المكارم سعد بن أبي طالب الرازي قدس الله روحه قال: أخبرني عمي الإمام زين الدين عبد الجليل بن عيسى قال: حدثنا الشيخ الفيه أبو عبد الوهاب [عن عبد الوهاب] قال: حدثنا الشيخ محمد بن مردك [مروك] القزويني قال: أخبرنا الشيخ مسعود بن إبراهيم الواسطي المقيم بسمان قال: أخبرنا يحيى بن يوسف البغدادي بمدينة بسطام قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، عن يعقوب بن يزيد الأنباري، عن الحسن بن محبوب، عن هشام بن سالم، عن حبيب السجستاني. عن سعد بن أبي وقاص قال:]

اليقين، ص ٢٦٤، باب ٩١.

فقام أمير المؤمنين علي بن أبي طالب صلوات الله عليه وقال: ما هذا يا رسول الله؟

قال: أ و ما تعرفه؟

قال علي: الله ورسوله أعلم.

قال: هذا إبليس اللعين.

فوثب علي عليه السلام من مكانه وأخذ بناصيته وجذبه عن مكانه ثم قال: يا رسول الله،

عن أمرك أقتله.

فقال له: إنه قد أُجِّل إلى الوقت المعلوم المقذور، فخله يا علي.

فقال إبليس: مالي ولك يا علي بن أبي طالب، والله ما يبغضك أحد إلا وقد

شاركت أباه فيه.^١

الحديث السادس والعشرون

أخبرنا معين الدين محمد بن الحسن بن أحمد السمرقندي في مدينة السلطان

السعيد طغلبك يوم الاثنين...^٢ ثاني شعبان، عن جماعة من الصادقين يرفعونه

بالأسانيد الصحيحة إلى زيد بن أرقم، عن عمار بن ياسر عليه السلام أنهما قالوا:

كنا بين يدي ابن عم رسول الله ﷺ يوم الاثنين لسبع عشرة خلت من صفر وإذا

برجفة^٣ و زعقة^٤ قد [ملأت] المسامع، وكان علي عليه السلام على دكة عالية له فقال: يا

عمار [ائتني]^٥ بذئ الفقار. وكان وزنه سبعة أمان وثلاثي من بالمكي، فجذبه

ففضاه من غمده وتركه على ركبتيه وقال يا عمار، هذا يوم أكشف فيه لأهل الكوفة

١. المناقب، الخوارزمي، ص ٣٢٤ مع تفاوت بعض الكلمات؛ ومصادر آخر.

٢. «أ» خالية عن تاريخ السنة و «ب» ناقصة هنا.

٣. الرجفة = الزلزلة.

٤. الزعقة = الصيحة.

٥. في «أ»: «أتني» و «ب» ناقصة هنا.

الغمّة ليزداد المؤمن وفاء والكافر نفاقاً، [انتني]¹ بمن على الباب.

قال عمار: فإذا على الباب امرأة على جمل لها وهي تصيح: يا غياث المستغيثين، ويا غاية الطالبين، ويا كنز الراغبين، ويا ذا القوة المتين، ويا مطعم اليتيم، ويا رازق العديم، ويا محيي كلّ عظم رميم، ويا قديم سبق قدمه كلّ قديم، ويا عون من لا عون له، ويا طود من لا طود له، ويا كنز من لا كنز له، إليك توجهت وبوليك تقرّبت، بيّض الآن وجهي وفرّج عني كربتي.

قال: وحولها ألف فارس بسيوف مسلولة، قوم معها وقوم عليها في الكلام. فقلت: أجبوا أمير المؤمنين. فنزلت عن الجمل ونزلت القوم معها ودخلوا المسجد، فوقفت المرأة بين يدي أمير المؤمنين وقالت: يا إمام المتقين لك صدت وإليك توجهت، فاكشف ما بي من غمّة، إنك وليّ ذلك والقادر عليه، وعالم بما كان وبما يكون.

فقال عليّ ﷺ: يا عمار، ناد في الكوفة وفي أسواقها و[محالها]²: أقبّلوا يا أهل الكوفة وانظروا إلى فضائل علي بن أبي طالب.

قال عمار: فناديت واجتمع الناس حتى صار القدم على عشرة أقدام.

قال أمير المؤمنين ﷺ: سلوا عمّا بدا لكم يا أهل الشام.

فنهض من بينهم شيخ مشيب عليه بردة [أتحمية]³ وحلّة عربية وعلى رأسه عمامة خراسانية فقال: السلام عليك يا كنز الضعفاء، وملجأ اللهفا، ويا مجيب الداعي إذا دعا، وهذه الجارية ابنتي وما قرعها بعل قط، وهي عاتق حامل قد فضحتني في عشيرتي وقومي، وأنا معروف بالشدة والبأس وصعوبة المراس، أنا قلمس بن عرفس لا تخمد لي نار ولا يضام لي جار، عزيز عند العرب ببأسي

١. في «أ»: «أنتي» و«ب» ناقصة هنا.

٢. في «أ»: «محاليها» و«ب» ناقصة هنا.

٣. في «أ»: «نجمية» و«ب» ناقصة هنا.

ونجدتي وسطوتي، وأنا من بيت وأمهم من بيت وأنا لا يروني أحد في الحرب من شجاعتي، وقد بقيت حائراً يا علي. يا أبا الحسن اكشف هذه الغمة والأمور العظام، وهذه عزيمة لا أجد أعظم منها:

فقال أمير المؤمنين عليه السلام: ما تقولين يا هذه فيما يقول أبوك؟

فقلت: أما قول أبي عاتق فقد صدق، وقد صدق أيضاً فيما قال: إنني حامل، فوالله يا مولاي ما أعلم من نفسي جناية أبداً، يا أمير المؤمنين فرج عني غمّي وكربتني، يا أبا الحسن يا أمير المؤمنين.

فصعد المنبر وقال: الله أكبر الله أكبر، جاء الحق وزهق الباطل إن الباطل كان زهوقاً. ثم قال عليه السلام: على بداية الكوفة، فجاءت امرأة يقال لها لبناء^١ وكانت قابلة نساء أهل الكوفة، فقال لها عليه السلام^٢: يا داية اضربي بينك وبين الناس حجاً وانظري هذه الجارية عاتق هي ففعلت ما أمرها علي فقلت: إنها عاتق حامل.

فقال لأبيها: يا أبا الفضل المقطب ألسنت من قرية يقال لها اسعار من أعمال الشام في طريق بانياس؟

فقال: بلى يا أمير المؤمنين.

فقال: هل فيكم أحد يقدر على قطعة من الثلج؟

فقال الشيخ: الثلج في بلادنا كثير.

فقال أمير المؤمنين: بيننا وبين بلدكم مائتين وخمسين فرسخاً.

قال: نعم يا أمير المؤمنين.

قال عمار بن ياسر رضي الله عنه: فمدّ علي يده وهو على منبر جامع الكوفة ثم ردها وفيها قطعة ثلج، ثم قال للداية الكوفية: ضعي هذه القطعة الثلج ممّا يلي فرج

١. في المصادر الأخر: «حولاء» و«لبنة».

٢. في «أ»: هنا زيادة «قال».

المرأة فإنها [سترمي] ^١ علقه وزنها سبعة وخمسين درهماً ودانقين .

قال: فأخذتها وخرجت بها من الجامع وجاءت بطشت ثم وضعت القطعة الثلج على الموضع منها فرمت علقه كبيرة، فوزنتها الداية كما قال أمير المؤمنين صلوات الله عليه، فأقبلت الداية مع الجارية فوضعت العلقه بين يدي أمير المؤمنين فالتفت أمير المؤمنين إلى أبيها وقال له: خذ ابنتك فوالله ما زنت قطاً، وإنما كان قد دخلت في موضع فيه ماء فسبحت فيه فدخلت العلقه فيها وهي صبيبة بنت عشر سنين، وربت في جوفها إلى يومنا هذا.

فنهض [أبوها] ^٢ وهو يقول لأmir المؤمنين: أشهد أنك تعلم ما في الأرحام وما في الضمائر وأنت علام الغيوب لعن الله مشناك ^٣ ومبغضيك ^٤.

الحديث السابع والعشرون

أخبرنا محمد بن تاج الدين الشيباني يرفعه، عن جماعة من الصادقين المحققين فيما يوردوه ويسندون ذلك إلى المفضل بن عمر، عن عبد الله، عن رسول الله ﷺ أنه قال:

لما خلق الله إبراهيم ﷺ كشف الله عن بصره، فنظر إلى جانب العرش نوراً فقال: إلهي وسيدي وأرى نوراً إلى جانبه.

قال: يا إبراهيم، هذا نور علي ناصر ديني. ^٥

١. في «أ»: «ستر في»؛ و«ب» ناقصة هنا.

٢. في «أ»: «أباها»؛ و«ب» ناقصة هنا.

٣. المشناً (يستوي فيه المذكر والمؤنث والواحد والجمع): الذي يُبيض الناس.

٤. نوادر المعجزات، محمد بن جرير الطبري، ص ٢٦؛ الفضائل، شاذان بن جبرئيل القمي، ص ١٥٥؛ الروضة في المعجزات والفضائل ص ١٤٩؛ ومصادر أخرى.

٥. بعد ملاحظة الحديث في «أ» يعلم أنه سقطت منها عبارات نطقت في رؤية إبراهيم ﷺ لنور رسول

قال: إلهي وسَيِّدي وأرى نوراً ثالثاً يلي النورين .

قال: يا إبراهيم ، هذه فاطمة تلي أباهما وبعلمها ، فطمت محبيها من النار.^١

قال: إلهي وسَيِّدي وأرى نورين يليان الثلاثة أنوار .

قال: يا إبراهيم ، هذان الحسن والحسين يليان أباهما^٢ وأُمَّهما وجَدَهما .

قال: إلهي وسَيِّدي وأرى تسعة أنوار قد أحدقوا بالخمسة أنوار .

قال: يا إبراهيم ، هؤلاء الأئمة من ولدهم .

قال: إلهي وسَيِّدي وبماذا يعرفون؟

قال: يا إبراهيم ، أولهم علي بن الحسين ، ومحمد بن علي ، وجعفر بن محمد و

موسى بن جعفر ، وعلي بن موسى ، ومحمد بن علي ، وعلي بن محمد ، والحسن

العسكري ، والمهدي محمد بن الحسن صاحب الزمان عليه وعليهم الصلوة

والسلام .

قال: إلهي وسَيِّدي وأرى أنواراً كثيرة لا يحصي عددهم إلا أنت .

قال: يا إبراهيم ، هؤلاء شيعتهم و[محبّوهم المخلصون]^٣ .

قال: إلهي وسَيِّدي ، وبم يعرفون شيعتهم ومحبّيهم .

قال: يا إبراهيم ، [بصلاة إحدى]^٤ وخمسين والتختم في اليمين والجهر بسم

«ع» الله ﷻ وهو اول نور نظر اليه؛ و«ب» ناقصة من الحديث ١٨ إلى الحديث ٢٨ وعبارة الحديث في كتاب

«الفضائل» لشاذان بن جبرئيل القمي هكذا: لما خلق الله ابراهيم الخليل كشف له عن بصره فنظر في

جانب العرش نورا فقال الهى وسيدى ما هذا النور قال يا ابراهيم هذا محمد صفيي فقال الهى وسيدى

إني أرى بجانبه نورا آخر قال هذا على ناصر دينى .

١ . عبارة الحديث في الفضائل لشاذان بن جبرئيل القمي هكذا؛ وفي «أ»: هذا نور فاطمة تلي أباهما وبعلمها

فطمت بها محبيها من النار؛ و«ب» ناقصة هنا .

٢ . في «أ»: نور أبوهما؛ و«ب» ناقصة هنا .

٣ . في «أ»: محبيهم المخلصين؛ و«ب» ناقصة هنا .

٤ . في «أ»: يصلون أحده؛ و«ب» ناقصة هنا .

الله الرحمن الرحيم والقنوت قبل الركوع والسجود وسجدة الشكر.

قال: إبراهيم: إلهي وسيدي اجعلني من شيعتهم ومحبيهم. فأنزل الله في القرآن: «وإن من شيعته لإبراهيم* إذ جاء ربه بقلب سليم»^١.

قال المفضل بن عمر: إن أبا حنيفة لما أحس الموت روى هذا الخبر^٢.

الحديث الثامن والعشرون

أخبرنا إسماعيل بن محمد بن أحمد القاشي في حادي عشرين ذي قعدة...^٣
قال محمد بن إبراهيم بأصفهان، قال أبو بكر محمد بن عبد الرحمن الكسائي يرفعه عن جماعة من الصادقين المحققين، عن عبد الله بن عباس رضي الله عنه قال: لما رجعنا من حجة الوداع مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، جلسنا حول رسول الله ﷺ في مسجده، إذ ظهر الوحي عليه فتبسم شديداً.

فقلنا: يا رسول الله مم تبسمت؟

فقال: من إبليس، مر بنفر^٤ يسبون علياً، فوقف أمامهم.

فقال^٥ القوم: من ذا الذي وقف أمامنا؟

فقال: هو أبو مرة.

فقالوا: سمعت كلامنا؟

قال: نعم شوه^٦ لكم، أتسبون مولاكم علي بن أبي طالب؟

١. سورة الصافات: ٨٣ و ٨٤.

٢. الفضائل، شاذان بن جبرئيل القمي، ص ١٥٨ مع تفاوت بعض الكلمات؛ الروضة في الفضائل والمعجزات، ص ١٥٠ مع تفاوت بعض الكلمات؛ ومصادر أخرى.

٣. «أ» خالية عن تاريخ السنة و«ب» ناقصة هنا.

٤. نفر: جماعة الرجال من ثلاثة إلى عشرة.

٥. في «أ»: فقالوا؛ و«ب» ناقصة هنا.

٦. الشوه: القبح.

فقالوا: يا أبا مرّة، من أين علمت أنّه مولانا؟

قال: ألم يكن قال نبيكم بالأمس: من كنت مولاه فعليّ مولاه؟

فقالوا: يا أبا مرّة فأنت من شيعته ومن مواليه؟

فقال: ما أنا من شيعته ولا من مواليه، ولكنني أحبّه لأنّه ما يبغضه أحد منكم إلّا

شاركته في المال والولد، وذلك قول الله عزّ وجلّ: «وشاركهم في الأموال والأولاد»^٢.

قالوا: يا أبا مرّة^٣ فما تقول في علي بن أبي طالب؟^٤

قال: اسمعوا منّي إنّني عبدت الله في الجنان اثني عشر ألف سنة، فلمّا [أهلك]^٥

الله الجانّ شكوت إلى الله الوحده فأمرني إلى سماء الدنيا فعبدت الله فيها اثني عشر ألف سنة أخرى، فبينما نحن في تسبيح الله وتقديسه إذ مرّ بنا نور شعشعاني

فخرّت الملائكة لذلك النور سجداً فقالوا^٦ نور نبي مرسل أو ملك مقرب؟

فإذا النداء من قبل الله^٧: لانبي مرسل ولا ملك مقرب هذا نور طينة علي بن أبي

طالب ابن عمّ محمّد ﷺ. هذا سمعته قبل أن يخلق الله آدم^٨.

١. نقصت «ب» من اواسط الحديث ١٨ إلى هنا ولذا كتب كاتبها في الحاشية: «هنا آخر حديث الثامن و العشرون الذي كان ساقطاً مع عشر احاديث فالرجاء بعدى من اخواننا المؤمنين الذين عثروا نسخة فيها الاحاديث الساقطة ان يكتبونها و يلحقونها بهذه النسخة طلباً لمرضاة الله تعالى و تكون ايضا هذه النسخة تامة».

٢. سورة الإسراء: ٦٤.

٣. في «ب»: أبا مرّة.

٤. زادت في «ب» كلمة «عليه السلام».

٥. في النسختين: هلك.

٦. في «أ»: فقال.

٧. زادت في «ب» كلمة «وصل».

٨. الفضائل، شاذان بن جبرئيل القمي، ص ١٥٨؛ الروضة في المعجزات والفضائل، ص ١٥١؛ بحار الانوار،

ج ٦٠، ص ٢٣٧ نقلاً من العلل والمجالس للصدوق؛

الحديث التاسع والعشرون

حدَّثنا أحمد بن محمد الشاهوردي بمدينة يزيدجرد في عاشر^١ شعبان في سنة ٢...٣ قال: أخبرنا القاضي الحسن بن أبي النيسابوري ببغداد، يرفعه عن جماعة من الصادقين، يرفعون ذلك إلى عبدالله بن خالد بن سعيد بن العاص قال^٥: كنت مع أمير المؤمنين ﷺ وقد خرج من الكوفة إذ عبرنا القرية التي يقال لها النخيلة على فرسخ من الكوفة، قال: فخرج منها خمسون رجلاً من اليهود، وقالوا لمولانا أمير المؤمنين ﷺ: أنت الإمام علي بن أبي طالب؟

١. في «أ»: عشر.

٢. كلمة «في سنة» ليست في «أ».

٣. كلتا النسختين خالية عن تاريخ السنة.

٤. عبارة «عبدالله بن خالد بن» ليست في «أ».

٥. ورد هذا الحديث في بابين من كتاب «اليقين» لابن طاووس وسند الحديث في «اليقين» هكذا:

[الباب ٨٧، فيما نذكره من رواياتهم في كتاب «الأربعين» وأصله في الخزانة النظامية العتيقة، وعليه ما هذا لفظه: «جمعها الشيخ العالم الصالح أبو عبدالله محمد بن أبي مسلم بن أبي الفوارس الرازي ورواها عن الرجال الثقات»، مرفوعة إلى النبي ﷺ وأهل بيته: في إقرار اليهود أنّ علياً ﷺ أمير المؤمنين وسيد الوصيين وحجة الله في أرضه لمعجزة اقترنت بذلك، فقال ما هذا لفظه:

الحديث الثالث والثلاثون: حدَّثنا الشيخ الإمام زكي الدين أحمد بن محمد بن محمود قال: أخبرنا القاضي شرف الدين أبو بكر النيسابوري ببغداد قال: حدَّثنا الحسن بن أبي الحسن العلوي قال: حدَّثنا جبير بن الرضا، عن عبد بن مسهر، عن سلمة بن الأصهب، عن كيسان بن أبي عاصم، عن مزة بن سعد، عن أبي محمد بن جعديان [عن محمد بن جعديان]، عن القائد أبي نصر بن منوهر التستري، عن أبي عبدالله المهاطي، عن أبي القاسم القوّاس، عن سليم النجار، عن حامد بن سعيد، عن خالص بن ثعلبة، عن عبدالله بن خالد بن سعيد بن العاص قال: [اليقين، ص ٢٥٢، باب ٨٧] (الباب ١٤٦، فيما نذكره من حديث الصخرة الذي قدمناه عن اليهود وشهادتهم أنه أمير المؤمنين وسيد الوصيين وحجة الله في أرضه.

رأينا هذا الحديث عن الملقب منتجب الدين أبي عبدالله محمد بن أبي مسلم الرازي [رواه] بماردين في جامعها، فقال بإسناده إلى عبدالله بن خالد بن سعيد بن العاص: [اليقين، ص ٤٥٢، باب ١٤٦.

فقال: أنا ذاك.

فقالوا له: لنا صخرة مذكورة في كتبنا عليها اسم ستة من الأنبياء، ونحن نطلب الصخرة.

فقال علي عليه السلام: اتبعوني.

قال عبدالله بن خالد: فسار القوم خلف أمير المؤمنين عليه السلام^١ إلى أن استبطن بهم البرّ وإذا بجبل من رمل عظيم، فقال عليه السلام للريح: أيتها الريح، انسفي الرمل عن الصخرة بحق اسم الله الأعظم. فما كان إلا ساعة حتى نسفت الريح الرمل وظهرت الصخرة.

فقال أمير المؤمنين عليه السلام^٢: هذه صخرتكم؟

فقالوا: إن صخرتنا عليها اسم ستة من الأنبياء على ما سمعنا وقرآناه في كتبنا، ولسنا نرى عليها الأسماء.

فقال عليه السلام^٣: الأسماء التي عليها هي على وجهها الذي على الأرض فاقبلوها.

قال: فتعصّبوا عليها ألف رجل [فلم] يقدرُوا أن يقبلوها^٤.

فقال عليه السلام^٥: تنحوا عنها. فمدّ يده الكريمة إليها فقبلها فوجدوا عليها الأسماء، وهي ستة أصحاب الشرائع عليهم السلام وهم آدم ونوح وإبراهيم وموسى وعيسى ومحمد رسول الله صلى الله عليهم أجمعين. فقالوا نفر اليهود: نشهد أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله و^٥ أنك أمير المؤمنين وسيد الوصيين وحجة الله في أرضه على العالمين، من عرفك سعد ونجا، ومن خالفك ضلّ وغوى وإلى الجحيم هوى،

١. كلمة «عليه السلام» ليست في «أ».

٢. كلمة «امير المؤمنين» ليست في «أ».

٣. في «أ»: فيما يقدرُوا بأن، وفي «ب»: فما تقدرُوا بأن.

٤. عبارة «أصحاب الشرائع عليهم السلام وهم» ليست في «ب».

٥. عبارة «نفر اليهود: نشهد أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله و» ليست في «أ».

جَلَّتْ مناقبك عن التحديد، وعظمت صفاتك ونعوتك عن التعديد ^١ ٢.

الحديث الثالثون

أخبرنا أبو الفتوح علي بن أحمد البغدادي يرفعه عن جماعة من الصادقين الثقات الأئمة [يسندونه] ^٣ إلى موسى بن جعفر النور عليه السلام ^٤ الكاظم عليه السلام ^٥ :
 إن أمير المؤمنين عليه السلام ^٦ كان يسعى على الصفا بمكة فإذا هو بدرّاج يدرج على الأرض، فوقف أمير المؤمنين عليه السلام بإزائه وقال له: السلام عليك يا أيها الدرّاج.

١. زادت في «أ» كلمة «والسلام» في آخر الحديث.

٢. نوادر المعجزات، محمد بن جرير الطبري، ص ٤١؛ عيون المعجزات، حسين بن عبد الوهاب، ص ٢٤؛ الروضة في المعجزات والفضائل، ص ١٥٣؛ ومصادر أخرى.

٣. في السنختين: بسنوده.

٤. كلمة «النور» ليست في «ب».

٥. سند هذا الحديث الذي ورد في بابين من كتاب «اليقين» لابن طاووس نقلاً من «أربعين» ابن أبي الفوارس هكذا:

[الباب ٩٢، فيما نذكره من كتاب «الأربعين» وهو الحديث الرابع والثلاثون مآرواه من تسليم درّاج على مولانا علي عليه السلام بأمر المؤمنين. أعلم أن هذا لو كان برجال الشيعة ما نقلته، ولكن رأيتهم قد رووا لعشايخهم وزهادهم من الكرامات ما يشهد عليهم تصديق مثل هذه الروايات، ونحن نذكر ما نقله بلفظه:

قال: أخبرنا الشيخ الإمام مجاهد الدين أبو الفتوح علي بن أحمد البغدادي بمدينة السلام قال: أخبرنا القاضي ركن الدين أبو الفضل بن محمد بن علي بدمشق قال: أخبرنا أبو نصر بن اسفنديار الحلبي قال: حدّثنا داود بن سليمان العسقلاني قال: حدّثنا محمد بن حسن الصفار، عن علي بن محمد بن جمهور، عن أبيه، عن جعفر بن بشير، عن أبيه، عن موسى بن جعفر الكاظم عليه السلام قال: [

اليقين، ص ٢٦٦، باب ٩٢.

[الباب ١٤٧، فيما نذكره من حديث الدرّاج وتسليمه علي مولانا علي عليه السلام بأمر المؤمنين. برواية أخرى برجالهم، رأيناه في «الأربعين حديثاً» التي ذكرها الملقّب منتجب الدين أيضاً محمد بن أبي مسلم الرازي، رواه بماردين في جامعها في شهر ربيع الأول سنة ستّ وثمانين وخمسائة، وهو الحديث الثاني والثلاثون من أخباره الأربعين فقال بإسناده: [

اليقين، ص ٤٥٤، باب ١٤٧.

٦. في «ب»: أمير المؤمنين صلوات الله وسلامه عليه.

فقال الدراج: وعليك السلام ورحمة الله وبركاته يا أمير المؤمنين .

فقال له أمير المؤمنين: أيها الدراج ما تصنع هاهنا؟

قال: أَسْبَحَ الله وأَقْدَسَهُ وأَمَجَّدَهُ وأَعْبَدَهُ حَقَّ عِبَادَتِهِ .

فقال أمير المؤمنين ﷺ^١: أيها الدراج إنَّه لصفاء نقي لا مطعم فيه ولا مشرب فيه .

فمن أين مطعمك ومشربك؟

فقال الدراج: وقرابتك من رسول الله ﷺ إنني كلما جعت دعوت الله لشيعتك

ومحبتيك فأشبع، وإذا عطشت دعوت الله على مبغضيك فأروى. وأنشد يقول:

أَيُّهَا السَّائِلُ عَمَّا دُونَهُ النُّجْمُ الْعَلِيِّ

إِنَّ مَا اسْتَخْبَرْتَ عَنْهُ وَاضِحٌ أَمْرُ عَلِيٍّ

خَيْرُ خَلْقِ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ النَّبِيِّينَ عَلِيٍّ

وَبِهِ فَازَ الْمَوَالِي وَبِهِ ضَلَّ الْغَوِيُّ

هَكَذَا أَخْبَرْنَا عَنْ رَبِّهِ الْهَادِي النَّبِيِّ

لَمْ يَحْدِ عَنْهُ وَعَنْ أَبْنَائِهِ إِلَّا الشَّقِيُّ^٢

الحديث الحادي والثلاثون

أخبرنا محمد بن أحمد يرفعه عن جماعة من الصادقين يسندون ذلك إلى

أنس بن مالك قال: قال رسول الله ﷺ: اتبعوا الشمس حتى تغرب، فإذا غربت

فاتبعوا القمر حتى يغرب، فإذا غرب فاتبعوا الزهرة حتى تغرب، فإذا غربت

فاتبعوا الفرقدين .

فقيل له عن ذلك، فقال: أنا الشمس، وعلي القمر، والزهرة فاطمة، والفرقدين

١ . كلمة «عليه السلام» ليست في «أ». .

٢ . الفضائل، شاذان بن جبرئيل القمي، ص ١٦٢؛ الروضة في المعجزات والفضائل، ص ١٥٣؛ و مصادر

أخر.

الحسنين صلوات الله وسلامه^١ عليهم أجمعين.^٢

الحديث الثاني والثلاثون

أخبرنا محمد بن محمود بن شهريار في البصرة في جامعها يرفعه عن جماعة من الصادقين يسندونه إلى عائشة أنها قالت:

ما رأيت رجلاً قط أحب إلى رسول الله ﷺ^٣ من علي^٤ ومن النساء فاطمة^٥. قالت: قالت فاطمة يوماً^٦ وأنا حاضرة: فدتك نفسي يا رسول الله صلى الله عليك^٧، أي شيء رأيت لي؟

فقال: يا فاطمة أنت خير النساء في البرية، وأنت سيدة نساء أهل الجنة وأهلها^٨.

قالت: يا رسول الله فما لابن عمك علي؟

فقال لها: لا يقاس به أحد من خلق الله.

قالت: والحسن والحسين؟

قال: هما ولداي وسبطاي وريحانتي أيام حياتي وبعد وفاتي.

١. كلمة «وسلامه» ليست في «أ».

٢. معاني الاخبار، الشيخ الصدوق، ص ١١٤ و ١١٥ مع تفاوت الكلمات؛ مناقب آل أبي طالب، ابن شهر آشوب، ص ٢٤١ مع تفاوت الكلمات (قال: ذكره النظري في الخصائص)؛ الروضة في المعجزات والفضائل، ص ١٥٤؛ المحضر، حسن بن سليمان الحلبي، ص ١٣٩، و مصادر أخرى.

٣. كلمة «وسلم» ليست في «ب».

٤. كلمة «النساء» ليست في «أ».

٥. المناقب، الخوارزمي، ص ٧٩؛ ينابيع المودة لذوي القربى، القندوزي، ج ٢، ص ١٥٢ (قال أخرجه الملخص الذهبي و الحافظ أبو القاسم الدمشقي)؛

٦. في «ب»: يوم.

٧. عبارة «صلى الله عليك» ليست في «ب».

٨. كلمة «أهلها» ليست في «ب».

قالت^١: فبينما هما في الحديث إذ أتى علي فقال له: فذاك أبي وأمي يا رسول الله صلى الله عليك أي شيء رأيت لي؟

فقال: يا علي أنا وأنت وفاطمة والحسن والحسين في غرفة من درة أساسها من رحمة وأطرافها من رضوان، وهي تحت عرش الله. يا علي بينك وبين نور الله باب فتنظر إليه وينظر إليك، وعلى رأسك تاج من نور قد أضاء نوره ما بين المشرق والمغرب، وأنت ترفل في حلة من حلل حمورديّة، وخلقت وخلقتني ربي وخلق محبينا من طينة تحت العرش، وخلق مبغضينا من طينة الخبال^٢.

الحديث الثالث والثلاثون

أخبرنا أبو^٤ عبد الله محمد بن أبي بكر القرواني في مشهد علي بن جعفر بن محمد عن الحسين بن علي بن ابي طالب^٥ يرفعون الحديث إلى سعد بن عبادة قال: قال رسول الله ﷺ^٥:

لَمَّا عَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ فَكُنْتُ مِنْ رَبِّي كَقَابِ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى إِذْ سَمِعْتُ النَّدَاءَ مِنْ قَبْلِ اللَّهِ يَقُولُ: يَا مُحَمَّدُ، مَنْ تَحَبَّ أَنْ يَكُونَ مَعَكَ فِي الْأَرْضِ؟
فَقُلْتُ: أَحَبُّ مَنْ يَحِبُّهُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ وَيَأْمُرُ بِمَحَبَّتِهِ.

فَسَمِعْتُ النَّدَاءَ مِنْ قَبْلِ اللَّهِ يَقُولُ: يَا مُحَمَّدُ حَبِّ عَلِيٍّ فَإِنِّي أَحِبُّهُ، وَإِنِّي أَحَبُّ مِنْ يَحِبُّهُ.

١. في «أ»: قال.

٢. في «أ»: الجبال.

٣. الفضائل، شاذان بن جبرئيل القمي، ص ١٦٩ مع تفاوت في العبارات والكلمات؛ بحار الأنوار، ج ٣٧، ص ٧٨ نقلاً من «الفضائل» و«الروضة في المعجزات والفضائل».

٤. في «ب»: أبي.

٥. كلمة «وسلم» ليست في «ب».

قال: فيكى جبرائيل ﷺ^١ حتى علا نحيبه وقال: والذي بعثك بالحق نبياً لو أن أهل الأرض يحبون علياً كما يحبّه^٢ أهل السماء ما خلق الله [ناراً]^٣ يعذب بها أحداً من عباده^٤.

الحديث الرابع والثلاثون

أخبرنا أبو بكر بن عبد اللطيف الخجندي، [عن] مسلم بن أحمد [عن] ابن أبي مسلم، عن [حبة]^٦ بنت زريق من خدم وحتم الحنفية قالت: حدثنا زوجي منقذ بن الأبقع الأسدي أحد^٧ خواص أمير المؤمنين صلوات الله عليه وسلامه^٨ أنه قال: ^٩

١. في «ب»: جبرئيل.

٢. في «ب»: تحبه.

٣. في النسختين: نار.

٤. زادت في «أ» كلمة «والسلام» في آخر الحديث.

٥. الروضة في المعجزات والفضائل، ص ١٥٦ مع تفاوت بعض الكلمات والعبارة؛ بحار الانوار، ج ٣٩، ص ٢٤٨ نقلاً من «الفضائل» و «الروضة في المعجزات والفضائل».

٦. في النسختين: جنة.

٧. في النسختين: إحدى.

٨. كلمة «وسلامه» ليست في «ب».

٩. ذكر سيد بن طاووس رحمه الله نقلاً من «الاربعين» لابن أبي الفوارس في كتابه «اليقين باختصاص مولانا على ﷺ بإمرة المؤمنين» هذا الحديث في البابين من كتابه وسنده في البابين هكذا:

[الباب ٨٨، فيما نذكره من رواياتهم من كتاب «الاربعين» ... فقال ما هذا لفظه: الحديث الثامن والثلاثون: وحدثني الصدر الإمام الكبير العالم صدر الدين نظام الإسلام سلطان العلماء أبو بكر محمد بن عبد اللطيف الخجندي قدس الله روحه العزيز بشيراز في مدرسة الخاتون الزاهدة، قال: أخبرني الكيادار بن يوسف مراد الديلمي في قلعة اصطخر قال: حدثني الشيخ الأديب محمود بن محمد التبريزي في تبريز قال: أخبرنا الشيخ المقرئ دانيال بن إبراهيم التبريزي قال: أخبرنا أبو الريات بن أحمد البزاز الغندجاني قال: أخبرنا أبو عبدالله السيرافي، عن أبي عبدالله المهروقاني المؤدب، عن شبيب بن سليمان الغنوي، عن العامون بن محمد الصيني، عن مسلم بن أحمد، عن ابن أبي مسلم السمان، عن حبة بنت زريق [رزيق]، عن بعض حشم الخليفة [الحنفية - الحنفية] قالت: حدثني زوجي منقذ بن الأبقع الأسدي أحد خواص علي ﷺ قال:]

اليقين، ص ٢٥٤، باب ٨٨

كنت مع أمير المؤمنين عليه السلام في النصف من شهر شعبان، وهو يريد موضعاً كان يأوى إليه في الليل وأنا معه حتى أتى إليه، ونزل عن بغلته، قال: فحممت البغلة ورفعت أذنيها إلى جهة من الجهات. فحسّ بي أمير المؤمنين عليه السلام وقال لي: ما وراءك يا منقذ؟

فقلت: فذاك أبي وأمي، إن البغلة تنظر شيئاً وتحمم، فما أدري ماذا دهاها؟ قال: فتقدم أمير المؤمنين عليه السلام ١ إلى بين يديها فنظر فرأى سواداً، فقال لي: يا منقذ، سُبِّح و رَبِّ الكعبة. فقام من محرابه فتقلد بسيفه ذي الفقار وجعل يخطو نحو السبع، ثم صاح به: قف يا ويلك، فخفّ السبع ووقف فاستقرت البغلة فقال له أمير المؤمنين عليه السلام ٢: يا ليت أما علمت أنني الليث الضرغام والقصور والحيدر، ما جاء بك أيها الليث؟ ثم دعا صلوات الله عليه بدعوات وقال: اللهم أنطق لسانه. فقال السبع: السلام عليك يا أمير المؤمنين و٣ يا خير الوصيين ويا وارث علم

﴿الباب ١٤٣﴾، فيما نذكره من حديث السبع الذي قدمنا ذكره وتسليمه على مولانا علي عليه السلام بإمرة المؤمنين. رأيناه برواياتهم في أربعين حديثاً، وهو في هذه الرواية الحديث الأربعون بما هذا لفظه:

حدثنا الإمام الزاهد العالم الملقب منتجب الدين كمال العلماء أبو جعفر محمد بن أبي مسلم بن أبي الفوارس الرازي رحمة الله عليه بمدينة السلام في درب البصريين غرة ربيع الأول سنة إحدى وثمانين وخمسمائة - بعد رجوعي من مكة حرسها الله - قال: أخبرنا أبو الصلت الإمام الرئيس صدر الدين نظام الإسلام أبو جعفر محمد بن عبداللطيف الخجندي تغمده الله برحمته بشيراز في مدرسة خاتون الزاهدة سلخ محرم سنة أربعين وخمسمائة قال: حدثني الكيادار بن يوسف بن داري الديلمي بقلعة أصطخر قال: حدثنا الشيخ أبو البركات دانيال بن إبراهيم التبريزي [الزيري] قال: حدثنا أبو البركات بن أحمد البراز الغندجاني قال: أخبرنا أبو عبدالله السيرافي، عن أبي عبدالله الميروني المؤدب، عن شبيب بن سليمان الغنوي، عن الهابوت بن محمد الصني، عن مسلم بن أحمد بن مسلم السمان، عن حبة بنت زريق، عن بعض الحنفية قالت: حدثني زوجي منقذ بن الأبقع الأسدي أحد خواص أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام قال: [

١. كلمة «عليه السلام» ليست في «أ».

٢. كلمة «عليه السلام» ليست في «أ».

٣. كلمة «و» ليست في «أ».

النبيين، والمفرق بين الحق والباطل، اعلم أنني ما افترست منذ سبع ليالٍ شيئاً وقد أضرتني الجوع، ورأيتكم من بعيد من مسافة فرسخين فدنوت منكم يا مولاي، وظننت أن^٢ يكون لي فيكم فريسة.

فقال له ﷺ: أما علمت^٣ أنني [أبو]^٤ الأشبال الأحد عشر؟ أما علمت أن برائتي^٥ أشد من مخالبك؟ فإن أحببت أريتك^٦.

قال: فخضع الليث وذللّ وامتدّ بين يديه ونكس رأسه. فجعل أمير المؤمنين يمسح بيده الكريمة على هامته ويقول: يا كلب الله في أرضه، ما جاء بك إلينا؟ فقال السبع: يا مولاي الجوع.

فدعا صلوات الله عليه وقال: اللهم آتِه برزقه بقدرتك بحقك على محمد وآل محمد وبحق محمد وآل محمد عليك.

فالتفت وإذا بين يدي الأسد شيء على هيئة الحمل وهو يفترسه ويأكله حتى أتى على آخره. ثم قال: يا مولاي نحن والله ما نأكل رجلاً^٧ يحبك ويحب عترتك وأهل بيتك فإن خالي أكل فلاناً ونحن أهل بيت نتحل عترتك ومحبة الهاشمي^٨. فقال له أمير المؤمنين ﷺ: أين تكون وأين تأوي؟

فقال: يا أمير المؤمنين إنني وأهلي وجميع السباع مسلطون على أهل الشام فهم

١. في «أ»: ليالي.

٢. في النسختين: بأن.

٣. كلمة «أما علمت» ليست في «ب».

٤. في النسختين: أبا.

٥. في «ب»: برائتي.

٦. في النسختين: أرويتك.

٧. في «ب»: رجل.

٨. عبارة «أ» هكذا: يحبك ويحب عترتك وأهل بيتك وينجل (ينجل) بعترتك وبمحبة الهاشمي؛ وفي «ب»: بعترتك وبمحبة الهاشمي.

فرائسنا ليلاً ونهاراً، ونحن نأوي إلى النيل.

فقال له: ما الذي جاء بك إلى الكوفة؟

قال: يا أمير المؤمنين أتيت الحجاز قاصداً زيارتك فلم أصادفك، وإني قد أرسلت في هذه الليلة إلى رجل يقال له سنان بن وائل ممن أفلت من حرب صفين وكان يحاربك، وإنه نزل بالقادسية وهو رزقي في ليلتي هذه، لأنه من مبغضيك ومعانديك من أهل الشام. ثم جعل يمرغ وجهه على أقدام أمير المؤمنين ﷺ^١ ثم توجه إلى القادسية.

فتعجبت من ذلك فقال لي أمير المؤمنين ﷺ^٢ مما تعجب؟ هذا أعجب أم الشمس، أم العين، أم الكواكب؟ فوالذي فلق الحبة وبرء النسمة لو أحببت أن أروي الناس مما علمني رسول الله ﷺ من الآيات والمعجزات والعجائب لكان يرجعون كلهم كفاراً.

ثم رجع أمير المؤمنين - صلوات الله وسلامه^٣ عليه - إلى مستقره، ثم وجهني إلى القادسية قبل أن يقيم الإقامة المؤذن.

قال: فسمعت الناس يقولون: افترس السبع سنان بن وائل. قال منقذ: فأتيت فيمن أتاها أنظر إليه فما ترك السبع منه إلا رأسه وبعض أعضائه مثل أطراف الأصابع وأتى على باقيه. فحمل رأسه إلى الكوفة إلى بين يدي أمير المؤمنين ﷺ^٤ فبقي متعجباً متبسماً.

فحدثت الناس بما كان من حديث أمير المؤمنين ﷺ^٥ والسبع، فجعل [الناس]

١ و ٢. كلمة «عليه السلام» ليست في «أ».

٣. كلمة «وسلامه» ليست في «أ».

٤. كلمة «عليه السلام» ليست في «أ».

٥. كلمة «عليه السلام» ليست في «أ».

يتبركون بتراب أقدام أمير المؤمنين عليه السلام ويستشفعون به.

فقام عليه السلام خطيباً فحمد الله وأثنى عليه وذكر النبي صلى الله عليه وآله فصلّى عليه ثم قال: يا معاشر الناس، ما أحبنا رجل فدخل النار، وما أبغضنا رجل فدخل الجنة وإني قسيم الجنة والنار، أقول: هذا إلى الجنة ولا أبالي، وأقول: هذا إلى النار ولا أبالي. وأقول يوم القيامة: هذا إلى الجنة يميناً، وهذا إلى النار شمالاً، وأقول للنار: هذا لي وهذا لك [فخذيته]؛^٤ حتى تجوز شيعتي على الصراط كالبرق الخاطف أو كالجواد السابق.

فقام إليه الناس باجمعهم عنقاً واحداً وهم يقولون: الحمد لله الذي فضلك على كثير من خلقه تفضيلاً.

ثم تلا هذه الآية: «الذين قال لهم الناس إن الناس قد جمعوا لكم فاخشوهم فزادهم إيماناً وقالوا حسبنا الله ونعم الوكيل» فانقلبوا بنعمة من الله وفضل لم يمسسهم سوءً واتبعوا رضوان الله والله ذو فضل عظيم»^٥.

الحديث الخامس والثلاثون

أخبرنا محمد البرزعي بأصفهان يوم الثلاثاء نصف ربيع الآخر سنة^٧ سنة^٨...^٩ قال عبد الله بن عامر التميمي بمدينة الرسول صلى الله عليه وآله: حدثتني أم سلمة رضي الله عنها

١. كلمة «عليه السلام» ليست في «أ».

٢. كلمة «وآله» ليست في «أ».

٣. عبارة عليه السلام ليست في «أ».

٤. في «أ»: فاخذيته؛ وفي «ب»: فاخذ به.

٥. سورة آل عمران ١٧٣ و ١٧٤.

٦. الفضائل، شاذان بن جبرئيل القمي، ص ١٧٢ مع تفاوت بعض الكلمات والعبارات؛ الروضة في المعجزات والفضائل، ص ١٥٧، مع تفاوت بعض الكلمات؛ ومصادر أخرى.

٧. في «ب»: ربيع الثاني.

٨. كلمة سنة ليست في «أ».

٩. خلت النسختان عن تاريخ السنة.

قالت: سمعت رسول الله ﷺ يقول: ما من قوم يذكرون فضل محمد وآل محمد إلا هبطت ملائكة من السماء تخبرهم وتحدثهم، وإذا خرجت الملائكة إلى السماء، فتقول لهم الملائكة: إنا نسّم منكم رائحة ماشمنا رائحة أطيب منها. فيقولون: إنا كنا عند قوم يذكرون فضل محمد وآل محمد فعقب^١ بنا من ريحهم. فيقولون: اهبطوا بنا إلى القوم. فيقولون: إنهم قد تفرّقوا. فيقولون: اهبطوا بنا إلى المكان الذي كانوا فيه لتبرّك به.^٢

الحديث السادس والثلاثون

أخبرنا حمزة بن جعفر النيسابوري يرفعه عن الصادقين، يرفعونه إلى ابن عباس رضي الله عنه أنه قال:

كنت عند علي بن أبي طالب عليه أفضل الصلاة والسلام فقصي بين صخرتين قد وقعت إحداهما على الأخرى فخدشتها، فقصي لها بالخدش مثله.

فقلت: واستغاثا إلى علي بن أبي طالب رضي الله عنه.

قال ابن عباس: إي والذي بعث محمداً بالحق نبياً لقد رأيت [الحجرين]^٣ يستغيثان بعضهما على بعض^٤.

الحديث السابع والثلاثون

أخبرنا الحسن بن التميمي قال: محمّد بن سهل يرفعه إلى الصادقين، عن المقداد بن الأسود الكندي رحمة الله تعالى^٦ عليه قال:

١. عقب = لرق و ظهرت الريح بالثوب أو البدن ولا يكون إلا للرائحة الطيبة الزكية.

٢. الروضة في المعجزات والفضائل، ص ١٥١ مع تفاوت بعض الكلمات.

٣. في النسختين: الحجران.

٤. زادت في «أ» كلمة «والسلام» في آخر الحديث.

٥. الروضة في المعجزات والفضائل، ص ١٥٧ مع تفاوت بعض الكلمات.

٦. كلمة «تعالى» ليست في «أ».

يوم فتح مكة تعلق رسول الله ﷺ بأستار الكعبة وهو يقول: اللهم اهد لي من مشركي قريش من بني عمي من يعضدني وينصرني. فنزل جبرئيل ﷺ^١ كالمغضب وقال: يا محمد، الحق يقرئك السلام ويقول لك: ألم أعضدك بسيفي علي بن أبي طالب عليه أفضل السلام^٢.^٣

الحديث الثامن والثلاثون

روي عن أبي ذر وسلمان الفارسي رضي الله عنهما أنهما قالوا: أخذ رسول الله ﷺ بيد علي ﷺ وقال: إن هذا أول من آمن بي، وهذا فاروق لهذه الأمة، وهذا يعسوب^٤ الدين والمؤمنين والمال يعسوب الظالمين، هذا أول من يصفحني يوم القيامة، وهذا الصديق الأكبر^٥.^٦

الحديث التاسع والثلاثون

أخبرنا إبراهيم الخزرجي يوم السبت في ٧ ذي الحجة سنة ١٠٠٨...^٩ قال سليمان بن علي: قال أبو أحمد التنوخي، عن ابن مسيب قال: الشهيد قال: حدّثني الوصي

١. كلمة «السلام» سقطت من «أ».

٢. في «ب»: عليه الصلوة والسلام.

٣. بحار الانوار، ج ٤١، ص ٦١ مع تفاوت بعض الكلمات والعبارات نقلاً من العكبري في «فضائل الصحابة» عن ابن عباس.

٤. يعسوب = الرئيس الكبير.

٥. زادت في «أ» كلمة «والسلام» في آخر الحديث.

٦. كنز الفوائد، الكراجكي، ص ١٢١؛ مجمع الزوائد و منبع الفوائد، الهيثمي، ج ٩، ص ١٠١ مع تفاوت ترتيب الجملات.

٧. في «ب»: من.

٨. كلمة «سنة» ليست في «أ».

٩. كلتا النسختين خالية عن تاريخ السنة.

التمي أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام أنه قال: حَدَّثَنِي النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله قال: أتاني جبرائيل عليه السلام فقال: تَخْتَمُوا بِالْعَقِيقِ فَإِنَّهُ أَوَّلُ حَجَرٍ شَهِدَ اللَّهُ بِالْوَحْدَانِيَّةِ، وَلَكَ بِالنَّبُوءَةِ، وَلِعَلِّيْ بِالْوَصِيَّةِ، وَلَوْلَدِهِ بِالْإِمَامَةِ، وَلَشِيعَتِهِ بِالْحِجَّةِ.^٢

وعن عائشة قالت: دخل رسول الله صلى الله عليه وآله علي^٣ وفي يده خاتم فضة وفضة عقيق، فقلت: ما هذا يا رسول الله؟ قال: هذا أتاني به جبرائيل عليه السلام من عند الله فقال: يا محمد إن الله عز وجل يقرئك السلام، ويقول لك: تَخْتَمُ بِالْعَقِيقِ الْأَحْمَرِ فِي يَمِينِكَ، فَإِنَّهُ يَشْهَدُ لِي بِالْوَحْدَانِيَّةِ، وَيَشْهَدُ لَكَ بِالنَّبُوءَةِ، وَيَشْهَدُ لِعَلِيِّ بِالْوَصِيَّةِ، وَيَشْهَدُ لَوْلَدِهِ بِالْإِمَامَةِ، وَلَشِيعَتِهِ بِالْحِجَّةِ.^٥

الحديث الأربعون

حَدَّثَنَا الشَّيْخُ الْوَاعِظُ^٦ قَالَ: الْغَزَالِيُّ أَنَّهُ قَالَ:^٧

لَمَّا انْتَهَى إِلَى النَّجَاشِيِّ مَلِكِ^٨ الْحَبَشَةِ خَبَرَ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله قَالَ لِأَصْحَابِهِ:

إِنِّي مَخْتَبِرٌ هَذَا الرَّجُلَ بِهَدَايَا أَنْفَذَهَا إِلَيْهِ. ثُمَّ أَعَدَّ لَهُ تَحْفًا عَظِيمًا وَفِيهَا مِنْ

١. في «ب»: جبرئيل.

٢. عيون أخبار الرضا عليه السلام، الشيخ الصدوق، ص ٧٦ مع تفاوت بعض الكلمات؛ مناقب أمير المؤمنين عليه السلام، محمد بن سليمان الكوفي، ج ١، ص ٥٥٤ مع تفاوت يسير؛ العمدة، ابن بطريق، ص ٣٧٨ مع تفاوت يسير؛

٣. كلمة «وسلم علي» ليست في «ب».

٤. في «ب»: جبرئيل.

٥. المناقب، الخوارزمي، ص ٣٢٦ مع تفاوت الكلمات؛ كشف الخفاء، اسماعيل بن محمد العجلوني الجراحي، ج ٢، ص ٣٨٢ مع تفاوت الكلمات؛ ومصادر أخرى.

٦. في «أ»: الواعظ.

٧. سند الحديث في «مدينة المعاجز» للبحراني هكذا: «السيد الرضي في المناقب الفاخرة قال: حَدَّثَ الشَّيْخُ الْوَاعِظُ أَبُو الْمَجْدِ بْنِ رِشَادَةَ، قَالَ: حَدَّثَنِي شَيْخِي الْغَزَالِيُّ، قَالَ: لَمَّا انْتَهَى إِلَى النَّجَاشِيِّ...».

٨. في «أ»: مالك.

الفصوص ياقوت وعقيق. فقال: إن كان الرجل يطلب الدنيا والملك فهو يختار الياقوت، وإن كان نبياً حقاً فإنه يختار العقيق.

قال: فلما وصلت الهدايا إلى النبي صلى الله عليه وآله وقسمها على أصحابه ولم يأخذ لنفسه سوى فص عقيق أحمر، ثم أعطاه لعلي عليه السلام وقال: يا علي، امض فاكتب فيه ^١ سطرًا واحدًا، لا إله إلا الله. فمضى علي صلوات الله عليه وآله فقال للنقاش ^٢ اكتب في سطر واحد ^٣ عليه ما يحب رسول الله صلى الله عليه وآله، لا إله إلا الله، فكتب فقال له: اكتب ما أحب أنا، محمد رسول الله صلى الله عليه وآله، فكتب. فلما جاء به إلى النبي صلى الله عليه وآله ^٥ فوجد عليه ثلاثه أسطر، فقال: يا علي أمرتك أن تكتب عليه سطرًا واحدًا فكتبت عليه ثلاثه أسطر. فقال: وحقك يا رسول الله ما أمرته أن يكتب عليه إلا ما أحببت، لا إله إلا الله، وما أحببت أنا، محمد رسول الله. فهبط الأمين جبرائيل فقال:

رب العزة يقول: كتبت ما تحب، لا إله إلا الله، وعلي كتب ما يحب، محمد رسول الله، وأنا كتبت ما أحب، علي ولي الله ^٦. ^٧ *

١. كلمة «فيه» ليست في «أ».

٢. في «ب»: علي عليه السلام فقال للحكاك.

٣. كلمة «في سطر واحد» ليست في «أ».

٤. في «ب»: رسول الله.

٥. كلمة «وسلم» ليست في «ب».

٦. مدينة المعاجز، البحراني، ج ١، ص ٤٢٤ مع تفاوت بعض الكلمات نقلًا من كتاب «المناقب الفاخرة» للسيد الرضي.

٧. جاء في آخر نسخة «أ»:

قد اتفق الفراغ من كتابة هذه النسخة على يدي العبد المفتاق إلى رحمة ربه العزيز الغفار مرتضى قلى بن محمد يوسف الأشار في يوم الاربعاء الثاني عشر من شهر ربيع الأول من شهور سنة ثمان ومائة بعد الألف، تم.

وجاء في آخر نسخة «ب»:

﴿ تمّ كتابة الاربعين بسمته وكرمه والحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على محمد وآله المعصومين ، بعد زوال يوم السبت اول محرم من شهور سنة سبع و اربعين و تسعمائة هجرية على مشرفها آلاف الصلوات والسلام والتحية و قد قوبلت بحسب الجهد والطاقة والحمد لله.

يقول العبد محمد حسين بن المرحوم زين العابدين الاموي: حصل لي الفراغ من استنساخ هذه النسخة الشريفة المنيفة باربعة ليال بقين من جميدى الاولى في سنة تسع و اربعين و ثلاثمائة بعد الالف في عتبة سيدى و مولاي امير المؤمنين و سيد الوصيين على بن ابى طالب صلوات الله عليه و اولاده الطاهرين و المسألة عن المتفعين أن يدعوني بالمغفرة من الرب الكريم فان ذنوبى عظيم و عفو الله اعظم و صلى الله على محمد و آله الامجاد.

* نقل السيد ابن طاووس رحمته الله حديثاً عن ابن أبي الفوارس في كتاب «اليقين» ولكن هذا الحديث الشريف لا يوجد في النسختين المخطوطتين من كتاب «الاربعين» ولذا ذكرنا الحديث المذكور هنا، قال السيد ما هذا لفظه :

[الباب ٩٤، فيما ذكره عن جابر بن عبدالله الأنصاري برواية الملقّب منتجب الدين محمد بن أبي مسلم بن أبي الفوارس الرازي... فقال ما هذا لفظه :

الحديث الحادي والثلاثون : املاء سيدنا الشيخ الإمام منتجب الدين محمد بن أبي مسلم الرازي بماردين ، يرفعه إلى محمد بن علي الباقر رحمته الله أنه قال : سئل جابر بن عبد الله الأنصاري عن علي رحمته الله فقال : ذلك والله أمير المؤمنين ، ومحنة المنافقين ، وبور سيفه على القاسطين والناكثين والمارقين . سمعته من رسول الله رحمته الله بأذنتي هاتين يقول ، وإلا فصّمتنا : «عليّ بعدي خير البشر من أبى فقد كفر».]

اليقين ، ص ٢٧٠ ، باب ٩٤.

[أورد قوله رحمته الله : «عليّ خير البشر...» في الغدير، ج ٣، ص ٢٢، عن تاريخ الخطيب وكنوز الحقايق هامش الجامع الصغير، ج ٢، ص ١٦، وكنز العمال، ج ٦، ص ١٥٩.]

اليقين باختصاص مولانا علي رحمته الله بإمرة المؤمنين ، ص ٢٧٥ ، ذيل باب ٩٤.

منابع و مصادر

١. بحار الأنوار، محمد باقر مجلسي (م ١١١٠ق)، بيروت: مؤسسة الوفاء، ١٤٠٣ق، ١١٠ ج، چاپ دوم.
٢. بشارة المصطفى لشيعه المرتضى، محمد بن علي الطبري (م ح ٥٢٥ق)، نجف اشرف: المكتبة الحيدرية، چاپ دوم.
٣. بصائر الدرجات الكبرى، محمد بن حسن بن فروخ الصفار (م ٢٩٠ق)، تهران: مؤسسه اعلمي، ١٣٦٢ش (١٤٠٤ق).
٤. تهذيب الأحكام، محمد بن حسن الطوسي (م ٤٦٠ق)، تحقيق: سيد حسن خراسان، دارالكتب الاسلاميه، ١٣٦٤ش، ١٠ ج.
٥. ثواب الأعمال، محمد بن علي بن بابويه القمي (م ٣٨١ق)، قم: منشورات الشريف الرضي، ١٣٦٨ش.
٦. الجواهر السنية في الأحاديث القدسية، الحر العاملي (م ١١٠٤ق)، قم: المكتبة المفيد.
٧. خصائص الأئمة، الشريف الرضي (م ٤٠٦ق)، تحقيق: محمد هادي اميني، مجمع البحوث الاسلاميه.
٨. الدرّ النظيم في مناقب الأئمة الهاميم، يوسف بن حاتم الشامي (م ٧ق)، تحقيق: ناشر، قم: مؤسسه نشر اسلامي، ١٤٢٠ق، چاپ اول.
٩. دعائم الاسلام، قاضي نعمان بن محمد التيمي المغربي (م ٣٦٣ق)، تحقيق: أصف بن علي اصغر الفيضي، دارالمعارف، ١٣٨٣ق، ٢ ج.
١٠. الروضة في المعجزات و الفضائل، يكي از علمای شيعه (زنده در ٦٥١ق).
١١. سنن الدارمي، عبدالله بن بهرام الدارمي (م ٢٥٥ق)، دمشق: مطبعة الاعتدال، ٢ ج.
١٢. صحيح البخارى، محمد بن اسماعيل البخارى (م ٢٥٦ق)، بيروت: دارالفكر ١٤٠١ق، ٨ ج.
١٣. الصراط المستقيم، الى مستحقى التقديم، زين الدين على بن يونس العاملي (م ٨٧٧ق)،

- المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية، ١٣٨٤ق، ٣، چاپ اول.
١٤. العمدة، ابن بطريق الأسدي الحلبي (م ٦٠٠ق)، تحقيق: ناشر، مؤسسة نشر اسلامي، ١٤٠٧ق، چاپ اول.
١٥. عوالي اللثالي العزيزية في الأحاديث الدينية، ابن أبي جمهور لأحسانى (م ٨١٠ق)، تحقيق: شيخ مجتبی عراقی، قم: چاپخانه سيد الشهداء، ١٤٠٣ق، ٤ج.
١٦. عيون أخبار الرضا عليه السلام، الصدوق (م ٣٨١ق)، تحقيق: شيخ حسين اعلمی، بيروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ١٤٠٤ق، ٢ج، چاپ اول.
١٧. عيون المعجزات، حسين بن عبدالوهاب (قرن ٥ق)، نجف: المطبعة الحيدرية، ١٣٦٩ق.
١٨. الغدير، عبدالحسين الأميني (م ٣٩٢ق)، بيروت: دارالكتب العربي، ١٣٩٧ق، ١٢ج، چاپ چهارم.
١٩. الفضائل، شادان بن جبرئيل القمي (م ٦٦٠ق)، نجف: المكتبة الحيدرية، ١٣٨١ق.
٢٠. الكافي، محمد بن يعقوب الكليني (م ٣٢٩ق)، تحقيق: على اكبر غفاري، دارالكتب الاسلامية، ١٣٨٨ق، ٨ج.
٢١. كامل الزيارات، جعفر بن محمد بن قولويه القمي (م ٣٦٧ق)، تحقيق: جواد قيومي (لجنة التحقيق)، مؤسسة نشر الفقاهة، ١٤١٧ق.
٢٢. الأريمين، الماحوزي (م ١٢١ق)، تحقيق: مهدي رجائي، ناشر: محقق، ١٤١٧ق، چاپ اول.
٢٣. كشف الغطاء و مزيل الألباس، اسماعيل بن محمد العجلوني الجراحي (١١٦٢ق)، دارالكتب العلمية، ١٤٠٨ق، ٢ج، چاپ دوم.
٢٤. كنز الفوائد، محمد بن علي الكراجكي (م ٤٤٩ق)، مكتبة المصطفوي، ١٤١٠ق، چاپ دوم.
٢٥. مئة متقبه من مناقب أمير المؤمنين، محمد بن أحمد بن حسن بن شادان القمي (زنده در ١٢ق)، قم: مدرسة الامام المهدي عليه السلام.
٢٦. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، نورالدين الهيثمي (م ٨٠٧ق)، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤٠٨ق، ١٠ج.
٢٧. المحتضر، حسن بن سليمان الحلبي، نجف: المطبعة الحيدرية، ١٣٧٠ق، چاپ اول.
٢٨. مدينة المعاجز، سيد هاشم البحراني (م ١١٠٧ق)، تحقيق: عزت الله المولايي الهمداني،

- مؤسسة المعارف الإسلامية، ١٤١٣ق، ج٨، چاپ أول.
٢٩. المرار الكبير، محمد بن مشهدى، تحقيق: جواد قیومی اصفهانی، مؤسسة نشر اسلامی، ١٤١٩ق، چاپ أول.
٣٠. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، المحقق النوری (م ١٣٢٠ق)، مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، ١٨ ج.
٣١. المسترشد في إمامة أمير المؤمنين عليه السلام، محمد بن جرير بن رستم الطبري الامامی (م ٣١٠ق)، تحقيق: احمد محمودی، مؤسسة فرهنگي اسلامي كوشانپور، چاپ أول.
٣٢. مسند أحمد، احمد بن حنبل (م ٢٤١ق)، بيروت: دار صادر، ٦ ج.
٣٣. معاني الأخبار، الصدوق (م ٣٨١ق)، تحقيق: علي أكبر غفاري، انتشارات اسلامي، ١٣٦١ش.
٣٤. من لايحضره الفقيه، الصدوق (م ٣٨١ق)، تحقيق: علي أكبر غفاري، جامعه مدرسین قم، ١٤٠٤ق، ٤ ج.
٣٥. المناقب، موفق بن احمد بن محمد المكي الخوارزمي (م ٥٦٨ق)، تحقيق: مالك محمودی، مؤسسة نشر اسلامي، چاپ دوم.
٣٦. مناقب آل أبي طالب، ابن شهر آشوب المازندراني (م ٥٨٨ق)، تحقيق: گروهی از اساتيد نجف اشرف، نجف: المطبعة الحيدرية ١٣٧٦ق، ٣ ج.
٣٧. مناقب الامام امير المؤمنين، محمد بن سليمان الكوفي (زنده در ٣٠٠ق)، تحقيق: محمد باقر محمودی، مجمع احياء الثقافة الاسلامية، ٢ ج، چاپ أول.
٣٨. نوادر المعجزات في مناقب الأئمة الهداة، محمد بن جرير بن رستم الطبري الامامی (م ٣١٠ق)، قم: مؤسسة امام مهدي عليه السلام، ١٤١٠ق، چاپ أول.
٣٩. نهج البلاغة، الشريف الرضي (م ٤٠٦ق)، تحقيق: شيخ محمد عبده، بيروت: دارالمعرفة، ٤ ج.
٤٠. الهداية الكبرى، حسين بن حمدان الخصبي (م ٣٣٤ق)، بيروت: مؤسسة البلاغ، ١٤١١ق، چاپ چهارم.
٤١. اليقين، علي بن طاووس الحلّي (٦٦٤ق)، تحقيق: محمد باقر و محمد صادق انصاري، قم: مؤسسة دارالكتاب (الجزائري)، ١٤١٣ق، چاپ أول.
٤٢. يتايح المودة لذوي القربى، سليمان بن ابراهيم القندوزي الحنفي (م ٢٩٤ق)، تحقيق: سيد علي جمال اشرف حسيني، دارالأسوة، ١٤١٦ق، ٣ ج، چاپ أول.

ندبة الإمام السجاد عليه السلام

برواية الحسن بن محمد بن أبي الحسن الآوي (قرن ٨)

تحقيق: محمد الكاظم

التمهيد

نحمد الله على ما هدانا لدينه، ووفّقنا للتعرف على كنوز لطفه،
والصلاة والسلام على خير الأنام محمد وآله الطيبين الأطهار.
وبعد، فهذه نبذة يسيرة عن الإمام زين العابدين عليه السلام، والندبة، و
سندها، ونسخها، وأسلوب تحقيقها.

زين العابدين عليه السلام

الإمام زين العابدين علي بن الحسين عليهما السلام، رابع أئمة أهل البيت، و
حامل راية الإمامة والإسلام، طيلة ثلاثة عقود عصيبة من الزمن،
في عصرٍ تحكّمت فيه قوى الشيطان وبقية الأحزاب، ونبذة
الكتاب من آل أمية و مروان، فراحت تُهدّد كيان الأمة الإسلامية
من جميع الجهات، فكان أن تصدّى لها الإمام عليه السلام وبتأييد ربّاني و

مع ثلثة من رجالہ ﴿صدقوا ما عاهدوا الله عليه﴾^١ فزعزع أركانها، و جعلها مفضوحة مذمومة يتبرأ منها الصغير و الكبير ﴿و أتبعناهم في هذه الدنيا لعنة و يوم القيامة هم من المقبوحين﴾^٢

و نظراً لظروف الإرهاب و القمع - التي أنت به دولة بني أمية و مروان - من جهة، و انهماك الكثير من الناس في الماديات - بسبب إقبال الدنيا على المسلمين - من جهة أخرى، و انتشار الكثير من الأعراف الباطلة المنبئة من الشرك و الكفر في داخل المجتمع الإسلامي، و ابتعاد الناس عن التوجه إلى الله و ذكره و الاستمداد منه، و غفلتهم عن آخرتهم و معادهم و مآلهم الذي هو الأصل في سعادة الإنسان، و أنهم كانوا حديثو عهد بالإسلام، لأمثال هذه الأسباب، جعل الإمام زين العابدين من الدعاء و محاسبة النفس منبراً ينشر منهما تعاليم الإسلام، و يعيد إلى الأمة كرامتها و كيانها، و يغنيهم بذكر الله، و يوجههم إلى الأهداف التي رسمها القرآن و النبي و أهل البيت لهم، دون أن يثير - كثيراً - بهذا الأسلوب سطوة الحكام الأغبياء الذين كانوا لا يعرفون من الحياة الدنيا إلا ظاهرها، و أتى لهم التوجه إلى الأعماق و البنى التحتية لحياة الأمة، مع إكبابهم على الظواهر، و أتهانهم بزخارف الدنيا الفانية، و انغماسهم في الشهوات!؟

و هل الدين إلا العبودية لله؟ و التضرع إليه؟ و الاعتبار؟ و الموعدة؟ و التوجه و الانقطاع إلى الله؟! فزين العابدين رسم طريق العبودية لله و حده لا شريك له، و رسم طريق التسليم لله

١. سورة الأحزاب، الآية ٢٣.

٢. سورة القصص، الآية ٤٢.

رب العالمين، و لِمَا أَنْزَلَ اللهُ مِنْ شَرَائِعِ وَ قِيمِ وَ رِسَالَاتٍ، وَ دَلَّ النَّاسَ عَلَى مَنَاسِكِهِمْ وَ مَعَاهِدِ عَزَمِهِمْ. فَانْهَالَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللهِ أَفْوَاجًا، وَ يَعْتَرِفُونَ لِفَضْلِهِ وَ دَوْرِهِ فِي إِحْيَاءِ النَّفُوسِ وَ تَطْهِيرِهَا، حَتَّى صَارَ الْمَلْجَأَ وَ الْمَأْوَى وَ الْكَهْفَ الْحَصِينَ، مِمَّا تَسَبَّبَ فِي النِّهَايَةِ - وَ بَعْدَ أَدَاءِ دَوْرِهِ الرِّيَادِيِّ - إِلَى مَلَاحِقَتِهِ وَ اعْتِقَالِهِ وَ سَقِيهِ السَّمِّ، فَقَضَى نَحْبَهُ شَهِيدًا مَسْمُومًا. فَسَلَامَ اللهُ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ، وَ يَوْمَ اسْتَشْهَدَ، وَ يَوْمَ يَبْعَثُ حَيًّا.

روى ابن عساكر في تاريخ دمشق (ترجمة الإمام علي بن الحسين): قال الزهري: ما رأيت قرشياً أفضل من علي بن الحسين. (ح ٢٤)

و عن جابر، قال: كنت عند رسول الله ﷺ فدخل عليه الحسين بن علي، فضمّه إليه و قبّله و أقعده إلى جنبه ثم قال: يولد لابني هذا ابنٌ يقال له عليّ. إذا كان يوم القيامة نادى منادٍ من بطنان العرش: ليقيم سيّد العابدين! فيقوم هو. (ح ٣٤)

و قال زيد بن أسلم: ما جالسْتُ في أهل القبلة مثله. (ح ٤٣)

و قال أبو حازم: ما رأيت هاشمياً أفضل من علي بن الحسين. (ح ٤٥)

و قال مالك بن أنس: لم يكن في أهل بيت رسول الله ﷺ مثل علي بن الحسين، و كان يسمّى زين العابدين لعبادته. (ح ٣٣ و ٦٤)

و قال يحيى بن سعيد: كان أفضل هاشمي أدركته. (ح ٤٧)

و قال أبو بكر ابن البرقي: كان أفضل أهل زمانه. (ح ٥١)

وقال سعيد بن المسيب: ما رأيت أحداً أروع منه. (ح ٥٧)
وقال المنصور الدوانيقي - وهو من أعتى الجبابرة وأعرفهم ببني هاشم - في رسالته إلى محمّد بن عبد الله بن حسن بن الحسن بن علي بن أبي طالب: وما ولد فيكم بعد رسول الله ﷺ أفضل من علي بن الحسين.

وقال الإمام عليه السلام حسب ما رواه أيضاً ابن عساكر (في: ح ١٢١-١٢٢) بأسانيد عديدة: «ما يسرني بنصيب من الذلّ حمر النعم»، مؤكداً على أن العزّ والغنى هو طاعة الله، غير مكترث بما أصابه من القهر والأذى، بل هو فريح بذلك، حتى إنه لا يريد استبداله بشيء من حطام الدنيا الفانية.

وقد خلّف الإمام ثروة هائلة ومادة غزيرة لمن كان له قلب أو ألقى السمع وهو شهيد، فترى كتب التاريخ والتراجم والحديث طافحة بذلك رغم التعقيم الإعلامي وكيد الطغاة، وأفضل شيء وصل إلينا من تركته عليه السلام هو الصحيفة السجادية المسمّى بزبور آد محمد. وقد شرح هذا الكتاب غير واحد من الأعلام، ولا زالت تتداولها الأيدي لتستمدّ منها الحياة الواقعية والسعادة الأبدية.

وعامة أحاديث أهل البيت عليه السلام هي بعيدة عن الشعر، ولم يستخدموا الأسلوب الشعري إلا نادراً، ومن جملة ما وصل إلينا من آثار زين العابدين عليه السلام هو ممّا اختلط نظمه بنثره، ومنها هذه الندبة (الرثائية) التي هي بين يديك.

ومنها ما رواه الجنابذي في معالم العترة النبوية بسنده عن أبي الطفيل، عن زين العابدين كما في كشف الغمّة (ج ٢، ص ٣٠٦) والأبيات التي تخللتها هائية، وهناك أبيات وكلمات نسبت إليه

أيضاً تصب في هذا المضممار، منها ما ورد في تاريخ دمشق (الحديث ١٤٣ من ترجمته).

ندبة الإمام عليه السلام

قد ذكر الطهراني في الذريعة ثلاث ندب للإمام زين العابدين عليه السلام:
 الندبة الأولى: وهي هذه الندبة التي نقدمها إلى القراء، وهي أطولها
 والمعروفة بهذا الاسم دون غيرها، وقد خصها الأصحاب
 بالإجازة والرواية كما فعل الحلبي في إجازته لبني زهرة. قال في
 الذريعة (ج ٢٤، ص ١٠٣): رأيت نسخة منها بخط عبدالله بن ناصر
 الخطي الأجمي الحسائي، ونسخة بخط محمد بن أحمد بن
 محمد الششطارى بتاريخ ٨٦٨ عند فخر الدين نصيري، وقد
 أدرجه سليمان بن الحسن الإسماعيلي في الباب السادس من
 كتابه النخب الملتقطة كما جاء في فهرسة مجدوع (ص ١٨٢).

و رواها ابن عساكر في (ترجمة الإمام علي بن الحسين، ح ١٣٥)
 بسنده عن محمد بن عمران، عن محمد بن عبد الله المقرئ مع
 اختلاف لفظي، وقد قابلنا رواية ابن عساكر مع رواية الآوي، و
 ذكرنا موارد الاختلاف بالاعتماد على طبعتي طهران و بيروت.
 و رواها ابن شهر آشوب مرسله و مكتفياً بصدر الندبة إلى قوله: و
 ضمتهم تحت التراب الحفائر. المناقب (ج ٤، ص ١٦٥) في عنوان
 زهده عليه السلام، و مع ملاحظة هذا المقدار الذي رواه يظهر أنها متحدة
 مع رواية الآوي.

و رواها الكفعمي - من أعلام القرن التاسع - في البلد الأمين و
 بعنوان: «ندبة مولانا زين العابدين» مرسله بمثل رواية الآوي

سوى ما أشرنا إليه، وقد عرضنا هذه الرواية عليها و أشرنا إلى الاختلافات.

و رواها الحافظ ابن كثير في البداية و النهاية في ترجمة الإمام عليه السلام مرسلّة و منقولّة عن ابن عساكر كما صرّح به في (حوادث سنة ٩٤ق) من كتابه، لكن نقله يختلف مع الأصل في كثير من الأماكن زيادة و نقيصة، فلاحظ مقارنة شيخنا الوالد بينهما في تعليقاته على ترجمة الإمام زين العابدين من تاريخ دمشق (ط طهران).

و ذكر شيخنا الوالد في تعليقه على رواية ابن عساكر أن هذه الندبة رواها أيضاً فخر الدين أبو الحسن علي بن أحمد بن عبد الواحد المقدسي من أعلام القرن الثامن بسندٍ يلتقي مع الشيخ الثاني لابن عساكر، و توجد نسختها في مكتبة عارف حكمت بالمدينة المنورة، برقم ٣ من مجاميع كتب مصطلح الحديث، في الورق ٣٩ و في ختامها: نَجَزَ... سادس عشر جمادى الأولى سنة ستّ و أربعين و سبعمئة.

و رواها أيضاً العلامة الحلّي في إجازته لبني زهرة (بتاريخ ٢٥ شعبان ٧٢٣ق) قال: و من ذلك الندبة لمولانا زين العابدين... رواها الحسن بن الدرّبي عن نجم الدين عبد الله بن جعفر الدورستاني عن ضياء الدين أبي الرضا (المذكور في سند الآوي أيضاً فلاحظ بقية السند هناك)... (بحار الأنوار، ج ١٠٧، ص ١٢١-١٢٣ كتاب الاجازات، إجازة العلامة لبني زهرة).

و أما رواية الآوي فهي تمتاز بشهرة الكثير من رجال سندها، كما سنوافيك قريباً.

الندبة الثانية: برواية سفيان بن عُيينة أيضاً عن الزهري عن

الإمامؑ، أولها: «قل لمن قلّ عزاؤه وطال بكاؤه ودام عناؤه»،
أوردها الكفعمي في البلد الأمين (الذريعة، ج ٢٤، ص ١٠٣).

الندبة الثالثة: برواية أبي الطفيل عامر بن واثلة عنهؑ، ذكرها
الجنابذي في معالم العترة النبوية حسب ما نقله الإربلي في كشف
الغمة (ج ٢، ص ٣٠٦) وأولها: «كان علي بن الحسينؑ إذا تلا هذه
الآية: «يا أيها الذين آمنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقين»^١ يقول:
اللهم ارفعني في أعلى درجات هذه الندبة، وأعني بعزم
الإرادة...»، وهي في ثلاث صفحات من الكتاب، تخللها أبيات
مفردة هائية، بخلاف الندبة الأولى حيث تخللتها في كل فقرة
أبيات ثلاثة رائية، وروى فقرة منها ابن شهرآشوب في المناقب
(ج ٤، ص ١٦٥) برواية الصادق، عن أبيه، عن جدّهؑ.

ولفظه الندبة التي جاءت في بداية كلام زين العابدينؑ في
الندبة الثالثة هي إشارة إلى ما ورد في الآية الشريفة المذكورة
أولاً، وليس من قبيل التسمية، إذأفما يعرف بندبة زين العابدين
هي الأولى فحسب دون غيرها، وإن شابهها في السياق
والمضمون، ونحن سايرنا هنا - من حيث التقسيم - آقابزرگ
الطهراني في كتابه الذريعة إلى تصانيف الشيعة (ج ٢٤، ص ١٠٣).

وقال ابن شهرآشوب في عنوان زهدهؑ من المناقب (ج ٤،
ص ١٦٥): «وكفاك في زهده الصحيفة الكاملة [السجادية] و
الندب المروية عنهؑ؛

فمنها ما روى الزهري (فذكر الفقرة الأولى من الندبة الأولى).

ومنها ما روي عن الصادق عليه السلام (فذكر فقرة من الندبة الثالثة).
ومنها (و ينبغي أن نسميها الندبة الرابعة) ما روى سفيان بن عيينة
[عنه عليه السلام]: «أين السلف الماضون، والأهل والأقربون، والأنبياء
والمرسلون، طحتهم والله المنون، وتوالت عليهم السنون، و
فقدتهم العيون، وإنا إليه لصائرون، وإنا لله وإنا إليه راجعون.

إذا كان هذا نهج من كان قبلنا

فإنا على آثارهم نتلاحق

فكن عالماً سوف تدرك من مضى

ولو عصمتك الراسيات الشواهد

فما هذه دار المقامة فاعلمنَّ

ولو عمّر الإنسان ما ذرّ شارقُ»

أمّا لفظ الندبة من حيث اللغة، ففي لسان العرب (ج ١، ص ٧٥٤):
نَدَبَ الميْت، أي: بكى عليه، و عدّد محاسنه، يَنْدُبُهُ نَدْبًا، و الاسم
النَّدْبَةُ...، والنَّدْب: أن تدعُو النادِبَةَ الميْت بحسن الثناء في قولها:
وا فلاناه! واهناه! و اسم ذلك الفعل: النَّدْبَةُ، و هو من أبواب
النحو، كل شيء في ندائه «وا» فهو من باب الندبة... والنَّدْب: أن
يندُب إنسان قوماً إلى أمرٍ... (و يدعوهم و يحثهم) و انتدبوا إليه:
أسرعوا، و انتدب القوم من ذوات أنفسهم أيضاً دون أن يُندبوا له.
و دعاء الندبة دعاء معروف عند شيعة أهل البيت، يُقرأ صبيحة كل
جمعة، و هذا الدعاء فيه تعديد فضائل أهل البيت و ذكر مصائبهم
و ما حلَّ بهم، و في نهايتها يتوجه الكلام إلى بقية الله في أرضه،
والموعود الذي يملأ الله به الأرض قسطاً و عدلاً بعد ما مُلئت
ظلماً و جوراً.

سندُها :

١- الحسن بن محمد بن أبي الحسن الأوي

وهو فيما يبدو: الحسن بن محمد بن محمد بن محمد الأوي أبو محمد الرضا كمال الدين النقيب الحسيني الأفطسي، قال عنه الشيخ الحرّ العاملي في تذكرة المتبحرين: كان عالماً فاضلاً جليلاً، يروي عنه ابن معية. أنظر ترجمته في معجم رجال الحديث (ج ٥، ص ١٣٠، رقم ٣١١٨)، وطبقات أعلام الشيعة (القرن الثامن، ص ٤٩)، و معجم الألقاب: (٣٥٦٦، كمال الدين).

قال ابن الفوطي في معجم الألقاب (ج ٤، ص ١٥٥): «القاضي العلامة، السيّد الكامل، العالم العامل الفقيه المحقق، النبيه المدقق، أكمل السادة الأشراف، وأكمل بني هاشم و عبد مناف، قدم مراغة إلى حضرة مولانا السعيد العلامة نصير الدين أبي جعفر، و قرأ عليه من تصانيف فخر الدين الرازي، و سمع عليه ما رواه له عن... و قرأ عليه صحيفة أهل البيت (صحيفة الرضا) عليه السلام، رأيتُه بمراغة سنة خمس و ستين، ثم اجتمعت بخدمته بسلطانية شرورياز في المحرم سنة سبع و سبعمئة، و كتب لي الإجازة بجميع مروياته و مسموعاته، و من مشايخه والده السعيد فخر الدين محمد، عن والده السيّد الكامل قدوة السادة رضي الحقّ والدين محمد، عن أبيه القاضي فخر الدين محمد و غير ذلك، و هو الآن القاضي بفراهان (قرب آوة و ساوة و قم و أراك) و الحاكم بها و بأعمالها، و له الفوائد الجليلة والأخلاق الحميدة الجميلة و الصفات المحمدية، و قدم مدينة السلام لزيارة أمير المؤمنين عليه السلام و أجداده الطاهرين سنة عشرين و سبعمئة، و

كتب عنه جماعة من السادات نسخة الإجازة التي أجازها مولانا نصير الدين: «قرأ عليّ الأمير السيّد الإمام الكبير العالم الفاضل الأشرف الأطهر المرتضى المجتبي، كمال الملة والدين، رضي الإسلام والمسلمين، سيّد القضاة، و [نقيب] الأشراف، قدوة العلماء والأكابر، كريم الأطراف والأنساب الرضا...».

و تاريخ كتابة هذه الندبة سنة ثمان وسبعمئة و بيد الأوي كما في آخر النسخة.

قال ياقوت الحموي في معجم البلدان: «آبة، بُليدة تقابل ساوة، تعرف بين العامة بأوة... وأهلها شيعة، وأهل ساوة سنيّة، لانزال الحروب بين البلدين قائمة على المذهب،... أنشدني أحمد بن العلاء الميمندي:

وقائلة تُبغض أهل آبة وهم أعلامُ نظمٍ و الكتابة
فقلت: إليك عني إن مثلي يعادي كل من عادي الصحابة»
أقول: الشيعة لا يعادون أحداً سار على نهج القرآن والرسول بل يتولونه، ولا يتولون من حارب الله ورسوله بل يعادونه، سواء كان في عصر النبي أو في العصور الأخرى، و معاصرة النبي ﷺ لا تشكل ميزةً و فضلاً عندهم إذا كان في غير طاعة الله ورسوله، بل الحجة تكون على مثله أعظم. وهذا هو خط القرآن و ثقافته، حيث ندد بالكثير عن الذين سمّوهم بالصحابة، فاقراً إن شئت سورة التوبة و المنافقون و غيرهما تجد الأمر واضحاً لا غبار عليه، و اقرأ إن شئت الأحاديث الواردة في النفاق و المنافقين، و أن رسول الله ﷺ أعلم حذيفة بأسمائهم، أو قوله ﷺ الذي رواه مسلم و النسائي و غيرهما: يا علي، لا يحبك إلا مؤمن، و لا

يبغضك إلا منافق!

هذا، وقال أيضاً ابن الفوطي في الملقبين بفخر الدين (ج ٣، ص ١٧٣، ٢٤١٩) في ترجمة محمد أخ الراوية لدعاء الندبة: «فخر الدين أبو غالب محمد بن محمد بن محمد بن رضي الدين بن محمد الأفتسي العلوي الأبّي النقيب، من أولاد السادات الأكابر، قدم مراغة مع أخيه السيد الفاضل كمال الدين أبي [محمد] الرضا، و لم تكن همته مصروفة إلى التحصيل والاشتغال كأخيه الرضا الكمال، و التمس من خدمة مولانا نصيرالدين أبي جعفر محمد بن محمد بن الحسن الطوسي عملاً من أعمال الوقوف بهمذان و اصفهان و قم و قاشان و ما يتبعها من البلدان».

و ذكر ابن الفوطي راوية الدعاء هذا باسم الحسن فقال: «كمال الدين الحسن بن محمد بن محمد بن محمد بن محمد الأبّي النقيب». لكن لم يذكر هنا في ترجمته شيئاً. انظر معجم الألقاب (ج ٤، ص ١٤٢، الرقم ٣٥٣٩).

و قال ابن عنبه (المتوفى سنة ٨٢٨ق) في عمدة الطالب عند ذكره لنسب الأفتس، و هو الحسن بن علي بن زين العابدين (ص ٣٤١): «و أعقب علي الحريري [بن الأفتس] ينتهي إلى علي بن محمد بن علي بن الحريري، أعقب من ثلاثة: و هم أبو محمد الحسن النقيب الرئيس بأبة، و أبو العباس أحمد و أبو جعفر محمد... و من ولده زيد بن الداعي بن زيد بن علي بن الحسين بن الحسن التج [بن علي بن الحسن الرئيس النقيب بأبة] أعقب و أنجب، فمن ولده السيد الزاهد رضي الدين محمد بن فخر الدين محمد بن رضي الدين محمد بن زيد [بن الداعي]، و

أخوه و حفيده؟ السيد الرضي كمال الدين الحسن بن فخرالدين بن رضى الدين الزاهد، أعقب عشرة ذكور منهم مجد الدين حسين بن كمال الدين المذكور و ابنه تاج الدين الحسن أفضى القضاة في البلاد الفراتية (مات سنة ٧٤٧ق). و على أيّ فهو من ذرية زين العابدين عليه السلام.

٢ - عبد الكريم بن طاووس

قال الشيخ آقا بزرك الطهراني في طبقات أعلام الشيعة (القرن السابع، ص ٩١): «عبد الكريم بن أحمد بن موسى بن جعفر بن محمد بن أحمد بن محمد بن أحمد بن محمد الطاووس، هو: غياث الدين أبو المظفر الفقيه النسابة النقيب الحسنى الداوودي الحلبي، يروي عن جمع منهم... و قد ذكر جمعاً من مشايخه في إجازة كتبها لتلميذه علي بن الحسين بن حماد الليثي الواسطي...، و يظهر جملة من مشايخه من كتابه فرحة الغري في تعيين قبر أمير المؤمنين علي الذي ألفه بعد سنة (٦٨٨)... و كتب بخطه روايته عن عبد الحميد بن فنار... على نسخة من كتاب معالم العلماء - المكتوبة سنة ٦٨٦ - و له حواش على المجدي لابن الصوفي... و قد زار مشهد الرضا بخراسان في سنة ٦٨٠ كما يظهر من فرحة الغري (ص ٤٦)».

و قال ابن القوّطي الحنبلي في معجم الألقاب (ج ٢، ص ٤٤٢، رقم ١٧٧٤): «غياث الدين أبو المظفر... الفقيه العلامة النسابة، كان جليل القدر، نبيل الذكر، حافظاً لكتاب الله المجيد، و لم أر في مشايخي أحفظ منه للسیر و الآثار... جمع و صنّف... و كان يشارك الناس في علومهم، و كانت داره مجمع الأئمة

والأشراف، وكان الأكبر والولاية والكتاب يستضيؤون بأنواره ورأيه، وكتبت لخزائنه كتاب الدر النظيم في ذكر من تسمى بعد الكريم... مولده... في شعبان سنة ٦٤٨ [بكر بلاء] و توفي يوم السبت (١٦/شوال/٦٩٣) [في مشهد الإمام موسى بن جعفر] و حُمل إلى مشهد الإمام عليؑ و دفن عند أهله».

و قال ابن داوود في كتابه (برقم ٩٤٧ من القسم الأول: «سيدنا الإمام المعظم... الفقيه النسابة النحوي العروضي الزاهد العابد - قدس الله روحه -، انتهت رئاسة السادات و ذوي النواميس إليه، وكان أوحد زمانه، حائري المولد، حلّي المنشأ، بغدادي التحصيل، كاظمي الخاتمة، [نجفي المدفن]،... كنتُ قرينته طفلين إلى أن توفي. ما رأيت قبله و لا بعده - لخلقه و جميل قاعدته و حلو معاشرته - ثانياً، و لا لذكائه و قوة حافظته مملاتلاً...، حفظ القرآن في مُدّة يسيرة و له ١١ سنة. استقل بالكتابة، و استغنى عن المعلم في أربعين يوماً و عمره إذ ذاك أربع سنين. لا تُحصى مناقبه و فضائله. له كتب منها: الشمل المنظوم في مصنفي العلوم ما لأصحابنا مثله، و منها كتاب فرحة الغري [في تعيين قبر أمير المؤمنين علي] و غير ذلك».

و قال الشيخ الحرّ في تذكرة المتبحرين (ص ٤٥٩): «كان شاعراً... أديباً. رأيت له إجازة بخطه تاريخها سنة ٦٨٦، و كان من تلامذة عمه و أبيه و المحقق الحلّي و المحقق الطوسي و غيرهم».

و قال ابن الفوطي أيضاً في معجم الألقاب (ج ٢، ص ٢٢٥) في ترجمة عميد الدين عباس بن عباس الحلّي الأديب قال: «ذكره شيخنا... في كتاب كشف الجذب في مدح غياث الدين أبي المظفر

ابن طاووس، و قد عزم أن يخرج للاستسقاء فجات السماء:
 بعزمك سحت السحب و أولت فوق ما يجب
 و قد كان الثرى يبساً فلا ماء و لا عشب
 منها:

و لَمَّا أن رأى الرحما ن عزمأ منك يلتهب
 فأعطاك الذي ترجو ه منه العجم و العرب
 و ما عجب رآه النا س لكن ضده العجب

في أبيات طويلة.

و للمزيد لاحظ رياض العلماء (ج ٣، ص ١٦٤-١٧٩)، و مقدمة
 كتاب فرحة الغري.

٣ - مجد الدين عبد الله بن محمود بن بلدجي الموصلی

قال ابن الفوطي في معجم الألقاب (ج ٤، ص ٤٤٠، الرقم ٤١٧٠):
 «مجد الدين أبو الفضل... نزيل بغداد، الموصلی القاضي
 المحدث المدرّس، شيخنا الإمام العالم الفقيه، قدم بغداد سنة
 ستين و ستمئة... و ولى القضاء بالكوفة و أعمالها، ثم فوّض إليه
 التدريس بمشهد الإمام أبي حنيفة...، كان واسع الرواية،
 موصوفاً بالفهم والدراية، عارفاً بالفروع و الأصول، كثير
 المحفوظ، سمعنا عليه...، روى عنه... و سمع صحيح البخاري
 على...، و الخطب النباتية...، و نهج البلاغة على النقيب كمال الدين
 حيدر بن محمد بن زيد، و سافر إلى الشام...، و له تصنيف...،
 مولده بالموصل (سنة ٥٩٩، و توفي سنة ٦٨٣...).

٤- كمال الدين حيدر بن محمد العلوي

قال ابن الفوطي في ترجمته من معجم الألقاب (ج ٤، ص ١٥٠، الرقم ٣٥٥٧): «أبو الفتح... النقيب الزاهد، ذكره شيخنا تاج الدين في كتاب لطائف المعاني لشعراء زماني وقال: كان سيداً كبير القدر عَلِيّ الذكر، و صَنَّف كتاب غرر الدرر في صفات سيد البشر»، و ذكره شيخنا ابن بلدجي وقال: سمعت عليه كتاب نهج البلاغة عن...، و لُبِّسَتْ عن يده خرقة التصوف...، توفي سنة ٦٣٤هـ.»
و انظر ما بهامش معجم الألقاب من تعليق.

٥- رشيد الدين محمد بن علي المازندراني

قال الصفدي في الوافي (ج ٤، ص ١٦٤، رقم ١٧٠٢): «حفظ القرآن و له ثمان سنين، و بلغ النهاية في أصول الشيعة. كان يُرْحَل إليه من البلاد، ثم تقدم في علم القرآن و الغريب و النحو، و عظ على المنبر أيام المقتفي ببغداد فأعجبه و خلع عليه، و كان بهي المنظر، حَسَن الوجه و الشيبة، صدوق اللهجة، مليح المحاوره، واسع العلم، كثير الخشوع و العبادة و التهجد، لا يكون إلا على وضوء...، توفي سنة ٥٨٨ بحلب، و من تصانيفه الفصول في النحو جمع فيه أمهات المسائل، و المكنون المخزون في هيون الفنون، و أسباب نزول القرآن، و متشابه القرآن، و مناقب آل أبي طالب، و المائدة والفائدة... عاش ٩٩ سنة...».

و في لسان الميزان لابن حجر (ج ٦، ص ٣٩٥، رقم ٧٨٨٩): «من دعاة الشيعة قال ابن أبي طيء في تاريخه: اشتغل بالحديث،

ولقي الرجال، ثم تفقّه وبلغ النهاية في فقه أهل البيت، وسمع في الأصول، ثم تقدم في القراءات والغريب والتفسير والعربية، وكان...، مليح العرض على المعاني، و صنف في المتفق والمفترق والمؤتلف والمختلف والفصل والوصل، وفرق بين رجال الخاصة (الشيعة) ورجال العامة (السنة)، كان كثير الخشوع».

وقال السيّد التفرشي في النقد (ص ٥٧٥): «محمد بن علي بن شهر آشوب المازندراني، رشيد الدين، شيخ هذه الطائفة و فقيهاها، وكان شاعراً بليغاً مُنشئاً، له كتب منها: كتاب الرجال...».

وقال الشيخ الحرّ العاملي في تذكرة المتبحرين: «كان عالماً فاضلاً ثقةً محدثاً محققاً، عارفاً بالرجال والأخبار، أديباً شاعراً، جامعاً للمحاسن، له كتب، منها: مثالب النواصب، وإعلام الطرائق في الحدود والحقائق، والمثال في الأمثال، والأسباب والنزول على مذهب آل الرسول، والحاوي، والأوصاف».

وقال ابن الفوطي في معجم الألقاب (ج ١، ص ٣١٨) في لقب عزّ الدين: «كان من أعيان الفقهاء الحافظين لمذهب الشيعة».

وترجم له الذهبي في تاريخ الإسلام في وفيات سنة ٥٨٨ق، وقال: «ودخل بغداد في أيام المقتفي، وخلع عليه بها، ولقب برشيد الدين بعد أن كان يلقب بعزّ الدين؛ لتقدمه وفضله، ثم انتقل إلى حلب وألف وصنّف...».

هذا، وكتابه المناقب من خيرة ما أُلّف في هذا المضممار، وهو متداول مطبوع في مجلدات، وما زال يحتاج إلى تحقيقٍ لائقٍ به.

٦- أبو الرضا الراوندي

فضل الله بن علي بن عبيد الله الحسيني.

قال السمعاني في الأنتساب: «الراوندي... نسبة إلى (راوند) من قرى قاسان بنواحي اصبهان...، و صاحبنا أبو الرضا... يعرف ب(ابن الراوندي) - لعل أصله كان من هذه القرية، كتبت عنه بقاسان».

وقال أيضاً في القاساني: (قاسان) بلدة عند قم على ٣٠ فرسخاً من اصبهان... وأهلها من الشيعة، وكان بها جماعة من أهل العلم والفضل...، و كتبت باصبهان عن جماعة من المنتسبين إليها، و أدركتُ بها السيد الفاضل أبا الرضا...، و كتبتُ عنه أحاديث و أقطاعاً من شعره، و لمّا وصلتُ إلى باب داره قرعت الحلقة، و قعدت على الدكة أنتظر خروجه، فنظرتُ إلى الباب فرأيت مكتوباً فوقه بالجص: ﴿إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت و يطهركم تطهيراً﴾^١. أنشدني أبو الرضا لنفسه بقاسان، و كتبَ لي بخطه:

هل لك يا مغرور من زاجرٍ فترعوي عن جهلك الغامرِ
أمس تقضى و غداً لم يجئ واليوم يمضي لمحة الباصر
فذلك العمر كذا ينقضي ما أشبه الماضي بالغابر».

وقال الشيخ منتجب الدين الرازي (المتوفى بعد سنة ٥٨٥هـ) في فهرسته (ص ١٤٣، رقم ٣٣٤) و هو من تلامذته أيضاً: «السيد الإمام

١. سورة الأحزاب، الآية ٣٣.

ضياء الدين... الحسنى، علامة زمانه، جمع مع علو النسب كمال الفضل والحسب، وكان أستاذ أئمة عصره، وله تصانيف منها: ضوء الشهاب في شرح الشهاب، ومقاربة الطب إلى مقارنات النية، الأربعين في الأحاديث، نظم المروض للقلب المروض، الحماسة ذات الحواشي، الموجز الكافي في علم العروض والقوافي، ترجمة العلوي للطب الرضوي، التفسير، شاهدته وقرأت بعضها عليه».

و ذكر الحرّ العاملي في تذكرة المتبحرين (ص ٦٥٣) في مؤلفاته النوادر، وأدعية السرّ قال: «عندنا لهما نسخة».

وقال عنه العماد الكاتب (المتوفى سنة ٥٩٧ق) في الخريدة: «الشريف النسب، المنيف الأدب، الكريم السلف، القديم الشرف، العالم العامل، المفضّل الفاضل...، حصلنا بقاشان...، وأقمنا سنة نتردد إلى المدرسة المجدية إلى المكتب، وكنت أرى هذا السيّد وهو يعظ في المدرسة، والناس يقصدونه ويردون إليه ويستفيدون منه...، واجتمعت بولده السيّد كمال الدين أحمد، وحصلت بيننا مودّة وطيدة...، ورأيت معه كتاباً صنّفه أبوه السيّد أبو الرضا وقد سمّاه: المجدية، يشتمل على مجلّدات كثيرة وفوائد غزيرة، جميعها بخطه، ووجدت معه ديوانه بخطه».

وقال العلامة عبد الجليل القزويني ثم الرازي في كتاب المثالب (ص ١٦٩) في وصف كاشان ما ترجمته: «و فيها من المدرّسين مثل الإمام ضياء الدين أبو الرضا... العديم النظير - في العالم - بعلمه وزهده».

وقال صاحب تاريخ طبرستان (المتوفى سنة ٦٣٠ق) ما ترجمته:

« ومن كبار العلماء و السادات ذوي الأفضال ... الخواجه الإمام
فقيه آل محمّد أبو الفضل ». (ص ١١٩)

و مدحه الأديب المحدّث العلامة عبد الرحيم بن أحمد بن
محمد البغدادي أبو الفضل ابن الإخوة - المترجم في سير أعلام
النبله (ج ٢٠، ص ٢٨٠، رقم ١٨٨) و المتوفى بشيراز سنة ٥٤٨ -
بقصيدة نظمها بإصفهان و أرسلها إلى كاشان، و منها:

كلُّ حميد و جميل إذا

قيس به فهو ذميم دميم

سل عنه راوند فإن أنكرت

فاسأل به البطحاء ثم الحطيم

و «هل أتى» فاسأل تجد ناطقاً

عن صنصئ المجد و بيت صميم

«ذلك فضل الله يؤتيه من

يشاء» و الفضل لديه عظيم

لم يُنسه البُعد و دادي كما

لم ينسني و هو قريب مقيم

ينطق قبل الخُبْر مرآه عن

مخبر صدق بنعيم زعيم

و للمزيد من التعرف على حياة الراوندي راجع الرسالة التي ألفها
العلامة السيّد المرعشيؑ و سماها لمعة النور و الضياء في ترجمة
السيّد أبي الرضا.

ولد سنة ٤٨٣ق، و توفي سنة ٥٤٣ق، كما في المشجرة القديمة

بلدة كاشان، لكن في معجم الألقاب (رقم ٢٣٤٨) أنه أجاز سنة ٥٧٠ في ربيع الآخر لفخر الدين محمد بن خالد الأبهري القاضي.

٧- قطب الدين النيسابوري

ذكره منتجب الدين في الفهرست (رقم ٣٤٣) وقال: «الشيخ الإمام قطب الدين أبو جعفر محمد بن علي بن الحسن المقرئ النيسابوري ثقة عين، أستاذ السيد الإمام أبي الرضا والشيخ الإمام أبي الحسين رحمهما الله، له تصانيف؛ منها: التعليق، الحدود، الموجز في النحو. أخبرنا بها السيد الإمام أبو الرضا فضل الله بن علي الحسنی عنه».

وفي معجم الألقاب (ج ٣، ص ٤٢٧، رقم ٢٨٩٣): «قطب الدين أبو عبد الله محمد بن علي بن الحسن النيسابوري المقرئ، كان من القراء المجوّدين، وقد اشتغل عليه جماعة من التلامذة واتفعوا به، وكان متأدّباً. كتبت من خطّه:

أفسيتم العبرات فابقوا و ملكتم قلبي فرقوا
جازا يتموني من بعا دكم بما لا أستحق
أحبابنا ما بين فر قتكم و بين الموت فرق».

وفي طبقات أعلام الشيعة (القرن السادس، ص ٢٧٢): «و له كتاب المجالس الذي رواه عنه ابن شهر آشوب، و نقل عنه في المناقب. و في هامش فهرست منتجب الدين بتحقيق الطباطبائي (ص ١٥٨): «وله من الكتب: البداية في الهداية».

و كان ينبغي أن يُذكر هذا في ذيل تاريخ نيسابور للفارسي إلا أن هذا الذيل لم يصل منه شيء إلينا سوى مستخبه الذي هو من فعل

الصريفيني، وقد حذف من الكتاب جملة من الأعلام المشهورين وخاصة من الشيعة. أما المختصر الثاني للذيل فهو ناقص، وابتدئ بحرف الحاء، علماً أن المصنف جعل من اسمه محمد أول الكتاب تيمناً وتبركاً برسول الله ﷺ، فالمحمدون لم ترد تراجمهم في المختصر الثاني.

٨ - الحسن بن يعقوب الأديب

في منتخب سباق تاريخ نيسابور (ص ٥٤٥): «الحسن بن يعقوب بن أحمد بن محمد أبو بكر الأديب سمع بإفادة أبيه... توفي سنة ٥١٧، ودفن بالحيرة [بنيسابور]».

وفي التحبير للسمعاني (١٢٦) (ص ٧٠):

«الأديب من أهل نيسابور، كان شيخاً فاضلاً نظيفاً مليح الخط، مقبول الظاهر، حسن الجملة... وكان أستاذاً لأهل نيسابور في عصره، وكان غالباً في الاعتزال داعياً إلى الشيعة، سمع... وكتب الحديث الكثير بخطه، وكتب إليّ الإجازة».

وفي دمية القصر للباخرزي (ج ٢، ص ١٠٣٨، رقم ٨٦): «خلف أبيه، اللاتحة مخايل الخير فيه، وقد حصل صدرأ صالحاً من فوائده، ونظم في سلك الأدب كثيراً من فرائده، وللأيام فيه مواعد و سينجزها، وله في تنجز تلك المواعد فرص و سينتهزها، فمما كتب إليّ قوله... (وذكر أبياتاً مختلفة من شعره).

وفي الوافي للصفدي (ج ١٢، ص ٣٠٨، رقم ٢٧٩) بعد ما ذكر شيئاً

من ترجمته نقلاً عن التحيير دون تصريح: «قال والده يعقوب بعد ما أنشد أبياتاً: واقتدى بي ابني الحسن - حبه الله - فقال وأجاد» (و ذكر بيتين من شعره).

و في معارج نهج البلاغة قال مصنفه أبو الحسن البيهقي في مقدمة الكتاب (ص ٢):

«قرأت كتاب نهج البلاغة على الإمام الزاهد الحسن بن يعقوب بن أحمد القارئ، و هو و أبوه في ملك الأدب قمران، و في حدائق الورع ثمران، في شهور سنة ست عشرة و خمسمئة، و خطه شاهد لي بذلك، و الكتاب سماع له».

٩ - الحاكم الحسكاني

قال عنه تلميذه الحافظ عبد الغافر الفارسي في ذيل تاريخ نيسابود في منتخبه (رقم ٩٨٥، ط ٢) و مختصره (رقم ١٩٤٩، ط ١) و في مواضع من كتابه، أشرنا إلى تلك المواضع بهامش (ط ٢) و ما بين المعقوفين هي من تلك المواضع:

«عبيد الله بن عبد الله بن أحمد... بن حسكان [شيخنا] أبو القاسم الحذاء الحافظ المتقن، [الحاكم، محدث أصحاب الرأي في عصره، من المكثرين، و الجامع للأبواب، و المصنف في كل فن بحسان الكتب].

من أصحاب أبي حنيفة، فاضلاً مسنّاً، من بيت العلم و الوعظ و الحديث...، و هذا تميّز من بينهم بطلب الحديث و تحصيله و معرفته حتى تخرج عنه (خ: فيه)، سمع الكثير عالياً، و انتخب على الشيوخ، و جمع الأبواب و الكتب و الطرف و تفقه على...، و حصل قدراً صالحاً من العربية، و مال إلى مذهب العدل

مذهب المعتزلة و الشيعة)، و شدا شيئاً من الأصول، فشرع في بعض المسائل في تصانيفه، و خير رأس ماله معرفة الحديث و رجاله، و رأيت فهرست تصانيفه بخطه يبلغ الصغار و الكبار منها قريباً من المئة و فيها فوائد، و لم يكن في أصحابه [من أتباع المذهب الحنفي] في زمانه و بعده من يبلغ درجته في معرفة الحديث و معرفة رجاله، [و أول شيخ سمع منه الحديث... سمع منه سنة ٣٩٥٧].

حدّث... و سمع أولاده، و سافر إلى مرو و استفاد بها و أفاد، و لم يأل في الطلب ثم النشر و الإفادة.

و في دمية القصر للباخرزي - و هو معاصره - (ج ٢، ص ١٠٨٩، رقم ١٠٤): «الحاكم أبو القاسم الحداء الحسكاني: يقول ما في رأيك أبا حازم الحديث، اتفاق من الرأي و الحديث، و باؤه في سائر العلوم غير قصير، و المُثني عليه و إن بالغ موسوم بسمه التخصير، أنشدني الأديب يعقوب له قال: أنشدني لنفسه... (و ذكر أبياتاً له) أقول: أشار إلى أبي حازم العبدوي و هو من كبار الحفاظ، و من مشايخه، ذكر في شواهد التنزيل أنه كان يروي حديث المنزلة بخمسة آلاف سند و طريق.

و قال الذهبي في سير أعلام النبلاء (ج ١٨، ص ٢٦٨، رقم ١٣٦)، و تذكرة الحفاظ (ج ٣، ص ١٢٠٠، رقم ١٠٣٢): «الإمام المحدث البارع القاضي الحنفي الحاكم...، شيخ متقن، ذو عناية تامة بعلم الحديث، و كان معمرأً، عالي الإسناد، صنّف في الأبواب، و جمع... و تفقّه...، و ما زال يسمع و يجمع و يفيد، و قد أكثر عنه المحدث عبد الغافر الفارسي، و ذكرّه في تاريخه، لكن لم أجده

ذَكَرَ لَهُ وَفَاةً، وَ قَدْ تُوْفِي بَعْدَ السَّبْعِينَ وَ أَرْبَعِمِئَةِ، وَ وَجَدَتْ لَهُ مَجْلِساً يَدُلُّ عَلَى تَشْيَعِهِ وَ خَبْرَتِهِ بِالْحَدِيثِ، وَ هُوَ تَصْحِيحُ خَيْرِ رَدِّ الشَّمْسِ لِعَلِيِّ عليه السلام وَ تَرْغِيمِ النُّوَاصِبِ الشَّمْسِ».

وَ قَالَ ابْنُ شَهْرَآشُوبٍ - وَ قَدْ تَقَدَّمَتْ تَرْجُمَتُهُ - فِي مَعَالِمِ الْعُلَمَاءِ (بِرَقْمِ ٥٢٧): «لَهُ كِتَابٌ شَوَاهِدِ التَّنْزِيلِ لِقَوَاعِدِ التَّفْضِيلِ، حَسَنٌ [فِي] إِخْصَائِصِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فِي الْقُرْآنِ، مَسْأَلَةٌ فِي تَصْحِيحِ رَدِّ الشَّمْسِ وَ تَرْغِيمِ النُّوَاصِبِ الشَّمْسِ».

وَ قَالَ السَّمْعَانِيُّ فِي تَرْجُمَةِ ابْنِ الْحَسَّكَانِيِّ وَ هَبَّ اللَّهُ: «وَالدَّهْ كَانَ مِنْ حَفَازِ الْحَدِيثِ الْمَشْهُورِينَ بِالكَثْرَةِ».

وَ قَالَ ابْنُ فَنْدُقٍ فِي تَارِيخِ بِيَهَقِ (ص ١٨٧) فِي تَرْجُمَةِ زَيْدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ الْفَرِيوَمَدِيِّ: «وَ الْحَاكِمُ أَبُو الْقَاسِمِ الْحَسَّكَانِيُّ الْحَدَّاءُ مَحَدَّثُ خِرَاسَانَ، وَ دَعَا نِسَابُورَ وَ انْتَقَلَ إِلَى قَرْيَةِ فَرِيوَمَدٍ».

هَذَا، وَ لَمْ يَبْقَ مِنْ كِتَابِهِ إِلَّا:

- ١- شَوَاهِدِ التَّنْزِيلِ لِقَوَاعِدِ التَّفْضِيلِ: وَ قَدْ طُبِعَ مَرَّتَانِ، الْأُولَى بِبَيْرُوتَ، وَ الثَّانِيَةَ بِطَهْرَانَ وَ بِمَسَاعِي وَ تَحْقِيقِ شَيْخِنَا الْوَالِدِ، وَ الطَّبْعَةُ الثَّانِيَةُ فِي ثَلَاثِ مَجْلَدَاتٍ، وَ هُوَ الْآنَ مَعَدَّةٌ لَطَبْعَةٍ ثَالِثَةٍ، وَ هُوَ أَغْنَى كِتَابٌ فِي بَابِهِ، لَمْ يَصِلْ إِلَيْنَا شَيْءٌ فِي هَذَا الْمَجَالِ أَحْسَنَ مِنْهُ، وَ عَدَدُ أَحَادِيثِهِ ١١٦٣، وَ هُوَ خَيْرُ تَرْجُمَةٍ لِمَكَانَةٍ وَ مَنْزَلَةِ الْمُصَنَّفِ.
- ٢- فَضَائِلُ شَهْرِ رَجَبٍ: وَ عَدَدُ أَحَادِيثِهِ ١٥، وَ هَذِهِ الرَّسَالَةُ كَانَتْ ضَمِنَ مَجْمُوعَةِ أُخْرَى، كَتَبَتْ سَنَةَ ٤٢٩، وَ عِشْرَ عَلَيْهَا سَنَةٌ ١٣٨٩ق، فِي أَنْقَاضِ الْحَرَمِ الرُّضْوِيِّ بِمَشْهَدِ الرِّضَا بِخِرَاسَانَ، وَ قَدْ طُبِعَتْ ذَيْلَ الْمَجْلَدِ الثَّانِي مِنْ شَوَاهِدِ التَّنْزِيلِ فِي الطَّبْعَةِ الثَّانِيَةِ بِطَهْرَانَ.

٣- مسألة في تصحيح ردّ الشمس و ترغيم النواصب الشمس: و هذه الرسالة لم تصل إلينا إلا عن طريق ابن تيمية في منهاج السنة و ابن كثير في البداية و النهاية عند التعرض لحديث ردّ الشمس موزعة متبورة فلاحظ البدايه و النهاية (ج ٦، ص ٨٠) و منهاج السنة (ج ٤، ص ١٨٨).

و الظاهر أنه بسبب سعيه الحثيث و ذكائه الوقاد و فطرته السليمة تعرّف على مذهب أهل البيت، و اتسمت تصانيفه بطابع الولاء ممّا اضطرّه إلى ترك دوره الاجتماعي في الأوساط السنيّة - و هم آنذاك الأغلبية أصحاب الشوكة و الدولة - و إثارة الخلوة و الانزواء في بعض قرى نيسابور إلى حين الوفاة كما تقدّم نقل ذلك من تاريخ يهق. و هذا الميل إلى التشيع بدا عليه من أيام شبابه كما يستشتم ذلك من شواهد التنزيل و فضائل شهر رجب اللذان ألفهما في ريعان شبابه.

١٠- المعمري النيسابوري

وقع ذكره في السند بكنية أبي القاسم، و باسم علي بن محمد، و الظاهر أنه حصل تصحيّف، فالمعروف من مشايخ الحسكاني في شواهد التنزيل و الذي يروي عن الصدوق هو: أبو بكر محمد بن أحمد بن علي المعمري الأديب. قال عنه الحافظ عبد الغافر الفارسي: «مشهور، ثقة، كان يقعد للتأديب، و تخرج به جماعة من أولاد المشايخ، توفي سنة ٤٢٨ في المحرم، سمع أبا جعفر محمد بن علي الفقيه إماماً، روى عنه أبو القاسم الحسكاني، و توفي ابنه قبله أبو الحسن علي بن محمد بأربعة أشهر».

و لا يحتمل أن يكون ابنه؛ لمخالفة الكنية و صغره، و عدم رواية

الحسكاني عنه و عن أمثاله، و لاحظ متخب السياق (رقم ٩٤)، و
معجم الأدباء (ج ١٧، ص ٢١٤، رقم ٧٠) حيث نصّ على رواية
الحسكاني عن محمد بن أحمد بن علي عن الصدوق أبي جعفر،
و مثله في سبعة مواضع من شواهد التنزيل للحسكاني (ح ٩٠ و ١٠٨
و ٣٤٣ و ٤٢٢ و ٥٩٣ و ٧٩١ و ٧٩٣).

و في طبقات الأعلام للطهراني (ق ٥، ص ١٥٠ و ١٥٢): «محمد بن
أحمد بن علي أبو بكر من تلاميذ الصدوق، قرأ عليه كتاب الأمالي،
و قرئ عليه سنة ٤١٤ و ٤١٦ و ٤٢٣ و ٤٢٦».

هذا، و لاشك في اتحاد المعمرى المذكور في الشواهد و المذكور
في الطبقات؛ لأنه راوية الكتاب الأمالي - كما هو مسطورٌ على بعض
نسخ الأمالي - و كافة أحاديث الشواهد هي من الأمالي، إضافة إلى
التصريح باسمه و كنيته و نسبه في الشواهد.

١١ - أبو جعفر القمي الصدوق

هو أجلّ من أن يُذكر، توفي بالري سنة ٣٨١ق، قال الطوسي في
الرجال و الفهرست: «كان جليلاً، حافظاً للأحاديث، بصيراً
بالرجال، ناقداً للأخبار، لم يُرَ في القميين مثله في حفظه و كثرة
علمه، له نحو من ثلاثمئة مصنف». و قال النجاشي: «شيخنا و
فقيهنا، و وجه الطائفة بخراسان، ورد بغداد (سنة ٣٥٥)، و سمع
منه شيوخ الطائفة و هو حدث السنّ...».

١٢ - الإسترآبادي

منسوب إلى إسترآباد في إقليم جرجان و تعرف اليوم بـ«علي
آباد»، و وقع ذكره في السند هكذا: أبو بكر محمد بن القاسم بن

محمد الإسترآبادي.

و في إجازة العلامة الحلبي المذكورة في البحار (ج ١٠٧، ص ١٢٢): عن أبي محمد بن القاسم بن محمد الإسترآبادي. و في معجم رجال الحديث (ج ١٧، ص ١٥٥، رقم ١١٥٨٦): «محمد بن القاسم الإسترآبادي من مشايخ الصدوق، ذكره في المشيخة، و في باب التلبية، و ذكره مترضياً عليه في العيون (ج ١، الباب ٢٨، ح ١٩)... و هو محمد بن القاسم المفسر الإسترآبادي - الذي روى عنه الصدوق كثيراً... - و في بعض الموارد عَبَّرَ عنه بالمفسر...، و عَبَّرَ عنه أيضاً بمحمد بن القاسم الإسترآبادي المفسر، و يعبر عنه أيضاً بمحمد بن القاسم المفسر أبي الحسن الجرجاني، و قد جمع بين الجميع تارة و قال: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْإِسْتِرْآبَادِيِّ أَبُو الْحَسَنِ الْجُرْجَانِيِّ الْمَفْسَّرِ...، و وصفه بالخطيب تارة».

قال ابن الغضائري: محمد بن القاسم المفسر الإسترآبادي... ضعيف كذاب!

قال السيد الخوئيؑ: «لم ينص على توثيقه و تضعيفه أحد من المتقدمين، إلا ما تقدم عن ابن الغضائري، و قد عرفت أن نسبة الكتاب إليه لم تثبت...، و الصحيح أن الرجل مجهول الحال...، نعم لا يبعد دعوى أن الصدوق كان معتمداً عليه لروايته عنه في الفقيه المؤيد بترضيه و ترخمه عليه كثيراً...» (انتهى بتصريف و تلخيص).

في أمالي الصدوق (ح ٧٢١، مجلس ٦٩): «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْإِسْتِرْآبَادِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو

يحيى محمد بن عبد الله بن يزيد المقرئ قال: حَدَّثَنَا سفيان بن عيينة عن الزهري قال: كنت عند علي بن الحسين... و ذكر حديثاً.

١٣ - عبد الملك بن إبراهيم

لم أجد له ترجمة، و في أمالي الصدوق (ح ١، مجلس ٥٨): «حَدَّثَنَا محمد بن القاسم الإسترآبادي رضي الله عنه قال: حَدَّثَنَا عبد الملك بن أحمد بن هارون قال: حَدَّثَنَا عمّار بن رجاء...»، فلا أدري أ هو هو أم لا، و على أي حال فهو مجهول.

١٤ - علي بن محمد بن محمد بن سيار

لم أجد له ترجمة أيضاً، و علي بن محمد بن سيار مع يوسف بن محمد بن زياد رويًا التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري و عنهما محمد بن القاسم الإسترآبادي، قال السيد الخوئي في معجمه (ج ١٢، ص ١٤٧، رقم ٨٤٢٨): «وكلاهما مجهول الحال... مع أن الناظر في هذا التفسير لا يشك في أنه موضوع».

١٥ - أبو يحيى المقرئ

«محمد بن عبد الله بن يزيد المكي مولى آل عمر، وثقه أبو حاتم و ابنه و النسائي و الخليلي و ابن حبان، مات سنة ٢٥٦» (تهذيب الكمال، ج ٢٥، ص ٥٧٠، رقم ٥٣٨٠). و هو من رجال النسائي و ابن ماجه، و به يلتقي سند الآوي بسند ابن عساكر.

و أما سفيان بن عيينة و الزهري فهما من كبار الأعلام الحفاظ. هذا كله بالنسبة إلى سند الآوي، و أما ابن عساكر فرواه عن

أبي يحيى المقرئ: أبو الحسن محمد بن عمران، وفي الرواية عن المقرئ في تهذيب الكمال: «محمد بن عمران بن خزيمة ولم أجد له ترجمة أيضاً».

لكن وقع في رواية المقدسي التي تلتقي مع رواية ابن عساكر في الوسطة الثانية إضافة شخصين بينهما، قال: «أنبأنا أبو الحسن محمد بن عمران قراءة عليه، أنبأنا محمد بن القاسم الكوفي، أنبأنا علي بن سنان، أنبأنا أبو يحيى...» ولم نعرف علي بن سنان ولا محمد بن القاسم.

نسخها وأسلوب تحقيقها

حكى شيخنا الوالد في ذيل هذه الندبة من ترجمة الإمام زين العابدينؑ من تاريخ ابن عساكر (ص ١٠٦) أنه رأى نسخة هذه الندبة في النجف الأشرف عند بعض الأصدقاء، ثم ذكر أن لها مصورة (برقم ٣٥٥٤) في المكتبة المركزية بجامعة طهران (ج ٢٤، ص ١٧٩).

ونحن قد اعتمدنا على مصورة مركز إحياء التراث الإسلامي (المرقمة ب ٢٢٨)، وكان في ترتيب صفحاتها تقديم وتأخير ناشئ من عدم الدقة في الترقيم، فرتبناها وفق سائر المصادر والسياق، وعرضناها خاصة على رواية الكفعمي في البلد الأمين، وأشرنا إلى بعض المغايرات في الهامش، والنسخة هي معرّبة جيّدة الخط في سبع صفحات.

أخبرنا السيد الامام العالم العلامة نيران الدين عبد الكرم بن احمد بن موسى نخل و الحسني البغدادي وثق
 مرابطه من زمان مولانا الامام علي بن موسى الرضا عليه السلام و قوله آية قال أخبرنا الشيخ محمد بن
 عبدالله بن محمود بن بلدي الحنفي قد روى مدد روى ابي خنيفة بغداد أخبرنا الشريف قال الذين جددت
 محمد بن زيد الحسيني الموصلي أخبرنا الشيخ رشيد الدين محمد بن علي بن محمد بن اسحاق المازندراني
 أخبرنا السيد الامام السيد العلامة حجة المثلثي نبال الدين أبو الرضا فضل الله بن علي الحنفي
 الرازي و قد ألقى الله درجته و شرف لدهه منزلة قال أخبرنا الشيخ السيد فطيلق بن أحمد بن
 محمد بن علي الحسن الغري البسابوري أخبرنا الشيخ الأديب الحسن بن محبوب بن أحمد البسابوري
 ان مولانا البلخزي قال أخبرنا الجناح أبو القاسم عبدالله بن عبد الله الكوفي قال أخبرنا
 الشيخ أبو القاسم علي بن محمد الميسري بزازي علي بن فضل بن داود بن ميسرة قال أخبرنا أبو
 جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن باويه القمي الفسفي رضي الله عنه قال حدثنا
 أبو بكر محمد بن القاسم بن محمد الأسدي قال حدثنا أحمد الملك بن ابراهيم و علي بن محمد بن محمد بن بكير
 قال حدثنا أبو يحيى بن محمد بن عبدالله بن يزيد الفري قال حدثنا حسين بن محمد بن علي بن زياد
 قال حدثنا علي بن الحسين بن عبد الجبار بن علي بن أبي حمزة قال حدثنا علي بن محمد بن
 يانفخ حاتم بن أبي الجهم بن سكونك قال قال الدنيا و عيالها ركوبك أنا اعترت من نوح من الافلاك
 و من وارتنه الارض من الاذنك و من جفت من ارضك انك و نبتك الى دار ابي من اهل اهلك
 ثم في بطن الارض مدطهورها . بما ستمم فيما يولد دوا رزق

وَهَلْ لَكَ إِذَا قَالَ جَنُفُكَ بِنَفْسِهِ وَلَمْ تَكْتُبْ خَيْرًا لَدَىٰ اللَّهِ عَازِرٌ ۚ
 أَرْضَىٰ أَنْ تَقْبَلَ الْجَبْعُ وَتَقْبَضَ رِدْيُنُكَ مَنقُوصٌ وَمَا لَكَ وَالْفِرْدُ ۚ
 ذَمُّكَ لَدَيْهِ إِعْلَاقُهُ تَعَالَىٰ وَجِبَّتُمْ أَضْلَالُهُ وَالصَّلَاةُ ۚ
 « وَاللَّحْمُ عَلَىٰ تَهْدٍ رَأَىٰ وَأَصْحَابِهِ نَارٌ عَلَىٰ دِي سَلْمَةَ كِتَابٌ ۚ
 د الحسب محمد بن أبي الحسن الذي في ربيع الحرسه بان وسيله ۚ

بسم الله الرحمن الرحيم

يا ربّ، تمّم بالخير

أخبرنا السيّد الإمام العالم العلامة غياث الدين عبد الكريم بن أحمد بن موسى بن طاووس الحسيني البغدادّي - وقت مراجعته من زيارة مولانا الإمام علي بن موسى الرضا عليه السلام و وصوله بأوة - قال: أخبرني الشيخ مجد الدين عبد الله بن محمود بن بُلدُجي الحنفي - مدرّس مدرسة أبي حنيفة ببغداد - أخبرنا الشريف كمال الدين حيدر بن محمد بن زيد الحسيني الموصلّي، أخبرنا الشيخ رشيد الدين محمد بن علي بن شهر آشوب المازندراني، أخبرنا السيّد الإمام السعيد العلامة حجة الخلق ضياء الدين أبو الرضا فضل الله¹ بن علي الحسيني الراوندي - أعلى الله درجته، و شرف لديه منزلته - قال: أخبرنا الشيخ السعيد قطب الدين أبو جعفر [و أبو الحسين] محمد بن علي [بن] الحسن المقرئ النيسابوري، أخبرنا الشيخ الأديب الحسن بن يعقوب بن أحمد النيسابوري - ابن مؤلف البلغة - قال: أخبرنا الحاكم أبو القاسم عبيد الله بن عبد الله [بن أحمد] الحسكاني قال:

١ . وهنا ملتقى سند العلامة الحلّي و الآوي، حيث إنّ العلامة رواها عن الحسن بن الدرّبي عن نجم الدين الدورّستي عن الراوندي.

أخبرنا الشيخ أبو القاسم علي بن محمد المعمري بقراءته عليّ بلفظه في داره من أصله، قال: أخبرنا أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه الفقيه القمي عليه السلام، قال: حدّثنا أبو بكر محمد بن القاسم بن محمد الإسترأبادي، قال: حدّثنا عبد الملك بن إبراهيم و علي بن محمد بن محمد بن سيار، قال: حدّثنا أبو يحيى محمد^١ بن عبدالله بن يزيد المقرئ، قال: حدّثنا سفيان بن عُيينة عن الزهري^٢ قال: سمعت علي بن الحسين سيد العابدين عليه السلام يحاسب نفسه ويناجي ربّه ويقول:

يا نفس، حتى مَ إلى الحياة سكونك، وإلى الدنيا وعمارته ركونك^٣، أما اعتبرتِ بمن مضى من أسلافك، ومن وارته الأرض من الأفك، ومن فجعتِ به من إخوانك، ونَقَلتِ إلى دار البلى^٤ من أقرانك؟

فهم في بطون الأرض بعد ظهورها محاسنهم فيها بَوالِ دوائر
خَلَّتْ دورهم عنهم^٥ وأقوتِ عِراضهم وساقتهم نحو المنايا المقادر
وَحَلُّوا عن الدنيا وما جمعوا لها وضمتهم تحت التراب الحفائر
كم تخزمت^٦ أيدي المنون؛ من قرون بعد قرون، وكم غيرت الأرض ببلاها،

١. هنا ملحقى سند الآوي وابن عساكر؛ حيث رواها ابن عساكر عن هبة الله بن محمد بن عبد الواحد، عن محمد بن محمد بن عبد العزيز العكبري، عن عبد الله بن مجالد بن بشر البجلي، عن أبي الحسن محمد بن عمران، عن أبي يحيى هذا.

٢. لم يذكر الكفعمي من سند الرواية سوى الزهري أحداً، قال في البلد الأمين (٣٢٠): «ندبة مولانا زين العابدين عليه السلام رواية الزهري: يا نفس!...».

٣. في رواية ابن عساكر (ص ٩٨، ح ١٣٥): حتى م إلى الدنيا غرورك، وإلى عمارتها ركونك.

٤. في تاريخ دمشق: ونقل إلى البلى...

٥. في البلد الأمين (ص ٣٢٠): منهم. وفي تاريخ دمشق: منها.

٦. في البلد الأمين (ص ٣٢٠): كم اخترمت.

وغيبت في تراها، مِمَّنْ عاشرتِ من صنون الناس، وشيعتهم إلى أرماس^١.
 وأنت على الدنيا مكبّ مناسف
 على خطرٍ تُمسي وتصبح لاهياً
 وإنّ امرأ يسعى لدنياه جاهداً^٢
 فحتى مَ على الدنيا إقبالك، وبشهواتها^٣ اشتغالك، وقد وخطك القتير،
 ووافاك^٤ النذير، وأنت عمّا يراد بك ساه، وبلذة يومك لاه.

وفي ذكر هول الموت والقبر والبلى
 عن اللهو واللذات للمرء زاجر
 أبعد اقتراب الأربعين ترئُص
 وشيب القذال منذرٌ لك^٥ ذاعر
 كأنك معنيّ بما هو ضائرٌ
 لنفسك عمداً أو عن الرشد جانر^٦
 انظر إلى الأمم الماضية، والقرون الفانية، والملوك العاتية، كيف انتسفتهم^٧ الأيام،
 وأفناهم الجمام، فانمحت^٨ من الدنيا آثارهم، وبقيت فيها أخبارهم.
 وأضحوا ريماء في التراب وأقفرت
 مجالس منهم عطلت^٩ ومقاصر
 وحلوا بدارٍ لاتزاور بينهم
 وأنسى لسكان القبور التزاور
 فما أن ترى إلا جثي قد ثووا بها
 مُسنمة^{١٠} تسفي عليها الأعاصير

١. في البلد الأمين و تاريخ دمشق: الأرماس .

٢. في رواية ابن عساكر : دائباً .

٣. في البلد الامين : بشهوتها .

٤. في رواية ابن عساكر : وأناك .

٥. في البلد الأمين : منذ ذلك . وفي رواية ابن عساكر : وشيب قذال منذرٌ لك كاسر .

٦. في تاريخ دمشق : كأنك معني بالذي هو صائرٌ... حائر .

٧. في رواية ابن عساكر : الماضية والملوك الفانية كيف أفنتهم .

٨. في البلد الامين : فأفناهم ... فانمحت؛ وفي تاريخ دمشق (ط طهران) : ووافاهم ، وفي ط بيروت :

ووفاهم .

٩. في تاريخ دمشق : وعطلت مجالس منهم أقفرت....

١٠. في رواية ابن عساكر : مسطحة .

كم عاينت من ذي عزٍّ وسلطان^١، وجنودٍ وأعوان، تمكّن من دنياه، ونال فيها^٢
مناه، فبنى الحصون والداكر، وجمع الأغلاق والذخائر.

فما صرفت كفّ المنية إذا أتت مبادرةً تهوي إلى الذخائر
ولا دفعت عنه الحصون التي بنى وحفّت بها أنهارها^٣ والداكر
ولا قارعت عنه المنية خيله ولا طمعت في الذبّ عنه العساكر

أتاه من أمر الله ما لا يُردُّ، ونزل به من قضائه ما لا يُصدّد، فتعالى [الله] الملك
الجبار، المتكبر القهار، قاصم الجبارين، ومبير المتكبرين.

مليك عزيزٌ ما يُردّ قضاؤه عليم حكيم^٤ نافذ الأمر قاهر
عنا كل ذي عزٍّ لِعِزَّةِ وجهه فكل عزيزٍ للمهيم صاغر
لقد خشعت^٥ واستسلمت وتضاءلت لعزة ذي العرش الملوك الجبابر

فالبذار^٦! والجذار الحذار! من الدنيا ومكائدها، وما نصبت لك من مصائبها،
وتجلت^٧ لك من زينتها، واستشرفت^٨ لك من فتنها.^٩

وفي دون ما عاينت من فجعاتها إلى رفضها داع وبالزهد أمر
فَجِدْ ولا تغفل فعيشك زائل وأنت إلى دار المنية صائر

١. في تاريخ دمشق: كم ذي منعة وسلطان.

٢. في البلد الأمين: منها؛ وفي تاريخ دمشق: فيها ما تمناه وبنى القصور.

٣. في البلد الأمين وتاريخ دمشق: وحفّ. وفي الثاني: أنهاره.

٤. في تاريخ دمشق: عليم حكيم.

٥. في رواية ابن عساكر: خضعت.

٦. بدرت إلى الشيء: أسرع وتبادرت إليه (لسان العرب: بدر).

٧. في البلد الأمين: مصاندها وتجلّى. وفي تاريخ دمشق: مصاندها وتجلّت.

٨. في البلد الأمين: واستشرف.

٩. هذه الفقرة لم ترد في تاريخ دمشق، وورد فيه بدلها: وأظهرت لك من بهجتها.

و لا تَطْلُبُ الدنِياَ فإِنَّ طِلاَبِها و إن نِلتَ منها غِيبُهُ^١ لك ضائِرُ^٢
 و هل^٣ يحرص عليها لبيب، أو يَسُرُّ بِلذَّتِها^٤ أريب، و هو على ثقة من فنائِها،
 و غير طامع في بقائِها، أم كيف تنام عين مَن يخشى البيات، و تسكن^٥ نفس من
 يتوقَّع الممات.

ألا لا و لكنا نَغْرُ نفوسنا و تشغَلنا اللذاتُ عَمَّا نحاذرُ
 فكيف^٦ يَلذُّ العيش مَن هو موقنٌ بموقفٍ عرضٍ يوم تُبلى^٧ السرائرُ
 كأننا نرى أن لا نشور و أننا سدي^٨ ما لنا بعد الفناء^٩ مصائرُ
 و ما عسى أن ينال طالب الدنيا من لذتها، و يتمتَّع به من بهجتها، مع فنون
 مصائبها، و أصناف عجائبها^{١٠}، و كثرة تبعه في طلابها، و ما يكابد^{١١} في أسقامها
 و أوصابها.

و ما إن يني في كل يوم و ليلة يروح عليها صرفها و يبادر^{١٢}

١. غِبُّ كل شئ: عاقبته (لسان العرب: غب).

٢. ضارَه ضيراً: ضَرَّه (لسان العرب: ضير).

٣. في البلد الأمين: فهل.

٤. في تاريخ دمشق: أو يسر بها.

٥. في البلد الأمين: أو تسكن.

٦. في البلد الأمين: و كيف. و مثله في تاريخ دمشق.

٧. في البلد الأمين: عدل حين تبلى.

٨. سدي: مهملاً غير مأمور و غير منهى (لسان العرب: سدا).

٩. في رواية ابن عساكر: الممات.

١٠. في تاريخ دمشق: صاحب الدنيا من لذتها... مع صنوف عجائبها.

١١. في البلد الأمين ص ٣٢١: طلابها، و تكادحه في اكتسابها، و تكابده من أسقامها... و في تاريخ دمشق: و ما يكابد من أسقامها و أوصابها و آلامها.

١٢. في البلد الأمين: علينا صرفها و يباكر. و في تاريخ دمشق: و ما قد نرى... علينا... و يباكر، تغاورنا.

تعاوره آفاتها و همومها و كم ما عسى^١ يبقى لها المتعاور
فلا هو مغبوط بدنياه آمنٌ و لا هو عن تطلباها النفس قاصر
كم غزت الدنيا من مخلد إليها، و صرعت من مكب عليها، فلم تنعشه من
صزعته، و لم تقله من عشرته، و لم تداوه من سقمه، و لم تشفه من ألمه^٢.
بلى أوزدته بعد عزٍّ و منعةٍ موارد سوءٍ ما لهنَّ مصادرُ
فلما رأى أن لا نجاة و أنه هو الموت لا ينجيه منه الموازر^٣
تندم لو يغنيه طولٌ ندامةً^٤ عليه، و أبكته الذنوب الكبائر
بكى على ما سلف^٥ من خطاياها، و تحسّر على ما خلف من دنياه، حيث^٦ لا
ينفعه الاستعبار، و لا ينجيه الاعتذار، من هول المنية، و نزول البلية.
أحاطت به آفاته^٧ و همومه و أبلس لما أعجزته المعاذر
فليس له من كربة الموت فارج و ليس له مما يحاذر ناصر
و قد جشأت خوف المنية نفسه تُردها دون اللهاة^٨ الحناجر
هنالك خف عنه عواده، و أسلمه أهله و أولاده، و ارتفعت الرنة و العويل^٩، و

١. في تاريخ دمشق: وكم قد ترى.

٢. في رواية ابن عساكر: فلم تنعشه من غزته، و لم تقمه من صرعته، و لم تشفه من ألمه، و لم تبرئه من سقمه.

٣. الموازر، بمعنى الملاجئ. و في تاريخ دمشق: التحاذر.

٤. في تاريخ دمشق: تندم إذ لم تغن عنه ندامة.

٥. في البلد الأمين: أسلف.

٦. في رواية ابن عساكر: حين.

٧. في تاريخ دمشق: أحزانه.

٨. في تاريخ دمشق: ترددها منه اللهي و الحناجر.

٩. في رواية ابن عساكر: فارتفعت الرنة بالعويل و أسوا.

يشسوا من بُرء العليل، و غَمَضُوا^١ بأيديهم عينيه، و مدوا عند خروج نفسه رجله.

فكم موجع يبكي عليه تفجعاً^٢ و مستنجد صبراً و ما هو صابر

و مسترجع داغ له الله مخلص^٣ يعدد منه خير ما هو ذاكر

و كم شامت مستبشر بوفاته و عما قليل كالذي صار صائر

[فأشق جيوبها نساؤه، و لطم خدودها إماؤه، و أعول لفقده جيرانه، و توجع لرزته^٤ إخوانه، ثم أقبلوا على جهازه، و تشمروا^٥ لإبرازه.

فظل أحب القوم كان لقربه بحث على تجهيزه و يبادر

و شمّر من قد أحضروه ليغسله و وُجّه لَمّا فاض^٦ للقبر حافر

و كُفّن في ثوبين و اجتمعت^٧ له مشيعة إخوانه و العشار

فولوا عليه مُغولين و كلهم لمثل الذي لاقى أخوه محاذر

كشاة رتاع^٨ أمّاتٍ بدا لها بمُدّيته بادي الذراعين^٩ حاسر

فريعت و لم ترتع قليلاً و أجفلت فلما انتحى منها الذي هو جازر^{١٠}

عادت إلى مرعاها، و نسيت ما في أختها دهاها، أفبأفعال البهائم اقتدينا، و

١. في البلد الأمين: غضوا. والمثبت أنسب.

٢. في تاريخ دمشق: و مقجع.

٣. في رواية ابن عساكر: مخلصاً.

٤. في البلد الأمين: لرزته.

٥. في تاريخ دمشق: و شمروا لإبرازه و ظلّ.

٦. في تاريخ دمشق: قام.

٧. في البلد الأمين: فاجتمعت.

٨. رتعت العاشية ترتع رتاعاً و رتوعاً: أكلت ما شاءت، و جاءت و ذهب في المرعى نهاراً (لسان العرب: رتع).

٩. في البلد الأمين: بمدية باد للذراعين.

١٠. في البلد الأمين: فراغت... حاذر. و في تاريخ دمشق: فلما نأى عنها.

على عاداتها جَرَيْنَا.

عُدَّ إلى ذكر المنقول إلى [دار البلى و] الثرى، و المدفوع إلى هولٍ ما ترى.
 هوى مَصْرَعاً^٢ في لحدّه و توزَّعت موارِيثه، أرحامه و الأواصرُ
 وأنحَوْا على أمواله يَخْضِمونها ولا^٣ حامد منهم عليها و شاكر
 فيا عامر الدنيا، و يا ساعياً لها و يا آمناً من أن تدورِ الدوائر
 فلو رأيت الأصغر من أولاده، قد غلب الحزنُ على فؤاده، فغُشي^٥ من الجزع
 عليه، و قد خضبتِ الدموع خَدَيْه، ثم أفاق و هو يندب أباه، و يقول بشجوة^٦: وا
 وَيْلَاه!!

لأبصرتَ من قبح المنية منظراً يُسهال لَمَزَاهُ و يرتاع ناظر
 أكابر أولادٍ يهيج اكتئابهم إذا ما تناسوه^٧ البنون الأصاغر
 و رنَّة نسوانٍ عليه جوازع مدامعها فوق الخدود غزائر
 ثم أخرج من سَعَة قصره، إلى ضيق قبره، [فلمَّا استقر في اللحد، وهي عليه
 اللين، و قد^٨ حثوا^٩ بأيديهم التراب، و أكثروا التلدد [عليه] والانتحاب، و وقفوا
 ساعة عليه، و قد يسوا من النظر إليه.

١. في تاريخ دمشق: أم على.

٢. في رواية ابن عساكر: نوى مفرداً.

٣. في البلد الأمين: فما. و في تاريخ دمشق: و أحنوا ... يقسمونها بلا.

٤. في البلد الأمين: و قد.

٥. في تاريخ دمشق: و غشي. و ليس فيه لفظنا (ثم أفاق) و (بشجوة). و فيه: يا ويلاه لعابنت من قبح ...
 مدامعهم ... غوازر.

٦. الشُّجُو: الهم و الحزن (لسان العرب: شجا).

٧. في البلد الأمين: تناساه. و مثله عند ابن عساكر.

٨. من رواية ابن عساكر.

٩. في البلد الأمين: فحثوا بأيديهم.

كيف أمنت هذه الحالة، و أنت صائرٌ إليها لا محالة؟! أم كيف تتهناً بحياتك، و هي مطيتك إلى مماتك؟! أم كيف تُسبغ طعامك و أنت تنتظر حِمامك؟!
 فلم^٢ تزود للرحيل و قد دنا و أنت على حالٍ وشيكاً مسافر فيا و يح^٣ نفسي كم أسوفُ توپتي و عُمرِي فانٍ، و الردى لي ناظر و كلُّ الذي أسلفتُ في الصحف مُنبتٌ يجازي عليه مئبُ الحكم^٤ قاهر فكم ترقعُ بدينك دياك؟! و تركب في ذلك هواك، إنِّي لأراك ضعيف اليقين، يا راقع الدنيا بالدين، أ بهذا أمرَك الرحمان؟! أم على هذا ذلك القرآن؟!
 تُخربُ ما يبقى و تَعمرُ فانياً فلا ذاك موفورٌ، و لا ذاك عامر و هل لك إن و افاك حتفك بغتةً و لم تكتسب خيراً لدى الله عاذر أ ترضى بأن تفتى الحياةً و تنفضي و دينك منقوض، و مالك وافر^٦.
 تمت الندبة بحمد الله و جسيم إفضاله، و الصلاة و السلام على محمد و آله و أصحابه، بأوة، على يدي صاحب الكتاب، الحسن بن محمد بن أبي الحسن الأوي، في ربيع الآخر سنة ثمان و سبعمئة.

١. في تاريخ دمشق: منتظر.

٢. في البلد الأمين و تاريخ دمشق: ولم.

٣. في تاريخ دمشق: فيالهدف.

٤. في البلد الأمين و تاريخ دمشق: عادل الحكم. و في الثاني: قادر.

٥. في تاريخ دمشق: ترقع بأخرتك... هواك أراك... اليقين، يا مؤثر الدنيا على... نزل القرآن.

٦. إلى هنا تنتهي رواية ابن عساكر. و في البلد الأمين بعده:

فبك إلهنا نستجير، يا عليم، يا خبير! من نؤمل لفكاك رقابنا غيرك؟ و من نرجو لغفران ذنوبنا سواك؟ و أنت المتفضل المنان، القائم الديان، العائد علينا بالإحسان، بعد الإساءة منا و العصيان، يا ذا العزة و السلطان، و القوة و البرهان! أجزنا من عذابك الأليم، و اجعلنا من سكان دار النعيم، يا أرحم الراحمين!

شرح و ترجمه حدیث

شرح حدیث حقیقت

ابن ہمام شیرازی (ق ۹ و ۱۰)

شرح حدیث حقیقت

ابن همام شیرازی (ق ۹ و ۱۰)

تحقیق: سید محمد عمادی حایری

درآمد

حقیقت‌طلبی، امری است که از آغاز، ذهن بشر را به خود مشغول داشته است و حقیقت، همان است که شریعت و طریقت، روی به سوی آن دارند و به راستی که کمال آدمی در رسیدن بدان است.

یکی از احادیثی که در این باب روایت کرده‌اند، «حدیث حقیقت» است که از دیرباز، عارفان صافی و صیرفیان بازار معانی را به سوی خود کشانیده است. ما در این جا به یکی از شروحنی که بر این حدیث نگاشته شده می‌پردازیم.

مقدمه، در سه بخش، به صورت زیر ترتیب یافته است:

۱- نگاهی به «حدیث حقیقت».

۲- ابن همام شیرازی و مثنوی‌های او.

۳- روش تصحیح و تحقیق.

۱. نگاهی به حدیث حقیقت

یکی از احادیثی که بسیار مورد توجه اهل معرفت واقع گشته، حدیث حقیقت است که از کمیل بن زیاد، روایت شده و او در آن، از امام الموحّدین حضرت علی علیه السلام از مراتب حقیقت می پرسد.^۱

از این حدیث، در مصادر اصلی حدیثی شیعه و سنی نشانی نیست. همین امر، باعث شده که در اصالت این حدیث، تردیدی اساسی به وجود آید؛ اما چنان که گذشت، محتوای عالی آن سبب شده که از دیرباز، ذهن علمای عارف را به خود معطوف دارد.^۲

علامه سید حیدر آملی در کتاب جامع الأسرار، با ذکر حدیث می نویسد:

وَأَمَّا أَقْوَالُهُ الَّتِي لَيْسَتْ مَذْكُورَةٌ فِي النَّهْجِ، وَهِيَ مَشْهُورَةٌ، فَهِيَ قَوْلُهُ الْمَذْكُورُ فِي الْمَقْدِمَةِ، الْمَخَاطَبُ بِهَ كَمِيلِ بْنِ زِيَادٍ عليه السلام الَّذِي هَذَا أَوْلُهُ فِي سَوَالِهِ عَنْهُ: مَا الْحَقِيقَةُ؟ قَالَ: «مَا لَكَ وَالْحَقِيقَةُ؟!». قَالَ: أَوْ لِسَتْ صَاحِبِ سَوْكٍ؟ قَالَ: «بَلَى! وَلَكِنْ يَرِشِعُ عَلَيْكَ مَا يَطْفَحُ مِنِّي!». قَالَ: أَوْ مَثَلُكَ يُحَيِّبُ سَائِلًا؟ قَالَ: «الْحَقِيقَةُ كَشْفُ سُبْحَاتِ

۱. برای آگاهی از احادیث کمیل، ر.ک: میراث حدیث شیعه، دفتر دوم، ص ۱۸۹-۱۹۳: شرح حدیث حقیقت، تحقیق: مهدی مهریزی.

۲. بنابر نقلی، مرحوم علامه طباطبایی رحمته الله فرموده اند که معانی این حدیث، آن قدر بلند است که بعید است از غیر معصوم، صادر شده باشد. همچنین جناب استاد شیخ علی سعادت پرور، درباره این حدیث نگاشته است: «... نقله و شرحه جماعة كثيرة من العلماء الموحّدین... و معلوم آنه إن لم یکن متنه مورد قبولهم، لم یشرحوه» (سر الإسراء فی شرح حدیث المعراج، ج ۲، ص ۹۸).

الجلال من غير إشارة». قال: زدني فيه بياناً. قال: «محو الموهوم مع صحو المعلوم».

قال: زدني فيه بياناً. قال: «هتك الستر لعلبة السر». قال: زدني فيه بياناً. قال: «جذب الأحديّة بصفة التوحيد». قال: زدني فيه بياناً. قال: «نور يشرق من صبح الأزل فتلوح على هياكل التوحيد آثاره». قال: زدني فيه بياناً. قال: «أطفئ السراج، فقد طلع الصبح».

سپس می نویسد:

و هذا الكلام له معانٍ كثيرة، قد ذكرها الشراح في شروحيهم^١.

همو گوید:

و هذا الكلام يحتاج إلى شرح طويل و بسط عظيم، و سنبيته في الأصل الثاني من هذا الكتاب، إن شاء الله تعالى^٢.

نيز گوید:

و يروى عن كميل عليه السلام مثل ذلك أيضاً و أبلغ منه، في كتمان الأسرار و إخفائها، كما هو مذكور في نهج البلاغة و هو أنه قال عليه السلام: «أخذ بيدي أمير المؤمنين علي عليه السلام فأخَّرَجَنِي إلى الجبَّانة... [الخ]»^٣.

وی همچنین در کتاب نص التصوص گوید:

و أما الأخبار الصحيحة، فورد عن أمير المؤمنين، علي عليه السلام أنه قال لكميل بن زياد النخعي لما سأله عن الحقيقة: «مالك و الحقيقة؟»

١. جامع الأسرار و منبع الأنوار (به همراه رساله نقد النقود في معرفة الوجود) سيد حيدر آملی، با تصحيحات و مقدمه: هنري كربين و عثمان اسماعيل يحيى، تهران: انستيتو ايران و فرانسه، ١٣٤٧، ص ١٧٠.

٢. همان، ص ٢٩.

٣. همان، ص ٣٠؛ نیز، ر.ک: نهج البلاغه، سيد رضی، تحقيق: صبحی الصالح، قم: دار الهجرة ص ٤٩٥ (حكمت ١٤٧).

و کیفیتِ ذلك أنْ كميل بن زياد كان في صحبته و خدمته ثلاثاً و
عشرين سنة، فسأله بالكوفة حين كان خالياً، فقال: «يا مولاي و
سيدي! ما الحقيقة؟»...[الخ].^۱

طبق بررسی ما، قدیم ترین کتبی که این حدیث را در خود دارند
یا در آنها بدان اشارتی رفته است، عبارت اند از:

۱. شرح الكلمات الخمس، علامة حلی (م ۷۲۶ق)^۲. برخی این رساله
را از آن جلال الدین دوانی (م ۹۰۸ق) دانسته اند.^۳
۲. جامع الأسرار و منبع الأنوار، سید حیدر آملی (م ۸۷۷ق).^۴
۳. نقد النقود فی معرفة الوجود، سید حیدر آملی.^۵
۴. نصّ النصوص، سید حیدر آملی.^۶
۵. مجموع الغرائب و موضوع الرغائب، کفعمی (م ۹۰۵ق).^۷
۶. روضة المتقين، محمد تقی مجلسی (م ۱۰۷۰ق).^۸

-
۱. المقدمات من كتاب نصّ النصوص في شرح فصوص الحكم لمحيي الدين ابن العربي، سید حیدر
آملی، با تصحیحات و مقدمه: هنری کرین و عثمان اسماعیل یحیی، تهران: انستیتو ایران و فرانسه،
۱۳۵۲، ج ۱، ص ۴۴۰.
 ۲. این شرح، به تحقیق آقای مهدی مهریزی منتشر شده است. ر.ک: میراث حدیث شیعه، دفتر سوم،
۱۳۷۸، ص ۱۹۸-۱۸۳.
 ۳. الذریعة، ج ۱۳، ص ۱۹۶؛ نیز، ر.ک: میراث حدیث شیعه، دفتر سوم، ص ۱۸۶-۱۸۴.
 ۴. جامع الأسرار و منبع الأنوار، ص ۲۸-۳۰، ۷۳، ۱۷۰-۱۷۳، ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۴۱، ۳۴۲، ۴۶۴.
 ۵. نقد النقود فی معرفة الوجود، ص ۳۳۸.
 ۶. نصّ النصوص، ج ۱، ص ۴۴۰.
 ۷. مجموع الغرائب و موضوع الرغائب، ص ۲۵۴.
 ۸. روضة المتقين، ج ۲، ص ۸۱ و ج ۵، ص ۴۶۴.

۷. المحجة البيضاء، فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ق).^۱

۸. الحقائق فی أسرار الدین، فیض کاشانی.^۲

۹. قرۃ العیون، فیض کاشانی.^۳

۱۰. کلمات مکتونه، فیض کاشانی.^۴

۱۱. مجالس المؤمنین، قاضی سید نور الله شوشتری.^۵

در سده های اخیر، این حدیث در کتاب های متعددی نقل شده است.

توجه به این حدیث، موجب شد که دانشمندان و عرفای بزرگی به شرح آن دست یازند که ما در زیر به برخی از پیش ترین و مهم ترین آنان اشاره می کنیم:^۶

۱. علامه جمال الدین حسن بن یوسف حلّی (م ۷۲۶ق).^۷

۲. کمال الدین عبد الرزاق بن ابی الغنائم کاشانی (م ۷۳۰ق).^۸

۱. المحجة البيضاء، ج ۱، ص ۶۴.

۲. الحقائق فی أسرار الدین، ص ۱۷.

۳. قرۃ العیون، ص ۴۲۷.

۴. کلمات مکتونه، ص ۳۰.

۵. مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۱۰. در این کتاب، حدیث حقیقت همراه با مقدمه ای آمده و آن این است: «آورده اند که روزی آن حضرت [امام علی] بر شترش نشسته و کمیل را بر عقب خود سوار کرده بود؛ در آن اثنا کمیل سؤال نمود که یا امیر المؤمنین! ما الحقیقة؟!...».

۶. برای آگاهی از این شروع، ر.ک: الذریعة إلى تصانیف الشيعة، شیخ آقا بزرگ تهرانی؛ همچنین: میراث حدیث شیعه، دفتر دوم، ص ۱۹۵-۱۹۹، مقدمه «شرح حدیث حقیقت».

۷. این رساله در دفتر سوم میراث حدیث شیعه آمده است. چنان که گذشت، برخی آن را از دوانی دانسته اند.

۸. فهرست نسخه های خطی کتابخانه آية الله العظمى مرعشى نجفى، سید احمد حسینی اشکوری، ج ۵، ۵۰»

۳. عزّ الدین محمود بن علی بن ابی طاهر نطنزی کاشانی.
(م ۷۳۵ق).^۱
۴. شاه سیّد نعمه الله ولیّ کرمانی (م ۸۲۷ق).^۲
۵. سیّد حیدر آملی، (م ۱۷۷ق). در کتاب جامع الأسرار و منبع الأنوار.
۶. ملا عبد الله زُنوزی (م ۲۵۷ق).^۳
۷. حاج ملا هادی سبزواری (م ۱۲۸۹ق) در کتاب أسماء حسنی.^۴

۲. ابن همام شیرازی

یکی از کسانی که نام او را در فهراس، به عنوان شارح حدیث حقیقت می بینیم، ابن همام شیرازی شیعی است که این حدیث را به رشته نظم کشیده است. از ابن همام، در مآخذ، ذکری نرفته است و از آثار او تنها همین نسخه که مبنای این تصحیح و تحقیق قرار گرفته، شناسانده شده که در واقع، کلیات آثار

-
- ص ۳۶۵، فهرست نسخه های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، عبد الحسین حائری، ج ۲۲، ص ۳۶؛ فهرست نسخ خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، محمد تقی دانش پزوه، تهران، ۱۳۴۰، ج ۳، ص ۴۶۲.
۱. فهرست نسخه های خطی کتابخانه آیه الله العظمی مرعشی نجفی، ج ۲۶، ص ۸۶، فهرست کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ج ۲۲، ص ۳۷؛ فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی ایران، سیّد عبد الله انوار، ج ۲، ص ۲۳۸.
 ۲. فهرست نسخه های خطی کتابخانه آیه الله العظمی مرعشی نجفی، ج ۱۲، ص ۳۴۵، فهرست نسخه های خطی کتابخانه ملی ملک، ایرج افشار و محمد تقی دانش پزوه، ج ۷، ص ۲۳۷.
 ۳. شرح او با نام الأنوار الجلیة فی کشف أسرار الحقائق العلویة، به تصحیح و تعلیق استاد سیّد جلال الدین آشتیانی (چاپ اول، مؤسسه مطالعات اسلامی، ۱۳۵۴ش) منتشر شده است.
 ۴. أسماء حسنی، ص ۱۳۱-۱۳۳.

اوست.^۱ اثری نیز از او تاکنون منتشر نشده است. با کاوش در نسخه خطی مذکور، به اطلاعاتی درباره زندگی او دست یافتیم که در زیر بدانها اشاره می شود:

ابن همام، شیعه‌ای است دوازده امامی و پاک اعتقاد، و این نسبت، از مثنوی‌های او به خوبی بر می آید.

او اهل شیراز است و در مثنوی «تحفه الملوک» گوید:

بشنو ای پادشاه با احسان حال شیراز از من حیران
هست در شهر ما مدام جنان خاصه در موسم زمستان، آن
وی عالمی است آگاه به حدیث، تفسیر، کلام و ادب فارسی و
عربی، و دانایی است واقف به اسرار و حقایق عرفانی.

نخستین چیزی که در اولین نگاه به مثنوی‌های او رُخ می نماید، دل‌بستگی او به مطالب و رموز عرفانی است؛ بویژه در اولین مثنوی از کلیات او، حکایاتی فراوان درباره عرفا و متصوفه آمده است. در مثنوی‌هایش اکثراً متأثر از مثنوی مولوی است و آنها را بر همان وزن سروده و سبک شعری و بیان او، شباهتی تام به مثنوی معنوی دارد.

ابن همام، از سلسله صوفیان «نوربخشیه» است و به سال ۸۴۹ق، در گیلان، سید محمد نوربخش^۲ را دیده و از او ارشاد پذیرفته

۱. فهرست نسخ خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۱۰، ص ۱۵۲۴. شیخ آقا بزرگ تهرانی نیز بر اساس همین فهرست، مثنوی‌های او را جدا جدا و در مواضع زیر آورده است: الذریعة إلى تصانیف الشیعة، الطبعة الأولى، النجف: مطبعة القضا، ج ۱۹، ص ۱۱۴ و ۱۹۲ و ۲۲۸ و ۲۵۳ و ج ۲۱، ص ۹۳ و ج ۲۳، ص ۹۵.

۲. سید محمد بن محمد بن عبد الله موسوی خراسانی (۷۹۵-۸۶۹ق)، از اکابر عرفای قرن نهم هجری و

است. در مثنوی «اسرار دل» گوید:

تا رسیدم نزد آن قطب جهان
 پیشوای کاملان و عارفان
 آن امام خلق و فخر اولیا
 قُدوة ارباب دل، بحر صفا
 سیّد عالم، امام نوربخش
 زان که هر کس یافتی ز آن نور، بخش
 بود اندر سال تسع و اربعین
 هم ثمان و هم منه کان قطب دین
 دیدم اندر شهر جیلان آن امام
 آن که بود او پیشوای خاص و عام
 در طریق توبه و بیعت شدم
 مستحقّ آن چنان نعمت شدم
 مدّتی در خدمتش بودم به جان
 تا مگر یابم به دل، سرّ نهران

« مؤسس سلسله نوربخشیه است. وی از شاگردان ابن فهد حلّی (م ۸۴۱ق) بوده و در تمامی عمر خود، لباس سیاه (که سنت مشایخ او بوده) می پوشید. او در اشعارش بیشتر به «نوربخش» تخلص می کرد ولی از آن جا که مولد جدّش «لحسا» بوده، گاهی در غزلیات خود، به «لحسوی» تخلص می نمود. در طریقت، مرید علاء الدوله سمنانی و خواجه اسحاق خُتلاتی بوده و همان خواجه اسحاق، او را لقب نوربخش داده و خرقه به او پوشانیده است. وی در خراسان، بساط ارشاد گسترده بود؛ اما مفسدان، شاهرخ میرزای تیموری را به قتل وی برانگیختند. سید فرار کرد و به ولایت ری رفت و در آنجا اقامت گزید تا آنکه در چهاردهم ربیع الاول ۸۶۹ق، در قریه «سولقان» وفات یافت. دو کتاب انسان نامه، و شجره مشایخ، از تألیفات اوست. (فرهنگ معین)

بودم اندر خدمت آن نامدار
 در ریاضت، در توجه، بسی قرار
 شب به بی‌خوابی بسی بردم به سر
 بودم اندر ذکر حق، شب تا سحر
 امر آن حضرت به جان کردم قبول
 وز سلوک ره نمی‌گشتم ملول
 دائماً بودم به ذکر و فکر یار
 روز، بس بی‌صبر و شب بس بی‌قرار
 نیز در دیباچه همان مثنوی گوید:

لذت ایمان و اسلامش ببخش

محو گردانش به حق نوربخش

از تاریخ ولادت و درگذشت او اطلاعاتی به دست نیامد، جز
 این‌که می‌دانیم که پیش از سال‌های ۸۴۹ق - که سال ملاقات با
 سید محمد نوربخش است - و ۹۰۴ق - که سال به پایان بردن
 آخرین اثر وی به نام *روضه القلوب* است - در قید حیات این
 جهانی بوده است.^۱

مثنوی‌های ابن همام

آثار او بر طبق تنها نسخه شناخته شده، عبارت‌اند از:^۲

۱. در فهرس اعلام الذریعة آمده: ابن همام الشیرازی (ح ۹۴۸۹۰۴ق) (فهرست اعلام الذریعة، علی‌نقی منزوی، دانشگاه تهران، ۱۳۷۷، چاپ اول، ج ۳، ص ۲۶۳۷). مأخذ این تاریخ، مشخص نیست و احتمالاً اشتباه است.

۲. در ذکر صفحات آغاز و پایان مثنوی‌ها، در فهرست کتاب‌خانه دانشگاه تهران، اشتباهاتی روی داده

۱. مشنوی‌ای که به علت افتادگی آغازش، نام آن مشخص نشد و شامل: حکایت دعلب و امیرالمؤمنین علیه السلام، شرح حدیث حقیقت، حکایت آل عبا، حکایت حضرت امام حسین علیه السلام، شرح حال امام صادق علیه السلام، شرح کلمات امام علی علیه السلام، حکایاتی از عرفا و مشایخ: ابراهیم ادهم، ذوالنون مصری، شبلی، ابو سعید ابو الخیر و ...، شرح قسمتی از نهج البلاغه، برخی وقایع تاریخی که در زمان حیات ابن همام روی داده، وصایای ارسطاطالیس و ... (نسخه خطی، ص ۳۵۸-۱۱، متن).

این مشنوی بر وزن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (رَمَل مَثْمَن محذوف = مقصور) سروده شده است.

آغاز آن به علت افتادگی نسخه، معلوم نشد. از آغاز آن است:

دیده کس از عیان، حُسنش ندید

در خور فهم است این گفت و شنید

۲. مشنوی روضة القلوب در تفسیر سوره یاسین. این مشنوی، در

۲۰۶۰ بیت سروده شده^۱ و شرایش آن به سال ۹۰۴ق، پایان

پذیرفته است (نسخه خطی، ص ۳۵۹-۴۷۱، متن).

در پایان آن گوید:

نام این نسخه بود روضه‌ی قلوب

از حسد وز جهل [....] بی عیوب

۱. تعداد مشنوی‌ها نیز بر طبق گزارش ما به گونه‌ای دیگر است.

۱. در فهرست نسخ خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ۲۰۶ بیت آمده که ظاهراً اشتباه جایی است و

از آن جا به الذریعة نیز راه یافته است (الذریعة، ج ۱۹، ص ۱۹۲).

باز باشد سال اتمام کتاب
 نهصد و چار است ای فخر [لباب]
 دو هزار و شصت بیت است آن تمام
 همچو عقد دُر همه در انتظام
 سعی‌ها در گفتنِ آن کرده‌ام
 تاز دل، بحر گهر آورده‌ام
 این مثنوی نیز بر وزن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن سروده شده
 است. آغاز:

ذاتش اندر قدس و تنزیه و کمال

برتر از عقل است، و از فهم و خیال

۳. مثنوی هدایة العارفين، شامل چهار اربعین است در شرح
 احادیث پیامبر اکرم در ده باب. او در این مثنوی، ابتکاری نو به
 کار برده است؛ بدین‌گونه که هر باب، به ترتیب عدد، شامل
 حدیثی است مطابق با آن عدد. مثلاً حدیث پنجم در امر یا نهی از
 پنج چیز است و بدین روش است تا آخر (نسخه خطی،
 ص ۴۷۲-۵۷۴، متن).

این مثنوی نیز بر وزن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن، سروده شده
 است.

آغاز:

ابتدا [ی] هر سخن نام حکیم

آن که رحمان است و بر عالم رحیم

۴. منظومه و مثنوی اسرار دل، در معارف و عرفان و تصوّف و

مقالات و مقامات العارفين، سروده شده است (از پیش شماره صفحات تا ص ۹۰ نسخه خطی، حاشیه). این مثنوی هم بروزن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن سروده شده است. ابتدای آن، به علت افتادگی برگ‌ها مشخص نیست و از آغاز آن است:

لذت ایمان و اسلامش ببخش

محو گردانش به حق نوربخش

۵. مثنوی شهادت نامه، در مقتل و واقعه کربلا (نسخه خطی، ص ۹۱-۱۶۱، حاشیه).

وی این مثنوی را به تاریخ پنجم ربیع سال ۹۰۳ق،^۱ در ۱۲۰۰ بیت، به پایان برده است.

در خاتمه آن گوید:

چون شد اتمام حکایت ای جوان

گشت هم اتمام مقتل، این زمان ...

بود اندر پنجم ماه ربیع

روز سه‌شنبه به وقتی بس رفیع

بود آن سال ثلاث ای اهل جود

باز هم تسعمئه کین رو نمود

هست ابیاتش هزار و هم دویست

مختصر گفتم ولی دانی که چیست

ابن همام، در بیان سبب نظم این مثنوی و دیدن خوابی که او را به

۱. در فهرست نسخ خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، سال ۹۰۲ق، آمده که اشتباه است.

سرودن این منظومه برانگیخته، گوید:
 غرّة ماه محرّم چون رسید
 این غم جانسوز می آید پدید
 در دل من آتشی پیدا شود
 جان ز غم سرگشته و شیدا شود
 بی قرار و صبر باشم روز و شب
 نی مرا باشد نشاط و نی طرب
 بود هر سال این چنین احوال من
 لیک دولت یافتم امسال، من
 یک شبی بودم ز شب‌ها بی قرار
 ناله می‌کردم ز دل، وز شوق یار
 در محرّم پسنجم این ماه بود
 دولتی در خواب ناگه رو نمود
 بودم اندر خواب و می‌دیدم عیان
 وادی بی حدّ و پایان در جهان
 بود صحرائی فراخ از حد، بسی
 اندر آن صحرا پریشان هر کسی
 گرد بسیار و خلایق بی‌شمار
 هر طرف افغان کنان خلق، آشکار
 چون بدیدم راه [را] باشد ثواب
 آمد آوازی به گوشم بس صواب

گفت: مقتل باشد ای ابن همام
 نظم کن تو قصهٔ مقتل، تمام
 گفتم: آیا این صدای کیست باز؟
 بودم اندر فکر و اندیشه‌ی دراز
 تا بدیدم هوُدَجی از آسمان
 با هزاران ماهرو بگرفته آن
 اندر آن هوُدَج، امیر المؤمنین
 آن حسین بن علی بود از یقین ...
 این مثنوی نیز بر وزن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن سروده شده است.
 آغاز:

هر دو عالم از عطایت ذرّه‌ای
 بحرها در پیش لطفت قطره‌ای
 ۶. مثنوی تحفة الملوك فی بیان طریق السلوك، در موعظه و نصیحت
 (نسخهٔ خطّی، ۱۶۲-۲۸۵، حاشیه). این مثنوی، در ۲۷ محرّم
 سال ۹۰۳ق، در دو هزار بیت، ترتیب یافته است.
 در خاتمهٔ آن گوید:

نام آن «تحفة الملوك» بود
 سلطنت را چنین سلوک بود ...
 روز یکشنبه این تمام نمود
 بیست و هفتم، مه محرّم بود
 بود سال ثلاث و تسعمئة
 که مرتّب شد این کتاب، همه

این مثنوی، بر وزن فاعلاتن مفاعلتن فعلن (خفیف مسدس
مخبون محذوف) سروده شده است.

آغاز:

أحمد الله جَلَّ سلطانه أشكر الله عمَّ احسانه

۷. مثنوی مصابیح الهدی، در ترجمه و تفسیر احادیث نبوی،
مشمول بر چهار اربعین. (نسخه خطی، ص ۲۸۶-۳۳۶، حاشیه).
در «خاتمت کتاب مصابیح الهدی و عدد ابیات و تاریخ اتمام» آن
گوید:

چون شد اتمام «مصابیح الهدی»

هم به توفیق و عنایات خدا

نسخه‌ای جمع آمد از قول رسول

از احادیث صحیح و از نقول

یکصد و هفتاد احادیث صحیح

معنی آن نظم، واقع شد فصیح

سلخ شعبان روز یکشنبه صباح

شد تمام این نسخه با خیر و فلاح...

هست هفتصد بیت این نسخه تمام

بهر خود بنویس و می‌خوان بر دوام

این مثنوی، بر وزن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن، سروده شده است.

آغاز:

هست بنیاد سخن نام خدا دردها یابد ز نام او شفا

۸. مثنوی فتح‌نامه، در تفسیر سوره فتح که در جمادی الثانی سال ۹۰۳ق، در ۱۳۵۰ بیت به پایان آمده است. (نسخه خطی، ص ۴۷۲-۵۶۷، حاشیه).

در خاتمه آن گوید:

این زمان اعداد ابیاتش بدان

یک هزار و سیصد و پنجاه دان

این مثنوی نیز بر وزن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن، سروده شده است.

آغاز:

افتتاح هر سخن، نام خدا آن که زو باشد مفاتیح هدا

۹. مثنوی در ترجمه اربعین امیر سید علی همدانی که به خواهش یکی از صوفیان به نام شیخ شمس الدین محمد^۱ به نظم درآورده است (نسخه خطی ص ۵۶۸-۵۷۴، حاشیه).

وی در موضوع آن گوید:

اربعینی از احادیث رسول

کان بود در شأن درویشان نزول^۲

۱. و او ظاهرأ همان شیخ شمس الدین محمد لاهیجی نوریخی (متخلص به اسیری) است که شرح مهم «مفاتیح الاعجاز» را بر گلشن راز شیخ محمود شبستری نگاشته است (الذریعه، آقا بزرگ تهرانی، ج ۲۱، ص ۳۰۱) شمس الدین محمد لاهیجی پس از وفات سید محمد نوریخ در شیراز - موطن ابن همام - رحل اقامت افکند و در همان جا مدفون گشت. رک: مجالس المؤمنین، قاضی نور الله شوشتری، ج ۲، ص ۱۵۰-۱۵۶.

۲. همان، ص ۵۷۰، حاشیه.

درباره شمس الدین محمد گوید:

او بُود سلطان درویشان کنون

او بُود اصحاب حقّ را رهنمون

شیخ شمس الدین محمد، نام او

فقر، اتمام است در ایام او

این مثنوی نیز بر وزن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن، سروده شده

است. به علت پارگی بالای صفحه ابتدای آن مشخص نشد. از

آغاز آن است:

آن که فضلش هست بی حدّ و کران

آن که الطافش نیاید در بیان

در ابتدای نسخه نیز دیباچه‌ای در مناجات و مقدمه‌ای در مباحث

عرفانی و سبب نظم کتاب، با نثری زیبا و مسجع، آورده است.

۳. روش تصحیح و تحقیق

از شرح و نظم «حدیث حقیقت» اثر ابن همام، تنها یک نسخه

شناسایی شده که به شماره ۲/۲۶۵۴ در فهرست نسخ خطی

کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران از آن یاد شده است.

مرحوم محمد تقی دانش پژوه، در فهرست کتابخانه دانشگاه

تهران (به علت افتادگی برگ‌های نسخه) آن را رساله‌ای جداگانه

پنداشته است؛^۱ ولی در نگاه نخستین به نسخه، دریافتیم که

شرح «حدیث حقیقت»، در واقع جزئی است از مثنوی بلندی

۱. فهرست نسخ خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۱۰، ص ۱۵۲۴.

که در آغاز کلیات ابن همام آمده - و ما گزارش آن را در بخش دوم مقدمه آورده‌ایم - و به علت افتادگی برگ‌های آغازین نسخه، پس از مقدمه و تقریباً در ابتدای کتاب، جای گرفته است.

کلیات ابن همام، به خط نستعلیقی نه چندان خوش، نگاشته شده و بنابر گفته مرحوم دانش‌پژوه، متعلق به سده دهم هجری است. در متن و هامش آن نوشته شده و آغاز و انجام آن، افتاده است.^۱

نسخه مذکور، از آغاز و انجام افتادگی دارد و صفحات باقی مانده آن، در حدود ششصد صفحه است.

از آن‌جا که نسخه‌ای دیگر از شرح حدیث حقیقت، به نظم ابن همام یافت نشد، همین رساله، مبنای تصحیح قرار گرفت. شرح حدیث حقیقت، در اوایل نسخه قرار گرفته و از صفحه ۱۰ تا ۲۲ آن را در بردارد. ابتدا عبارت عربی حدیث آمده و سپس به نظم و شرح آن پرداخته شده است. و در میان آن نیز حکایتی از امام جعفر صادق علیه السلام گنجانده شده است. در برخی جای‌ها عبارت حدیثی او با دیگر نقل‌ها متفاوت است.

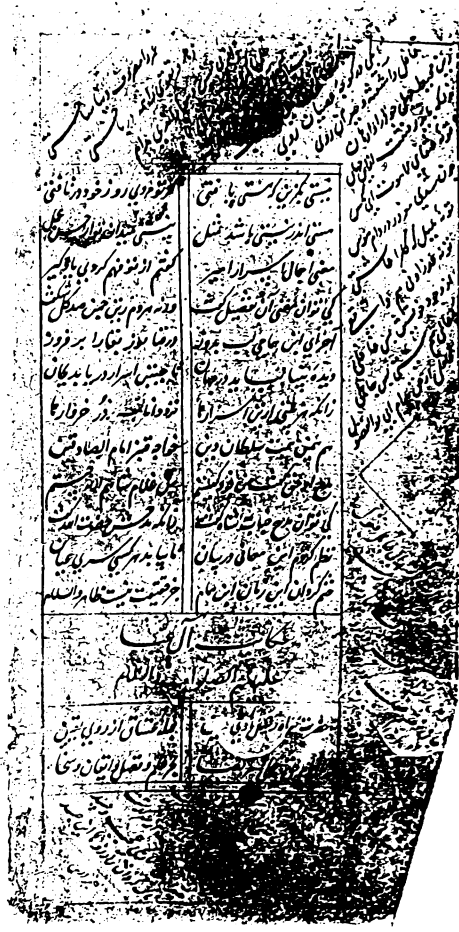
ما عبارت او را با قدیم‌ترین مأخذ حدیث حقیقت (شرح حدیث حقیقت، اثر علامه حلّی و همان حدیث در کتاب جامع الأثر و منبع الأنوار علامه سید حیدر آملی) سنجیده و اختلافات را در پانویس، یادآوری کرده‌ایم. «ع» نشان شرح حدیث حقیقت

علامه حلی و «آ» نشانه جامع الأشرار سید حیدر آملی است.
 رسم الخط کاتب، به گونه‌ای است که «چ» را «ج» و «گ» را «ک»
 می‌نگارد و گاه، عبارات را متصل می‌نویسد که ما آن رسم الخط
 را امروزی کرده، نشانه گذاری نموده‌ایم. اگر مطلبی را از کسی
 یا جایی نقل نموده، کوشش شده که مأخذ آن در پانویس
 نمایانده شود.

در ابتدای رساله، گزیده‌ای از مناجات و مقدمه مؤلف را که در
 ابتدای نسخه آمده و زیبا و مسجع و دلنشین است آورده‌ایم. در
 این گزینش، سعی شده محتوا و مضمون کلی آن، برجای باشد.
 آن‌جا که بخشی از آنها را حذف کرده‌ایم، سه نقطه نهاده‌ایم. هر
 جا نسخه ناخوانا بود، جای آن را خالی گذاشته و به جای آن
 کلمه یا کلمات، سه نقطه در کروشه آورده‌ایم. در برخی موارد
 نیز نسخه، افتادگی داشت و یا تصحیحی لازم و یا عنوانی مفید
 می‌نمود که ما آن را تکمیل کرده، در میان کروشه جای دادیم. به
 امید آن که این مختصر، «مقبول طبع مردم صاحب نظر شود».



تصویر صفحه اول نسخه شرح حدیث حقیقت ابن همام شیرازی



تصویر صفحه آخر نسخه شرح حدیث حقیقت ابن همام شیرازی

بسم الله الرحمن الرحيم

مناجات

ای غفّارِ ذنوب و ای ستّارِ عیوب! ای رحمانِ بخشاینده! ای رحیمِ آمرزنده!
ای برافرازندهٔ تُه خیمهٔ بی ستون! ای پدید آرندهٔ عوالم ﴿کن فیکون﴾! ای صانع
هر وجودی! ای واهب هر کرم و جودی! ای ذکر دلگشایت، مبشّر اقبال! ای شکر
پیامت، مبشّر آمال! ای غرایب اکرامت، به همه رسیده، و ای رعایت انعامت،
همه را پسندیده!...

ای هفت آسمان و هفت زمین، به فیض نورِ فضلِ روشن که ﴿الله نور
السموات و الأرض مثل نوره کمشکوّة فیها مصباح﴾! ای در خلوتِ خانهٔ هر
عارف معارف، از انوار اسرارِ چراغی، و ای بر جان هر عاشق صادق نیازمند
مستمند، از سَطَوَات اشراقات تجلیاتِ جمال و جلال، داغی! ای شحنهٔ
عشقت از سرِ بازار ملامت، صد هزار همچو منصور، از دارِ نعمت، سرنگون
آویخته، و ای خون هزار هزار طالب عاشقِ موافق را جلاّدِ جلال در تمنّای
جمالت، یحیی وار در طشتِ بلا به تیغِ عنا ریخته!...

۱. بقره، بخشی از آیهٔ ۱۱۷؛ آل عمران، بخشی از آیات ۴۷ و ۵۹؛ انعام، بخشی از آیهٔ ۳۳.

۲. نور، بخشی از آیهٔ ۳۵.

کردگارا! خداوندگارا! به رفعت انبیا و رُسل که هادیان سُبُل اند و به حرمت مصطفی و به حرمت ائمه معصومین و اولاد سید المرسلین و به حرمت اولیای کبار و اصلین و شهدا و کاملین، و به سوز سینۀ عاشقان بادیۀ اشتیاق که مدهوش و سرگرداناند، و به جاه لب تشنگان وادی طلب و تجرید که در بیابان تفرید، خون از دیدگان می فشاندند، و به علو مکان لامکانی اصحاب فنا و ایقان و ارباب تقرّب و عرفان که - لمؤلفه -:

آن چنانم مست کن از جام عشق
 که بیایم درد بی آرام عشق
 از محیط آرزو بازم رهان
 تا شوم در هر دو عالم، بی نشان
 در جمال خویش حیرانم بکن
 در دلم درد است، در مانم بکن
 فانی از خویشم کن و از هرچه هست
 عاشقم گردان ز کاسات آست...^۱

در سبب نظم کتاب

اما بعد، بر ارباب عقل و اصحاب نقل، چون لمعات صبح صادق، روشن و منجلی است که مقصود کلی و غرض اصلی از ایجاد عالم ظهور، بنی آدم است، به واسطه آن که انسان است که زبده هر دو جهان است و منبع عرفان و وجدان است و مقصد انسان از دو جهان، آن است که معرفت خود حاصل کند تا معرفت ایزد - تعالی و تقدس - حاصل تواند نمود، و به دانستن حکمت اشیا و صفات

۱. برگزیده‌ای است از مقدمه مؤلف در ابتدای کلیاتش.

الله، پیروی کامل کند تا به جذبۀ «جذبۀ من جذبات الحق توازی عمل الثقلین»^۱، خود را به دوست و اصل کند. چه، غرض از ایجاد عالم و خلق بنی آدم نیست، الّا معرفت و عبادت. کما قال - جلّ ذکره -: «و ما خلقت الجنّ و الإنس إلاّ ليعبدون»^۲، «أی ليعرفون؛ و قال رسول الله ﷺ [عن الله عزوجل]: «كُنْتُ كُنْزاً مَخْفِيّاً فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ»^۳. پس بر زمرة خردمندان با بینش و جلّه هنرمندان با دانش، واضح و لایح است که غرض از آفرینش، دانش و بینش است و مقرر است [...] زمانى حاصل مى شود که شخص به صورت و معنی، مشابه و مماثل و مقلّد کاملی گردد که آن کامل، تکمیل نفوس تواند نمود.

و طالبان صادق الاخلاص را از تیه غوایت و وادی ضلالت، به منازل سلامت و مراحل استقامت تواند رسانید به واسطه آن که راه خدا بی متابعت کامل دانا نتوان رفت و قطع این مراحل، بی رفاقت اهل تحقیق نتوان کرد. لمولانا رومی:

چو ممکن نیست رفتن بی دلیلی بسباید مصطفی را جبرئیلی
از برای آن که قطاع الطریق در این راه بسیارند و عجایب بی شمار، در لیل و نهار و سرّ و چهار، ظاهر و متظاهر می گردد و هر لحظه به نوعی صورتی پیدا می شود و حالتی خلاف احوال سابق، هویدا می گردد و صد هزار بحار زخار خونخوار در راه است و حجابات بی کران و موانع بی پایان، میان بنده و إله است که رفع این

۱. کشف الخفاء، العجلونی، ج ۱، ص ۳۳۲؛ نص النصوص، سید حیدر امینی، ص ۲۶۸.

۲. ذاریات، آیه ۵۶.

۳. کامل البهائی، عماد الدین الطبری، ج ۱، ص ۳۴، جامع الأسرار و منبع الأنوار، سید حیدر امینی، ص ۱۰۲، ۱۴۴، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۴ و ۶۰۱؛ تفسیر القرآن الکریم، صدر الدین محمد الشیرازی، ج ۳، ص ۳۰۷ و ج ۴، ص ۲۵۸، شرح أصول الکافی، صدر الدین محمد الشیرازی، ص ۲۴۹؛ مفاتیح الغیب، صدر الدین محمد الشیرازی، ص ۲۹۳؛ روضة المتقین، محمدتقی مجلسی، ج ۲، ص ۷۱۰ و ج ۸، ص ۱۶۲؛ بحار الأنوار، محمدباقر مجلسی، ج ۸۴، ص ۳۴۴، الأنوار النعمانیة، سید نعمه الله الجزائري، ج ۱، ص ۱۴۴؛ إحقاق الحق و إزهاق الباطل، قاضی سید نور الله شوشتری، ج ۱، ص ۴۳۱.

حجب، جز به ارشاد مرشد صاحب کمال، محال است. چنانچه مولانا حافظ در این معنی اشارتی می فرماید، لمولانا حافظ:

قطع این مرحله بی همری خضر مکن

ظلمات است بترس از خطر گمراهی^۱

اکنون بدان که باعث بر تحریر این سطور و حامل بر تقریر این مسطور آن که جمعی از محبان جنانی و مخلصان حقانی استدعا نمودند که جهت [...] معانی و تکمیل مبانی، کتابی تصنیف نما که محتوی و منظوی بر فنون حقایق متبده باشد، و در سیرت اولیا سیری نما و به طریقه مثنوی، قصص الاولیایی بر معنوی ترتیب کن و از مکمن نثر، به منصفه نظم آر و باید که هر حکایت، در فنی و [هر] فنی در بیتی به عبارتی شورانگیز و بیانی عشق آمیز، مسطور و قلمی نمایی. هر چند این حقیر - أحسن الله أحواله و حَقَّق فی الدارین آماله - بر حسب استعداد، [خود را] در عداد هیچ فرد از افراد و احدی از آحاد نمی دید و در تیربازار فطانت و ذکا، خود را کم مایه می دید [و] در خاطر آن بود که استعفا نماید، باز از عالم غیب بی عیب، ملهم شد که التماس اهل الله مبذول می باید داشت.

چون ندای مبشر غیبی در رسید، قدم در جاده طاعت، به قدر استطاعت نهادم و ناظم دُرر بلاغت و ناثر غرر استعارت گشتم و عروسان طبع و قَاد را به زیور و شاح فصاحت مزین، از حجر ضمائر بر حجله صحایف نشاندم و بر خوانندگان خبیر و جویندگان منیر ضمیر، جلوه دادم و حکایاتی که مناسب طُرُق اهل تحقیق بود و در کتب صحیحه به طریقه نثر مکمون بود، آن را در سلسله نظم کشیدم و اسراری چند [بیان نمودم].^۲

۱. دیوان حافظ، به اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، تهران: زوار، ۱۳۲۰، ص ۳۴۷، غزل ش ۴۸۸.

۲. برگزیده از مقدمه مؤلف در ابتدای کلیاتش.

[شرح حدیث حقیقت]

سأل کمیل بن زیاد النخعی عن أمير المؤمنين علی - عليه الصلوة و السلام -
عن الحقیقة . فقال : « ما لک و الحقیقة ؟! » . فقال : أ و لستُ صاحبَ سِرِّکِ؟!^۱

بشنو از بهر خدا این نقل را
بود یک صاحب دلی نامش کمیل
بود نام او کمیل بن زیاد
از امیر المؤمنین، شاه بتول
آن که اندر شأنش آمد «هل أتى»^۲
از امیر المؤمنین کرد او سؤال
«ما الحقیقة؟» یا امیر المؤمنین
گفت: «ما لک و الحقیقة؟» ای کمیل
بی شکی تکمیل طالب، ای جوان
گشت مشغول جوابش مرتضا

فقال - عليه الصلوة و السلام - : « الحقیقة کشفُ سُبُحاتِ الجلالِ مِنْ غَیْرِ
إشارة^۳ . و فی معناه « کُلُّ مَنْ عَلَیْها فإِنْ و یبقی وجه ربِّک ذوالجلال و الإکرام^۴ .

۱. «ع» این عبارت را اضافه دارد: قال: «بلی، ولكنْ تَنْزَعُ عَلَیک ما یَطْفَعُ مِنِّی». قال: أ و مثلک یخِیب سائلاً؟!

نسخه «آ» این عبارت را اضافه دارد: قال: «بلی، ولكن یرشح عَلَیک ما یطفح مِنِّی». قال: أ و مثلک یخِیب سائلاً؟

۲. اشاره به آیاتی از سوره انسان که بر طبق روایات عامه و خاصه، در شأن حضرت علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسنین علیهم السلام نازل شده است.

۳. «ع» اضافه دارد: «قال کمیل: زذنی». نسخه «جا» نیز اضافه دارد: قال: زدنی فیہ بیاناً.

۴. الرحمن، آیه ۲۶-۲۷.

باز سلطان جهان، بحر سخا
 مست گشت از جام صهای بقا
 گفت: آخر ای کمیل با صفا
 بشنو این اسرار پاک جان فزا
 «الحقیقة کشف سبحات الجلال»
 معنی آن بشنو ای جوای حال
 ای کمیل، آخر حقیقت بازدان
 آن طلوع وجه باقی بین عیان
 بی شکی، سبحات نور وجه ذات
 کشف گرداند حجاب هر صفات
 ما سویی را جملگی فانی کند
 وجه باقی بانگ سبحانی زند
 «کل شیء هالک»^۱ جز وجه او
 فانی اند اندر محیط نور هو
 چون نمآند هیچ جز وجه خدا
 غیر حق فانی شود، تو با خود آ
 گفت: «کل من علیها فان» دوست
 «وجه ربک»^۲ جملگی خود روی اوست
 هم در این معنی جناب مصطفا
 یک حدیثی گفته، بشنو با خود آ

۱. قصص، بخشی از آیه ۸۸

۲. الرحمن، آیه ۲۶ و بخشی از آیه ۲۷.

گفت: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى» ای جوان
 باز «سبعین ألفِ حجابٍ» از عیان
 باز «من نورٍ و ظلماتٍ» دگر
 «لو كشفها لاحترقت» سربه سر
 باز «سبحات وجهه ما انتها»
 معنی آن بازدان ای مرتجا
 باز «الیه» گفت سلطان جهان
 تا «بصر من خلقه» نیکو بدان^۱
 مرتضا آن دم کمیل بن زیاد
 در فنا می خواند از بهر رشاد
 چون حجابات صفاتش محو کرد
 جام عرفانش بداد و باز خورد
 کرد او را واصل اندر کشف ذات
 زان که از هستی گذشت و از صفات
 گفت که: «زدنی بیاناً» یا امیر
 فانی از خود می شوم دستم بگیر

۱. عوالی اللثالی، محمد بن علی بن ابراهیم الأحسانی، ج ۴، ص ۱۰۶: «إِنَّ اللَّهَ سَبْعِينَ حِجَابًا. وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى: سَبْعِينَ حِجَابًا. وَفِي أُخْرَى: سَبْعِينَ أَلْفَ حِجَابٍ مِنْ نُورٍ وَظُلْمَةٍ، لَوْ كَشَفَهَا عَنْ وَجْهِهِ لَاحْتَرَقَتْ سَبْحَاتُ وَجْهِهِ مَا أُدْرِكُهُ بَصَرُهُ مِنْ خَلْقِهِ». نیز: كُنْزُ الْعَمَالِ، عَلِيُّ الْمُتَّقِي الْهِنْدِيُّ، ج ۱۴، ص ۴۴۹: «قُلْتُ: يَا جَبْرِئِيلُ! هَلْ تَرَى رَبِّي؟ قَالَ: إِنَّ بَيْنِي وَبَيْنَهُ سَبْعِينَ أَلْفَ حِجَابٍ مِنْ نُورٍ وَنَارٍ وَ لَوْ رَأَيْتُ أَدْنَاهَا لَاحْتَرَقَتْ (سمويه، عن أنس)؛ جامع الأسرار و منبع الأنوار، سيد حيدر آملی، ص ۱۶۳: «وفي هذا ورد أيضاً في الخبر: «إِنَّ اللَّهَ سَبْعِينَ أَلْفَ حِجَابٍ مِنْ نُورٍ وَظُلْمَةٍ، لَوْ كَشَفَهَا لَاحْتَرَقَتْ سَبْحَاتُ وَجْهِهِ مَا انْتَهَى إِلَيْهِ بَصَرُهُ مِنْ خَلْقِهِ، لِأَنَّ غَيْرَ مَظَاهِرِهِ لَيْسَ هُنَاكَ شَيْءٌ يَحِجُّهُ، مَعَ أَنَّهُ لَيْسَ بِمَحْجُوبٍ فِي الْحَقِيقَةِ؛ لِأَنَّهُ - عِنْدَ التَّحْقِيقِ - فِي غَايَةِ الظُّهُورِ كَمَا سَتَعَرَفَهُ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى...».

فقال علي بن أبي طالب - عليه الصلوة والسلام -: «مَحُوَ الْمَوْهُومُ مَعَ صَخْرِ الْمَعْلُومِ» فقال كميل بن زياد - رضي الله عنه -: زدني فيه بياناً^۱.

باز امیر المؤمنین، شاه رضا
 بحر بی پایان، علی مرتضا
 کرد ارشاد کمیل اندر فنا
 تا بیابد از فنا نور بقا
 از ورای این حجابات صفات
 واصلش کرد او به عرصه‌ی کشف ذات
 چون حجابش مرتفع شد در زمان
 دعوت او کرد اندر بحر جان
 تا چنان سرمست شد از جام یار
 از علایق کرد او کلی کنار
 باز اندر ناله آمد جان او
 که زیاده کن بیان سر هو
 گفت که: «زدنی بیاناً» یا امیر
 محو خواهم گشت ای شه، دستگیر
 گفت امیر المؤمنین بشنو زیاد:
 هستی موهوم را می‌بر زیاد
 از یقین این هستی موهوم را
 یا غم‌ام کثرت معلوم را

۱. ع: «قال: زدني».

جملگی تو محو کن در دید دوست
 پس عیان بین هر چه باشد، روی اوست
 از طریق علم، رو سوی عیان
 عزل کن تو نور عقل کاردان
 تا شوی مجنون اسرار اله
 راه یابی، زان که گم کردی تو راه
 این حکایت بشنو این جا ای جوان
 چون مناسب دست داد از فیض جان

حکایت امام جعفر صادق - علیه الصلوة والسلام -

گفت سلطان جهان، هادی الأنام
 قدوة ارباب دل، بحر تمام
 جعفر صادق، امام المتقين
 کاشف اسرار رب العالمين:
 عشق باشد بی شک ای جوای جان
 آن جنونی دان الهی ای جوان
 چون جنونی این چنین پیدا شود
 آن دل از عشق خدا شیدا شود
 ذات معلومت بدان بیرون شود
 از غمام کثرت و صافی بود
 از غمام کثرت و قید صفات
 صاف گردد بی شک از انوار ذات

مرتفع گردد عبارات و بیان
 کثرت عقلیه بگریزد نهان
 ور زبان با نور حق واصل شود
 حبّ ذاتی حاصل آید، غم رود
 تا صفات این مقام اندر زمان
 در رسد در صدق و اخلاص جنان .
 آن زمان ظاهر شود بر جان تو
 معنی گفتار آن سلطان تو^۱
 گفت: امیر المؤمنین، اخلاص چیست؟
 کامل الاخلاص در آفاق کیست؟
 او بود کز علم سوی عین شد
 گنج دید و فارغ از هر شین شد
 از مقام واحدیت در گذشت
 مست اندر بحر احدیت نشست
 آن زمان، سالک ز علم آید به عین
 وا رَهَد زافغان و گفت و گو و شین
 گوش را بگذارد آن آغوش جو
 عقل را معزول گرداند همو
 باز گردم سوی آن جو یای راز
 بحر معنی آن کمیل سرفراز

۱. حدیثی بدین مضمون از امام جعفر صادق و سایر معصومین علیهم السلام در مآخذ، یافت نشد.

گفت که: «زدنی بیانا» یا امیر

رحم کن بر حال من، دستم بگیر

فقال علي - عليه الصلوة والسلام -: «تَهْتَكُ السِّرَّ لِغَلْبَةِ السَّرِّ»^۱.

- و فی روایه: عند غلبه السّر - فقال کمیل بن زیاد: زِدْنِي فِيهِ بَيَانًا^۲.

گفت شاه اولیا، بحر یقین

کامل دانا، امیر المؤمنین

کی توان معنی این اسرار ژرف

با تو گفتن در بیان صوت و حرف؟

گرچه سرّ بر حقیقت، طالب است

که بیابد در حقیقت آنچه هست

در وجود آن شکی نبود، ولی

دارد او ضعفی عجب از غلغلی

عقل بر پوشیدن آن قادر است

زان که بر سرّ تو عقلت سائر است

دل نهمان دارد همه اسرار را

تا نیاید ره بدو اغیار را

تو نه‌ای صاحب حقیقت آن زمان

لیک باشی عالم عارف عیان

آن زمان که سرّ قوی گردد تو را

عقل را حاکم شود سرّ، بر ملا

۱. ع: «هتک السّر عند غلبه السّر». جا: «هتک ...».

۲. ع: زدنی.

سلطنت یابد در این ملک بدن
غالب آید سرّ، بر عقل حَسَن
نور عقل از نور سرّ ویران شود
همچو نور مه سوی مهری رود
نور عشق آتش برافروزد چنان
که بسوزد ستر عقل کاردان
منهتک گردد در آن دم، ستر عقل
منظمس گردد حروف عقل و نقل
بعد از آن، یابی حقیقت را به جان
آن زمان باشی محقق در جهان
این مقام مستی است و وجد و حال
هر کسی در خورد خود بیند جمال
تا نگردي مستعدّ وصل، باز
کی توانی فهم کرد این نوع راز
هر کسی در خورد استعداد خویش
یافتند از نو بقای بی بیش
بود ماهی طالب بحر مجید
باز می زد نعره «هل من مزید؟»
او نهنگی بود بحر آشام باز
ز آن همی گفتم: زیادت کن تو راز
گفت که: «زدنی بیانا» یا امیر
غرقه گردانم در آن بحر کبیر

فقال علي - عليه الصلوة و السلام :- «جَذْبُ الْأَحْدِيَّةِ بِصِفَةِ التَّوْحِيدِ» فقال
كميل: زِدْنِي فِيهِ بَيَانًا^۱

گفت امیر المؤمنین سلطان دین
قبلة العشاق في بحر اليقين
قوت غلبات سر بیکران
جذب بود ذات باشد، بی گمان
در مقامی که در آن جا اعتبار
کثرت موهوم را نبود وقار
آن بود مُشعر به کثرات اعتبار
نزد آن واحد که هست او کردگار
منشأ اسماء و افعال و صفات
بازدان تا باشی از اهل نجات
نور بی پایان اگر بینی دمی
نور وحدت عالمی در عالمی
هست از این انوار شرب عاشقان
زین تجلی مست گشته صادقان
جملگی زین نور، سرمستاند باز
لاجرم زین جذب آمد بحر راز
کی توان دیدن در آن دم، غیر او؟
کی شود پیدا مقام سر او؟

اندکی باقی نماند از وجود
 زان که جذب ذات باشد جمله سود
 اندر آن جا ما و من گم می شود
 بحرهای پنهان در آن خم می شود
 ای کمیل آن جا نیایی غیر یار
 گر بیایی، زود دست از وی بدار
 چون امیر المؤمنین، یعسوب دین
 پیشوای کاملان، بحر یقین
 اندرین منزل مر او را در کشید
 شد کمیل آن دم ز هستی ناپدید
 عارف حق گشت ز انفاس مسیح
 مقصد او گشت حاصل ز آن فصیح
 چون که او نفی صفات خویش کرد
 جام وحدت از فنای خویش خورد
 ذات او فانی شد اندر ذات دوست
 ذات او چون گشت فانی ذات اوست
 در چنین منزل ولایت باقی است
 چشم عاشق در جمال ساقی است
 صاحب این منزل و این راه دور
 باشد اندر بحر بینش غرق نور
 لیکن او ارشاد نتواند نمود
 زان که او در بحر وحدت، غرق بود

کی تواند کرد تکمیل نفوس؟

ور کند، افسانه دانند و فسوس

تا ز وحدت سوی کثرت ناید او

کی در ارشاد و هدایت شاید او؟

تا نیاید از مقام جمع باز

سوی تفصیل از ره سوز و گداز

تا ز مستی او به خود ناید تمام

کی تواند گشت او شیخ و امام؟

گر کند در استقامت او وطن

دست باید در چنان دامن زدن

هست پیغمبر بدان مأمور، هان!

«فاستقم»^۱ باشد دلیل آن بیان

چون کمیل اندر فنا سرمست شد

سوی بحر وحدت او از دست شد

باز می زد نعره «هل من مزید»

گفت که: «زدنی بیانا» ای رشید

فقال - علیه الصلوة والسلام - : «تَوَرَّ يَشْرُقُ مِنْ صُبْحِ الْأَزَلِ، فَيَلُوحُ^۲ عَلَى هَيَاكِلِ

التَّوْحِيدِ آثَارُهُ». فقال كميل: زِدْنِي فِيهِ بَيَانًا.^۳

۱. هود، بخشی از آیه ۱۱۲: فاستقم كما أمرت.

۲. آ: فتلوح.

۳. ع: قال: زدني.

گفت امیر المؤمنین، بحر صفا
 بشنو این اسرار ای مرد خبیر
 معنی بحر حقیقت، ای فتا
 آن ظهور نور ذات واحدی
 نور ذات وجه باقیء اَحد
 دائماً می‌تابد آن اندر جهان
 بی‌شکی، اشراق انوار خدای
 لایح است این نور بر هر مظهری
 این مظاهر تو هیاکل دان، عیان
 تا اشارت باشد ای دل سوی آن
 بی شک از روی جمال وجه یار
 تا در این جاگم نگردی ای جوان
 «کُلُّ شَیْءٍ هَالِكٌ»^۱ تو باز خوان
 هر چه از روی مجازی فانی است
 معنی این آیه گرخواهی به جان
 ها که اندر «وَجْهَهُ» باشد بدان
 یعنی ای دل، هر چه باشد صورتا
 هست آن باقی به معنی دایما
 گشت بی هوش او ز غلبات شراب
 کامل کاشف، علی مرتضاً
 گر تو را پاک است از غش‌ها ضمیر
 آن ظهور نور ذاتی دان و لا
 هست و بود انوارِ وجه سرمدی
 کرده اشراق از ازل هم تا ابد
 از ازل هم تا ابد باشد چنان
 بر همه ذرات تابد با خود آی
 آن مظاهر دان صفات قادری
 آن «هیاکل» را تو «التوحید» خوان
 که بدانی تو مظاهر را عیان
 جز مظاهر نیست، لیکن هوش دار
 اوست نور جمله مَظْهَرها عیان
 معنی آن نور زین آیه بدان
 لیک در معنی یقین آن باقی است
 دارد این معنی، ولی نیکو بدان
 که بود راجع به «شَیْءٍ»، ای جوان
 کان شود فانی و لیکن زیستا
 فهم کن اسرار این و با خود آ
 محو شد او همچو ماهی اندر آب

شکر محض اورا به سلب عشق خواند جذبۀ شوق آمد و جسمش نماند
 ذوق و سوز آمد، گریبانش گرفت بی خود و مست و پریشانش گرفت
 عشق، دست او گرفت و می کشید تا به بحر بی کرانش آورید
 چون کمیل از خویشتن بی خویش شد لایق اسرار آن درویش شد
 گفت که: «زدنی بیانا» یا امیر زین محیط بی خودی دستم بگیر
 فقال علي - عليه الصلوة والسلام -: «أطفئ السراج، فَإِنَّ الصُّنْحَ قَدْ طَلَعَ»^۱
 صدق ولي الله.

گفت امیر المؤمنین شیر خدا
 سرور مردان میدان، برملا
 تو بیان علم بگذار ای کمیل
 تو مکن دیگر به حدّ عقل، میل
 عقل جز وی ترک کن فارغ نشین
 عقل را بگذار و نور عقل بین
 نور عقل تو به نسبت ای جوان
 هست با نور خداوند جهان
 چون سراج و مهر باشد بی گمان
 این مثل را یاد دار از من به جان
 روز روشن که بتابد آفتاب
 پیش او که بُود، سراج و ماهتاب؟

پس تو زایل کن به پیش آفتاب
 این سراج عقل، همچون ماهتاب
 نور عقل اندر تجلی محو کن
 محو شو در نیستی، بشنو سخن
 گر تو جوای خدایی ای جوان
 فانی از خود باش وز هر دو جهان
 نیستی بگزین که هستی یافتی
 گر تو مردی روز خود در تافتی
 هستی اندر نیستی باشد مَثَل
 نیستی می دان تو از حُسن عمل
 معنی اجمال اسرار امیر
 گفتم ار تو فهم کردی، یاد گیر
 کی توان معنی آن تفصیل گفت؟
 ورنه، هر دم زین چمن، صد گل شگفت
 آخر ای ابن همامی لب بدوز
 در فنا نور بقا را بر فروز
 دیدهٔ بینا بباید در جهان
 تا چنین اسرار دریابد به جان
 زان که هر بیتی از این اسرارها
 نزد دانای به زُدر خروارها
 هم به یمن همت سلطان دین
 خواجهٔ قنبر امام الصادقین

مدح او حق گفت، من خود کیستم؟

من غلام شاهم، ار نه، چیستم؟

کی توان مدح جناب شاه گفت؟

زان که مدحش حضرتِ الله گفت

نظم کردم این معانی در بیان

تا بیابد هر کسی سرّی عیان

ختم گردان این زمان ابن همام

جز حقیقت نیست ظاهر، والسّلام

مختصر رسالة في أحوال الأخبار

قطب الدين سعيد بن هبة الله راوندى (٥٧٣ق)

الكفاية في علم الدراية

ميرزا ابوطالب محمد موسى زنجانى (١٣٢٩ق)

مختصر رسالة في أحوال الأخبار

قطب الدين سعيد بن هبة الله راوندي (٥٧٣ق)

تحقيق: سيد محمدرضا حسيني جلالى

التمهيد

الحمدُ لله الذي بنعمته تتم الصالحات، وعلى سيد رسله وخاتم أنبيائه محمد أفضل الصلوات، وعلى الأئمة الأطهار من آله أشرف التحيات.

وبعد: فهذه الرسالة النادرة من عيون ثرائنا الخالد، وقد ظلّت طوال الأعوام منذ تأليفها وحتى الآن، مجهولة العين، حتى ارتبك الكثير في تصنيف اسمها في أيّ من العلوم؟! وبقي لها ذكر قليل، وأثر ضئيل، حيث نقل بعض المحدثين عدّة مما أورد المؤلف فيها من أحاديث لم تردّ في غيرها.

وبالرغم من أنّ الكتاب الموجود هو «مختصر» من أصله، فإنّ المقاطع الموجودة في هذا المختصر، لها الدلالات الكاشفة عن جوانب هامة من أصل الرسالة.

ويبدو أنّ الشخصّ القائم بالاختصار اهتم بإيراد جميع ما في الأصل من الأحاديث الشريفة، بما في ذلك الأسانيد، وفي

مجموعتها ما أورده الأعلام المشار إليهم من المنقولات عن هذه الرسالة.

وإن في تقديمنا لهذا المختصر، إضافة قيمة إلى الثروة الحديثية العظيمة في تراثنا الخالد.

كما أنه إحياء لأثر مجيد من مؤلفات أعلامنا الخالدين.
والله الموفق والمعين.

التعريف بالرسالة وتحديد اسمها

عُرفت هذه الرسالة لمؤلفها الإمام القُطب الراوندي، عند المفهرسين والمترجمين، واستند إليها المحدثون في نقل الأحاديث، والفقهاء في الاستدلال بما فيها، بما يحصل معه الاطمئنان اللازم لتصحيح نسبتها.

وقد سماها جمع باسم: «رسالة في بيان أحوال أحاديث أصحابنا» منهم الفاضل الثونوي^١ والمحدث الكركي^٢ وأضاف الأمين الاسترآبادي^٣ والحر العاملي^٤ على ذلك: «... وإثبات صحتها».
وقد تبدل اسمها إلى: «رسالة في صحة أحاديث أصحابنا» عند سيد الروضات^٥ وشيخ الذريعة^٦.

١. البرافية في أصول الفقه، ص ٣٢٥.

٢. هداية الأبرار للشيخ حسين الكركي، ص ٩٠.

٣. الفوائد المدنية، ص ١٨٦.

٤. وسائل الشيعة، ج ١٨، ص ٨٥ في طبعة الرباني، و ج ٢٧، ص ١١٨ من طبعة آل البيت، مسلسل ٣٣٣٦٢.

٥. روضات الجنات، ج ٤، ص ٥.

٦. الذريعة إلى مصنفات الشيعة، ج ١٥، ص ١٢.

- وذكرها المحدث الكركي اسمها في موضع من كتابه باسم: «الرسالة التي أنفها لإثبات صحة أحاديث أصحابنا»^١.
- و تحوّر العنوانُ إلى «رسالة الفقهاء» عند المحدث المجلسي^٢.
- وبما أن المجلسي لم يقف على الرسالة نفسها، بنفسه، وإنما نقل - ما نقل منها - بواسطة «بعض الثقات»^٣ - والمظنون أن الواسطة هو المحدث الحرّ العاملي^٤ والحرّ العاملي قد عبّر عن الرسالة بقوله: «الراوندي في رسالته التي أنفها»^٥.
- فإن كلمة «أنفها» تصحّفت إلى «الفقهاء» عند المجلسي.
- ومن الغريب أن شيخنا صاحب الذريعة لم ينتبه إلى هذا التصحيف، فجعل للقطب الراوندي كتباً بالأسماء التالية:
- ١ - رسالة الفقهاء^٦.
- ٢ - كتاب الفقهاء^٧.
- وحيث إن البحث عن «الفقهاء» لا بد أن يحتوي على تراجم الرجال والأعلام، فقد عنون صاحب الذريعة - أيضاً - لما يلي:
- ٣ - رجال الراوندي^٨.

١. هداية الأبرار، ص ١٧٣.

٢. بحار الأنوار، ج ٢، ص ٢٣٥.

٣. بحار الأنوار، ج ٢، ص ٢٣٥.

٤. احتمل هذا الظنّ السيّد عبد العزيز الطباطبائي في مقاله المنشور في مجلة تراننا، العدد ٣٨، ص ٨٧ ولكن يحتمل أن يكون هو المحدث الذي سبق الحرّ في النقل، وهو الفاضل التونسي الذي هو مقدّم طبقة على المجلسي، بل المحتمل أن يكون هو الأمين الأسترابادي، فلاحظ.

٥. وسائل الشيعة، ج ٢٧، ص ١١٨، مسلسل ٣٣٣٦٢.

٦. الذريعة، ج ١٦، ص ٨١ ولاحظ مصفّى المقال، ص ١٨٧.

٧. الذريعة، ج ١٦، ص ٢٧٩.

٨. الذريعة، ج ١٠، ص ١١٦.

٤- رجال قطب الدين^١.

والموجود في النسختين هو اسم: «رسالة في أحوال الأخبار». ولكن كل هذه الأسماء هي لمسمّى واحد، وهو الأصل لكتابنا الذي تقدّم له، ومن خلاله يمكننا التعرف على اسمه وموضوعه.

هذا المختصر:

أثبت الناسخ في بداية النسختين ما نصّه:

«اختصاراً من الرسالة التي صنفها الإمام الكبير السعيد، قطب الدين، شيخ الإسلام، أبو الحسين، سعيد بن هبة الله، الراوندي قدس سرّه، في أحوال الأخبار».

ويمكن الاطمئنان بكون الأصل المختصر منه هو المذكور في ترجمة القطب، والذي اختلف الأعلام في اسمه، كما ذكرناه. وذلك من خلال المقارنة بين النصوص المنقولة عنه، في مختلف الكتب والمصادر، وبين النصوص المثبتة في هذا المختصر، بحذافيرها مطابقة تامة.

فقد أورد المحدث الأسترابادي سبعة أحاديث، هي المثبتة بعينها في كتابنا هذا، ونقلها كذلك المحدث الحرّ العاملي، والمجلسي^٢. واقتصر المحدث الكركي على أربعة منها^٣. واقتصر الفاضل التوني على خمسة منها^٤.

١. الذريعة، ج ١٠، ص ١١٨.

٢. لاحظ الفوائد المدنية، ص ١٨٦-١٨٧ ووسائل الشيعة، ج ١٨، ص ٢٧-٢٨-٢٩-٣٠-٣١-٣٢-٣٣-٣٤-٣٥-٣٦-٣٧-٣٨-٣٩-٤٠.

٣. هداية الأبرار، ص ١٧٣-١٧٤ ونقل حديثاً من الفصل السابع من الرسالة في، ص ٩٠.

٤. الوافية في أصول الفقه، ص ١٨٨ و٣٢٥ و٣٣٠.

- وأما تصنيفها موضوعياً، فيتبين من خلال ما يلي:
- تحتوي الرسالة - كما في اختصارها المتوفّر - على الموضوعات والبحوث التالية، ضمن فصول رَقَمناها:
- [١]- في التواتر، وحجّية الخبر المتواتر وما يقوم مقامه.
- [٢]- في إجماع الإمامية وحجّيته.
- [٣]- في نقل مَنْ يُوجب نقله العلم من مُباشري الاتصال بالمعصومين عليهم السلام من الرُّسل والنُّواب.
- [٤]- في نقل العدل عن مثله، ومدى حجّيته.
- [٥]- في علامة الفاسد من الأخبار.
- [٦]- في علامة ما يسقط العملُ به مما يُقطع على صدق ناقله.
- [٧]- في علامة ما يسقط العملُ به مع الشكّ في صدق ناقله.
- [٨]- في علل الاختلاف في الأخبار.
- [٩]- في علل الشبهة في اختلاف ما ليس بمختلف من الأخبار.
- [١٠]- في عرض الأخبار على الكتاب، وقد جاءت فيه ثمانية أحاديث.
- [١١]- في معارضي أحاديث العرض، من العامّة.
- [١٢]- في عرض ما اختلف من الأخبار، على المذهبين «وهنا اورد أحاديث سبعة»
- [١٣]- في كيفية العرض، وعلّة مَنْ أنكر عرض الخبرين على المذهبين.
- ومن مجموع هذه العناوين، يُعرف أنّ موضوع الرسالة إنّما هو «الحجج الشرعيّة» التي يمكن الاستدلال بها، وما عليه دأب أصحابنا الإمامية من طرق الاستدلال.

وهذا يقتضي أن تصنّف هذه الرسالة علمياً في «أصول الفقه» لا علم الرجال، كما يظهر من صنيع شيخنا العلامة الطهراني، حيث أوردته في كتابه «مصفى المقال»^١ وتحت عناوين رجاليّة من كتاب الذريعة^٢.

ولا علم الدراية، كما نقل الطباطبائي، حيث قال - وهو يتحدّث عن موضوع الرسالة -: ومن أجل ذلك كان القطب الراوندي أوّل مَنْ أَلَفَ من أصحابنا في علم الدراية^٣.

كما لا تدخل الرسالة في كتب الحديث، كما يُوهمه كونه مصدراً لمثل كتاب «وسائل الشيعة» للحرّ العاملي، كما سبق.

ولكن الاعتزاز بها في مجال الحديث، لا بدّ أن يكون بليغاً، باعتبار احتمالها على عدّة أحاديث قيّمة، وذات أثر كبير في التراث الحديثي، باعتبار أسانيد أو متونها، حتّى أنّ الأحاديث السبعة المرقّمة: (٩ - ١٥) التي نقلت بواسطة هذه الرسالة، لم تُوجد في مصدرٍ آخر، ممّا اضطرّ المحدّثين - وكذا غيرهم - أن يخرّجوها منها، وقد نقلها مؤلّفها القطبُ مُباشرةً عن مشايخه معنعةً مسندةً متصلةً.

وأما الأحاديث الثمانية الأولى: (١ - ٨) فإنّما لم يُوردوها عن هذا الكتاب لوجودها في المصادر الأخرى، لكن يلاحظ عدم كفاية هذا التعليل لإغفال نقلها، حيث إنّ ما أوردته القطب يمتازُ بأسانيد تدعّم الأحاديث الأخرى بالشواهد والمُتابعات، مع أنّ ديدن

١. مصفى المقال، ص ١٨٧.

٢. الذريعة، ج ١٠، ص ١١٦ و ١١٨.

٣. نهج البلاغة عبر القرون، تراثنا، العدد ٣٨ - ٣٩، ص ٢٧٣.

الحَرَّ العاملي في الوسائل هو جمع أكبر عَدَدٍ من المصادر الناقلة للحديث مهما تعددت وذكرها بعد إيراد الحديث من المصدر الأول، والمفروض وجود هذه الرسالة عنده واعتماده عليها ونقله منها تلك الأحاديث السبعة.

أما المجلسي؛ فعذرُهُ واضح، حيث إنه لم يقف على الرسالة بنفسه، وإنما اعتمد في النقل عنها بواسطة «بعض الثقات» الذي يُظنُّ أنه الحرَّ العاملي^١.

وأحتمل -أنا- كونه الفاضل التونسي أو الأمين الأسترابادي، وكونه مصدرًا حتَّى للحرَّ العاملي، أيضاً.

ومهما يكن، فإنَّ هذا المختصر هو من ذخائر تراثنا الحديثي، نظراً إلى ما احتواه من الأحاديث، مع أنه يبحث عن حُجَّة الأخبار، فيمكنُ عدّه في ما كتب في علوم الحديث من هذه الناحية.

المؤلف القطب الراوندي، حياته وأثاره الحديثية:

هو: الشيخ الإمام، سعيد بن هبة الله بن الحسن، أبو الحسين، قطب الدين، الراوندي، الرازي المتوفى عام ٥٧٣ للهجرة.

قال منتجب الدين: فقيه، عيّن، صالح، ثقة^٢.

وقال ابن الفوطي: «قطب الدين»: فقيه الشيعة، كان من أفاضل علماء الشيعة^٣.

١. بحار الأنوار، ج ٢، ص ٢٣٥ وانظر تراثنا، ص ٢٨٧.

٢. فهرست أسماء مصنفي الشيعة، ص ٨٧ رقم ١٨٦.

٣. تلخيص مجمع الآداب، ج ٤، ص ٤، رقم ٢٧٩٩.

مشایخه:

قال الأفتدي: يروي عن جماعة من أصحاب الحديث بأصبهان، وجماعة في همدان وخراسان، سماعاً وإجازةً، عن مشايخهم الثنات بأسانيد مختلفة^١.

ومشايخه عديدون، نذكرُ بعضَ كبارهم:

١- محمد بن علي بن المُحَسَّن، أبو جعفر، الحَلَبِي، تلميذُ الشيخ الطوسي والراوي لأماليه، وتلميذ الكراجكي.

٢- الفضل بن الحسن الطبرسي، أبو علي، أمين الإسلام المفسِّر، صاحب مجمع البيان (٤٨٠- ح ٥٤٨هـ).

٣- محمد بن أبي القاسم علي، عماد الدين، الطبري، صاحب بشارة المصطفى لشيعة المرتضى.

٤- هبة الله بن علي، أبو السعادات، الحسيني، الشجري، البغدادي (٤٥٠-٥٣٦هـ).

٥- ذو الفقار بن محمد بن معبد، أبو الصَّمصَم، عماد الدين، الحسيني، البغدادي، المعمر (٤٠٥-٥٣٦هـ) الراوي عن الشيخ محمد بن علي الخُلواني، عن الشريف الرضي.

الرواة عنه كثيرون، منهم:

١- محمد بن علي بن شَهْر آشوب، أبو جعفر، السَّرَوِي، رشيد الدين، الحافظ المازندراني، صاحب معالم العلماء في تمة الفهرست للطوسي (٤٨٨ - ٥٨٨هـ).

٢- علي بن عبيدالله ابن بابويه، منتجب الدين، الرازي صاحب
الفهرست في تامة الفهرست للطوسي (المتوفى حدود ٤٠٠هـ).

ويروي عنه أولاده، ومنهم:

٣- ظهير الدين محمد، أبو الفضل، مؤلف كتاب عجالة المعرفة
في أصول الدين الذي حققته^١.

مؤلفاته في علوم الحديث:

عُرِفَ الإمام قطب الدين الراوندي بكثرة التأليف وجودته،
وإتقانه، مع التصلُّع في علوم عديدة، وقد بلغت مؤلفاته (٥٨ كتاباً)
يوجد منها (١٨ كتاباً) والباقي مفقود^٢ كما نسبت إليه في فهارس
التراث أعمال أخرى.

ونحن نقتصر هنا على ذكر مؤلفاته الدائرة في فلك الحديث
وعلومه، فقط:

١- منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة. مطبوع.

٢- قصص الأنبياء. مطبوع.

٣- الخرائج والجرائح. مطبوع.

٤- سلوى الحزين، يعرف بدعوات الراوندي. مطبوع.

٥- ٩ خمس رسائل في معجزات المعصومين عليه السلام. مطبوعة ضمن
الخرائج والجرائح، في خمسة أبواب.

١. طبعته مؤسسة آل البيت عليه السلام في قم، عام ١٤١٧ في سلسلة «كتاب تراثنا» وقد طبع سابقاً في نشرة تراثنا
الفصلية، في العدد ٢٩، وقد ترجمت لمؤلفه ترجمة ضافية في مقدّمته.
٢. حسب ما أحصاه الطباطبائي في مقاله الضافية، التي نشرها في تراثنا العدد ٣٩-٣٨، ص ٢٥٤-٢٩٧.

- ١٠- ضياء الشهاب. شرح على (شهاب الأخبار) للقاضي القضاي، منه نسخة مخطوطة، ويعمل على تحقيقها الأخ الفاضل السيد حسن الحسيني آل المجدد، وفقه الله لمرضاته.
- ١١- رسالة في أحوال الأخبار. مفقودة، وهاهو مختصرها الذي تُقدّم له بهذه السطور.
- ١٢- مكارم أخلاق النبي والأئمة صلوات الله عليهم.
- منه نسخة مخطوطة كتبت سنة ٩٨٥ في مكتبة مجلس الشورى الإسلامي في طهران عاصمة الجمهورية الإسلامية، في المجموعة رقم ٥٣٦٤.
- ١٣- لباب الأخبار.
- قال الأفندي: كتاب مختصر في الأخبار، رأيتُه في أستراليا.
- وقال الطباطبائي: رأيتُه في النجف في مكتبة فرج الله.
- ويوجد في دار الكتب المصرية باسم (لباب الأخبار) ضمن المجموعة ١٢٥٨٢ ب من ص ٦٢-١٠٨، الحديث النبوي، مرتب على أبواب، كتبه محمد حسين مسجد عباسي سنة ١٠٦٩هـ، ذكره فؤاد السيد في فهرسها (ص ٢٧٥) لعلّه هو.
- ١٤- شرح الكلمات المائة.
- شرح للمائة كلمة التي جمعها الجاحظ من حكم الإمام أمير المؤمنين عليه السلام.
- ١٥- جنى الجنتين في ذكر وُلد العسكريين عليهم السلام.
- ذكره تلميذه ابن شهر آشوب في معالم العلماء (ص ٥٥).
- ١٦- ألقاب الرسول وفاطمة والأئمة صلوات الله عليهم.

قال الأَفندي: كتابٌ لطيفٌ مفيدٌ جدًّا، مع صغر حجمه، وعندني منه نسخة.

وجميع مؤلفات هذا الإمام العظيم تُعدُّ من ذخائر التراث، ولا بدُّ من السعي في إحيائها بعون الله.

النسختان المُعتمدتان في عملنا:

إنَّ أصل الرسالة التي أَلفها القطب الراوندي، مفقودٌ، وقد ذكر الطباطبائي في ترجمة المؤلف: «وعندي مصوِّرةٌ من الرسالة»^١. ولمَّا راجعته تبيَّن أنَّ الموجود عنده ليس سوى المختصر الذي ذكره في موضع آخر بقوله: «ولخصَّ بعضهم هذه الرسالة، وعثرتُ على نسخةٍ من المختصر، وعندني مصوِّرةٌ هذا المختصر»^٢.

و هذه النسخة في صفحات ملحقة بكتاب «الاستبصار» للشيخ الطوسي، جاء في آخرها ما نصَّه:

نقلت هذه الرسالة في مَكَّة المعظَّمة من خطِّ أفضل المتقدِّمين وأعلم المتأخِّرين أعني أستاذنا و مولانا محمَّد أمين الأسترآبادي سامحه الله تعالى، في سلخ جمادى الأولى سنة ١٠٢٩.

وكتب صاحب النسخة في ذيل ذلك ما نصَّه:

ناقل هذه الرسالة من خطِّ الأسترآبادي هو المولى عبدالغفور ابن مسعود الطالقاني كاتب «الاستبصار».

شرع في كتابة «الاستبصار» في سنة ١٠٢٩ بمَكَّة المعظَّمة وأتمَّه

١. تراثنا، ص ٢٨٧.

٢. همان، ص ٢٧٣.

في سنة ١٠٣٧ في بندر بلاد الكجرات، كما ذكره في آخر الكتاب .
وقد رمزنا إليها بالحرف (ط) .

ثم إن الله تعالى مجده، وفقني لنسخة أخرى من هذا المختصر؛
عَنَّرَ عليها الأخ الموفق الشيخ محمد بركت - بارك الله فيه - فبعث
مشكوراً بصورة منها إلينا، وهي من مخطوطات مكتبة الطباطبائي
في شيراز، وهذه مواصفاتها:

تقع في صفحات سبع كتب على طرّة الصفحة الأولى ما نصّه:
اختصاراً من الرسالة التي صَنَّفها الإمام الكبير السعيد قطب الدين
شيخ الإسلام أبي الحسين، سعيد بن هبة الله الراوندي - قُدَّس
سِرُّه - في أحوال الأخبار.

وفي آخرها ما نصّه:

وهذا آخر فصول تلك الرسالة، ومواضع البياض كانت تالفة
في مكّة المعظمة.

وهي غير مؤرّخة، إلا أنّ الرسالة السابقة عليها في المجموعة
وهي «رسالة أسماء علماء الشيعة» كتبت بنفس الخط، وفي آخرها
ما نصّه:

تمت الرسالة بحمد الله وحسن توفيقه والصلاة على محمد وآله،
يوم الربوع، سلخ شهر ربيع الأول، سنة ثلاث وسبعين بعد الألف،
في أمّ القرى مكّة المعظمة زادها الله شرفاً وتعظيماً، على يد أقلّ
الخليقة بل لاشيء في الحقيقة، الفقير إلى الله الغنيّ ابن أبي إبراهيم
عزّ الدين مسعود الموسوي الشيرازي عفي عنهما.

وقد رمزنا إليها بالحرف (ش).

عملنا في الكتاب :

و هذا المختصر هو الذي نقدّمه هُنا، مُعتمدين على هاتين المصوّرتين .

فقمّت باستنساخه، وصحّحت ما مُني به من أخطاء إملائية.

وتداركت ما وقع فيه من سقطٍ أو تلفٍ، وكتبت مواضع الحذف والبياض الذي كان في الأصول المنقول منها، بمعونة المصادر الأخرى.

وقابلت ما جاء فيه من الأحاديث بالمصادر الناقلة عنه، كالفوائد المدنيّة والوسائل، وما لم أجذله مصدراً، حاولت إكماله وتصويبه بالاستظهار، مع الإشارة إلى وجه التصويب والإصلاح. وبعد: فهذا ما يسره لي التوفيق الربّاني من العمل في هذا المختصر، وتمكّنت من تقديمه إلى المجامع العلميّة، أملاً أن يتخذ موقعه المناسب من نفوس إخوتي العلماء، ويحوز رضاهم، راجياً أن يكون مدعاةً للبحث عن أصل الرسالة وإحيائها والتزوّد منها.

وأسأل الله - جلّ جلاله - القبول والغفران؛ فإنّه المولى الحنان المنان.

والحمد لله أولاً وآخراً.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
السيد قسطنطين بن شيخ الاسلام ابو مينا و غير انما من ميثاق
الاشبار له فنسب اولهم ان النواقر انما صنع في اثنتي عشرة الف سنة و اولهم من ذلك
سب عشرين الف سنة اقول ان اولهم من ذلك سنة الف سنة و اولهم من ذلك سنة
و قد علمت انهم من اولهم من ذلك سنة الف سنة و اولهم من ذلك سنة الف سنة
فما بين ذلك سنة الف سنة و اولهم من ذلك سنة الف سنة و اولهم من ذلك سنة
و قد علمت انهم من اولهم من ذلك سنة الف سنة و اولهم من ذلك سنة الف سنة
في هذا تاريخهم من اولهم من ذلك سنة الف سنة و اولهم من ذلك سنة الف سنة
منه انهم من اولهم من ذلك سنة الف سنة و اولهم من ذلك سنة الف سنة
و قد علمت انهم من اولهم من ذلك سنة الف سنة و اولهم من ذلك سنة الف سنة
من المكاره انهم من اولهم من ذلك سنة الف سنة و اولهم من ذلك سنة الف سنة
علمت انهم من اولهم من ذلك سنة الف سنة و اولهم من ذلك سنة الف سنة
عددهم من اولهم من ذلك سنة الف سنة و اولهم من ذلك سنة الف سنة
علمت انهم من اولهم من ذلك سنة الف سنة و اولهم من ذلك سنة الف سنة
على انهم من اولهم من ذلك سنة الف سنة و اولهم من ذلك سنة الف سنة
الصادق عليه السلام ففداه بالحق عليه السلام فان الحق عليه السلام في نفسه انما
في هذا انهم من اولهم من ذلك سنة الف سنة و اولهم من ذلك سنة الف سنة
في هذا انهم من اولهم من ذلك سنة الف سنة و اولهم من ذلك سنة الف سنة
انهم من اولهم من ذلك سنة الف سنة و اولهم من ذلك سنة الف سنة
في هذا انهم من اولهم من ذلك سنة الف سنة و اولهم من ذلك سنة الف سنة
في هذا انهم من اولهم من ذلك سنة الف سنة و اولهم من ذلك سنة الف سنة
في هذا انهم من اولهم من ذلك سنة الف سنة و اولهم من ذلك سنة الف سنة

تصوير صفحة اول مختصر رسالة في احوال الاخبار، نسخة ط

و هو ابن باقر بن محمد بن موسى السجستاني الحسين السجستاني صاحب كتاب
 عن ابن عباس عن محمد بن عبد الله بن الحسن الرضا عليه السلام كيف نفع بالخيرين
 فقال اذا ورد عليك خبران في محسنان فانظروا ما يخالف منها اخبار العامة فخذوا الخبر
 ما يوافق اخبارهم فذروه له بنفسه لا يكتبه الا من وعده من اهل كروم الخبرين
 في اللذين امانا له فواجب ان يراهم في حقه فاجب ان يراهم في حقه فاجب ان يراهم في حقه
 فاجتهدت في ذلك وابتعت العامة فوجدت في ذلك عشاها وسعدت عيشها
 هذا اثره في كل احوال ورواها في كل احوال

نسخة من كتاب
 في فضائل ائمة آل البيت
 الحسين بن علي بن ابي طالب
 علي بن ابي طالب
 محمد بن عبد الله بن الحسن
 محمد بن عبد الله بن الحسن

نسخة من كتاب

نسخة من كتاب

نسخة من كتاب
 في فضائل ائمة آل البيت
 الحسين بن علي بن ابي طالب
 علي بن ابي طالب
 محمد بن عبد الله بن الحسن
 محمد بن عبد الله بن الحسن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ

اختصار من الرسالة التي صَنَفَهَا الإمام الكبير السعيد، قُطْبُ الدِّينِ شَيْخِ
الإسلام، (أبو) الحسين، سعيد بن هبة الله الراوندي ١ في أحوال الأخبار.

فَصْلٌ [١]

اعلم أن التواتر - في اللغة - يقع على الثلاثة فما فوقها. والمراد به الجماعة
التي يستحيل عليها التواطؤ على الأمر، لُبْعُدِ دِيَارِهَا، واختلاف أهوائها وآرائها،
فمَتَى حَصَلَتْ عَلَى ذَلِكَ وَقَعَ الْعِلْمُ بِصِحَّةِ خَبَرِهَا عِنْدَ مُشَاهَدَتِهَا.
نُمُّ هَذَا الْخَبَرُ قَدْ جَاءَ بَعِينَهُ فِي كَثِيرٍ مِنَ الشَّرْعِ عَنْهُمْ عليهم السلام وَعُدِمَ مِنْ بَعْضِهِ:
فَمَا جَاءَ فِيهِ: كَالصَّلَاةِ وَحُدُودِهَا، وَالزَّكَاةِ وَحُكْمِهَا، وَالصُّوْمِ وَأَحْكَامِهِ،
وَالْحَجِّ وَشَرَائِطِهِ، وَالنِّكَاحِ وَ(وَجُوهِهِ) ٢ وَالطَّلَاقِ وَصِفَاتِهِ، وَتَحْرِيمِ كُلِّ مُسْكِرٍ.
وَمَا عَدِمَ مِنْهُ: فَكَمَسَائِلَ فِي الدِّيَاتِ، وَمَسَائِلَ فِي الْحُدُودِ، وَأَبْوَابَ مِنَ الْعِدَدِ،
وَمَسَائِلَ فِي حَوَادِثِ مَحْصُورَةٍ، وَأَدْعِيَةَ جَاءَتْ فِي الصَّلَوَاتِ وَالزِّيَارَاتِ وَنَحْوِهَا.
وَهَذَا الْجِنْسُ - وَإِنْ كَانَ عُدِمَ مِنْهُ التَّوَاتُرُ - فَلَمْ يُعَدَمْ مِنْهُ دَلَالَتُهُ الْقَائِمَةُ مَقَامَ
التَّوَاتُرِ، عَلَى مَا نَذَكِرُهُ.

١. كذا الصواب وفي النسختين: «أبي».

٢. في (ش): ووجوه.

فَصَلِّ [٢]

والذي يليه في الحُجَّة: إجماعُ الإمامية:

لكونهم على الصفة التي يقول الله: ﴿وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ [الآية ١٠٤ من سورة آل عمران].

فحصلَ هذا الوصفُ لهم من بين جُملة الفِرَقِ، إذ كانت دعوتهم بعدَ الرسول إلى ذرِيته، دونَ مَنْ عداهم من أهلِ الأهواء، ومَنْ يجوزُ عليه - في اختياره - السهو والغلط.

وهُمُ الخَيْرُ كُلُّهُ، والاعتماد - في سائر الدين - عليهم، والتسليم لهم^١ والرضا بقولهم^٢.

ويدلُّ على ذلك - أيضاً - قولُ النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «مَا كَانَ اللهُ لِيَجْمَعَ أُمَّتِي عَلَى ضَلَالَةٍ».

وهم الأمةُ المقصودةُ بذلك، دُونَ مَنْ سواهم، بدلالة وجود المعصوم فيهم.

ويدلُّ عليه قولُ الصادق عليه السلام: «خُذُوا بِالْمُجْمَعِ عَلَيْهِ مِنْ حُكْمِنَا، فَإِنَّ

الْمُجْمَعِ عَلَيْهِ لَا رَيْبَ فِيهِ»^٣.

١. «لهم» من (ش).

٢. كذا الظاهر، وفي (ط): بقولهم.

٣. أرسله مُضْمَرًا، الكليني في الكافي، المقدم ج ١، ص ٧ وليس فيه: «من حكمنا»، وقد ورد في جَعَلِيٍّ من

حديث عُمر بن حَنْظَلَةَ المعروف بالمقبولة، الذي رواه الكليني بإسناده عن الصادق عليه السلام في الكافي، ج ١،

ص ٥٤ ورواه الشيخ الطوسي في التهذيب، ج ٦، ص ٣٠١ ح ٨٤٥ ورواه الصدوق في الفقيه، ج ٣، ص ٢ ح ٢

ونقله الطبرسي في الاحتجاج، ص ٣٥٥ ونقله في وسائل الشيعة، ج ٢٧، ص ١٠٦ تسلسل ٣٣٣٤٣.

فَصْلٌ [٣]

الذي يلي هذا الثاني في الحجة: نقلُ متوسِّطٍ عن إمام، في ما يلزم فرضه في حال البلاغ، ببلاغه، لوجوب عِظْمته في الأداء، وإنْ عُدِمَتْ ممَّا عدا ذلك. بدلالة حكمة القديم تعالى في تكليفه، واستحالة إلزامه إصابة الحقِّ بوساطة مَنْ يُبَدِّلُ مَا حَمَلُ.

وهذه الصفة كانت في جماعةٍ من رُسلِ النبيِّ ووسائطه بيَّنةً وبينَ مَنْ نابَ! عنه في شرعه.

وكذلك جماعةٌ من رُسلِ الأئمةِ والأبوابِ الرسميةِ الإماميةِ، خاصةً. وإذا ثَبَّتَ بِصِفَةٍ مَنْ ذَكَرْنَا خَبَرَ مَرْوِيٍّ، كَفَى فِي حُجِّيَّةِ رِوَايَتِهِ، وَوَجَبَ الْعِلْمُ بِدَلَالَتِهِ، وَالْعَمَلُ بِهِ.

فَصْلٌ [٤]

والذي يلي هذا الثالث في الحجة: نقلُ العَدْلِ عن مثله ما يَتَضَمَّنُ لُزُومَ فِعْلِهِ، دُونَ الْمُبَاحِ وَالنَّدْبِ، مَعَ خُلُوهِ - فِي مَا نُقِلَ - مِنْ مُعَارِضٍ فِي الظَّاهِرِ. بدلالة وُجُوبِ إِظْهَارِ فِسَادِ مَا كَانَ فِي ذَلِكَ مِنَ الْفَاسِدِ، عَلَى الْمَعْصُومِ الْمَنْصُوبِ لِبَيَانِ مَا لَا سَبِيلَ إِلَى بَيَانِهِ إِلَّا مِنْ جِهَتِهِ.

فَصْلٌ [٥]

في علامة الفاسد من الأخبار... إلى آخره.^٢

١. كذا الصواب، وفي (ط): نابه.

٢. كذا في النسختين، فالمختصر لم ينقل محتوى هذا الفصل، بل اكتفى بذكر عنوانه، وسيكرر هذا في

فَصْلٌ [٦]

في علامة ما يسقطُ العملُ به، ممَّا يقطعُ على صدق ناقله... إلى آخر

فَصْلٌ [٧]

في علامة ما يسقطُ العملُ به مع الشك في صدق ناقله:

وطريقُ ذلك واحدٌ، وهو ما جاءَ عن الآحاد، متعرياً من دلائل الصواب التي قدّمنا ذكرها، ومتعرياً من دلائل الفساد التي يجب القطع على عدم كونها حجّةً، سواء كان الناقلُ له [على] ظاهر العدالة، أو على ظاهر الفسق. بدلالة قول الصادق عليه السلام: «ولا تُكذّبوا بحديثٍ أتى به مرّجئٌ، ولا قدرئٌ، ولا خارجئٌ، فنسبُهُ إلينا، فإنكم لا تدرّون؛ لعلهُ شيءٌ من الحقّ، فتكذّبوا الله»^٢.

فَصْلٌ [٨]

في علل الاختلاف في الأخبار... إلى آخر.

فَصْلٌ [٩]

في علل الشبه في اختلاف ما ليس بمختلفٍ من الأخبار:

أول ذلك: عُمومُ ظاهر القول مع خُصوصه في نفسه، ووُزود^٣ خُصوصه، فتلبّس ذلك على السامع، قبل السبر، فيقضي بالعُموم.

١. كذا الصواب، وكان في النسخة: «الذي».

٢. نقله الكركي في هداية الأبرار، ص ٩٠ عن كتابنا هذا.

وبمعناه حديث عن أبي جعفر عليه السلام عن بصائر الدرجات للصفار، فلاحظ هداية الأبرار للكركي،

ص ٩٠-٩١، والقواميس، ص ٨٢.

٣. كذا الصحيح، كما يأتي مثله في ثاني الجلل، وفي النسختين: «ورود».

والثاني: خُصُوصُ ظاهر القول، مع عُمُومِه في نفسه، ووُزُودُ عُمُومِه، فيقضي السامع - قبل التأمل - بوجوبه.
والرابع: ^١ تضمّنُ ^٢ النهي للكراهة دون الحظر، ووَرَدُ بيان ذلك، فيقضي السامع - قبل البحث - بحظره.

فَصْلٌ [١٠]

في عرض الأخبار على الكتاب:

[١] أخبرني الشيخان محمد، وعلي: ابنا علي بن عبدالصمد، عن أبيهما، عن أبي البركات علي بن الحسين، عن أبي جعفر ابن بابويه: نا أبي: نا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن محمد بن أبي عمير، عن هشام بن سالم، وهشام بن الحكم:

عن أبي عبدالله عليه السلام: قال: «خطب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الناس بمنى، فقال: أيها الناس، ما جاءكم عنّي يُوافق القرآن فأنا قُلْتُهُ، وما جاءكم يُخالف القرآن، فلم أقله»^٣.

[٢] وعن ابن بابويه: نا محمد بن الحسن: نا الحسين بن الحسن بن أبان، عن الحسين بن سعيد، عن محمد بن أبي عمير، عن الحسن بن عطية، عن محمد بن مسلم. قال أبو عبدالله عليه السلام:

١. كذا في النسختين، ويلاحظ عدم ذكر الثالث.

٢. كذا في (ش) وكان في (ط) التضمّن الذي.

٣. رواه الكليني بسنده عن الفضل بن شاذان، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن الحكم، وغيره، في الكافي، ج ١، ص ٥٦، ح ٥ وفيه: «كتاب الله» بدل: القرآن.

وكذا رواه البرقي في المحاسن، ص ٢٢١، ح ١٣٠ عن أبي أيوب المدائني عن ابن أبي عمير، عن الهشاميين. ولاحظ وسائل الشيعة، ج ٢٧، ص ١١١ تسلسل ٣٣٣٨٤ وانظر الحديث الآتي في كتابنا هذا برقم [٦].

« يا محمد، ما جاءك من رواية من برٍّ أو فاجرٍ، يُخالفُ القرآنَ فلا تأخذُ بها».

[٣] وعن ابن بابويه: نا محمد بن موسى بن المتوكل: نا علي بن الحسين السعدابادي، عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي، عن أبيه، والحسين بن سعيد، عن القاسم بن محمد الجوهري، عن كليب الأسدي: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول:

« ما أتاكم عنّا من حديثٍ لا يصدقه كتابُ الله فهو باطلٌ».

[٤] وعن ابن بابويه: نا محمد بن موسى: نا عبدالله بن جعفر، عن أحمد بن محمد ابن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن سدير، قال: كان أبو جعفر وجعفر يقولان: « لا يُصدقُ على عليٍّ إلا ما يوافقُ الكتابَ ».

[٥] وعن ابن بابويه: نا محمد بن الحسن: نا محمد بن الحسن الصفار، عن محمد ابن الحسين بن أبي الخطاب، عن جعفر بن بشير، عن أبي سلمة الجمال، عن أبي عبدالله عليه السلام: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم:

« قد كثرت الكذابة علينا فأيُّ حديثٍ ذُكِرَ، يُخالفُ كتابَ الله فلا تأخذوه، فليس مِنّا».

[٦] وعن ابن بابويه: نا أبي: نا علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن الحكم: عن أبي عبدالله عليه السلام:

« خطب رسولُ الله صلى الله عليه وآله وسلم بجنى، فقال: يا أيُّها الناسُ، ما جاءكم عنِّي يوافقُ القرآنَ فأنا قلتُه، وما جاءكم يُخالفُ القرآنَ فلم أقلُه» ٢.

١. قد جاءت هذه الجملة في حديث أمير المؤمنين عليه السلام أنه قال: «قد كذب على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم على عهده حتى قام خطيباً فقال: «أيُّها الناسُ، قد كثرت عليّ الكذابة، فمن كذب عليّ مُتَعَمِّداً فليتبوأ مُقْعَدَةً من النار» ثم كذب عليه من بعده...» الحديث رواه الكليني في الكافي، ج ١، ص ٦٢، ح ١ باب اختلاف الحديث.

٢. هذا الحديث يوافق الحديث المذكور برقم [١] متناً، وفي بعض السند، فلاحظ تخريجه.

[٧] وعن ابن بابويه: نا^١ أبي: نا^٢ سعد بن عبدالله، عن يعقوب بن يزيد، عن محمد بن أبي عمير، عن جميل بن دراج، عن أبي عبدالله، قال:

«الْوُقُوفُ عِنْدَ الشُّبْهَةِ خَيْرٌ مِنَ الْاِقْتِحَامِ فِي الْهَلَكَةِ، إِنَّ عَلَى كُلِّ حَقِّ حَقِيقَةً، وَلِكُلِّ صَوَابٍ ثَوْرًا،^٣ فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخَذُوهُ، وَمَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَدَعُوهُ»^٤.

[٨] وعن ابن بابويه: نا محمد بن الحسن: نا الحسين بن الحسن بن أبان، عن الحسين بن سعيد، عن النضر بن سويد، عن يحيى بن عمران، عن أيوب: سمعتُ أبا عبدالله عليه السلام يقول:

«كُلُّ شَيْءٍ مَرْدُودٌ إِلَى الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ، وَكُلُّ حَدِيثٍ لَا يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَهُوَ زُخْرُفٌ»^٥.

فَصْلٌ [١١]

ومن العامة من يدفع صحة عرض الأخبار على الكتاب، ويُكفر ما يُروى^٦ عن النبي والأئمة في ترتيب الصلاة، وتفصيل الزكاة، ووجوب الصيام، وكفارة الإفطار، ومناسك الحج، وغير ذلك!

قالوا: لسنا نجد في القرآن الكريم ما يشهد بصحة الجهر ببسم الله الرحمن الرحيم و ويشهد على فساد الجهر بأمين، ولا ما يُصحح إرسال اليدين، ولا ما

١. كذا، وأثبت في الفوائد المدنية، ص ١٨٧: «أخبرنا».

٢. كذا في النسخين، وأثبت في الفوائد المدنية، ص ١٨٧: «أخبرنا».

٣. في الوسائل رقم ٣٣٣٦٨: «وعلى كل صواب» وكذا في الفوائد المدنية.

٤. موضع ما بين المعقوفين بياض في النسخين، وأخذناه من الوسائل. وروى البرقي الحديث عن النوفلي، عن السكوني عن الإمام: في المحاسن، ص ٢٢٦، ح ١٥٠ والكليني عن علي عن أبيه عن النوفلي في الكافي، ج ١، ص ٥٥ وكذا الصدوق في أماليه، ص ٣٠٠، ح ١١ لاحظ الوسائل، ج ٢٧، ص ١١٠ تسلسل ٣٣٣٤٣.

٥. رواه الكليني بسنده، عن البرقي، عن أبيه، عن النضر، في الكافي، ج ١، ص ٥٥ ح ٣ ورواه البرقي في المحاسن، ص ٢٢ ح ١٢٨ عن أبيه عن علي بن النعمان عن أيوب.

٦. كذا الظاهر، وفي النسخين: «يرويه».

يُفْسِدُ وَضَعَ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى، بَدَلًا مِنَ الْإِسْبَالِ.

بل، لانجد ما يشهد على أنها سبع عشرة ركعة، في اليوم واللييلة، دون ما ذكرنا، وإن كان قد نطق^١ بفعل الصلاة عند قوله: «أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَأَتُوا الزَّكَاةَ». قالوا: وكذلك لسنا نجد ما يشهد بصحة نصف دينار من عشرين ديناراً من الذهب، ولا ما يفسد ذلك، ولا ما يصحح الزكاة في مال اليتيم ولا ما يفسد ذلك. قالوا: وكذلك القول في كثير مما عدلنا عن ذكره لانتشاره من الفرائض والسُنن. فلو كان ما ادعيتُموه صحيحاً، وكان الخبر عن الرسول ثابتاً، لَسَقَطَتْ هذه الفرائض كلها، وبطل حكمها، وسقط منها ما يشار إليها في الصفة، وسقط أكثر السنة.

واعلم أن القوم إنما أوتوا- في غلطهم هذا- من قبل ذهابهم عن كيفية العَرَض، وما يجب منه... إلى آخر.

فصل [١٢]

في عرض ما اختلف من الأخبار على المذهبيين:

[٩] بالإسناد المذكور عن ابن بابويه: نا^٢ أبي: نا^٣ سعد بن عبدالله، عن

أيوب ابن نوح، عن محمد بن أبي عمير، عن عبدالرحمن بن أبي عبدالله:

قال الصادق عليه السلام: «إِذَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ حَدِيثَانِ مُخْتَلِفَانِ، فَاعْرِضُوهُمَا عَلَى كِتَابِ

اللَّهِ، فَمَا وُفِّقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ، وَمَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَذَرُوهُ» [فإن لم تجدوهما في

١. كذا الظاهر، والكلمة مشوشة في النسخين.

٢. كذا في النسخين، ونقله في الفوائد المدنية، ص ١٨٦: «أخبرنا».

٣. كذا في النسخين، ونقله في الفوائد المدنية، ص ١٨٦: «أخبرنا».

٤. في الوسائل، ج ٢٧، ص ١١٨، ح ٣٣٣٦٢: فردوه.

كتاب الله فأعْرِضُوهُمَا على أخبار العامّة، فما وافق أخبارهم فذرّوه^١ وما خالف أخبارهم فخذّوه.

[١٠] وعن ابن بابويه: نا^٢ محمد بن الحسن: نا^٣ محمد بن الحسن الصفّار: نا^٤ محمد^٥ بن عيسى^٦ عن رجّل، عن يونس بن عبدالرحمن، عن الحسن^٧ بن السّري:

قال أبو عبدالله: «إذا ورّدَ عليكم حديثانِ مُخْتَلِفانِ فخذّوا بما خالفَ القومَ».

[١١] وعن ابن بابويه: نا^٨ محمد بن موسى بن المتوكّل: نا^٩ علي بن الحسين السّعدابادي: حدّثنا أحمد بن أبي عبدالله البرقي، عن ابن فضال، عن الحسن بن الجهم:

قلتُ للعبد الصّالح: هل يَسَعُنَا - في ما يَرِدُ علينا عنكم - إلاّ (التّدكّرُ و) التسليمُ لكم؟

فقال: «لا، والله، لا يَسَعُكُمْ إلاّ التسليمُ لنا».

قلتُ: فيرَوِي عن أبي عبدالله شيء، ويرَوِي عنه خلافة، فبأيّهما نأخذُ؟

-
١. ما بين المعقوفين، لم يرد في نسختينا، ونقلناه من الوسائل، الموضع السابق.
 ٢. كذا في النسختين، وفي الفوائد المدنية، ص ١٨٧: «أخبرنا».
 ٣. كذا في النسختين، وفي الفوائد المدنية، ص ١٨٧: «أخبرنا».
 ٤. كذا في النسختين، وفي الفوائد المدنية، ص ١٨٧: «أخبرنا».
 ٥. كذا في النسختين، وفي الفوائد المدنية، ص ١٨٧: «أخبرنا».
 ٦. كذا في نسختينا، وفي الوسائل «عن أحمد بن محمد بن عيسى» بدل «نا محمد بن عيسى» وكذلك البحار، ج ٢٢، ٥٢، ح ٢٠ والفوائد المدنية، ص ١٨٧.
 ٧. كذا في البحار، لكن في نسختينا والوسائل: (الحسين).
 ٨. كذا في النسختين، وفي الفوائد المدنية، ص ١٨٧: «أخبرنا».
 ٩. كذا في النسختين، وفي الفوائد المدنية، ص ١٨٧: «أخبرنا».
 ١٠. ما بين القوسين في نسختينا فقط.

قال: «خُذْ بِمَا خَالَفَ الْقَوْمَ»^١ وما وافقَ القومَ فاجتنبهُ».

[١٢] وعن ابن بابويه: نا^٢ أبي: نا^٣ سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن أبي عمير، عن أبي حمزة، عن أبي بصير:

عن: أبي عبدالله عليه السلام قال: «ما أنتم - والله - على شيءٍ مما هم فيه، ولا هم على شيءٍ [مما أنتم فيه]»^٤ فخالفوهم، فما هم من الحنيفة على شيءٍ .

[١٣] وعن ابن بابويه: نا أبي: نا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمد، عن [علي بن الحكم عن عمر]^٥ بن حفص، عن سعيد بن يسار:

عن أبي عبدالله عليه السلام: «إن الناس ما علموا من أمور الدين شيئاً [إذا علموا]^٦ يقول علي فيخالفونه».

[١٤] وعن ابن بابويه: نا محمد بن الحسن: نا^٧ محمد بن الحسن الصفار، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن أبي عمير، عن داود بن الحصين، عن ذكره، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: «والله، ما جعل الله لأحدٍ خيرةً في اتباع غيرنا، وإن من وافقنا خالف عدونا، ومن وافق عدونا في قولٍ أو عملٍ فليس منا ولا نحن منهم».

[١٥] وعن ابن بابويه: نا^٨ محمد بن موسى المتوكل: نا^٩ علي بن الحسين

١. موضع ما بين المعقوفين بياض في النسختين.

٢. في الفوائد المدنية، ص ١٨٧: «أخبرنا».

٣. في الفوائد المدنية، ص ١٨٧: «أخبرنا».

٤. موضع ما بين المعقوفين بياض في النسختين، وهو في الوسائل برقم (٣٣٣٦٥) والفوائد المدنية، ص ١٨٧.

٥. ما بين المعقوفين ممسوح من النسختين، وقد أثبتناه وفقاً للمحفوظ في الأسانيد، فراجع.

٦. كذا الظاهر من النسختين وما بين المعقوفين مشوش فيهما.

٧. في الفوائد المدنية، ص ١٨٧: «أخبرنا».

٨. في الفوائد المدنية، ص ١٨٧: «أخبرنا».

٩. في الفوائد المدنية، ص ١٨٧: «أخبرنا».

السَّعْدَابَادِي: نا^١ أحمد بن أبي عبدالله البرقي، عن أبيه، عن محمد بن عبيدالله^٢.
 قلت لأبي الحسن الرضا^{عليه السلام}: كيف نصنع بالخبرين المختلفين؟
 فقال: « إذا وَرَدَ عَلَيْكُمْ حَدِيثَانِ^٣ مُخْتَلِفَانِ، فَانظُرُوا مَا يُخَالِفُ مِنْهُمَا أَخْبَارَ
 الْعَامَّةِ فَخُذُوهُ، وَانظُرُوا مَا يُوَافِقُ أَخْبَارَهُمْ فَدَعُوهُ».

فَصْلٌ [١٣]

في كَيْفِيَّةِ الْعَرَضِ، وَعِلَّةِ مَنْ أَنْكَرَ عَرَضَ الْخَبْرَيْنِ، عَلَى الْمَذْهَبَيْنِ:
 أَمَا الْعَامَّةُ: فَوَاجِبٌ إِتْكَارُهَا.
 وَالْخَاصَّةُ: فَوَاجِبٌ إِقْرَارُهَا بِهِ عَامَّةً.
 وَقَدْ نَاقَصَتْ جَمَاعَةٌ مِنْهُمْ ذَلِكَ، وَاتَّبَعَتْ الْعَامَّةَ، فَخَرَجَتْ بِذَلِكَ عَنِ
 إِجْمَاعِهَا، وَشَدَّتْ عَنِ أَسْلَافِهَا... إِلَى آخِرِ^٤.

١. في الفوائد المدنية، ص ١٨٧: «أخبرنا».

٢. في الوسائل: محمد بن عبدالله.

٣. في الوسائل: خبران (بدل: حديثان)، ج ٢٧، ص ١١٩ رقم ٣٣٣٦٧ باختلاف.

٤. جاء في نهاية النسختين ما نصّه:

« هذا آخر فصول تلك الرسالة، ومواضع البياض كانت تالفة».

ثم كتب ناسخ (ط) ما نصّه:

« نقلت هذه الرسالة في مكة المعظمة من خط أفضل المتقدمين وأعلم المتأخرين أعني أستاذنا مولانا
 محمد أمين الأسترابادي سلمه الله تعالى، في سلخ جمادى الآخرة سنة ١٠٢٩هـ.

وكتب مالك هذه النسخة (ط) ما ملخصه:

« باسمه تعالى، ناقل هذه الرسالة من خط المولى الأسترابادي هو المولى عبدالغفور بن مسعود الطالقاني،
 كاتب نسخة الاستبصار للشيخ الطوسي عليه الرحمة، شرع في كتابة الاستبصار في سنة ١٠٢٩ بمكة
 المعظمة وأتمه في سنة ١٠٣٧ في بندر بلاد الكجرات، كما ذكره في آخر الكتاب.

والنسخة قيمة نفيسة موجودة عندنا، وعليها بلاغات وقراءات...

وكانت هذه الأسطر عبداللطيف الحسيني الكوهكمري».

المصادر والمصادر

١. الأمالي للشيخ الصدوق، محمد بن علي بن الحسين ابن بابويه، أبي جعفر القمي (ت ٣٨١هـ)، منشورات الأعلمي - بيروت.
٢. بحار الأنوار للعلامة المجلسي، محمد باقر بن محمد تقي الاصفهاني (ت ١١١٠هـ). الطبعة الحديثة.
٣. تراثا، مجلّة فصلية تصدر في قم، الأعداد: ٣٩ - ٣٨
٤. تلخيص مجمع الآداب ومجمع الألقاب لابن الفوطي البغدادي، تحقيق الدكتور مصطفى جواد، مجمع اللغة العربية - دمشق - الطبعة الأولى.
٥. الذريعة إلى تصانيف الشيعة للإمام الشيخ آقا بزرك الطهراني (ت ١٣٨٩هـ) الطبعة الأولى.
٦. روضات الجنّات في أحوال العلماء والسادات للسيد محمد باقر الأصفهاني الخونساري، الطبعة الحديثة.
٧. رياض العلماء وحياض الفضلاء للعلامة الأفندي المولى عبدالله الأصفهاني، تحقيق السيد أحمد الحسيني قم ١٤٠١هـ.
٨. عبّالة المعرفة في أصول الدين لظهير الدين أبي الفضل، محمد بن القطب الراوندي (ق ٧)، تحقيق السيد محمد رضا الحسيني الجليلي، «كتاب تراثا» - قم ١٤١٧هـ.
٩. فهرست أسماء مصنّفي علماء الشيعة للشيخ منتجب الدين علي بن عبّيدالله ابن بابويه الرازي (ت حوالي ٦٠٠هـ)، تحقيق السيد عبدالعزيز الطباطبائي - المختار من التراث - قم، المكتبة المرطوبة - ١٤٠٤هـ.
١٠. الفوائد المدنية للمولى محمد أمين الأسترابادي (ت ١٠٣٣هـ) دار النشر لأهل البيت عليهم

السلام - قم، بالاوفست عن الطبعة الحجرية الأولى.

- ١١ . القواميس في الرجال والدراية للملأ آقا الدريندي (ت ١٢٨٦هـ) مصورة عن نسخة السيد النجومي - كرمانشاه.
- ١٢ . الكافي للإمام الكليني الشيخ محمد بن يعقوب أبي جعفر الرازي (ت ٣٢٩هـ) الطبعة الحديثة - طهران.
- ١٣ . المعائن للبرقي المحدث الأقدم أحمد بن محمد بن خالد القمي (ت ٢٧٤ أو ٢٨٠هـ)، تحقيق المحدث الأرموي، طهران.
- ١٤ . مصفى المقال في مصتفي علم الرجال للإمام آقا بزُزُگ الطهراني، الطبعة الأولى، طهران مطبعة المجلس، وأعيد في بيروت بالاوفست.
- ١٥ . معالم العلماء للمحدث ابن شهر آشوب السروي محمد بن علي أبي جعفر المازندراني (ت ٥٨٨هـ)، تحقيق السيد محمد صادق بحر العلوم، المطبعة الحيدرية - النجف ١٣٨٠هـ.
- ١٦ . نهج البلاغة عبر القرون للسيد عبدالعزيز الطباطبائي، الحلقة (٧) منشور في تراثنا العدد: (٣٩) - (٣٨) عام ١٤١٥هـ.
- ١٧ . الوافية في أصول الفقه للفاضل التونسي، المولى عبدالله البشروي (ت ١٠٧١هـ) تحقيق السيد محمد حسين الرضوي الكشميري - مجمع الفكر الإسلامي - قم ١٤١٢هـ.
- ١٨ . وسائل الشيعة إلى أحكام الشريعة للمحدث الحرّ العاملي، محمد بن الحسن (ت ١١٠٤هـ) طبعة المرحوم الرثاني - طهران في (٢٠ جزءاً) وطبعة آل البيت عليهم السلام - قم في (٣٠ جزءاً).
- ١٩ . هداية الأبرار للشيخ حسين الكركي العاملي (ت ١٠٧٦هـ) صحّحه رؤوف جمال الدين، طبع في النجف ١٣٩٧هـ وأعيد في قم مصوراً.

الكفاية في علم الدراية

میرزا ابوطالب محمد موسوی زنجانی (۱۳۲۹ق)

تحقیق: علی فرخ

درآمد

مؤلف

حاج میرزا ابوطالب محمد موسوی زنجانی، پسر بزرگ حاج میرزا ابوالقاسم موسوی زنجانی از مجتهدان بزرگ تهران در زمان مشروطیت بود. وی در سال ۱۲۵۹ق، در زنجان متولد شد و مقدمات علوم را در آن شهر فراگرفت. سپس به قزوین نقل مکان کرد و در سال ۱۲۷۸ق به نجف اشرف، عزیمت نمود و در محضر علمایی، چون: شیخ انصاری، شیخ جعفر راضی و سید حسین کوهکمری به فراگرفتن فقه و اصول پرداخت و پس از رسیدن به درجه اجتهاد، در سال ۱۲۸۶ق به زنجان بازگشت و در سال ۱۳۰۰ق، در تهران رحل اقامت گزید و به تدریس پرداخت.

حاج میرزا ابوطالب، از خانواده علم و ادب بود و پدر و جدش از

معاریف علمای زنجان به شمار می‌رفتند. وی دارای زندگانی ای مرفه و مجلل و بسیار تمیز و مرتب و شخصاً فردی روشنفکر و محترم بود. او در انقلاب مشروطیت، اگرچه به مشروطه خواهان قول بی‌طرفی داد، ولی بعدها همراه روحانیانی همچون: شیخ فضل‌الله نوری و آخوند ملا محمد آملی، به مخالفان مشروطه پیوست و پس از پیروزی مشروطیت، دستش از دخالت در امور کوتاه شد. برخی می‌گویند مرام باطنی او حمایت از حکومت پارلمانی عادل بوده است؛ اما چون پادشاهان قاجار، بویژه محمدعلی میرزا، در استخاره به او مراجعه می‌کردند، وی نیز به ظاهر با آنان همدلی نشان می‌داد. نام برده در سال ۱۳۲۹ق، در تهران درگذشت. میرزا ابوطالب دو برادر فاضل به نامهای ابو عبدالله موسوی و ابو المکارم موسوی داشت که صاحب تألیفات متعدد بوده‌اند و در الذریعة آثارشان یاد شده است.

آثار میرزا ابوطالب

۱. غایة المرام فی احکام الصیام؛
۲. رساله در تحلیل الأمة؛
۳. مقابس الأتوار در اصول؛
۴. الذخیره در علم درایه؛
۵. کتاب الحج؛
۶. التتقید (یا ایضاح التتقید. در احکام تقلید؛
۷. ایضاح السبیل در تعادل و تراجم؛
۸. تحفة القاصد؛

- ٩ . نومة اليقظان در احكام؛
- ١٠ . صليف الخيال؛
- ١١ . نسيج الدياج؛
- ١٢ . المقلة در مقتل خامس اصحاب كسانة؛
- ١٣ . لايق الفكر العليل در آب قليل؛
- ١٤ . رشحة الخاطر در مفاسد مقالات اخباريه؛
- ١٥ . الحق المصاب در حكم خزر و سنجاب؛
- ١٦ . الفوائد الرازيه في تحقيق الميبح والحاضر؛
- ١٧ . دافعة الطلب؛
- ١٨ . حكم ريا در همه اديان؛
- ١٩ . رساله في قاعدة لاضرر؛
- ٢٠ . كيميای سعادت در ترجمه طهارة الأعراق؛
- ٢١ . أحكام أواني الذهب والفضة؛
- ٢٢ . الكفاية في علم الدراية (رساله حاضر).

الكفاية في علم الدراية

رسالة حاضر، كتاب الكفاية في علم الدراية، رسالة نسبتاً مفصلي است كه مؤلف، با استفاده از كتب پيشينيان، بخصوص كتاب بداية الدراية، والرعاية في شرح بداية الدراية شهيد ثاني و بحث و فحص در آن كتب، و همچنين با بهره گيري از كتب عامه - كه در اين علم نگارش يافته - آن را نگاهشته است.

مؤلف در ابواب مختلف اين كتاب، از مباحث مختلف، علم درايه را از زواياي كتب پيشينيان بيرون كشيده و به بحث و نقد گذاشته و نظريات خود را در آن، ارائه داده است.

شیوه تصحیح

در تصحیح رساله حاضر، از دو نسخه خطی استفاده شده است:

۱- نسخه کتابخانه آیه الله العظمی مرعشی نجفی (ره)، به شماره مسلسل ۸۳۳۴ به خط نستعلیق.

۲- نسخه آستان قدس رضوی به شماره مسلسل ۱۰۲۱۲ به خط نسخ.

ما در تصحیح این رساله، نسخه آستان قدس رضوی را اصل قرار داده و موارد اختلاف با نسخه کتاب خانه آیه الله العظمی مرعشی (ره) را در پاورقی با علامت اختصاری «م» ذکر نموده‌ایم و مواردی را که صرفاً در نسخه «م» موجود بوده، در خود متن آورده و آنها را داخل کروشه گذاشته‌ایم.

کاری که در تصحیح این رساله صورت گرفته، این است که مأخذ متون استفاده شده، با نشانی دقیق آنها بیان گردیده است. مرجع ما در بعضی موارد، کتب خطی بوده که در پاورقی‌ها ذکر شده است. مؤلف در این رساله از اثر دیگر خود، به نام مقایس - که همان مقایس الأثر (در علم اصول) است - در موارد متعدد یاد می‌کند و تفصیل مطالب را به آن جا ارجاع می‌دهد؛ ولی سوگمندانه نسخه‌ای از کتاب مقایس به دست نیامده و تا کنون شناسایی نشده است.

إِنَّهُ وَلِيُّ التَّوْفِيقِ وَعَلَيْهِ التَّكْلَانِ

الكتاب

ويزور ولا يقتصر

والمستعين
أكثر الخصال

أقامت بنا الصلاة على ما أوقفنا وعدينا وجلت
نا ابصاراً واسمائاً وأفناء فجلنا لك من الشكر
وصلى على كائناتك وخيرنا من ربيك
سواك الذي جعلته لك فخاماً بمراد غيرناه
ولنا طعن قد مر وطعن غيرنا من الأبرياء
كأبرارهم وكأبرارهم الصانع على سيدهم الرب
يقول العبد محمد بن عبد الله بن أبي طالب
الغوى التي أتت ريت ثم هذا هذا الموصوف
لأبسط جهل ولا فطنه وبهميهم ذلك فطناهم
بالأبسط فيهم ولا فطنهم وخوضهم في الأ
بطلان عورت الأخر من أصل بيتهم
واستغناء بوزري الألفاء أناراً ما ضين ممن

من يشكر الله سبحانه والامتداد ببعضهم
دراية ما اتقوه في كبرهم واصفاً بحق القول و
اتباع احسن كما امر الله عز وجل وكان لها
عزمك بمرادها الذي عزها في علم الدنيا ويصيد
بجزال الثواب ليجازي الله ان ينفع بطلانها
من لا يظلم بحق الرجال ولا يدبر القبا والفا
هدانا وايامهم الى سبيل الهداية والرشاد فثنا
عن طريق العصبية والتجاج والشا وجعلنا من
اسرة صغرى انفسهم عندهم وصلح سرتهم
لديهم فلا يعلون ولا يستعلون اذنى ذلك
والفا جهلهم وزيارات اسميها الكفاية في
علم الدنيا وزيارتها على مقتدا واوابي وظل
أفناء بقاء في الدنيا بغير علم بغير فيه
عن معنى الحكايات وطريقهم من حيث هم كلك
وموضوعه الرواية والأوى فخرج على الفطن
البحث فيما يقع فيه من الضموم والرجال الك
موضوعه كبريتك الشخصية والتجويد

والشريحيون حول اسبابهم ما دبر عليهم
 معايشهم اللهم انت رب العالمين لا شريك
 لك تب علينا واعصمنا واهدنا ووفقنا قبل
 ان تحكم علينا بالفناء والزوال وجعلنا
 ممن شغلنا همهم فكمه ونفسه عن المتكر
 في غيره على صفة من المتقين وعبادك الصالحين
 والمحقة بابائنا الطاهرين واسلافنا في الاخيار
 المصطفين والتمجيد المتفاضلات التي
 لا تنقطع نعيمها ولا يطعن فيهما انت انت
 المحيبي لغفور المتان الوهاب وفرغ مصنفها
 ليلة الثلثا للثامن بقينا من صفر عام تسع و
 ثمانين ومائتين والف من هجرة سيدنا
 النبي عليه الصلوة والسلام حامدا متاكرا
 مصليا مسلما مستغفرا راجيا وقد انشأه
 بقايتك رسله قد فرحت من تسويد هذه الفصحى
 الشريفة في عاشوراء من شعبان العظيم من شهر
 سنة ١٢٩٠ هـ في شهر الطالب الربيع

بسم الله الرحمن الرحيم

اللَّهُمَّ ربنا لك الحمد على ما أيقظتنا وهديتنا وجعلت لنا أبصاراً وأسماعاً وأفئدةً فاجعلنا لك من الشاكرين، وصلِّ على كلمتك وحبَّتِكَ وخيرتك من برِّيك رسولك الذي حَمَلْتَهُ علمك، فقام بأمرك غير واهٍ في عزم ولا ناكلٍ عن قدم، وعلى عترته وقرابته الذين ورثوه كابراً عن كابرٍ، وثنُّ الصلوة على سيدهم أمير المؤمنين.

وبعد، يقول العبد [الفقير إلى ربِّه الغني] محمد المدعوّ بأبي طالب الموسوي: إنِّي لَمَّا رأيتُ زهد أهل هذا العصر في تحصيل ما لا يسع جهله ولا غنى عنه، وهَجَرَهُم ذلك، وتشاغلهم بما لا يحقِّقون^١ ولا يفقهون، وخوضهم في ما لا يعقلون، عمدت إلى تحريص من اصطلى بناري واستضاء بنوري إلى اقتفاء آثار الماضين ممن شكر الله سعيهم، والاستمداد بصحفهم، ودراية ما أثبتوه في كتبهم، وإصغاء حق القول، واتِّباع أحسنه كما أمر الله - عزَّ اسمه - به. وكان مما عزمْتُ به إيراد رسالة وجيزة في علم الدراية؛ تحصيلاً لجزيل الثواب، راجياً من الله أن ينفع به طلاب الحق ممن لا يعرف الحق بالرجال، ولا يدين بالقليل والقال. هداً وإياهم إلى سبيل الهداية والرشاد، ونحانا عن طريق العصبية واللجاج

والعناد، وجعلنا من أسرة صغرت أنفسهم عندهم، وصلحت سريرتهم لديهم، فلا يعلون ولا يستعلون؛ إنه ولي ذلك والقادر عليه.
ورأيتُ أن أسميها الكفاية في علم الدراية ورتبتها على مقدماتِ أبواب وخاتمة.

[المقدمات]

المقدمة الأولى: الدراية علم يُبحث فيه عن متن الحديث وطريقه من حيث هما كذلك، وموضوعه الرواية والراوي، فخرج علم الفقه؛ لأنَّ البحث إنما يقع فيه عن المضمون والرجال؛ لأنَّ موضوعه الجزئيات الشخصية والنحو والصرف والميزان؛ لأنَّ البحث فيها لا تقع عما أشرنا إليه من حيث هو هو، وغايته تمييز الغث من السمين والرخيص من الثمين والصحيح من السقيم، ولكلِّ حكم مفرد موكل إلى غير هذا العلم.

المقدمة الثانية: المتن ما اكتنف الصلب، وإليه يرجع متن الأرض؛ لأنه كالظهر لها، ولعلَّ منه أيضاً تسميته بالمتين القوي كالحبل المتين؛ لأنَّ ذا الصلب يتقوى منه، فمتن الحديث لفظه؛ لتقوم المعنى به، أو لتقومه به.

المقدمة الثالثة: السند بمعنى المعتمد؛ يقال: «فلان سند» وسُمِّي طريق المتن سنداُ لاعتماد الباحث عنه عليه في تصحيحه وتسقيمه وعمله وعلمه، وحكي عن بعضهم تسمية الإخبار عن طريقه سنداُ، وهو وهم؛ إذ الصحة والضعف ينسبان إلى الطريق باعتبار الرواة لا باعتبار الإخبار. فلو أخبر الثقة الضابط العدل الإمامي بطريق ضعيف فالسند ضعيف وإن كان الإخبار صحيحاً، وهذا ممَّا لم يختلف فيه اثنان، والإسناد تبين السند ورفع الرواية إلى القائل، ولعلَّ القائل أخطأ في تسمية الإسناد سنداُ، فلو عرّف الإسناد بما عرّف به السند لكان جيداً.

المقدمة الرابعة: الخبر والحديث والأثر مترادفات، وقد يفرق بينها فيخص الأول بما جاء عن غير النبي، ومن ثمَّ يسمَّى المورِّخ أخبارياً، كما ذكره الفيروزآبادي في ترجمة

أبي مخنف حيث يقول: «لوط بن يحيى أخباري معروف»^١ ويخصّ الثاني بما جاء عن النبي، ولذا يسمّى المشتغل بالسنة محدثاً؛ ويخصّ الثالث بما جاء عن الصحابي.

ومنهم من عمّم الأوّل إلى قول النبي وفعله وتقريره والصحابي أو التابعي أو غيرهم من العلماء والصلحاء أو غيرهم، والوجه عندي التعميم في الثلاثة؛ إذ جُلّ ما ذكره في بيان العلة معلول معارض بمثله، والاستعمال ليس يدلّ على تجدد اصطلاح جديد، فكلّ هذه الألفاظ الثلاثة إنّما يطلق على تلك الأمور إطلاقاً الكلّي على أفرادها أو اللفظ على معناه المجازي، كما هو الأظهر بالنسبة إلى الثالث؛ تشبيهاً للألفاظ المنقولة على الآثار الباقية، وإن كان لأوّل الوجهين وجهاً.

المقدمة الخامسة: الخبر: ما يكون لنسبته خارج تطابقه أو تخالفه، فالأوّل يسمّى صدقاً والثاني كذباً، ومدارها الواقع دون المعتقد ودونهما معاً، وقد غلط أبو عثمان الجاحظ والنظام^٢ في المقامين كما يظهر من أدلّتهما. نعم، الصدق والكذب قد يلاحظان بالقياس إلى الخبر فيتعرّضان له بالاعتبارين، وقد يلاحظان بالنسبة إلى الخبر فيتعرّضان له وبينهما عموم من وجه. ويعطي هذا قول الصادق^٣ لولده إسماعيل: «يا بني، إن قال عندك خمسون قسامة وقال: لم أقله، فصدّقه وكذبهم؛ إن الله قال: «يؤمن بالله ويؤمن للمؤمنين»^٤ وهذا أمرٌ مبرهن عليه في محلّه كثير الفروع في الفقه. وكيف كان يمتنع اجتماع الأمرين؛ لأنّه قضية التضادّ والمقابلة بالإيجاب والسلب. وتوهّم من توهّم اجتماعهما في مثل «سأكذب غداً» و «كلامي بالأمس كذب» وهم. نعم، لو استدلّ به على اجتماع الحسن والقبح بناءً على قبح سبب العلم بالقبح^٥ لكان له وجهاً، لكنّ البناء فاسد،

١. أبو مخنف لوط بن يحيى أخباري شيعي تالّف متروك. القاموس المحيط، ج ٣، ص ١٤٤.

٢. مختصر المعاني، ص ١٨؛ الدراية للشهيد الثاني، ص ٨ و ٩؛ المطول، ص ٤٠ و ٤١.

٣. سورة التوبة، الآية ٦١؛ بحار الأنوار، ج ٧٥، ص ٢١٥ و ٢٥٥.

٤. م: بالقبح.

ومنهم من سمّاه «الجزر الأصمّ الأصولي»^١.

المقدمة السادسة: الخبر إمّا متواتر أو آحاد، فالأول ما كان المخبرين عنه بمثابة امتنعت موافاتهم على الكذب عادةً: كثرةً أو شخصاً أو صفةً أو زماناً، ولا حدّ له، وتحديد بعض العامّة بالعشرين، [هو] كبعضهم بسبعين، كآخر باثني عشر، كرابع بثلاثمئة مائة وثلاثة عشر هجرٌ وهديان، وتعليهم في الأول بأية العشرين الصابرين^٢ وفي الثاني بمختار موسى ﷺ للرؤية والإخبار^٣ وفي الثالث بأنّه عدد نقباء بني إسرائيل^٤ وفي الرابع بأنّه عدد أهل بدر، من طرائف الخرافات.

ويشترط في اتّصاف الرواية بتلك الصفة تساوي العهود، فلا بدّ أن يكون صدرها كعجزها، ووسطها كطرفيها كنفس الرواة، وإلاّ أنّصفت بغيرها، وتبعه في اسمه. وأكثر الغفلات وقع من هذه الجهة، ولذا لا يُسمع دعوى التواتر إلاّ إذا ادّعى المدّعي التساوي مع اضطلاع وإطلاعه، وفيه عرض عريض، فدعوى فخر الدين ابن العلامة في الإيضاح تواتر «لا ضرر ولا ضرار»^٥ مقصور عليه، كدعوى غيره تواتر «إنّما الأعمال بالنيّات»، ولعلّ لذلك أو مثله ادّعى بعض محقّق المحقّقين^٦ هجر الأصحاب ما يدّعيه الإسكافي والعمّاني والصدوق من التواتر مع وجهٍ يختصّ بالثالث فقط.

وكيف كان؛ هو محصّل للعلم، وحصوله ضروري. وذهب أبو الحسن

١. وهو ما لا يكون له جذراً صحيحاً، كالعشر الذي جذره الثلاثة والسبع. (لغت نامه دهخدا، نقلاً عن كشاف

اصطلاحات الفنون).

٢. سورة الأنفال، آية ٦٥.

٣. سورة الأعراف، آية ١٥٥.

٤. سورة المائدة، آية ١٢.

٥. إيضاح القواعد، ج ٢، كتاب الدين وتوابعه، ص ٤٨.

٦. هو الشيخ الأجلّ أسد الله التستري في كشف القناع. منه ره؛ ولم نجد فيه.

البصري وأبو حامد الغزالي إلى أنه نظري^١، وما علّلوا به عليل لتحققه بالنسبة إلى الصبيان والنسوان وغيرهم من العامة بل البلهاء، والتوقف لايصيره نظرياً، وإلا لايوجد للضروريات عين ولا أثر.

وينقسم إلى لفظي ومعنوي كشجاعة أمير المؤمنين عليه السلام وسخاوته وزهده وعلمه، وكلّ منهما إلى إجمالي وتفصيلي، ولعلّ الثاني مفقود. قال أبو الصلاح الحلبي رحمته الله: «من سئل عن إبراز مثال لذلك أعياه طلبه»^٢؛ نعم، ادعى الشهيدان تواتر هذه المقالة عن النبي: «مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ»، واستدلّا على دعويهما بأنّ الجَمّ الغفير من الصحابة نحو أربعين أو نيّف وستين روه عنه عليه السلام وما زال العدد في ازدياد في الطبقات، وفيه تأمل؛ نعم، المعنوي أو اللفظي الإجمالي لا بأس به. وأمّا ما يدّعيه علّم الهدى من تواتر الأخبار الدالة على الأحكام الفرعية - بعد دعوى الإجماع على عدم جواز العمل بأخبار الأحاد - فمصروف عن ظاهره، ومحمول على التواتر المعنوي أو على المضمون دون الألفاظ، وقد حكى عنه التصريح بذلك في الميا فارقيات^٣.

ويُشترط في إفادة التواتر العِلْمَ عدم سبق شبهة أو تقليد - كما نصّ عليه المحققون، وأوّل من اشترطه علم الهدى^٤، وسبقه المفيد رحمته الله^٥ - واستناد المخبرين إلى حسّ دون حدس، ويقابله الأحاد، ومن وصفها أن لايفيد العلم من حيث هي

١. الدراية للشهيد الثاني، ص ١١.

٢. عثمان بن عبد الرحمان المعروف بابن الصلاح ولد في شرخان قرب شهر زور سنة ٥٧٧ هـ مقدمة ابن الصلاح، ص ٣٩٣. وابن الصلاح صحيح ولكن جاء في المتن أبو الصلاح، وبينهما فرق؛ ابو الصلاح الحلبي شيعي، وابن الصلاح سني.

٣. هذا لا يوجد في كتاب الميافارقيات، ولكن يوجد في كتاب التباينات، ص ٢٦، وهذان من الكتب المطبوعة للسيد علم الهدى (ره).

٤. معالم الدين وملاذ المجتهدين في بحث الأخبار - الخبر المتواتر، ص ١٨٥ و ١٨٦.

٥. أوائل المقالات، ص ١٠٤ و ١٠٥؛ التذكرة بأصول الفقه، ص ٤٤ و ٤٥.

هي؛ نعم يفيد بضميمة مقدمات خارجية. وأما إفادة إخبار الله ورسوله وأمانه فلمكان البرهان، كخبر جميع الأمة، لدخول المعصوم فيهم.

المقدمة السابعة: متن الحديث نفسه ليس ملاكاً للاعتبار عند أهل هذا الفن؛ لأنّ البحث عنه من صفة الفقيه إلّا في بعض الموارد، كالبحث عن المقلوب والمصحّف والمضطرب والمزيد والغريب في الجملة، ومعظم البحث يقع عن صفة الرواية من الضعف والقوة وغيرهما من الأوصاف، بحسب وصف الراوي من الإيمان والضبط والعدالة، أو بحسب السند من الاتصال وكيفياته كالعننة والتحديث والتشكيك والتهليل والأخذ بالشعر والتلقيم وغيرها، كما سيمرّ عليك إن شاء الله تعالى، والانقطاع وأنهاؤها والإرسال والاضطراب والتحديث والإخبار مع فروق يخصّهما؛ ويلزم من ذلك، البحث عن الصحة وأضدادها، ويذكر في طيّها بعض مسائل الجرح والتعديل، ثمّ من حيث المطالب تذكر كصفات التحمّل والأخذ، ويتعرّض إلى أسماء الرواة المتّفكّة والمتفرّقة وانتساباتهم، فهذه جملة ما يبحث عنه في [هذا] الفنّ.

المقدمة الثامنة: من يمنع عن العمل بأخبار الأحاد كالمرتضى وابن زهرة وكثير من أعظم القدماء، ويحصر الطريق إلى المتواتر والمعلوم بالقرائن القطعية، يسقط عنده ثمره الفنّ إلّا في المتواتر، وأما غيرهم فلا، وهم أصناف: ومنهم من خصّ جواز العمل بصحاحها، ومنهم من زاد الحسان، ومنهم من زاد أصناف الموثّقات عليها، ومنهم من اشترط في العمل بالصحاح عدم الشذوذ وعدم المعارض، ومنهم من طرح الشرط الأوّل، وتُسب إلى الشيخ بل المفيد من حيث عملهما بصحيحة زرارة فيمن دخل الصلاة متيمّماً ثمّ أحدث، أنّه يتوضأ حيث يصيب الماء، ويبنى على صلاته، وإن خصّاهما بمن أحدث ناسياً. والأكثرون حظروا العمل بالحسان؛ منهم العلامة والشيخ وإن كانت عبائره في المدّة والنهائية، والاستبصار كالمعارض، وفصل المحقّق في المعير، وتبعه الشهيد في الذكوى فجوز

العمل بالأصناف الثلاثة بل الأربعة إذا كانت معمولةً به^١، وطعن المحقق على المخالف، بل يظهر منه دعوى الاتفاق^٢.

وأما الضعاف فالأكثر على الحظر، ومنهم من يجوز العمل بها إذا اعتضدت بالشهريتين أو بإحديهما. كل ذلك في الحكمين التكليفيين، وأما في المندوبات والمكروهات وفضائل الأعمال والقصص والمواعظ فالأكثر على جواز العمل بها، واشترط الشهيدان أن لا يبلغ الضعف حدّ الوضع^٣، وجملة من العلماء منعوا عن ذلك كلاً أو جلاً، كصاحب المدارك، والمحقق في موضع في المعبر، والمحدث البحراني؛ ويعطي هذا المعنى كلمات البهائي والسبزواري، ومن الأقدمين أبو جعفر الصدوق، كما يفصح عنه ما ذكره في الفقيه في كتاب الصوم^٤ في باب صلاة يوم الغدير، وللكلام في هذا المقام مجال واسع بيّناه مفصلاً في كتاب مقاييس الأثوار^٥.

ثم أعلم أن الضعيف المنجبر بالشهرة الفتوائية - لو سلمنا جبرها له مطلقاً أو إذا كانت استنادية لا اتفافية - ليس على الإطلاق؛ إذ جماعة من أساطين الأصحاب كسيد الدين محمود الحمصي، والسيد رضي الدين بن طاووس في البهجة لثمرة المهجة، والشهيد في البداية، والثاني في الرعاية^٦ وشبهه في المعالم^٧ اشترطوا أن

١. هكذا في النسختين.

٢. عدة الأصول، في بحث التعادل والتراجيح، ج ١، ص ٣٨٠؛ الاستبصار، ج ١، ص ١٦٠ و ١٦١؛ النهاية، ص ٤٨؛ المبسوط، ج ١، ص ٣٣؛ التهذيب، ج ١، ص ٢٠٤؛ المحقق في المعبر، ص ٦؛ الذكرى للشهيد الأول، ص ٣ و ٤.

٣. الدراية، ص ٢٩.

٤. من لا يحضره الفقيه، ج ٢، ص ٥٥.

٥. من الكتب المخطوطة للمؤلف.

٦. البداية في الدراية، ص ٢٧ و ٢٨؛ الرعاية، ص ٩٢.

٧. لم نجد هذا القول في البهجة، والمعالم.

لا تكون بعد الشيخ؛ نظراً إلى أنه لم يبق للإمامية مفتٍ على التحقيق، بل كلهم حاكٍ وراوٍ عدا المحقق ابن إدريس، وهو حسن غير منافٍ للاجتهد، ولا مثبتٍ للتقليد بالمعنى المعروف، وقدحُ بعض متأخري المتأخرين* في ذلك بأنه تفسيق وهم ظاهر، وليعلم أن مورد الكلام إنما هو بعد الشيخ بالنسبة إلى أتباعه دون غيرهم.

* هو الفاضل صاحب القوانين [في الهامش].

الباب الأول:

أصول الأحاديث أربعة: الصحاح والحسان والموثقات والضعاف .

فالصحاح: ما كانت رواها - حيث يتعدّدون - أو راويها - حيث يتحدّ - في كلّ الطبقات عدلاً إمامياً ضابطاً مع اتصال السند وإن اعترها الشذوذ، خلافاً للعامّة فاعتبروا السلامة عن الشذوذ والعلّة، فعرفوا بما اتصل سنده بنقل العدل الضابط عن مثله سالمًا عن شذوذٍ وعلّةٍ» وعنوا بالعلّة أسباباً خفيّةً تقدح في الرواية يختصّ تخريجها بمهارة الفنّ، وهذا هو مصطلح المتأخّرين، وأمّا مصطلح قدماء الأصحاب فيعمّ ذلك من جهة؛ إذ الصحيح عندهم ما كان معمولاً به وإن كانت الرواة أجمع أو بعضهم كيسانياً أو ناووسياً أو جارودياً أو فطحياً أو واقفياً، فبين الاصطلاحين عموم من وجه. وقد يُطلق ويراد به سليم الطريق من الطعن بما ينافي العدالة والإيمان وإن اعتره قطع أو إرسال، كما يقال: «روى الصدوق في الصحيح أو ابن أبي عمير في الصحيح» وإن كان مرسلًا كأكثر مراسيل الثاني.

وقد يطلق الصحيح على الروايات المنتهية إلى غير الإمامي بسند صحيح، فتؤخذ بنسبة الرواية. قال العلامة في محكي الخلاصة: «إنّ طريق الفقيه إلى معاوية بن ميسرة وإلى عابد الأحمسي وإلى خالد بن نجيج وإلى عبد الأعلى المولى آل سام صحيح»^١ انتهى؛ مع أنّ الثلاثة الأوّل غير منصوصين بتوثيق ولا عدالة، ومن هذا الباب توصيف الرواية الصحيحة إلى أن ينتهي إلى أحد أصحاب الإجماع، كأبان بن عثمان الفطحي وعبدالله بن بكير، ويجري مجريهم حسن بن علي بن فضال وأضرابه، فلا بدّ من ملاحظة الموارد ومعرفة حال الوُصاف ومظانّ التوصيف؛ فإنّ الإغماض مزلةٌ وأيّ مزلةٌ.

وأما الحسن: فهي ما كان رجال أسانيدها إماميين ممدوحين غير موصوفين بعدالة في جميع الطبقات أو بعضها مع كون الباقي من رجال الصحيح؛ لأن النتيجة تتبع أحسن مقدمتها. فلو كان الباقون كلاً أو بعضاً من غير رجال الصحيح لحقت الرواية بالمرتبة الدنيا. وقد يؤخذ شخص خاص من الرواة منتهى السند فيلاحظ الحُسن بالنسبة إلى رجاله؛ ومن ذلك ما ذكره العلامة من أن طريق الفقيه إلى منذر بن جبير حسن، وكذا إلى إدريس بن زيد وإلى سماعة بن مهران^١، مع أن منذراً مجهول لم يقدح فيه ولم يمدح له كإدريس، وسماعة واقفي شديد الوقف، فهذا التوصيف في الرتبة يشبه الوصف السابق في محلّه. ورأيت بعض الأصحاب عرّف الحسن بما اتصل سنده على الوجه المشار إليه، وهو من طغيان القلم؛ لأن الاتصال والقطع كسائر الأوصاف يعرضان للحسن وغيره فلا يشترط فيه الاتصال. نعم، في الحسن الموصول يشترط ذلك، وهو أحصّ ولا كلام فيه.

أما الموثقات: فهي ما كان رجال طريقها كلاً أو جُلاً من نصّ الأصحاب على توثيقه مع فساد عقيدته، من غير دخول الضعف في طريقها الباقي؛ إذ لو دخل لكان الحديث من جهته في المرتبة الدنيا، وهي الضعف. فالروايات المتصلة بالفطحيين والواقفيين - كعبد الله بن بكير وأبان بن عثمان ومفضل بن عمر بناءً على فساد عقيدته، وبني فضال والسكوني العامي والنوفلي وغياث بن كلوب وأضرابهم من العامة - موثقات إن سلم باقي الطريق من وضاع أو مجهول أو كذاب.

وإنما قيّدنا بتنصيب الأصحاب على توثيق الراوي؛ للتحرز عن توثيق العامة؛ فإنهم مطروحي القول عندنا، فرواياتهم عندنا بأجمعها من الضعاف ما لم يروه أصحابنا أو نصّ أصحابنا على توثيق رواته كروايات السكوني؛ فإن الشيخ ادعى

إجماع الأصحاب على العمل برواياته ما لم يعارضه معارض من روايات أصحابنا، وهو الظاهر منهم في الفقه. وربما يطلق على الموثق القوي؛ لقوة المظنة الحاصلة منه، وربما يطلق القوي على ما يرويه الإمامي الغير الممدوح والمذموم، كنوح بن دراج وناجية بن عمر الصيداوي وأحمد بن عبد الله بن جعفر الحميري. وأما الضعاف: فهي ما كان رجال طريقها كلاً أو جلاً مجهولي الحال أو وضاعين أو مجروحين، وللضعف درجات مختلفة، فكلما بعد عن شرائط الصحة زادت جهات الضعف، وكلما قلت جهات الضعف ضعفت جهات الضعف، فما كان رجال سنده غالباً وضاعاً أقوى في الضعف مما لا يكون كذلك إلا بعضهم، وهكذا إلى أن ينزل إلى أدنى مراتب الضعف، كأن يكون جميع رجاله حسن الطريقة إلا رجلاً واحداً، ويلاحظ المراتب بالنسبة إلى هذا الواحد أيضاً.

ثم اعلم أن الأوصاف قد نظروا على موصوفٍ واحدٍ نظراً إلى تباين السلسلة والطرق، فالمدارج على المرتبة العليا دون الدنيا، كما هو الحال في الرواية المستفيضة مع الاختلاف في الكيف، كما أنه كذلك بالنسبة إلى الكم أيضاً من العلو وغيره، وستطلع على ذلك مفصلاً، إن شاء الله.

فهذه أصول الاصطلاحات الأربعة المتعلقة بأصول الأحاديث الأربعة، وأما الاصطلاحات المتعلقة بأصنافها بحسب اعتبارات شتى، فهي عدة ألفاظ، وهي على قسمين: قسم منها مشتركة بين الأقسام، والآخر مختصة بالضعاف.

الألفاظ المشتركة

أما الأول: فعدة ألفاظ:

الأول: المسند. ويراد به المتصل السند من راويه إلى المروي عنه، سواء كان نبياً أو وصياً أو غيرهما، فتخصيص بعضهم ذلك بما روي عن النبي دعوى؛ قيل إنه كثيراً ما يستعمل فيما روي عن النبي ﷺ، وهو كذلك عند العامة. ومنه مسند

أحمد بن حنبل رئيس الحنابلة.

الثاني: المستفيض، مأخوذ من فيضان الماء، وهو ما زادت رواته في كل طبقة عن ثلاثٍ أو اثنين على الخلاف، وربما يطلق عليه المشهور وربما يجعل المشهور أعمّ منه؛ لجواز طريان الشهرة على الرواية في الابتداء أو الوسط أو الانتهاء، واعتبار صفة الاستفاضة في المراتب الثلاثة، ولأنّ الاشتهار ربما يحصل بالاستفاضة وربما لا يحصل، كما لو كانت الرواة في كل طبقة أربعة أو خمسة، وهذا هو الأقوم، وقد اجتمعنا في مثل «إنّما الأعمال بالنيّات» فإنّه مستفيض ومشهور؛ لأنّه كما ادّعى طرأت عليه الشهرة في الوسط. قال المحقّق في العزّيّة^١: قد ذكرها - يعني هذه الرواية - جماعة من أصحابنا، ولم أعرف من فقهاثنا من ردّها ولا طعن فيها، فجرت مجرى الأخبار المقبولة.

الثالث: المتّصل، ويسمّى الموصول، وهو ما اتّصل الإسناد فيه مع سماع كلّ لاحق عن سابقه: حقيقةً أو حكماً، كالإجازة والمناولة، سواء كان مرفوعاً إلى المعصوم أو موقوفاً على غيره، وكذا لو كان منتهى السند أعني المروي عنه غيره، كما يقال: هذا متّصل الإسناد بفلان.

الرابع: المرفوع، وهو ما أضيف إلى المعصوم: قولاً كان أو فعلاً أو تقريراً؛ اتّصل السند أو انقطع، فبين المتّصل والمرفوع عموم من وجه؛ لاجتماعهما في المتّصل المرفوع، وتفارق المرفوع في المنقطع، والمتّصل في المتّصل مع الشرائط.

الخامس: العزيز، وهو الذي يرويه اثنان من اثنين، ولا ينقص عنهما في الطبقات بأسرها بل ربما يزيد عنهما؛ سمّي بذلك لعزّة وجوده أو لقوّته. من العزّ بمعنى القلّة أو القوّة، فربما يكون مقبولاً كالصحيح والحسن والموثّق والضعيف

١. العزّيّة: للمحقّق نجم الدين جعفر بن الحسن بن سعيد الهذلي المتوفى ٦٧٦هـ، وهي عشرة مسائل كتبها

لعزّ الدين عبدالعزيز، الذريعة، ج ١٥، ص ٢٦٢.

العزیز لو احتفَّ بالقرائن، وربما لا يكون.

السادس: المعنعن: وهو ما كانت صورة سنده: «روى فلان عن فلان عن فلان»، فلمكان العنعنة سمّوه معنعناً. وهل هو كالمرسل والمقطوع حتّى يظهر اتّصاله أو لا؟ قولان: المشهور بين المحدثين شهرةً عظيمةً الثاني، فهو متّصل عندهم عند التعاصر وإمكان اللقاء والأمن من التدليس بسلوك تجوّز في العنعنة مع عدم الكذب. وللعنعنة ظهور في السماع والتحديث لا ينكر، وأكثر المحدثين يطلقون العنعنة في إجازاتهم وغيرها، ويعنون بها الاتّصال، وقد اشترط بعض أهل الحديث في تساوي العنعنة والاتّصال معنى «معروفية الراوية بالرواي عن المروي عنه»، وآخر اشترط «إدراك اللاحق للسابق إدراكاً بيّناً».

السابع: المعلق: مأخوذ من تعليق الطلاق؛ لمكان الشركة في قطع الاتّصال، وهو ما حذف من مبدء سنده واحدٌ أو أكثر، فالمدار في التسمية حذف المبدء دون الوسط والآخر؛ لأنّه منقطع أو مرسل. ومنه أكثر ما أثبت الشيخ في كتبه، كقوله: «محمد بن يعقوب» مع أنّه يروي عن المفيد، وهو يروي عن الصدوق، وهو يروي عن محمد بن يعقوب الكليني بواسطة. ومنه جميع ما أثبت المحدث العاملي في الوسائل، لكن التعليق لا يقدر في الصحة ولا الحسن ولا التوثيق إذا عرف المحذوف. وما ذكرناه وأشرنا إليه معلوم لا يجهل، فقد ذكر هذه الثلاثة طرقهم في شيختهم المعروفة، وضمّوها إلى كتبهم، وجعلوها آخرها؛ لتصون رواياتهم من القدرح بذلك، فالمحذوف في حكم المذكور. نعم، لو لم يعرف انقده القدرح في الرواية، وصارت بحكم المراسيل والمنقطعات.

الثامن: المدرّج: وهو ما أدرج فيه كلم بعض الرواة بحيث يظنّ أنّها منه، وربما يظنّ الاندراج، وهو بالنسبة إلى غير الصدوق بالقياس إلى رواياته كثير، فيظنّ أنّ مقالته جزء الرواية، وقد زلّ فيه أقدام أقوام، والتميّز يحتاج إلى عثور أو لطف قريحة، ويسمّى هذا القسم بالمدرّج المتن. وقد يكون الدرّج في السند: إمّا

إدراج غير أهل السند فيه، أو بإدراج الأسانيد المختلفة في السند الواحد إذا كانت الأسانيد كلها متعلّقةً بمتنٍ واحد، أو بإلغاء أحد السندين المستقلّين لمتنين مستقلّين وإدراج كلٍّ من المتنين في السند الواحد وهو المدرج السندي. وقد يجتمع الوصفان في رواية، كما هو ظاهر؛ وكلّ هذه حرام بلا خلاف؛ لأنّه تدليس بل تضليلٌ وتزليل! وقد عثرت في بعض كلمات بعض المحقّقين على نسبة ما يشبه بذلك بالنسبة إلى بعض مشاهير الأمة، والعهدة عليه، عصمنا الله من ذلك ومثله؛ فإنّه القادر عليه وهو وليّ العصمة.

التاسع: المفرد، وهو على نحوين:

الأول: المفرد المطلق، وهو أن يكون الراوي منفرداً بروايته بين الرواة.

الثاني: المنفرد إلى جهة خاصّة، كتفرد أهل مصرٍ معيّن برواية الحديث دون غيرهم كأهل كوفة وبصرة، ومثله ما أن لو انفرد واحدٌ منهم به، وقد يتحقّق الانفراد بالنسبة إلى الجهتين، كما لو انفرد واحدٌ من البغداديين بروايته عن النبي ﷺ.

العاشر: المشهور، وهو ما شاع وظهر عند المحدّثين والأخباريين، وكانت نقلته كثيراً، مأخوذاً من شهر فلان سيفه فهو شاهر. وقد تكون الشهرة بين الرواة وبين غيرهم، وربما يطلق المشهور وتوصّف الرواية بالشهرة إذا كانت الشهرة عند غير المحدّثين بل الناس من غير أن يكون لها أصل عند النقلة ولا غيرهم، كرواية: «علماء أمّتي كأبناء بني إسرائيل» وروي عن بعض العلماء أن أربعة أحاديث تدور على الألسنة وليس لها أصل^١.

أحدها: من بشرني بخروج إذارٍ بشرته بالجنّة.

وربما يروى بدل «إذارٍ» «صفرٍ»؛ لأنّ النبي ﷺ توفي فيه على قول.

ثانيها: من آذى ذمياً فأنا خصمه يوم القيامة.

ثالثها: يوم نحركم يوم صومكم.

رابعها: للسائل حقٌّ وإن جاء على فرس.

ولا اعتبار بالشهرة العوامية، بل المدار على الشهرة بين أهل الحديث، لكنّها لا نطلع عليه إلا قليلاً ومن جهة النقل، ولذا بيّنا في باب التراجيح من المعاييس أنّ التراجيح بالشهرة وإن كان أوّل المرجّحات وأقدمها كما يدلّ عليه مقبولة عمر بن حنظلة، لكنّ الأطلاع عليها عزيز، بل الظاهر أنّ الأمر لا يخصّنا بل يعمّ؛ فإنّ الكليني (ره) مع أنّه من قدماء الأصحاب وممن أدرك الغيبتين اعترف في كفايه بالقصور عن ذلك ومثله، فقال: «ونحن لا نعلم من ذلك إلا أقلّه» ثمّ عمد إلى التخيير بين المتعارضين فقال: «إلا ما وسّعه العالم بقوله» إلى آخر ما ذكره.^١

الحادي عشر: الغريب، وهو على أقسام:

[١-] الأوّل: غريب المتن، وله إطلاقان:

الأوّل: أن يكون الحديث في متنه من حيث ألفاظه أو مضمونه غريباً.

الثاني: أن يكون أصل المتن غريباً مقابلاً لما سمع متنه من جماعة غريب الإسناد، بأن يكون المتن محفوظاً من جماعة، وانفرد واحد بروايته عن غيرهم.

[٢-] الثالث^٢: الغريب المتن والسند.

وقد تعرّض للغريب الشهرة فيكون من الغريب المشهور. قيل: ومنه حديث:

«إنما الأعمال بالنيّات» لأنّ عمر بن الخطّاب تفرّد بين الصحابة بروايته، ثمّ تفرّد عن أصحابه وأنصاره علقمة بروايته عنه، ثمّ تفرّد عن علقمة محمد بن إبراهيم، ثمّ تفرّد عنه يحيى بن سعيد؛ ولا ينافي ذلك ما روي أنّ عمر بن الخطّاب

١. موجود في مقدمة كتاب الكافي.

٢. كذا في النسختين.

خطب به على المنبر فلم ينكر عليه؛ لأن ترك النكير أعم من السماع والقبول، فكم من أمر خطب به ولم ينكر عليه لكن الرواية المشار إليها مشهورة طرأت الشهرة عليها في وسطها وطرفها الآخر كما مر. وربما ادعى بعض أهل الحديث أن الرواية رويت عن أمير المؤمنين عليه السلام وأبي سعيد الخدري وأنس بن مالك، وفي روايات غيرهم من الصحابة ما يعطي معناه؛ فإن ثبت ذلك وإلّا فهي غريبة. وربما يطلق على الغريب الشاذ، ولأبأس به من جهة، وإن كان بينهما فرقاً من جهة أخرى.

الثاني عشر: العالي السند، وهو ما قلّت وسائطه مع اتّصاله، وهو على أقسام بحسب مراتب العلو:

الأول - أعلى المراتب وأشرفه -: ما قلّت وسائطه إلى المعصوم، ويلاحظ التفاضل في العلو بالنسبة إلى سند آخر للرواية العالية بعدد كثير، وهذه المرتبة هي المنصرف إليه عند الإطلاق، ويزيد فيه شرافة لو كان رجال السند متّصفين بالعدالة والدين والضبط، فإن لم يكن هناك معارض يكافئه أو يرجح عليه من جهةٍ ومزيةٍ فهو الغاية القصوى.

الثاني وهو المرتبة الثانية: ما قلّت وسائطه بالنسبة إلى أحد أئمة الحديث، كزرارة بن أعين وأخيه بكير وزكريا بن آدم وأبان بن تغلب وابن أبي عمير ومحمّد بن يونس الثقفي ويونس بن عبد الرحمان وحريز بن عبدالله السجستاني وأبي بصير البنزطي وفضل بن شاذان ومحمد بن يعقوب الكليني عليه السلام وأبي جعفر محمد بن علي بن موسى بن بابويه القمي ووالده والشيخ أبي جعفر محمد بن الحسن الطوسي والشيخ محمد بن الحسن الحرّ العاملي والمحدّث القاساني وغيرهم من أضرابهم.

الثالث وهو المرتبة الثالثة: ما يلاحظ بالنسبة إلى تقدّم سماع أحد الراويين أو الرواة عن الشيخ. وإن تساوت الأعداد واتفقا في عدم الوسطة فالتقدّم أعلى من

المتأخر، وهذا هو العلو النسبي، ووجهوا علو المتقدم بقربه من زمان النبي ﷺ. الرابع: ما يلاحظ العلو فيما إذا كانت وفات أحد الراويين متقدمة على وفات الآخر، وهو مجرد اصطلاح لا شرف فيه، وهذا على تقدير وجود شرافة فيه يحتاج إلى ملاحظة وفيات الأعيان، ولنورد مثلاً، وهو أن السيد المرتضى علم الهدى يروي عن شيخه المفيد محمد بن محمد بن نعمان، وكذلك الشيخ أبي جعفر الطوسي، لكن وفاة السيد متقدمة على وفاة الشيخ نحواً من خمسة وعشرين سنة؛ فالعننة المتصل بالسيد أعلى من العننة المتصلة بالشيخ مع تساوي عدد الوسائط، وكذلك السيد عميد الدين صاحب المنية يروي عن العلامة كما يروي عنه أيضاً ولده فخر الدين، لكن وفاة عميد الدين متقدمة على وفاة فخر الدين بنحو من خمسة عشرة سنة، فالمسند عن عميد الدين أعلى من مسند فخر الدين نظراً إلى هذا الاصطلاح.

تبيينه: الأول: إن أكثر السلف قد أخذوا طلب العالي السند سيرة وسنة، حتى كانوا يرحلون من أقاصي البلاد إلى السماع عن الشيخ من دون اكتفاء بالوسائط، وكانوا شديدي الحرص في طلب الحديث. روى ابن شاذان قال: حدثنا أحمد بن محمد بن يحيى، عن سعد، عن أحمد بن محمد بن عيسى، قال: خرجت إلى الكوفة في طلب الحديث فلقيت بها الحسن بن عليّ الوشاء، فسألته أن يخرج لي كتاب علاء بن رزين وأبان بن عثمان الأحمر فأخرجهما، فقلت له: أحب أن تخبرهما لي! فقال: رحمك الله، ما أعجلك! أكتبهما واسمع من بعد، فقلت: لا آمن الحدثان. قال: لو علمت أن هذا الحديث يكون له هذا الطلب لاستكثر منه؛ فإني أدركت في هذا المسجد تسعمئة شيخ كل يقول: حدثني جعفر بن محمد ﷺ.

الثاني: إنّه لما جاز تطرّق الخطب على كل من النقلة، فكلمًا قلت الوسائط قلت جهات الخطب، فلذلك صار العالي السند أقوى من غيره ما لم يكن في النازل جهة

رجحان، كأفقهية رواه كلاً أو بعضاً أو أوثقتهم أو أضببتهم أو ظهور الاتصال فيه دون العالي، كما لو كان النازل مسنداً متصلاً والعالي معنعناً، أو كان في العالي جهة قطع أو إرسال، كما لو قلت الوسائط في الأزمنة المتطاولة بحيث يظن الانقطاع، كما لو روى محدث في عصرنا عن النبي بعشرين واسطة أو أقل؛ فإنه يظن أنه التدليس وفيه الانقطاع.

الثالث عشر: المصحف. والاطلاع عليه يحتاج إلى الاضطلاع، وهو على أقسام: الأول: ما كان مصحفاً في الراوي بأن يصحف في اسمه أو اسم أبيه أو في بلده أو في عشيرته مع وقوع الاشتباه والشركة أو عدمهما، فلنورد جملةً منها تبصرةً للناظر وتكثيراً للفائدة. فمن ذلك تبديل أبان (بالباء المنقطة من تحت نقطة واحدة) ابن تغلب (بالتاء المنقطة من فوق بنقطتين) مولى جرير (بالجيم المفتوحة) ابن عبادة (بالباء المنقطة نقطة واحدة من تحت) ابن ضبيعة (بضم الصاد المهملة، وبعدها الباء المنقطة من تحت نقطة واحدة) مُصغراً بأبان (بالياء المنقطة من تحت نقطتين) ابن يغلب (بالياء المنقطة كذلك)؛ أو ثعلب (بالتاء المنقطة من فوق بثلاث) مولى حريز (بالحاء المهملة والزاء المعجمة) ابن عبادة (بالنون) ابن ضبيعة (بالضاد المعجمة مكبراً).

ومنه تبديل إبراهيم بن خالد (بالخاء المعجمة) العطار العبدي (بالعين المهملة والباء المنقطة تحتها نقطة) المعروف بابن أبي مليكة (بالميم المضمومة واللام المفتوحة والياء المنقطة تحتها نقطتان الساكنة والكاف المفتوحة) بابن جالد (بالجيم) والعندي (بالنون) وملكة (بدون الياء) أو مليكة مكبرة أو مكيلة (بتقديم الكاف على اللام).

ومنه تصحيف البريد (بالباء المنقطة تحتها نقطة قبل الراء المهملة بعدها ياء منقطة تحتها نقطتان) بيزيد (بالياء المنقطة تحتها نقطتان قبل الزاء المعجمة).

ولما كانت جهة الشبهة فيها واسعة عمداً جماعة من الأعلام إلى إيرادها كي

لا يكون الناظر على شبهة، فوضعوا الكتب الرجالية على حروف الهجاء مع مراعات الحرف الثاني، وهذا أحسن طريق يرفع به الشبهة، وجملة منهم لم يقنعوا بذلك، وأفردوا مصنفًا في بيان ذلك:

فمنهم العلامة رحمته فإنه صنّف رسالة سماها إيضاح الاشتباه، ولم يهمل ذلك في الخلاصة، بل بيّن مهما أمكن.

ومنهم الشيخ تقي الدين ابن داوود.

ومنهم النراقي؛ إلا أنه قنع بالرواة المشهورين.

الثاني: المصحّف في المتن سواء كان التصحيف في جوهر الكلمة أو كيفية القراءة.

لأذّن: كقوله: «من صام رمضان وأتبعه ستًا من شوال» فقد صحّفه بعضهم فقرأ ستًا بالشين المعجمة من الشيت بمعنى المتفرّق.^١

والثاني: كحديث: «الدنيا رأس كل خطيئة» فإنّ بعضهم قرأها: «الدينار رأس كل خطيئة». وقد يكون من جهة السماع، كتصحيف عاصم الأحول بالواصل الأحدب، ومثل ذلك كثير الورود.^٢

الثالث: المصحّف في المعنى، كما روت الحكاة عن محمد بن المثنى العنزي أنه قال: نحن قوم لنا شرف، نحن من عترة صلّى إلينا رسول الله ﷺ. أراد بذلك ما روي أنه صلّى إلى عتره، وهي على ما في القاموس: زُميح بين العصا والرمح فيها زَجَّ نَصَبها ستره، فتوهم أنه صلّى إلى قبيلة بني عنزة، وهم حيٌّ معروف من ولد عنزة بن أسد بن ربيعة.^٣

١. مقدمة ابن الصلاح، ص ٤١٢؛ وصحيح المسلم، ج ١، ٨٢٢.

٢. عاصم الأحول: عاصم بن سليمان الأحول البصري توفي سنة ١٤٢ هـ. الأعلام، ج ٤، ص ١٣ ومقدمة ابن الصلاح، ص ٤١٣.

٣. في الحديث: كان رسول الله ﷺ يجعل العنزه بين يديه إذا صلّى، وكان ذلك ليستر بها عن المآزة. ﴿

ومن التصحيف في المعنى ما سمعتُ من بعض من يتصدى لنقل الأخبار في قول النبي ﷺ فيما روي عنه: «من سمع غياث مسلم فلم يجبه فليس بمسلم» من تفسيره المسلم، بمسلم بن عقيل ابن أبي طالب.

فائدة: علم التصحيف فنٌ جليل يحتاج إلى كثرة التتبع، ومزيد الاطلاع، ومراعاة قوانين اللغة، والإحاطة بالصحف المدونة فيها وفي الرجال؛ فإن الخطأ فيه مشهور والبلية فيه عامة، وربما يؤدي التصحيف في المتن إلى الخطأ في الفتوى من وجوه عديدة، فلا بد لمن يحوم حولها من التحري والتحرز؛ فإنني قد سمعت من أكثر أهل العلم الذين رأيتهم تصحيفات في الرجال، حتى أنه ربما اشتهر بينهم في خصوصيات الموارد تصحيفات أثبتوها في كتبهم ولفظوها في ألسنتهم، كعرفة البارقي؛ فإن أكثر الناس يصحفونه بعروة، بل في جملة من الصحف؛ ذلك مع أن العلماء أثبتوه بالفاء دون الواو.

وكحصين بن أسامة بن زهير بن دريد التميمي (بالصاد المهملة مصغراً) ابن تميم (بالتاء المنقطة من فوق نقطتين، بعدها ميمان بينهما ياء منقطة تحتها نقطتان) الأسدي - لعنه الله - بخصين (على وزن شريف) ابن نمير مصغراً نمر بالنون.

الرابع عشر: المسلسل، وهو كل حديث تابعت رجال سنده على صفة واحدة وهو على أقسام:

الأول: المسلسل بالقول، وهو أنحاء:

ومنها: المسلسل بالتهليل، كقولك: حدثني خالد وهو يقول: لا إله إلا الله، قال: حدثني بكبير وهو يقول: لا إله إلا الله، وهكذا...

ومنها: المسلسل بالسماع، كقولك: سمعت عمرواً يقول: سمعت بكراً... إلخ

ومنها: المسلسل بالحلف، كقولك: أخبرني زيد والله، قال: حدثني عمرو

والله: حدّثني خالد والله.

ومنها: المسلسل بالضمّان، كقولك: سمعت زيدا يقول: أنا ضامن بذلك، قال: سمعت عمرواً يقول: «أنا ضامن بذلك»، إلى منتهى السند. ومنه الرواية الواردة في زيارة أمير المؤمنين عليه السلام المعروف عند العوام بالزيارة السادسة.^١ ومنها: المسلسل بقراءة سورة أو شعر.

الثاني: المسلسل بالفعل، كالقيام والأخذ بالشعر والتشبيك باليد والعدّ بالأصابع والالتكاء والضحك والمصافحه والتلقيم والضيافة، كقولك: حدّثني فلان قائماً قال: حدّثني فلان قائماً وكذا أخذاً بشعره أو مشبكاً بين أصابعه أو عاداً باليد أو متكناً أو ضاحكاً أو مصافحاً أو ملقماً لقمة أو مضيئاً.

وربما وجدت حاشية للبهائي عليه السلام على مختصر له في الدراية عدّ قوله عليه السلام: «في كلّ من الجبن والجوز داءً، فاذا اجتمعا صاروا دواءً»^٢ من حديث التلقيم، وهو خلاف الاصطلاح إلا أن يثبت اصطلاح في خصوص كلّ رواية متعلّقة بالمأكل، ولا بأس به لأنّه عدلّ من أهل الفنّ أخبر به. وقد يجتمع التسلسل بالقول والفعل معاً، فيأخذ كلّ نصيبه، ويعطى كلّ اسمه وحده.

الثالث: المسلسل باتّفاق أسماء الرواة أو كُنْيهم أو ألقابهم أو أنسابهم أو بلدانهم، كمحمّد عن محمّد، وأبو جعفر عن أبي جعفر، وفخر الدين عن فخر الدين، أو الهاشمي عن الهاشمي، أو العلوي عن مثله، أو البصري عن مثله، لكنّها بأسرها عزيزة الوجود، وفي موارد وجودها علائم الوضع وأمارات الجعل تحدّ ونحوها وتشير إليها؛ إلا إذا اطّمنّ بذلك من جهة شخص الرواة أو أزمانهم. وقد يوجد التسلسل في المعتمدات بالنسب والأسماء المماثلة ولو تباينت، لكن

١. هذه الزيارة موجود في كتاب مفاتيح الجنان في باب زيارات أمير المؤمنين عليه السلام.

٢. بحار الأنوار: ج ٦٢، ص ٢٨١ و ١٠٦؛ الكافي، ج ٦، ص ٣٤٠؛ والمحاسن، ص ٤٩٦؛ والدراية ص ٣٨.

بالنسبة إلى بعض رجالها، كما روي في الخصال معنعاً عن علي بن عبد الله الأسواري، عن أحمد بن محمد بن قيس السجري، عن عبد العزيز بن علي السرخسي، عن أحمد بن عمران البغدادي، عن أبي الحسن، عن أبي الحسن، عن أبي الحسن، عن الحسن، عن الحسن، عن الحسن: إن أحسن الحسن الخلق الحسن^١.

الرابع: المسلسل بالأولية، كأن تكون الرواية أول ما سمعه كل راوٍ عن شيخه، وهذا قد يتفق في معظم السند دون جميعه.

الخامس: المسلسل بالأباء.

منها: ما رواه أثير الدين ابن حيّان النحوي الغرناطي، عن رزق الله بن عبد الله التميمي أنه يقول: سمعت أبي أبا الفرج عبد الوهاب يقول: سمعت أبي أبا الحسن عبد العزيز يقول: سمعت أبي أبا بكر الحرث يقول: سمعت أبي الليث يقول: سمعت أبي سليمان يقول: سمعت أبي أبا الأسود يقول: سمعت أبي سفيان يقول: سمعت أبي يزيد يقول: سمعت أبي أكيّنة يقول: سمعت أبي ميثم يقول: سمعت أبي عبد الله يقول: سمعت رسول الله ﷺ يقول: ما اجتمع قوم على ذكر إلا حفتهم الملائكة وعمّتهم الرحمة^٢.

الخامس عشر: الشاذ، وهو كل رواية خالف ما عليه الأكثرون في رواياتهم وهو

على أقسام:

الأول: ما قابل الراجح المحفوظ، والمراد منه يعلم من تعريفه:

الثاني: الشاذ المردود، وهو كل حديث عارضه ما كان راويه أحفظ وأضبط

وأعدل.

الثالث: الشاذ الغير المردود، وهو ما كان راويه أضبط وأعدل وأحفظ، وفقد

١. الخصال، ص ٢٩

٢. الرواشح، ص ١٥٨ و ١٥٩، وفيه: «على ذكر الله إلا... وغشيتهم الرحمة».

مقابلها تلك الصفات، أو كان واجداً لها.

الرابع: المنكر المردود، وهو كل رواية شاذة كان راويه غير ثقة، ويسمى مقابلها المعروف، وربما يحكم بترادف الشاذ والمنكر، وجهة العموم فيه ظاهرة مما ذكرناه، ولذا قال الشهيد الثاني: إن الفرق أضبط.

الخامس: المزيد، وتلاحظ الزيادة بالنسبة إلى الأحاديث المروية في معناه، وهو على أقسام:

الأول: المزيد المتن، وهو ما زيدت في متنه زيادة لا تكون في غيره، وهو مقبول ما لم يكن في زيادته منافياً لروايات الأكثر، وإلا فيدخل في الشاذ، وقد عرفت حكمه وأقسامه، وذلك في الروايات المودعة في كتب الأصحاب كثير الوجود، لكن ظاهر بعض الأعلام أن المزيد بالعموم والخصوص، كقوله عليه السلام: «جعلت لي الأرض مسجداً وطهوراً» فإن بعض الرواة رواها: «جعلت لي الأرض مسجداً، وترابها طهوراً» إذا كانت روايات الأكثر مخالفة لها، فهو شاذ، ولم يظهر لي وجه التخصيص؛ فإن كل زيادة مخالفة لما عليه الأكثرون في رواياتهم يصير الحديث شاذاً، من دون تخصيص بحال دون حال، ولا حيث ولا وصف دون حيث ودون وصف، وإنما يسلم القول إذا لم يخالفها؛ لأنه في حكم رواية مستقلة. لكن ما ذكره من الشذوذ مشكل في خصوص المطلق والمقيد، ولعل إطلاق كلامهم في تحديد الشاذ مقصور على غير هذه الصورة، أو مبني على تعميم الحكم بالنسبة إليه أيضاً؛ بناءً على ما اشتهر منهم وبينهم من أن المطلق والمقيد بالكسر من المتعارضين، ووجه تقديمه عليه إما قاعدة الجمع التي ادعوا الاتفاق عليها، أو تقدم التقييد على التجوز في الدوران، وأن حمل الأمر على التخيير أيضاً مجاز، وهذا كله عندنا مرغوب عنه مدلول على فساده، بل المقيدات بأسرها حاكمت على المطلقات، ومألها في التجزية العقلية إلى المجمل والمبين؛ لأن مفادها هي القضية المهملة فيحتاج في التعميم إلى المعممات، ومع

فقدته فهي في قوّة الجزئية كما هو متفق عليه عند أهل الميزان، ومن أراد تفصيل هذه الأبواب فعليه بكتابنا المقاييس؛ فإنه المتكفل للتفاصيل.

الثاني: المزيد في السند، وهو يتحقق إذا أسنده فأرسلوه، أو وصله فقطعوه، أو رفعه فوقه، وفي قبوله وجهان بل قولان؛ الأظهر الأشهر نعم. وقيل الأوجه. الأول إمكان اطلاعه على ما لم يحيطوا به خبراً، فلا تعارض بين الدراية وعدمها. نعم إذا أسند إلى غير المعروف أو عزيز الرواية أو من يستبعد لقائه فلا بأس برده من هذه الجهة، وتضعيفه من هذه الحثية.

ووجه الثاني: أن القطع والوقف والإرسال نوع قدح في الرواية فيرجح لما تقرّر من تقديم الجرح على التعديل عند التعارض، وهذا الكلام عجيب نشأ من قصور القوّة المميّزة، ونحن نوضح ذلك فنقول: لا نسلم تقديم الجرح على التعديل مطلقاً، بل نسلمه إذا آل التعارض بينهما إلى الدراية وعدمها، وهو تعارض صوري؛ لأنّ عدم العلم لا يعارض العلم أصلاً. وأما إذا آل إلى تعارض العليّمين: العلم الإيجابي والعلم السلبي، فلا وجه لتقديم الجرح على التعديل، وإطلاقات كلماتهم لو لم تنزل على الصورة لكانت مردودة من أصلها. سلّمنا لكنّه قياس المبين بالمبين؛ إذ لا ملازمة بين تقدّم الجرح على التعديل، وتقدّم الإرسال على الإسناد، والفصل على الوصل. سلّمنا لكنّ الفارق موجود؛ لأنّ الجهة المشار إليها في تقديم الجرح على التعديل غير موجودة في الفصل والإرسال، بل الأمر حقيقة منقلب، فإن صحّ تقديم الجرح على التعديل وجب تقديم الوصل على الفصل، والإسناد على الإرسال؛ لأنّ جهة التقديم ثمة زيادة العلم والاطلاع في طرف الجرح، وهنا في طرف الوصل والإسناد؛ إذ المرسل والقاطع إنّما أرسل وقطع لعدم اطلاعه وجهله بحال من روى، بخلاف المسند والموصل؛ فإنه أحاط الخبر، وعلم أنّ فلاناً يرويه عن فلان، فعلم أنّ الصادق موجود، والآ جهة التقديم هنا في طرف الإسناد لا الإرسال.

الثالث: المزيد فيهما، وحكمه قد علم ممّا مضى .

السابع عشر: المختلف، لكن هذه اللفظة ليست على حدّ سائر الألفاظ المذكورة؛ فإنّها بأسرها أساميّ للشخص، وهذه اسم للنوع؛ إذ الحديث الواحد لا يكون بمختلف، وإنّما هو مخالف لغيره ممّا يؤديّ معناه وإن كان يمكن أن يُجعل صفة للشخص نظراً إلى الاختلاف فيه، لكنّه فاسد من وجوه:

أحدها: وجود الشركة، فتأمل^١.

ثانيها: بُعد جعل الوصف الحال المتعلّق فلا يصار إليه إلاّ بدليل.

الثالثها: خلاف ما اصطلحت عليه أئمة الفنّ؛ فإنّ كلّ مَنْ صنّف في هذا الباب صرح بأنّه وصف للنوع لا الشخص، والحديثان يتعارضان ظاهراً وواقعاً أيضاً. ومنهم من قيّد التعارض بالأوّل؛ نظراً إلى أنّ التناقض لا يقع في كلمات النبيّ والأئمة، وهو غير صحيح وإن كان القائل به المعظم؛ لأنّ جهات المصالح قد تدعو إلى إخفاء الأمر والحكم وسوق الكلام على خلاف الواقع كما في التقيّة، وليس يلزم عليه أن يؤدي وإن كان له ذلك، لكن لا يتعيّن عليه؛ لأنّ قبح الكذب بالوجوه والاعتبار، ولو كان ذاتياً كان مقتضياً لا علة، كما أوضحناه في محلّه. وكيف كان، رأيت أكثر أهل العلم لم يعقلوا من مصالح إخفاء الواقع عدا التقيّة، حتّى أنّ المحدث المجلسي يحمل الأخبار المنقولة في الأقباصيص والوقائع على التقيّة، وهو كلام عجيب؛ إذ للتقيّة شرائط وحدود، وحيث انجرّ الكلام إلى هنا فلنظّل وإن كنّا به ضنيناً، فنقول: [١-] قد تكون المصلحة في إخفاء الواقع عجز السائل أو السامع عن إدراكه، بحيث لو بيّن له لصار معدوداً من لغو الكلام عند الحكيم، فلا بدّ من الجواب أو المقال على حسب فهمه وإن كان مخالفاً للواقع،

١. وجه التأمل عدم البأس به؛ لجواز صدق هذا العنوان على جميع العناوين مع عناواناتها الأصليّة، وقد

مضت الإشارة إلى هذه أي العناوين. (منه ﷺ)

نظير الأجوبة عن أسئلة الأطفال والعوام. ألا ترى أن أحداً من العوام أو الأطفال لو سأل عن حقيقة الأجرام العلوية ومداراتها، وأخذ الحكيم في بيان حقيقتها له صار مضحكة للعلاء وملوماً عندهم وموصوفاً لديهم بخفة العقل وسخافة الراي، ويعدون ما سمعوه منه في تلك المقامات من أعاجيب الأفاصيص الطريفة.

ومن تأمل حق التأمل وأعطى النظر والروية حقهما علم أن أكثر السئلة عن النبي والإمام عليهما السلام يجرى الأطفال، وبان له الاتحاد الصنفي بيننا وبينهم وإن كانت الأشخاص متمايزة مختلفة على حسب مراتبهم من الاستعدادات، ومن هذه الجهة دخلت المخالفات في كثير من الأجوبة الصادرة عنهم عن أسئلة الرواة المتعلقة بما أشير إليه وأشباهه، لا ما يتخيله المحدث المجلسي رحمته الله، وصرح به من التقيّة؛ فإن التحقيق يقضي بأنه لا مجال لها غالباً في الأمور المشار إليها. نعم لاجرح فيها بالنسبة إلى بعض الحالات، بالقياس إلى بعض المقامات، بالنظر إلى بعض السئلة، وستطلع عليه.

[٢-] وقد تكون من جهة استنكاره الواقع لو اطلع عليه، بحيث لو أخبر المسؤول به لعدّه مُباهتاً مخرجاً سفيه الرأي ناسباً له إلى الأقاويل الباطلة والأفاصيص المعجبة، فيجب على الحكيم إذا ابتلي بذلك أن يسكت أو يجيبه بما يظنّه السائل جواباً. يشهد على ذلك ما روي أن ابن الكواء سأل أمير المؤمنين عليه السلام عن الكلف^١ في القمر، فقال عليه السلام: رجل أعمى يسأل عن مسألة عمياء، ثم تلا هذه الآية: ﴿فمحونا آية الليل وجعلنا آية النهار مبصرة لتعلموا عدد السنين والحساب﴾^٢ مع أنه لا تعلق لآية بسؤاله؛ فإنه سأل عن الكلف، والآية تبين الأهلة والبدور والمصلحة الداعية إلى التهليل والتدبير؛ فإنه عليه السلام لو بين له حقيقة الأمر لصار ذلك من أعظم المطاعن عليه، ولهذا حرف السائل إلى حيث لا يدري ولا

١. الكلف: النقاط السوداء.

٢. سورة الإسراء، الآية ١٢؛ الاحتجاج، ج ١، ص ٢٦٠.

يتنبه، ويظنّ أنه جوابه.

[٣-] وقد تكون من جهة عُسر برهانه وعجزِ السائل عن إدراكه وفهمه، بحيث لو برهن له كان بمنزلة مخاطبة العربي بالزنجي والكردي، كما يشهد على ذلك ما رواه ابن أبي الحديد في شرحه على نهج البلاغة عند التعرض لبيان أخبار أمير المؤمنين عليه السلام بالملاحم ما لفظه:

ومن ذلك أنّ تميم بن أسامة بن زهير بن دريد التميمي اعترضه وهو يخطب على المنبر ويقول: «سلوني قبل أن تفقدوني! فوالله لا تسألوني عن فئة تضلّ مئةً أو تهدي مئةً إلا نبأتكم بناعقها وسائقها، ولو شئت لأخبرت كل واحدٍ منكم بمخرجه ومدخله وجميع شأنه! فقال له: فكم في رأسي طاقة شعر؟ فقال له: أما والله إنني لأعلم ذلك، ولكن أين برهانه لو أخبرتكم به، ولقد أخبرتكم بقيامك ومقالك، وقيل لي: إن على كل شعرة من شعر رأسك ملكاً يلعنك وشيطاناً يستفزك! وآية ذلك أنّ في بيتك سخلاً يقتل ابن رسول الله صلى الله عليه وآله، ويحضّ على قتاله»، فكان الأمر بموجب ما أخبر به؛ كان ابنه الحصين بالصاد المهمل - يومئذٍ طفلاً صغيراً يرضع اللبن، ثم عاش إلى أن صار في شرطة عبيد الله بن زياد، وأخرجه عبيد الله إلى عمر بن سعد يأمره بمناجزة الحسين عليه السلام، ويتوعده على لسانه إن أرجأ ذلك، فقتل عليه السلام [ص ١٥] صبيحة اليوم الذي ورد فيه الحصين بالرسالة في ليلته. انتهى^١.

[٤-] وقد تكون من جهة عظم الأمر، وعلو المطلوب، وكونه من الأسرار المكتومة التي يجب على الحكيم أن لا يظهر عليها أحداً إلا مأموناً لا يشيعها؛ لما في شيوعها من المفساد العامة المفضية إلى انتشار البدع والأهواء وانقطاع خريطة النظام الأتم. ويشهد على ذلك ما رواه كميل بن زياد النخعي عن أمير المؤمنين عليه السلام في حديث طويل يقول: «إن أمير المؤمنين عليه السلام أخذ بيدي فأخرجني إلى الجبانة» إلى أن قال: قال: «إن هاهنا لعلماء جماً لو أصبت حملة! اللهم بلى أصبت لقناً غير

١. شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج ١٠، ص ١٤ و ١٥.

مأمون^١ وظنّي أنه ﷺ أراد من اللقن الغير المأمون عبد الله بن عباس؛ لأنه لم يكن في زمانه أقوى ملكة منه في أشباهه ونظائره، كما ورد في حقه أنه ينظر إلى الغيب من وراء ستر دقيق؛ وبالجملة نظائر هذا في الأخبار غير عزيز.

[٥-] وقد تكون من جهة عدم قابلية السامع لتحمله، كما هو المشاهد بالنسبة إلى جملة من المطالب بالنسبة إلى جملة من الناس؛ فإننا نرى بالعيان أننا لو أخبرنا أحداً من العوام ومن في رتبته ببعض أسرار الشريعة الطاهرة وما وقع للأنبياء والأئمة ﷺ وما ابتلوا به من جزئيات المصائب لارتعدت فرايصه، وكاد أن يشك في دينه! وتشهد على ذلك ما رواه الرضي ﷺ في نهج البلاغة من جملة خطبة خطب بها أمير المؤمنين ﷺ، حيث يتول: «ولقد اندمجت على مكنون علم لو بحث به^٢ لاضطربتم اضطراب الأرشية في الطوى البعيدة»^٣.

[٦-] وقد تكون من جهة مخالفته لما جزمتم به السألة والسامعون وتيقنوا ضده؛ فلو بين لهم الواقع خطأ والقائل والمخبر، ولهذا يتكلم معهم على حسب زعمهم وما ظنوا به من الرأي المخالف للواقع، وهذا أمرٌ مركز في الأذهان مرسوس في القلوب؛ فإن كل من سمع شيئاً لا يقبله عقله ولا يساعد عليه فهمه يخطئ القائل. أ لم يقرع سمعك أن الصادق ﷺ لما أخبر أباناً بديعة أصابع المرأة قال: إن هذا الحكم يأتينا بالعراق ونحن نتبرأ منه ونقول: إن الذي جاء به الشيطان! فقال ﷺ: مهلاً يا أبان، هذا حكم رسول الله! إنك أخذتني بالقياس، والسنة إذا قيست محق الدين^٤.

١. نهج البلاغة، الحكم ١٤٧.

٢. باح به: أظهره.

٣. نهج البلاغة، الخطبة ٥٥؛ وأرشية: جمع الرشاء بمعنى الجبل؛ والطوى: جمع طوية هي البئر؛ والبئر البعيدة: العميقة.

٤. وسائل الشيعة، ج ١٩، باب ٤٤، ص ٢٩٨.

[٧-] وقد تكون من جهة إيراث بيان الواقعيات للشبهات، ورسوخ الشكوك في قلوب السائلة، وسكونها في ألبابهم، ويشهد على ذلك كل ما ورد من رسول الله والأئمة القائمين مقامه - صلى الله عليه وعليهم - من النهي عن الخوض في الكلام، وأنه هلك من هلك من الأمم السالفة من جهته.

[٨-] وقد تكون من جهة انبعاث الريبة منه بالنسبة إلى رؤساء الأمم وزعمائهم، من توهم تقصير أو كتمان أو عدم سلوك حق أو تشييع خلاف أو إخفاء مرتبة ونحوها؛ فإنه يحرم بحكم العقل الصريح بيانه، لأنه إلقاء في التهلكة، وأي إلقاء. ويشهد على ذلك - فيما وجدت من الروايات - ما رواه الشريف الرضي في نهج البلاغة عن أمير المؤمنين - عليه وآله الصلوة والسلام - حيث يقول في جملة خطبة خطب بها أهل الكوفة ومن اجتمعت فيها من سوادها: «والله لو شئت أن أخبر كل رجل منكم بمخرجه ومولجه وجميع شأنه لفعلت، ولكن أخاف أن تكفروا في برسول الله ﷺ. ألا وأني مفضية إلى الخاصة ممن يؤمن ذلك منه. والذي بعثه بالحق واصطفاه على الخلق ما أنطلق إلا صادقاً، ولقد عهد إلي بذلك كله وبمهلك من يهلك ومنجى من ينجو ومآل هذا الأمر، وما أبقى شيئاً يمر على رأسي إلا أفرغه في أذني وأفضى به إلي^١. ويحتمل أن يكون معنى قوله: «أن تكفروا في برسول الله» أن تكذبوني فتكونوا مكذبيه، أو تكذبوه بدواً لضعف عقائدكم.

[٩-] وقد تكون من جهة عدم استعداد المكلفين واقتضاء الحكمة للبيان، على حسب ما اقتضته الأحوال، كما هو الحال على الأظهر بالنسبة إلى العمومات المنحصصة التي علمنا منحصصاتها من جهة الأئمة عليهم السلام؛ فإن القول بأن المخاطبين علموها من جهة القرائن الحالية أو المقالية التي لم يضبط أو لم يصل إلينا، كلام

ضعيف^١، وفي الأخبار مقامات تستفاد منها ما يشجع القائل بهذه المقالة، وهذا أظهر من أن يخفى.

[١٠-] وقد تكون لآداء بيانه إلى التضييل والاختلاف، كما يشهد عليه ما روي عن النبي ﷺ أنه قال لأمير المؤمنين عليه السلام: «لو لا أنني أخاف عليك ما قالت النصارى في ابن مريم عليه السلام لحدثت بحديث لاتمر على قوم إلا أخذ التراب من تحت قدميك»^٢ والحديث نقلناه بالمعنى حيث لم يحضرنا ألفاظه.

[١١-] وقد تكون بوجوه آخر لا أحسن ذكرها ولا التعرض عليها؛ لبعض الوجوه المشار إليها؛ فإنّ الفطام عما ألفتها الطباع من أعظم العوائض، حتى أنني قد ادّعت في ماضية السنين في بعض المحافل عدم حصول العلم بالواقع لو شافهنا الحجّة، فأنكروا عليّ ذلك أشدّ إنكار، حتى كأنني أنكر أصلاً من أصول الشريعة أو أتفوّه بالأباطيل المهلكة! فلما أن أظهرتهم المعذرة والأزمتهم الحجّة سكتوا، كأن لم ينكروا عليّ ذلك. قال الله تعالى: ﴿ولا تسألوا عن أشياء إن تبد لكم تسؤمكم﴾^٣

١. القائل: المحقق البهبهاني في تعليقه المدارك منه.

٢. إن أبا عبد الله جعفر بن محمد بن صادق - عليه الصلوة والسلام - استحضره المنصور في مجلس غاض بأهله فأمره بالجلوس، فأطرق مكتباً ثم رفع رأسه وقال له: يا جعفر، إن النبي ﷺ قال لأبيك عليّ بن أبي طالب عليه السلام يوماً: «لو لا أن تقول فيك طوائف من أمّتي ما قالت النصارى في المسيح لقلت فيك قولاً لا تمر بعلا إلا أخذوا من تراب قدميك يستشفون به». المناقب، للخوارزمي، ص ١٢٨، ح ١٤٣؛ المناقب لابن المغازلي، ص ٢٣٧، ح ٢٨٥؛ روضة الواعظين، ج ١، ص ١١٢؛ بحار الأنوار، ج ١٠، ص ٢١٧.

وقال عليّ (ع): قال لي رسول الله ﷺ يوم فتحت خيبر: «لو لا أن تقول فيك طوائف من أمّتي ما قالت النصارى في عيسى بن مريم لقلت اليوم فيك مقالاً لا تمر على ملا من المسلمين إلا أخذوا من تراب رجلك وفضل طهورك يستشفون به، ولكن حسبك أن تكون منّي وأنا منك، ترثني وأرثك، وأنت منّي بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي». والحديث طويل. المناقب للخوارزمي، ص ٣١١، ح ٣١٠؛ كفاية الطالب، للباب ٦٢، ص ٢٦٤؛ مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٣١؛ المستدرک للحاكم، ج ٣، ص ١٣٦؛ غاية المرام، الباب ١٨٢، ص ٤٢٦، ح ١ و ٢ و ٤؛ تفسير القمي، ج ٢، ص ٢٨٦.

٣. سورة المائدة، الآية ١٠١.

فَعَجِبْتُ أَنْ أَظْهَرَ فِي الرِّسَالَةِ مَا يَتَذَكَّرُ بِهِ مَنْ تَذَكَّرَ، وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ - عَزَّاسْمَهُ - .

[١٢ -] وَأَمَّا التَّقِيَّةَ فَمُعْظَمَ مَوْرِدِهَا الْأَحْكَامَ، وَلَا بَدَأَ أَنْ يِرَاعَى فِيهَا الْبَلَدَ وَالزَّمَانَ وَسُلْطَانَ الْعَصْرِ وَالْفَقِيهَ الَّذِي اشْتَهَرَتْ آرَاؤُهُ فِيهِ، بَلْ لَا بَدَأَ أَنْ يِرَاعَى مُعْظَمَ الْعَامَّةَ وَمَا هُمْ إِلَيْهِ أُمْتِيلٌ وَإِنْ كَانَ خِلَافُهُ مَشْهُورًا أَيْضًا، كَمَا هُمْ الْآنَ كَذَلِكَ بِالنِّسْبَةِ إِلَى رَأْيِ أَبِي حَنِيفَةَ نَعْمَانَ بْنِ ثَابِتِ بْنِ زُرْطِيِّ الْكُوفِيِّ، وَغَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا بَيَّنَّاهُ فِي تَرْجِيحِ الْمَقَائِسِ عَلَى طَوْلِهِ . وَهَلْ يَنْحَصِرُ التَّقِيَّةُ فِي مُوَافَقَةِ الْعَامَّةِ أَوْ لَا، بَلْ يَكُونُ بِالْمُخَالَفَةِ أَيْضًا؟ صَرِيحَ الْمُحَدِّثِ الْبَحْرَانِيِّ فِي مَقَدِّمَاتِ الْحَدَائِقِ الثَّانِي^١، وَظَاهَرَ الْمُعْظَمَ بَلِ الْكُلِّ الْأَوَّلِ، وَالْأَظْهَرَ عِنْدِي صِحَّةَ مَا ذَهَبَ إِلَيْهِ الْبَحْرَانِيُّ، وَقَدْ جَمَعْتَ أَخْبَارًا وَأَثَارًا كَثِيرَةً تَدُلُّ عَلَى مُطْلَبِهِ، مَعَ أَنَّ الْعَقْلَ أَيْضًا رُبَّمَا يَحْكُمُ بِهَا، لَكِنْ لَا بَدَأَ أَنْ يَعْلَمَ أَنَّهَا لَا تَتَأَدَّى بِالْمُخَالَفَةِ الصَّرْفَةِ بَلِ الْمَخَالَفَاتِ . وَهَذَا الْوَجْهَ أَيْضًا مِنْ وَجُوهِ إِخْفَاءِ الْوَاقِعِ، لَكِنَّهُ مَنْدْرَجٌ فِي التَّقِيَّةِ، فَلِذَا أَشْرْنَا إِلَيْهِ فِي طَيِّ الْمَقَالِ فِيهِ عَلَى الْجُمْلَةِ، وَمَنْ رَامَ التَّفْصِيلَ فَعَلَيْهِ بَكْتَابُنَا الْمَقَائِسِ؛ فَإِنَّهُ الْكَامِلُ الْكَافِلُ لِذَلِكَ وَمِثْلِهِ .

ثُمَّ اعْلَمْ أَنَّ الْقَوْمَ ذَكَرُوا أَنَّ حُكْمَ الْأَخْبَارِ الْمُخْتَلَفَةِ أَنْ يَجْمَعَ بَيْنَهَا حَيْثُ يُمْكِنُ الْجَمْعُ، وَعَنْ الشَّهِيدِ أَنَّ الْجَمْعَ وَاجِبٌ وَلَوْ بِوَجْهِ بَعِيدٍ، وَكَذَلِكَ ثَانِي الشَّهِيدِينَ؛ فَإِنَّهُ ذَكَرَ فِي طَيِّ قَاعِدَةِ الْجَمْعِ كِتَابًا بَنَيْتَ عَلَى ذَلِكَ؛ مِنْهَا الْاسْتِبْصَارُ لِشَيْخِ الطَّائِفَةِ أَبِي جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الطُّوسِيِّ، وَيُعْطِي ذَلِكَ مَا حَكِي عَنْ غَوَالِي اللَّثَالِي لِلشَّيْخِ ابْنِ أَبِي جَمْهُورِ الْأَحْسَائِيِّ أَنَّهُ قَالَ مَا لَفْظُهُ: «كُلُّ حَدِيثَيْنِ ظَاهِرُهُمَا التَّعَارُضُ يَجِبُ عَلَيْكَ أَوْلَاَ الْبَحْثِ عَنْ مَعْنَاهُمَا وَكَيْفِيَّاتِ دَلَالَاتِ أَلْفَاظِهِمَا، فَإِنْ أَمْكَنَكَ التَّوْفِيقُ بَيْنَهُمَا بِالْحَمْلِ عَلَى جِهَاتِ التَّأْوِيلِ وَالدَّلَالَاتِ فَاحْرَصْ عَلَيْهِ وَاجْتَهِدْ فِي تَحْصِيلِهِ؛ فَإِنَّ الْعَمَلَ بِالِدَّلِيلَيْنِ مِمَّا أَمْكَنَ خَيْرٌ مِنْ تَرْكِ أَحَدِهِمَا وَتَعْطِيلِهِ بِإِجْمَاعِ الْعُلَمَاءِ، وَإِذَا لَمْ تَتِمَّكُنْ مِنْ ذَلِكَ أَوْ لَمْ يَظْهَرَ لَكَ وَجْهٌ فَارْجِعْ إِلَى الْعَمَلِ بِهَذَا

١ . حدائق الناظرة للشيخ يوسف البحراني الجلد الأول المقدمة الأولى .

الحديث [فتعمل بالمشهور إذا عارضه ما ليس بمشهور...] انتهى. وأشار بقوله: «هذا الحديث» إلى مقبولة عمر بن حنظلة.

ولكن دقيق النظر يقضي بخلاف ذلك؛ إذ لو بني على ذلك لصار أمر الدين هرجاً ومرجاً، مع أن لازم ذلك حمل الأخبار العلاجية على المورد النادر؛ إذ قل ما يتفق أن لا يتمكن الفقيه من ضروب التأويل فضلاً عن ضرب منه، مع أننا لانسلم الإجماع بل ولا الشهرة؛ وما يرى من الشيخ في الاستبصار من الجمع بين الأخبار المختلفة بالوجوه الركيكة البعيدة ليس بجمع يعتمد هو عليه ولا غيره، عدا ما ربما يرى في بعض كلمات الشيخ المحقق محمد بن إدريس العجلي في السرائر، من نسبة الفتوى إلى الاستبصار، زعماً أن الوجوه المذكورة فتياه. والذي نظمته به أن الجهة الداعية إلى ارتكاب ما مر من مثل الشيخ ليس إلا ما خرج به في أول التهذيب، فأراد رفع المنافاة على وجه لا يوجب التناقض.

والعجب أن أحمد بن جنيد الإسكافي المعروف المعدود عن رؤساء فضلاء الشيعة الإمامية المتظاهرين بالرئاسة والإمامة جمع بين مختلفات الأخبار، بأنهم عليهم السلام مجتهدون في الأحكام عاملون بالأقيسة والآراء، فلكل رأي، وصرح بذلك في المسائل المصرية، كما حكاه عنه الشيخ الأجل المفيد - قدس الله نفسه - في شرح عقائد أبي جعفر الصدوق، وقال: إنني قد أبطلت ذلك.^٢

وكيف كان فالذي يجب أن يُعتقد ويعمل عليه أنه إذا تعارضت الأخبار: فإما أن يتعارضاً بالعموم والخصوص، أو الإطلاق والتقيّد، أو الحكومة والمحكومة، أو الموردية والورود؛ وإما أن يتعارضاً بالعموم من وجه، وإما أن يتعارضاً على وجه التباين الكلي.

١. غوالي اللثالي، لابن أبي جمهور الأحسائي، ج ٤، ص ١٣٦، وهكذا بقية القول الذي أضفناه لتكميل الكلام.

٢. شرح عقائد الصدوق البحث الآخر في الأحاديث المختلفة، ص ٢٤٥.

فالصنف الأول يجب فيه تقديم الخاصّ على العامّ والتقيّد على الإطلاق، والأدلة على ذلك من كلّ طرف قائمة. نعم إذا اعتضدت العمومات أو الإطلاقات بما لا يمكن معها التصرف فيها، أو عرضت التخصيصات على المخصّصات أو على العمومات، على وجهٍ يوجب انقلاب النسبة أو العمومات، أبت أنفسها عن قبول التخصيص، فحكمها حكم المتعارضين بالتباين.

وأما الحاكم والمحكوم والوارد والمورود فلا يعقل التعارض بينهما، ومما يُتوهم شكٌ بدوي مبينّ العدم عند التأمل الصائب، ويجري مجرى ذلك ما إذا تعارض الظاهر والأظهر أو النصّ والظاهر، أو كان لكلّ جهة نصوصية وجهة ظهور، فيصرف الظاهر بالأظهر والنصّ، والمقطوع من الإجماع ما ادّعي في هذه الموارد التي أشرنا إليها، ولا يعتنى مع ذلك بشيء من المرجّحات الأخر، وهذا هو معنى قول بعض المحقّقين: «الترجيحات الدلالية مقدمة على سائر المرجّحات»، وأما التعارض بالعموم من وجهٍ فحكمه عندنا التوقّف؛ لأنّ التعارض في الحقيقة بين أصالتي الحقيقة واعتبارهما من باب الطريقة، والقانون فيه التوقّف، وعند القوم هو من موارد الجمع والترجيح، وأما التعارض بالتباين فهو مورد العمل بالمرجّحات دون الجمع، كما يقوله الأصحاب، بل هو باطل قطعاً. والمرجّحات على أنحاءٍ سنديّة ومضمونيّة ووجهية ومتنية، فإذا فقدت أو تكافأت فالتخيير شرعاً لا عقلاً، وهل هو بدوي أو استمراري؟ وجهان؛ أقونهما الأول؛ لعدم شمول إطلاقاته الدفعة الثانية، وبطلان التمسك بالاستصحاب؛ لانتفاء الموضوع لدوران الأمر مدار الوصف؛ فتأمل.

ثمّ اعلم أنّ المدار على قوّة الظنّ، بل ربما يرجّح بمجرد الاحتمال حيث لم يحتمله الخبر الأخر، ولاتنحصر المرجّحات في المنصوصة لوجوه أربعة، بل بكلّ ظنٍّ؛ وفي الظنّ القياسي قولان، والترجيح به لا يخلو عن قوّة.

تنبيه: الترجيح وأخذ النسب من الأمور الغامضة التي لا يتمكّن أحد من

الخوض في لجج تياره، إلا من كان [له] سفينة لهذا البحر القمقام الزاخر، وكان ممن وهبه الله بفضلُه الملكة الراسخة والسليقة المستقيمة. وقُلَّ ما يتفق أن يتفق مسابقان في حلبة واحدة؛ إذ المراتب متشنتة، والأذهان مختلفة، وقد يجد من لا تحصيل له من نفسه الترجيح، وهو ظنُّ كظنِّ العوام البحت، ومع ذلك يُغشى على بصره فيحسب أنه مستنبت، مع أنَّ الإنسان على نفسه بصيرة؛ «كبرت كلمة تخرج من أفواههم»، فمن ادَّعى هذه الصناعة ولم يكن من أهلها فليستعدَّ للخصام يوم يقوم الناس لربِّ العالمين! ولكنَّ الأهواء مردية، والملكات الرديّة مهلكة. عصمنا الله من شرور هذه الفرقة، وقطع الله أثرهم؛ إنَّه القادر على ذلك.

الثامن عشر: الناسخ والمنسوخ، ويراد بالأوَّل كلُّ حديث دلَّ على رفع حكم شرعي ظاهر في التأييد، فخرج الأخبار المثبتة للتكليف؛ إذ ليس في مقابلها سوى أصالتي الإباحة والبراءة وليستا بحكم شرعيٍّ، وإنَّما هما أصلان عقليان، ولو جعلناهما شرعيين نظراً إلى أمر العقل بالاحتياط، فالدليل الوارد في مقابلها رافع للموضوع؛ لأنَّهما حكمان بالنسبة إلى الجاهل الشاكِّ دون غيره، ومعه لا يبقى. وكذلك القيود المخصَّصة والمقيَّدة؛ إذ الدليل يعارض تارة أصالة الحقيقة وأخرى الظنَّ الخارجي كالغاية لو لم يكن العموم أزمانياً، ويراد بالثاني ما يقابل الأوَّل، لكن هذا ليس اصطلاحاً يختصُّ بالحديث بل بمطلق الدليل الذي يمكن تصوير النسخ فيه. وطريق المعرفة إمَّا نصُّ الشارع أو نقل النقلة أو العلم بالتاريخ أو الإجماع، وهذا الضرب من الإخبار لا يوجد في أخبار الأئمة؛ للإجماع ظاهراً على سدِّ باب النسخ بعد انقطاع الوحي. وقولُ أمير المؤمنين عليه السلام: «إنَّ حديث النبي صلى الله عليه وآله مثل القرآن، منها ناسخ ومنسوخ» في محلِّه، وقول الصادق عليه السلام: «الحديث ينسخ كما ينسخ القرآن»^١ محمول عليه، وما ذكره بعض المحدثين واعتمد عليه من

١. الكافي، ج ١، ص ٦٥؛ بحار الأنوار، ج ٢، ص ٢٢٨.

جواز النسخ في أخبار الأئمة وَهُمْ باطلٌ . نعم لا مانع من حكمهم بالنسخ ؛ لجواز أن يعلمهم الرسول ﷺ أن الحكم الفلاني باقٍ إلى مئة سنة بعدي ثم حكمه كذا، لكن ظاهر الأصحاب كما ادعى جماعة انقطاع النسخ، فلا يجترأ على العمل والقول بخبر واحدٍ قابلٍ للحمل على خلاف الوجه المجمع عليه .

التاسع عشر: المقبول، وهو الخبر الذي تلقته الأصحاب بالقبول وعملوا بمضمونه من دون مراعاتٍ لوصف الصحة، ومنه مقبولة عمر بن حنظلة، فقد قبلها الأصحاب حتى صارت موسومة عندهم بالقبول منصرفاً نحوها إطلاق اللفظة، مع أن في طريقها محمد بن عيسى وداود بن الحصين الضعيفان عند علماء الرجال، وابن حنظلة مسكوت عنه غير منصوص فيه بتعديل ولا جرح، سوى ما ذكره الشهيد الثاني في «الرعاية فقال: «لكن أمره عندي سهل؛ لأنني قد حققت توثيقه من محل آخر وإن كانوا قد أهملوه» انتهى^١. وغرضه من المحل الآخر ما رواه الشيخ أبو جعفر الطوسي في الاستبصار بإسناده عنه محمد بن يعقوب. عن علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس بن يزيد بن حنيفة قال: قلت لأبي عبد الله ﷺ: «إن عمر بن حنظلة أتانا عنك بوقت» فقال أبو عبد الله ﷺ: «إذا لا يكذب علينا» ثم ساق الحديث إلى أن قال: قال: «صدق»^٢.

وهذا أعلى بمراتب عن توثيق أئمة الرجال؛ فإن ظاهره أن الراوي إذا كان ابن حنظلة لا يكون كاذباً ولا مختلقاً علينا، وفيه إيماء إلى جلالته شأنه، لكن في العبارة المنقولة عن الشهيد الثاني في موضع آخر الجزم بالتعديل حيث قال: «عمر بن حنظلة لم يصرحوا بتوثيقه، والأقوى ثقته لقوله ﷺ: «إذا لا يكذب علينا» انتهى. وهو في محله، وردّه شبّه في «المتقى» لضعف الخبر^٣، وهو ضعيف، وتوهّم أنه

١. الرعاية للشهيد الثاني، الحقل الثامن عشر في بحث المقبول؛ الدراية، ص ٤٤.

٢. الاستبصار، ج ١، ص ٢٦٠؛ والكافي، ج ٣، ص ٢٧٩.

٣. متقى الجمان، ج ١، ص ١٩. وشبّه: ولد الأسد، وكان صاحب متقى الجمان يعني شيخ

لا يكذب في مقام الإخبار عناً أو لا يكذب علينا إذا حدثكم، سفسطة.

العشرون: المضطرب، واتصاف الخبر بالوصف تارة من حيث المتن، وأخرى من حيث السند.

والاضطراب في المتن يحصل بالاختلاف، كما في الرواية المعتبرة لدم الحيض بالخروج من الأيمن؛ فقد روي تارة كما ذكرنا، وأخرى باعتبار الخروج من الأيسر.^١

والاضطراب من حيث السند أن يرويه الراوي تارة عن زيد، وأخرى عن بكر عن زيد. قال ثاني الشهيدين في ذكر الحديث المضطرب ما لفظه: «ويقع [الاضطراب] في السند بأن يرويه الراوي تارة عن أبيه، وأخرى عن جدّه بلا واسطة، وثالثة عن ثالث غيرهما، كما اتفق في رواية أمر النبي ﷺ بالخط للمصلي ستره حيث لا يجد العصا. انتهى.^٢ وتَنظَّر فيه شبهة في المتقى، فقال بعد ذكر الكلام المشار إليه: «وأما بيان اضطراب السند فللنظر فيه مجال: أما أولاً فلأنه اعتبر فيه وقوع الاختلاف على ثلاثة أوجه، وصرح في بعض كتبه الفقهية بأن رواية الراوي عن المعصوم، تارة بالواسطة وأخرى بدونها، اضطراب في السند يمنع من صحته، وقد أشرنا إلى هذا الكلام آنفاً، وهو يقتضي الاكتفاء في تحقق الاضطراب بوقوع الاختلاف في السند على وجهين فقط، كما هو ظاهر» انتهى.^٣

أقول: يمكن أن يُنتصر لثاني الشهيدين أن من الأمور المعلومة أن مصداقية شيءٍ لشيءٍ يفترق إلى عُروض عنوانه عليه وصدق مفهومه الكلي، ولا شك أن

«حسن بن زين الدين الولد الصالح الحقيق للشهيد الثاني، ولهذا يعثر المؤلف عنه بالشبل.

١. كما ذكر الرواية المذكورة في الكافي، ج ٣، ص ٩٤-٩٥؛ فرواه الكافي بالأول.

٢. الرعاية، الحقل السادس في المضطرب من الحديث. ص ١٤٦: رواه أبو داود عن أبي هريرة أن رسول الله ﷺ قال: إذا صلى أحدكم فليجعل تلقاء وجهه شيئاً فإن لم يجد فليصب محضاً فإن لم يكن معه عصاً فليخطط خطأ ثم لا يضربه ما مر أمامه كما في سنن ابن داود، ج ١، ص ٤-١٨٣ كتاب الصلاة باب الخط إذا لم يجد عصاً.

٣. منتقى الجمآن، ج ١ ص ٩.

وصف الحديث بالمضطرب إنَّما يكون إذا اضطرب إن جعلنا الوصف له، وكذا لو جعلناه للراوي، كما هو بعيد بحيث يكون توصيفه به باعتبار المتعلِّق كزيد منيع، أو جعلناه صفة له باعتبار الحالة العارضة له، وهو كون راويه مضطرباً، ولا شك في صدق الاضطراب بمجرد التعدد، وليس يلزم فيه أن تكون الثلاثة معتبرة فيه، ولا الأربعة، ولا ما زاد وإن كان لو تحققت صدق عليه العنوان، وزادت فيه بحسب كثرة التعدد جهات الضعف والنظر، فما ذكر الشهيد الثاني إنَّما هو من باب المثال دون الحصر في جهة الصدق، كما يفصح عنه ما حكاه شبلي^١ عن بعض كتَّبه الفقهية في العبارة المتقدمة، مع أنه ظاهر، وكيف اشتبه هذا الأمر عليه مع أن لفظ المضطرب إنَّما نقل بالنقل الراجح دون المرجوح؟! على أن في النقل أيضاً تأمل.

ثم قال: «وأما ثانياً: فلأن تمثيله للاختلاف الواقع على الأوجه الثلاثة التي ذكرها في الحديث المروي عن النبي ﷺ غير مطابق لما في دراية حديث العامة، مع أن رواية الحديث المذكور إنَّما وقعت في طرقهم، وهي الأصل في هذا النوع من الاضطراب كغيره من أكثر أنواع الحديث؛ فإنَّها من مستخرجاتهم بعد وقوع معانيها في حديثهم، فذكروها بصورة ما وقع، واقضى جماعة من أصحابنا في ذلك أثرهم، واستخرجوا من أخبارنا في بعض الأنواع ما يناسب مصطلحهم، وبقي منها كثير على حكم [محض] الفرض» إلى أن قال: «إنَّ البحث عما ليس بواقع واتباعهم في إثبات الاصطلاح له قليل الجدوى» انتهى^٢ وفيه ما لا يخفى؛ إذ قد عرفت معنى الاضطراب، وعلمت أنه واقع في حديثنا في غير مورد، وأنه ليس بمجرد فرض، وأنَّ هذا الكلام نشأ من الاشتباه المتقدم، على أن الكتاب موضوع لتحرير الفن لا لتحرير ما وجد في أخبار الخاصة، فليست الدراية دراية حديث الخاصة بل دراية الحديث، ولذا تعرَّض كلُّ مصنِّف في هذا الباب في مصنِّفه

١. متقى الجمان، ج ١، ص ١١.

٢. همان، ج ١، ص ٩.

بذكر مخالافات العامة ودلائلهم، ووجد مصداق في أخبارنا له أو لم يوجد. فما أبين هذا؛ فإن الباحث عن أصول الفقه لو كان من مذهبه عدم حجية الإجماع، كالنظام وتابعيه والخوارج وبعض الأخبارية، لم يجز له تعطيل البحث عنه بمجرد ذلك، وهذا التوهم نظير التوهم الشائع من متأخري الأصحاب، حيث يقولون: «إن موضوع علم الأصول الكتاب والسنة والإجماع والعقل» فحصره في الأربعة، واعتذر معتذر منهم بأن القياس ليس من مذهبنا، وكل عاقل ممارس يعلم أن موضوع كل علم ما يبحث فيه عنه، ولا يبحث عن القياس إلا في أصول الفقه، فالبحث عنه داخل في أي علم، والعلم لا يتجزى باعتبار الآراء، وموضوعه لا يسقط. على أن الاعتذار يوجب عليهم ما لا يمكنهم الذب عنه، وقد فصلنا ذلك في أول المعاييس، ثم قال: «وصورة الاضطراب الواقع في سند الحديث لمذكور على ما حكاها بعض محققي أهل الدراية من العامة^١ أن «رجل روايته رواه «ف» (النسخة مغلوبة يحتمل أن لا يكون رجل بل غيره) تارة عن أبي عمرو محمد بن حريث، عن جدّه حريث بسائر الأسناد؛ وتارة عن أبي عمرو بن حريث، عن أبيه بالأسناد؛ وثالثة عن أبي عمرو محمد بن عمرو بن حريث، عن جدّه حريث بن سليم بالأسناد؛ ورابعة عن أبي عمرو بن حريث، عن جدّه حريث؛ وخامسة عن حريث بن عمار بالأسناد؛ وسادسة عن أبي عمرو بن محمد، عن جدّه حريث بن سليمان؛ وسابعة عن أبي جعفر محمد بن عمرو بن حريث، عن جدّه حريث رجل من بني عذرة» انتهى^٢.

وفيه أن ذلك لا يقدر في كلام والده؛ لأنه لا ينكر ذلك بل يقول: «الاضطراب يحصل بذلك وما دونه» وليس تمثيله به إلا لتحقق الاضطراب دون تحقق

١. السيوطي، في تدريب الراوي، ج ١، ص ٢٦٣؛ مقدمة ابن الصلاح، ص ٢٠٤.

٢. متقى الجمّان ج ١، ص ١٠، ينقل من تدريب الراوي للسيوطي، ص ٢٦٣.

اضطرابه بالثلاثة، فشان والده يجلّ أجل^١ أن لا يدرك ذلك، وكلّ هذه الأنظار مبنية على الشبهة المتقدّمة إليه الإشارة، كما هو ظاهر.

ثمّ اعلم أنّ الشهيدين ذكرا الحديث المضطرب في الأقسام المختصّة بالضعيفة، وذكرنا أيضاً أنّ وصف الاضطراب إنّما يتحقّق مع تساوي الروايتين المختلفتين في الصحّة وغيرها، بحيث لم يرجح إحداهما على الأخرى بوجه، كأن يكون روايتها أحفظ أو أضبط أو أكثر صحبة للمرويّ عنه، فالحكم للراجح فلا يكون مضطرباً.

وهذا كما تراه كلاماً يناقض صدره عجزه؛ إذ ذلك اعتراف باتّصاف المضطرب بالصحّة، فكيف يُعدّ من الأوصاف المختصّة، واعتذر عنه في المتقى^٢ باحتمال إرادة الصحّة المنهية إلى محلّ الاضطراب، ولكنّه كما ترى لا يعدّ من المرجّحات؛ فإنّ المدار في الصحّة التي يرجّح بها الخبر على معارضه هو الصحّة في جميع السلسلة دون بعض. نعم، الأفقية والأعدلية لاتعتبر بالنسبة إلى الجميع، بل يكفي البعض كما هو ظاهر. ويحتمل أن تكون الصحّة غلطاً في النسخة وأنه الصحبة دونها، وعليه فلا بحث، لكنّ القول به لا دليل عليه.

والتحقيق أنّ الاضطراب إن كان في المتن وتكون الرواية واحدة علماً أو ظناً من راوٍ واحدٍ فهو - وإن كان موجباً لعدم الاعتماد بها ودخولها في المعلّل المتن - إلا أنّها غير ما غير مانعة من الصحّة؛ إذ الجهة الداعية إلى عدّ الاضطراب من موانع الصحّة هو عدم الضبط، وهذا لا يُؤثّر إلا إذا علم عدم ضبطه أو ظنّ، فردّ الرواية الصحيحة بمجرد اختلاف النقل لا دليل عليه، فعده في الأقسام المختصّة غير صحيح، وإن كان في السند فكذلك أيضاً؛ لأنّ الراوي إذا أنهى الرواية تارة إلى

١. م: يجلّ.

٢. متقى الجمّان ج ١، ص ٧.

الصدوق وأخرى إلى من يماثله فكيف يكون من أقسام الضعيف؟ بل يجري فيه الصّحة والحسن أو الموثّقة والضعف. نعم لو كشفت المخالفة عن عدم الضبط صحّ إدخالها في الضعيف، ولا ينكشف إلا بمثل ما يدعيه شبهه مستشهداً بقول بعض العامة من الحكاية المشار إليها.

قال في المتقى: «وأما ما يقع منه على الوجه الذي ذكره والدي ﷺ وخصوصاً المصرّح به في بعض كتبه الفقهية، فدعوى منعه من الصّحة والقبول لا يساعده عليها اعتبار عقلي ولا دليل نقلي، وقد أحال معرفته وجه المانعية فيما ذكره. في الكتب الفقهية على ما تقرّر في علم الدراية، فعلم أنّه توهم. وربما أعان عليه ما يتفق في كلام الشيخ من ردّ بعض الأخبار الضعيفة معللاً باختلاف رواية الراوي له» ثمّ قال: «والشيخ مطالب بدليل ما ذكره»^١ ثمّ أطال الكلام بما لا حاجة هنا إلى ذكره.

وبالجمله فعُدّ هذين الشيخين الجليلين «المضطرب» من صفات الضعاف غير صحيح، بل الأولى كما نقلنا ذكره في المشتركات، وإلا فما ادّعاه في المتقى يلزم عليهم ولا يقولان به، ففي الترتيب والبيان تخالف؛ والإنصاف أنّ ما ذكره في المتقى لا تخلو من قوّة، والله العالم. فهذه هي الألفاظ المشتركة.

[الاصطلاحات المختصة بالضعاف]

وأما الاصطلاحات المختصّة بالضعاف فعده أفاظ:

الأول: المرسل، وهو ما رواه عن النبيّ والأوصياء من لم يدركه إدراك تلاق في المخبرية، فيشمل إرسال الصحابي أيضاً إذا سمعه من مثله عن النبيّ، ولا فرق في اتّصال الرواية بالإرسال بين الحكاية بلا واسطة معلومة، أو بواسطة نسيها وصرّح

بها، أو عبّر عنها مبهماً كقوله: عن رجلٍ، أو: عمّن حدّثه، أو: عن بعض أصحابنا، أو نحو ذلك: والمعروف بين العامة في معنى المرسل أن يرويه التابعي عن النبي، وهو على قسمين: منقطع ومعضل.

والأول: ما كان المحذوف في سلسلته واحداً، ويسمى المقطوع أيضاً.

والثاني: ما كان محذوفاً سلسلته أكثر، وهو - بالعين المهملة والضاد المعجمة - بمعنى المستغلق مأخوذ من العضل بمعنى الضيق والشدة؛ يقال: «عضل الأمر» أي ضاق واشتدّ. وكيف كان، فهل هو حجة مطلقاً أو لا كذلك؟ قولان، ثالثها: التفصيل بين الثقات الأجلاء وبين غيرهم، والمعروف بين أصحابنا الأول حيث أطلقوا القول بعدم الاعتبار. نعم استثنى بعضهم صورة ما إذا علم أنّ المرسل يتحرّز عن الرواية عن غير الثقة، كابن أبي عمير والصدوق عندنا وسعيد المسيّب عند الشافعي، لكنّ الشهيدين تنظراً في هذا المعنى^١؛ لأنّ منشأ العلم إن كان الاستقراء لمراسيله ووجدان المحذوف ثقة فهو في معنى الإسناد، فيخرج عن محلّ الكلام، وإن كان مجرد حسن الظنّ في حقّه فمِن الظاهر أنّ مجرد المظنّة لا يكون معولاً شرعاً في مثل ذلك، وإن كان من جهة إخبار المرسل عن نفسه بأنّه لا يرسل إلا عن ثقة فهو في معنى الشهادة بعدالة مجهول العين.

ثمّ قال ثاني الشهيدين: «إنّ ظاهر الأصحاب في مراسيل ابن أبي عمير هو المعنى الأول يعني حسن المظنّة». ثمّ حكى عن ابن طاووس صاحب البشري المنع من تلك الدعوى والمنازعة في اعتبارها^٢ والمشهور بين المخالفين الحجية مطلقاً إذا كان المرسل ثقة، وحكى عن فخر الدين الرازي^٣ نسبته إلى الأكثرين،

١. الرعاية، ص ١٣٧: والمرسل ليس بحجة مطلقاً.

٢. هذه العبارة إجمال لما في صحيفة ٤٨ و ٤٩ من الدراية للشهيد الثاني، والرعاية ص ١٣٨.

٣. نقل فخر الدين الرازي في المحصول الدراية للشهيد الثاني، ص ٤٩.

أحداً من تأليفاته الصفحة ٤٩ من قول الأكثرين من الشافعية في حجية الخبر المرسل حيث كان المرسل ثقة.

واحتجوا بوجوه ركيكة.

والإنصاف أن المرسل إذا كان ورعاً ثقةً عدلاً غير مسامح فلا مانع منقبول روايته؛ لأن المرسل في صورة الجازم بخلاف المسند فإنه حال، واليقين والطمأنينة مفتقر إليه في صورة الإرسال بخلاف الإسناد؛ فإنه لا يحتاج إلى شيء منهما، نعم إذا علم أن المرسل إنما يحكي عن أصل أو يسامح في الرواية فلا يجوز الاعتداد به في شيء من الأحكام الشرعية، وكذلك إن شك فيه ولم يعلم حاله.

تنبيه: الإرسال جلي وخفي، والأول ظاهر، وأما الثاني فإنما يطلع عليه من اضطلع في الرجال والحديث وعلم تاريخ المواليد والوفيات ومواقيت الطلب والارتحال له. قال بعض الأعلام: «وقد افتضح أقوام ادّعوا الرواية عن شيوخ ظهر بالتاريخ كذب دعواهم» انتهى^١. ومن ذلك ما ينسب إلى محمد بن أبي بكر أنه سمع عن أبيه أشياء رواه؛ لأن محمداً ولد في حجة الوداع، وعاش أبو بكر مستخلفاً سنتين وأشهرًا، ولتضمن كتاب سليم بن قيس الهلالي ذلك، ومثله طعن فيه كثير من علماء الرجال.

الثاني: الموقوف، وهو قسمان: مطلق ومضاف.

والأول: ما روي عن مصاحب المعصوم سواء اتصل السند إليه أو انقطع. والثاني: ما أضيف إلى غيره، كقولك: «وقف زيد على عمرو» وهو بأنحائه غير معمول عليه؛ إذ الأمر راجع إما إلى قوله كتفسيره القرآن وفتوئيه بحكم، أو فعله كقول جابر: «كنّا نتمتع على [عهد] محمد رسول الله ﷺ»^٢، وليس بحجة شرعية، ومجرد الإضافة إلى عهده ﷺ، لا يوجب تقريره؛ لوجوه غير خافية.

١. الدراية، للشهيد الثاني، ص ٥٠.

٢. سنن البيهقي ج ٧، ص ٢٣٧ ومسنند احمد ج ٣، ص ٣٠٤؛ فتح الباري ج ١١، ص ٧٦.

الثالث: المقطوع، وهو ما جاء من التابعين، وربما يطلق عليه المنقطع، والفرق بينه وبين الموقوف بَيِّنٌ؛ لأنه ينتهي إلى المصاحب، وهذا إلى تابع المصاحب، وكثيراً ما يطلق المقطوع على لسان الفقهاء على الموقوف.

الرابع: المعلل، وله إطلاقان: أحدهما من الألفاظ المشتركة، وهو ما إذا تَصَمَّنَ الخبر تعليلاً، كقول الرضا عليه السلام في رواية اسماعيل بن بزيع: «ماءُ البئرِ واسع لا يفسده شيء»^١ لأنَّ له مادةً، مأخوذ من العلة بمعنى الدليل.

ثانيهما: من الألفاظ المختصة، وهو ما كان عليلاً، مأخوذ من العلة بمعنى المرض، وعُرف بالاعتبار الثاني بما فيه أسباب خفية غامضة تقدح فيه بحسب الواقع مع سلامة ظاهره، وقد مرَّ اشتراط العامة في الصحيح فقدان العلة. ويتحقَّق تلك بالإسناد في المرسل، والإرسال في المسند، والوقف في المرفوع، والرفع في الموقوف، وإدخال الحديث في مثله، وكلام الراوي في متنه، وبالانفراد في الرواية أو في الطريق، واحتفافِ المتن بما ينبه العارف على العلل، من وضع أو تخليط أو نسبة غير مستقيمة أو أمر مستبعد أو ما يشبه الخرافات والأباطيل؛ ولا يطلع على ذلك إلا ذو حظٍّ عظيم، فعلى ذلك أكثر ما اكتنفه الكتاب المنعوت بتفسير الإمام معلل.

ثمَّ اعلم أنَّ الحدَّ في اتِّصاف ذلك بذلك الظَّنُّ دون اليقين، وإلا لحقَّ كلُّ بعنوانه.

الخامس: المقلوب، وعُرف بما ورد بطريق يُروى بغيره، وهو عبارة عن تبديل الرواة كلاً أو بعضاً برجالٍ خاصين، أو تبديل شيءٍ من متنه لحصول الرغبة أو لامتحان المحدث، وقد يقع سهواً، وهو تدليس محرَّم لو وقع بلا جهة مسوغة، بل فرية، وقد وقع القلب في المتن سهواً، كما روي أن: «سبعة يظلمهم الله في

١. الكافي، ج ٣، كتاب الطهارة، باب البئر وما يقع فيها، الرواية ٢.

عرشه» ثم عدّ جماعةً إلى أن قال: «ورجل تصدّق بصدقةٍ فأخفاها حتى لا يعلم يمينه ما نفق شماله» فإنّ الصحيح: «حتّى لا يعلم شماله ما نفق يمينه^١» كما ضبط في الأصول المعتمدة.

السادس: المدّلس، مأخوذٌ من الدّلس بالتحريك، وهو اختلاط الظلام، سمّي بذلك لمكان الشركة في الخفاء، وهو كلّ حديث أخفى الراوي معايبه، وهو على أنحاء: أحدها: ما دُلس في متنه، وهو بهذا المعنى يرادف المصحّف والموضوع؛ إذ لا يشترط فيه الكلّ، بل يكفي البعض.

ثانيها: ما دُلس في الإسناد بالكسر، كأن يروي عن معاصره ما لم يسمعه منه على وجه ينبئ عن السماع، فلو صرح به كأن يقول: «أخبرني» أو «حدّثني» كان كذاباً لا مدّلساً، نظير التديليس في الفتوى، بأن يخبر الحكم على وجه يُوهّم أنّه المفتي، وقد بيّنّا في مباحث التقليد من المقاييس حرمة، وسمّينا الشركاء في المطلب، وصنّفنا المدّلس، وذكرنا ما يلزم كلّ صنفٍ من الحكم المختصّ به، والعبارة الموهمة عن سماع المدّلس: قال فلان، وحدّث، وأخبر، وما يجري مجريها.

ثالثها: التديليس بالإسقاط وما في حكمه، وهو التديليس في السند، وهو على ضرب:

الأول: أن يُسقط الشيخ الذي أخبره؛ لغرض من الأغراض الباطلة أو الصحيحة.

الثاني: أن يُعبّر عنه بالكنى والألقاب التي لم يعرف بها أو الأسماء كذلك، وهذا لا ضير فيه عند الغرض الصحيح، كحال الخوف والتقيّة؛ فإنّ جماعة ذكروا

١. وسائل الشيعة، ج ٦، باب ١٣، استحباب الصدقة المندوبة في السر، ح ١١؛ والخصال، ج ٢، باب السبعة،

أن الحسن البصري كان يروي عن أمير المؤمنين عليه السلام، ولا يصرِّح باسمه الشريف ولا كنيته ولا لقبه؛ خوفاً من الملوك الأمويين، بل كان يعبر عنه بأبي زينب والشيخ، ومثل هذا سارٍ في ألسن رواتنا؛ فإنهم كثيراً ما يعبرون عن الإمام موسى بن جعفر عليه السلام بالعبد الصالح والفقير والرجل ونحوها، وهذه الألقاب الغير المشهورة بالنسبة إليه عليه السلام كثيرة؛ لاشتداد التقية في زمانه من جهة الرشيد وتصلب آل عباس وبطانتهم وجنودهم في معاداة أئمة الحق من العترة الطاهرة، حتى آل الأُمُر إلى القتل والنهب والأسر، وكانت الشيعة إذ ذاك في ضيقٍ عظيم، كما نبه عليه وفصله المؤرِّخون المخبرون عن الحوادث الواقعة، وفي الآثار المروية عن الأئمة عليهم السلام أيضاً تعبيرات عن المتأخرين الذين يُخاف من تسميتهم، كما عبّر عن عباس بسابع^١، وعن ابن الخطّاب برمع. ويجري مجرى التعبير بالكنى الغير المعروفة التعبير بالنسب الغير الظاهرة، كالنسبة إلى البلد والعشيرة والحَي والقبيلة والفصيلة والفخذ الغير المعروفة.

الثالث: أن يسقط بعض الوسائط غير الشيخ من الضعفاء وغيرهم، كصغير السنّ والمتهم. كل ذلك لجودة الحديث وحسنه، ولكل من هذه الأقسام مضرّات إلا أن بعضها أقل ضرراً؛ فإن مضرّة الإسقاط أكثر من مضرّة التعبير بما لم يشتهر؛ لأن غير المطلع يظنّه متصلاً وهو مقطوع، وصحيحاً وهو ضعيف، بخلاف التعبير؛ فإنه لو عرفه لزمه حكمه، وإن جهله يعدّه في المجاهيل فيتبعه حكم الصنف، وفي تحقّق الجرح بذلك أقوال؛ نالها التفصيل بين ما صرِّح بما يقتضي الاتّصال كحدّثنا، فالقبول ومحتمل الأمرين فالإلحاق بالمراسيل. وعلّلوا ذلك بأنّ التّدليس غير قادح في العدالة ومجرّد إيراد الريبة، ومع التصريح لا ريبة؛ لفرض عدالته، والأولى عند [ي]^٢ التفصيل بين الأغراض الصحيحة وغيرها، وما ذكره من أن

١. م: بسبعان وسابع.

٢. الإضافة متّ للضرورة.

التدليس غير قاذح في العدالة غير مسلم؛ إذ بعض أبحاثه لا يخلو من كذب. على أن لبعض الأمور السائقة ربما تكشف عن سوء السريرة وعدم وجود الملكة الرادعة، كشفاً قطعياً في بعض الأحيان وظنيّاً في آخر، كما هو غير خفيّ على من له بصيرة في حق المترسّين الذين رقصتهم الخيالات والتصوّرات الواهية.

ومن الله أطلب التوفيق في تحرير رسالة مفردة في العدالة والفسق وكواشفهما على أسلوب جديد، ومن أطلع على شيء مما أثبتته أبو حامد الغزالي في كتاب إحياء العلوم تنبّه لما نقول وتفطن لما نكتم.

السابع: الموضوع. وهو المختلق المصنوع المكذوب، أكثر الأمور ضرراً للناس في دينهم ودنياهم فروعهم وأصولهم، ولا يوجد في الأخبار الضعاف ما يضاويه في المضرّة فضلاً عن أن يساويه، وما تشعب الناس شعباً ولا اخترع لهم مذهب إلا مبناه [ذلك]، وقد كثر الاعتماد على الموضوعات في هذه الأزمنة من دون عذر، ولا دليل سوى حسن المظنّة بجملة من المحدثين الذين لم يفرّقوا بين الغثّ والسمين، حتّى أتى رأيتُ بعض من عاصرته يختلق من عنده ولا يبالي، ويروي عنه غيره.

وما أعرف بليّة عمّت هذه الأمة بعد الفتن المظلمة أعظم من هذه؛ يُكذب ويفترى على أئمة الحقّ في المنابر، والمسلمون محدقون سامعون، فما أشبههم بفرقة نالوا المنابر وأعلنوا بسبهم كما قيل: «أعلى المنابر تُعلنون بسبّه، وبسيفه قامت لكم أعوادها؟! وقد ابتلانا الله تعالى في تلك البليدة الظالم أهلها بالمقالات في وقعة الطّف من دون حجّة ولا بيّنة، فيحسبون أنهم يحسنون صنعا، ولعمري إن هم إلا كمن يبحث من حتفه بطعنه، وسوف يعلمون «من أصحاب الصراط السويّ ومن اهتدى».

وعلى أيّ حال أجمعت العلماء كافة من أهل القبلة - سوى شذاذ ممّن لا يُعبأ

بهم - على عدم جواز رواية الموضوع للعالم بالحال، ويدلّ عليه بعد ذلك الأدلة الثلاثة؛ فإنّ الفرية على الإمام القائم بأمر الله فرية عليه، نبيّاً كان أو وصياً؛ فإنّهم في حكم واحد.

وحيث ندب الله إلى إعلاء كلمة الحقّ ودفع الأباطيل فلنظّل الكلام، فنقول:
الأخبار التي تروى على أصناف:

منها: ما يُقطع بصدقه على الوجه الذي مرّ بيانه.

منها: ما يظنّ ظناً يعتمد عليه أهله.

ومنها: ما هو مشكوك الحال.

ومنها: ما هو مظنون الكذب.

ومنها: ما هو مقطوعه.

فالروايات المشكوكة والمظنونة الكذب لا يجوز نقلها ولا روايتها إلا على بعض الوجوه، وما اتّصل بأسماع أهل العلم من التسامح في القصص والمواعظ كلام لا دليل عليه؛ إذ المحرّم الكذب وهو موضوع للحرمة، فلا يعذر فيه إلا من كان له عذر. على أنّ أقصى ما هنالك شهرة القول به وليست حجّة شرعية، على أنّ جملة ممّن ذهب هذا المذهب استثنى حدّ الإشاعة ورواج الأكاذيب. وتفصيل هذه المقالات يقتضي رسالة مفردة، وقد فضّلنا القول في المقاييس، على أنّ جملة من فحول الإمامية وعظماهم ينكرون أصل القاعدة في المستحبات فضلاً عن القصص والمواعظ، كالشيخ أبي جعفر الصدوق والمحقّق [في] موضع من المعتبر، والعلامة في موضعين من منتهى المطلب، والمحقّق سيد الأواخر في المدارك، والصيمري والمحقّق السبزواري، والبهائي في موضع من الأدبيين، والمحدّث المحقّق البحراني في الحدائق، والمحدّث نعمة الله الحسيني الجزائري، وعن الشيخ الفقيه في الجواهر، في باب الوضوء الميل إليه^١، وهذا هو الذي اعتقده وأدين به.

١. الجواهر، ج ١، ص ٢٦؛ الأربعين للشيخ البهائي، الحديث الحادي والثلاثون.

على أن إلحاق القصص والمواظ على فرض تسليم القاعدة تحتاج إلى دليل ولا نعرفه، وأدلة الجواز العقلي منها لا يجري في المقام؛ لأنه لا يأمن الضرر؛ إذ لم يعلم به الأذى كما هو الفرض، والنقل منها لا يشمل، وقوله تعالى: ﴿تعاونوا على البرِّ والتقوى﴾ وقوله: ﴿من بكى على الحسين أو أبكى وجبت له الجنة﴾ وما يجري مجريها قيّد بالإجماع القطعي بالأسباب المحللة، فلا بدّ من إثبات إباحة السبب من خارج حتّى يثبت له الاستحباب من جهة دخوله في أحد العنوانين، فأثباتها بمثلها دورٌ ظاهر، وإلا لعارضت دليل الإعانة والإبكاء ما دلّ على تحريم بعض الأمور كالغناء واللهو والكذب الصريح إذا أدّى إلى رثاءٍ أو إبكاء، وإن هو إلّا ضلال! على أن بين العلماء خلافاً في مورد التسامح، فبعضهم خصّه بما لا يحتمل التحريم من غير جهة التشريع، ومنهم صاحب الرياض.

ثم إنَّ المختلق وإن كان يعمّ الأحكام وغيرها إلّا أنّ ما ذكرته وتعرّضت عليه لأمر كان في قلبي؛ فإنّ بعض المؤلّفات والتصانيف [التي] ^١ اشتهرت بين العوام يخاف منها على دينهم فأردت التنبيه على ذلك؛ فإنّ قلوب العوام كقلوب الأطفال كلّما سمعت شيئاً اعتقده! ألا ترى أنّ أحمد بن زين الدين الأحسائي الذي نجم في تلك الأعصار القريبة كيف لفّ الأباطيل والأضاليل، وشبهه على الناس أمورهم وموهها ^٢ لهم؟ حتّى صاروا يعتقدون في الأئمة الخلق والرزق، على سنّة من عبد الله بن سبا، ^٣ فعمت به البلية، وحصلت منه الفرقة، حتّى كاد أن تقتضي السيوف بين أهل القبلة، بل انتفى حيث أدّى هذا المذهب إلى مذهب هذه الفرقة الهالكة

١. الإضافة منا لضرورة السياق.

٢. التموه: التديس، وقولٌ مُموّه: أي مزخرف، أو ممزوج من الحق والباطل.

٣. إنّ عبدالله بن سبا كان يهودياً فأسلم والى عليّاً، وكان يقول - وهو على يهوديته - في يوشع بن نون ﴿صيّ موسى بهذه المقالة فقال في إسلامه بعد وفاة رسول الله ﷺ في عليٍّ بمثل ذلك. المقالات والفرق، للأشعري القمي، ص ٢٠.﴾

الملحدة في دين الله المسماة بالبائية، فقام في كل صقع من الأصقاع ناعق ينعق بالباطل فاجتمعت إليه الأقسام^١ من كل أوب، على صفة من أصحاب صفين، كما قال سيدنا أمير المؤمنين عليه السلام: «جُفَاة طَغَام عبيد أقزام، جمعوا من كل أوب، وتلقطوا من كل شوب»^٢ فنصر الله المسلمين وأبارهم، وجعلهم منذرين في أطراف الأرض كأيدي سبا، قد صرعوا في كل غائط، وقتلوا تحت كل كوكب؛ لعنهم الله وعذبهم!

وكيف كان فاعلم أن المعرفة بالوضع تحصل بأمر:

أحدها: تصريح الواضع واعترافه، وإقرارها نافذ وإن احتمل الاختلاق فيه، كما في الإقرار بالقتل والزنا والسرقة وغيرها، كما روي أن الزنديق ابن أبي العوجاء لما أمر محمد بن سليمان العباسي بقتله قال: «أما إنكم تقتلونني، فإني صومتمكم يوم فطرتكم، وأفطرتكم في يوم صومكم، دسست في كتبكم أربعة آلاف حديث»^٣. وقد روي عن أبي عصمة نوح بن أبي مريم المروزي أنه قيل له: من أين لك عن عكرمة عن ابن عباس في فضائل القرآن سورة سورة، وليس عند عكرمة ذلك؟! فقال: إنني رأيت الناس قد عرضوا عن القرآن واشتغلوا بفقهِ أبي حنيفة ومغازي محمد بن إسحاق، فوضعت هذا الحديث حسبة^٤.

وكان على ما روي يلقب أبو عصمة بالجامع، فذكر عند أبي حاتم ابن حيان

١. الأقسام، جمع قَرم: أرادل الناس؛ الأوب: الناحية.

٢. نهج البلاغة، الخطبة ٢٣٨.

٣. ابن أبي العوجاء وهو خال معن بن زائدة الشيباني الأمير المعروف، كان في البصرة من المشهورين بالزندقة والتهاون بأمر الدين. ورد ذكر مناظراته في الدين في كثير من الكتب: التاريخ والحديث، واسمه عبد الكريم بن أبي العوجاء. راجع ميزان الاعتدال، ج ٢، ص ٦٤٢؛ الرعاية للشهيد الثاني، ص ١٥٩؛ لسان الميزان، ج ٣، ص ١٧٣؛ ج ٤، ص ٥٢؛ الكنى، ص ١٩٢.

٤. الدراية للشهيد الثاني، ص ٥٧؛ علوم الحديث لابن الصلاح ص ٩١؛ وتفسير القرطبي، ج ١، ص ٧٩.

فقال: جمع كل شيء إلا الصدق.^١

حكى عن ابن حبان عن أبي المهدي قال: قلت لميسرة بن عبد ربّه: من أين جئت بهذه الأحاديث: من قرأ كذا فله كذا؟! قال: وضعتها أرغب الناس فيها.^٢

وروي عن المزمّل بن إسماعيل، قال: حدّثني شيخ بفضائل سور القرآن سورة سورة فقلت: من حدّثك؟ فقال: «حدّثني رجل بالمدائن وهو حيّ» فصرت إليه فقلت: من حدّثك؟ قال: «حدّثني شيخ بواسط وهو حيّ» فصرت إليه فقلت: من حدّثك؟ فقال: «حدّثني شيخ بالبصرة» فصرت إليه فقال: «حدّثني شيخ بعبّادان» فصرت إليه، فأخذ بيدي فأدخلني بيتاً، فإذا فيه قوم من المتصوّفة، ومعهم شيخ فقال: «هذا الشيخ حدّثني» فقلت: يا شيخ، من حدّثك؟ فقال: ما حدّثني أحدٌ، رأينا الناس قد رغبوا عن القرآن فوضعنا لهم هذه الأحاديث ليصرفوا قلوبهم إلى القرآن.^٣

ثانيها: أن يشتهر بالوضع ويوصف به كأبي البختری وهب بن وهب بن كثير بن عبدالله الأسدي المضروب به المثل في الكذب وغياب بن إبراهيم. قال ابن خلّكان في الوفيات عند ترجمة وهب ما لفظه: «وكان متروك الحديث مشهوراً بوضعه»، ثم حكى عن ابن قبة أنه حكم بضعف حديثه في كتاب المعارف ثم قال: قال الخطيب في تاريخه: قال إبراهيم الحربي: قيل لأحمد بن حنبل: تعلم أحداً روى: لا سبق إلا في خفّ أو حافر أو جناح؟ فقال: ما روى هذا [ذاك] إلا

١. الدراية، ص ٥٧؛ ميزان الاعتدال، ج ٤، ص ٢٧٩.

٢. يوجد في الدراية مكان «حكى» «روى»، ص ٥٧.

٣. الدراية: ص ٥٧؛ الموضوعات، ج ١، ص ٢٤١؛ علوم الحديث، لابن الصلاح، ص ٩١؛ تفسير القرطبي، ج ١، ص ٧٩.

٤. ما نقل في كتب التراجم كتاب بهذا العنوان لابن قبة، ويحتمل أن يكون هذا كتاب الإنصاف أو الإمامة، وهذا معروف منه، واسمه محمّد بن عبد الرحمن بن قبة، الكنى والألقاب، للشيخ عباس القمي، ص ٣٧٠.

الكذّاب أبا البختری^١!

وروى الشهيد الثاني في كتاب الرعاية أن المهدي بن المنصور كان يعجبه الحمام الطيارة الواردة من الأماكن البعيدة، فدخل غياث بن إبراهيم عليه فروى عن النبي ﷺ حديثاً أنه قال: «لا سبقَ إلا في حُفِّ أو حافرٍ أو نصلٍ أو جناح» فأمر المهدي له بعشرة آلاف درهم، فلما خرج قال المهدي: «أشهد أن قفاه قفاً كذّاب على رسول الله. ما قال رسول الله: «جناح»، ولكن هذا أراد أن يتقرّب إلينا، وأمر بذبحها وقال: أنا حملته على ذلك.^٢ وقد كان في سالف الدهر أقوام اتّخذوا الوضع سنّةً وسيرةً، كمغيرة بن سعيد^٣ الذي قال في حقّه الصادق ﷺ: «لعن الله المغيرة بن سعيد! كان يأخذُ الكتاب من أصحاب أبي، ويدسّ فيه الكفر والزندقة، وهكذا كان أصحابه يستترون فيبلغون مناهم.

ثالثها: ركافة الألفاظ وتُعد المضامين، ولا يقوم بتمييز هذا القسم إلا المؤيدين الذين حباهم الله بالفهم الثاقب والنظر الدقيق.

رابعها: الوقوف على الغلط والوضع وإن كان الواضع لم يضعه عن تعمدٍ وقصدٍ؛ لضربٍ من الاشتباه والغفلة.

خامسها: تضمّن الرواية ما لا يليق بمن أدبه الله وحباه بالعقل، وقد يوجد في كتب الأخبار والسير كثير من هذا القبيل، والبحث على الراوي لا المؤلف إلا من جهة عدم تغطّنه، وليس ببحث؛ إذ كلّ حائر بحسب وسعه.

تبصرة: الواضعون على أصناف:

[١] منهم من وضع الحديث محبّةً وولاءً، كالأخبار الجعلية في بعض الأمور

١. وفيات الأعيان؛ ج ٦، ص ٣٧.

٢. الدراية، ص ٥٦؛ الرعاية ص ١٥٤؛ جامع الأصول لابن الأثير، ج ١، ص ١٣٧.

٣. روى الكشي رواياتٍ كثيرةً تدلّ على لعنه، وروى أن أبا الحسن ﷺ قال: إنّه كان يكذب على أبي

جعفر ﷺ فأذاقه الله حرّ الحديد. نقد الرجال، ص ٣٥١.

الصادرة عن الأئمة عليهم السلام بحيث ينكره العقل السليم عن شوائب العصبية، ولا يذهب عليك أن هذا القول إنكار^١ لما يصدر منهم من الكرامات؛ فإنه أمر لا ينكر، وكيف، قد قطع من طريق السمع بصدور خوارق العادات منهم، ولا يستنكره العقل.

[٢] ومنهم من وضع الحديث لتضييع أمر الأئمة، وهم طوائف:

فمنهم من وضع الطلسمات والأشكال على لسانهم عليهم السلام.

ومنهم من نسب إليهم التفؤلات، ووضعها من عنده.

ومنهم من وضع الأدعية والأذكار ونسبها إليهم؛ ليظهر كذبها فيشبه أمرهم^٢

على بعض، ويرجع آخر عن الحق، ولا يرغب غيرهما فيه^٣.

[٣] ومنهم من وضعها بغضاً لهم، أو جحداً لفضائلهم، أو مجازاة لما قطع من

طرقهم، وتشريكاً لغيرهم من أئمة الضلال بما اختصوا به، كما وضعوا لأبي بكر

بن أبي قحافة وعمر بن الخطاب الجليلين فضائل أرادوا تشريكهم مع أمير

المؤمنين، مع أنهما من ... عندي وعند نظار الأمة، ومن أراد الإطلاع على حالهما

فليلاحظ ما أثبته العلماء من مثالبهم المذكورة في كتب العامة والخاصة. والعجب

من فحولهم وفضلائهم كيف يعتقدون ... وقد اعترف عبدالحميد بن أبي الحديد

في شرح نهج البلاغة بالأخبار الموضوعة في حق الثلاثة^٤، وقد صنّف من علمائهم

حسن بن محمد^٥ كتاب الدرّ الملتقط في تبين الغلط، وأبو الفرج ابن الجوزي وغيرهما

في هذا الباب^٦.

١. كذا في النسختين، والأصح «ليس بإنكار».

٢. م: «كذبهم» بدل «أمرهم».

٣. م: «فيهم» بدل «فيه».

٤. شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج ١١، ص ٤١-٥٠، ذيل الخطبة ٢٠١.

٥. هو الإمام حسن بن محمد الصغاني، كشف الظنون، ج ١، ص ٧٣٣.

٦. الأنوار النعمانية للسيد نعمة الله الجزائري، ج ١، ص ٩٧.

[٤] ومنهم من يضعها على حسب أهواء الملوك، كما كانت الوضاعة يضعون في أيام الأمويين والعباسيين على حسب آرائهم، وقد ذكر كل من حروفي السير أن جماعة كانوا صنّاع الحديث في أيام معاوية - لعنه الله -، يضعون المطاعن على أمير المؤمنين، والفضائل لعثمان ومعاوية وغيرهما من ...

[٥] ومنهم من يضعها غلوًا؛ فإن الغلاة كأبي الخطاب ويونس بن ظبيان ويزيد الصائغ وضعوا أخباراً على حسب آرائهم.

[٦] ومنهم من يضعها بغضاً للإسلام كالزنادقة، كما روي أن الزنادقة وضعوا على رسول الله ﷺ أربعة عشر ألف حديث، ومثل الغلاة [و] الخوارج وغيرهم؛ فإن رؤساء كل فرقة وضعت ليشيد به مذهبهم؛ فقد روي عن عبد الله بن يزيد المقرئ أن رجلاً من الخوارج رجع عن بدعته فجعل يقول: انظروا هذا الحديث عمّن تأخذونه؛ فإننا كنا إذا رأينا رأياً جعلنا له حديثاً.^٢

[٧] ومنهم من كان مذهبه وضع الحديث، وجعله للترهيب والترغيب، كالكرامية المنتسبين إلى محمود بن كرام، والمتصوفة، وبعض أهل الرأي؛ فحين ذلك ما حكي عن بعضهم أنه قال: قال رسول الله ﷺ: «من كذب عليّ فليتبوأ مقعده من النار» ونحن نكذب له، ونقوي شرعه.^٣

انظر إلى هؤلاء الفسقة الفجرة؛ كيف عُشي على أبصارهم وختم على قلوبهم! نعوذ بالله من ذلك. ثم أخذت الرواة من زهاد هؤلاء ومستحلي الديانة منهم، وركبوا في كتبهم، فعمت به البليّة.

قال بعض المحققين: «وأعظم ضرراً من انتسب منهم إلى الزهد والصلاح بغير علم، فوضع الحديث بزعمه حسبةً لله، فقبل الناس موضوعاته ثقةً به وركوناً

١. الإضافة ملاقتضاء السياق.

٢. الدراية، ص ٥٨؛ تدريب الراوي للسيوطي، ص ١٠٣.

٣. الدراية، ص ٥٨؛ الموضوعات، ج ١، ص ٩٦ و ٩٧.

إليه لظهور حاله بالصلاح والزهد، ويظهر لك ذلك من أحوال الأخبار التي وضعها هؤلاء في الوعظ والزهد. وضمنوها أخباراً عنهم، ونسبوا إليهم أفعالاً وأحوالاً خارقةً للعادة، وكراماتٍ لم يتفق مثلها لأولي العزم من الرسل، بحيث يقطع العقل بكونها موضوعة وإن كانت كرامات الأولياء ممكنة في نفسها». هذا محصل كلامه، ولقد أجاد^١.

ثم نهضت الجهابذة من العلماء - طيب الله تربتهم - إلى تحقيق الحق ورفع الباطل، فالتقطوا الموضوعات التقاط الحبة، حتى قال بعض العلماء: «لم تبق رواية موضوعة؛ لأن العلماء قد كدوا أبدانهم، وذابوا أجسادهم، وصرفوا أوقاتهم طول أعمارهم في تصحيحها وتنقيحها، حتى بلغ الأمر إلى ما بلغ^١. ومع ذلك يقف الخريز الماهر على بقايا من هذه، وأكثر ما يوجد من هذي الشذاذ في الكتب الموضوعة في غير الأحكام؛ إذ العناية بها أتم وأقوى من غيرها، ولا سيما كتب الدعوات والأذكار؛ فإنها مظنة ذلك، كما يؤمى إليه المحقق ابن إدريس في السرائر، حيث رد الخبر معللاً بأنه لا يوجد في كتب الفتوى، وإنما هو في كتب الدعوات، فرد العلامة وطعته عليه - بأنه لا فرق بين كتب الدعوات وغيرها - ليس في محلّه، مع أن لعدم اعتبار الرواية الموجودة في كتب الدعوات وجهاً غير ذلك، وليس هنا محل ذكره والتعرض له.

الثامن: المضمّر، وهو ما أسند إلى مجهولٍ ظاهره المعصوم، ك«سألته» و«قلت له» و«قال» ونحوها، ولهذه الحثية دخلت الرواية في جنس الضعاف؛ للجهل بالمسؤول عنه والقائل. وليعلم أن الشرط في اتصاف الرواية بالإضمار والقدح فيه أن لا تكون ناشئة من تقطيع الأخبار وإفراد بعضها عن بعض، والآ فلا تُقدح في الرواية. والظاهر أن كثيراً من المضمّرات في حكم الموصولات بل عينه؛ لأن

١. ورد بهذا المعنى لا بلفظه في الحقائق الناظرة، ج ١، ص ٩، المقدمة الأولى.

أرباب الأصول كانوا يذكرون السلسلة المنتهية إلى المعصوم في أول أصولهم، ثم يسندون إليه بالإضمار خوفاً من التطويل، كما هو المشاهد فيما بقي من الأصول، ككتاب علي بن جعفر عليه السلام وغيره، ثم لما جاء أرباب الكتب المعروفة بؤبؤ الأخبار وقطعوها، فجاء الإضمار من هذه الجهة، وقد تنبه على ذلك جماعة، منهم صاحب المتقى وشيخنا المحقق عليه السلام، فلا بد لمن يروي الرواية بالإضمار، من الفحص والتتبع وتمييز أحد الصنفين من الآخر؛ لئلا يكون وصافاً للصحيح بصفة لم يتصف بها حقيقةً فيكون عاملاً بخلاف الحق، وهذه دقيقةٌ وجب التنبيه عليه.

فإن قيل: قد ذكرت أن ظاهره المعصوم، فبأية علة أهملتم الظهور؟

قيل له: الظهور ظهور خارجي لا مساس له بشيءٍ من الألفاظ^١، وقد حُقق في محلّه أن الظنون الخارجية غير معتبرة في شيءٍ من الألفاظ. وليس هذا من باب تمييز المشتركات الرجالية الذي يعتبرون فيه خارجه الظنون، وإنما هو إبهام صرف كقولك: «ضربته»، وهذا الإبهام لا يكاد يرتفع إلا بحصول العلم بالمرجع أو ما يقوم مقامه ممّا ينتهي إليه، ولم ينته إليه في مثل المقام، ولذا لم يذهب إلى اعتبارها فيه هنا أحد فيما أعلم، فليكن على ذكر منك.

القاسم: المشتبه: سمي بذلك لاشتباه حال رواته.

١. م: بشيءٍ إلا ومن الألفاظ.

الباب الثاني: في تحمّل الحديث، والطرق إلى نقله

وفيه مطالب:

[المطلب الأول: في أهلية التحمّل :

وتتحقّق بالتمييز، والمراد به هنا ليس المتداول في ألسنة الفقهاء، بل التمييز بين الألفاظ والمعاني والسماع والقراءة وما يجري مجريها، وتتفاوت بتفاوت مراتب التحمّل، فلا يعتبر البلوغ، وخلاف المخالف خطأ ظاهراً؛ لأنّ الناس اتّفقوا على رواية ابني عبّاس وزيبر ونعمان بن بشير وسائب بن يزيد وأمّثالهم، وكذا من لا يعتدّ من العامّة بإمامة الحسينين عليهما السلام اتّفقوا على قبول روايتهما عن النبيّ، مع أنّ المجتبي عليه السلام كان يوم موت النبيّ صلى الله عليه وآله ابن ثمان، وسيد الشهداء عليه السلام ابن سبع، وليسوا يفرّقون بين ما تحمّل هؤلاء قبل أوّان بلوغهم وبين ما بعده، ولم تزل الأمة سالكة هذه السيرة، فكيف يعتدّ بخلاف المشترط؟

ومن العجب ما يحكى عن بعض العامّة من التحديد بالعشر، وعن آخر بالخمس، وعن ثالثٍ بالأربع، وهذه الأقوال منحرفة عن السداد لمزيد الاختلاف في مراتب الفهم والشعور؛ فإنّ في تراجع بعض السلف أقاصيص تنبئ عمّا ذكرناه، فقد روى الشيخ الشهيد الثاني¹ عن الشيخ تقي الدين بن داوود أنّ السيد غياث الدين ابن طاووس اشتغل بالكتابة، واستغنى عن المعلّم وعمره أربع سنين، وعن إبراهيم بن سعيد الجوهري قال: رأيت صبياً ابن أربع سنين قد حُمّل إلى المأمون، قد قرأ القرآن ونظر في الرأي، غير أنّه إذا جاء بكى.
وروي عن أبي محمد عبد الله بن محمد الإصفهاني أنّه قال:

إنسي حفظت القرآن و لي خمس سنين ، وحُملت إلى ابن المقرئ
 لأستمع منه و لي أربع سنين ، فقال بعض الحاضرين لا تسمعوا له فيما قرأه فإنه
 صغير ، فقال لي ابن المقرئ : «اقرأ سورة يا أيها الكافرون» فقرأتها فقال : «اقرأ
 سورة التكويد» فقرأتها [ولم أغلط فيها] ^١ ، فقال لي غيره : «اقرأ سورة
 والمرسلات» فقرأتها ولم أغلط فيها ، فقال ابن المقرئ : استمعوا له ، والعهد
 عليّ. ^٢

وقال القاضي ابن خلّكان في الوفيات في ترجمة أبي عليّ ابن سينا :

إنه انتقل في البلاد ، واشتغل بالعلوم ، وحصل الفنون ، ولما بلغ عشر سنين من
 عمره كان قد أتقن علم القرآن العزيز والأدب ، وحفظ أشياء من أصول الدين
 وحساب الهندسة والجبر والمقابلة ، ثم توجه نحوه أبو عبد الله الحكيم الناطلي
 فأنزله أبو الرئيس عنده ، فابتدأ أبو عليّ يقرأ عليه كتاب إيساغوجي ، وأحكم
 إيساغوجي ، وأحكم عليه علم المنطق وأقليدس والمجسطي وفاقه أضعافاً
 كثيرة ، حتى أوضح له منها رموزاً وفهم إشكالات لم يكن الحكيم الناطلي
 يدريها ، وكان مع ذلك يختلف في الفقه إلى إسماعيل الزاهد يقرأ ويبحث
 وينظر ، ولما توجه الناطلي نحو خوارزم شاه مأمون بن محمد ، اشتغل أبو عليّ
 بتحصيل العلوم كالطبيعي والإلهي وغير ذلك ، ونظر في الفصوص والشروح ،
 وفتح الله عليه أبواب العلوم ، ثم رغب بعد ذلك في علم الطب ، وتأمّل كتب
 المصنفة فيه ، وعالج تأديباً لا تكسباً ، وعلمه حتى فاق فيه الأوائل والأواخر في
 أقلّ مدّة ، وأصبح فيه عديم القرين فقيد المثل ، واختلف إليه فضلاء هذا الفن
 وكبراهه يقرؤون عليه أنواعه والمعالجات المقتبسة من التجربة ، وسنّه إذ ذاك
 ستّة عشر سنة ^٣.

وقال الأصبهاني المشهور بالفاضل الهندي في ديباجة كشف اللثام بعد ذكر كلام

١. هكذا في نسخة «م».

٢. الدراية للشهيد الثاني ، ص ٨٣ و ٨٤ الكفاية ، ص ٦٤ و ٦٥ ؛ علوم الحديث لابن الصلاح ، ص ١٣١ ؛

مقباس الهداية للمامقاني ص ١٦٠ .

٣. وفيات الأعيان لابن خلّكان ، ص ١٥٧ ، و ١٥٨ .

لفخر الدين يدل على أن والده العلامة وَضَعَ كتاب القواعد إجابةً لالتماسه، ما لفظه: وقد يستبعد اشتغاله قبل تصنيف هذا الكتاب في المعقول والمنقول والتماشُ تصنيف كتاب صفته كذا وكذا؛ لأنه وُلِدَ سنة اثنتين وثمانين وستمئة، وقد عدَّ المصنّف الكتابَ في مصنفاته في الخلاصة، وذكر تاريخ عدّه لها وأنه سنة ثلاث وتسعين وستمئة، وفي بعض النسخ سنة اثنتين وتسعين، فكان له من العمر عند إتمام الكتاب إحدى عشرة أو عشر أو أقلّ فضلاً عمّا قبله، ولكنّ الفضل بيد الله يؤتيه من يشاء، وقد فرغتُ من تحصيل العلوم معقولها ومنقولها ولم أكمل ثلاث عشر سنة، وشرعت في التصنيف ولم أكمل إحدى عشرة، وصنفت مئنة الحرص على فهم شرح التلخيص ولم أكمل خمس عشرة سنة، وقد كنت عملت قبله من كتبي ما ينيف على عشرة من متونٍ وشروحٍ وحواشي، كالتلخيص في البلاغة وتوابعها، والزيادة في أصول الدين، والحرص البديعة في أصول الشريعة وشروحها، والكاشف، وحواشي شرح العقائد النسفية. وكُنْتُ ألقى من الدروس - وأنا ابن ثمان سنين - شرحي التلخيص للتفتازاني: مختصره ومطوّله^١.

وقال الشيخ المحقق الفريد الشيخ أسد الله التستري في المقاييس في ترجمة الفاضل المشار إليه بعد كلامٍ طويل يساق كلامه في الديباجة ما لفظه: وقد اتفق لي من مبادي الحال جملةٌ مما يقرب مما اتفق [له]^٢ من الأحوال، لكنّه عاقني عن بلوغ المرام صوارف الزمان وحوادث الدهر الخوّان، وقُلّ ما فارقتني إلى هذا الأوان، والله المستعان، وإليه المشتكى، وعليه التكلان» انتهى^٣. وبالجملة مراتب البشر متشعبة، ومقاماتهم مختلفة؛ لا يجوز تحديد الكلّ بحدٍّ ولا الإسلام، فلو تحمّل كافرًا أو مخالفاً ثمّ أسلم أو استبصر وجمع الشرائط فإنّه يقبل منه، وقد كانت جماعة هذه حالهم كجبير بن مطعم؛ فإنّه سمع النبي ﷺ يقرأ في المغرب بالطور، وكان قد جيء به في أسارى بدر، فتمحّل

١. كشف اللثام، ج ١، ص ٦.

٢. الإضافة من الضرورة.

٣. المقاييس، للشيخ أسد الله التستري، ص ١٨.

كافراً وأدى مسلماً^١. ولا أن يكون في المرتبة الدنيا من المروي عنه ولا أصغر سنّاً منه وإن كان الغالب ذلك؛ فإن لكل أحد رتبة ومنزلة ليس للسّن والشفاعة مدخلية فيها، وقد روي عن النبي ﷺ أنه قال: أمرنا أن ننزل الناس منازلهم^٢.

[المطلب] الثاني: طرق التحمل سبعة^٣:

الأول، وهو المرتبة العليا: السماع من لفظ الشيخ؛

سواء روى من حفظه أو من كتابه، وقد اتفق أكثر المحدثين أن هذا الطريق أعلى مرتبة التحمل، ووجهه بوجوه:

منها: أن الشيخ أعرف بوجوه ضبط الحديث وتأديته.

ومنها: أن المحدث خليفة رسول الله وسفيره إلى أمته، فالأخذ منه كالأخذ منه.

ومنها: أن النبي ﷺ أخبر الناس وأسمعهم ما جاء به، فالجريان على طريقته أولى.

ومنها: أن السامع أربط جأشاً وأوعى قلباً من القارئ، وشغل القلب وتوزع الفكر إلى القارئ أسرع.

ومنها: ما روي أن عبد الله بن سنان قال لأبي عبد الله عليه السلام: يجيئني القوم فيسمعون مني حديثكم فأضجر ولا أقوى! قال: «فاقرأ عليهم من أوله حديثاً، ومن وسطه حديثاً، ومن آخره حديثاً». فعدوله عليه السلام إلى قراءته

١. الدراية، ص ٨٢؛ شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج ١٥، ص ١٢؛ معجم رجال الحديث، ج ٤، ص ٣٦.

٢. الدراية، ص ٨٤؛ الباعث الحثيث، ص ١٩٦ و ١٩٧؛ الكافي، ج ١، ص ٥٠.

٣. يذكر المصنف فيما بعد سبعة أقسام لطرق التحمل؛ لكن بتكرار «الثالث» يصير ثمانية أقسام، والظاهر أنه وقع سهو منه، وصار سبباً أن يجعل «الوصية» قسماً مستقلاً ويخرجها من تحت عنوان «الإعلام».

هذه الأحاديث مع العجز يدلّ على أولويته من قراءة الراوي، وإلا لكان أمره بها أولى^١.

وفي الكلّ نظر، غير أنّها تصلح وجهاً للأولية في الجملة، كما هو ظاهر، وقيل: «إنّ العرض أعلى منه»، ولم أجد ما يستدلّ به عليه - كما اعترف به الشيخ الشهيد الثاني - سوى وجهٍ اعتباريٍّ أشار إليه، وهو ملاحظة الأدب مع الشيخ في عدم تكليفه القراءة التي هي لصورة أن يكون تلميذاً لا شيخاً؛ لكن يمكن أن يستدلّ عليه بأنّ القارئ يتشوّش خاطره لأنّه «ما جعل الله لرجلٍ من قلبين في جوفه» فهمة الرجل مقصورة على لفّ الألفاظ وتجويدها فيطيش سهمه عن المعنى، وكثيراً ما يُلَفّ على غير ما هي عليها، بخلاف السامع؛ فإنّه مقصور الهمة على المسموع من حيث ذاته ووصفه وعوارضه ولوازمه، كما هو الحال في مقابلة الصحف، لكن ضعفه يغني عن الجواب، وذهب علماء الحجاز والكوفة إلى تساويهما وعدم مزية أحدهما على الآخر لوجوه:

أحدها: تحقّق القراءة في الحالين مع سماع الآخر.

ثانيها: قيام سماع الشيخ مقام قراءته في مراعاة الضبط.

ثالثها: الرواية المرفوعة إلى ابن عباس أنّ النبي ﷺ قال: «قراءتك على العالم وقراءة العالم عليك سواء»^٢.

والأظهر في النظر هو ما ذهب إليه الأكثر؛ لأنّه التحديث والإخبار ولأنّ بين الإخبار وغيره تفاوتاً واضحاً ليس يخفى على من أعطى الروية حقّها.

١. الدراية للشهيد الثاني، ص ٨٤ و ٨٥؛ الكافي، ج ١، ص ٥٢.

٢. الباعث الحثيث، ص ١١٠؛ التدريب، ص ١٣٢؛ مقياس الهداية، ص ١٦٥.

الثاني: القراءة على الشيخ

والمحكّي عن أكثر قدماء المحدثين تسميتها بالعرض؛ لمكان عرض القارئ على شيخه، سواء في ذلك القراءة من حفظ الراوي أو من كتاب أو أصل حفظه الشيخ، أو أصغى والأصل بيده أو يد من يثق هو به، فلو كان الأصل بيد غير الثقة لم يعتد به؛ لمجال احتمال الغلط والتصحيح في مقرأ القاري، والمراد بالثقة من يوثق به مع خبرته.

فلو قيل: «إن الاحتمال قائم إذا كان الأصل بيد الثقة»، قيل له: مع الوثاقة والخبرة لا يعتد بذلك؛ لأن أصله عدم الخطأ فيما يتعلّق بالحسيات من الأصول المجمع عليها، واحتمال عدم التعرّض مع الاطلاع مدفوع بالوثاقة، كما أن احتمال تعمّد الكذب في العادل مدفوع بالعدالة. وكيف كان طريقية القراءة صحيحة بالاتفاق كما ادّعاها الشهيدان^١.

ثم إن لكل من الطريقتين عبارة مرتبة يختصهما وتشارك بينهما وما عداهما، والعبائر المستعملة في الطريق الأول «سمعت» و«سمعنا» والصيغتان من التحديث والإخبار والإنباء والتنبؤ وقال لي ولنا، والفرق بين المتكلمين ظاهر، وقد يُعبّر بالصيغة الثانية إظهاراً للعلو ومراعاةً للسان، ومع الشكّ تحمل على مبنها الأصلي، وأعلى الألفاظ في التأدية اللفظتان الأوليان لمكان صراحتها في معناهما، فالمدار في العلو على النصوصية والأظهرية، والظاهر أن الألفاظ التي رتبناها مرتبة في العلو أيضاً.

وإن قيل: إن الصيغتين من التحديث أعلى من السماع؛ لتضمّنها المخاطبة دونه؛ لأنه أعم من هذه وغيرها، وذلك لأن ما أشير إليه وإن كان مرتبة كاملة، غير

أن احتمال الإجازة والتدليس بإرادة أهل البلد والمسلمين قائمة في الصيغتين دونه. وأمّا الصيغتان من التنبية والإنباء، فهما غالبتا الاستعمال في الإجازة والمكاتبه، فتكونان متأخرتين عن سابقهما. ويمكن ترجيح القول على سابقه لظهور فيه في المحادثة والمذاكرة والمناظرة. ولو قال: «قال»، ولم يُضف إلى نفسه ولا إلى غيره معه فقيل: «تُحمل على السماع»، وقيل به إن أمكن اللقاء، وقيل به في من عرف من سيرته أنه لا يقول: «قال» إلا فيما سمعه، والأشبه عدم الحمل أصلاً إلا إذا قامت القرائن عليه، كنقل التلامذة عن المشيخة.

والعبائر المستعملة في القراءة: «قرأت على فلان» و«قرأت عليه بمحضري مني» أو «أنا أسمع» أو «قرأت عنده فأقره»، والغرض من تقريره ليس سكوته وإمساكه عن النكير بقول أو فعل، بل التلفظ بما يقتضيه أو الفعل كذلك، والصيغتان من التحديث والإخبار المقيدتان بالقراءة عليه، ومنهم من جوز الإطلاق وهو موهوم للطريق السابق، فما ذكرناه أولى، وآخر فصل فجوز الإطلاق في الإخبار دون التحديث؛ نظراً إلى ظهوره في النطق والمشافهة، ولأنّ المحديثين فرّقوا بينهما وإن تساوبا لغة، وهو الأشهر كما قيل.

ويجري مجرى هذه العبائر ما لو قال الراوي للمروي عنه: «أخبرك فلان» فأصغاه وفهمه ولم ينكره ولم يتكلم بما يقتضي بالإقرار به، عند الأكثر، فصحّحوا التحديث عنه بذلك، واستدلوا عليه بأنّ تلك قرائن متظافرة على أنه مقرّ به، وبأنّ العدالة المفروضة فيه تمنع من السكوت لو لم يكن الأمر على ذلك، وفيهما نظر؛ لمنع الكليّة في الدليل الأوّل؛ إذ كثيراً ما يكون السكوت وترك النكير موافقاً لوجه من وجوه المصالح، وأخصّية الثاني عن المدعى، فقول الأكثر ضعيف، ولذا اشترط بعضهم نطقه ليتحقّق العنوان في المقالة السائرة [و] الساكت لا ينسب إليه

مذهب، فالعبارة المؤدّية في مثل هذا المقام: «قرأت عليه وهو يسمع فلم ينكر» أو «قلت له: أخبرك فلان، فلم ينكر» فلو قال: «حدّثني» لكان كاذباً؛ وقيل: «يجوز»، والأوّل أظهر.

فائدتان:

الأوّل: ذكرنا قبل أن صيغتي المتكلّم لايساوى بينهما، إلا في مقام التعظيم والاستعلاء، فما سمعه عن الشيخ وحده يعبر عنه بحدّثي وأخبرني، وما سمعه مع غيره بحدّثنا وأخبرنا، وما شكّ فيه قيل: يعبر بحدّثي وأخبرني؛ اقتصاراً على المتيقّن، لمكان الأصل، وقيل: يعبر بحدّثنا وأخبرنا؛ لأنّ العبارة الأولى أكمل مرتبة من الثانية، لدلالته على كونه مقصوداً بالإفهام، والفرص الشك في ذلك فالعدول عنه أولى، فالإقتصار على الناقص أولى، والأظهر في النظر أن يعبر بصيغة الوحدة؛ إذ الأمر لا تخلو من أنّه حدّث به وحده أو مع الغير، وعلى الاحتمالين فهو مقصود بالإفهام استقلالاً أو ضمناً، فالتعبير به أولى من غيره، ولأنّ الأصل مثبت فلا يعتدّ به، ولأنّه أبعد من التدليس بإرادة تحديث أهل البلد كما هو ظاهر. ولما كانت مراتب هاتين الصيغتين متفاوتة منّ العلماء من تبديل إحداهما بالأخرى في ما وقع في مصنّفات المحدثين؛ للاحتمال القويّ بأنّ المصنّفين لا يرون التسوية بينهما ولم يعبروا استعلاءً، ولو علم التسوية عند مصنّفٍ جاز في النقل التعبير عن إحداهما بالأخرى، وعن الشهيد ابتناءً ذلك على الخلاف في مسألة جواز نقل الحديث بالمعنى، وهو ابتناءً عجيب! والخلاف أجنبٌ عن هذا.

الثانية: لا يجوز النقل مع منع مانع عن السماع كلّاً أو جلاً؛ إلا ما يعفى عنه من اليسير الذي يتسامح فيه، ولكنّ الأذهان والأفهام والانتقالات مختلفة، فقد يَمنع أدنى التوجّه إلى أمرٍ يغاير السماع كثيراً من المستمعين، ولا يَمنع كثيره غيره؛ لسرعة الانتقال، وألفِ الذهن، وقدرة النفس على إحرازها أموراً متشّته. وقد كنت عند قراءة على السيّد الأوحد الأستاذ - دام علاه - أسأل وأسأل وأجيب

وأجاب، ولا يمتنعني هذا من درك مطالبه ولا الإحاطة بفوائده، حتى أنني كثيراً ما كنت أُملي لغيري بعد الفراغ عن القراءة.

فقد روي أن الدارقطني حضر في حديثه مجلس الصَّفَّار فجعل ينسخ جزءاً كان معه والصفَّار يملي، فقال له بعض من حضر: لا يصحَّ سماعك وأنت تنسخ! فقال: فهمي للإملاء خلاف فهمك. ثم قال: «تحفظ كم أملى الشيخ من حديث إلى الآن؟» فقال: لا، فقال الدارقطني: أملى ثمانية عشر حديثاً. قال بعض من حضر: فعددتها فوجدتها كما قال. ثم قال الدارقطني: «الحديث الأول عن فلان د ومثته كذا»، ولم يزل يذكر أسانيد الأحاديث ومتونها على ترتيبها في الإملاء، حتى أتى على آخرها، فتعجب الناس منه^١.

وللشيخ أن يجيز للسامعين بعد الفراغ من القراءة عن حفظ أو أصل وإن جرى السماع على الكل؛ لاحتمال غفلة الشيخ أو غلط الراوي فيسد بالإجازة، والقانون في تلك الإجازة أن يكتب الشيخ: «سمعه مني» أو «أجزت له روايته عني». وقد يكون محضر القراءة ومجلس الدرس عظيماً مزدحماً فيه، ولا يصل صوته إلى الجميع، فلو كان بينهم مُملي، صحَّ أن يروي المستملي عن المُملي؛ لقيام القرينة على صدقه، وقيل: «يرويه عن المحدث»، وفيه نظر؛ لأنه خلاف الواقع، ولا طريق له إلا بواسطة، فإسقاطها كذب وتدليس. وكان فيما سلف تزدحم الرجال إلى محافل العلماء ومجالس دروسهم، فقد روي أن صاحب بن عبَّاد كان يجلس للإملاء، ويحضره عند جم غفير، وكان لا يغني المستملي الواحد ولا يقوم بأملهم^٢ فانضاف إليه سنَّة [كلُّ يُبلغ صاحبه]^٣.^٤

١. الدراية، ص ٩١؛ الباعث الحثيث، ص ١١٦.

٢. في المصدرين «بالإملاء» بدل «بأملهم».

٣. نقلنا هذه الإضافة من كتاب الرعاية.

٤. تنقيح المقال، ج ١، ص ١٣٥؛ الرعاية، ص ٢٥٣.

وروي أن المعتصم العباسي خليفة بغداد وجّه إلى مجلس عاصم بن علي بن عاصم في رحبة النخل في جامع الرصافة من يحرز عدد الجلساء، فحرز المجلس عشرين ألفاً، وفي نسخة مئة ألف وعشرين ألفاً، وكان يجلس عاصم في بعض مسقفات المسجد ويبث^١ الناس في الرحبة وما يليها، فتكثر الناس، حتى سمع يوماً يستعاد اسم رجل في الأسناد أربع عشر مرة^٢، وقد شاهدت مجلس شيخنا المحقق - طاب ثراه - وقد ينف على سبعمئة في جامع الهندي بالغري، ويقرب منه بل يضاويه مجلس السيد السند العماد الأستاذ - أدام الله أيامه -

ولا يشترط رؤية المحدث، فلو عرف من جهة القرائن صحّ التحديث عنه، وهذا أمرٌ مقطوع به؛ فإنّ العميان كانوا يروون عن أهل الحديث من دون نكير، وروى جماعة من الصحابة والتابعين عن نساء النبي مع أنّهن ما كنّ لتتكلّمن إلا من وراء الحجاب، وقد وسوس بعض محدثي العامة فلم يجوز حتى قال: «إنك إذا لم تر وجه المحدث فلا ترو عنه؛ فلعلّه شيطان صور بصورته، يقول: حدّثنا وأخبرنا». وهذا كما ترى؛ فإنّ ذلك الاحتمال قائم مع الرؤية، والعجب من هؤلاء يحركون تلك الأباطيل، ويموهون على الناس، ويعتمدون مع ذلك على رواية مثل أبي هريرة ومغيرة بن شعبة الزاني و أبي سفيان وابنه معاوية وعمرو بن العاص الزهري ويحيى بن أكثم اللاطي، ومقاتل بن سليمان، حتى قال إبراهيم بن يعقوب الجوزجاني: مقاتل بن سليمان كان دجالاً جسوراً، ولو أحيط برجالهم لعلم ما هم عليه، ولكن غشي على أبصارهم وأخذ ببصائرهم؛ رماهم الله بعاصف.

١. في ٤٣: يتشتر.

٢. الدراية، ص ٩٢، وفيه بقية هذا لفظه: والناس لا يسمعون، فلما بلغ المعتصم كثرة الجمع أمر من يحرزهم فحرزوا المجلس عشرين ومئة ألف، ثمّ خمدت نار العلم وبار ولىت عساكره.
فكانه برق تالّق بالحمى
ثمّ انطوى فكأنه لم يلمع

تبصرة: لو قال المحدث: «لا أخبر فلاناً» أو قال بعد السماع: «يا فلان، لاترو عني» أو خصَّ بعض من حضر فسمعه غيره، أو نحو ذلك، صحَّ الإخبار عنه ولم يعتد بقوله؛ لتحقق المناط وعدم الاعتداد بقوله هذا؛ إذ لا يوجب ذلك انقلاب الشيء عمّا هو عليه، كما هو ظاهر.

الثالث: الإجازة:

وهي في اللغة بمعنى الإسقاء؛ لأنها مزيد الجواز. قال في الصحاح: «الجَوَاز: الماء الذي يسقاه الماء من الماشية^١، فالمستجيز مستسقي الماء للماشية والأرض، والمجيز المسقي. وحيث شبه العلم على الماء كما هو العادة، أثبت له لوازمه استعارةً، كقول أبي ذؤيب الهذلي:

وإذ المنية انشبت أظفارها ألفت كل تميمة لاتنفع.

فعلى هذا المعنى يتعدى بنفسه فتقول: «أجزته» كأسقيته، ولو أخذ بمعنى الإذن يتعدى باللام فيقال: «أجزت له» كأذنت له، والمشهور المعروف بل عليه الإجماع قولاً وفعلاً جواز العمل بها، والرواية السابقة أيضاً دالٌّ عليه، وذهب شذاذ إلى عدم جواز العمل به، وقد سبقهم الإجماع ولحقهم، وهي إخبار إجمالي، فما يدلُّ من الأدلة على جواز العمل بالإخبارات التفصيلية يدلُّ على جوازه في الإخبارات الإجمالية؛ إذ التفرقة بين الأمرين فرق من غير فارق يوجب، ولا حاجة إليه بعد تدوين الأصول المعتمدة سوى اتصال العننة الشريفة بمعادن القدس والطهارة تبركاً وتيمناً، وهي تتنوع على أقسام أربعة.

[أقسام الإجازة]

الأول، وهو أعلى الأقسام، وهو: الإجازة لمعين معني بالمخاطبة بمعين،

١. صحاح اللغة للجوهري، ج ١، ص ٤٢٤.

كأجزتك مصنفاتي أو مقرّواتي أو ما تحمّلته من مشايخي وأسلافي. وكان بعض العلماء يدّعي عدم الخلاف في جواز العمل بهذا القسم، ورأى أنّ الخلاف في غيره، ولو قيّد بقيودٍ معيّنة - كمسموعاتي من فلان أو مشايخي - فهو الغاية القصوى.

الثاني: الإجازة لغير معيّن - كالمسلمين، أو كلّ أحدٍ، أو من أدرك زمان المجيز - بمعينٍ، وقد خولف فيها من حيث جواز التحديث عنه، وممنّ جوّزه: الشهيد وشيخه السيّد تاج الدين ابن معيّة؛ لأنّه طلب منه الإجازة له ولأولاده ولجميع المسلمين ممّن أدرك جزءاً من حياته جميع مرويّاته، فأجازهم بخطّه، والظاهر من بعض المتأخّرين منه أيضاً الميل كما يظهر من عبارة الشيخ الشهيد الثاني في الرعاية^١، وكلّما قرب من التعيين تضاعفت فيها أسباب الاعتبار.

الثالث: الإجازة لغير معيّن بغير معيّن، كالمعدوم ومن يولد من فلان بمقرّواته على شيخه فلان - وله مقرّوات متكرّرة على مشايخ مسمّون بهذا الاسم - وكأجزت للعبادة أو المحامدة أو العميان بكتابي فلان، وله عدّة كتب بهذا الاسم. ولو كانت الصفات أو الإضافات مغنية في التميّز - كأجزت للطوال منكم - خرج عن العنوان. ولا شكّ في بطلان هذه الإجازة وعدم الاعتداد بها، وقيل: «تصحّ مطلقاً؛ لأنّها إذن دون محادثة» وفيه أنّ الإجازة كما أسلفنا الكلام فيه - إخبار إجماليّ يمتنع أن يتوجّه إلى غير الفاهم، والمعدوم أولى بذلك، ولو سلّم أنّها إذن فلا معنى للإذن بمعدوم. وقيل: «تصحّ للمعدوم إذا ضمّ إلى موجودٍ، نظير الوقوف» وهو أيضاً غلط؛ إذ لا مناسبة بين الإجازة والوقف، والدليل القائم في الوقف لا تنهض لإثبات صحّة الإجازة.

وهل تصحّ لغير المميّز؟ قيل: «لاخلاف في جوازه، بل ثاني الشهيدين مصرّح

بذلك»، وقال بعد ذلك: «وقد رأيت خطوط جماعة من فضلائنا بالإجازة لأبنائهم عند ولادتهم مع تاريخ ولادتهم؛ منهم السيد جمال الدين بن طاووس لولده غياث الدين، وشيخنا الشهيد استجاز من أكثر المشايخ بالعراق لأولاده الذين ولدوا بالشام قريباً من ولادتهم، وعندني الآن خطوطهم لهم بالإجازة، وذكر الشيخ جمال الدين أحمد بن صالح السبيبي^١ - رحمته - أن السيد مختار الموسوي اجتاز بوالده مسافراً إلى الحج قال: فأوقفني والذي بين يدي السيد، فحفظت منه أنه قال لي: يا ولدي، أجزت لك ما يجوز لي روايته. ثم قال: وستعلم فيما بعد حلاوة ما خصصتك به. وعلى هذا جرى السلف والخلف، وكأنهم رأوا الطفل أهلاً لتحمل هذا النوع من أنواع حمل الحديث النبوي ليؤدّى به بعد حصول أهليته؛ حرصاً على توسع السبيل إلى بقاء الإسناد - الذي اختصت به هذه الأمة - وتقريبه من رسول الله ﷺ بعلو الإسناد». انتهى كلامه، رفع مقامه.^٢

أقول: يؤيد هذه المقالة ما نقلناه قبيل ذلك، ولكني لأجوز ذلك؛ لأن الإجازة - بمعنى الإذن - لا معنى له في المقام، وبمعنى الإخبار الإجمالي لا يتحقق بالنسبة إلى الفاهم، ودعوى الشهيد الثاني سيرة السلف - بعد تسليمها - غير مدلول على اعتبارها، ولعلّ المجيزين المشار إليهم رأوا ذلك رأياً لهم، أو بنوا على المعنى الأوّل من غير تحقيق، مع أنّ في قوله: «وكانهم رأوا» الخ إشعاراً بضعف ذلك، وهل يصحّ للتحمل؟ قيل: نعم؛ لوجوده. وقيل: لا؛ لعدم تميّزه. والأظهر الثاني؛ لعين ما مرّ هاهنا وفي صدر المبحث.

الرابع: الإجازة لمعنيين غير معين، وحكمه في البطلان كسابقه. واعلم أنّ الإجازة تصحّ للكافر والمخالف، وتظهر ثمرتها في روايته بعد الإسلام والاستبصار، بل الثاني لا يحتاج إلى الثاني بعد الوثاقة، وبيانه موكول إلى غير هذا المقام، وقد ذكر

١. في الرعاية مكان «السبيبي» يكون «السبيبي»، وفي الدراية يكون «السبيبي».

٢. الدراية، ص ٩٨؛ الرعاية، ص ٢٧٢.

الشهيد أنّ هذا الأمر تحقّق في قربٍ من عصره، وكثر به النفع. فصار المحصّل ممّا ذكرناه أنّ الإجازة المثمرة هي أن يجيز الشيخ لمعيّن بمعيّن فاهمٍ مخبر، وليقتصر على المجاز له، على ما أثبتته شيخه في إجازة بما صحّ عنده من شيخه؛ لا يجوز للمجاز له التعديّ عنه إلى غيره. ولا التعديّ عمّا صحّ عند الإجازة بما صحّ عنده بعدها.

[إجازات المؤلف من مشايخه]

وقد أجازني السيّد السند العماد، والركن المعتمد الأستاذ، نظام هذا العصر وقوامه، الذي انتهت إليه رئاسة الإمامية في وقته، بدر سماء التحقيق، ومركز دائرة التدقيق، مرجع الأنام، حجة الإسلام جناب السيّد الأجلّ حسين بن محمد الحسيني - أدام الله أيامه، ونفع المسلمين به - بجميع ما يرويه من الأصول الأربعة وغيره وما سمعه من مشايخه الأعلام، وسأذكر طرقه وسائر الطرق في كتاب الإجازة.

وأجازني أيضاً فخر الفقهاء الأعلام، سيّد العلماء الأعلام، الوالد الأجلّ العلامة - دام ظلّه - بطرقه الثلاثة بجميع ما صحّ عند مشايخه الثلاثة، وهم السيّد الأجلّ الأكمل الأورع الأفضل، رئيس الإمامية في وقته السيّد محمدا باقر الشفتي الجيلاني، وعندني إجازته بخطه، والشيخ الجليل الأفضل المشارك له في الرئاسة الحاجّ محمد إبراهيم، وهو أوّل من أجازته - على ما ذكره - سلّمه الله - في مقاليد الأبواب^١ - والشيخ الجليل الفقيه الثقة الحاجّ ملا عبد الوهاب القزويني، وعندني إجازته له - دام ظلّه - بخطه وخاتمته، وهو يروي من دون واسطة عن الشيخ الفقيه الأكبر الشيخ جعفر والسيّد السند المشار إليه والسيّد الأجلّ صاحب الرياض والفقيه الأكبر، وصاحب الرياض عن رئيس المئة الآقا محمد باقر البهبهاني.

١. مقاليد الأبواب لوالد المؤلف الحاضر، وكان اسمه أبو القاسم بن كاظم الموسوي.

وسأذكر طريقي - إن شاء الله تعالى - مع الإجازات المشار إليها في كتاب الإجازات، وكنت عمدت أن تطوي الكلام عن هذا المقال في المقام لافتقاره إلى رسالة مفردة، غير أنه ساقني إليه قلم التحرير ومناسبة المحلّ. نسأل الله تعالى أن يُديم التوفيق والإعانة، ويحبّبنا عن الخطل في القول والعمل والخطل في الرواية والدراية؛ إنّه على ما يشاء قدير.

الثالث^١: المناولة؛

وهي عبارة عن مناولة المشيخة التلامذة كتبهم أو أصولهم، وهي نوعان: مقرونة ومختلفة:

أما المقرونة: فهي عبارة عن المناولة التي اقترنت بالإجازة، كما هذا أصلي أو سماعي فأروه عني هو»، أو «أجزت لك روايته عني»، ولهذه أصناف مختلفة: منها: أن يدفع الشيخ الكتاب أو الأصل إلى التلميذ أو الطالب دفع تملك أو دفع استنساخ ويقول: «اروه عني فإنه سماعي» وهذا أعلى مرتبة من مراتب الإجازة، بل قيل: «لا يجوز تفريدها منها»، وهو وهم واضح نشأ من قصور القوة المميّزة، ويسمى هذا عرض المناولة وعرض القراءة، وهل هي في المرتبة الدنيا من السماع أو المرتبة المساوية لها؟ قولان، والأصح أنها بمنزلة؛ لأنّ السماع تفصيل، وهذه إجمال، والإجمال هنا منزل بمنزلة فكيف يعقل أن يساويه؟ ومنها: أن يدفع إليه الكتاب ويجيزه، غير أنه يمسكه ولا يُمكنه منه، فيرويه عنه إذا ظفر به، أو بما قابله معه ثقة يعتمد عليه، وهذه أدون مرتبة من السابق ومساوية مع الإجازة المجردة عن المناولة، والمحكي عن المشهور أنها في المرتبة العليا من الإجازة المجردة؛ باعتبار تحقّق تناول، وله وجه.

فتبيّه: لو أتى الطالب بكتاب إلى الشيخ وقال له: «هذا روايتك فناولنيه وأجزلي

١. هكذا في النسخة والصحيح: «الرابع: المناولة».

روايته» ففعل من غير نظرٍ وإطلاعٍ بطلت الإجازة، إن لم يكن الطالب موثقاً به من جهة المعرفة، أو لم تشهد القرائن بصدقه. ويُضاهيه ما لو قال الشيخ: «حدّث عني بما فيه إن كان حديثي، مع براءتي من الأغلاط»؛ قيل: «للسك عند الإجازة، وتعليقها على الشرط»، والأصحّ الجواز؛ لفقد المانع وعدم صلوح ما مرّ سنداً للمنع.

وأما المناولة المجرّدة وهي المختلفة: والمعنيّ بها مناولة الكتاب من دون إجازة، مع بيان أنّ ما تضمّنه سماعه أو روايته. قيل: لا يجوز للطالب روايته عنه؛ وقيل: يجوز. حجّة الأول عدم تحديثه به: لا إجمالاً ولا تفصيلاً؛ حجّة الثاني حصول العلم بكونه مروياً له مع الإشعار بالإذن، وأنّ ابن عباس قال: إنّ النبي ﷺ بعث بكتابه إلى كسرى مع عبد الله بن حذافة، وأمره أن يدفعه إلى عظيم البحرين ويدفعه عظيم البحرين إلى كسرى.^١ ومن طرق الأصحاب ما رواه الكليني - رحمه الله - في الكافي مسنداً عن أحمد بن عمر الخلال، قال: قلت لأبي الحسن الرضا عليه السلام: الرجل من أصحابنا يعطيني الكتاب ولا يقول: «اروه عني» يجوز لي أن أرويه عنه؟ قال: فقال: إذا علمت أنّ الكتاب له فاروه عنه.^٢

وأظهر القولين عندي الجواز؛ لا لما ذكر، بل لأنّ قوله: «هذا سماعي» في قوّة إسماع الأحاديث المندرجة، فهذا الإجمال في قوّة التفصيل، فكأنّه أخبره بجميعة مفصّلاً. والحديث الخاصّي غير دالّ على المطلب؛ إذ المقصود صحّة قول الراوي: «حدّثني فلان» ولا يجوز قطعاً بمجرد المناولة، والرواية المجوّزة والمسؤول عنها أمّ ممّا ذكر؛ على أنّ جهة السؤال غير ما نحن بصدده. وأمّا الرواية العامية عن ابن عباس فأجنيبي بالمرّة، وأمّا حصول العلم بروايته فلا ربط له، وأمّا الإشعار فلو شهدت الشواهد فلا بأس بالبناء عليه، والآ فلا، والعجب من جملة ممّن تعرّض للمقال حسباناً ما أشير إليه دليلاً، وهذا حاله كما عرفت.

١. الدراية، ص ١٠٢ و ١٠٣؛ الرعاية، ص ٢٨٣؛ الباعث الحثيث، ص ١٢٤.

٢. الدراية، ص ١٠٣؛ الكافي، ج ١، ص ١٤١.

وقد أفرد المحدثون للمناولة والإجازة ألفاظاً صوتاً من التدليس، ففي المناولة المقرونة: «حدّثنا مناولة» أو «أخبرنا كذلك»، فلم يجوزوا الإطلاق؛ دُفِعاً للإيهام لشموله السماع والقراءة، وهكذا في الإجازة، وقيل: يجوز فيهما معاً الإطلاق، وقيل: يعبر في التحمّل بالإجازة بـ«أخبرنا وحدّثنا مشافهة» إن كانت مشافهة، وإلا فيقيّد الكتابة، وفي الأخير إيهام؛ للاشتراك بين كتابة الإجازة وكتابة الحديث، وقيل: يعبر في الإجازة شفاهاً بأنبأني، وفي غير المشافهة بكتّب إليّ فلان بكذا.

الرابع: الكتابة:

وهي أن يكتب الشيخ رواياته لغائبٍ أو حاضرٍ؛ بخطه أو خط من يكتب عنه، على وجه يُعرف ذلك ويؤمن من الكذب بشهادة القرائن؛ أقويها أن يكتب الشيخ في آخره أو يعلّق عليه ما يدلّ على صحّة كونها منه، وهذا على قسمين:

الأول: المقرونة بالإجازة، وتجري مجرى المناولة المقرونة.

الثاني: الكتابة المجزّدة، وقد خولف في جواز الرواية بمجرد هذه. أكثر العلماء على جواز ما نظر إلى دلالة القرائن بالتجويز؛ إذ الكتابة لشخصٍ معيّن وإرساله إليه يدلّان على ذلك، والإخبار كالفتوى غير منحصر في التلفّظات؛ ضرورة أنّ اعتبار الألفاظ من جهة المرآية المحضّة، فالمدار على المنكشف دون الكاشف. وما يترأى من موضوعية الألفاظ في مثل النكاح والبيوع وما يضاهاها - على تأملٍ في بعضها - إنّما هو لأمر آخر اقتضته قواعد السياسات الكليّة والتنظيمات العدلية العموميّة، وما استدلّ به المخالف من أنّ الإجازة إخبار أو إذن - وكلاهما لفظيّان - وأنّ الخطوط تشبهه فلا يعتمد عليها، ضعيف؛ إذ الفقرة الأولى مصادرة، وأيّ مصادرة! والثانية خارجة عن محلّ الكلام؛ إذ المفروض معرفة الخطّ بالعلم أو ما ينتهي إليه كالبيّنة، وتخصيص بعضهم المعرفة بالبيّنة دون العلم فاسد؛ إذ لا طريق أقوى منه، بل لا طريق سواه، وسائر الطرق منزل منزله، أو راجع إليه بالدعوى، أو

جعلَ لموضوعه بالقاء الاحتمال المخالف والمكاتبه . قيل : « أنزل من السماع نوعاً لا شخصاً » وفيه كلام .

وفي أقاصيص المناظرات أن محمد بن إدريس الشافعي ناظره إسحاق بن راهويه في جلود الميتات إذا دُبِغَت ، فادَّعى الشافعي أن دباغها طهورها ، فسأله إسحاق عن الحجَّة ، فقال : حديث ابن عباس عن ميمونة : هلَّا انتفعتم بجلدها ؟ يعني الشاة بجلدها الميتة ، فقال إسحاق : حديث ابن حكيم ؛ كتب إلينا النبي ﷺ قبل موته بشهر : « لا تنتفعوا من الميتة بإهابٍ ولا عصب » أشبه أن يكون ناسخاً له ؛ لأنَّه قبل موته بشهر . فقال الشافعي : هذا كتاب ، وذاك سماع ، فقال إسحاق : « إنَّ النبي ﷺ كتب إلى كسرى وقيصر ، وكان حجَّةً عليهم » فسكت الشافعي^١ .

وكيف كان ، العبارة في المكاتبه : « كتب إلي فلان » و « حدَّثنا مكاتبه » وكذا « أخبرنا » . ومنهم من جَوَز الإطلاق واستدلَّ بإطلاق اللغويين الإخبار على الأعم من اللفظ ، كما قيل : « تخبرني حال زيد » وفي الشعر : « تخبرني العيان ما القلب كاتم »^٢ و هو استدلال ناش عن قصور القوَّة ؛ لأنَّ هذه استعارة كما في : « نطقت الحال » ومطلق الإطلاق غير منكور ، وإنَّما الكلام في الحقيقة و المجاز الشائع ، وللعرب بل كلُّ القبائل من العجم أيضاً تصرَّفات في الكلام وتنزيلات ، والعجب من بعض مشاهير الأصحاب و حدَّاق الأئمة تقرير هذه الحجَّة ، وما هو إلا أمر عجيب !

الخامس : الإعلام :

وهو عبارة عن إعلام الشيخ أن هذا كتابه أو روايته أو سماعه ، مقتصر علىه ، واختلف في جواز الرواية به . قيل : يجوز له ؛ تنزيلاً له منزلة القراءة على الشيخ ؛ لأنَّه إذا قرأ عليه حديثاً وأقرَّ بأنَّه روايته عن فلانٍ جاز له الرواية عنه ، ولأنَّه كشهادة

١ و ٢ . الدراية ، ص ١٠٥ و ١٠٦ ، الرعاية ، ص ٢٩٠ ، والإهاب : الجلد .

الفرع، ولأنه كمن سمع أحداً يقرأ بشيء، فله الإخبار عنه والشهادة عليه، ولأنه يشعر بإجازته كما في الكتابة. وقيل بالمنع؛ لأنه لم يُجزه فروايته عنه كذب، ولأن الشاهد إذا ذكر في غير مجلس القضاء شهادته فليس لمن سمعه أن يشهد على شهادته؛ إذ لم يأذن له ولم يُشهِده على شهادته، والأول أصح القولين، وتانيهما سخيّف كأدلته، وقياس التحمّل بمقام الحجّة خطأً.

السادس: الوصية:

وهي ما أوصى عند موته أو سفره بكتاب له يرويه، كما أوصى سليم بن قيس الهلالي بكتابه المشهور إلى أبان؛ والوجه عندي وفاقاً لجملة من الأعيان عدم جواز الرواية عنه إلا على نحو الوجادة، حتى أن قائلاً قال: «إن القول بالجواز مزلة عن العالم، أو مبني على التأويل بإرادة الوجادة»، وهو مبني على المبالغة وشدة الاستنكار؛ لوجود القائل لا على نحو الوجادة، واستدلوا بأن في دفع الكتاب إشعاراً بالإذن ومشابهةً بالمناولة. وكان في السلف من يقول بهذه المقالة، كما روي عن حماد بن يزيد، عن أيوب السجستاني، قال: قلت لمحمد بن سيرين: إن فلاناً أوصى لي بكتبه؛ فأحدث عنه؟ قال: نعم. قال حماد: كان أبو قلابة يقول: ادفعوا كتبي إلى أيوب إن كان حيّاً، وإلا فأحرقوها!

السابع: الوجادة:

وهي مصدر جعلي ولده العلماء؛ لأن من يوثق بعربيته لم يسمع منه تلك اللفظة، وعنوا بها المأخوذ من صحائف العلم من دون سماع ولا إجازة ولا مناولة، والوجه في التوليد أنهم لما رأوا العرب يفرق بين مصادر «و - ج - د» في المعاني، ويميّزون بينها بها، ويقولون في الضالة الموجودة: «وجدتها وجداناً وإجداناً» بكسر الواو والهمزة، وفي الغضب: «جدة وموجدة» كما في كتاب

أمير المؤمنين - عليه الصلوة والسلام - إلى محمد بن أبي بكر بن أبي قحافة حين عزله عن إيالة مصر، وولّى مكانه مالك الحرث الأشتر النخعي الزبيدي: «قد بلغني موحدتك من تسريح الأشتر إلى عملك»^١ وفي وجدان المطلوب: «وجوداً» وفي الغنى: «وجداً» مثلث الواو، وفي الحبّ: «وجداً» فولدوا ومن المادة الوجادة، وأرادوا منها أن يجد الإنسان كتاباً أو حديثاً أو شيئاً من العلم مروياً للآخر؛ بخطه أو بخط غيره ممّن يوثق به، عاصره أو سبقه، من غير سماع ولا توسط إجازة ولا مناوله مقرونة ومختلفة، ولا بدّ في التعبير، بما يؤمن من التدليس، فيقال: «وجدَ أو وَجَدْتُ بخط فلان أو في كتاب فلان بخطه» كما جرت عليه طريقة العلماء الأعلام.

ولا يجوز التدليس، في شيءٍ من التعبيرات بل في شيءٍ من المطالب؛ فإنّه أقوى كاشف لسوء الباطن وفساد السريرة والطريقة؛ أعاذنا الله منه. وربما يروى عن بعض القاصرين - ممّن ختم الله على قلبه - تجويز «حدّثنا» و «أخبرنا» في مثله، وهو كلام دلّ على فهم القائل وعقله ودينه، فكأنّه سليمان بن فهدي^٢ في عقله ودينه، ولو لم يعلم الخطّ أو علم الوساطة يقول: «وجدت في كتاب ينسب إلى فلان أو في كتاب فلان» إذا تواترت النسبة أو «وجدت في الكتاب الفلاني: أخبرني فلان أنّه بخطّ فلان أو نسخ من خطّ فلان».

وقد خولف في جواز العمل بالوجادة، فجماعة من نظار العامّة والخاصّة جوّزوه وهو الأصحّ، واستدلّوا بأنّه لولاه لزم انسداد باب العلم بالمنقول بتعدّد شرائط الرواية، وهو محظور لا يرتكب ومحذور يُجتنب عنه، وفيه بحث طويل لا يناسب هذا المختصر ذكره، والصحيح أنّ الكتاب إذا تواتر عن مصنّفه وكان معروفاً بالوثاقة أو العدالة جاز العمل عليه؛ لأنّه في قوّة السماع، وعليه عمل الأصحاب؛ إذ ليس لكلّ أحد طريق إلى الأصول المعتبرة، ولم يُسمَع من أحدٍ

١. نهج البلاغة باب الكتب - كتاب ٣٤.

٢. سليمان بن فهدي ممّن يضرب به المثل في خفة عقله وفساد دينه. منه.

الإنكار، ولم ير منه ذلك، فصار إجماعاً منهم لا يخالف فيه منهم اثنان. هذا ما خطر بالبال أولاً، وترجّح في النظر، لكن دعوى الإجماع من الأساطين الأعلام يوجب التردّد، بل المصير إلى العدم، لضعف ما رسمناه سابقاً.

قال علم الهدى في الموصليات طاعناً على أصحاب الحديث في جملة كلام له ما لفظه: «ومن أشرنا إليه بهذه الغفلة يحتج بالخبر الذي ما رواه ولا حدّث به ولما سمعه من ناقله فيعرفه^١ بعدالته أو غيرها، حتّى لو قيل له في بعض الأحكام: «من أين أثبتته وذهبت إليه؟» كان جوابه: «لأنّي وجدته في كتاب الفلاني ومنسوباً إلى رواية فلان بن فلان» ومعلوم عند كلّ من نفى العلم بأخبار الآحاد ومن أثبتها وعمل بها، أنّ هذا ليس بشيءٍ يُعتمد ولا طريق يقصد، وإنّما هو غرور وزور^٢، انتهى.

وقال ابن إدريس في «كتاب القضاء» من السرائر في ردّ العمل بالمكاتبة ما لفظه: «أول ما أقول في هذا الحديث أنّه خبر واحد لا يوجب علماً ولا عملاً، وفيه ما يضعفه، وهو أنّ الكاتب الراوي للحديث ما سمع الإمام يقول هذا، ولا شهد عنده شهود أنّه قال وأفتى به، ولا يجوز أن يرجع إلى ما يوجد في الكتب؛ فقد يتزوّر على الخطوط، ولا يجوز للمستفتي أن يرجع إلّا إلى قول المفتي دون ما يجده بخطّه، بغير خلافٍ من^٣ محصلٍ ضابط لأصول الفقه»^٤ انتهى.

١. البحث المشار إليه هو بحث تقرير دليل الانسداد في مثل هذه الموضوعات، ولا بدّ لمن يقرّر إثبات الملزوم أولاً، ثمّ عدم المندوحة، ثمّ عدم الكفاية، ثمّ كونه محذوراً؛ لجواز عدم التعرّض عن رأي. وفي كلّ من هذه المقدمات المشار إليها أبحاث طويلة يعرفها كلّ ذي حظّ عظيم وذو ضرس قاطع، ولما كان الحجاج والخصام في تلك المقدمات ممّا يطول أشرنا إليه جملةً لثبوت الهمة على طلبه من مظانّه الذي أفردت لذلك ومثله منه.

٢. هذه العبارة تحتل أن تكون في الموصليات الأولى، ولم تطبع حتّى الآن.

٣. لفظ «من» ليس في السرائر.

٤. السرائر، باب القضاء، ج ٢، ص ١٨٧.

ثم أخذ في الطعن على من عمل بالمكاتب، وأن الإفتاء بما أفتوا خطأً عظيم في الأمر الجسيم، ثم علّلها بعلة ثلاثة ذكر أولها، ثم قال: «الثاني: من يعمل بأخبار الأحاد لا يقول بذلك ولا يعمل به إلا إذا سمعه الراوي من الشارع» انتهى. فعلى ذلك يشكل غاية الإشكال استدلال غير المتحمّل بأنحائه بالأخبار المدوّنة في أصول الأصحاب وإن كان مجتهداً، وربما يخرج وجهاً وهو واضح.

[المطلب] الثالث: في كيفية رواية الحديث

وقد ذكر في مقالات من سلف أن أبا حنيفة ومالكاً حظرا العمل إلا بما يرويه الراوي من حفظه وتذكره، وحكي موافقتهما عن بعض أتباع الشافعي^٢، وهذا كما تراه هجر من القول كسائر مقالاتهم؛ ومنهم من جوز الرواية من كتاب لكنّه اشترط بقاءه في يده، فلو خرج عنها ولو بإعارة ثقة لم تجز؛ لمكان الغيبة المجوّزة للتغيير، وهذا كسابقه، ولا غرو من هؤلاء؛ فإنّ مَنْ اطّلع على مقالاتهم في الفقه والأصولين وغيرها ظهرت عليه الترهّات البسّاس^٣، وقضى عقله فيهم بالسفاهة والجحود على طريقة واحدة من بني اسرائيل، وقد حضر بالبال مطلب للعلامة - طاب ثراه - يناسب المقام ذكره: فإنّه - رحمه الله - ذكر في التذكرة أحد مصنّفاته المبسوطة الفقهية - وأظنه المنتهى - أن «مَنْ نذر شيئاً للسفهاء يُصرف في مصارف الأشاعرة»^٤ وغرضه من ذلك الجدّ لا الهزل، والبتّ لا الظنّ.

وكيف كان، يجوز الرواية مطلقاً، من حفظ كانت أو كتاب، إلا أن بعض

١. نفس المصدر، ج ٢، ص ١٨٨.

٢. الرعاية، ص ٣٠٤.

٣. البسّاس: المختلفة من الطرق والترهان، معزّب كان اصلها دورة بالفارسية، فعزّبت ثمّ أجمعت على الترهّات، وفي شعر:

معبوة تطاول ليلى واعترتني
وساوس لات اتى بالترهّات الباس منه

٤. لم نجد هذه الجملة في كتب العلامة.

الأعيان المشاهير من علمائنا صرّحوا بأكملية الرواية عن حفظ، ودليله غير واضح؛ إذ ما استدلّ به هو الأمن من التغيير، وهو مشترك كلاحتمال.

فإن قال: السقط والتحريف والزيادة والنقصان محتملات، قيل له: السهو والخطأ والاشتباه محتملات. فإن قال: أصالات العدم تدفعها، قيل له: الاشتراك قاطع للكلام، وليس دليل الاعتبار يفرق بينهما في مجريها.

وينبغي أن يراعى حال الراوي والسماع والكتاب ومقامهما من التورّع والتدين وعدم غلبة حبّ الرئاسة؛ فإنّ جهات التروّس كثيراً ما تؤدّي إلى الضلال والإضلال والتساهل والتسامح في أمر الدين وإبراز المظنون بصورة المقطوع والمتيقّن بصورة المشكوك، وكذلك العصبية؛ وفي الخبر: «هلك المترسّون» وفي آخر في صفة الشيطان: «فعدوّ الله إمام المتعصّبين»^١ ولا يتوصّل إلى الحقّ إلا بعد الرياضة؛ فقد نقل أنّ يحيى بن حسان رأى قوماً معهم جزء سمعوه من عبد الله بن لهيعة المصري، فنظر فيه فإذا ليس فيه حديث واحد من حديث ابن لهيعة، فجاء إليه فأخبره بذلك، فقال: ما أصنع؟ يجيئونني بكتاب فيقولون: هذا من حديثك! فأحدّثهم به.^٢ وقد تساهل غيره في غيرها، فأبان الله فضائحهم.

وهيهنا فوائد:

[الفائدة الأولى]: الضرير إن حَفِظَ شيئاً، وآلاً يستعين بثقة في ضبط كتاب الشيخ أو كتابة مضبوطة، ويجب عليه مراعاة الاحتياط إذا قرئ عليه حتّى يغلب على ظنّه عدم التغيير؛ لانسداد سبيل العلم بالنسبة إليه - حيثما ينسُد - ومشاركته مع غيره فيما يشترك، ومثله الأمي.

[الفائدة الثانية]: الراوي إذا سمع كتاباً فأراد روايته من غير حفظه فالنسخة التي

١. نهج البلاغة، خطبة القاصعة (٢٣٤)، ص ٧٧٦.

٢. الدراية، ص ١١٠.

سمعتها أولى، فإن قَصُرَ عن إحرازه فعَمَّا قوبل معها، إذا وقعت المقابلة على وجه يوثق بها، أو من نسخة سمعت على شيخه أو فيها سماع شيخه، أو كتب عنه على طريق تظمئن النفس بعدم المغايرة، وإلا فلا يجوز الرواية؛ لاحتمال المخالفة الموجبة لعدم التحمّل. اللهمّ إلا أن تكون له إجازة عامّة لجميع مرويات شيخه - ولو كان الكتاب لشيخ شيخه، أو لشيخه مقروناً على شيخه^١ - أو غيره من طرق التحمّل، فالرواية تحتاج إلى إجازة عامّة أو مناولة مقرونة له ولشيخه في جميع مروياته، وهذا ظاهرٌ لا ستره عليه.

[الفائدة] الثالثة: إذا كانت الرواية محفوظةً والحفظُ مستنداً إلى الكتاب وتخالفاً، وجب الرجوع إليه دونه؛ لأنّه المستند على المفروض، فالتخالف مع صحّة الكتاب دليل الخطأ في الحفظ. وإن كان الحفظ عن غيره كالسماع اعتمد عليه دون الكتاب، ما لم يُورث الشكّ، ومعه يتحرى فيبني عليه، ولو أمسك لكان مثاباً، ولو جمع بينهما كـ «حفظي كذا» و «في كتابي كذا» فقد أجمل في المقال، وكذا الحال لو خولف حفظه بحفظ غيره.

[الفائدة] الرابعة: لو وجد كتابة نفسه واطمأنت نفسه بسماعه لها أو غيره من وجوه التحمّل، جاز له روايتها، وكذا لو ظنّ ظناً يُعتمد عليه وإن لم يذكره، ولو صرح به لكان أحسن وأقرب إلى التورّع، كما فعله جماعة في المسموع دون السماع.

[الفائدة] الخامسة: الرواية تُذكر تارةً بألفاظها، وأخرى بمعانيها، فمن لا يعرف المقاصد ولا وجوه المعاني ولا ما يختل بها وما لا يختل لم يجز له أن يروي بالمعنى، بل يقتصر على الملفوظ المسموع، ومن يعلم فقد اختلفوا فيه؛ قيل: نعم، وقيل: لا، وذهب ثالث إلى التفصيل بين النبوي وغيره من الآثار، والأصحّ الأوّل؛ لوجوه:

١. ما بين الخطّين ليس في «م».

الأول: سيرة أصحاب النبي والأئمة والعلماء بأسرهم؛ فإنهم يعبرون عن قضية واحدة بألفاظٍ مختلفة لا توجب اختلافاً، ويترجمون العربية بغيرها من الألسن في كتبهم ومواعظهم من غير نكير، فصار إجماعاً، وليست السيرة مجهولة العنوان البتة، ومع ذلك يصرّحون في كتبهم بجوازه، كما لا يخفى.

الثاني: الكتاب العزيز مشتمل على ذلك؛ فإنه تعالى حكى القصص ووقائع القرون الخالية وأقوالهم بألفاظ مختلفة، فانظر إلى حكاية ما جرى بين موسى وهارون عليه السلام وفرعون وآله وجنوده.

الثالث: إن جملة مَن حكى الله عنه في كتابه العزيز ليسوا بعربي، ومع ذلك حكى أقوالهم وأقوال أنبياءهم بالعربي، الرابع: الأخبار المروية عن الأئمة مشتملة على ذلك على نحو اشتمال الكتاب؛ فإن رواية عمّار بن ياسر - رحمه الله - في كيفية التيمّم نُقل على سبعة أوجه، فانظر إلى جوامع الكتب.

الخامس: إن المقاصد لا تتوصّل بها إلا بذلك؛ فإن المكلفين على أصنافٍ، ولكلّ لسانٍ يختصّه، فالتبليغ وتعليم الأحكام ونقلها لا يحصل إلا بذلك، ولذلك تداولته العلماء في كلّ عصر ومصر.

السادس: صحيحة محمد بن مسلم، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: أسمع الحديث منك فأزيد وأنقص. قال: إن كنت تريد معانيه فلا بأس^١.

ورواية داود بن فرقد، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: إني أسمع الكلام منك فأريد أن أرويه كما سمعته منك فلا يجيئني! قال: فتعمد ذلك؟ قلت: لا، فقال: تريد المعاني؟ قلت: نعم. قال: فلا بأس^٢.

١. الكافي، ج ١، ص ٥١، كتاب العلم، باب ١٧، ح ٢؛ مقباس الهداية، ص ١٩٢.

٢. الدرابة، ص ١١٣؛ الكافي، ج ١، ص ٥١؛ مقباس الهداية، ص ١٩٣.

وفي خبر آخر عن أبي عبد الله عليه السلام أيضاً سأله رجلٌ فقال: أسمع الحديث منك فلعلني لأرويه كما سمعته! فقال: إذا حفظت الصلب منه فلا بأس؛ إنما هو بمنزلة أن يقال: هلم، واقعد، واجلس^١.

استدل للمانع بأن في الألفاظ المنضمة وكيفيات الانضمام من الفصل والوصل والتقديم والتأخير والحذف والتجوّز والتوصيف والتوضيح وسائر التصرفات وجوها قل أن لا يخفى على الماهر فضلاً عن غيره؛ فإن ما تعرفه من الألفاظ بصفة الترادف إذا اطلعنا على حقيقة اللغة رأيناها متغايرة، كالقعب والكأس، والجيش والجنّد، والسيف والفِرند، والوادي والأبطح، والشاطئ والرقة، ونحو ذلك^٢.

ومن الأمور المعلومة أن الغرض المقصود يفوت بأدنى تصرف، كما ترى أن ترجمة القرآن ولو بلفظٍ فصيح وألفاظ كذلك مفوت للأغراض المقصودة فيه، ومن ثم قال النبي صلى الله عليه وآله: «نصر الله عبداً، أو نصر الله امرءاً سمع مقالتي فحفظها ووعاها وأداها كما سمعها؛ فرب حامل فقه إلى غير فقيه، ورب حامل فقه إلى من هو أفقه منه»^٣ والجواب عن ذلك أن هذا الكلام الذي ذكرناه وصحّحناه وإن كان في غاية المتانة، إلا أنه مردود بوجهين:

أحدهما: أنه خلاف المفروض؛ لأننا إنمّا نجوز فيما يختل فمن يعرف صنوف الكلام وضروبه لا يختل.

ثانيهما: أن هذه الوجوه إنمّا يرتكب في مثل الأشعار والخطب وموارد يبين المتكلّم عن فصاحته وبلاغته، دون مثل الأجوبة عن أسئلة أواسط الناس والبيانات المتعلقة بالأحكام وتقصيص القصص ممّا يغلب الابتلاء بها، والدعوى

١. الدراية، ص ١١٣؛ الكافي، ج ١، ص ٥١؛ مقباس الهداية، ص ١٩٣.

٢. القعب: قذح من خشب؛ والفِرند: السيف.

٣. سنن أبي ماجه، ج ١، ص ٨٤-٨٦؛ سنن الترمذي، ج ٥، ص ٣٤؛ تحف العقول، ص ٤١-٤٢.

مسموعة في محلها في الجملة، لكن لا تعلق بها على ما نحن بصدده. استدلّ المفصّل بدليل المانع وقوله ﷺ: «أنا أفصح من تكلم بالصاد بيد أني من قريش»^١ والجواب عنه هو الجواب عن المانع مطلقاً، والأولى أن يصرّح بالنقل بالمعنى، كما هو الديدن.

[الفائدة] السادسة: المصنّفات لا تتغيّر أبداً، ويُجمد على ألفاظها؛ لاستلزام التصرف فيها خروجها عن حدّ الوضع المقصود من المصنّفين. نعم، لو عثر على غلط فاحش لزمه تصحيحه، ولو عثر على ما يراه غلطاً فلا يصلح في الكتاب، ويتركه على حاله، ويتعرّض له في الحاشية؛ فإنّه أنفى للغلط، وأصلح لأصل الكتاب.

[الفائدة] السابعة: تقطيع الأخبار جائزة للسيرة؛ فإنّ الأصحاب المتقدّمين فرّقوها على الأبواب اللانقطة. وذهب بعضهم إلى المنع؛ لمكان التغيير، وهو كلام، وجوّزه بعضهم بشرط أن يكون رواه أو غيره تماماً بحيث يُرجع إليه عند الحاجة، وهو حسن.

[الفائدة] الثامنة: لا تروى الرواية ملحونة ولا مصحّفة، بل المتولّي للحديث لا بدّ أن يكون متقناً للغة والعربية، وأنما لم يجوّز ذلك امتثالاً لأمر رسول الله ﷺ في الرواية الماضية، ولقول الصادق ﷺ في رواية جميل بن درّاج: اعرّبوا حديثنا؛ فإنّ قوم فصحاء^٢ وقال أمير المؤمنين ﷺ: «نحن أمراء الكلام؛ فينا تشبّت عروقه، وعلينا تهدّلت غصونه»^٣. فعلى ذلك لا بدّ للمتعلّم الرواي أن يتعلّم قبل قراءة الحديث من علمي العربيّة واللغة ما يمنعه عن الخطأ، وحيث لا تنفعان بالنظر إلى التصحيح وجب أن يأخذ موارده من أفواه الرجال، ويعرضها على أئمة الحديث وضباط الرواية؛ فإنهم أعرف بهذا الشأن وأحرى بأن يؤخذ منهم، ولو تحقّق عنده

١. مقياس الهداية، ص ١٩٤ ووصول الأخبار، ص ١٥١.

٢. الدراية، ص ١١٥؛ الكافي، كتاب العلم، ح ١٣؛ وفي سفينة البحار، ج ٢ ص ١٧٢: أعرّبوا كلامنا ...

٣. نهج البلاغة لصبحي صالح، الخطبة ٢٣٣.

صواب الرواية ورواه غيره مصحفاً أو ملحوناً فليقدم روايته، وليشر إليه بقوله: روايتنا كذا، أو الذي تحققناه كذا لكن فلان رواه كذا.

وذهب ابن سيرين من العامة إلى وجوب الرواية كما سمعه مصحفاً وملحوناً^١، وهو من الأباطيل والخرافات، فيدل هذا الجمود على قصور فهمه وقلة درايته وتمييزه، ومن العجب متابعة من يعجب برأيه رآيه، بل الذي نعتده ونصححه هو الذي أشرنا إليه من تصويب الملحون بمراجعة اللغة والنحو، إلا إذا كان مشهوراً في ألفاظ العرب أو لساناً من ألسنهم^٢ ك«ام» في «ال» على لغة طي، و«من أحب كريمته لم يكتب بعد العصر» على لغة هواذن، وقد عثرت على صورة كتاب لرسول الله ﷺ بخط أمير المؤمنين عليه السلام في قطعة أديم من خفة^٣ في قطعة أقطعها لتميم الداري، وخطت الصورة من خط المستنجد العباسي، وفيها: «هذا ما أنطاه محمد ﷺ لتميم الداري: نطية بت». ورأيت أكثر العرب من أهل العراق يقولون في أعطى: «أنطى» وفي عطية: «نطية»، فالجري على هذا المنوال معين، وليقتصر على ما حققناه، ولا يتعد؛ فقد روى الشهيد الثاني زين الدين بن أحمد الشامي - رحمه الله - أن بعض أصحاب الحديث رثي في المنام، وكأنه ذهب شيء من لسانه أو شفته، فسئل عن سبب ذلك فقال: لفظه من حديث رسول الله ﷺ غيرته برأيه ففعل بي ذلك.^٤

[الفائدة] التاسعة: إذا روى الراوي عن رجلين أو رجال ما اتفقا أو اتفقوا في المعنى دون اللفظ، جمَعَ الكل، وساق لفظ أحدهما، ونبه عليه فيقول: «حدثني فلان وفلان، واللفظ لفلان»، ولو كانت الألفاظ متقاربة والمعاني متحدة سلك

١. الدراية، ص ١١٥؛ الرعاية، ص ٣٢٤؛ تدريب الراوي، ج ٢، ص ١٠٧.

٢. ألسنة: مؤنث لألسن، مثل ثلاثة ألسنة، وثلاث ألسن. مجمع البحرين.

٣. الخفة: الإبل؛ ولم نجد هذه الرواية في المصادر.

٤. الدراية، ص ١١٥.

ما أشير إليه؛ لأنه أولى من الإطلاق. ولو تقاربا في اللفظ أشار إليه أيضاً. ومنهم من جَوَز نسبة القول إليهما بناءً على جواز النقل بالمعنى، لكن عليه - كما هو الأصح - يسقط أثر المنع في جميع الصور، إلا إذا تعلق الغرض بخصوص الألفاظ كالخطب والأشعار ونحوهما.

[الفائدة] العاشرة: لا يحل أن يزيد الراوي على ما سمع من شيخه في الإسناد من نسب أو صفة، إلا إذا نبه عليه كـ «هو فلان» أو «يعني فلان»، وإذا وقع في السند لفظة «قال» مكرراً فلا يحذفها؛ لأن فيه إخلالاً بالربط؛ إذ ضمير الأول منهما يرجع إلى الراوي، والثاني إلى الاسم الظاهر بعده، فإذا حذفت لا تكون الرواية مرتبطة بالمروي عنه، وهو ظاهر.

[الفائدة] الحادية عشر: إذا اشتملت النسخ أو الأبواب على أحاديث متكررة بإسناد واحد فالراوي على الخيار؛ إن شاء كَرَّر السند، وإن شاء أشار إليه بقوله: «وبالإسناد» أو «به» من دون فرق بين ما تحمله بمكررات الإسناد أو معطوفاً؛ إذ العطف يجري مجرى الذكر. هذا إذا علم اتحاد السند، وإذا شك فيه - كأن يقول الشيخ بعد رواية حديث بإسناده: «ومثله عن الصادق عليه السلام» مثلاً - لم يجوز له رواية بالإسناد؛ لقيام احتمال المماثلة في المضمون أو اللفظ فقط دون السند، أو هما معاً، وإذا روى حديثاً بإسناد ثم ذكر إسناداً آخر وقال عند انتهائه: «مثله» لم يجوز أن يروي المتن بالإسناد الثاني؛ لعين ما مر.

وإذا روى المحدث حديثاً عن غيره وقال في أثنائه: «وذكر - أعني الراوي الأول - الحديث بطوله» جاز رواية المحذوف بالإسناد إن اطمئن بأنه سماعه وروايته، وإذا سمع حديثاً واحداً متفرقاً - بعضه عن رجل، والآخر عن غيره - روى عنهما منبهاً على ذلك؛ لاختلاف الناس في العدالة والفسق والدين والعلم، وتظهر الثمرة من باب الترجيح، والمذهب في باب قبول الروايات مختلفة؛ قد أحطت الخبر بها إجمالاً.

الباب الثالث: في صفات الراوي

إذ بها يتميَّز مَنْ تُقبل روايته ومن تردّد، وبها يحصل العلم بالصحيح والسقيم، وفيه مقدّمة ومطالب:

مقدّمة: اعلم أنّ الكتاب العزيز والسنة النبويّة وإجماع أهل القبلة قائمة على حرمة الغيبة وذكر الرجل المسلم ممّا يسوؤه، حتّى أنّها شُبّهت في كتاب الله تعالى بأكل لحم الأخ ميتاً، مع توصيف المسلم بالأخوة؛ إشعاراً بأنّ اللازم حفظ غيبته ومراعاته كمرعاة الأخ الشفيق؛ إلّا أنّه لما كان أمر الشرع متوقفاً على الاطلاع بمجاري أحوال الرواة وأوصافهم وما كانوا عليه - لئلاّ يُؤدّى الإهمال والستر إلى العمل بأقويل الضلال وآراء الفسقة - وجب في الحكمة أن يحلّ البحث عن حالهم والفحص عن صفاتهم؛ ليميز الله الخبيث من الطيب، فهذا هو الوجه في عدم قبح القدح والتضليل، لا ما ربما يختلج بالبال من عدم شمول أدلّة الغيبة للموتى؛ فإنّه وإن كان بالنظر إلى مقتضى النظر حقّاً، غير أنّه أخصّ من المدعى؛ مع ذلك فالروايات الدالّة على أنّ حرمة المؤمن ميتاً كحرمة حيّاً عمّمها أو نزل الموتى منزلة الأحياء؛ على أنّ الغرض المقصود والمصلحة الداعية العقلية إلى النهي عنها موجودة في خصوص الموتى كوجودها في الأحياء، بل ربما تزيد فيهم عليها فيهم، كما هو ظاهر على من راجع عادة العقلاء وطرقهم في سلوكهم ومداراتهم مع أضرابهم وأشباههم، فمن الطرائف ما حكى أنّ بعض الجهلة المتقدّمين قال لبعض العلماء: أما تخشى أن يكون هؤلاء الذين تركت حديثهم خصماءك عند الله يوم القيامة؟ فقال: «لأن يكون [هؤلاء] خصمائي أحبّ إليّ من أن يكون رسول الله خصمي؛ يقول لي: لِمَ لم تذبّ الكذب عن حديثي».

وأعجب منه ما حكى أنّ بعض الناس سمع عالماً يتكلّم في صفات الرواة،

فقال: يا شيخ، لا يغتاب العلماء! فقال له: ويحك هذه نصيحة؛ ليست هذه غيبة! نعم، الرؤية والنظر واجبان؛ لئلا يقدر في بري أو يمدح مقدوحاً، بل اللازم الاهتمام على حسب الوسع والطاقة وما ناله من النظر؛ فإن العلماء على شؤون في ذلك كغيره من النظريات، ولذا كثرت الاختلافات في الرجال، وأتى كل لاحق بما لم يستطعه الأوائل، وأبان كل أحدٍ عن خطأ الآخر وإن كان الأقدمون أربط بهذا الأمر وأقوى في المسألة وأخبر بالنعوت والصفات؛ لقرب الأزمنة ومكاثرة العلماء والباحثين.

المطلب الأول [الإسلام]

الإسلام شرط حين الرواية، بالاتفاق كما قيل؛ لأن آية النبا تدل على التثبت في خبر غير المسلم بالأولية، ولأن عمومات حرمة العمل بالمظنّة لم يتطرق إليها أيدي التخصيص في مثلها، وفيه شيء سيمر عليك. وكذلك الصبي والمجنون؛ قيل لرفع القلم عنهم؛ إذ لا جهة تردعهما عن الأكاذيب، وهذا كما ترى استدلال موهون؛ لعدم الملازمة بين رفع العقاب وعدم التحرز، مع أنه قد يوجد صبي لا يكذب، فيعمه قولهم، ودليلهم لانتهاض، فالأولى أن يقال: «الأدلة الأربعة حاكمة على عدم جواز العمل بالظنون؛ قام الدليل على بعضها وبقي الباقي» أو يقال: إن حديث الرفع يدل على ارتفاع قلم الاعتبار عن جميع أمورهم عند العقلاء، فهو تأكيد لحكم العقل والعقلاء، لا تأسيس.

ويدل عليه - مضافاً إلى أمورٍ تُقرب ذلك - ما رواه في قرب الإسناد عن أبي البخترى، عن جعفر رضي الله عنه، عن أبيه، عن أمير المؤمنين، أنه رضي الله عنه كان يقول في المجنون والمعتوه الذي لا يفيق والصبي الذي لم يبلغ: «عمدهما خطأ، تحمله العاقلة، وقد رُفِعَ عنهما القلم»^١ فإن قوله: «وقد رفع» إلخ واقع موقع التعليل، فإذا

١. قرب الإسناد، ص ٧٢؛ بحار الأنوار، ج ١٠٤، ص ٣٨٩.

عللناه خطائيةً عمدِهما، بذلك تبيّن ما ندّعيه؛ فهذا الحديث يصلح أن يكون مفسراً للحديث الماضي وكاشفاً عن الغرض فيه؛ إذ لو كان المرفوع قلم المؤاخذة لم يستقم التعليل أصلاً، فافهم ذلك. وما ربما يخطر ببعض القرائح المعوجة من ذلك - إمّا بدوّاً، أو بعد دعوى التلازم بين الحرمة والعمديّة - خيال ركيك فاسد لا يصلح للإصغاء، مع أنّه خلاف الظاهر، بل هو كالتعمية فتبصّر، فما استدلّ به ثاني الشهيدين وغيره على النهج الذي أحطتْ الخُبر به استدلال فاسد كما عرفت.

المطلب الثاني [العدالة]

نُسب إلى الجمهور اشتراط العدالة؛ أخذاً بمفاد آية النيا ومفهومه، والكلام فيهما طويل، ولعلّ ترك الاستدلال بها أولى، ولو دلّت لكانت دلالتها على اعتبار خبر الثقة أو خصوص ما يفيد الطمأنينة النفسانية المسماة بالعلم في كلام جماعة، كعَلَم الهدى والشيخ وغيرهما، كما صرّح به شهاب الدين في العشرة، أو الملحقة به حكماً أقوى. ثمّ إنّ كلماتهم في العدالة مطلقاً أو في محلّ البحث مختلفة، والكلام فيها يُخرج الرسالة عن وضعها، وبعضهم اعتبر العدالة في كلّ مخبر بالنسبة إلى مذهبه، ولعلّه كلّ مَنْ يعمل بالموثّقات. والمعروف في تحديدها هو الملكة الراسخة في النفس تمنع عن ارتكاب الكبائر والإصرار على الصغائر، وزاد جملةً من المتأخّرين منافيات المروّة، ثمّ إنهم اختلفوا في الكبيرة: فبعضهم على أنّها ما تُؤعّد بها، وآخر إلى أنّها ما نهى عنها في الكتاب العزيز، وجملة إلى أنّها ما نطقت بها الأخبار، وفرقة إلى أنّها إضافية؛ ولكلّ مستند من الأخبار. والذي أذهب إليه أنّ الكبيرة هي ما فعله أو تركه هتكٌ لناموس الشريعة، وليست لفظة «الكبيرة» ممّا ثبت فيه اصطلاح الشرع، فلا بدّ من الاتّباع لمقالتنا، وفيها سبجٌ طويل.

وكيف كان، فلهم في الإصرار على الصغائر أيضاً كلمات: منهم من أقسمه إلى الحقيقي والحكمي، وجعل الثاني العزم عليها، وادّعى جماعة من العامة

والخاصة الإجماع على أن العزم على المعصية معصية، وكذلك لهم في منافيات المرأة كلمات: كمأ وكيفاً موضوعاً وحكماً، والتعرض لكل منها موكول إلى غير هذا الفن.

تنبيه: مقتضى اشتراط العدالة أن لا يُقبل قول مجهول الحال ولا معلومها ممن لم يتصف بالصفة، لكن جماعة ادعوا الإجماع على قبول روايات أسرة فيهم من لم يتصف بتلك الصفة إلا على النحو الذي ذهبنا إليه، وهم: زرارة بن أعين ومعروف بن خَرَّ بوز ويزيد بن معاوية العجلي وأبو بصير الأسدي - وبعضهم أبدله بالمرادي وهو ليث بن البختری - وفضيل بن يسار ومحمد بن مسلم وجميل بن دراج وعبد الله بن مسكان وعبد الله بن بكير وحماد بن عثمان ويونس بن عبد الرحمان وأبان بن عثمان وصفوان بن يحيى ومحمد بن أبي عمير وعبد الله بن مغيرة وحسن بن محبوب وأحمد بن محمد بن أبي نصر وفضالة بن أيوب، وبعضهم أبدل حسن بن محبوب بعلي بن فضال، وبعضهم أبدل علياً بعثمان بن عيسى؛ وأبان بن عثمان بن عيسى هذا ناووسي، وعن المحقق أنه فطحي، وتبعه غيره، لكن المحقق نسبه إلى الكشي، وفي النسبة اشتباه كما نبه عليه في المنتقى^١.
علي بن فضال فطحي، وفي بعض الباقي أقاويل.

المطلب الثالث: الضبط

والغرض منه أن لا يكون خارجاً عن العادة في سهوه ونسيانه، لا أن يكون شديد الحفظ. نعم تختلف مراتب الاعتبار بحسب اختلاف مراتب الضبط، ويترجح بسببها إخباره، ومن مشاهير الأئمة من فسّر الضابط بأن يكون حافظاً متيقظاً إن حدث عن حفظه وضابطاً للكتابة حافظاً لها عن الغلط والتصحيح

١. منتقى الجمآن، ج ١، ص ١٥.

والتحريف إن حدث منها عارفاً بما يختل به المعنى إن روى، به فإن أراد ما ذكرناه فنعم الوفاق، وإلا فنحن مُضربون عنه حيث لم يقم دليلاً على دعواه، وأورد عليه غيره ممن يضاھيه بأن اعتبار العدالة يغني عن هذا؛ لأن العدل لا يجازف برواية ما ليس بمضبوط على الوجه المعتبر، وفيه ما لا يخفى؛ إذ رب عادلٍ يجري في ضبطه مجرى البهائم ويعرف الضبط بالعرض، فإن وافق روايات الرواة الثقات الضباط الأثبات في الأغلب فهو ضابط الإثبات في الأغلب فهو ضابط، وإلا فلا.

المطلب الرابع [عدم اعتبار البصر...]

لا يعتبر في الراوي البصر، ولا الذكورية، ولا الحرّية، ولا العلم بالعربية، ولا بالفقه؛ إذ الغرض الرواية لا الدراية، إلا إذا لم يتحقّق بدون العربية ونحوها فيُشترط، فإطلاق المطلق يجب تقييده، وإنما قيّدناه لمكان اللحن والتصحيح. نعم، لو اتّصف بالعلم كان أحسن؛ فإن في الآثار المروية عنهم أنهم عليهم السلام قالوا: «اعربوا كلامنا؛ فإننا قوم فصحاء» وهو كما قيل يشمل إعراب اللسان والقلم، فمن العَجَب وسوسة بعض القاصرين؛ حيث قال: «أخوف ما أخاف على طالب الحديث إذا لم يعرف النحو أن يدخل في جملة قول النبي صلى الله عليه وآله: «من كذب عليّ متعمداً فليتبوأ مقعده من النار» لأنه صلى الله عليه وآله لم يكن يلحن، فمهما روى عنه ملحوناً فيه فقد كذب عليه! وهو كما ترى؛ فأين مقصد النبي صلى الله عليه وآله وما حمل عليه الكلام؟ فكأنه لم يقرأ من أصول الفقه حرفاً! وأعجب منه تقرير مثل ثاني الشهيدين ذلك بعد نقله وعدم تعرّضه عليه بشيء، ولا يعتبر العدد بعد البناء على قبول خبر الواحد^١.

١. الدراية، ص ٥٩؛ الرعاية، ص ١٨٧؛ الخلاصة في أصول الحديث، ص ١٢١.

المطلب الخامس [الايمان]

قَطَعَ الأصحاب كما نُسب إليهم باشتراط الإيمان، وكان قيد العدالة واشتراطها يغني عن ذلك، إذ لا فسق أعظم من عدم الإيمان، إلا أن يقال: «إن العدالة تُلاحَظ في كُلِّ بحسب مذهبه»، لكن ليس هذا مذهباً للكُلِّ، وكيف لا يقبل أحاديث أهل البدع ورؤساء الضلال، خصوصاً إذا كان جلاباً مرغباً داعياً عريفاً؛ لأنه المتهم في ذلك؟! وقد مرَّ ما يغني عن الإطالة، فعلى ذلك لا يصغى إلى روايات العامة ولا الكيسانية ولا الزيدية ولا الخطابية ولا البترية والسليمانية والصالحية وغيرهم من الزيدية كالجارودية، ولا الناروسية والإسماعيلية والسمطية والمفوضة والغلاة بأجمعهم كالعلياثية والنصيرية والمغيرية والشراة والحرورية والمرجئة والكشفية والنايية^١ وغيرهم من الفرق الضالَّة، وسنبيِّن استطراداً هذه المذاهب وتفصيلها وتوضيح حالها، وسنزيد على هذا الذي ذكرناه ما طوينا ذكره من المذاهب المختلفة؛ ليكون الناظر على بصيرة.

المطلب السادس [ثبوت العدالة]

العدالة كغيرها تثبت بالبيّنة العادلة والاستفاضة عند فقد العلم، وإلا فهو المقدم، وطريق العلم منصوص، فيكشف الآثار عن الملكات المؤثر كغيرها، وأكثرُ مشايخ الإمامية من زمان محمد بن يعقوب الكليني - رضي الله عنه - مستفيض العدالة؛ لما اشتهر في كلِّ عصر ومصر من ثقتهم وضبطهم وورعهم وزهدهم وديانتهم ومقاماتهم المحمودة وأيامهم المعروفة المشهورة المشهودة - شكر الله سعيهم - فهؤلاء هم الذين لا يحتاجون إلى التزكية، وكيف وهم المزكّون؛

١. كذا في النسختين، ولكن يمكن أن تكون البيانية صحيحة، وهم أصحاب بيان بن سمان؛ زعموا أن

الوصية لعبد الله بن محمد بن الحنفية بعد غيبة أبيه محمد بن حنفية. المقالات والفرق، ص ٣٤.

بأقوالهم يُعتمد، وبأفعالهم يُؤخذ، فهم أجلّ شأنًا من ذلك وأعظمُ خطرًا.

وكيف كان، فهل تزكية العدل الواحد كافية أولاً؛ قولان: المشهور نعم،
 وذهب جماعة إلى الثاني. حجة المشهور عموم آية النبا، وأنّ التزكية شرط للرواية
 فلا تزيد على مشروطها، وقد اكتفي به فيها، وأنّ العلم بالعدالة متعذر في الأغلب
 فلا يناط به التكليف بل بالظنّ، وهو يحصل به كما يحصل بغيره.

وردّ الأوّل بعد شموله لتلك الأخبار إن سلّمنا، لكن فيها من المطالب الموجبة
 لعدم متمسكٍ بها ما تقصر عنه الرسالة؛ والثاني بأنّ المشروط هو قبول الرواية،
 والاكْتفاء بالواحد فيه غير مسلم، والدّعي يكفي فيه الواحد هو نفس الرواية،
 والعدالة ليست شرطاً لها، وثانياً ما الدليل على عدم زيادة الشرط على المشروط؟
 فهو مجرد دعوى لا بيّنة عليها.

قال في المتقى:

وفي كلام بعض العامة أنّ الاكتفاء في التزكية بالواحد هو مقتضى القياس،
 والظاهر أنّ أصولي الخاصة أخذوا هذه الدلالة منهم وأدرجوها في كتبهم من
 دون تفتّن، مع أنّهم أنكروا القياس في الشريعة.
 وثالثاً زيادة الشرط على مشروطه بهذا النحو واقعة في الشريعة؛ ألا ترى أنّ
 أكثر شروط الأحكام الشرعية تقتصر في معرفتها على شهادة العدلين؟ مع أنّ
 الحكم عند العامل بخبر الواحد مثبت بخبر العدل.

هكذا ذكره في المتقى^١ وفيه بحث؛ لأنّ الحكم الخبري ليس مشروطاً بتلك
 الشروط؛ وإنما الحكم الواقعي تعلق بموضوع كلّ واقعي، فمصادقية المصدق
 تحتاج إلى شهادة عدلين، والرواية حاكية عن الحكم. مثلاً إذا دلّ خبر الواحد على
 وجوب الحدّ أو على المتوفّى عنها زوجها، فثبوت الوفاة وإن توقّف على شهادة
 عدلين، لكن الحكم المدلول عليه بخبر الواحد ليس مشروطاً بالثبوت؛ لأنّه حكم

١. متقى الجمان، ج ١، ص ١٦ و ١٧.

كلّي تعلق بموضوع كلّي. نعم، مصداقية المصداق تحتاج إليها، والعجب من صاحب المستقى حيث يطعن على الأعيان الأمثال في طي المباحث بقلة التدبر وكلامه هنا من أعظم المطاعن عليه، وكيف كان، الكلام في هذا المقام طويل فالإحالة على المبسوطات أولى، والثاني بأنه كلام وإه، وتخرّج لا يساعد عليه دليل، وإثبات للحكم الشرعي بمجرد الاستحسان. والتحقيق أن الافتقار على العلم بصفات الراوي ثابت بالدليل، حتى أدلة الترجيح كالأخبار العلاجية، ومقتضى التكليف به عدم سلوك طريق سوى العلم الذي لا طريق سواه حقيقة، فإذا تعذر - كما هو الصحيح، كما اعترف به الكليني رحمته مع سبق عهده وقرب زمانه، مضافاً إلى أن أقصى ما هنالك حطوط على قراطيس - لا يعتمد عليها في شيء من إثبات الموضوعات الصرفة؛ ضرورة أن كتابة الشهادة ليست بشهادة، وكذا الإشارة إليها. وجب على حسب بقاء التكليف بالعمل بالظن الذي لا شيء أقرب إليه منه، حتى الطبيعي بعد فقدان الشخصي، كما هو محقق في محلّه الذي يليق به، ويختصّ البحث فيه عنه بالنسبة إلى كل مورد ذلك حاله ونعته، وحينئذٍ فالواحد والإثنان مشتركان في إفادة المظنة، ولا يصح أن يدعى أن المدار إذا كان على الظنون فأقوى الظنون مغنية؛ لما فيه من الإبحاث، مع أن دعوى حصول المظنة القوية من تركية عدلين دون الواحد في الغالب عدول عن الصواب؛ إذ ربّ واحد يحصل من تركيته من الظنون ما يقصر عنه العدول فضلاً عن عدلين؛ إذ لسبق العهد وقرب الزمان ومزيد التتبع وجودة الفهم ووفور الاطلاع وكثرة الممارسة والتحقيق ومراتب النظر دخل عظيم.

المطلب السابع [أن المعدل يقبل قوله ...]

ذكر كثير من علمائنا بل نُسب إلى المشهور أن المعدل يقبل قوله من غير ذكر

سببها، بخلاف الجارح؛ فإنه يحتاج إلى ذكر السبب، وأن الجارح مقدّم القول على المعدّل، وأن الجارح إذا جرح ولم يذكر السبب لم يقدرح إلا من حيث حدوث الريبة القويّة، فيتوقّف إلى ثبوت أحد الأمرين: العدالة أو تبين زوال موجب الجرح.

دليلهم على الأوّل كثرة أسباب الأوّل فيتعدّر تعدادها، واختلاف الناس في المعاصي الكبيرة.

دليلهم على الثاني أنّ المعدّل يخبر عن ظاهر الحال بخلاف الجارح؛ فإنه المخبر عن البواطن الخفيّة، والكلّ عندي فاسد:

أما الأوّل: فلأنّ تعدّر تعداد الأسباب بعد إمكان إدراجها تحت عنوان واحد - كالمجتنب عن الكبائر، وغير المصّر على الصغائر - ممّا لا معنى له وأنّ السند الذي ذكره في مسألة الجارح من الاختلاف في موجهه جارٍ بعينه في المعدّل؛ إذ من لا يرى الغيبة أو الفحش من الكبائر يعدّل المرتكب إذا لم يصرّ عليهما، وهذا ظاهر.

أما الثاني: فلأنّ ما ذكره إنّما يتمّ على كون معنى تعديل المعدّل عدم الدراية ومبنى جرح الجارح الدراية، وأمّا إذا كانا بانين كلامهما على الدراية فما الذي أوجب تقدّم الجارح على المعدّل؟ مع أنّ المعرف الذي ذكره، كثيراً ما يوجب الدراية، فإن تمسكوا بأصالة عدم العدالة فإن راموا بها إثبات الفسق فهو باطل؛ لعدم الاعتداد بمثبتات الأصول، وإن راموا بها مجرد عدم ترتيب آثار العدالة فهو أمر وراء مسألة تقديم الجارح على المعدّل؛ إذ الأصل تابع لتحقيق مجراه، والتعارض أورش الشك المأخوذ في جريانه ومجراه، بل التحقيق ملاحظة الترجيح بينهما إذا علم مبنى دعويهما، وهنّ قد ذكروا العمل بالمرجّحات، غير أنّهم خصّوه بما إذا لم يكن الجمع بينهما، كأن يقول الجارح: «قتل زيد عمرواً يوم الجمعة من شهر صفر عام فلان» ويقول المعدّل: «رأيت عمرواً في الربيع الأوّل

من السنة»، والصحيح ما قرع سمعك، والله العالم.

تنبيهان: الأول: إذا روى العدل الثقة رواية عن غيره وسماه، لم يجز أن يحكم بمجرد ذلك على عدالته، وكذا لو أفتى بمضمون خبر لم يُحكم بصحة تلك الرواية إذا علم الاستناد إلى الرواية وكان من مذهبه عدم جواز الرواية ولا الفتوى بخبر غير الثقة، وعلم عدم دليل قاطع للعدر سواها. كل ذلك لعمومية الرواية والفتوى من ذلك، ولذا لا يقدر ترك العمل برواية فيها.

الثاني: لو قال: «حدّثني ثقة» ولم يسمعه لم يجز أن يكتفى بمجرد ذلك على العمل بتلك الرواية والاستناد إليها؛ إذ المفروض عدم التسمية، فلعله عرفه بالوثاقة، وقدح فيه غيره.

المطلب الثامن [المخلط]

المخلط بخرقٍ وجنونٍ وفسقٍ كالفطحيّة والواقفية والطاطريين وبني فضال وغيرهم من أضرابهم - كمحمد بن علي الشلمغاني المعروف بابن أبي العزافر - تُقبل رواياتهم قبل التخليط، وتُطرح بعده، ويلحق المشكوكات بالمطروحات. فإن قيل: «كيف تحكمون بذلك؟ وقد روي في كتاب الغيبة مستنداً إلى عبد الله الكوفي خادم الشيخ الجليل أبي القاسم حسين بن روح آخر النواب والأبواب لصاحب الدار - عجل الله فرجه - أنه سأله أصحابه عن كتب الشلمغاني فقال: أقول فيها ما قاله العسكري عليه السلام في كتب بني فضال، حيث قالوا: ما نصنع بكتبهم وبيوتنا منها ملأ؟ قال: خذوا ما رووا، وذروا ما رأوا. ولم يفصل لا العسكري عليه السلام ولا هذا

١. تنبه على أن زعم بعض الزاعمين ممّا لا ينبغي أن يعتمد عليه؛ فإنّ جملة من أخبارية أصحابنا قد سلكوا هذا الطريق، وجملة من أصولي الأصحاب اعتمدوا على ذلك في مقام الترجيحات، كالسيد عليه السلام في الرياض، كما لا يخفى على من تتبع كلامه منه عليه السلام.

٢. وقد أشار إلى هذا المطلب المحقّق الطباطبائي في بعض محزراته، فقال ما حاصله أنّ الأمر لو بني على مراعاة العمل لوقف الأمر على العامل الأوّل، وهو شبهة. منه - سلّمه الله تعالى -

الشيخ الذي لا يُظنُّ به القول في الشريعة بغير السماع^١. قيل له: يمكن أن يكون من جهة وثاقتهم والعلم بحالهم وأنهم لم يزيدوا ولم ينقصوا واقتصروا على ما سمعوا، فلا تكون رداً على المذهب ولا وارداً عليه، مع أن الأخبار الكثيرة الأمرة بهجر من يُظنُّ به كثرةً بالغة حدَّ التواتر المعنوي الإجمالي، فلا يعارضها خبر واحد.

المطلب التاسع [إذا تناقت أقوال النقلة...]

إذا تناقت أقوال النقلة والمنقول عنهم بالإيجاب والسلب، فلا يخلو من أمرين:

أحدهما أن يتكاذبا، كأن يروي ثقة عن ثقة، ورجع المروي عنه عنها، ونفاها جازماً، كأن يقول: «ما حدَّثته» أو «ليس من حديثي» أو «كذب عليّ» أو «لم أقله»، فالوجه سقوط الرواية عن درجة الاعتبار، مع الحكم بعدم سقوط شيءٍ من روايات كلِّ منهما عن الآخر، وعدم كذبهما وعدم القدح فيهما؛ تحكيماً لأصالة الصحة ووضعاً لأمر كلِّ منهما على الأحسن، كما أمر به في الشريعة، ووصف الله رسوله بهذه الصفة في قوله: «يؤمن بالله ويؤمن للمؤمنين» مضافاً إلى استصحاب العدالة، وقد جزم بذلك جماعة.

ثانيهما: أن تنافيا، كأن لا ينكر المروي عنه بل يقول: «لا أعرفها» أو «لا أذكرها»، ففي هذه الصورة لا تبطل الرواية؛ لأعمية عدم الذكر، بل يجوز للمروي عنه أن يرويها عن الراوي فيقول: «حدَّثني فلان عني أني حدَّثته عن فلان بكذا» وتُقل وقوع ذلك في جملة من الأحاديث بالنسبة إلى كبار المحدثين. روى ثاني

١. كان السلمغاني متقدماً في أصحابنا فحمله الحسد لأبي القاسم بن روح على ترك المذهب والدخول في المذاهب الردية حتى خرجت فيه توقيعات، فأخذه السلطان وقتله وصلبه. الكامل لابن الأثير، في وقائع سنة ٣٢٢؛ معجم الأدباء، ج ١، ص ٢٩٧؛ والفرق بين الفرق للبغدادي، ص ٢٥٠؛ الغيبة للشيخ الطوسي، ص ٢٥٥-٢٦٩.

الشهيدين مرسلًا أن ربيعة روى عن سهل بن أبي صالح، عن أبيه، يرفعه إلى النبي ﷺ أنه قضى بشاهدٍ ويمين. قال عبد العزيز بن محمد: «لقيت سهيلًا فسألته عنه فلم يعرفه، وكان يقول بعد ذلك: حدّثني ربيعة عني عن أبي، ويسوق الرواية». وقد بذل الجهد الخطيب البغدادي في جميع ما رواها الراوي ونسيها ورواها بعد عمّن يروي عنه، في كتابٍ مفردٍ عمل لهذه^١.

الباب الرابع: في الأسماء والطبقات وما يناسبها

وفيه مطالب:

المطلب الأول: الصحابي من لقي النبي ﷺ مؤمناً وسمع منه ومات على إيمانه، وإن كان ظاهر الإسلام، وإن تخلل الارتداد، وفَسَّر بعضهم اللقاء بالأعم من المجالسة والمماشة ووصول أحدهما إلى الآخر وإن لم يكالمه ولم يره، والقيد لدخول الضرير^١ منهم كابن أم مكتوم المؤذن، وفي بعض القيود بحث إلا أن يكون اصطلاحاً، كما هو الظاهر من القيود المأخوذة؛ فإنهم قيّدوا الملاقي بالإسلام إخراجاً للكفرة الملاقين له، وإخراج من صجّبه قبل البعثة - ولم يؤمن به بعد - عن الصحابية، مرشدين إلى الاصطلاح، إلا أن يقال: «التبعية والدوام شرط في الواقع»، وفيه منع.

وكيف كان، من آمن به ولم يلقه - كرؤساء الأمم السالفة وقسيسيهم ورهبانهم - لا يكون صحابياً^٢، وكذا من مات على الكفر بعد الإسلام كعبد الله بن جحش وابن حنظل، وعلى أصولنا أكثر من صحبه من هذا القبيل، ممن...، وأما من رجع فيدخل في من تخللت رذته بين إسلامه كأشعث بن قيس - لعنه الله؛ - رقد من كنده على النبي ﷺ ثم ارتد وأسر في مدة سلطنة ابن أبي قحافة، ثم أسلم على يده فزوجه أختاً له كانت عوراء، فولدت محمداً الذي كان من المنهمكين التابعين على قتل سيد الشهداء ﷺ، وقد وصفه أمير المؤمنين - عليه الصلوة والسلام - بتلك

١. الضرير: الأعمى.

٢. كرسول قيصر ومن رآه بعد وفاته ﷺ قبل الدفن كخويلد بن خالد الهذلي، فإنهما لا يعدان من الصحابة في الاصطلاح. مقباس الهداية، ص ٢٠٦ و ٢٠٧.

الصفة حين اعترضه وهو على المنبر بالكوفة فقال ﷺ: وما يدريك ما عليّ ممّالي؟ عليك لعنة الله ولعنة اللاعنين! حائك بن حائك، منافق بن كافر! والله لقد أسرك الكفر مرةً والإسلام أخرى، فما فداك من واحدة منهما مالك ولا حسبك!¹

وقيل: يشترط في الصحابية رواية الحديث، وقيل: المجالسة كثيراً وطول الصحبة، وقيل: الإقامة سنة أو سنتين أو غزوةً معه ﷺ أو غزوتين.

وروي عن سعيد بن مسيب أنه قال: لا يُعدّ الصحابياً إلا من أقام مع رسول الله سنةً أو سنتين، وغزا معه غزوةً أو غزوتين².

وقال أحمد بن حنبل: أصحاب رسول الله كلُّ من صحبه شهراً أو يوماً أو ساعةً أو رآه³.

وتلك الأقوال بأسرها منحرفة عن السداد إلا أن يرجع إلى الاصطلاح، ولا اصطلاح بهذه، بل يلاحظ الصحابية بالنسبة إليه كغيره، فيؤخذ بالمفهوم كغيره، وكلّ ما ذكرناه جرى على مذاق القوم، وإلا فما الذي فرّق في إطلاق اللفظة بينه وبين غيره.

تذييل: الصحابة وإن اشتركوا في شرف الصحبة لكن بينهم تقدّم وتأخّر، من جهة: سبق الإسلام، والخلوص، والهجرة، والملازمة، والقتال معه، والقتل تحت رايته، وركوب الأهوال من جهته، والرواية عنه، والمكالمة معه، ومماشاته، وغير ذلك من الشؤون الموجبة لمزيد الفضل والتقرب إليه؛ فأولهم إسلاماً وأفضلهم وأقدمهم في جميع المراتب والخصائص والفضائل أمير المؤمنين ﷺ ثم السبطين

١. الإيضاح لابن شاذان، ص ١٥٢ و ١٦١؛ رجال الطوسي، ص ٤، رقم ٢٣؛ نهج البلاغة، الخطبة ١٩ (فيض الإسلام) الحائك: الجولا: العوراء: الحولاء، يك چشم؛ المنهمكين من انهمك ليج وجد في الأمر.

٢. تدريب الراوي للسيوطي، ج ٢، ص ٢١١.

٣. ابن حجر في الإصابة، ج ١، ص ٤ و ٥.

الطيبين عليهم السلام، وآخرهم موتاً أبو الطفيل العامري ابن وائلة، مات سنة مئة من الهجرة؛ وأما آخر من مات منهم بالنسبة إلى النواحي والقرى: ففي المدينة جابر بن عبد الله الأنصاري أو سهل بن سعد أو سائب بن يزيد، وبمكة عبد الله بن عمر بن الخطاب أو جابر، وبالكوفة عبد الله بن أبي أوفى، وبالبصرة أنس بن مالك، وبمصر عبد الله بن حرث بن جبير الزبيدي، وبفلسطين أبو أبي بن أم أخزم، وبدمشق وائلة بن الأسقع، وبحمص عبد الله بن يسير، وباليمامة هرماس بن زياد، وبالجزيرة العريس بن عميرة، وبأفريقية رويق بن ثابت، وبالبادية في الأعراب سلمة بن أكوع^١. وقد قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم - كما قيل - عن مئة وأربعة عشر ألف صحابي، والله العالم^٢.

المطلب الثاني: التابعي من لقي الصحابي، والحال في قيوده والخلاف كحال سابقه، وهم الطبقة الثانية.

المطلب الثالث: المخضرمون؛ سُموا مخضرمين لانقطنهم عن نظرائهم الذين أدركوا الصحبة، وهم الذين أدركوا الجاهلية والإسلام ولم يلقوا النبي، غير أنهم أسلموا في زمانه كالنجاشي ملك الحبشة، وهم على ما قيل - عشرون رجلاً؛ منهم: أحنف بن قيس وسويد بن عفة صاحباً أمير المؤمنين عليه السلام، وربيع بن زرارة وأبو مسلم الخولاني. قيل: «يلحقون بالصحابة» وقيل: «بالتابعين»؛ والأظهر أنهم من التابعين بإحسان^٣.

المطلب الرابع: الراوي والمروي عنه إن استويا سنناً أوفى لقاء المشايخ فروايتهم يسمّى رواية الأقران؛ لأن الراوي يروي عن قرينه كالسيد علم الهدى

١. يُنظر: الباعث الحثيث، ص ١٩٠؛ ومعجم رجال الحديث، ج ١٠، ص ١٢٠؛ ومقياس الهداية، ص ٢٠٧ و ٢٠٨.

٢. الدراية للشهيد الثاني، ص ١٢٢؛ الرعاية، ص ٣٤٥.

٣. وقعة الصفيين، ص ٨٥٠٦؛ مروج الذهب، ج ٥، ص ٦٩؛ الكامل لابن الأثير، ج ٤، ص ٢٣١.

والشيخ الطوسي؛ فإنهما قرينان في طلب العلم والقراءة على المفيد، وأبو جعفر يروي عن السيد، ولا ينافي ذلك تلمذ الشيخ عليه السلام على السيد؛ لأن العنوان موجود بالنظر إليهما وإن كان إخبار الشيخ عنه خارجاً من العنوان من جهة أخرى، وكذلك الحال بالنسبة إلى علم الهدى والرضي - قدس سرهما - إن كانت بينهما رواية، وحينئذ فإن كان كل منهما يروي الحديث عن الآخر فيسمى «المديح» - بالميم المضمومة والذال المهملة والباء المنقطعة تحتها نقطة واحدة والجيم - مأخوذة من الديباجة؛ كأن كل منهما يبذل ديباجة وجهه للآخر.

ومن هنا علم أن بين رواية الأقران والمديح عموم وخصوص مطلق؛ إذ كل مديح أقران، ولا عكس. هذا كله في الاستواء، وأما عدم الاستواء فإن كان الراوي أسن من المروي عنه كرواية مشايخ الإمامية المعاصرين للصدوق عنه فيسمى برواية الأكابر عن الأصاغر، وربما يلاحظ الكبر والصغر بالنسبة إلى الشرف والضعف، ويخرج رواية الشريف عن الوضع في رواية الأكابر عن الأصاغر، كرواية العبادلة [وغيرهم] عن كعب الأحبار، وروي ثاني الشهيد أن السيد تاج الدين ابن معية الحسيني الديباجي أجاز للشيخ الشهيد عليه السلام [رواية] مروياته، وكان معدوداً من مشيخته، واستجاز في آخر إجازاته منه^١.

ومن هذا الباب رواية الآباء عن الأبناء، كرواية عباس بن عبد المطلب عن ابنه الفضل، أن النبي صلى الله عليه وآله وسلم جمع بين الصلاتين بالمزدلفة^٢؛ ورواية عمر بن سفيان التميمي عن ابنه قال: حدثتني أنت عني عن أيوب عن الحسن أنه قال: «ويح كلمة رحمة» وهذا داخل من وجه فيما مضى^٣.

المطلب الخامس: رواية الآباء عن الأبناء مما يندر وجوده؛ إذ الطريقة المعمولة

١. الدراية للشهيد، ص ١٢٣.

٢. مقابس الهداية، ص ٥٤؛ الرعاية، ص ٣٥٥؛ الخلاصة في أصول الحديث، ص ٩٦.

٣. الدراية للشهيد، ص ١٢٣.

والجادة المسلوكة الغالبة بتلاحق الأعصار رواية الأبناء عن آبائهم، والشبان عن الشيب، والحدث عن المعمر، وهو على أقسام:

الأول: رواية الابن عن أبيه دون جدّه، وهو كثير لا يحيط به رقم.

الثاني: روايته عن أبيه عن جدّه، وهو أيضاً كثير خصوصاً في أخبارنا المأثورة عن أنمتنا عليه السلام.

الثالث: روايته عن أبيه عن جدّه عن أبيه، وهو قد يوجد مسنداً إلى أربعة آباء وإلى خمسة وإلى ستة وهكذا، وأكثر ما وجد في هذا الباب إلى أربعة عشر آباء، وهو ما روي عن الحافظ أبو سعيد، قال: أخبرنا أبو شجاع بقراءتي، قال: حدّثنا السيّد أبو محمد حسن بن عليّ بن أبي طالب من لفظه ببلخ، حدّثني سيدي والدي أبو الحسن عليّ بن أبي طالب سنة ست وستين وأربعمئة، حدّثني أبي أبو طالب حسن بن عبيد الله سنة أربع وثلاثين وأربعمئة، حدّثني والدي أبو عليّ عبيد الله بن محمد، حدّثني أبي محمد بن عبد الله، حدّثني أبي عبد الله بن عليّ، حدّثني أبي عليّ بن الحسن، حدّثني أبي الحسن بن الحسين، حدّثني أبي الحسين بن جعفر - وهو أول من دخل بلخ من هذه الطائفة - حدّثني أبي جعفر الملقّب بالحجة، حدّثني أبي عبد الله، حدّثني أبي الحسين الأصغر، حدّثني أبي عليّ بن الحسين بن عليّ عليه السلام عن أبيه، عن جدّه أمير المؤمنين عليّ عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: [عليّ عليه السلام]: ليس الخير كالمعاينة.^١

تنبيه: التلاحق قد يكون عادياً، وقد يكون خارجاً عن العادة، ومن هذا النادر ما يسمونه السابق واللاحق؛ فقد يشترك اثنان في شيخ واحد، ويتقدّم موت أحدهما على الآخر بما يندر ذلك، كما روي أنّ الشيخ عليّ بن عبد العال الميسي والشيخ ناصر الدين بن إبراهيم البويهّي الأحسائي يرويان عن ظهير الدين محمد

بن الحسام، وبين وفاتي الشيخين سنة وثمانون سنة؛ فإنَّ الشيخ علي مات سنة ثمان وثلاثين وتسعمئة، والشيخ ناصر توفي سنة اثنين وخمسين ثمانمئة، فالحاصل ما ذكر^١.

وروي أيضاً أنَّ الحافظ السلقي سمع منه أبو علي أحد مشايخه حديثاً، ورواه عنه ومات على رأس خمسمئة، ثم كان آخر أصحاب السلقي بالسماع سبطه أبو القاسم عبد الرحمان بن مكِّي، وكانت وفاته سنة خمسين وستمئة، فبين وفاتيهما مئة وخمسون سنة^٢، والسَّر في ذلك طول عمر الراويين؛ فإنَّنا إذا فرضنا أنَّ أحداً عاش مئة وعشرين سنة وسمع من رجلٍ في آخر عمره ثم عاش المروي عنه بعده ستين سنة فسمع منه من يعيش مثل الراوي الأول على رأس ستين؛ فإنَّهما يشتركان في شيخ واحد، مع أنَّ بين وفاتيهما مئة وستين سنة، وربما يمكن الفرض في مثلي سنة بل وأزيد، وإنَّما نهيتُ على ذلك؛ لئلاَّ يستبعد مع قربه ويكذب ذلك، أو ينسبنا إلى إيراد الخرافات والأباطيل وأساطير الأولين.

المطلب السادس: إذا اتَّفقت أسماء الرواة وأسامي آبائهم أو أجدادهم أيضاً واختلفت أشخاصهم، فهذا النوع يسمَّى المتَّفق والمتَّفوق؛ لأنَّهم اتَّفقوا في الأسماء واختلفوا في الأشخاص، كأحمد بن محمد بن خالد و أحمد بن محمد بن أبي نصر وأحمد بن محمد بن الوليد، والتميّز بالعصر والطبقة والألقاب والكنى، فبعد التميّز يتبع الحكم الثابت فيه في علم الرجال من الوثيقة والضعف، وإن اتَّفقت خطأ واختلفت نطقاً فهو «المؤتلف والمختلف»، كجرير (بالجيم والراء المهملة والياء المنقّطة تحتها نقطتان وبعدها راء مهملة) وحرّيز (بالحاء والراء المهملتين والياء المنقّطة تحتها نقطتان والراء المعجمة على وزن لَجين)، وئريد ويزيد،

١. الرعاية، ص ٣٦٦.

٢. مقباس الهداية، ص ٥٦؛ علوم الحديث لابن الصلاح، ص ٣١٨.

وحنان وجبان، ويسر ونسر، وبشار كتمار ويسار.

والتمييز تارةً بالأباء وأخرى بالكنى، وثالثةً بالألقاب، ورابعةً بالنسب كالبلد والعشيرة والحرفة والصنعة، وخامسةً بالزمان، وسادسةً بالطبقات، ويقع اللبس في كلٍّ منهما فلا بدّ من إزالة الاشتباه من جهاتٍ أخرى، وقد يقع اللبس من جهة الاشتراك أو التصحيف، كالهمدان والهمذان، والخزّاز والجزّار، والخزّاز والجزّاز؛ فالأول اسم قبيلةٍ معروفةٍ، والثاني اسم بلدةٍ معروفةٍ من بلاد الجبل، والثالث (بالخاء والزاء المعجمتين بينهما راء مهملة) بيّاع الخرز، والرابع بالجيم والرائين المهملتين، والخامس بالمعجمات بيّاع الخرز، والسادس (بالحاء المهملة والرائين المعجمتين) من يحزّ الرؤوس. وإن اتّفقت الأسماء خطأً ونطقاً واختلفت الأباء نطقاً مع الائتلاف خطأً وبالعكس فهو المسمّى بالمتشابه، كمحمد بن عقيل بفتح العين ومحمد بن عُقيل بضمّها، وشريح بن نعمان وسريح بن النعمان.

وقد مرّ شطر من التنبيه على وجوب مراعاة اللسان عن التصحيف، ونقول أيضاً: مريد الأمن من التصحيف يجب عليه معرفة الطبقة والمواليد والوفيات والموالي بأقسامه: المولى من أعلى، والمولى من أسفل، والمولى بالحلف، والمولى بالملازمة، والمولى بالشرافة؛ فقد كان العرب بعد استيلائهم على الأعاجم سمّوهم مولى؛ إجراءً لهم منزلة العتيق أو الرق والأوطان والبلدان والقبائل والفصائل^١.

ولو استوطن في بلاد شتى ينسب إليها جميعاً مقدّماً لكلّ مقدّم منها على المؤخّر، فيقال: زيد الغروي ثمّ البغدادي ثمّ الأصبهاني ثمّ الفارسي وهكذا.

المطلب السابع: [في فرق المسلمون] المسلمون بعد أن دعّتهم أهوائهم إلى الآراء

١. قال الطيّبي: كالبخاري الإمام مولى الجعفيين ولاء الإسلام؛ لأنّ جدّه كان محوسياً فأسلم على يد اليمان الجعفي. الخلاصة في أصول الحديث، ص ١٣٨.

الفاسدة والأهواء الموبقة، واعتزلوا عن الحجّة، وفارقوا السبب الذي أمروا بمودّته وتوليته وإطاعته، ونقلوا البناء على رسّ أساسه، ووضعوه في غير موضعه - معادن كلّ خطيئة وأبواب كلّ ضارب في غمره - عزّفوا الناس الخلاف ووطنوهم بالترأس، فقام في كلّ صقع رجلٌ منهم حادّ يحدّ الناس إلى نفسه، ويدعوهم إلى الضلال الذي ارتكبه واصطنعه. فسَمَى كلّ منهم أتباعه باسم أراد؛ للامتياز، وأمناً من الاشتراك^١.

ولمّا زاد ذلك بتلاحق الأيام وترادف الشهور والأعوام، على وجهٍ يوقف الناظر الجاهل بتلك الأسماء التي تسمّوا بها، وكان في هذا العلم ممّا ينبغي أن يُدرَك ويعرف، فبالحريّ أن نبسط المقال ونذكر أسامي الأصفان، فنقول:

[١-] الروندية: جيل يعتقدون الإمامية في عبّاس بن عبد المطلب عمّ النبي ﷺ^٢.

[٢-] الحرورانية^٣: هم النهروانية؛ سُمّوا بذلك لاجتماعهم في حروراء، وهي قرية على السواد.

[٣-] الشراة: هم الخوارج؛ منهم وليد بن طريف الذي قتله يزيد بن زائدة الأيادي الذي يقول في رجزه:

أنا وليد بن طريف الشاري قسورة لا يُصطفى بناري

[هـ] جوركم أخرجني عن داري

[٤-] الأباضية: هم الذين يعتقدون معتقد الخوارج، وعليه غالب أهل مسقط

١. م: المشاركة.

٢. الروندية أو الراوندية: هم شيعة ولد العباس بن عبد المطلب من أهل الخراسان. المقالات والفرق للأشعري، ص ١٨٠.

٣. والأصح الحرورية؛ الواقعة [وقعت في] حروراء. المقالات والفرق، ص ٥.

ومطرح وحواليهما^١.

[٥-] الوهاية: أتباع عبد الوهاب. قيل: إصفهاني، وقيل: بابلي. وببالي أن بعض الناس نسبه إلى بصيرة^٢ من أعمال حلّة، نشأ في المئة الثانية من الألف الثاني، دعى أهل البادية وأراضي الجبل والدرعية وكلّ أطراف نجد تهامة إلى نفسه فأطاعوه، ومن مذهبه وجوب وجود إمام المسلمين، وأنّ النبي بعد موته لا شرافة له، وأنّ العامّة والخاصّة في ضلالٍ وكلّهم مهدور الدم، وأنّ الزيارة بدعة؛ وقد جرت منهم خطوب على مكّة ومدينة والمشهدين وسائر البلاد، وإمامهم الآن عبد الله بن فيصل بن سعود، يسمّى إمام المسلمين، ومركز أمارته الدرعية، وله إيالة نجد.

[٦-] البترية: بالباء المنقطّة (من تحتِ نقطةٍ واحدةٍ) المضمومة، وقيل المكسورة، بعدها تاء منقطّة من فوق بنقطتين، أصحاب كثير النواء، كانت يده أتر، من فرق الزيدية، يقولون بإمامة أبي بكر وعمر.

[٧-] الجارودية: بالجيم والراء والذال المهملتين، ويقال لهم «السرّجونية» بالسّين بالمهملة والجيم، من فرّق الزيدية يكفّرون الثلاثة.

[٨-] الصالحية: من فرقهم، أصحاب حسن بن صالح، يقولون بإمامة الشيخين.

[٩-] السليمانية: من فرقهم منسوبون إلى سليمان^٣.

[١٠-] الكيسانية: أصحاب مختار بن أبي عبيدة الثقفي؛ سُمّوا بذلك لأن أمير المؤمنين عليه السلام قال لمختار وهو صبيٌّ: «يا كَيْسُ!» هكذا قيل؛ وهم يقولون بالإمامة إلى الحسين عليه السلام ثمّ محمّد بن أمير المؤمنين عليه السلام المعروف بابن الحنفية، ويزعمون

١. مطرح: مدينة في عمّان.

٢. م: البصرة.

٣. هو سليمان بن جرير الزيدي. أصول الحديث وأحكامه للسبحاني، ص ١٨٤.

أته حيّ وغاب في جبل رضوى، ويعظّمون الجبل؛ وفيهم يقول الناصب مروان بن أبي حفصة الشاعر المعروف:

ورافضة تقول برضوى إمام خاب ذلك من إمام
إمامي من له عشرون ألفاً من الأتراك مشرعة السهام

ومن أعيانهم السيّد إسماعيل الحميري الشاعر المعروف، وله في هذه المقالة أشعار كثيرة، فمنها قوله:

ألا إن الأنمة من قریش ولاة الأمر أربعة سواء
عليّ والثلاثة من بنيه همو أسباطنا والأوصياء
فسبط سبط إيمانٍ وبرّ وسبط قد حوته كربلاء
وسبط لا يذوق الموت حتّى يقود الجيش يقدمه اللواء
يغيب لا يرى عنّا زماناً برضوى عنده غسل وماء^١
ومنها:

[أ] يا شعب رضوى، ما لمن بك لا يرى؟

فحتّى متى لا يرى وأنت قريب^٢

ومنها:

فما ذاق ابن خولة طعم موت ولا وارث له أرض غطّاما
وتنقل عنه الصدوق في إكمال الدين^٣ إلى رجوع مذهب الحقّ، ونقل عنه في ذلك شعراً نذكر جملةً منه قال:

١. المقالات والفرق وحواشيه، ص ٢٨ و ٢٩، مع اختلاف.

٢. المقالات والفرق، ص ٣٦.

٣. إكمال الدين، للصدوق، ج ١، ص ٣٢ و ٣٣؛ الفرق بين الفرق للبغدادي، ص ٣٨ ب.

فلمّا رأيت الناس في الدين قد غووا
 [تجعفرت باسم الله والله أكبر]
 ودنت بدين غير ما كنت ديناً
 به ونهاني واحد الناس جعفر
 فجلت:

فهني قد تهوّدت برهة
 وأنّي إلى الرحمن من ذاك تائب
 فليست بغالٍ ما حييت وراجع
 ولا قائلًا حيّ برضوى محمد
 وإلّا فديني دين من ينتصر
 وإنّي قد أسلمت والله أكبر
 إلى ما عليه كنت أخفي وأظهر
 وإن عاب جهال فعالي وأكثروا.^١
 [١١]- الناوسية: القائلون بالإمامة إلى الصادق عليه السلام ينسبون إلى رجل يقال لهم:
 ناووس.

[١٢]- الإسماعيلية: يقولون بالإمامة إلى الصادق عليه السلام ثم ابنه إسماعيل.

[١٣]- السميطة: يقولون بإمامة محمد بن جعفر الملقّب بدباجة، نسبوا إلى
 زعيمهم يحيى بن أبي سميطة.

[١٤]- المفوضة: يقولون بأنّ الله تعالى خلق محمداً وفوض إليه أمر العالم،
 فهو الخلاق، وهكذا يزعمون في حقّ الأئمة، وهم مجوس هذه الأمة.

[١٥]- الغلاة: وهم الذين غالوا في الأئمة.

[١٦]- المغيرية: أتباع مغيرة بن سعيد، وهم من الغلاة، وقيل: يعتقدون
 بالتجسيم.

[١٧] - العليانية: يقولون بربوبية أمير المؤمنين - العياذ بالله - ويقعون في رسول الله.

[١٨] - الغرابية: يقولون بأن جبرئيل أخطأ في نزوله على رسول الله، وإنما أمر بنزوله على أمير المؤمنين، سَمُوا غرابية لما قالوا أن علياً عليه السلام أشبه بالرسول من الغراب بالغراب، وهم من أعظم الغلاة - عليهم لعنة الله -.

[١٩] - المرجئة: يعتقدون أن الإيمان لا تضرّ معه المعصية، كما لا تنفع الإطاعة مع الكفر. سَمُوا مرجئة لزعمهم أن الله تعالى أرجأ عذابه عنهم.

[٢٠] - القدرية: سَمُوا بذلك لاعتقادهم أن أفعالهم مخلوقة لهم، وليس فيه قضاء ولا قدر، وقيل: هم المعتزلة.

[٢١] - المخمسة: من فرق الغلاة، يقولون: سلمان وأبوذر ومقداد بن الأسود وعمار بن ياسر وعمرو بن أمية موكلون بمصالح العالم.

[٢٢] - الخطابية: أصحاب أبي الخطاب، يعتقدون الألوهية في الأئمة، ويزعمون أن الأئمة أفضل وأكمل من الله - تعالى عن ذلك علواً كبيراً -.

[٢٣] - البزيعية: فرقة من الخطابية، يعتقدون بإمامة بزيع بعد أبي الخطاب.

[٢٤] - الشيخية و [٢٥] - الكشفية و [٢٦] - الغمامية^١: أتباع أحمد بن زين الدين

الأحسائي^٢، وقد سلف بعض القول فيه، ولهم كلمات تشم منها رائحة الغلو، بل

١. الغمامية: يقال لهم «الربيعية» أيضاً، كانوا من غلاة الشيعة ويعتقدون أن رب العالمين ينزل إلى الأرض في الربيع في حجاب الغمام ويجول في الدنيا؛ ويحتمل أن يكونوا هم السبانية. التحفة الانسي عشرية، ص ١٢؛ مفاتيح العلوم للخوارزمي، ص ٢٢؛ الفصل لابن الحزم، ج ٤، ص ١٨٠؛ فرهنگ فرق إسلامي، ص ٣٤٧.

٢. أحمد بن زين الدين بن إبراهيم بن صقر بن ... الأحسائي البحراني: متفلسف إمامي، هو مؤسس مذهب

بعضها صريحة فيها، وهو من أهل المئة الثالثة عشر، وقد ذهب مذهبه أغلب بلاد العجم كبحرين وكرمان وهمدان وتبريز، بل معظم السكنة في تلك البلاد؛ ما بين قاتل بمذهبه سالك مسلكه، وبين مائل إليه. وله كتب في مقالاته أشهرها شرح زيارة الجامع الكبير؛ قد ذهب فيه كل مذهب. ولو اشتغلنا بذكر المذاهب وأساميها وما يزعمون ووجوه انتساباتها، لأدّت إلى ما تقصر عنه هذه الرسالة. وتزيد عليها، فالحوالة على مبسوطات الكتب أولى، وأكثرها تعداداً وبسطاً كتاب مقالات الأبواب للوالد العلامة - دام ظلّه العالی -.

﴿ الكشفية؛ نسبة إلى الكشف والإلهام، وكان يدعيهما، وتبعه أتباع ربما قيل لهم الشيخية، الأعلام للزركلي، ج ١، ص ١٢٩. ﴾

خاتمة في بعض الاصطلاحات المتعلقة بالقدر والمدح

ويُذكر في طَيِّ مطلبين:

[المطلب] الأول: في المدح:

قولهم: فلان ممدوح يضاهي الصدوقية لا العدالة.

قولهم: فلان ثقة في الحديث المشهور أنه تعديل وفيه شك.

قولهم: صحيح الحديث يعنون أن الفقهاء اعتمدوا على حديثه؛ إما في القبول،

أو العمل، وبينهما عموم من وجه.

قولهم: فلان أجمعت العصابة على تصحيح ما يصح عنه وقد مرَّ معناه.

قولهم: فلان أسند عنه قيل: معناه: سُمع عنه الحديث يعني على سبيل الاستناد،

كما نبه عليه المحقق البهبهاني في الفوائد وقيل: روى عنه الشيوخ.

قولهم: لا بأس به يعنون: لا بأس بمذهبه أو بروايته.

قولهم: من أولياء أمير المؤمنين قيل: تعديل، وفيه شك.

قولهم: عين ووجه فإن ثبت أنه من أصحابنا فهذا يفيد التعديل، وإلا فلا بل

مدحاً.

قولهم: له أصل أو كتاب أو نوادر أو مصنف فالحاصل عنه أنه كان شخصاً يُعتنى به

في مثل ذلك، ولا يفيد أكثر منه وإن كان الأصل بالنسبة إلى الكتاب أمثل. والفرق

بين هذه أن الأصل هو مجموعة أخبار ليس للمصنف كثير كلام فيه بخلاف

المصنّف. ومنه الأصول الأربعمئة التي ذكرها المفيد وغيره.

روي عن ابن شهر آشوب عن المفيد «أنّ الأصحاب صنّفوا من عهد أمير المؤمنين عليه السلام إلى زمان العسكري عليه السلام أربعمئة كتاب جمعوا فيها الأخبار وسمّوها أصولاً»^١، والظاهر أنّه لا يكون أصلاً إلا إذا كان متعلّقاً بالأحكام، كما يؤيّد ذلك ما ذكره الشيخ في زكريّا بن يحيى الواسطي أنّ له كتاب الفضائل وله أصل، والكتاب أعمّ منه. وقيل: «الكتاب ما كان مبوباً دون الأصل» والظاهر أنّه أراد لزومه فيه دونه، وفرّق المحقّق البهبهاني بينهما بأنّ الأصل هو الذي جمع فيه المصنّف الأخبار الذي رواها عن المعصوم، والكتاب والمصنّف ما كان فيهما حديث معتمد مأخوذ من الأصل غالباً، والنوادير قليل أخبار لاتنضبط في باب، وربما يُطلق على الشواذ^٢.

قولهم: مضطلع بالرواية أي قويّ مالك بأزمّتها، وهو مدح وأيّ مدح».

قولهم: سليم الجنبه معناه سليم الأحاديث وسليم الطريقة.

قولهم: خاصّي لا يدلّ على العدالة ولا على المدح؛ لعدم العلم بأنّ المراد منه كونه من خواصّ الأئمّة؛ لقوّة احتمال كونه من الشيعة دون العامّة.

قولهم: قريب الأمر أخذه بعضهم مدحا، والحقّ العدم، ولقد أحسن التأييد عن هذا المعنى شيخنا الشهيد الثاني حيث قال: أمّا قريب الأمر فليس لواصل إلى الحدّ المطلوب، وإلا لما كان قريباً منه، بل ربما كان قريباً إلى المذهب من غير دخول فيه رأساً^٣.

١. معالم العلماء لابن شهر آشوب، ص ٣؛ الرواشح السماوية، الراشحة ٢٩، ص ٩٨؛ كليات في علم الرجال، ص ٤٦٦.

٢. الفوائد الرجالية، ص ٣٤.

٣. الدراية، ص ٧٨؛ الرعاية، ص ٢٠٨.

- قولهم: شيخ لا يدل إلا على كونه من العلماء بل الرؤساء في الحديث.
- قولهم: صالح يحتمل التعديل لكنّه ليس بصريح، وما ذكره بعضهم من أن الصلاح أمر إضافي فالموثّق بالنسبة إلى الضعيف صالح، ضعيف.
- قولهم: مشكور يحتمل ما مضى، بل لا يخلو عن ظهور، والقول بأن الشكران قد يكون على صفات لا تبلغ حدّ العدالة، خلاف الظاهر.
- قولهم: [خَيْرٌ] توصيف لاتعديل.
- قولهم: فاضل لا يدلّ على غير معناه، وهو يجمع الضعف بكثرة.
- قولهم: متقن ثبت أو حافظ ضابط مدحّ يعمّ من حيث مورد العدالة بل الإيمان.
- قولهم: يُكتب حديثه وينظر فيه يعني: من أهل الاعتماد، وهو ظاهر في الوثاقّة دون العدالة، وما قيل من أنّه لا يُطرح حديثه بل يختبر حتّى يعرف، خلاف الظاهر.
- قولهم: محلّة الصدق بالإضافة أو الخبرية، توثيق لا تعديل، ومبالغة في الوثاقّة.
- قولهم: صدوق كسابقه.
- قولهم: يُحتجّ بحديثه توثيق بل تعديل على احتمال لا يخلو من قوّة.

المطلب الثاني: في ألفاظ القدح

- والصراح منه - كالعالي والكذاب والمختلق والوضّاع ونحوها - لا يحتاج إلى الذكر، فلنعمد إلى المشتبهات:
- قولهم: متروك يحتمل متروكية حديثه أو نفسه أو كليهما.
- قولهم: متهم ظاهره الاتّهام في الوضع أو الغلو.
- قولهم: ساقط معناه سقوطه عن درجة الاعتبار، فلا يعتمد بحديثه.

١. هذه الإضافة متأ، وليس في النسخين.

قولهم: وإو تشديد في الضعف.

قولهم: لاشيء مبالغة في عدم الاعتماد.

قولهم: ليس بذلك معناه: ليس بثقة ولا عدل.

قولهم: مرتفع القول يحتمل أن يكون بمعنى ارتفاع قوله عن درجة الاعتبار وسقوطه بالكلية، ويحتمل أن يكون الارتفاع بمعنى الغلو، والقول بمعنى الاعتقاد، فتكون تلك اللفظة دالة على كونه من الغلاة في الأئمة.

قولهم: من أهل الطيارة، ومن أهل الارتفاع معناه أنه من الغلاة^١.

واعلم أنا إنما ذكرنا مجملاً من القول في ألفاظ المدح والقدح ولم نطّل الكلام فيها؛ لأنها بمقدمات الرجال أشبه، ولم نفصل المقالات المختلفة في معاني تلك الألفاظ، فمن أراد الوقوف فعليه بالمفصّلات والمطوّلات. وإنما تعلّق الغرض في إيراد تلك على تنبيه وتبصرة وتسديد وتذكرة؛ فقد رأيت أكثر من يدعي العلم وليس من أهله ولا ممن ذاق طعمه، لا يفرق بين الحسن والموتق، ولا يدري التفاوت بين الاستفاضة والندرة، فأردت بتحريّر تلك الرسالة؛ إرشاداً لمشتغلين وإيقاظهم؛ فإنّ العلم قد تصرّم وأذن بوادع، والجهل قد أقبل وأشرف بأطلاع، والناس يعمهون في سكرة، خابطون في حيرة، لا يميّزون بين الزكيّ والغبيّ، والشقيّ والتقّيّ، يحومون حول أشباههم ما درّت عليهم معاشهم.

اللهم أنت ربّ العالمين؛ لاشريك لك. تب علينا، واعصمنا واهدنا ووقنا قبل أن تحكّم علينا بالفناء والزوال، واجعلنا ممن شغلته همهم فكري في نفسه عن التفكير في غيره، على صفة من المتّقين وعبادك الصالحين، وألحقني بأبائي الطاهرين وأسلافي الأخيار المصطفين في الدرجات المتفاضلات، التي لا تقطع

١. الطيّارية: من فرق الغلاة، منسوبون إلى جعفر بن الطيّار.

مفاتيح العلوم للخوارزمي، ص ٢٢، رجال الكشي، ص ٢٠٨؛ فرهنگ فرق إسلامي، ص ١٢٩.

نعيمها، ولا يظعن مقيمها؛ إنك أنت المجيب الغفور المنان الوهاب.

وفرغ مصنفها ليلة الثلاثاء لليلتين بقيتا من صفر عام تسع وثمانين ومئتين
وألف من هجرة سيّد البشر - عليه الصلوة والسلام - حامداً شاكراً مصلياً مسلماً
مستغفراً راجياً [من الله] ١.

١. قد كتب في آخر نسخة «م» هكذا: بيد أقل الطلبة شيخ موسى لاريجاني اسكى ولد جناب مستطاب فخر
الفقهاء والمجتهدين جامع المعقول والمنقول ملا أبو طالب لاريجاني - زيد توفيقه - . حرّرها في دار
الخلافة طهران - صانه الله عن الحدّثان - في المدرسة عبد الله خان من سنة ١٣٠١.
وفي آخر نسخة المكتبة الرضوي هكذا: وقفنا الله لمقابلته مع أصله . قد فرغت من تسويد هذه النسخة
الشريفة في عاشر شهر شعبان المعظم من شهور سنة ١٢٩٠؛ بيد أقل الطلاب أبو طالب .

إجازات

ضياء المفايزات في طرق مشائخ الإجازات

شيخ آقا بزرگ تهرانی (۱۳۸۹ ق)

إجازات ميرزا مهدي بن ابوالقاسم شهرستاني (۱۲۱۶ ق)

سيد احمد حسيني اشكوري

ستایش نامه علامه مجلسی

احمد بن محمد بن يوسف بحرانی (۱۱۰۲ ق)

ضياء المفازات في طُرُق مشايخ الإجازات

الشيخ آقا بزرگ الطهراني (١٣٨٩ق)

تسطير: السيّد محمّد حُسين الحسيني الجلاّلي

تحقيق: احمد محمدرضا الحائري

التمهيد

المؤلف^١

هو مفخرة القرن الرابع عشر، ومحبي آثار الإمامية في عصره،
وأستاذ الكلّ في مصره، والمؤرّخ الكبير في دهره، سماحة آية الله

١. طائفة كبيرة من المصادر المهمة ترجمت للمؤلف، منها:

الإجازة الكبيرة للمرعشي ص ٧؛ أقرب المجازات للملكهني ج ١ ص ٤٣٧؛ ثبت الأسانيد العوالي للجلاّلي ص ١٦؛ حياة الطهراني: بقلم السيّد محمّد حسين الحسيني الحائري؛ المولود ١٣٦٣هـ (الذي سطر هذا الكتاب من مشجرة المؤلف)؛ حياته بقلم العلامة الأردوبادي، في مقدّمة الذريعة له ١؛ دائرة المعارف للأعلمي ج ٢ ص ٢١٧؛ ريحانة الأدب للمدرّس ج ١ ص ٥٢؛ مشهد الإمام للتميمي ج ٢ ص ١٤٩؛ السبيل الجدد إلى حلقات السند للأردوبادي ص ٢٥١؛ سيرة آية الله الخراساني ص ٥٧ و٦٦؛ شيخ آقا بزرگ الطهراني، بالفارسية للشيخ محمّد صحتي؛ شيخ الباحثين لعبد الرحيم محمد علي؛ الصحف المطهرة للسيّد الخراساني ص ٢٩؛ علماء معاصرين للخياباني ص ٢٦١؛ گنجينه دانشمندان للرازي ج ١ ص ٢٧٩؛ معجم رجال الفكر والأدب في النجف للأميني ج ١ ص ٤٧؛ معارف الرجال لحرز الدين ج ٢ ص ١٨٦؛ معجم المؤلفين العراقيين لعواد ج ١ ص ١٢١؛ مقدّمة الذريعة، لابن المصنف؛ المحقّق الطباطبائي ص ٢٥١ و٢٧٨؛ مقدّمة (حصر الاجتهاد له ١) للأنصاري؛ المسلسلات للمرعشي ج ٢ ص ٧٦، وغيرها من المصادر.

الحجّة الشيخ محمّد محسن الطهراني الشهير: بالشيخ آقابزرگ الطهراني قدس الله سرّه.

ولادته ونشأته:

ولد ليلة الخميس الحادي عشر من شهر ربيع الأول عام ١٢٩٣هـ في طهران. ونشأ وترعرع في بيئة معروفة بالتدين والفضل.

دراسته وأساتذته:

ابتدأ بتحصيل العلوم الدينية في الحوزة العلمية في طهران على أساتذة ماهرين أمثال: الشيخ محمّد حسين الخراساني، والشيخ محمّد باقر مُعزّ الدولة، والسيد عبدالكريم اللاهيجي، والسيد محمّد تقي التنكابني، والشيخ محمّد تقي النهاوندي، والميرزا محمود القمي، والميرزا محمّد تقي الكُركاني، والشيخ علي الثوري، والميرزا إبراهيم الزنجاني، وغيرهم من أعلام الحوزة العلمية في طهران. وبعد إكمال السطوح العالية هاجر إلى النجف الأشرف عام ١٣١٥هـ لإكمال دراساته العالية، فتلمذ على أعلامها البارزين أمثال: الشيخ الميرزا حسين الثوري، والشيخ محمّد طه نجف، والسيد مرتضى الكشميري الحائري، والشيخ الميرزا حسين الخليلي، والشيخ الآخوند محمّد كاظم الخراساني، والسيد أحمد الحائري الطهراني، والسيد محمّد كاظم اليزدي، والشيخ الميرزا محمّد علي الجهادي، والشيخ فتح الله شيخ الشريعة الأصفهاني، وغيرهم من أبطال الفقه والعلم. ثم هاجر إلى سامراء في عام ١٣٢٩هـ واختصّ بالحضور على الشيخ الميرزا محمّد تقي الشيرازي الحائري زعيم ثورة العشرين حتّى بلغ

رتبة الاجتهاد والاستنباط، وأجيز من أساتذته العظام واشتغل بالوظائف الشرعية.

أسفاره ورحلاته:

تجول الفقيه الراحل في البلدان المختلفة للحصول على آثار الإمامية والتراث الإسلامي الشيعي، وكان يبحث في المكتبات المهمة، ويتصل برجالها وشخصياتها وكان يتجشم العناء في سبيل ذلك. فقد زار أغلب مدن العراق مثل: كربلاء، الكاظمية، سامراء، بغداد، الحلة، البصرة، وغيرها. وكان يتوقف في كل بلد مدة من الزمن من أجل البحث عما فيه من آثار ليحققها ويدونها ويفهرس المكتبات العامة والخاصة. ثم سافر إلى إيران وزار أغلب مدنها من أجل مشروعه الخالد، وهكذا ذهب إلى مصر وسوريا ولبنان وفلسطين والحجاز، وغيرها من الدول، فحصل على المتيسر له من المعلومات في هذا المجال.

خدمة كبرى:

تجزأ بعض الكتاب غير المنصفين أمثال: جرجي زيدان في تاريخ آداب اللغة العربية قائلاً: «إن الشيعة طائفة صغيرة لم تترك أثراً يذكر، وليس لها وجود في الوقت الحاضر...».

في وجه هذه المقولات التافهة غير الصحيحة ثار أبطال القلم والأدب الغياري وهبوا للرد على أهل التعصب لإبطال ادعائهم المزيف فظهرت على مسرح الوجود، أقلام ساطعة وبراهين لامعة ودلائل جامعة أظهرت الحق وفضحت الباطل، منها قلم هذا العالم الجليل ﷺ الذي رأى هذا الأمر من واجبه ووظيفته

فنهض لإحياء التراث الشيعي وعرض آثاره وسافر إلى البلدان لجمع آثار أعلام الإمامية، وكان يتنقل من بلد إلى آخر، ولا يعرف للتعبد والمشقة معنى في سبيل هدفه السامي مع وجود العراقيل والمشاكل، وقدم خدمة كبرى للطائفة الشيعية بقلمه الشريف ومشروعه الخالد حتى قال أحد أعلام مصر: لولا كتاب «الذريعة» لما عرفنا للتشيع من وجود و آثار. ولقد وفق الله عز وجل هذا العالم الحبر^{عليه السلام} لإنجازات هامة وذلك لإخلاصه وتواضعه وهمته وظل خالداً عبر التاريخ يدوي اسمه.

منزلته العلمية:

وكان المجتمع الذي يعيش فيه يتوقع منه شيئاً آخر باعتباره فقيهاً حاز على رتبة الاجتهاد، وهو أن يقوم بمهمة التدريس في الفقه والأصول والفلسفة وغيرها من الدروس الحوزوية، لكنه كان يرى واجبه هو إنجاز هذا العمل وسار على نهجه حتى تمكن من إبراز الإنتاج المثمر للطائفة الحقّة وصار مفخرة للعالم الإسلامي بمؤلفاته وتصانيفه وآثاره.

هجرته:

أقام في سامراء مدة من الزمن قضاها منعزلاً عن الناس، إلى أن هاجر إلى النجف عام ١٣٥٤هـ، واستقر بها إلى آخر حياته.

آثاره الخالدة:

كان شيخنا الجليل^{عليه السلام} من أكثر علماء الشيعة نشاطاً وعملاً في وقته ولعب دوراً هاماً في التعريف بالتراث الشيعي، وعرف بكثرة مثابرتة وجهده في ميدان التأليف والتحقيق. قضى طول

عمره الشريف بين المحابر والقراطيس والكتب حتى انحنى ظهره. وقدّم آثاراً رائعة للمكتبة الإسلامية خلّدت اسمه على مدى التاريخ، وخرج من يراعه الشريف مؤلفات قيّمة منها:

١ - الذريعة إلى تصانيف الشيعة

في (٢٦) مجلّداً، وهي موسوعة كاملة حول مؤلفات أعلام الإماميّة في ١٤ قرناً قام بإنجازها وحده.

٢ - طبقات أعلام الشيعة

في مجلّدات عديدة من القرن الرابع إلى القرن الرابع عشر، أتعب نفسه في جمع حياة أعلام الإماميّة وذكر آثارهم ومآثرهم فيها، ولقد وضعه على الطبقات حسب القرون، وسَمّى كلّ طبقة باسم، وهذه عناوين مجلّدات هذا الكتاب:

المائة الرابعة: نوابغ الرواة في رابعة المئات.

المائة الخامسة: إزاحة الحلك الدامس بالشموس المضيئة في القرن الخامس.

المائة السادسة: الثقات العيون في سادس القرون.

المائة السابعة: الأنوار الساطعة في المائة السابعة.

المائة الثامنة: الحقائق الراهنة في تراجم أعيان المائة الثامنة.

المائة التاسعة: الضياء اللامع في عباقرة القرن التاسع.

المائة العاشرة: إحياء الدائر في مآثر أهل القرن العاشر.

المائة الحادية عشرة: الروضة النضرة في علماء المائة الحادية عشرة.

المائة الثانية عشرة: الكواكب المنتشرة في القرن الثاني بعد العشرة.

المائة الثالثة عشرة: الكرام البررة في القرن الثالث بعد العشرة.

المائة الرابع عشرة: نقباء البشر في القرن الرابع عشر.
 طبعت هذه المجموعة سوى قسم من الجزئين الأخيرين. و
 مصورة من خط المؤلف من القسم المخطوط لهذين محفوظة
 عند سماحة العلامة الجليل السيد محمد حسين الحسيني
 الجلاي، أرسل نسخة من أمريكا إلى المرحوم العلامة المحقق
 السيد عبدالعزيز الطباطبائي، وقد قمتُ بالعمل فيها، وهي اليوم
 بحيازة أولاد المرحوم.

٣- مصنفى المقال في مصنفى علم الرجال.

٤- هدية الرازي إلى المجدد الشيرازي.

٥- الدرّ النقيس في تلخيص رجال التأسيس (أي تأسيس الشيعة لعلوم
 الإسلام للسيد حسن الصدر الكاظمي).

٦- محصل مطلع البدور في تلخيص ما فيه من المتثور.

٧- الرسالة الرحمانية.

حقّقها العلامة الحجّة المحقق السيد محمد رضا الحسيني
 الجلاي دام ظلّه، وطبعت في قم سنة ١٤١٧هـ.

٨- الياقوت المزدهر في تلخيص رياض الفكر.

٩- مشجرة في الأنساب.

١٠- تشجير كتاب حديقة النسب.

١١- الإسناد المصنّف إلى آد المصطفى (المعروف باسم المشيخة).

١٢- التقد اللطيف في نفي التحريف عن القرآن الشريف.

١٣- توضيح الرشاد في تاريخ حصر الاجتهاد.

١٤- تنفيذ قول العوام بقدم الكلام.

١٥ - ذيل المشيخة (وهو إجازة منه للعلامة الشيخ نجم الدين العسكري يتضمّن مشايخه من العامة وطبع مع كتاب الوضوء في الكتاب والسنة للعسكري).

١٦ - إجازات الرواية والوارثة في القرون الأخيرة الثلاثة.

١٧ - مسند الأمين. وهو إجازة مفصلة للعلامة البحّاث الشيخ عبدالحسين الأميني (صاحب الغدير).

١٨ - ملخص زاد السالكين.

١٩ - نزهة البصر في فهرس نسمة السحر.

٢٠ - الظليلة في أنساب بعض البيوتات الجلييلة.

٢١ - حياة الشيخ الطوسي طبع في مقدّمة كتاب التبيان ورجال الطوسي، كما طبع مستقلاً، وترجم إلى الفارسية.

٢٢ - تقارير أساتذته في الفقه والأصول.

٢٣ - أبسط الأمالي في الإجازة للسيد الجلاي. (وهي إجازته للعلامة السيد محمّد حسين الجلاي دام ظلّه).

٢٤ - ضياء المفازات في طرق مشايخ الاجازات و هو هذا الكتاب الذي بين يديك.

وغير ذلك من المؤلفات القيّمة التي صارت مصادر لأرباب التحقيق والفضل.

تلامذته والراوون عنه:

كان العلامة الطهراني يشجّع مجموعة من الفضلاء والكتّاب على ممارسة التحقيق وإحياء الكتب المهمّة، وكان رواد العلم وأرباب الفضل يقصدونه للاستفادة منه لخبرته الواسعة ومعلوماته

النادرة في هذا المجال، وكان يستقبلهم بأخلاق رائعة وسعة صدر ويرشدهم إلى كيفية التحقيق والتعليق على الكتب، ولا يبخل عليهم بالعلم والتعليم والمعلومات التي حصل عليها، وذلك من أجل نشر المعارف المحمّدية. فقد تربّت على يديه مجموعة كبيرة من الشخصيات اللامعة في ميدان العلم والتحقيق، ساروا على نهجه وأحيوا مجموعة من الآثار القيّمة لأعلام الطائفة وأظهروها إلى عالم النور. كما استجازه في الرواية عدد كبير من أساطين الفقهة وفحول الأعلام وفرسان العلم لكثرة مشايخه حتّى سار «شيخ مشايخ الحديث في القرن الرابع عشر. فقد استجاز أعلام بداية القرن وأجاز المئات من مشاهير الشخصيات العلمية حتّى أواخر القرن، فكان واسطة عقد الإجازات ورابطة حلقة الإسناد في عصره. وهو ملحق الأصاغر بالأكابر.

روى عنه خلق كبير من أهل القرن الرابع عشر وما أصدره من الإجازات تناهز الألفين^١ وأشهرها ما أصدرها إلى الفقهاء والمراجع والمحقّقين والمؤلّفين أمثال:

- ١- الأزدوبادي، الشيخ محمّد علي الغروي (ت ١٣٨٠هـ).
- ٢- الأعلمي، الشيخ محمّد حسين الحائري (ت ١٣٩٣هـ).
- ٣- بحر العلوم، السيّد محمّد صادق النجفي (ت ١٣٩٩هـ).
- ٤- البزّوجزدي، السيّد حسين الطباطبائي (ت ١٣٨٠هـ).
- ٥- الجزائري، السيّد نورالدين الحائري (ت ١٣٨٤هـ).
- ٦- الجاللي، الشهيد المظلوم السيّد محمّد تقي الحسيني

١. ثبت الأسانيد العوالي (ص ١٦) والسبيل الجدد (ص ٢٥٢).

الحائري قتل ١٤٠٢هـ

٧- الجلالي، السيد محمّد حسين الحسيني الحائري، المولود ١٣٦٣هـ (الذي سطر هذا الكتاب من مشجرة المؤلف).

٨- الجلالي، السيد محمّد رضا الحسيني الحائري، المولود ١٣٦٥هـ.

٩- الحسيني، السيد أحمد، المولود ١٣٥٠هـ.

١٠- الخراساني، السيد الميرزا هادي البجستاني الحائري (ت ١٣٦٨هـ).

١١- الخراسان، السيد مهدي الموسوي، المولود ١٣٤٧هـ

١٢- الروضاتي، السيد محمّد علي الأصفهاني المولود ١٣٤٩هـ

١٣- شرف الدين، السيد عبدالحسين العاملي (ت ١٣٧٧هـ).

١٤- الشهرستاني، السيد هبة الدين الحائري (ت ١٣٨٦هـ).

١٥- الشيرازي، السيد الميرزا عبدالهادي (ت ١٣٨٢هـ).

١٦- الشيرازي، السيد الميرزا مهدي الحائري (ت ١٣٨٠هـ).

١٧- الطباطبائي، السيد عبدالعزيز البيزدي (ت ١٤١٦هـ).

١٨- الطّبيسي، الشيخ محمّد رضا النجفي (ت ١٤٠٥هـ).

١٩- الطبسي، السيد محمّد رضا الحائري (ت ١٣٩٤هـ).

٢٠- القائني، السيد علي مدد النجفي (ت ١٣٨٤هـ).

٢١- الكاشاني، السيد عباس الحائري، المولود ١٣٥٠هـ.

٢٢- الكلّباسي، الشيخ محمّد حسين النجفي (ت ١٤١٨هـ).

٢٣- اللّكنهوي، السيد علي نقي الهندي (ت ١٤٠٨هـ).

٢٤- المزمّوشي، السيد شهاب الدين النجفي (ت ١٤١١هـ).

٢٥- الميّلاني، السيد محمّد هادي الحائري (ت ١٣٩٥هـ).

سيرته وخصاله:

عُرِفَ شيخنا العلامة في الأوساط العلمية بمقامه الشامخ وتبحره في مختلف العلوم، واشتهر بالتواضع الجَمِّ والأخلاق الطيبة وحسن السيرة والخصال الحميدة حتَّى صار محترماً عند الجميع. وكان قلمه نزيهاً في الترجمة يذكر المترجمين بالذكر الحسن، ولم يمسّ أحداً بسوء، ولا يغالي في الأشخاص بل يعطي كلاً حقه الواقعي. وحَدَّثني تلميذه الوفي العلامة السيد عبدالعزيز الطباطبائي قال: عاشرتَه (٢٥) عاماً لم أعرف صديقه من عدوّه. وكان لا يتعصّب إلى جهة من الجهات أو مدينة من المدن أو طائفة من الطوائف، وينظر إلى الجميع بشكل مساوٍ، ويحترم آراء الآخرين.

وفاته:

لَبِئْسَ شيخنا الجليل نداء ربّه بعد عمر طويل قضاه في خدمة الدين ونشر آثار أهل البيت عليهم السلام يوم الجمعة ١٣ ذي الحجة عام ١٣٨٩هـ في النجف الأشرف، وأذيع خبر وفاته في الإذاعات، ونشرته المجلات والصحف، وانفجرت قريحة الشعراء في رثائه. وشيخ تشبيهاً حافلاً شارك فيه العلماء وأبناء الحوزة العلمية في النجف الأشرف، وكما عطّلت الحوزات في النجف وكربلاء وقم حزناً على وفاته.

ودفن في مكتبته العامة حسب وصيّته. فسلامٌ عليه يوم وُلِدَ ويوم مات ويوم يُبعثُ حياً.

إعداد هذا الكتاب:

طبع هذا الكتاب بصورته الأصلية المشجرة، مصوراً على خط مؤلفه العلامة الطهراني بجهود سماحة العلامة السيد محمد حسين الجلاي ضمن منشورات المدرسة المفتوحة THE OPEN SCHOOL في مدينة شيكاغو الامريكية بقطع الربع. وألحق بنسخة كاملة من الكتاب مسطراً، بقلم السيد الجلاي دام ظلّه، فكان في عمله هذا خدمة مزدوجة بتقديم الأصل المشجر والفرع المسطر إلى المجامع العلمية. وبما أنّ طبعة طبقات الرواة ذكر المشايخ ولكل من المشايخ مشايخ، ولمشايخ المشايخ مشايخ وهكذا، فقد استعمل السيد الجلاي للتفريق بين كلّ طبقة علامات خاصة من قبيل (القوسين) للطبقة الأولى و [المعقوفتين] للثانية، و «العلامتين» للثالثة و «الأقواس» للرابعة، ووضع (عن) بين العلامات المختلفة، وهكذا ممّا سيعرفه القارئ الكريم.

وقد اعتمدنا في عملنا هنا على هذه النسخة مع القيام بما يلي:

١- ترجمة المؤلف وترجمة مشايخه الذين روى عنهم مباشرة.

٢- ضبط التواريخ والأنساب وقد ميّزت ما أضيفته، بوضعه بين المعقوفين.

ملاحظة: الاسم الواقع بين هذه العلامة () يعني أنّه ممن ستذكر له طرق أخرى مفصلاً في موضع آخر فتنبه.

شكر وتقدير:

وأرى من اللازم عليّ أن أقدم آيات الشكر والثناء للأخوين العالمين الفاضلين المحققين العاملين في إحياء تراث أهل البيت عليهم السلام خريجي جامعة صاحب الكتاب، وهما: العلامة الحجة الحاج السيد محمد حسين، والعلامة المحقق الحاج السيد محمد رضا، أنجال آية الله الورع السيد محسن الحسيني الجلالى الحائري. قدس سره: أما الأخ الأول: فقد أرسل هذا الكتاب القيم من امريكا، وأما الأخ الثاني فقد حثني على القيام بهذا العمل، وتابع إنجازَه وتكميله وصبطه وتقويمه حتى تمّ بهذا الشكل المطلوب.

فجزاهما الله خير الجزاء وجعلهما ذخيرة لنشر آثار آل الرسول صلى الله عليه وآله.

تقريظ السيد الجلاي

كتب العلامة الحجة السيد محمد حسين الحسيني الجلاي الحائري دام ظلّه في بداية النسخة المصوّرة التي أذاعها، ما نصّه:

«بسم الله الرحمن الرحيم» وصف المؤلف هذه المشجّرة بقوله: «ضياء المفازات في طرق الإجازات»^١ مرتباً على اثنتي عشرة طبقة، كلّها على نحو التشجير لا التسطير... وجعلت الطبقة الأولى طبقة مشايخي منتهياً إلى المشايخ الثلاثة المحمّدين». وقد صرح شيخنا العلامة فيما قيده على النسخة أنّه ألفها قبل أن يرى «مواقع النجوم» من تأليف شيخ المحدث النوري ت ١٣٢٠هـ ولم يندم على ذلك حيث قال ﷺ: «هذا أحسن منه، لسهولة التناول والحمل والنقل، ولكن المواقع أحسن من هذا لعدم التكرار فيه».

وما ذكره ﷺ عين الصواب، ففي هذه صعوبة خاصّة لا توجد في التسطير، لذلك حين قرأنتي لنسخته ﷺ جعلتها مسطراً.

وكان من عادته ﷺ أن يعمل مشجّرات على هذا المنوال ما يتيسّر له، راجع مشجّرة الكراچكي في النابس في القرن الخامس ص ١٧٨ طبعة بيروت ١٣٩١هـ وعسى أن تكون هذه خطوة في سبيل تحقيقها. محمّد الحسين الحسيني الجلاي

[الاولى]

سنة ١٠١٠ هـ في شهر ربيع الثاني سنة ١٠١٠ هـ في شهر ربيع الثاني سنة ١٠١٠ هـ

الذي كان في سنة ١٠١٠ هـ في شهر ربيع الثاني سنة ١٠١٠ هـ

١٠١٠ هـ في شهر ربيع الثاني سنة ١٠١٠ هـ

١- < عن > النبي محمد صلى الله عليه وسلم

٢- < عن > النبي محمد صلى الله عليه وسلم

الاعادة

٣- < عن > النبي محمد صلى الله عليه وسلم

الارض والسموات والارض والسموات والارض والسموات

انهم من اهل البيت في شهر ربيع الثاني سنة ١٠١٠ هـ

والذي كان في سنة ١٠١٠ هـ في شهر ربيع الثاني سنة ١٠١٠ هـ

٤- < عن > النبي محمد صلى الله عليه وسلم

الارض والسموات والارض والسموات

x x x

[الثانية]

سنة ١٠١٠ هـ في شهر ربيع الثاني سنة ١٠١٠ هـ

الذي كان في سنة ١٠١٠ هـ في شهر ربيع الثاني سنة ١٠١٠ هـ

على الاكثاف < عن > النبي محمد صلى الله عليه وسلم

١- < عن > النبي محمد صلى الله عليه وسلم

الارض والسموات والارض والسموات

٢- < عن > النبي محمد صلى الله عليه وسلم

الارض والسموات والارض والسموات

من اهل البيت في شهر ربيع الثاني سنة ١٠١٠ هـ

بسم الله وله الحمد

قد كتبتُ في سنة ١٣٢٢هـ هذه المشجّرة، قبل رؤية «مواقع النجوم» الذي ألفه شيخنا العلامة النوري، وبعد رؤيتي له رأيت أنّ هذا أحسن منه لسهولة التناول والحمل والنقل، ولكن «المواقع» أحسن من هذا لعدم التكرار فيه.
حزّره مؤلّفه الفاني الشهير بأقا بزرك الطهراني

[مشايخ المؤلّف]

[الأوّل الكربلائي: ... - ت ١٣٣٢هـ]

شيخنا وسيّدنا الجليل التقي الرضويّ الأوحد الحاج السيّد أحمد الطهراني^١
أصلاً، والكربلائي لقباً، والنجفي مسكناً ومدفنأ، المتوفّي عصر يوم الجمعة السابع

١ . السيّد أحمد بن السيّد إبراهيم الموسوي الكربلائي ولد في مدينة كربلاء المقدّسة وقرأ فيها المقدمات والسطوح على أعلامها الكرام ثمّ هاجر إلى النجف الأشرف وأدرك بحث السيّد الميرزا محمّد حسن الشيرازي والشيخ الميرزا حبيب الله الرشتي والشيخ الميرزا حسين الخليلي، فحاز رتبة عالية من الفقاها والاستنباط ثمّ توجه إلى تهذيب النفس والسير والسلوك وأخذ هذا الفنّ على العربيّ الكبير والأخلاقيّ الشهير والعارف النحرير المولّي حسين قلي الهمداني واختصّ به. توفّي في التّشهُد الأخير من صلاة العصر يوم الجمعة ٢٧ شوال عام ١٣٣٢هـ. وله مؤلّفات قيّمة لم تظهر إلى عالم النور إلا مكاتباته في العرفان.

مصادر ترجمته: أعيان الشيعة ج ٧ ص ٢٤٥، هدية الرازي ص ٦٦، الإجازة الكبيرة ص ٤٠٣، نعباء البشر ج ١ ص ٨٧ السبيل الجدد ص ٢٥٢ أعلام من كربلاء.

والعشرين من شوال سنة ١٣٣٢هـ (عن ثلاثة):

الأول: (عن) الشيخ الميرزا محمد حسين بن الميرزا خليل الطهراني.

الثاني: (عن) الشيخ علي بن الحسين الخيقاني.

الثالث: (عن) المولى العارف الورع الفقيه قدوة أرباب السير والسلوك، تلميذ

العلامة الأنصاري، الأخوند المولى حسين قلي الهمداني النجفي المتوفى بكر بلاء والمدفون بالحجرة الرابعة عن يمين الخارج من باب الزينية من صحن سيد الشهداء عليه السلام وكانت وفاته بعد العشرة بعد الألف وثلاثمائة يعني سنة ١٣١١هـ (عن) الشيخ الثقة العدل الفقيه جمال السالكين الحاج المولى علي بن الحاج الميرزا خليل الرازي النجفي شيخ العلامة النوري بطرقه.

[الثاني الطهراني: ١٢٣٠هـ - ١٣٢٦هـ].

شيخنا الأجل آية الله الحاج الميرزا محمد حسين بن الصالح الصفي الحاج

الميرزا خليل الطهراني النجفي^١ المتوفى يوم الجمعة عاشر شوال سنة ١٣٢٦هـ في بيت الله تعالى في مسجد السهلة المشرفة وحمل إلى النجف على الأكتاف. (عن مشايخ ثلاثة):

الأول: (عن) السيد الأجل الأواه الحاج أسد الله بن حجة الإسلام الحاج السيد

١. الشيخ اميرزا حسين بن الميرزا خليل الطهراني النجفي، ولد في النجف الأشرف في سنة ١٢٣٠هـ حضر على الأعلام أمثال والده وأخيه المولى علي وعلى صاحب الجواهر والشيخ مرتضى الأنصاري وغيرهم، قام بالتدريس والإفادة ورَبَّى مجموعة كبيرة من العلماء والفضلاء، وله مؤلفات قيمة، وبنى في النجف مدرسة معروفة باسمه، توفي يوم الجمعة العاشر من شوال عام ١٣٢٦هـ ودفن في مقبرته الخاصة به. مصادر ترجمته: الإجازة الكبيرة ص ٤١٠، نباء البشر ج ٢ ص ٥٧٣، السبيل الجدد في مواضع عديدة، أحسن الوديعه ج ١ ص ١٩٦، أعيان الشيعة ج ٢٦ ص ٩، ربحانة الأدب ج ٢ ص ١٥٩، علماء معاصرين ص ٩٢، الفوائد الرضوية ص ١٥٣، معارف الرجال ج ١ ص ٢٧٦، مكارم الأئارج ج ٣ ص ٨٩٤، الرحلة العراقية ص ٤١٥.

محمد باقر الأصفهاني توفي في طريق الزيارة في شهر صفر ١٢٩٠هـ ودفن بباب القبلة من صحن النجف.

الثاني: (وعن) أخيه الشيخ الثقة العدل الفقيه جمال السالكين ركن الملة والدين العلامة الورع التقي النقي الحاج المولى علي بن الصالح الصفّي الحاج الميرزا خليل الطيب الطهراني النجفي المتوفّي في النجف الأشرف في سنة ستّة وتسعين ومائتين وألف ١٢٩٦هـ بطرقه الآتية.

الثالث: (وعن) الشيخ الفقيه العلامة الورع المتبحر في فنون العلوم صاحب الكرامات الأثوند المولى زين العابدين الكلبايگاني المولود سنة ١٢١٨هـ والمتوفّي في الحادي عشر من ربيع الثاني سنة ١٢٨٩هـ وله «الأنوار القدسيّة، روح الإيمان، شرح الدرّة» وغيرها وكانت وفاته سنة المجاعة الشديدة بإيران، (عن أربعة):

١ - الشيخ الفقيه الأفخر الشيخ علي صاحب «الخيارات» بن الشيخ الأكبر الشيخ جعفر النجفي كاشف الغطاء، المتوفّي سنة ١٢٢٧هـ.

٢ - الشيخ العلامة الجليل الشيخ حسين بن عبدالرحيم الأصفهاني الحائري صاحب «الفصول» المتوفّي سنة [١٢٥٥هـ] عن الشيخ جعفر كاشف الغطاء وعن أخيه [الشيخ محمد تقي] صاحب «الحاشية».

٣ - الشيخ العلامة المحقق الشيخ محمد تقي بن عبدالرحيم الطهراني الأصفهاني المتوفّي سنة ١٢٤٨هـ صاحب الحاشية الكبيرة الموسومة «بهداية المسترشدين» عن الشيخ جعفر كاشف الغطاء.

٤ - الشيخ العلامة الأجل الشيخ محمد حسن بن الشيخ باقر النجفي صاحب «جواهر الكلام» المتوفّي سنة ١٢٦٦هـ (عن) (الشيخ جعفر كاشف الغطاء).

[الثالث الخيقاني: حدود ١٢٥٥هـ - ١٣٣٤هـ]

شيخنا ومولانا العلامة الفقيه الشيخ علي بن الحسين الخيقاني النجفي^١ مدّ ظلّه العالی. [توفّي ڤي رجب ١٣٣٤هـ]. (عن) (الحاج المولئ علي بن الميرزا خليل الطهراني).

[الرابع الرشتي: ١٢٥٢هـ - ١٣٣٤هـ]

شيخنا ومولانا الفقيه النبيل الجليل المولئ المؤيد الميرزا محمد علي الرشتي النجفي^٢ مدّ ظلّه [توفّي ڤي سلخ المحرم سنة ١٣٣٤هـ]. (عن) (الحاج الميرزا

١. الشيخ علي بن الشيخ حسين الخيقاني، ولد حدود عام ١٢٥٥هـ في النجف الأشرف وحضر على أعلامه الأكابر الشيخ مرتضى الأنصاري والسيد الميرزا محمد حسن الشيرازي قبل هجرته إلى سامراء، والشيخ محمد حسين الكاظمي والمولئ علي الخليلي والشيخ راضي النجفي وغيرهم. ثم هاجر إلى كربلاء المقدسة وحضر على الشيخ زين العابدين المازندراني وحصل على رتبة عالية من العلم والعمل ثم رجع إلى بلده. وخلف مؤلفات قيمة أشهرها كتابه في علم الرجال وهو تعليقة على فوائد الوحيد البهبهاني التي كتبها في مقدّمة تعليقه على كتاب (منهج المقال) وقد طبع باسم «رجال الخاقاني» بتحقيق العلامة السيد محمد صادق بحر العلوم. توفّي يوم ٢٦ رجب ١٣٣٤هـ.

مصادر ترجمته: الإجازة الكبيرة ص ١٠٢، الإسناد المصنّف ص ٢٧، أعيان الشيعة ج ٤١ ص ١٣٣، شخصيت شيخ أنصاري ص ٢٩٠، مصفّى المقال ص ٣١٦، معارف الرجال ج ٢ ص ١٢٥، نعباء البشر ج ٤ ص ١٤٠٥، هديّة الرازي ص ١٢٦، معجم المؤلفين ج ٧ ص ٧٣.

٢. الشيخ الميرزا محمد علي بن محمد نصير الرشتي النجفي، ولد في محلّة جهارده من ضواحي رشت، ليلة الجمعة ٢٥ ربيع الثاني سنة ١٢٥٢هـ، قرأ المقدمات والسطوح على أعلام بلده ثم هاجر إلى النجف وحضر على الشيخ مرتضى الأنصاري والمولئ علي الخليلي والشيخ محمد حسين الكاظمي والشيخ الميرزا حبيب الله الرشتي حتّى بلغ مرتبة عالية واستلم زمام التدريس لمدّة طويلة. وترك مؤلفات نافعة منها: ذريعة العباد، والتحقفة الحسينية، وشرح زيارة عاشوراء، وشرح زيارة الجامعة، وشرح دعاء السمات، ووسيلة النجاة، وشرح مبحث الوقت والقبلة من كتاب اللعة، وشرح نهج البلاغة، وتعليقة على منهج المقال، وغيرها. توفّي ليلة الأربعاء آخر محرم الحرام ١٣٣٤هـ.

علي بن الميرزا خليل الطهراني^١.

[الخامس نجف التبريزي: ١٢٤١هـ - ١٣٢٣هـ]

شيخ المشايخ الأجلّة رئيس المذهب والملة شيخنا ومولانا الأتقن الشيخ محمد طه بن الشيخ محمد مهدي التبريزي النجفي^٢ مدّ ظله العالی. مؤلف «إتقان المقال» المذكور في آخره روايته. (عن) الشيخ الثقة الزاهد الحاج المولى علي بن الميرزا خليل الطهراني (عن خمسة):

الأول: [عن] الشيخ العلامة صاحب الجواهر الشيخ محمد حسن بن الشيخ محمد باقر النجفي (عن ثلاثة):

١ - [عن] الشيخ الفقيه النبيه الشيخ أحمد بن زين الدين الأحسائي الحائري (عن ستة):

١- (عن) آية الله بحر العلوم.

﴿ مصادر ترجمته: الإجازة الكبيرة ص ٢٠٤، سيرة آية الله الخراساني ص ٥٦، الصحف المطهرة ص ٢٦، أقرب المجازات ج ١ ص ٤٢١، الإسناد المصنّف ص ٢٧، أعيان الشيعة ج ٤٦ ص ٨١، ریحانة الأدب ج ٥ ص ٢٧١، مصبى المقال ص ٣١٤، علماء معاصرين ص ١١٠، نباء البشر ج ٤ ص ١٥٤٨، معارف الرجال ج ٢ ص ١٠٥، مكارم الآثار ج ٤ ص ١٤٠٦.﴾

١. وعن الميرزا حبيب الله الرشتي كما في الإجازة الكبيرة ص ٢٠٤.

٢. الشيخ محمد طه بن الشيخ محمد مهدي نجف التبريزي، ولد سنة ١٢٤١هـ في النجف في أسرة علمية معروفة وحضر على الأعلام الشيخ مرتضى الأنصاري وخاله الشيخ جواد نجف والسيد حسين الكوهكمري والشيخ محسن خنفر والمولى علي الخليلي وغيرهم، حتّى حظي بمقام رفيع في ميدان العلم والفقاهة والمرجعية. ترك مؤلفات قيّمة منها: شرح منظومة بحر العلوم، وكتاب النكاح، وإتقان المقال، وإحياء الموات في أسماء الرواة، وغيرها. توفّي ليلة الأحد الثالث عشر من شوال سنة ١٣٢٣هـ.

مصادر ترجمته: الإجازة الكبيرة ص ٤٢٩، الإسناد المصنّف ص ١٩، أحسن الوديعه ج ١ ص ١٧٤، أعيان الشيعة ج ٩ ص ٣٧٥، الحصون النعنية ج ٨ ص ٣٧٤، علماء معاصرين ص ٨٣، الفوائد الرضوية ص ٥٤٧، مصبى المقال ص ٨٠، معارف الرجال ج ٢ ص ٣٠٠، مكارم الآثار ج ٤ ص ١١٤٩، نجوم السماء ج ٢ ص ٢١٩، نباء البشر ج ٣ ص ٩٦١.

- ٢- (وعن) الأمير السيّد عليّ صاحب «الرياض».
- ٣- (وعن) الشيخ أحمد بن الشيخ حسن البحراني [عن] والده الماجد الشيخ حسن المذكور [عن] الشيخ عبدالله بن الشيخ عليّ البلادي من مشايخ الشيخ يوسف البحراني عن الشيخ سليمان بن الشيخ عبدالله الماحوزي.
- ٤- (وعن) الشيخ أحمد بن الشيخ محمّد من آل عصفور عن والده الشيخ محمّد المذكور عن الشيخ الأجلّ الشيخ عبدعليّ أخي صاحب «الحدائق» عن الشيخ الأجلّ حسين بن الشيخ محمّد بن الشيخ جعفر الماحوزيّ من مشايخ الشيخ يوسف البحراني عن الشيخ عبدالله الماحوزي.
- ٥- (وعن) السيّد المتبحّر التحرير الأمير محمّد مهدي الموسويّ الشهرستانيّ الأصفهانيّ من مشايخ التراقي (عن ثلاثة):
- ١- الشيخ محمّد مهدي بن بهاء الدين بن محمّد العاملي الفتوي النجفي من مشايخ بحر العلوم عن الشيخ الأجلّ الشريف المولى أبي الحسن العاملي النباطي المذكور في طرق الشيخ يوسف البحراني.
- ٢- عن الشيخ الثقة الأجلّ شيخنا الشيخ يوسف البحراني الآتي ذكره.
- ٣- عن الأستاذ الأكبر آقا البهبهاني الشيخ محمّد باقر رحمته.
- ٦- (وعن) (الشيخ الأكبر كاشف الغطاء).
- ٢- [وعن] الشيخ الأكبر كاشف الغطاء [عن اثنين].
- ١- (عن) (الوحيد البهبهاني).
- ٢- (وعن) (آية الله بحر العلوم).
- ٣- [وعن] السيّد العماد العلامة السيّد محمّد جواد صاحب «مفتاح الكرامة» (عن أربعة):
- ١- عن (آية الله بحر العلوم).
- ٢- عن المولى العلامة المحقّق القمي الميرزا أبو القاسم صاحب «القوانين والغنائم».
- ٣- عن السيّد السند المحقّق المعتمد الأمير السيّد عليّ صاحب الرياض بن السيّد محمّد

عليّ الشهرير بآقا السيّد عليّ الطباطبائي الحائري رحمته الله [عن اثنين]:

١- (عن) (الوحيد البهبهاني)

٢- (وعن) إمام الجمعة الأمير عبد الباقي بن الأمير محمّد حسين الخواتون آبادي

من مشايخ بحر العلوم.

٤- عن (الوحيد البهبهاني).

الثاني: عن الشيخ الأجلّ الشيخ جواد بن الشيخ الجليل الشيخ محمد تقي ملاً
كتاب عن السيّد العماد العلامة السيّد محمّد جواد صاحب «مفتاح الكرامة» (عن
أربعة) كما مرّ.

الثالث: عن الشيخ الجليل رضيّ الدين بن الشيخ الأجلّ زين العابدين عن
السيّد العماد العلامة السيّد محمّد جواد صاحب «مفتاح الكرامة» (عن أربعة) كما
مرّ.

الرابع: عن السيّد المؤيّد ذي السداد السيّد محمد بن السيد العلامة محمّد
الجواد العاملي عن [والده] السيّد العماد العلامة السيّد محمّد جواد صاحب
«مفتاح الكرامة» (عن أربعة) كما مرّ.

الخامس: عن الشيخ التقي الشيخ عبدالعليّ الرشتي عن:

١- العالم الفاضل الجليل الشيخ أبي عليّ، محمد بن إسماعيل صاحب كتاب
«الرجال» عن الأستاذ الأكبر الآقا محمّد باقر بن المولى محمد أكمل البهبهاني
بطرقه.

٢- السيد السند بحر العلوم قدّس سره الشريف عن الأستاذ الأكبر الآقا محمّد
باقر بن المولى محمّد أكمل البهبهاني، بطرقه.

[السادس الأَخوند الخراساني: ١٢٥٥هـ - ١٣٢٩هـ]

شيخنا ومولانا آية الله المولى محمد كاظم الخراساني النجفي^١ المتوفى يوم الثلاثاء العشرين من ذي الحجة سنة ١٣٢٩هـ. (عن) السيد العلامة الأجل الفقيه الورع التقي السيد مهدي بن السيد حسن بن السيد أحمد القزويني الحلبي النجفي المدفن المتوفى بعد الرجوع من الحج قرب النجف الأشرف في الثاني عشر من ربيع الأول سنة ألف وثلاثمائة. يروي (عن ثلاثة):

. الأول: [عن] الشيخ حسن صاحب «أنوار الفقاهاة».

الثاني: [وعن] السيد الأجل صاحب المقامات والكرامات واستجابة الدعوات الحاج السيد محمد تقي بن الأمير مؤمن بن محمد تقي بن الأمير رضا الحسيني الموسوي القزويني طاب ثراه.

الثالث: [وعن] عمه السيد العلامة الأورع الأتقي صاحب المفآخر والمآثر السيد محمد باقر بن السيد أحمد القزويني النجفي المتوفى بالطاعون ليلة عرفة سنة ١٢٤٦هـ (عن) خاله آية الله بحر العلوم السيد محمد مهدي بن السيد مرتضى ابن محمد الطباطبائي البروجردى النجفي المتوفى ١٢١٢هـ.

١. الشيخ الأَخوند محمد كاظم بن الحسين الخراساني. ولد في مشهد الرضا عليه السلام سنة ١٢٥٥هـ أخذ الأوليات والمقدّمات والسطوح في حوزات مختلفة أمثال مشهد وطهران وسبزوار وغيرها ثم هاجر إلى النجف فحضر على الشيخ مرتضى الأنصاري والسيد الميرزا محمد حسن الشيرازي قبل هجرته إلى سامراء والمولى حسين قلي الهمداني وغيرهم. حتّى لمع نجمه في الأوساط العلميّة واشتغل بالتدريس وربّى مجموعة كبيرة من العلماء الفطاحل. وله مؤلّفات قيّمة أشهرها كتاب الكفاية في الأصول. توفي فجر يوم الثلاثاء ٢٠ ذي الحجة ١٣٢٩هـ.

مصادر ترجمته: الإمام المصلح (وهو كتاب خاص به) الإجازة الكبيرة ص ٤٣٠، سيرة آية الله الخراساني ص ٤٥، أحسن الوديعه ج ١ ص ١٨٣، الأعلام ج ٧ ص ٢٣٤، أعيان الشيعة ج ٤٣ ص ٩٢، ربحانة الأدب ج ١ ص ٤١، معارف الرجال ج ٢ ص ٣٢٣، مكارم الأنار ج ٥ ص ١٥١٢، هديّة الرازي ص ١٤٥، نجوم السماء ج ١ ص ٢٧٩.

[السابع الصدر الكاظمي: ١٢٧٢هـ - ١٣٥٤هـ]

شيخنا وسيدنا العلامة الأجل السيد أبو محمد الحسن صدرالدين الكاظمي^١
دام ظلّه العالي وشكر مساعيه. (عن خمسة):

الأول: [عن] شيخنا الأجل آية الله الحاج الميرزا محمد حسين بن الصالح
الصفوي الحاج الميرزا خليل الطهراني النجفي المتوفى يوم الجمعة عاشر شوال
سنة ١٣٢٦هـ.

الثاني: [وعن] الشيخ الثقة العدل الفقيه جمال السالكين ركن الملة والدين
العلامة الورع التقي النقي الحاج المولى علي بن الصالح الصفوي الحاج الميرزا
خليل الطهراني.

الثالث: [وعن] شيخنا ومولانا العلامة ثقة الإسلام الحاج الميرزا حسين بن

١. السيد حسن صدر الدين الكاظمي العاملي، ولد في الكاظمة ظهر يوم الجمعة ٢٩ شهر رمضان سنة
١٢٧٢هـ قرأ الأوليات على أعلام الحوزة في الكاظمة أمثال: الشيخ محمد باقر آل ياسين والسيد باقر
الحسيني والشيخ محمد الكاظمي والميرزا باقر السلعماسي والسيد أحمد العطار والميرزا باقر الشكي
والشيخ محمد تقي الكلبيگاني والشيخ عبدالحسين الطريحي وغيرهم. ثم هاجر إلى النجف عام ١٢٩٠هـ
وحضر على الأعلام الميرزا حبيب الله الرشتي والشيخ محمد حسين الكاظمي والفاضل الأيرواني
والملا علي الخليلي والشيخ محمد اللاهيجي والملا أحمد التبريزي والسيد مهدي القزويني وغيرهم.
ثم هاجر إلى سامراء سنة ١٢٩٧هـ وحضر على أعلامها: السيد الميرزا محمد حسن الشيرازي والشيخ
عبد النبي النوري ورجع إلى الكاظمة سنة ١٣١٤هـ حتى وافاه الأجل ليلة الخميس ١١ ربيع الأول سنة
١٣٥٤هـ. له مؤلفات كثيرة أشهرها، تأسيس الشيعة لعلوم الإسلام.

مصادر ترجمته: بغية الراغبين ج ١ ص ٢٩٨، مصفى المقال ص ١٣١، معارف الرجال ج ٣ ص ٢٤٩، نقباء
البشر ج ١ ص ٤٤٥، أعيان الشيعة ج ٥ ص ٣٢٥، الإسناد المصطفى ص ٣٧، الإجازة الكبيرة ص ٣٩، السبيل
الجلد ص ٢٠٣، ثبت الأسانيد في مواضع متعددة، تأسيس الشيعة ج ١ ص ٣٥، ربحانة الأدب ج ٣
ص ٤٢٤، علماء معاصرين ص ١٠٧، الفوائد الرضوية ص ١٢٣، مكارم الآثار ج ٦ ص ٢٠١٥، نجوم السماء
ج ٢ ص ٢٦٧، هدية الرازي ص ٨٥

العلامة الميرزا محمد تقي النوري المتوفى سنة ١٣٢٠هـ.

الرابع: [وعن] السيد السند العالم المتتبع الماهر الحاج السيد الميرزا محمد هاشم الجهارسوقي بن العلامة الميرزا زين العابدين الخوانساري الأصفهاني المتوفى شهر رمضان المبارك سنة ١٣١٨هـ في النجف.

الخامس: [وعن] السيد العلامة الأجل الفقيه الورع التقي السيد مهدي بن السيد حسين بن السيد أحمد القزويني الحلبي النجفي المدفن المتوفى بعد الرجوع من الحج قرب النجف الأشرف في الثاني عشر من ربيع الأول سنة ١٣٠٠هـ.^١

[الثامن شيخ الشريعة: ١٢٦٦هـ - ١٣٣٩هـ]

شيخنا ومولانا حجة الإسلام وملاذ الأنام الميرزا فتح الله بن الحاج محمد جواد النمازي الشيرازي الأصفهاني^٢ النجفي الشهير بشيخ الشريعة مد ظله العالی

١. يروي الصدر - أيضاً - عن السيد الميرزا محمد حسن الشيرازي والميرزا حبيب الله الرشتي والشيخ محمد حسين الكاظمي والفاضل الايرواني والشيخ محمد حسن آل ياسين والدة السيد هادي والمولى حسين قلي الهمداني والشيخ محمد طه نجف، السبيل الجدد ص ٢٠٤.

٢. الشيخ فتح الله الشيرازي الشهير بشيخ الشريعة الأصفهاني، ولد سنة ١٢٦٦هـ في أصفهان ودرس عند أعلامها منهم السيد حسن المدرّس والمولى محمد صادق التنكابني والمولى حيدر الأصفهاني والمولى عبدالجواد الخراساني والشيخ محمد باقر الأصفهاني والمولى أحمد السبزواري وغيرهم. ثم هاجر إلى النجف وحضر على أعلامه الشيخ الميرزا حبيب الله الرشتي والشيخ محمد حسين الكاظمي حتى برع وكمل وذاع صيته في الآفاق ورجعت إليه طائفة كبيرة من المؤمنين في الأقطار بعد وفاة زميله في العلم والجهاد الشيخ محمد تقي الشيرازي الحائري إلى أن وافاه الأجل ليلة الأحد ٨ ربيع الثاني ١٣٣٩هـ. وله مؤلفات قيمة معروفة ورسائل في مختلف العلوم.

مصادر ترجمته: الإجازة الكبيرة ص ٤١٩، سيرة آية الله الخراساني ص ٤٨ و ٥٢، أحسن الوديعات ج ١ ص ١٧٢، الصحف المطهرة ص ١٥، أقرب المجازات ج ١ ص ٤٢٠، ثبت الأسانيد العوالي ص ٦٠، الإسناد

(عن أربعة):

الأول: عن (الشيخ محمد حسين بن الشيخ هاشم الكاظمي).

الثاني: عن السيد الأيدّ الفقيه البارع السيد مهدي القزويني بطريقه الآتي.

الثالث: وعن السيد الأجلّ المتتبع البصير المتبحّر الخبير الميرزا هاشم الخوانساري بطريقه الآتي.

الرابع: وعن العالم الفاضل المتبحّر الخبير السيد السند المتضلع النحرير الميرزا محمد باقر بن الأمير زين العابدين الخوانساري صاحب روضات الجنّات (عن خمسة):

١ - (عن) السيد الأيدّ السند الأمير محمد إبراهيم بن السيد محمد باقر الموسوي القزويني المتوفّي بالوباء سنة ١٢٦٤هـ المدفون بدرب الصحن الصغير للحضرة الحسينيّة وهو صاحب «ضوابط الأصول ودلائل الأحكام» وتلمذ علي شيخ المشايخ المتأخّرين المولّي شريف الدين محمد بن المولّي حسن علي الأملي المازندراني، المتوفّي سنة ١٢٤٦هـ وعليّ الشيخ الأجلّ الشيخ موسى بن الشيخ الأكبر الشيخ جعفر المتوفّي سنة ١٢٤٣هـ.

٢ - (وعن) الشيخ محمد بن الشيخ علي بن الشيخ الأكبر المستعفي عن مفاتيح الروضة المرتضوية المتوفّي سنة ١٢٦٨هـ.

٣ - (وعن) السيد الأجلّ الشهير بحجّة الإسلام عليّ الإطلاق مولانا الحاج السيد محمد باقر بن السيد محمد تقي الموسوي الجيلاني الأصفهاني الآتي في مشايخ الشيخ عبدالحسين الطهراني.

«المصنّف» ص ٢٨، نباء البشر القسم المخطوط، الأعلام ج ٥ ص ٣٣٣، أعيان الشيعة ج ٤٢ ص ٢٥٧، ربحانة الأدب ج ٣ ص ٢٠٦، علماء معاصرين ص ١٢٣، الفوائد الرضوية ص ٣٤٥، معارف الرجال ج ٢ ص ١٥٤، مكارم الآثار ج ٥ ص ١٨١٦، نباء البشر ج ٢ ص ٨٤٩.

٤ - (وعن) الشيخ الأفضل محمد قاسم بن الشيخ محمد النجفي أحد شراح شرائع الإسلام عن الشيخ الأجلّ الأفخر الشيخ حسن بن الشيخ الأكبر الشيخ جعفر كاشف الغطاء.

٥ - (وعن) والده السيّد الأجلّ الميرزا زين العابدين (عن أربعة):

١ - [عن] السيّد الأيّد الفقيه السيّد محمد بن الأمير معصوم الرضوي المشهدي الشهير بالقصير المتوفّي سنة ١٢٥٥هـ (عن) الشيخ الأكبر كاشف الغطاء.

٢ - [وعن] السيّد الجليل إمام الجمعة الأمير محمد حسين بن الأمير عبد الباقي بن الأمير محمد حسين الكبير ابن بنت العلامة المجلسي (عن) والده السيّد الأيّد إمام الجمعة عبد الباقي، من مشايخ بحر العلوم.

٣ - [وعن] (حجّة الإسلام السيّد محمد باقر الشفتي).

٤ - [وعن] والده السيّد الأجلّ السيّد أبي القاسم جعفر بن السيّد حسين بن السيّد أبي القاسم جعفر الكبير (عن أربعة):

١ - (عن) سيّدنا بحر العلوم.

٢ - (وعن) السيّد العلامة النحرير الأمير محمد مهدي الشهرستاني من مشايخ التراقي المتوفّي سنة ١٢١٦هـ.

٣ - (وعن) السيّد السند العلامة السيّد علي الطباطبائي صاحب «الرياض».

٤ - (وعن) والده الأجلّ فخر المجتهدين السيّد حسين بن السيّد أبي القاسم جعفر الكبير، من مشايخ بحر العلوم.

[التاسع النهاوندي: حدود ١٢٤٠هـ - ١٣٢٢هـ]

في خصوص الكتب الأربعة

• شيخنا العلامة الأخوند المولى علي بن المولى فتح الله النهاوندي النجفي^١

١. الشيخ علي بن فتح الله النهاوندي النجفي. ولد في نهاوند في حدود عام ١٢٤٠هـ وقرأ على أعلام بلده

من أجل تلاميذ العلامة الأنصاري وصاحب «تشریح الأصول» المتوفى بالنجف في غرة ربيع الثاني من سنة ١٣٢٢هـ، (عن العلامة الفقيه النحرير الشيخ محمد حسين بن الشيخ هاشم الكاظمي [المتوفى ١٣٠٨هـ] صاحب «هداية الأنام في شرح شرائع الإسلام» في سبعة وعشرين مجلداً (عن خمسة):

الأول: [عن] شيخنا العلامة الأجل الشيخ مرتضى الأنصاري التستري.

الثاني: [وعن] الشيخ الزاهد الفقيه المتبحر صاحب المآثر والمفاخر الشيخ محسن خنفر المتوفى سنة ١٢٧٠هـ.

الثالث: [وعن] الشيخ العالم الفقيه الشيخ جواد سبط الملا كتاب شارح «اللمعة» (عن) السيد العلامة الجواد صاحب «مفتاح الكرامة».

الرابع: [وعن] شيخنا ومولانا العلامة القمقام صاحب «جواهر الكلام» (عن) صاحب «مفتاح الكرامة».

الخامس: [وعن] الشيخ الفقيه النبيه الشيخ حسن صاحب «أنوار الفقاهة» ابن الشيخ الأكبر (عن سبعة):

١ - (عن) والده العلامة أفقه الفقهاء الشيخ الأفاضل الشيخ جعفر كاشف الغطاء، والظاهر أن روايته عن والده بواسطة أخويه العلامتين الشيخ موسى شارح «الغبية» والشيخ علي صاحب «الخيارات» المعروفة.

٢ - (وعن) الشيخ قاسم محيي الدين صاحب «كشف الظلام».

◀ وهاجر إلى النجف واختص بالشيخ مرتضى الأنصاري وبعد وفاته استقل بالتدريس والإفادة وتخرج عليه مجموعة كبيرة من العلماء والأفاضل حتى وافاه الأجل في أول ربيع الثاني عام ١٣٢٢هـ. وله مؤلفات كثيرة منها: تشریح الأصول الكبير والصغير، ومشارك الأصول وغيرها.

مصادر ترجمته: الإجازة الكبيرة ص ٤١٧، أحسن الوديعه ج ٢ ص ١٦٣، أعيان الشيعة ج ٤٢ ص ١١، ربحانة الأدب ج ٦ ص ٢٦٨، علماء معاصرين ص ٤٧، الفوائد الرضوية ص ٣١٩، معجم المؤلفين ج ٧ ص ١٦٥، نقباء البشر ج ٤ ص ١٤٩٧، نجوم السماء ج ١ ص ٣٧٩.

- ٣- (وعن) الشيخ عليّ البحراني.
- ٤- (وعن) الشيخ سليمان القطيفي.
- ٥- (وعن) السيّد العلامة الجواد صاحب «مفتاح الكرامة».
- ٦- (وعن) السيّد السنّد العلامة الأجلّ السيّد عبدالله بن السيّد محمّد رضا الحسيني العلويّ الكاظمي الشهير بِشُبْر (عن ستّة):
- ١- [عن] الشيخ العلامة الفقيه الأجلّ صاحب «المقابس» وغيره من نفائس التصانيف - صهر الشيخ الأكبر عليّ بنته - المتوفّي حدود سنة ١٢٣٧هـ: الشيخ أسدالله الكاظمي.
- ٢- [وعن] السيّد السنّد الأجلّ الأمير السيّد علي الطباطبائي صاحب «الرياض» بطرقه الآتية في مشايخ النراقي وغيره.
- ٣- [وعن] الشيخ الفقيه أحمد بن زين الدين الأحسائي بطرقه الآتية في مشايخ صاحب «الجواهر».
- ٤- [وعن] السيّد السنّد الأجلّ الأمير محمّد مهدي الشهرستاني بطرقه الآتية في مشايخ النراقي.
- ٥- [وعن] العلامة المحقّق المدقّق مولانا الميرزا أبو القاسم القميّ صاحب «الغنائم والقوانين» بطرقه الآتية في مشايخ حجّة الإسلام.
- ٦- [وعن] العلامة الأفقه والشيخ الأكبر صاحب «كشف الغطاء» الشيخ جعفر بطرقه الآتية في مشايخ صاحب «الجواهر».
- ٧- (وعن) الشيخ العلامة الفقيه الأجلّ صاحب «المقاييس» وغيره من نفائس التصانيف صهر الشيخ الأكبر عليّ بنته الشيخ أسد الله الكاظمي المتوفّي حدود سنة ١٢٣٧هـ (عن خمسة):
- ١- (عن) الشيخ جعفر كاشف الغطاء.
- ٢- (وعن) سيّدنا ومولانا آية الله بحر العلوم رحمته.
- ٣- (وعن) الشيخ الفقيه الذي ليس له في الأخبارية والفقاهة شخص ثاني شيخنا الشيخ يوسف بن الشيخ أحمد بن إبراهيم الدرزي البحراني صاحب التصنيف الرائق الشاهد

عليه كتابه «الحدائق».

٤- (وعن) العلامة المحقق المدقق الميرزا أبو القاسم القمي صاحب «الغنائم والقوانين» بطرقه الآتية.

٥- (وعن) شيخنا ومولانا الأستاذ الأكبر مجدد المذهب في رأس المائة الثانية عشر الشهر بأقا محمد باقر بن المولى محمد أكمل البهبهاني الآتي ذكرهما.

[العاشر الشاه عبدالمعظمي: ١٢٥٨هـ - ١٣٣٤هـ]

سيدنا ومولانا العالم العامل الورع التقي الحاج السيد محمد علي الشاه عبدالمعظمي^١ النجفي دام ظلّه (توفي ﷺ في شعبان سنة ١٣٣٤هـ بعد زيارة النصف) (عن) العلامة الفقيه النحرير الشيخ (محمد حسين بن الشيخ هاشم الكاظمي) صاحب «هداية الأنام في شرح شرائع الإسلام» في سبعة وعشرين مجلداً (عن خمسة):

الأول: (عن) شيخنا العلامة الأجل المرتضى الأنصاري التستري.

الثاني: (وعن) الشيخ الزاهد الفقيه المتبحر صاحب المآثر والمفاخر الشيخ

١. السيد محمد علي الشاه عبدالمعظمي النجفي، ولد في مشهد عبدالمعظم الحسيني في ١٧ جمادى الأولى سنة ١٢٥٨هـ، أخذ الأوليات فيها ثم هاجر إلى النجف عام ١٢٧٢هـ وحضر على أعلامها منهم: المولى علي الخليلي والشيخ محمد حسين الكاظمي واختص بالأول فصاره وصار من أعلام الطائفة وبعد أستاذه الخليلي هاجر إلى سامراء عام ١٢٩٧هـ والتحق بحوزة السيد المجدد الشيرازي ولازمه ثم هاجر إلى كربلاء لفترة وجيزة وحضر على السيد الميرزا محمد حسين الشهرستاني ثم رجع إلى النجف ثم ذهب إلى مدينة «طويريج» واشتغل بالوظائف الشرعية حتى وافاه الأجل في شعبان بعد النصف منه عام ١٣٣٤هـ. له مؤلفات قيمة منها: موعظة السالكين، وحلية الزائر، ولب التفاسير.

مصادر ترجمته: السبيل الجدد ص ٢٠٦، نقباء البشر ج ٤ ص ١٥٣١، معارف الرجال ج ٢ ص ٣١٧، أعيان الشيعة ج ٩ ص ٤٤٢، الإجازة الكبيرة ص ٢٠٣، سيرة آية الله الخراساني ص ٥١، الصحف المطهرة ص ٢٢، أقرب المجازات ج ١ ص ٤٢١، الأعلام ج ٧ ص ١٩٥، مصفى المقال ص ٣٢٢، مكارم الآثار ج ٥ ص ١٥٥٧، هدية الرازي ص ١٣٨.

محسن خنفر المتوفى سنة ١٢٧٠هـ.

الثالث: (وعن) الشيخ الفقيه النبيه الشيخ حسن صاحب أنوار الفقاهة ابن الشيخ الأكبر.

الرابع: (وعن) الشيخ العالم الفقيه الشيخ جواد سبط الملا كتاب شارح «اللمعة».

الخامس: (وعن) شيخنا ومولانا العلامة القمقام صاحب «جواهر الكلام».

[الحادي عشر الكشميري: ١٢٦٠هـ - ١٣٢٣هـ]

شيخنا ومولانا العالم الزاهد الورع التقي السيد السند الأجل مرتضى بن السيد مهدي بن السيد محمد بن السيد كرم الله الطوسي القمي الكشميري^١ النجفي مَدَّ ظِلَّهُ (توفي ﷺ أول ساعة من ليلة الأحد ثالث عشر شوال سنة ١٣٢٣هـ) (عن ثمانية):

الأول: (عن) العلامة الفقيه التحرير الشيخ محمد حسين بن الشيخ هاشم الكاظمي صاحب «هداية الأنام في شرح شرائع الإسلام» في سبعة وعشرين مجلداً.

الثاني: (وعن) الشيخ الفقيه المتبحر الشيخ نوح بن الشيخ قاسم النجفي الجعفري عن صاحب «الجواهر».

١. السيد مرتضى الكشميري النجفي الحائري، ولد في كشمير وهاجر إلى النجف وحضر على الشيخ محمد حسين الكاظمي والميرزا حسين الخليلي، ثم هاجر إلى كربلاء وحضر على الفاضل الأردكاني والشيخ زين العابدين المازندراني، وكان يقيم الجماعة في الرواق الحسيني الشريف ثم هاجر إلى النجف، توفي ١٣ شوال سنة ١٣٢٣هـ في الكاظمية، ثم حمل إلى كربلاء المقدسة ودفن بها. مصادر ترجمته: الإجازة الكبيرة ص ٤٣٢، الإسناد المصنّف ص ٢٢، أعيان الشيعة ج ٤٨ ص ٥٣، مصفّى المقال ص ٥٧، معارف الرجال ج ٢ ص ٤٠٩، معجم المؤلفين ج ١٢ ص ٢١٧، مكارم الآثار ج ٦ ص ١٩١٥، نجوم السماء ج ٢ ص ٢١٩، هدية الرازي ص ١٥٧ أعلام من كربلاء.

الثالث: (وعن) الشيخ الأجلّ محمد حسن آل ياسين عند رأس مولانا الإمام الجواد عليه السلام بالإجازة المحتملة عن صاحب «الجواهر».

الرابع: (وعن) السيد الأيّد محمد الساروي (عن) السيد السند والحبر المعتمد السيد أسد الله بن حجّة الإسلام (عن) صاحب «الجواهر».

الخامس: السيد السند الجليل والعالم الفقيه النبيل السيد حسين بن السيد محمد رضا ابن سيدنا العلامة بحر العلوم (عن) صاحب «الجواهر».

السادس: (وعن) السيد الأيّد البارع الفقيه السيد مهدي القزويني بطريقه الآتي.

السابع: (وعن) السيد الأجلّ الميرزا محمد هاشم بن الميرزا زين العابدين الخوانساري بطريقه الآتي.

الثامن: (وعن) العالم الأجلّ الفقيه النبيه الشيخ زين العابدين المازندراني الحائري حياً وميتاً عليه السلام المتوفى في ١٦ ذي القعدة ١٣٠٩هـ (عن ثلاثة):

١ - [عن] السيد السند الأيّد عمدة الأعلام وصاحب «ضوابط الأصول» و«دلائل الأحكام» السيد محمد إبراهيم بن السيد محمد باقر الموسوي القزويني.

٢ - [وعن] شيخنا العلامة أسوة الماضين وقدوة الأقدمين الشيخ الأجلّ المرتضى الأنصاري.

٣ - [وعن] السعيد الورع الأجلّ الشهير بسعيد العلماء المازندراني.

[الثاني عشر النوري: ١٢٥٤هـ - ١٣٢٠هـ]

الشيخ الإمام ثقة الإسلام حجّة الشريعة ومروّج الطريقة وشيخ الطائفة الحقّة المحقّة شيخنا ومولانا الحاج الميرزا حسين النوري عليه السلام ١ ابن الشيخ الإمام حجّة

١. الشيخ الميرزا حسين النوري، ولد في ١٨ شوال عام ١٢٥٤هـ في بلدة (نور) من مازندران وأخذ المقدمات فيها ثم هاجر إلى طهران وحضر على الشيخ عبدالرحيم البروجردي، وفي سنة ١٢٧٣هـ هاجر

الإسلام وعلم الأعلام التقي النقي مولانا الميرزا محمد تقي بن المولى المؤيد الميرزا علي محمد النوري (عن خمسة):

الأول: عن السيد التحرير الفقيه البارع السيد مهدي القزويني الحلبي النجفي المدفن ومرفده مشهور [توفي ١٣٠٠هـ] عن عمه السيد الفاجر السيد محمد باقر ابن السيد أحمد القزويني عن خاله سيدنا ومولانا آية الله بحر العلوم رحمته. وعن السيد الأجل العالم الفاضل البدل الزاهد العابد النقي السيد محمد تقي القزويني رحمته.
الثاني: وعن الشيخ العلامة الأنصاري قدس سره الشريف.

الثالث: وعن السيد الفقيه العيلم حجة الإسلام الميرزا محمد هاشم الخوانساري المتوفى في النجف في شهر رمضان المبارك سنة ١٣١٨هـ. (عن سبعة):

١ - عن السيد الأجل صدرالدين محمد العاملي عن سيدنا ومولانا آية الله بحر العلوم وعن الشيخ الأكبر كاشف الغطاء.

٢ - وعن والده الماجد السيد السند السيد زين العابدين بن السيد أبي القاسم جعفر فخر المجتهدين بن السيد حسين بن جعفر الكبير (عن أربعة):
١ - عن السيد الفقيه محمد بن الأمير معصوم الرضوي عن الشيخ الأكبر كاشف الغطاء.

﴿ إلى كربلاء وحضر على الشيخ عبدالحسين الطهراني شيخ العراقيين واختص به واستفاد منه كثيراً، ثم هاجر إلى النجف وحضر على الشيخ مرتضى الأنصاري والسيد الميرزا محمد حسن الشيرازي، وهاجر معه إلى سامراء واختص به، ثم رجع إلى النجف عام ١٣١٤هـ واستقر هناك حتى وافاه الأجل ليلة الأربعاء ٢٧ جمادى الآخرة سنة ١٣٢٠هـ. له مؤلفات كثيرة، أهمها وأشهرها «مستدرك الوسائل». مصادر ترجمته: الإجازة-الكبيرة ص ٤١١، ثبت الأسانيد العوالي ص ٩٩، الإسناد المصطفى ص ٥، نقيب البشر ج ٢ ص ٥٤٣، هدية الرازي ص ١٠١، هدية الأحابص ص ١٨٠، مصفى المقال ص ١٥٩، معارف الرجال ج ١ ص ٢٧١، مستدرك الوسائل ج ٣ ص ٨٧٧، المآثر والأثار ص ١٥٥، الكنى والألقاب ج ٢ ص ٥٤٤، علماء معاصرين ص ٧٠، الفوائد الرضوية ص ١٤٩، ريحانة الأدب ج ٣ ص ٣٨٩، أعلام من كربلاء.﴾

- ٢- وعن والده الأجل السيد أبي القاسم جعفر بن الحسين.
- ٣- وعن السيد محمد باقر حجة الإسلام، بأصبهان.
- ٤- وعن السيد إمام الجمعة الأمير محمد حسين بن الأمير عبد الباقي ابن الأمير محمد حسين بن الأمير محمد صالح الخواتون آبادي، وقد تكرر ذكر مشايخه.
- ٣- وعن السيد الأجل الأمير السيد حسن بن الأمير السيد علي المدرس الأصبهاني عن الشيخ محمد حسن صاحب «الجواهر» وعن السيد زين العابدين ابن السيد أبي القاسم جعفر الخوانساري.
- ٤- وعن الشيخ الفقيه البارع الزكي الشيخ مهدي بن الشيخ علي بن الشيخ الأكبر (عن اثنين):
- ١- عن الشيخ محمد حسن صاحب «الجواهر».
- ٢- وعن عمه الشيخ حسن بن الشيخ الأكبر عن الشيخ جعفر كاشف الغطاء.
- ٥- وعن السيد الفقيه البارع الأواه السيد أسد الله بن السيد محمد باقر حجة الإسلام عن والده.
- ٦- وعن العلامة الأنصاري.
- ٧- وعن الشيخ الزاهد العالم الفاضل الشيخ نوح النجفي رحمه الله تعالى عن صاحب «الجواهر».
- الرابع: عن الشيخ الأجل العلامة شيخ العراقيين الشيخ عبد الحسين بن علي الطهراني المتوفى سنة ١٢٨٦هـ (عن أربعة):
- ١- عن العالم الرفيع المولى محمد رفيع الجيلاني ؑ عن السيد السند الركن المعتمد المدعو بحجة الإسلام علي الإطلاق في جميع الآفاق سيدنا ومولانا الحاج السيد محمد باقر بن السيد محمد تقى الحسيني الموسوي الجيلاني الأصفهاني (عن أربعة):
- ١- عن السيد الأجل الأمير السيد علي صاحب «الرياض».

٢- وعن الشيخ الأكبر الشيخ جعفر كاشف الغطاء.

٣- السيد الأيّد السند قدوة العلماء وأسوة الفقهاء السيد محسن بن السيد حسن الحسيني الأعرجي الكاظمي صاحب كتاب «الجامع الكبير» الموسوم بالوسائل وكتاب «الوافي والمحصل في الأصول وكتاب العدة في الرجال». (عن الشيخ الأجلّ سليمان بن معتوق العاملي عن الشيخ يوسف البحراني. وعن المحقّق القميّ صاحب «القوانين».

٤- وعن العلامة المحقّق المدقّق القميّ مولانا الميرزا أبو القاسم الجيلاني القميّ صاحب «القوانين والغنائم» (عن أربعة):

١- الأستاذ الأكبر البهبهاني.

٢- الشيخ محمد مهدي بن بهاء الدين الفتوني العاملي شيخ بحر العلوم.

٣- فخر المجتهدين السيد حسين بن السيد أبي القاسم جعفر الكبير المشتهر بالمير، شارح «دعاء أبي حمزة الثمالي وزيارة عاشوراء» شيخ بحر العلوم.

٤- الشيخ العلامة الجليل الآقا محمد باقر بن محمد باقر الهزارجربي الفروي من مشايخ بحر العلوم عليه السلام (عن شيخين):

١- عن العالم الجليل الحاج الشيخ محمد بن الحاج محمد زمان الكاشاني.

٢- وعن العالم الجليل الميرزا إبراهيم بن الميرزا غياث محمد الأصفهاني.

٢- عن السيد الأيّد الجليل محمد شفيع بن السيد علي أكبر الجابلق صاحب كتاب «الروضة البهية في الطرق الشفيعية» أجازة لولده العزيز السيد علي أكبر الملقّب بأقا كوچك. [عن اثنين]:

١- عن السيد السند والركن المعتمد المدعو بحجة الإسلام علي الإطلاق في جميع الآفاق سيدنا ومولانا الحاج السيد محمد باقر بن السيد محمد تقي الحسيني الموسوي الجيلاني الأصفهاني.

٢- وعن العالم الجليل الآخوند المولى علي أكبر الخراساني (عن اثنين):

١- عن السيد الفقيه النبيه السيد محمد بن الأمير معصوم الرضوي المشهدي

الشهير بالقصير (عن ثلاثة):

١- عن السيد السند الأمير السيد علي صاحب «الرياض».

٢- وعن آية الله بحر العلوم.

٣- الشيخ الأكبر كاشف الغطاء.

٢- وعن السيد الأيد الأجل صدرالدين العاملي الآتي في مشايخ الشيخ مرتضى الأنصاري.

٣- وعن الحاج المولى حسين علي بن نوروز علي الملايري التويسركاني صاحب كشف الأسرار المتوفى سنة ١٢٦٩هـ عن الشيخ المحقق الجليل الشيخ محمد تقى بن عبدالرحيم الطهراني صاحب «التعليقة على المعالم» المتوفى سنة ١٢٤٨هـ (عن اثنين):

١- عن الشيخ الفقيه النبيه الشيخ أحمد بن زين الدين الأحسائي الحائري.

٢- وعن الشيخ الأكبر الشيخ جعفر كاشف الغطاء.

٤- عن العلامة صاحب الجواهر الشيخ محمد حسن بن الشيخ محمد باقر النجفي (عن ثلاثة):

١- عن الشيخ الفقيه النبيه الشيخ أحمد بن زين الدين الأحسائي الحائري (عن ستة):

١- عن آية الله بحر العلوم.

٢- وعن الأمير السيد علي صاحب «الرياض».

٣- وعن الشيخ أحمد بن الشيخ حسن البحراني عن والده المذكور عن الشيخ عبدالله بن الشيخ علي البلادي من مشايخ الشيخ يوسف البحراني.

٤- السيد المتبحر النحرير الأمير محمد مهدي الموسوي الشهرستاني الأصفهاني من مشايخ التراقي. (عن ثلاثة):

١- عن الشيخ محمد مهدي بن بهاء الدين محمد العاملي الفتوي النجفي من مشايخ بحر العلوم.

٢- وعن الشيخ الثقة الأجل شيخنا الشيخ يوسف البحراني.

٣- وعن الأستاذ الأكبر الآقا البهبهاني رحمته الله.

- ٥- وعن الشيخ أحمد بن الشيخ محمد آل عصفور عن والده المذكور عن الشيخ الأجل الشيخ عبدعلي أخو صاحب «الحدائق» وعن الشيخ الأجل حسين ابن محمد بن الشيخ جعفر الماحوزي من مشايخ الشيخ يوسف البحراني.
- ٦- وعن الشيخ الأكبر الشيخ جعفر بن الشيخ خضر الجناحي النجفي صاحب «كشف الغطاء» المتوفى ١٢٢٧هـ.
- ٢- وعن الشيخ الأكبر الشيخ جعفر بن الشيخ خضر الجناحي النجفي صاحب «كشف الغطاء» المتوفى ١٢٢٧هـ.
- ٣- وعن السيد العماد العلامة السيد محمد جواد صاحب «مفتاح الكرامة» (عن أربعة):
- ١- عن السيد الأيد بحر العلوم.
- ٢- وعن المولى العلامة المحقق القمي الميرزا أبو القاسم صاحب «القوانين والغنائم».
- ٣- وعن السيد السند المحقق المعتمد الأمير السيد علي صاحب الرياض بن السيد محمد علي الشهير بأقا السيد علي الطباطبائي الحائري رحمه الله تعالى عن إمام الجمعة الأمير عبد الباقي بن الأمير محمد حسين الخواتون آبادي من مشايخ بحر العلوم.
- ٤- وعن الأستاذ الأكبر آقا محمد باقر بن المولى محمد أكمل البهبهاني.
- الخامس: عن الشيخ الفقيه الورع الحاج المولى علي بن الحاج الميرزا خليل الطهراني (عن خمسة):
- ١- عن الشيخ العلامة صاحب «الجواهر» الشيخ محمد حسن بن الشيخ محمد باقر النجفي.
- ٢- وعن الشيخ الأجل الشيخ جواد بن الشيخ الجليل الشيخ محمد تقي الملام كتاب عن صاحب «مفتاح الكرامة».
- ٣- وعن الشيخ الجليل رضي الدين بن الشيخ الأجل زين العابدين عن صاحب «مفتاح الكرامة».

٤ - السيد المؤيد المسدد السيد محمد بن السيد العلامة محمد جواد العاملي
عن والده.

٥ - وعن الشيخ الورع الشيخ عبدعلي الرشتي (عن اثنين):

١ - عن العالم الفاضل الجليل الشيخ أبي علي [الحائري] محمد بن إسماعيل صاحب
كتاب «الرجال» عن الوحيد البهبهاني.

٢ - وعن السيد السند بحر العلوم قدس سره الشريف عن الأستاذ الأكبر الآقا محمد باقر
بن المولى محمد أكمل البهبهاني^١.

١ . يقول معدّ الكتاب: إلى هنا ينتهي من ذكرهم الشيخ الطهراني من مشايخه.

وهو يروي عن آخرين من أعلام الطائفة أمثال:

١ - السيد أبي تراب الخوانساري النجفي.

٢ - الشيخ علي كاشف الغطاء النجفي.

٣ - السيد ناصر حسين اللكنهوي الهندي.

٤ - الشيخ محمد صالح آل طعان الحائري.

٥ - الشيخ موسى الكرمنشاهي الحائري.

٦ - السيد الميرزا هادي الخراساني الحائري بالإجازة المدبجة.

٧ - الشيخ عباس القمي وغيرهم.

وكما يروي عن مشايخ العائمة ذكرهم مفصلاً في «ذيل المشيخة» وهي إجازته للمحنة الورع الشيخ
نجم الدين العسكري، وقد طبعت مع كتابه «الوضوء في الكتاب والسنة» في القاهرة من مطبوعات
النجاح.

[تفصيل طبقات الرواة]

الطبقة الأولى

أسوة العلماء الماضين وقدوة الفقهاء الأقدمين والآتين، ثالث المحققين ولا له ثاني، الشيخ العلامة مرتضى بن محمد أمين الأنصاري التستري. [١٢١٤هـ - ١٢٨١هـ] يروي عن شيخين:

الأول: الشيخ ثقة المعتمد العالم النبيل صاحب «المستند» والمولى الجليل أحمد بن الشيخ الأجل جامع السعادات المولى مهدي النراقي المتوفى ربيع الأول سنة ١٢٤٨هـ (عن خمسة):

١ - سيد فقهاء المتأخرين سند علماء اللاحقين الأمير السيد علي الطباطبائي صاحب الرياض بن الأمير السيد محمد علي جد المولى محمد أكمل بن الأمير أبي المعالي الصغير بن الأمير أبي المعالي الكبير صهر المولى محمد صالح المازندراني علي بنته، وهو صهر المولى محمد تقي المجلسي، [عن ثلاثة]:

١ - [عن] الوحيد البهبهاني الآتي في مشايخ بحر العلوم.

٢ - [وعن] السيد السند إمام الجمعة الأمير عبد الباقي بن إمام الجمعة الأمير محمد حسين الآتي من مشايخ بحر العلوم.

٣ - [وعن] السيد السند الجليل إمام الجمعة بأصهان سبط العلامة المجلسي.

٢ - (وعن) شيخ الفقهاء والعلماء الشيخ الأكبر صاحب «كشف الغطاء» الشيخ جعفر بن الشيخ خضر الجناحي النجفي (عن) (الوحيد البهبهاني).

٣ - (وعن) آية الله في أرضه بحر العلوم وهو فخر الشيعة وذخر الشريعة السيد السند محمد مهدي بن مرتضى الطباطبائي رحمته الله.

٤ - (وعن) السيّد الأيّد الجليل والمتمبّخر النحرير الأمير محمّد مهدي بن الأمير أبي القاسم الموسوي الشهرستاني الأصفهاني المجاور للحائر على مشرفه السلام المتوفى سنة ١٢١٦هـ (عن ثلاثة):

١- المحدث البحراني الشيخ يوسف.

٢- الأستاذ الأكبر البههاني الآقا باقر.

٣- الشيخ الأجلّ محمّد مهدي بن الشيخ بهاء الدين محمّد العاملي الفتوي النجفي.

٥ - (وعن) والده الجليل النبيل صاحب المقامات ومؤلف «جامع السعادات» المولى مهدي بن أبي ذرّ النراقي الكاشاني (عن ستة):

١- (عن) (صاحب الحدائق).

٢- (وعن) (الوحيد البههاني).

٣- (وعن) المولى محمّد إسماعيل بن محمّد حسين بن محمّد رضا المازندراني الخواجوي (عن) الشيخ حسين بن الشيخ محمّد بن الشيخ جعفر الماحوزي الآتي في مشايخ الشيخ يوسف البحراني.

٤ - (وعن) الشيخ الأجلّ محمّد مهدي الشيخ بهاء الدين محمّد العاملي الفتوي (عن) الشيخ الأعظم الثقة العدل المولى أبي الحسن الشريف العاملي الآتي في مشايخ الشيخ يوسف البحراني.

٥ - (وعن) المولى الجليل محمّد مهدي الهرندي الاصفهاني [عن اثنين]:

١ - (عن) الأمير محمّد حسين بن السيّد إمام الجمعة الأمير محمّد صالح بن الخواتون آبادي من المقرّبين لصاحب «الحدائق» وصهر العلامة المجلسي على بنته.

٢ - (وعن) الشيخ الأجلّ الأعظم حسين بن الشيخ محمّد بن الشيخ جعفر الماحوزي البحراني الآتي ذكره في مشايخ الشيخ يوسف البحراني صاحب «الحدائق».

٦ - (وعن) العالم الأجلّ الحاج الشيخ محمّد بن الحاج محمّد زمان الكاشاني (عن أحد عشر):

- ١- (عن) الأمير محمد حسين بن السيد إمام الجمعة الأمير محمد صالح الخواتون آبادي صاحب «حدائق المقرّبين» وصهر العلامة المجلسي على بنته.
- ٢- (وعن) الشيخ الأجل الأعظم حسين بن الشيخ محمد بن جعفر الماحوزي البحراني الآتي ذكره في مشايخ الشيخ يوسف البحراني.
- ٣- (وعن) المولى الأجل العالم الرباني الحاج محمد طاهر بن الحاج مقصود علي الأصفهاني (عن) (العلامة المجلسي).
- ٤- (وعن) الشيخ الفقيه الرضي المرضي المولى محمد قاسم بن محمد رضا الهزارجريبي (عن) (العلامة المجلسي).
- ٥- (وعن) المولى رفيع الدين محمد بن فرج الجيلاني المجاور للمشهد الرضوي (عن) العلامة المجلسي (وعن) العلامة المحقق جمال الملة والدين الآقا محمد الخوانساري.
- ٦- (وعن) الميرزا كمال الدين محمد بن معين الدين الفسوي الفارسي صهر العلامة المولى محمد تقي المجلسي على بنته.
- ٧- (وعن) السيد صدرالدين علي بن نظام الدين أحمد الشهرير بالسيد علي خان من مشايخ العلامة المجلسي، كما يأتي.
- ٨- (وعن) العالم الثقة الحاج عبدالله بن المولى عبدالرحيم الجيلاني المعروف بالهندي.
- ٩- (وعن) المولى الجليل محمد مهدي بن المولى محمد هادي المازندراني.
- ١٠- (وعن) المولى الأجل محمد شفيع الجيلاني عن المولى محمد بن عبدالفتاح التنكابني الشهرير بسراب.
- ١١- (وعن) السيد الأيد الميرزا محمد باقر بن علاء الدين محمد الكلستانه. (عن) المولى محمد بن عبدالفتاح التنكابني الشهرير بسراب (عن ثلاثة):
 - ١- (العلامة المجلسي).
 - ٢- المولى محمد باقر بن محمد مؤمن السبزواري صاحب الذخيرة والكفاية، بطريقه الآتي.

٣- المولى الأجل محمد علي الإسترآبادي (عن) المولى محمد تقي المجلسي (عن) شيخنا البهائي (وعن) السيد العالم السيد قاسم القهپاني (عن) شيخنا البهائي.

الثاني: السيد السند المؤيد المعتمد السيد صدرالدين محمد بن السيد صالح بن السيد محمد بن السيد إبراهيم الموسوي العاملي البغدادي الأصفهاني المسكن صهر الشيخ الأكبر كاشف الغطاء وأمه بنت الشيخ علي بن محيي الدين ابن الشيخ علي بن الشيخ محمد بن الشيخ حسن صاحب المعالم ؑ «توفي هذا السيد ليلة الجمعة رابع عشر محرّم سنة ١٢٦٣هـ وفي هذه السنة توفي الحاج الميرزا مسيح الطهراني، ودفنا في حجرة واحدة في الخارج من باب السلطاني من صحن النجف» يروي (عن ثلاثة):

١- (عن) (كاشف الغطاء) (عن) الأستاذ الأكبر البهبهاني (وعن) آية الله

بحر العلوم الطباطبائي.

٢- (وعن) الشيخ الأجل الشيخ سليمان العاملي (عن) السيد صالح (عن)

والده السيد محمد صهر صاحب الوسائل (عن) عمه صاحب الوسائل.

٣- (وعن) والده السيد الأمير صالح (عن) والده السيد المؤيد السيد محمد

صهر صاحب الوسائل (عن) الشيخ الثقة الجليل والمحدث المضطلع البصير

العدل الصدوق المؤتمن الشيخ محمد بن الحسن الحرّ العاملي صاحب التصانيف

الكثيرة التي منها كتاب وسائل الشيعة [عن تسعة]:

١- (عن) الشيخ الأجل عبدالسلام بن محمد الحرّ عمّ والد صاحب الوسائل (عن ثلاثة):

١- المحقق صاحب المعالم الشيخ حسن بن زين الدين الشهيد الثاني (وعن)

المحقق السيد محمد صاحب «المدرک».

٢- والده الجليل الشيخ محمد بن الحسين الحرّ العاملي (عن) شيخنا الشهيد

الثاني.

٣- الشيخ علي بن محمد بن الحرّ المقتول سماً (عن) المحققين صاحبي

«المعالم» و«المدارك».

٢- (وعن) والده الأجلّ الشيخ حسن الحرّ العاملي (عن) والده الأعظم الشيخ علي بن محمّد بن الحرّ المقتول سماً (عن) المحققين صاحبي «المعالم» و«المدارك».

٣- (وعن) الشيخ زين الدين بن الشيخ محمّد بن الشيخ حسن بن الشيخ زين الدين الشهيد (عن ثلاثة):

١- شيخنا البهائي.

٢- والده الأجلّ الشيخ محمّد بن الحسن بن الشهيد (عن) صاحبي «المعالم» و«المدارك».

٣- المولّى الأجلّ محمّد أمين الإسترآبادي (عن) صاحبي «المعالم» و«المدارك» (وعن) السيّد الأجلّ الميرزا محمّد بن علي الإسترآبادي (عن) الشيخ الأجلّ إبراهيم بن علي بن عبدالعالي الميسي (عن) والده الشيخ الجليل علي بن عبدالعالي الميسي.

٤- (وعن) خال والده الشيخ علي بن محمود العاملي (عن خمسة):

١- الشيخ محمّد بن علي الحرفوشي.

٢- السيّد نورالدين علي بن علي بن أبي الحسن العاملي (عن) المحققين صاحبي «المعالم» و«المدارك».

٣- الشيخ محمّد بن الشيخ حسن صاحب المعالم (عن) صاحبي «المعالم» و«المدارك».

٤- الشيخ محمّد بن علي العاملي (عن) الشيخ البهائي.

٥- الأمير فيض الله بن عبدالقاهر الحسيني التفريشي (عن) الشيخ محمّد بن الشيخ حسن صاحب «المعالم» (عن) صاحبي «المعالم» و«المدارك».

٥- (وعن) الشيخ الثقة أبي عبدالله الحسين بن الحسن بن يونس بن ظهير الدين العاملي: عن اثنين:

١- (عن) السيّد نورالدين علي بن علي بن أبي الحسن العاملي عن صاحبي «المعالم» و«المدارك».

٢- (وعن) الشيخ نجيب الدين علي بن محمد العاملي تلميذ صاحب «المعالم»:

عن اثنين:

١- (عن) صاحبي «المدارك» و«المعالم».

٢- (وعن) والده الأجل الشيخ محمد (عن) والده الشيخ مكّي بن عيسى

بن حسن الشامي (عن) شيخنا الشهيد الثاني.

٦- (وعن) المولى الأجل محمد طاهر بن محمد حسين الشيرازي النجفي القمي صاحب

لتصانيف الكثيرة، شيخ العلامة المجلسي توفي سنة ١٠٩٨ هـ.

٧- (وعن) السيد الأيدّ الشهير بالسيد الميرزا محمد بن شرف الدين علي الحسيني

الجزائري شيخ العلامة المجلسي. ويأتي ذكرهما.

٨- (وعن) المولى العلامة محمد باقر المجلسي.

٩- (وعن) عمّه الأجل محمد بن علي بن محمد الحرّ العاملي (عن ثلاثة):

١- السيد حسين بن صاحب «المدارك» قاضي قضاة المشهد (عن) الشيخ

البهائي (وعن) والده الأجل السيد محمد صاحب «المدارك».

٢- الشيخ حسين بن الحسن العاملي الهندي المشهدي (عن) الشيخ البهائي

(وعن) الشيخ محمد بن الشيخ حسن صاحب «المعالم».

٣- الشيخ الجليل ابن أخي الشهيد الثاني الحسن بن عبد النبي بن علي بن أحمد

العاني (عن) الشيخ المحقق الجليل الشيخ حسن صاحب «المعالم» بطرقه

(وعن) والده الأجل الشيخ عبد النبي أخي الشهيد الثاني (وعن) الشيخ الأجل

علي بن عبد العالي الميسي.

الطبقة الثانية:

آية الله في أرضه زخر الشيعة وفخر الشريعة صاحب الكرامات الباهرات

السيد السند محمد مهدي المدعو ببحرالعلوم [١١٥٥ هـ ١٢١٢ هـ] (عن ثمانية):

الأول: الشيخ الأجل الفقيه يوسف بن أحمد البحراني الحائري صاحب

«الحدائق» الآتي ذكر مشايخه.

الثاني: العالم الثقة الجليل الآقا محمد باقر بن محمد باقر الهزارجريبي، مرّ في مشايخ المحقق القميّ.

الثالث: فخر المجتهدين السيّد حسين بن السيّد أبي القاسم الخوانساري شارح «دعاء أبي حمزة الثمالي» (عن) المحدث الآقا محمد صادق التنكابني (عن) والده الأجل محمد عبد بن الفتاح التنكابني بطريقه الآتي (وعن) العلامة المجلسي.

الرابع: (وعن) الأستاذ الأكبر الوحيد البهبهاني الحائري المولى محمد باقر بن محمد أكمل (عن ثلاثة):

١ - (عن) السيّد السند العلامة الأوحّد السيّد محمد الطباطبائي البروجردي جدّ سيّدنا بحر العلوم.

٢ - (وعن) السيّد الأجل الأيّد الأوحّد صدرالدين بن محمد باقر الرضوي القميّ الغروي شارح «الوافية» عن المولى أبي الحسن الشريف الآتي في الشيخ يوسف البحراني.

٣ - (وعن) والده الأجل المولى محمد أكمل (عن خمسة):

١ - (عن) العلامة المجلسي.

٢ - (وعن) المولى محمد شفيع الاسترآبادي.

٣ - (وعن) الشيخ جعفر القاضي الكمره إي الأصفهاني المتوفّي سنة ١١١٥ هـ المدفون حول قبر العلامة المجلسي (عن) المولى محمد تقي المجلسي.

٤ - (وعن) جمال الملة والدين الخوانساري (عن) المولى محمد تقي المجلسي.

٥ - (وعن) المولى الميرزا محمد الشيرواني (عن) المولى محمد تقي المجلسي.

الخامس: (وعن) الشيخ الأجل محمد مهدي بن بهاءالدين محمد الفتوني العاملي النجفي (عن) العالم الجليل المولى أبي الحسن الشريف بن محمد طاهر

الفنوني النباطي العاملي صاحب «تفسير مرآة الأنوار» يأتي في مشيخة «سف»^١.
السادس: (وعن) العالم الفاضل الشيخ عبدالنبي القزويني اليزدي صاحب
«تتميم أمل الأمل» (عن خمسة):

١- (عن) السيد بحر العلوم [بالإجازة المدبجة].

٢- (وعن) العالم الجليل المولى علي أصغر المشهدي الرضوي (عن)
(العلامة محمد باقر المجلسي) والعلامة الآقا جمال الخوانساري والعلامة
السبزواري جميعاً.

٣- (وعن) السيد الأيّد الأمير محمّد صالح الحسيني القزويني (عن) (العلامة
محمد باقر المجلسي) والعلامة الآقا جمال الخوانساري والعلامة السبزواري
جميعاً.

٤- (وعن) السيد الأمير محمّد مهدي بن السيد محمّد إبراهيم القزويني (عن)
(العلامة محمد باقر المجلسي) والعلامة الآقا جمال الخوانساري والعلامة
السبزواري جميعاً.

٥- (وعن) السيد الأمير إبراهيم بن الأمير محمّد معصوم القزويني (عن
ثلاثة):

١- (العلامة محمد باقر المجلسي) والعلامة الآقا جمال الخوانساري والعلامة السبزواري
جميعاً.

٢- الشيخ الفقيه الأخر الشيخ جعفر القاضي (عن) المولى محمّد تقي المجلسي.

٣- جمال الملة والدين محمّد الخوانساري (عن اثنين):

١- (عن) المولى محمّد تقي المجلسي [بلا واسطة]

٢- (وعن) والده المحقق التحرير الآقا حسين بن جمال الدين الخوانساري

١. كذا في المشجرة، والرمز يعني الشيخ يوسف البحراني.

(وعن) المولى محمد تقي المجلسي.

السابع: (وعن) السيد الأيد المير السيد عبد الباقي إمام الجمعة في أصفهان (عن ثلاثة):

١ - (عن) الشيخ الأجل صاحب «الحدائق» الشيخ يوسف البحراني، الآتي ذكره.

٢ - (وعن) الشيخ الأجل الشيخ حسين الماحوزي، يأتي في مشايخ الشيخ يوسف البحراني.

٣ - (وعن) والده إمام الجمعة الأمير محمد حسين بن الأمير محمد صالح الخواتون آبادي (عن ستة):

١ - (عن) المولى أبي الحسن الشريف، يأتي في مشايخ الشيخ يوسف البحراني.

٢ - (وعن) المحقق جمال الملة والدين الخوانساري.

٣ - (وعن) والده الأجل الأمير محمد صالح بن عبد الواسع الخواتون آبادي صهر العلامة المجلسي علي بنته (عن) العلامة المجلسي (وعن) الشيخ المحقق محمد بن الشيخ الأجل صاحب المعالم (عن) المحققين صاحبي «المعالم» و«المدارك» بطريقتهما.

٤ - (وعن) السيد علي خان الشيرازي [يأتي في مشايخ المجلسي].

٥ - (وعن) الشيخ سليمان بن عبدالله البحراني السراوي (الآتي في مشايخ الشيخ يوسف البحراني).

٦ - (وعن) المولى محمد بن عبدالفتاح التنكابني (عن ثلاثة):

١ - (عن) (العلامة المجلسي).

٢ - (وعن) المولى محمد علي الإسترآبادي (عن) المولى محمد أخ المجلسي وعن السيد العالم السيد قاسم القهباني (عن) شيخنا البهائي.

٣ - (وعن) المولى المحقق محمد باقر بن محمد مؤمن الخراساني السبزواري صاحب «الذخيرة والكفاية» (عن ستة):

(١) - (عن) السيد حسين بن حيدر الكركي (عن) شيخنا البهائي

بالإجازة المدبجة ظاهراً.

(٢) - (وعن) الأمير السيد حسين الرضوي القساني (عن) شيخنا البهائي (وعن) السيد حسين بن حيدر الكركي (وعن) المحقق محمد بن صاحب «المعالم» (عن) صاحبي «المعالم» و«المدارك».

(٣) - (وعن) المولى الشيخ يحيى بن الحسن اليزدي (عن) شيخنا البهائي.

(٤) - (وعن) السيد نورالدين أخي صاحب «المدارك» (عن) صاحبي «المدارك» و«المعالم».

(٥) - (وعن) المولى العالم مقصود بن زين العابدين الإسترآبادي (عن) شيخنا البهائي.

(٦) - (وعن) الأجل الشيخ عبداللطيف صاحب كتاب «الرجال» (عن) شيخنا البهائي (وعن) صاحبي «المعالم» و«المدارك» (وعن) والده الأجل الشيخ نورالدين علي (عن) والده الشيخ أحمد بن أبي جامع العاملي (عن) شيخنا المحقق الكركي.

الثامن: (وعن) السيد الأيد الأمير السيد حسين بن الأمير السيد إبراهيم القزويني صاحب «معارج الأحكام في شرح المسالك» (عن أربعة):

١ - (عن) والده السيد الأمير إبراهيم بن الأمير محمد معصوم القزويني [عن

ثلاثة]:

١ - العلامة المجلسي.

٢ - (وعن) جمال الملة والدين محمد الخوانساري (عن) المولى محمد تقي المجلسي

٣ - (وعن) الشيخ الفقيه الأفخر الشيخ جعفر القاضي (عن) المولى محمد تقي المجلسي.

٢ - (وعن) المولى محمد علي الجزيني (عن) الشيخ محمد بن الحسن الحرّ

العاملي.

٣ - (وعن) السيد الأمير محمد مهدي بن السيد الأمير محمد إبراهيم القزويني

(عن) العلامة المجلسي (وعن) الأمير محمد إبراهيم بن الأمير محمد معصوم القزويني المتقدم.

٤ - (وعن) السيد الشهيد العلامة السيد نصر الله بن الحسين الحائري (عن ستة):

١ - (عن) العالم الجليل المولى أبي الحسن الشريف بن محمد طاهر الفتوني النباطي العاملي صاحب تفسير «مرآة الأنوار» الآتي في مشايخ الشيخ يوسف البحراني.

٢ - (وعن) الفاضل الجليل محمد باقر المكي (عن) السيد علي خان الشيرازي الآتي في مشايخ المجلسي.

٣ - (وعن) المولى محمد قاسم بن المولى محمد صادق بن المولى محمد بن عبدالفتاح التنكائبي (عن) الأمير محمد حسين الخواتون آبادي.

٤ - (وعن) المولى محمد حسين الطوسي البغميحي (عن) العلامة المجلسي (وعن) الحرّ العاملي (وعن) المولى محمد أمين بن المولى محمد علي الكاظمي صاحب كتاب المشتركات تلميذ الشيخ الطريحي (عن) شيخنا الشيخ فخر الدين بن طريح النجفي الآتي في مشايخ الشيخ يوسف البحراني.

٥ - (وعن) الشيخ أحمد الجزائري المجاور للغري، يأتي في مشايخ الشيخ يوسف البحراني.

٦ - (وعن) السيد عبدالله بن السيد نورالدين بن السيد نعمة الله الجزائري (عن خمسة):

(١) - (عن) السيد المُجاز [نصر الله الحائري بالإجازة المدبجة].

(٢) - (وعن) السيد الأيد صدرالدين بن محمد باقر الرضوي القميّ الفروي شارح الوافية، أستاذ المولى البهبهاني (عن) الشيخ أحمد الجزائري المجاور للغري، الآتي في مشايخ الشيخ يوسف البحراني (وعن) العالم الجليل المولى أبي الحسن الشريف محمد طاهر الفتوني النباطي العاملي صاحب «تفسير مرآة الأنوار» الآتي في مشايخ الشيخ يوسف البحراني.

(٣) - (وعن) السيد الأجلّ الأمير محمد حسين الخواتون آبادي، المذكور هنا.

(٤) - (وعن) السيد رضي الدين محمد بن علي بن حيدر الكركي العاملي (عن)

والده السيد علي بن حيدر (عن) العلامة المولى محمد شفيع الإسترآبادي (عن)
والده العلامة المولى محمد علي الإسترآبادي (عن) المولى محمد تقي
المجلسي.

(٥) - (وعن) والده السيد نورالدين بن نعمة الله الجزائري (عن) الشيخ محمد
بن الحسن الحرّ العاملي من مشايخ المجلسي (وعن) والده السيد الأيدّ الجليل
والمحدّث النبيل السيد نعمة الله بن عبدالله بن محمد بن الحسين الجزائري عن
(أحد عشر):

١ - (العلامة المجلسي).

٢ - المحقّق التحرير الآقا حسين الخوانساري المذكور.

٣ - السيد الأمير شرف الدين علي بن حجّة الله الشولستاني «من مشايخ
المجلسي».

٤ - السيد الأمير فيض الله بن السيد غياث الدين محمد الطباطبائي «من
مشايخ المجلسي».

٥ - السيد محمد الشهير بالسيد الميرزا بن شرف الدين علي بن نعمة الله
الجزائري من مشايخ المجلسي «الآتي ذكرهم جميعاً».

٦ - الشيخ الأجلّ جعفر بن جمال الدين البحراني «يأتي في مشيخة
المجلسي أيضاً».

٧ - العالم المفسّر الشيخ علي بن جمعة الحويزي المروسي صاحب
تفسير «نور الثقلين» (عن) المولى علي تقي بن الشيخ أبي العلاء محمد
هاشم الأصفهاني الكرمي (عن) شيخنا البهائي.

٨ - المحقّق السبزواري صاحب «الذخيرة».

٩ - الشيخ الأجلّ الشيخ صالح البحراني (عن) السيد نورالدين أخي
صاحب المدارك (عن) المحقّقين صاحبي «المدارك» و«المعالم»
بطرفهما.

١٠ - الشيخ الجليل حسين بن محيي الدين عبداللطيف (بالإجازة

المديجة) (عن) والده الأجل الشيخ محيي الدين (عن) السيد علي خان «الآتي في مشايخ المجلسي» (وعن) والده الأجل الشيخ عبداللطيف صاحب كتاب «الرجال» [عن ثلاثة]:

١ - شيخنا البهائي.

٢ - المحققين صاحبي «المعالم» و«المدارك» بطرقهما.

٣ - والده الأجل الشيخ نورالدين علي عن والده الشيخ أحمد بن أبي جامع العاملي عن شيخنا المحقق الكركي.

١١ - الشيخ الأجل هاشم بن الحسين بن عبدالرؤف الأحساني [عن ثلاثة]:

١ - السيد نورالدين أخي صاحب المدارك (عن) المحققين صاحبي «المدارك» و«المعالم».

٢ - الشيخ جواد بن سعدالله بن جواد البغدادي صاحب «مسالك الأفهام وشرح الدروس والجعفرية» (عن) شيخنا البهائي.

٣ - الشيخ محمد بن علي بن محمد الحرفوشي الكركي شارح «قواعد الشهيد» (عن) علي بن عثمان بن خطاب مرّة بن المؤيد الهمداني المعروف بابن أبي الدنيا المغربي المشهور.

الطبقة الثالثة

الشيخ عبدالله بن صالح بن جمعة بن شعبان بن علي بن أحمد بن ناصر بن محمد بن عبدالله، السماهيجي المولد والمنشأ، النعيمي، الماحوزي التحصيل، الاصبعي المنزل، الأوالي، المولود في يوم الثلاثاء ٢٧ محرّم سنة ١٠٨٦هـ والمتوفى سنة ١١٣٥هـ.

ذكر في إجازته للشيخ ياسين بن صلاح الدين بن علي بن ناصر البلادي في

آخر «منية الممارسين» طرق روايته كذلك (عن ستّة):

الأول: العلامة الشيخ سليمان بن عبدالله الماحوزي المتوفى سنة ١١٣١ هـ (عن) العلامة المجلسي محمد باقر بن محمد تقي.

الثاني: (عن السيد محمد بن حيدر بن علي الحسيني المكي (عن) العلامة المولى الشريف أبي الحسن بن محمد طاهر النباطي العاملي (عن) العلامة المجلسي محمد باقر محمد تقي.

الثالث: (عن الشيخ محمود بن عبدالسلام المعني - نسبة إلى عالي معن من قرى أوال - (عن) العلامة السيد هاشم التوبلي الكتكتاني.

الرابع: (عن الشيخ ناصر بن محمد الجارودي بإجازة المدبجة كما في إجازته له عن الميرزا عبدالله العلامة الأفندي (عن) العلامة المجلسي المولى محمد باقر بن محمد تقي (عن) والده التقي (عن) الشيخ البهائي .

الخامس: الشيخ أحمد بن علي بن حسن الساري المجاز (عن) العلامة المجلسي سنة ١٠٩٧ هـ ذكره في إجازته للشيخ ناصر الجارودي (عن ثلاثة):
١ - العلامة المجلسي.

٢ - الشيخ أحمد بن محمد بن يوسف البحراني المتوفى ١١٠٢ هـ (عن) والده الشيخ محمد بن يوسف المتوفى بقرية مقابى سنة ١١٠٣ هـ (عن) السيد محمد مؤمن بن دوست محمد الحسيني الإسترآبادي الآتي ذكره. (وعن) الشيخ علي بن سليمان بن درويش بن حاتم القدي (عن) الشيخ البهائي.

٣ - السيد محمد مؤمن بن دوست محمد الحسيني الإسترآبادي الشهيد للتشيع في مكة سنة ١٠٨٨ هـ مؤلف رسالة «الرجعة» المميز للعلامة المجلسي وللشيخ أحمد بن محمد بن يوسف، وفي الإجازتين ذكر مشايخه في خاتمة المستدرك (ص ٣٨٨) (عن أربعة):

١- الشيخ صاحب علي بن سلطان علي الإسترآبادي عن العلامة الميرزا محمّد بن إبراهيم الرجالي الإسترآبادي عن الشيخ إبراهيم بن علي الميبي بسنده.

٢- الشيخ إبراهيم بن عبدالله الخطيب.

٣- السيّد نورالدين علي أخ صاحب المدارك عن صاحب المدارك والمعالم.

٤- السيّد زين العابدين بن نورالدين الكاشاني مجاور بيت الله الحرام والشهيد بها للتشيع.

السادس: الشيخ محمّد بن يوسف بن علي بن كنبار الضبيري النعيمي البلادي البحراني (عن أربعة):

١- العلامة المجلسي (بلا واسطة).

٢- السيّد العلامة نعمّة الله بن عبدالله الموسوي الجزائري (عن) العلامة المجلسي.

٣- الشيخ محمّد بن ماجد الماحوزي البحراني (عن) العلامة المجلسي.

٤- الشيخ محمود بن عبدالسلام المعني البحراني (عن أربعة):

١- الشيخ سليمان بن صالح الدرازي البحراني عن الشيخ علي بن سليمان بن درويش بن حاتم القدي عن الشيخ البهائي.

٢- الشيخ محمد بن علي الكاظمي عن الشيخ حسام الدين الحلبي عن الشيخ البهائي.

٣- الشيخ محمد بن سليمان المقايبي عن الشيخ علي بن سليمان بن درويش بن حاتم القدي عن الشيخ البهائي.

٤- العلامة الشيخ محمد بن الحسن الحرّ العاملي (عن اثنين):

١- عن الشيخ زين الدين بن الشيخ محمد بن الحسن صاحب المعالم عن الشيخ البهائي.

٢- وعن العلامة المجلسي المولى محمد باقر بن محمد تقي عن والده التقي عن الشيخ البهائي.

الطبقة الرابعة

الشيخ الفقيه الذي ليس في الأخبارية له ثاني، الشيخ يوسف بن الشيخ أحمد ابن إبراهيم الدرازي البحراني الحائري [١١٠٧هـ - ١١٨٦هـ] [عن أربعة]:

الأول: (عن) المولى رفيع الدين محمد بن فرج الجيلاني المجاور للمشهد الرضوي. - قال الشيخ يوسف البحراني: وهذا الطريق أقرب طرقى^١ - (عن) جمال الملة والدين الآقا جمال بن محمد بن المحقق الآقا حسين الخوانساري المذكور في مشايخ بحر العلوم (وعن) (العلامة المجلسي).

الثاني: (وعن) الشيخ عبدالله بن الشيخ علي بن الشيخ أحمد البلادي البحراني. [عن ثلاثة]:

١ - (عن) الشيخ علي بن الشيخ حسن بن الشيخ يوسف بن الشيخ حسن البلادي (عن) الشيخ محمد بن ماجد بن مسعود البحراني الماحوزي (عن) (العلامة المجلسي)

٢ - (وعن) الشيخ سليمان بن عبدالله بن علي بن حسن بن أحمد بن يوسف بن علي البحراني الستراوي (بسنده الآتي).

٣ - (وعن) الشيخ محمود بن عبدالسلام البحراني [عن خمسة]:

(١) - الشيخ محمد بن علي الكاظمي (عن) الشيخ حسام الدين الحلبي (عن) الشيخ البهائي.

(٢) - الشيخ الأجل محمد بن الحسن الحرّ العاملي، الآتي في مشايخ العلامة المجلسي.

(٣) - الشيخ سليمان بن صالح الدرازي البحراني (عن) الشيخ سليمان بن درويش بن حاتم القديمي (عن) (العلامة المجلسي).

(٤) - الشيخ الأجل الثقة محمّد بن سليمان المُقابي البحراني (عن) الشيخ علي ابن سليمان بن درويش بن حاتم القدي.

(٥) - العلامة السيّد هاشم بن السيّد سليمان بن إسماعيل التويلي الكتكتاني (عن) السيّد عبدالعظيم بن السيّد عباس الإسترآبادي (وعن) الشيخ فخرالدين الطريحي (عن) الشيخ محمّد بن جابر النجفي (عن) الشيخ محمود بن حسام الدين ابن درويش علي الحلّي (عن) شيخنا البهائي.

الثالث: (وعن) الشيخ الأجل حسين بن الشيخ محمّد بن الشيخ محمّد جعفر الماحوزي البحراني (عن) الشيخ سليمان بن عبدالله بن علي بن حسن بن أحمد ابن يوسف بن علي البحراني السراوي [عن ستّة]:

١ - (عن) الشيخ محمّد بن مسعود بن ماجد البحراني الماحوزي (عن) (العلامة المجلسي).

٢ - (وعن) (العلامة المجلسي).

٣ - (وعن) الشيخ أحمد بن محمّد بن يوسف الخطّي [عن ثلاثة]:

(١) - (العلامة المجلسي).

(٢) - (وعن) والده الشيخ محمّد بن يوسف البحراني (عن) الشيخ علي بن

سليمان بن درويش بن حاتم القدي البحراني (عن) الشيخ البهائي.

(٣) - (وعن) السيّد محمّد مؤمن الإسترآبادي (عن) السيّد نورالدين علي بن

أبي الحسن أخي صاحب «المدارك» (عن) المحقّقين صاحبي «المعالم» و«المدارك» بطرقهما (وعن) السيّد نورالدين (عن) والده صاحب «المدارك» .

٤ - (وعن) الشيخ الأجل الصالح العابد الشيخ صالح بن عبدالكريم الكركزكاني

البحراني ﷺ (عن) الشيخ علي بن سليمان بن درويش بن حاتم القدي البحراني

(عن) الشيخ البهائي (وعن) السيّد نورالدين علي بن أبي الحسن أخي صاحب المدارك (عن) المحقّقين صاحبي «المعالم» و«المدارك» بطرقهما.

٥ - (وعن) السيد الشهير بالعلامة عند أهل البحرين السيد هاشم بن السيد سليمان بن السيد إسماعيل الكتكتاني (عن) السيد عبدالعظيم بن السيد عباس الإسترآبادي (وعن) الشيخ الأجل الشيخ فخرالدين الطريحي (عن) الشيخ محمد جابر النجفي (عن) الشيخ محمود بن حسام الدين الجزائري (عن) شيخنا البهائي.

٦ - (وعن) الشيخ الأجل سليمان بن علي الشاخوري البحراني [عن أربعة]:

- ١ - الشيخ علي بن سليمان بن درويش بن حاتم القدي البحراني (عن) شيخنا البهائي.
- ٢ - الشيخ صالح بن عبدالكريم الكركزي (عن) الشيخ علي بن سليمان بن درويش بن حاتم القدي البحراني (وعن) السيد نورالدين العاملي أخي صاحب «المدارك».
- ٣ - الشيخ أحمد بن محمد بن علي المقشاعي.
- ٤ - الشيخ جعفر بن كمال الدين البحراني [عن أربعة]:

١ - الشيخ علي بن سليمان بن درويش بن حاتم القدي البحراني (عن) شيخنا البهائي.

٢ - السيد نورالدين العاملي أخي صاحب «المدارك» (عن) صاحبي «المعالم» و«المدارك».

٣ - الشيخ حسام الدين محمود بن درويش علي الجزائري (عن) شيخنا البهائي.

٤ - الشيخ علي بن نصرالله الجزائري (عن) الشيخ الصالح يونس الجزائري (عن) الشيخ عبدالعالي المحقق الكركزي.

الرابع: (وعن) السيد الأجل السيد عبدالله بن السيد علوي البلادي [عن ثلاثة]:

- ١ - (عن) الشيخ أحمد بن الشيخ إبراهيم البحراني والد شيخنا يوسف (عن) الشيخ سليمان بن عبدالله بن علي بن حسن السراوي البحراني «مرّ ذكره هنا».
- ٢ - (وعن) الشيخ العالم عبدالله بن الحاج صالح بن جمعة البحراني جامع «الصحيفة العلوية» [عن ثلاثة]:

١ - الشيخ سليمان بن عبدالله بن علي بن حسن السراوي البحراني «مرّ ذكره هنا».

٢ - السيد محمد بن السيد علي بن السيد حيدر الموسوي العاملي المكي من مشايخ

السيد عبدالله بن السيد نورالدين الجزائري.

٣- الشيخ محمد بن يوسف بن علي بن كنيار الضيبي النعيمي البلادي (عن) الشيخ سليمان بن عبدالله الستراوي (وعن) الشيخ محمد بن ماجد البحراني الماحوزي عن العلامة المجلسي.

٣- (وعن) الشيخ أحمد بن إسماعيل الجزائري المجاور للغري ذكر مشايخه في إجازته التي ذكرت في «اللؤلؤة»^١ [عن أربعة]:

١- (عن) المولى محمد قاسم بن محمد صادق الإسترآبادي (عن) (العلامة المجلسي).

٢- (وعن) العالم العلامة المحقق المير محمد صالح بن عبدالواسع الحسيني (عن) (العلامة المجلسي).

٣- (وعن) الشيخ الأجلّ حسين بن عبدالعلي الخمايسي النجفي (عن) والده الشيخ الأجلّ الشيخ عبدالعلي (عن) الشيخ الأعلّم محمد بن الشيخ جابر النجفي (عن) والده الشيخ الأجلّ جابر بن عباس النجفي، الآتي في مشايخ المجلسي.

٤- (وعن) الأجلّ الأعظم الشريف العدل المولى أبي الحسن بن الشيخ محمد طاهر بن الشيخ عبدالحميد بن موسى بن علي بن المعتوق الغروي بن أخت الأمير محمد صالح الخواتون آبادي صهر العلامة المجلسي وهو جدّ شيخنا صاحب «الجواهر» وله تفسير «مرآة الأنوار» رحمه الله تعالى [عن تسعة]:

١- المولى محسن الكاشاني الشهير بفيض يأتي في مشايخ المجلسي.

٢- خاله المعظم الأمير محمد صالح الخواتون آبادي بن الأمير عبدالواسع (عن) الشيخ الجليل علي بن محمد بن صاحب «المعالم» بطرقة (وعن) العلامة المجلسي.

٣- السيد الأجلّ نعمة الله الجزائري، بطرقة الماضية.

٤- الشيخ الزاهد محمد قاسم الكاظمي المجاور للغري (عن) الشيخ الجليل فولاد الخادم بالمشهد الرضوي (عن) الشيخ البهائي.

٥ - الشيخ عبدالواحد بن أحمد البوراني النجفي (عن) الشيخ حسام الدين بن درويش علي الجزائري (عن) الشيخ البهائي، (وعن) الشيخ فخر الدين بن طريح النجفي (عن) الشيخ محمد بن حسام المشرفي (عن) الشيخ البهائي.

٦ - الشيخ الأجلّ صفّي الدين بن فخر الدين الطريحي (بطريقه المتقدّم).

٧ - الشيخ الواعظ الزاهد الحاج محمود الميمندي (عن) الشيخ محمد بن الحسن الحرّ العاملي الآتي في مشايخ المجلسي، والشيخ محمد بن جابر النجفي (وعن) السيّد نعمة الله الجزائري وتقدّم طريقه في بحر العلوم.

٨ - (العلامة المجلسي).

٩ - الشيخ الأجلّ أحمد بن محمد بن يوسف البحراني رحمه الله تعالى [عن ثلاثة]:

١ - السيّد الأجلّ المير محمد مؤمن الإسترآبادي الآتي في مشايخ المجلسي.

٢ - والده الشيخ السعيد محمد بن يوسف البحراني.

٣ - الشيخ علي بن سليمان القدي (عن) الشيخ البهائي.

الطبقة الخامسة:

الشيخ محمد بن الحسن بن علي بن الحسين الحرّ العاملي المشغري [المولود ٨ رجب ١٠٣٣ هـ، والمتوفّي ٢١ شهر رمضان ١١٠٤ هـ] (عن سبعة):

الأول: العلامة المجلسي محمد باقر، مديجةً، بطرقه الآتية.

الثاني: الشيخ محمد بن الشيخ حسن صاحب «المعالم» (عن) ابن عمته صاحب المدارك (وعن) والده صاحب «المعالم».

الثالث: الآقا حسين بن جمال الدين الخوانساري (عن) العلامة الشيخ محمد تقي المجلسي.

الرابع: الشيخ زين الدين بن محمد بن الحسن صاحب «المعالم» ولد سنة

١٠٠٩هـ توفي بمكة المكرمة ١٠٦٤هـ بطرقه (عن) شيخ الإسلام البهائي (وعن) والده العلامة الشيخ أبي جعفر محمد بن صاحب «المعالم» [ولد سنة ٩٨٠هـ وتوفي ١٠ ذي القعدة سنة ١٠٣٠هـ ودفن بجوار قبر السيدة خديجة في المعلى] يروي (عن اثنين):

١ - الشيخ أبي منصور الحسن صاحب «المعالم» بن زين الدين الشهيد [ولد ١٧ شهر رمضان سنة ٩٥٩هـ توفي سنة ١٠١١هـ] شارك الخمسة الأجلاء من مشايخ صاحب «المدارك» فإنهما كفرسي رهان.

٢ - ابن عمته صاحب «المدارك» السيد شمس الدين محمد بن علي بن الحسين بن أبي الحسن الموسوي الجبعي [ولد سنة ٩٤٦هـ توفي سنة ١٠٠٩هـ] يروي (عن خمسة):

١ - الشيخ الحسين بن عبدالصمد (عن) الشيخ زين الدين بن علي [الشهيد الثاني سنة ٩٦٥هـ].

٢ - الشيخ أحمد بن الحسن بن سليمان العاملي (عن) الشيخ زين الدين عليّ الشهيد المذكور.

٣ - السيد عليّ بن الحسين بن محمد بن محمد الشهر بآبن الصائغ الجزيني (عن) الشهيد المذكور.

٤ - السيد نورالدين عليّ بن الحسين بن أبي الحسن العاملي (عن) الشهيد المذكور.

٥ - المولى المقدّس أحمد بن محمد الأردبيلي (عن) السيد عليّ بن الحسين بن محمد بن محمد بن الصائغ (عن) الشهيد المذكور.

الخامس: السيد عليّ بن عليّ الموسوي (عن اثنين):

١ - عن الشيخ حسن صاحب «المعالم» (عن مشايخه الخمسة).

٢ - (وعن) المولى محمد أمين الإسترآبادي (عن اثنين):

١ - عن السيد محمد صاحب «المدارك» (عن) المولى المقدّس أحمد بن محمد الأردبيلي (عن) السيد عليّ بن الحسين بن محمد بن محمد بن الصائغ الجزيني (عن) الشيخ

زين الدين الشهيد (٩٦٥هـ).

٢- عن الميرزا محمد الإسترآبادي (عن) الشيخ إبراهيم بن علي بن عبد العالي الميسي
[عن اثنين]:

١- (عن) علي بن عبد العالي الميسي (عن) مشايخ الشهيد الثاني.

٢- (وعن) المحقق الكركي [عن اثنين]:

١- (عن) الشيخ علي بن هلال الجزائري (عن) الشيخ ابن فهد الحلبي.

٢- (وعن) محمد بن خواتون.

السادس: (وعن) الحسين بن الحسن العاملي (عن اثنين):

١- السيد علي بن علي الموسوي بسنده المتقدم.

٢- علي بن محمد العاملي (عن) أبيه محمد بن مكّي (عن) أبيه مكّي.

السابع: الشيخ علي بن محمود العاملي (عن ثلاثة):

١- الشيخ محمد بن علي العاملي (عن) الشيخ البهائي مدبجة.

٢- الشيخ محمد بن علي بن صاحب «المعالم» (عن) أبيه صاحب «المعالم»

(وعن) السيد محمد صاحب «المدارك».

٣- السيد نورالدين علي أخ صاحب المدارك (عن) الشيخ حسن صاحب

المعالم (وعن) السيد محمد صاحب المدارك.

الطبقة السادسة:

المولّي الأعظم آية الله الأكبر العلامة المجلسي محمد باقر بن محمد تقي

[١١١٠هـ - ١١٣٧هـ] قدّس سرهما القدوسي عن ٢١ شيخاً:

الأول: (عن) والده الأجل محمد تقي المجلسي الآتي ذكره.

الثاني: (وعن) الشيخ الثقة الجليل محمد بن الحسن الحرّ العاملي المشغري

صاحب «الوسائل وأمل الأمل» بطرقه السابقة [بالإجازة المدبجة].

الثالث: (وعن) الأمير محمّد قاسم بن الأمير محمّد الطباطبائي القهبائي (عن) شيخنا البهائي.

الرابع: (وعن) المولى محمّد شريف بن شمس الدين محمّد الرويدشتي (عن) شيخنا البهائي.

الخامس: (وعن) السيّد رفيع الدين بن محمّد بن السيّد حيدر الطباطبائي (عن) شيخنا البهائي.

السادس: (وعن) المولى حسن علي بن المولى عبدالله التستري (عن) المولى عبدالله بن الحسين التستري الآتي في مشايخ المولى محمّد تقي المجلسي.

السابع: (وعن) الشيخ عبدالله بن الشيخ جابر بن عباس العاملي ثمّ النجفي «يأتي في مشايخ المولى محمّد تقي المجلسي».

الثامن: (وعن) القاضي أبي الشرف الأصفهاني «يأتي في مشايخ المولى محمّد تقي المجلسي».

التاسع: (وعن) المولى محمّد محسن بن محمّد مؤمن الإسترآبادي (عن) السيّد الأعزّ السيّد نورالدين أخي صاحب «المدارك» (عن) المحقّقين الجليلين صاحب «المعالم» و«المدارك» بطرقهما (عن) شيخنا الشهيد الثاني (عن) السيّد الأيّد نورالدين والد صاحب «المدارك» (عن) شيخنا الشهيد الثاني.

العاشر: (وعن) المولى محمّد طاهر بن محمّد حسين الشيرازي (عن) السيّد الأعزّ نورالدين أخي صاحب «المدارك» [بطرقه المذكورة في السند المتقدّم].

الحادي عشر: (وعن) السيّد الجليل شرف الدين علي بن حجة الدين علي بن عبدالله الشولستاني الطباطبائي [عن خمسة]:

١ - (عن) الشيخ البهائي.

٢ - (وعن) الشيخ الأجلّ إبراهيم بن علي بن عبدالعالي الميسي (عن) والده الأجلّ علي بن عبدالعالي الميسي - الآتي ذكر مشايخه - (عن) الشيخ الأجلّ شيخنا

(المحقّق الكركي) وعن المحقّق الكركي [بلا واسطة أيضاً].

٣- (وعن) السيّد الأيّد الميرزا محمّد بن علي بن إبراهيم الإسترآبادي صاحب كتب «الرجال الثلاثة الكبير والوسيط والصغير» (عن) الشيخ الأجلّ إبراهيم علي بن عبدالعالي الميسي [بالأسانيد الثلاثة].

٤- (وعن) المولّي عبدالله بن الحسين التستري، من مشايخ المولّي محمّد تقي المجلسي.

٥- (وعن) الشيخ المحقّق محمّد ابن صاحب «المعالم» بطرقه المكرّرة (عن) السيّد الأيّد الميرزا محمّد بن علي بن إبراهيم الإسترآبادي صاحب كتب «الرجال الثلاثة الكبير والوسيط والصغير».

الثاني عشر: (وعن) المولّي الأجلّ الثقة المولّي خليل الغازي القزويني (عن) شيخنا البهائي.

الثالث عشر: (وعن) المولّي الجليل محمّد صالح بن المولّي أحمد السروي الطبري (عن) شيخنا البهائي.

الرابع عشر: (وعن) السيّد الأجلّ الأمير فيض الله الطباطبائي (عن) السيّد الجليل حسين بن السيّد حيدر العاملي الكركي يأتي في مشايخ المولّي محمّد تقي المجلسي.

الخامس عشر: (وعن) القاضي الأمير حسين بن حيدر العاملي الكركي.

السادس عشر: (وعن) السيّد محمّد الشهير بالسيّد الميرزا شرف الدين علي الجزائري (عن) والده الأجلّ السيّد علي بن نعمّة الله الجزائري (عن) الشيخ الفاضل الشيخ عبدالنبي بن الشيخ سعد الجزائري الحائري صاحب كتاب «الحاوي» (عن) السيّد محمّد صاحب المدارك بطرقه المذكورة.

السابع عشر: (وعن) السيّد الأيّد الثقة الجليل الشهيد السعيد الأمير محمّد مؤمن بن دوست محمّد الإسترآبادي رحمه الله تعالى [عن ثلاثة]:

- ١ - (عن) السيّد نورالدين أخي صاحب المدارك بطرقه (عن) المحقّقين الجليلين صاحبي «المعالِم» و«المدارك» بطرقهما (عن) شيخنا الشهيد الثاني.
- ٢ - (وعن) الشيخ إبراهيم بن عبدالله الخطيب المازندراني (عن) المولى الأجلّ الشيخ محمّد أمين الإسترآبادي صاحب «الفوائد المدنيّة» (عن) السيّد الثقة الأيّد الميرزا محمّد بن علي الإسترآبادي صاحب «الرجال» بطريقه المذكور.
- ٣ - (وعن) السيّد زين العابدين الكاشاني نزيل مَكّة المشرفّة (عن) المولى الأجلّ الشيخ محمّد أمين الإسترآبادي صاحب «الفوائد المدنيّة» (عن) السيّد الثقة الأيّد الميرزا محمّد بن علي الإسترآبادي صاحب «الرجال» بطريقه المذكور.
- الثامن عشر: (وعن) المولى المحقّق الجليل والفقيه الحكيم المفسّر المطّلع البصير محسن بن الشاه مرتضى بن الشاه محمود الشهير بالفيض الكاشاني [عن ستة]:

- ١ - (عن) شيخنا البهائي.
- ٢ - (وعن) الشيخ الجليل المحقّق محمّد بن الشيخ حسن بن زين الدين الشهيد رحمه الله تعالى. (عن) المحقّقين الجليلين صاحبي «المعالِم» و«المدارك» بطرقهما (عن) الشهيد الثاني (وعن) الشهيد الثاني [بلا واسطة أيضاً].
- ٣ - (وعن) السيّد ماجد بن السيّد هاشم بن علي العرّيضي - وهو أوّل من نشر الحديث بشيراز - (عن) الشهيد الثاني (وعن) الشيخ محمّد بن الشيخ حسن بن زين الدين (وعن) شيخنا البهائي.
- ٤ - (وعن) المولى الجليل الحكيم بلا نظير المولى محمّد إبراهيم الشيرازي الشهير بملاً صدرا (عن) شيخنا البهائي (وعن) الأيّد السيّد محمّد باقر المحقّق الداماد الإسترآبادي ثمّ الأصفهاني، وسُمّي بالداماد لكونه صهر السلطان، يأتي مشايخه في مشايخ المولى محمّد تقي المجلسي.

٥- (وعن) المولى محمد صالح المازندراني (عن) شيخنا البهائي.

٦- (وعن) العالم الثقة الجليل المولى خليل بن الغازي القزويني (عن) شيخنا

البهائي.

التاسع عشر: (وعن) السيد نورالدين علي بن علي بن الحسين بن أبي الحسن العاملي المتوفى سنة ١٠٦٨هـ إجازة بالمراسلة مع الشيخ الثقة علي بن السندي البحراني، ذكره في إجازته للحاج المولى محمد الأردبيلي.

العشرون: (وعن) الشيخ الأجل زين الدين علي بن المحقق الشيخ محمد بن المحقق الشيخ حسن صاحب «المعالم» بن زين الدين الشهيد [عن ثلاثة]:

١- والده الشيخ فخرالدين محمد (عن) الميرزا محمد بن علي الإسترآبادي صاحب كتاب الرجال، كما في «أمل الأمل» (وعن) والده الشيخ حسن صاحب «المعالم» والسيد محمد صاحب «المدارك» بطرقهما الخمسة.

٢- السيد نورالدين بن علي بن الحسين (عن) الشيخ حسن صاحب «المعالم» والسيد محمد صاحب «المدارك».

٣- الشيخ نجيب الدين علي بن محمد بن عيسى (عن) الشيخ حسن صاحب «المعالم» والسيد محمد صاحب «المدارك».

الواحد والعشرون: (وعن) السيد صدرالدين علي خان بن نظام الدين أحمد بن محمد معصوم الشيرازي المدني ثم الهندي شارح «الصحيفة السجادية والصمدية» [بالإجازة المدبجة] [عن أربعة]:

١- والده نظام الدين (عن) السيد نورالدين علي بن علي بن أبي الحسن أخي صاحب «المعالم» و«المدارك» (عن) صاحبي «المعالم» و«المدارك» بطرقهما الخمسة) (وعن) والده السيد نورالدين علي بن الحسين.

٢- عن أبائه المبجلين واحد (عن) واحد.

- ٣- الشيخ الأجلّ زين الدين علي بن المحقّق الشيخ محمّد بن المحقّق الشيخ حسن صاحب «المعالم» بن شيخنا زين الدين الشهيد [بالسند المتقدّم].
- ٤- الشيخ الجليل جعفر بن كمال الدين البحراني (عن) الشيخ الأكرم حسام الدين محمود بن درويش علي الحلّي (عن) شيخنا البهائي (وعن) السيّد نورالدين علي بن علي بن أبي الحسن أخي صاحبي المعالم والمدارك [في السند المتقدّم]. (وعن) الشيخ الأجلّ علي بن نصر الله الجزائري (عن) العالم الشيخ يونس الجزائري (عن) الشيخ الأجلّ عبدالعالي بن المحقّق الكركي (عن) الشيخ المحقّق علي بن عبدالعالي الكركي.

الطبقة السابعة:

- الشيخ الأجلّ الصفي والعالم والورع التقي المولى محمّد تقي بن مقصود علي المجلسي (١٠٠٣هـ - ١٠٧٠هـ) [عن أحد عشر]:
- الأول: (عن) الشيخ الكامل العارف الثقة بهاء الملة والدين بطريقه الآتي.
- الثاني: (وعن) القاضي معز الدين محمّد بن القاضي جعفر الاصفهاني (عن) الشيخ الأجلّ إبراهيم القطيفي البحراني (عن) (المحقّق الكركي) (وعن) الشيخ الجليل إبراهيم بن الحسن الوزّاق (عن) الشيخ الأعظم زين الدين أبي الحسن عليّ ابن هلال الجزائري بطريقه الآتي.
- الثالث: (وعن) الشيخ العابد يونس الجزائري (عن) الشيخ الأجلّ عبدالعالي بن المحقّق الثاني (عن) (المحقّق الكركي).
- الرابع: (وعن) الشيخ الأعظم الشيخ أبي البركات الواعظ رحمته الله (عن) (المحقّق الكركي).
- الخامس: (وعن) الشيخ الأجلّ جابر بن عبّاس النجفي (عن) (المحقّق

الكركي) (وعن) الشيخ الفاضل الشيخ عبدالنبي بن الشيخ سعد الجزائري صاحب كتاب «الحاوي» (عن) السيد محمد صاحب «المدارك» بطرقه.

السادس: (وعن) الشيخ الأجل عبدالله بن الشيخ جابر بن عباس النجفي رحمته (عن) والده الشيخ جابر [بسند المذكور]. (وعن) المولى درويش محمد بن محمد بن الشيخ حسن العاملي (عن) (المحقق الكركي).

السابع: (وعن) القاضي أبي الشرف الأصفهاني (عن) المولى درويش محمد بن الشيخ حسن العاملي (عن) المحقق الكركي.

الثامن: (وعن) السيد إبراهيم بن الحسين الحسيني الشهير بالميززا إبراهيم الهمداني - كان شديد الاختلاط مع الشيخ البهائي وبينهما «مكاتبات» ذكره في «السلافة» - (عن) الشيخ الجليل محمد بن أحمد بن نعمه الله بن خواتون آبادي العاملي الجزائري (عن) والده الشيخ أحمد بن نعمه الله بن خواتون العاملي الجزائري (عن) والده الأجل نعمه الله بن خواتون العاملي الجزائري (وعن) جدّه الأجل المذكور (عن) (المحقق الكركي) (وعن) والده شهاب الدين أبي العباس أحمد بن شمس الدين محمد بن خواتون (عن) والده شمس الدين خواتون العاملي (عن) الشيخ زين الدين جعفر بن حسام العاملي العيناني (عن) السيد عز الدين الحسن بن أيوب بن نجم الدين الأعرج الحسيني الأطراوي العاملي بطريقه الآتي.

التاسع: (وعن) الشيخ الجليل المولى عبدالله بن الحسين التستري [عن أربعة]:

١ - الشيخ الأجل نعمه الله بن خواتون والد الشيخ أحمد.

٢ - الشيخ أبي البركات الواعظ بطريقه المذكور.

٣ - الشيخ أحمد بن نعمه الله بن خواتون العاملي الجزائري (عن) والده

المذكور).

٤ - المولى أحمد الأردبيلي (عن) السيد علي بن الحسين بن محمد الشهير بابن الصائغ (عن) شيخنا الشهيد الثاني.

العاشر: (وعن) السيد الشريف ذي المفاخر المير محمد باقر بن المير محمد الشهير بالمحقق الداماد الحسيني الإسترآبادي بإجازة لطيفة ذكرها في «الروضات» [عن أربعة]:

١ - السيد الجليل نورالدين علي بن أبي الحسن العاملي والد صاحب «المدارك» ٩ (عن) شيخنا الشهيد الثاني.

٢ - الشيخ الثقة الأجل الشيخ حسين بن عبدالصمد والد البهائي (عن) شيخنا الشهيد الثاني. (وعن) السيد عزالدين الحسن بن أيوب بن نجم الدين الأعرج الحسيني الأطراوي العاملي بطريقه الآتي.

٣ - الشيخ الجليل الشيخ عبدالعالي والمحقق الثاني وهو معاصر الميرزا مخدوم الجرجاني (عن) (المحقق الكركي).

٤ - السيد الأيد الجليل السيد أبو الحسن الموسوي (عن) شيخنا الشهيد الثاني.

الحادي عشر: (وعن) السيد الأيد الأجل السيد حسين بن السيد حيدر بن قمر الحسيني العاملي الكركي [عن ستة]:

١ - (عن) السيد الشريف ذي المفاخر المير محمد باقر بن المير محمد الشهير بالمحقق الداماد الحسيني الإسترآبادي [بسنده المتقدم].

٢ - (وعن) الشيخ الثقة العارف بهاء الملة والدين محمد بن الحسين بن عبدالصمد الحارثي العاملي.

٣ - (وعن) العالم الفاضل المحقق الشيخ محمد بن صاحب «المعالم» (عن) المحققين الجليلين صاحبي «المعالم» و«المدارك» بطرقهما السابقة.

٤ - (وعن) الشيخ الأجل نورالدين محمد بن حبيب الله (عن) السيد الجليل السيد مهدي بن السيد محسن الرضوي المشهدي (عن اثنين):
١ - شيخنا المحقق الثاني الكركي.

٢ - والده السيد الأجل السيد محسن القمي الرضوي (عن) الشيخ الجليل محمد بن إبراهيم بن أبي جمهور الأحسائي صاحب «العوالي» بترقه (عن) السيد شمس الدين محمد بن السيد كمال الدين موسى الحسيني.

٥ - (وعن) الشيخ علي بن محمد بن مكّي تلميذ صاحب «المعالم» وهو الشيخ المحدث المتكلم الفقيه لقبه نجيب الدين. وله شرح على «اثنى عشرية» أستاذه صاحب «المعالم» وهو جمع «ديوان شعره» (عن ثلاثة):
١ - (عن) والده الشيخ الأجل شمس الدين محمد بن مكّي (عن ثلاثة):

١ - (عن) شيخنا الشهيد الثاني

٢ - (وعن) والده الشيخ مكّي بن عيسى بن حسن جمال الدين عيسى الشامي العاملي.

٣ - (وعن) الشيخ محيي الدين الميسي عن الشيخ علي بن عبدالعالي الميسي عن المحقق الكركي .

٢ - (وعن) صاحبي «المعالم» و«المدارك».

٣ - (وعن) الشيخ الثقة العارف بهاء الملة والدين محمد بن الحسين بن عبدالصمد الحارثي العاملي.

٦ - (وعن) الشيخ الأعظم محمود شجاع الدين بن علي الحسيني المازندراني (عن اثنين):

١ - (عن) الشيخ حسين بن عبدالحميد.

٢ - (عن) المولى كريم الدين الشيرازي.

كلاهما عن ثلاثة:

١ - المولى محمود الجابقي (عن) شيخنا المحقق الثاني الكركي (عن) الشيخ الأجل علي

بن هلال الجزائري الآتي ذكره (عن) الشيخ أحمد بن فهد الحلبي الآتي ذكره أيضاً (عن) الفاضل المقداد (وعن) الشيخ عز الدين أبي المكارم الحسن بن العشرة الآتي (عن) شيخنا الشهيد الأول .

٢- السيد حسين الاسترآبادي (عن) شيخنا المحقق الثاني الكركي، بنفس هذا الطريق .
٣- الشيخ إبراهيم القطيفي البحراني (عن) شيخنا المحقق الثاني الكركي، بنفس هذا الطريق ،و أيضاً: (عن) الشيخ إبراهيم بن الحسن الوراق (مباشرة) وبواسطة الشيخ علي بن أبي جعفر (عن) الوراق (عن) ابن هلال الجزائري بطريقه المذكور .

الطبقة الثامنة:

الشيخ الإمام شيخ الإسلام بهاء الملة والدين محمد بن الشيخ الأجل حسين ابن عبدالصمد الحارثي [٩٥٣هـ - ١٠٣١هـ]: (عن) والده الأجل الشيخ حسين بن عبدالصمد الحارثي الهمداني العاملي ؑ [عن شيخين]:

الأول: (عن) السيد الأجل الأيّد السيد حسن بن السيد جعفر بن فخرالدين حسن ابن أيوب بن نجم الدين الأعرجي العاملي توفي سنة ٩٣٣هـ (عن) الشيخ النبيل علي بن عبدالعالي الميسي ؑ الآتي ذكره (وعن) الشيخ علي الكركي.

الثاني: (وعن) الشيخ العلامة زين الدين السعيد الشهيد بن الشيخ نورالدين علي ابن أحمد العاملي ؑ الشهير بالشهيد الثاني [عن ثلاثة]:

١- (عن) السيد الأجل الأيّد السيد حسن بن السيد جعفر بن السيد فخرالدين حسن بن أيوب بن نجم الدين الأعرجي العاملي توفي سنة ٩٣٣هـ .

٢- (وعن) الشيخ الحليل شهاب الدين أبي العباس أحمد بن شمس الدين محمد بن خواتون العاملي العيناثي ؑ (عن) الشيخ نورالدين علي بن الحسين عبدالعالي المحقق (وعن) والده الأجل شمس الدين محمد (عن) الشيخ الجليل

أحمد بن الحاج علي العاملي العيناثي (عن) الشيخ الأجلّ زين الدين جعفر بن حسام العاملي (عن) السيّد الأجلّ الأيّد عزّالدين الحسن بن أيّوب بن نجم الدين الأعرج الحسيني العاملي [الآتي ذكره].

٣- (وعن) الشيخ النبيل علي بن عبدالعالي الميسي رحمته (عن ثلاثة):

١- (عن) الشيخ الأجلّ محمّد بن محمّد بن داود الجزيني العاملي بن عمّ الشهيد الأوّل

[عن أربعة]:

١- الشيخ أبي القاسم علي بن عليّ بن جمال الدين محمّد بن طيّ العاملي [عن

اثنين]:

١- شمس الدين محمّد بن محمّد بن عبدالله العريضي (عن) السيّد

حسن بن أيّوب الشهير بابن نجم الدين الأعرج الحسيني العاملي (عن)

(الشهيد الأوّل).

٢- الشيخ الأجلّ زين الدين جعفر بن حسام العاملي (عن) السيّد الأجلّ

الأمير عزّالدين الحسن بن أيّوب بن نجم الدين الأعرج الحسيني

العاملي الأطراوي رحمته (عن أربعة):

(١) الشهيد الأوّل.

(٢) فخر المحققين ابن آية الله العلامة الحلّي رحمته (عن) (العلامة

الحلّي).

(٣) السيّد ضياء الدين بن مجدالدين أبي الفوارس (عن)

(العلامة الحلّي).

(٤) السيّد عميدالدين الأخ الأصغر للسيّد ضياء الدين [عن

أربعة]:

١- العلامة الحلّي.

٢- والده مجدالدين أبي الفوارس محمّد بن أبي

الحسن علي (عن) (العلامة الحلّي).

٣- جدّه فخرالدين علي (عن) السيّد عبدالحميد بن

فخار بن معدّ الموسوي.

٤ - الشيخ مفيد الدين بن جهم رحمه الله

٢ - السيّد الأجلّ علي بن دقماق صاحب «نزّهة العشاق» (عن) الشيخ شمس الدين محمد بن شجاع القطن صاحب كتاب «معالم الدين في فقه آل ياسين» (عن) الشيخ جمال الدين المقداد بن عبدالله بن محمد بن الحسين بن محمد السيوري صاحب كتاب «التنقيح، وكنز العرفان» الشهير بالفاضل المقداد رحمه الله (عن) شيخنا السعيد الشهيد الأول رحمه الله تعالى.

٣ - الشيخ الأجلّ ضياء الدين علي بن الشهيد الأول (عن) (الشهيد الأول) (وعن) السيّد العلامة النقيب تاج الدين أبي عبدالله محمد بن القاسم بن معيّه الحسيني الرماحي (عن) (العلامة الحلّي).

٤ - عزّ الدين أبي المكارم الحسن بن أحمد بن يوسف بن علي الكركي المعروف بابن العشرة [عن ستّة]:

١ - الشيخ الجليل أحمد بن فهد الحلّي المذكور في إجازته.

٢ - السيّد بن معيّه الآتي ذكره في مشايخ الشهيد.

٣ - الشيخ شمس الدين محمد بن نجدة الشهير بابن عبدالعالي (عن) (الشهيد الأول).

٤ - الشهيد الأول «ذكره بن أبي الجمهور وهو اشتباه»

٥ - الشيخ الأجلّ ضياء الدين علي بن الشهيد الأول (عن) (الشهيد الأول) (وعن) أبي عبدالله محمد بن القاسم بن معيّه الحسيني الرماحي (عن) (العلامة الحلّي).

٦ - الشيخ رضي الدين أبي طالب محمد بن (الشهيد الأول) «ذكره في «أمل الآمل» اشتبهاً بأخيه علي» (عن) (الشهيد الأول) (وعن) أبي عبدالله محمد بن القاسم بن معيّه الحسيني الرماحي (عن) (العلامة الحلّي).

٢ - (وعن) الشيخ الثقة الجليل محمد بن أحمد بن محمد الصهيوني العاملي رحمه الله تعالى وقدّس سره السبحاني (عن) الشيخ أبي القاسم علي بن علي بن جمال الدين محمد بن طيّب العاملي (عن) الشيخ الأجلّ زين الدين جعفر بن حسام العاملي (عن) اليد الأجلّ

الأيد عز الدين الحسن بن أيوب بن نجم الدين الأعرج الحسيني العاملي الأطراوي رحمه الله (الآتي ذكر سنده)

٣- الإمام العلامة المحقق نادرة الزمان وبيتمة الأوان علي بن الحسين بن عبد العالي الكركي الشهير بالمحقق الثاني رحمته (عن أربعة):

١- (عن) أبي يحيى زكريا الأنصاري.

٢- (وعن) كمال الدين محمد بن أبي الشريف المقدسي.

٣- (وعن) الشيخ الثقة الجليل شمس الدين محمد بن خواتون العاملي العيناوي بطريقه المذكور (عن) الشيخ الجليل أحمد بن علي العاملي العيناوي (عن) الشيخ الأجل زين الدين جعفر بن حسام العاملي (عن) السيد الأجل عز الدين بن أيوب بن نجم الدين الأعرج الحسيني العاملي الأطراوي رحمته بطرقه.

٤- (وعن) الشيخ زين الدين أبي الحسن بن هلال الجزائري (عن) الشيخ الأجل عز الدين أبي المكارم الحسن بن العشرة بطرقه (وعن) الشيخ الجليل أبي العباس أحمد بن شمس الدين محمد بن فهد الأسدي الحلبي (عن ستة):

١- الشيخ جمال الدين المقداد بن عبدالله (الفاضل المقداد) (عن) (الشهيد الأول).

٢- الشيخ زين الدين أبي الحسن علي بن أبي محمد الحسن بن الشيخ شمس الدين بن الحسن الحائري الخازن الشهير بعلي بن الخازن خازن الحائر الشريف (عن) (الشهيد الأول).

٣- السيد العلامة بهاء الدين علي بن غياث الدين عبد الكريم بن عبد الحميد النيلي النجفي رحمته (عن) (الشهيد الأول) (وعن) العلامة الحلبي (وعن) السيدين الجليلين الأخوين السيد ضياء الدين والسيد عميد الدين «الآتي ذكرهما في مشايخ الشهيد».

٤- الشيخ الأجل فخر الدين أحمد بن عبدالله بن سعيد بن المتوج المشهور بابن المتوج البحراني رحمته (عن) (العلامة الحلبي).

٥- الشيخ ظهير الدين علي بن يوسف بن عبد الخليل النيلي (عن) (العلامة الحلبي).

٦- الشيخ نظام الدين علي بن عبد الحميد النيلي (عن) (العلامة الحلبي).

الطبقة التاسعة:

شيخنا أبو عبدالله محمد بن الشيخ جمال الدين مكّي بن محمد بن حامد بن أحمد النبطي العاملي الجزيني [٧٣٤هـ - ٧٨٦هـ] السعيد الشهيد الأول [عن ثلاثة عشر]:

الأول: (عن) السيّد ضياء الدين بن السيّد مجد الدين أبي الفوارس الأخ الأرشد للسيّد العميدي وهما ابنا أخت العلامة الحلّي (عن) (العلامة الحلّي).

الثاني: (وعن) الشيخ فخر الملة والدين أبو طالب محمد بن العلامة الحلّي المعبر عنه بفخر الدين، وفخر الإسلام، وفخر المحققين، والفخر المطلق (عن) والده (العلامة الحلّي).

الثالث: (وعن) الشيخ جلال الدين محمد بن الشيخ شمس الدين محمد بن أحمد الكوفي الهاشمي الحائري (عن) (المحقق الحلّي).

الرابع: (وعن) الشيخ قطب الدين أبو جعفر محمد بن محمد الرازي البويهي صاحب «شرح الشمسية والمطالع» توفي سنة ٧٧٦هـ (عن) (العلامة الحلّي).

الخامس: (وعن) السيّد الجليل عميد الدين عبدالمطلب بن السيّد مجد الدين أبي الفوارس محمد بن أبي الحسن عليّ المتوفّي سنة ٧٥٤هـ [عن خمسة]:

١ - (العلامة الحلّي).

٢ - والده مجد الدين أبي الفوارس محمد بن أبي الحسن عليّ (عن) (العلامة الحلّي).

٣ - جدّه فخر الدين بن أبي الحسن عليّ (عن) السيّد الجليل عبد الحميد بن فخر بن معد (عن) والده فخر بن معد الموسوي الحائري الذي ذكر في مشايخ المحقق الحلّي.

٤- الشيخ مفيد الدين بن جهم.

٥- الشيخ علي بن الشيخ سديد الدين أخ العلامة الحلبي (عن) والده الأعرز سديد الدين (وعن) (المحقق الحلبي).

السادس: (وعن) السيد أبو طالب أحمد بن إبراهيم محمد بن زهرة الحسيني (عن) (العلامة الحلبي) (وعن) عمه علاء الدين أبي الحسن علي بن زهرة.

السابع: (وعن) السيد شمس الدين محمد بن أحمد بن أبي المعالي العلوي توفي سنة ٧٦٩هـ [عن اثنين]:

١- خاله صفي الدين محمد بن الحسن بن محمد أبي الرضا البغدادي عن فخار ابن معد الحائري الذي يذكر في مشايخ المحقق الحلبي.

٢- الشيخ كمال الدين علي بن الشيخ شرف الدين الحسين بن حماد الواسطي [عن سبعة]:

١- الشيخ شمس الدين محمد بن أحمد بن صالح السبيبي القسيني (عن) أبيه محمد عن الشيخ راشد بن إبراهيم بن إسحاق البحراني (عن) السيد ضياء الدين فضل الله الراوندي.

٢- الشيخ شمس الدين محفوظ بن وشاح بن محمد (عن) (المحقق الحلبي).

٣- السيد عبد الكريم بن طاوس.

٤- الشيخ نجيب الدين يحيى بن أحمد بن سعيد ابن عم المحقق الحلبي.

٥- الشيخ الحكيم كمال الدين ميثم البحراني شارح «نهج البلاغة» من مشايخ العلامة الحلبي.

٦- الشيخ نجم الدين جعفر بن محمد بن نما الحلبي صاحب كتاب «مثير الأحران».

٧- المحدث الجليل الشيخ محمد بن جعفر بن علي بن جعفر المشهدي الحائري صاحب «المزار».

الثامن: (وعن) مشايخ الشهيد السيد مهنا بن الجليل سنان، القاضي بالمدينة (عن) (العلامة الحلبي) (وعن) ولده فخر المحققين.

التاسع: (وعن) السيد علاء الدين بن أبي الحسن علي بن محمد بن الحسن ابن زهرة (عن) (العلامة الحلبي) (وعن) الشيخ نجم الدين طومان بن أحمد العاملي (عن) الشيخ الجليل شمس الدين أبي جعفر محمد بن أحمد صالح السبيبي القسيني [عن ثمانية]:

١- السيد فخار بن معد الموسوي [الحائري صاحب كتاب «الرد على الذاهب إلى تكفير أبي طالب» توفي ٦٣٠هـ في الحائر الشريف ودفن به ، يروي عن والده معد بن فخار وابن إدريس وشاذان بن جبرائيل والشيخ نصر بن علي الخازن الحائري وغيرهم].

٢- الشيخ نجيب الدين محمد بن نما الحلبي.

٣- المحقق الحلبي.

٤- السيد رضي الدين علي بن طاوس.

٥- السيد أبي الفضائل أحمد بن طاوس .

٦- الشيخ شمس الدين علي بن ثابت بن عبيدة السوراوي عن الشيخ عربي ابن مسافر العبادي (عن أربعة):

١- الشيخ الأمين أبي عبدالله حسين بن أحمد بن طحال المقدادي (عن) الشيخ الجليل أبي علي الحسن بن محمد بن الحسن الطوسي (عن) والده (شيخ الطائفة أبي جعفر الطوسي).

٢- الشيخ أبو محمد إلياس بن هشام الحائري (عن) (أبي علي ابن شيخ الطائفة).

٣- الشيخ عماد الدين الطبري أبي جعفر محمد له كتاب «بشارة المصطفى» (عن) (شيخ الطائفة).

٤- الشيخ الفقيه أبو عبدالله الحسين بن جمال الدين هبة الله بن الحسين بن رطبة السوراوي (عن) (شيخ الطائفة).

٧- الشيخ محمد بن أبي البركات الصنعاني أجازة في سنة ٦٣٦هـ (عن) الشيخ

عربي بن مسافر العبادي [بالسند المتقدّم].

٨- السيّد رضيّ الدين محمّد بن محمّد بن زيد بن الداعي الحسيني الأقطسي الأوي (عن) والده فخرالدين (عن) والده رضيّ الدين محمّد (عن) والده زيد عن والده الداعي زيد بن عليّ بن الحسين بن الحسن بن أبي الحسن عليّ بن أبي محمّد الحسن - النقيب الرئيس - بن عليّ بن محمّد بن عليّ بن عليّ المعروف بالجزري (الذي قتله الرشيد) بن أبي محمّد الحسن الأقطس - صاحب راية محمّد بن عبدالله بن الحسن، حين خرج في المدينة - بن أبي الحسن عليّ الأصغر بن الإمام السجّاد عليه السلام يروي [عن سته]:

١- شيخنا أبي جعفر الطوسي [شيخ الطائفة].

٢- أبي الصلاح الحلبيّ.

٣- ابن البرّاج.

٤- السيّد المرتضى.

٥- سلّار بن عبدالعزيز.

٦- تقيّ الدين الحلبيّ.

العاشر: (وعن) الشيخ الأجلّ جلال الدين أبو محمّد الحسن بن الشيخ نظام الدين أحمد بن الشيخ نجيب الدين أبي إبراهيم - أو أبي عبدالله - محمّد بن نما الحلبيّ (عن ثلاثة):

١- الشيخ رضيّ الدين أبي الحسين عليّ بن أحمد المزيدي.

٢- الشيخ نجيب الدين يحيى بن أحمد بن سعيد الحلبيّ ابن عمّ المحقّق الحلبيّ.

٣- والده نظام الدين أحمد بن محمّد بن نما الحلبيّ (عن) والده نجيب الدين محمّد بن نما الحلبيّ (وعن) أخيه جعفر بن محمّد بن نما صاحب «مثير الأحران وشرح الثار» (عن) والده المذكور.

الحادى عشر: (وعن) الشيخ زين الدين أبي الحسن عليّ بن أحمد بن طراد المطار آبادي (عن ثلاثة):

١ - العلامة الحلّي.

٢ - الشيخ صفّي الدين محمّد بن يحيى بن سعيد (عن) والده الشيخ نجيب الدين يحيى بن أحمد بن سعيد الحلّي ابن عمّ المحقّق الحلّي.

٣ - الشيخ تقي الدين بن الحسن بن داود صاحب الرجال المشهور بابن داود (عن ثلاثة):

(١) - السيّد الأجلّ أحمد بن طاوس.

(٢) - السيّد عبدالكريم بن طاوس.

(٣) - الشيخ نجم الدين بن المحقّق الحلّي.

الثاني عشر: (وعن) الشيخ رضيّ الدين أبي الحسن عليّ بن الشيخ السعيد جمال الدين أحمد بن يحيى المزيدي الحلّي (عن ثمانية):

١ - والده جمال الدين أحمد بن يحيى المزيدي.

٢ - السيّد رضيّ الدين بن معيه الحسنّي.

٣ - الشيخ شمس الدين محمّد بن أحمد بن صالح.

٤ - الشيخ شمس الدين محمّد بن جعفر بن نما الحلّي المعروف بابن

الابريسي.

٥ - الشيخ صفّي الدين محمّد بن نجيب الدين يحيى بن سعيد الحلّي صاحب

كتاب «الجامع».

٦ - الشيخ نجيب الدين محمّد بن جعفر بن نما الحلّي.

٧ - العلامة الحلّي.

٨ - الشيخ تقي الدين الحسن بن داود صاحب «الرجال» المتقدّم ذكره

بإسناده.]

الثالث عشر: (وعن) السيد تاج الدين محمد بن السيد جلال الدين أبي جعفر القاسم بن الحسين بن القاسم بن الحسن العلوي الحسيني الديباجي الشهير بالقاضي تاج الدين محمد بن معيه - وقد كان هو شيخاً لولدي الشهيد الأول وأختهما، وهما الشيخ أبو طالب محمد، والشيخ أبو القاسم علي - (عن أحد عشر):

١ - الشيخ جلال الدين محمد ابن الكوفي الحائري.

٢ - الشيخ جمال الدين يوسف بن حماد.

٣ - الشيخ صفي الدين محمد بن الشيخ نجيب الدين بن يحيى بن سعيد

الحلي.

٤ - السيد كمال الدين الحسن بن محمد الأوي.

٥ - آية الله العلامة الحلبي، كما صرح الشهيد الثاني في «إجازة الشيخ حسين

ابن عبدالصمد الحارثي».

٦ - ظهير الدين محمد ابن فخر المحققين (عن) فخر المحققين (عن) العلامة

الحلي.

٧ - السيد سعيد محمد بن علي الأعرج الحسيني (عن) العلامة الحلبي.

٨ - نصير الدين علي بن محمد بن علي القاشي معاصر للقطب الرازي (عن)

السيد جلال الدين جعفر بن علي صاحب دار الصخر الحسيني عن المحقق

الحلي.

٩ - السيد جلال الدين جعفر بن علي صاحب دار الصخر الحسيني (عن)

المحقق الحلبي.

١٠ - السيد علم الدين المرتضى علي بن السيد عبدالحميد بن السيد فخار بن

معد الحائري (عن) أبيه السعيد عبدالحميد (عن) والده السيد فخار بن معد

الحائري.

١١ - السيّد أبو القاسم عليّ بن غياث الدين عبدالكريم بن جمال الدين أحمد بن طاوس (عن ستّة):

١- (عن) عمّه الأكمل رضي الدين عليّ بن طاوس.

٢- (وعن) الخواجه نصير الملتّة والدين.

٣- (وعن) الشيخ مفيد الدين بن جهم.

٤- (وعن) نجيب الدين يحيى بن سعيد ابن عمّ المحقّق.

٥- (وعن) السيّد عبدالحميد بن فخار بن معدّ الحائري.

٦- (وعن) الشيخ الحكيم ميثم البحراني شارح النهج عن الخواجه نصير الدين الطوسي

وعن الشيخ جمال الدين عليّ بن سليمان البحراني عن الشيخ كمال الدين أحمد بن عليّ

بن سعيد بن سعادة عن الشيخ نجيب الدين محمّد السوراوي.

الطبقة العاشرة:

آية الله العلامة الشيخ جمال الدين الحسن بن يوسف بن مطهر الحلّي [مولده في ٢٩ شهر رمضان سنة ٦٤٨هـ - وتوفي ٢١ شهر محرّم سنة ٧٢٦هـ] (عن تسعة):

الأول: (عن) خاله الأكبر وأستاذه الأعظم أبو القاسم نجم الدين جعفر بن

الحسن ابن يحيى بن سعيد الهذلي الحلّي الملقّب بالمحقّق على الإطلاق.

الثاني: (وعن) الشيخ الفقيه محمّد بن عليّ بن محمّد جهم الأسدي (عن)

السيّد الأجلّ فخار بن معدّ الموسوي.

الثالث: الشيخ حسين بن الشيخ جمال الدين عليّ بن سليمان البحراني (عن)

والده الشيخ جمال الدين (عن) الشيخ كمال الدين أبي جعفر أحمد بن عليّ بن

سعادة (عن) الشيخ نجيب الدين محمّد بن السوراوي.

الرابع: (وعن) الشيخ كمال الدين بن ميثم بن عليّ بن ميثم البحراني صاحب

«الشروح الثلاثة على النهج» وشارح «مائة كلمة من كلمات أمير المؤمنين (عليه السلام)».

(عن اثنين):

١ - (عن) الشيخ جمال الدين بن علي بن سليمان البحراني (عن) الشيخ كمال الدين أبي جعفر أحمد بن علي بن سعادة (عن) الشيخ نجيب الدين محمد السوروي.

٢ - (وعن) سلطان المحققين الخواجه نصيرالدين الطوسي (عن) والده محمد ابن الحسن الطوسي (عن) السيد فضل الله الراوندي (وعن) الشيخ معين الدين سالم بن بدران المازني صاحب المواريث (عن) السيد محمد بن زهرة صاحب «الغنية».

الخامس: (وعن) الشيخ نجيب الدين بن أحمد بن يحيى بن أحمد بن يحيى بن الحسين بن سعيد الهذلي الحلبي [عن خمسة]:

١ - الشيخ نجم الدين المحقق الحلبي.

٢ - الشيخ نجيب الدين محمد بن نما الحلبي.

٣ - السيد شمس الدين أبي علي فخار بن معد الموسوي.

٤ - الشيخ محمد بن أبي البركات (عن) الشيخ الفقيه محمد عربي بن مسافر

العبادي [عن أربعة]:

١ - الشيخ الأمين أبي عبدالله الحسين بن أحمد بن طحال المقدادي (عن) الشيخ أبي علي،

الحسن بن محمد بن الحسن الطوسي (ابن شيخ الطائفة) المفيد الثاني (عن) شيخ الطائفة.

٢ - الشيخ عمادالدين الطبري صاحب كتاب «بشارة المصطفى» (عن) المفيد الثاني)

(عن) شيخ الطائفة.

٣ - الشيخ أبي محمد إلياس بن محمد بن هشام الحائري ؑ عن المفيد الثاني عن شيخ

الطائفة.

٤ - الشيخ الفقيه أبي عبدالله الحسين بن جمال الدين هبة الله بن الحسين بن رتبة

السوروي (عن) المفيد الثاني (عن) شيخ الطائفة.

٥ - السيد محيي الدين أبو حامد محمد بن عبدالله بن زهرة الحسيني الحلبي له

كتاب «الأربعين» (عن) برهان الدين محمد بن محمد بن عليّ الحمداني القزويني
 (عن) الشيخ الأجلّ منتجب الدين عليّ بن عبيدالله صاحب «الفهرست» (وعن)
 الشيخ سديدالدين محمود بن عليّ الحمصي صاحب «التعليق» المعروف.
 السادس: (وعن) والده الأجلّ سديدالدين أبي المظفر يوسف بن زين الدين
 عليّ بن المطهر الحلّي عن أحد عشر:

١- المحقّق سلطان المحقّقين الخواجه نصيرالدين الطوسي.

٢- الشيخ نجيب الدين أبي إبراهيم محمد بن نما الحلّي

٣- السيّد أبي عليّ فخار بن معدّ الموسوي رحمته الله.

٤- الشيخ يحيى بن محمد بن يحيى بن الفرج السوراي (عن) الشيخ رشيدالدين ابن
 شهر آشوب المازندراني. (وعن) الشيخ الفقيه الحسين بن هبة الله ابن رتبة السوراي.

٥- السيّد عزيزالدين أبي الحسن بن أبي الحارث محمد الحسيني.

٦- السيّد رضي الدين عليّ بن طاوس الحلّي.

٧- الشيخ سديدالدين سالم بن محفوظ السوراي.

٨- السيّد أحمد بن يوسف بن أحمد العريضي العلويّ الحسيني (عن) برهان الدين محمد
 بن محمد القزويني (عن) الشيخ منتجب الدين عليّ بن عبيدالله صاحب «الفهرست»
 (وعن) الشيخ سديدالدين محمود بن عليّ بن الحمصي صاحب «التعليق» المعروف
 (وعن) الشيخ نصيرالدين راشد بن إبراهيم البحراني (عن) السيّد فضل الله الراوندي بطرقه
 (وعن) القاضي أبي الحسن عليّ ابن عبدالجبار بن عبدالله الرازي (عن ثلاثة):

١- والده عبدالجبار الملقّب بالمفيد (عن) شيخ الطائفة.

٢- الشيخ أبو الحسين سعيد بن هبة الله المعروف بالقطب الراوندي.

٣- السيّد ضياءالدين أبي الرضا فضل الله الراوندي.

٩- الإمام مهذب الدين الحسين بن أبي الفرج ردة النيلي (عن اثنين):

١- (عن) الشيخ الجليل أحمد بن عليّ بن عبدالجبار الطبرسي (عن) الإمام

قطب الدين سعيد بن هبة الله الراوندي.

٢- الشيخ أمين الدين أبي نصر الحسن بن الفضل الطبرسي صاحب «مكارم

الأخلاق» (عن) والده الأجلّ الفضل بن الحسن الطبرسي صاحب التفسير المسمّى «بمجمع البيان».

١٠- الشيخ الجليل عليّ بن ثابت السوراي (عن) الشيخ الفقيه أبي محمّد عربي بن مسافر العبادي (عن) الشيخ جمال الدين الطبري أبي جعفر محمّد بن أبي القاسم صاحب كتاب «بشارة المصطفى».

١١- السيّد صفّي الدين أبي جعفر محمّد بن معدّ بن عليّ بن رافع بن أبي الفضائل معدّ بن عليّ بن حمزة (عن اثنين):

«١» - برهان الدين محمّد بن محمّد القزويني عن الشيخ منتجب الدين (وعن) سديدالدين محمود الحمصي.

«٢» - الشيخ أبي الحسن عليّ بن يحيى بن عليّ الخياط (عن ثمانية):

١ - برهان الدين محمّد بن محمّد القزويني المتقدّم.

٢ - نصيرالدين عليّ بن حمزة بن الحسن الطبري.

٣ - الشيخ عليّ بن نصر الله بن هارون المعروف جدّه بالكمال الحلّي.

٤ - الشيخ أبو طالب نصيرالدين عبدالله بن حمزة بن عبدالله بن حمزة بن الحسن بن عليّ بن النصير الطوسي (عن) الشيخ عفيف الدين محمّد بن الحسين الشوهاني (عن) شيخه عليّ بن محمّد القميّ (عن) شيخه المفيد عبدالجبار بن عبدالله المقرئ (عن) شيخ الطائفة.

٥ - الشيخ المقرئ جعفر بن أبي الفضل محمّد بن محمّد بن شعرة الجامعي.

٦ - الشيخ المحقّق ابن بطريق الحلّي.

٧ - الشيخ محمّد بن إدريس الحلّي.

٨ - الشيخ الفقيه أبي محمّد عربي بن مسافر العبادي (عن) الشيخ جمال الدين الطبري أبي جعفر محمّد بن أبي القاسم صاحب كتاب «بشارة المصطفى».

السابع: (وعن) السيّد الجليل رضي الدين أبي القاسم عليّ بن أبي إبراهيم

سعد الدين موسى بن جعفر بن طاوس أخى أحمد بن طاوس - وهذا هو صاحب الكرامات المشهورة - (عن عشرة):

١ - الشيخ نجيب الدين محمد السوراي.

٢ - الشيخ نجيب الدين محمد بن نما الحلبي.

٣ - السيد شمس الدين فخار بن معد.

٤ - الشيخ تاج الدين الحسن بن الدرربي.

٥ - السيد صفى الدين محمد بن معد الموسوي.

٦ - الشيخ حسين بن محمد السوراي (عن) الشيخ عماد الدين الطبري

صاحب «بشارة المصطفى».

٧ - السيد كمال الدين حيدر بن محمد بن زيد بن محمد بن عبدالله الحسيني

قرأ عليه في السبت ١٦ جمادى الآخرة عام ٦٢٠ هـ ذكره في كتابه في الباب الرابع والتسعين بعد المائة.

والسيد كمال الدين حيدر يروي (عن) ابن شهر آشوب بإجازته في ترجمة

السيد حيدر في «أمل الآمل».

٨ - السيد أبي حامد محيي الدين محمد بن عبدالله بن زهرة الحسيني بن أخى

محمد بن زهرة الحلبي صاحب «الغنية».

٩ - الشيخ سديد الدين بن سالم بن محفوظ بن عزيزة بن وشاح السوراي

الحلبي صاحب «المناهج في الكلام» (عن) الشيخ نجيب الدين يحيى بن سعيد جد المحقق الحلبي (وعن) الحسين بن رطبة السوراي (عن) الشيخ أبي علي.

١٠ - الشيخ الجليل أبي الحسن علي بن يحيى بن علي الفقيه الخياط (أو

الحناط) (عن تسعة):

١ - الشيخ عربي بن مسافر العبادي.

٢ - الشيخ المحقق بن بطريق الحلبي.

- ٣- الشيخ الفقيه محمد بن إدريس الحلبي.
 - ٤- الشيخ برهان الدين محمد بن محمد القزويني.
 - ٥- الشيخ نصير الدين علي بن حمزة بن الحسن الطوسي.
 - ٦- الشيخ علي بن نصر الله بن هارون المعروف جدّه بالكمال.
 - ٧- الشيخ المقرئ جعفر بن أبي الفضل محمد بن محمد بن شعرة الجامعي.
 - ٨- الشيخ عبدالله بن حمزة بن الحسن أبي علي بن أبي جعفر الطوسي (عن) الشيخ عفيف الدين محمد بن الحسين الشوهاني (عن) شيخه علي بن محمد القمي (عن) شيخه المفيد أبي الوفاء عبد الجبار (عن) شيخ الطائفة.
 - ٩- الشيخ شاذان بن جبرائيل القمي (عن) أبي محمد الحسين بن حسولة بن صالحان الخطيب القمي في الجامع العتيق بقم^١ (عن) الشيخ الصدوق أبي عبدالله جعفر بن محمد بن أحمد بن العباس الدرويستي (عن) أبيه محمد بن أحمد (عن) الصدوق ابن بابويه.
- الثامن: (وعن) السيد الجليل أحمد بن أبي إبراهيم سعد الدين موسى بن جعفر - الذي هو صهر شيخ الطائفة علي ابنته - بن محمد بن أحمد بن محمد بن أحمد بن أبي عبدالله محمد الملقّب بالطاوس (عن سبعة):
- ١- الشيخ الفقيه الحسين بن محمد السوراوي (عن) الشيخ أبي علي الحسن ابن محمد بن الحسن الطوسي (عن) الشيخ الطوسي.
 - ٢- السيد الجليل فخار بن معدّ الموسوي.
 - ٣- السيد صفّي الدين محمد بن معدّ.
 - ٤- الشيخ نجيب الدين محمد بن نما الحلبي.
 - ٥- السيد أبو حامد محيي الدين محمد بن عبدالله بن زهرة ابن صاحب «الغنية».
 - ٦- الشيخ الفقيه محمد بن غالب عن السيد الجليل صفّي الدين محمد بن

١. كما في البحار في إجازة صاحب المعالم.

معدّ الموسوي.

٧- الشيخ أبي عليّ الحسين بن حشوم.

التاسع: (وعن) سلطان المحققين الخواجه نصيرالملة والدين محمد بن

محمد بن الحسن الطوسي [عن ثلاثة]:

١- والده الأعزّ الشيخ الأجلّ محمد بن الحسن الطوسي (عن) السيّد فضل الله

الراوندي.

٢- الشيخ معين الدين سالم بن بدران بن عليّ المازني المصري الذي تذكر

فتاواه في كتب الإرث (عن) السيّد الجليل بن زهرة صاحب كتاب «الغنية».

٣- الشيخ الجليل برهان الدين محمد بن محمد بن عليّ الهمداني القزويني

نزير الري صاحب كتاب «البراهين» [عن اثنين]:

١- الشيخ سديدالدين محمود بن عليّ بن الحسن الحمصي الرازي صاحب كتاب «المنقذ

من التقليد المرشد إلى التوحيد المعروف بالتعليق العراقي»

(عن) الشيخ الإمام موقّ الدين الحسين بن الفتح الواعظ البكرآبادي (عن) الشيخ أبي

عليّ (عن) والده شيخ الطائفة.

٢- الشيخ الأجلّ منتجب الدين أبي الحسن عليّ بن الشيخ أبي القاسم عبيدالله بن الشيخ

أبي محمد الحسن - الملقّب بحسّكا الرازي - بن الحسين بن الحسن بن الحسين بن عليّ

بن الحسين بن موسى بن بابويه القميّ صاحب الرجال المشهور «بفهرست منتجب

الدين» يروي [عن ستّة]:

١- السيّد أبي تراب المرتضى صاحب «تبصرة العوام» الفارسي وكتاب

«الفصول» (عن) الشيخ الفقيه سلاّر بن عبدالعزيز.

٢- وأخوه شيخ السادة أبو حرب السيّد المجتبيّ.

وهما ابنا الداعي بن أبي القاسم الحسيني، المحدثان العالمان، كلاهما (عن)

الشيخ المفيد (عبدالرحمن النيسابوري) ابن عمّ أبي الفتوح الرازي .

٣- الشيخ الجليل ابن عمّه بابويه (عن) أبيه الفقيه الصالح الثقة أبي المعالي سعد

(عن) أبيه الفقيه أبي جعفر محمد عن أبيه الفقيه ثقة الدين الحسن (عن) أبيه الفقيه أبي عبدالله الحسين (عن) والده علي بن الحسين بن موسى بن بابويه الشيخ الصدوق.

٤ - الشيخ الإمام قطب الدين سعيد بن هبة الله الراوندي.

٥ - السيد أبو الرضا فضل الله بن علي الحسيني الراوندي.

٦ - والده الشيخ موفق الدين أبو القاسم عبيدالله (عن) والده شمس الإسلام أبي محمد الحسن المعروف بحسكا عن أبيه الشيخ الجليل حسين (عن خمسة):

١ - عن آبائه إلى آخرهم.

٢ - عمه أبي جعفر جد بابويه.

٣ - القاضي ابن البراج.

٤ - الشيخ سلار بن عبدالعزيز.

٥ - شيخ الطائفة الطوسي.

الطبقة الحادية عشر:

شيخنا الشيخ أبو القاسم نجم الدين جعفر بن الحسين بن يحيى بن الحسن بن سعيد الهذلي الحلبي «المحقق» المطلق [٦٠٢هـ - توفي ٢٤ ربيع الآخر عام ٦٧٦هـ] (عن سبعة):

الأول: (عن) الشيخ الصالح تاج الدين الحسن بن علي الدربي (عن أربعة):

١ - (عن) رشيد الملة والدين شمس الإسلام أبي عبدالله محمد بن علي بن شهر آشوب بن كياكي المكتبي بأبي نصر بن أبي الجيش السروي المازندراني الفقيه المحدث المفسر صاحب كتاب «المناقب والمعالم» وغيرهما. وهو يروي عن سبعة وعشرين شيخاً على التفصيل الآتي، إن شاء الله تعالى.

٢ - (عن) الشيخ الفقيه أبي محمد عربي بن مسافر العبّادي.

٣ - (عن) الشيخ محمد بن عبدالله البحراني الشيباني.

٤ - (عن) الشيخ الأمين أبي عبدالله محمد بن أحمد بن شهریار الخازن (عن) شيخ الطائفة.

الثاني: (وعن) الشيخ المتكلم البارع سديدالدين سالم بن محفوظ بن عزيزة ابن وشاح السوروي صاحب «المناهج في الكلام» (عن اثنين):

١ - عن الشيخ نجيبالدين أبي زكريا يحيى بن سعيد الأكبر جدَّ المحقق الحلِّي (عن) الشيخ عربي بن مسافر.

٢ - (وعن) الشيخ الفقيه أبي عبدالله الحسين بن جمالالدين هبة الله بن الحسين بن رطبة السوروي (عن) الشيخ أبي عليّ (عن) والده شيخ الطائفة.

الثالث: (وعن) السيّد مجدالدين المعروف بالسيّد مجدالدين العريضي عليّ ابن الحسن بن إبراهيم بن عليّ بن جعفر بن محمد بن عليّ بن الحسن بن عيسى ابن محمد بن عيسى بن عليّ العريضي - صاحب «المسائل عن أخيه الإمام الكاظم عليه السلام» - بن الإمام الصادق عليه السلام.

يروي (عن) ابن المولى (عن) الشيخ الفقيه أبي عبدالله الحسين بن رطبة السوروي (عن) الشيخ أبي عليّ (عن) والده شيخ الطائفة.

الرابع: (وعن) السيّد شرفالدين أبي عليّ فخار بن معدّ الموسوي مؤلف كتاب «الحجّة على الذهاب إلى تكفير أبي طالب» توفي ٦٣٠ في الحائر الشريف (عن ثلاثة عشر):

١ - السيّد أبي محمد قریش بن السبيح بن مهتّاب بن السبيح العلويّ (عن) الشيخ الفقيه الحسين بن رطبة السوروي

٢ - الشيخ أبي الحسن عليّ بن محمد بن محمد بن عليّ بن محمد السكون الحلِّي المعروف بابن السكون الحلِّي عليه السلام عن السيّد الأجلّ بهاء الشرف نجمالدين بن أبي الحسن محمد بن الحسن بن أحمد بن عليّ بن عمر بن يحيى ابن الحسين النسابة ويروي عنه السيّد عميدالدين وابن السكون والشريف نظام الشرف

أبو الحسن ابن العريضي وجعفر بن عليّ والد الشيخ محمّد بن المشهدي الحائري والشيخ هبة الله بن نما الحلّي والشيخ المقرئ جعفر بن أبي الفضل بن شعرة والشريف أبو القاسم بن الزكي العلويّ والشيخ أبو الفتح بن الجعفرية الحائري والشيخ سالم بن قبادويه والشيخ عربي بن مسافر رضي الله عنه.

٣- (وعن) العالم الأجلّ رضي الدين أبي منصور عميد الرؤساء هبة الله ابن حامد بن أحمد بن أيوب بن عليّ بن أيوب الحلّي اللغويّ - له كتاب في ذكر «الكعب» راوي «الصحيفة السجّادية الكاملة» - ويروي عنه أبو القاسم بن الحسن ابن معيّه والسيد تاج الدين والسيد عبدالله بن زهرة الحلبيّ والوزير العلقيّ والسيد فخار بن معدّ الموسوي وغيرهم، وهو يروي عن السيد الأجلّ بهاء الشرف نجم الدين أبي الحسن محمّد بن الحسن المتقدّم ذكره.

٤- (وعن) والده الأجلّ معدّ بن فخار بن أحمد العلويّ الموسوي.

٥- (وعن) أبي العزيز محمّد بن عليّ الفويقي.

٦- (وعن) الشريف أبي طالب محمّد بن الحسن بن محمّد بن معيّه العلوي.

٧- (وعن) السيد أبي جعفر يحيى بن محمّد بن أبي زيد العلويّ (عن) والده أبي طالب محمّد بن محمّد بن أبي زيد البصري (عن) تاج الشرف محمّد بن محمّد ابن الغنائم المعروف بالسخطة (عن) عليّ بن محمّد الصوفي صاحب كتاب «المجدي في أنساب الطالبين».

٨- (وعن) السيد أبي منصور الحسن بن معيّه (عن) الشيخ أبي محمّد عبدالله

ابن جعفر بن محمّد الدورستي

٩- (وعن) الشيخ أبي الفضل بن الحسين الحلّي الأحذب (عن) الشريف أبي الفتح محمّد بن محمّد بن الجعفرية (عن) تاج الشرف محمّد بن محمّد بن الغنائم المعروف بالسخطة (عن) عليّ بن محمّد الصوفي صاحب كتاب «المجدي في أنساب الطالبين».

- ١٠- (وعن) الشيخ الفقيه السيّد عبدالحميد بن عبدالله التقي.
- ١١- (وعن) الشيخ الفقيه أبي محمد عربي بن مسافر العبادي.
- ١٢- (وعن) الشيخ الفقيه فخرالدين أبي عبدالله محمّد بن أحمد بن إدريس الحلّي العجلي صاحب كتاب «السرائر في الفقه» (عن خمسة):
- ١- الشيخ الفقيه أبي محمّد عربي بن مسافر العبادي المتقدّم ذكره.
 - ٢- السيّد ابن زهرة صاحب «الغنية».
 - ٣- الشيخ الفقيه حسين بن رطبة.
 - ٤- الشيخ عبدالله بن جعفر الدوريسي.
 - ٥- السيّد شرف شاه الأفتسي النيشابوري (عن) أبي الفتوح الرازي
- ١٣- (عن) الشيخ الجليل أبي الفضل سديدالدين شاذان بن جبرائيل بن إسماعيل بن أبي طالب القميّ (عن تسعة):
- ١- الشيخ عمادالدين أبي القاسم الطبري صاحب «البشارة».
 - ٢- والده الجليل جبرائيل بن إسماعيل بن الشيخ أبي الحسن بن محمّد بن محمّد البصري عن علم الهدى السيّد المرتضى.
 - ٣- الشيخ أبي محمّد ريحان بن عبدالله الحبشي عن أبي الفتح محمّد بن عثمان الكراچكي.
 - ٤- الشيخ الفقيه أبي محمّد عبدالله بن محمّد بن عمر بن العمري الطرابلسي (عن) القاضي عزّالدين عبدالعزيز بن أبي كامل الطرابلسي (عن ثلاثة):
 - ١- أبي الفتح محمّد بن عثمان الكراچكي.
 - ٢- أبي صلاح تقي الدين نجم الدين بن عبيدالله الحلبيّ خليفة شيخ الطائفة في الشامات، له كتاب «الكافي في الفقه» عن شيخ الطائفة وعن السيّد المرتضى علم الهدى.
 - ٣- عزّالدين أبي القاسم عبدالعزيز بن أبي كامل عن عبدالعزيز بن البرّاج تلميذ علم الهدى وشيخ الطائفة. وعن شيخ الطائفة وعن السيّد المرتضى علم الهدى

وعن الشيخ أبي الفتح الكراچكي.

٥- الشيخ أبي محمد الحسين بن حسولة بن صالحان القميّ (عن) الشيخ الصدوق، أبي عبد الله جعفر بن محمد بن أحمد بن العباس الدوريسي (عن ستة):

١- شيخنا أبي عبد الله المفيد محمد بن محمد بن نعمان.

٢- السيد الجليل الرضيّ أخي المرتضى.

٣- السيد المرتضى علم الهدى.

٤- شيخ الطائفة.

٥- الشيخ أحمد بن محمد بن عياش صاحب كتاب «مقتضب الأثر في عدد الأئمة الاثني عشر عليهم السلام».

٦- والده الشيخ محمد بن أحمد (عن) أبي جعفر محمد بن بابويه الصدوق.

٦- السيد الأجلّ أبي المكارم حمزة بن عليّ بن زهرة صاحب «الغنية».

٧- الشيخ أبي جعفر محمد بن موسى بن أبي عبد الله جعفر بن محمد الدوريسي (عن) جدّه أبي عبد الله جعفر بن محمد الدوريسي.

٨- السيد أحمد بن محمد الموسوي (عن) القاضي أبي المعالي أحمد بن عليّ بن قدامة قاضي الأنبار المتوفى سنة ٤٨٠هـ (عن ثلاثة):

١- (عن) (الشيخ المفيد).

٢- (عن) (السيد الأجلّ المرتضى).

٣- (عن) (السيد الأعزّ الرضيّ).

٩- الشيخ الفقيه الجليل محمد بن سراهنك (عن) الشيخ أبي الحسن عليّ ابن عليّ بن عبد الصمد السبزواري التيمي (عن ثلاثة):

١- (عن) الشيخ أبي الوفاء عبد الجبار الرازي عن شيخ الطائفة.

٢- (وعن) الشيخ أبي عليّ الحسن ابن شيخ الطائفة عن والده.

٣- (وعن) والده الجليل عليّ بن عبد الصمد بن محمد التيمي (عن اثنين):

١- والده الجليل عبد الصمد بن محمد التيمي (عن) أبي جعفر محمد

بن بابويه الصدوق.

٢- السيد أبي البركات علي بن الحسين الحسيني المعروف بالسيد أبي البركات الجودي (عن) أبي جعفر محمد بن بابويه الصدوق.

الخامس: السيد محيي الدين أبي حامد نجم الإسلام محمد بن عبدالله بن علي بن زهرة الحلبي صاحب «الأربعين» - أمه بنت الشيخ الفقيه محمد بن إدريس الحلبي وله كتاب «الأربعين» الذي ألفه في صنوف الأخوان وفيه «رسالة الإمام الصادق عليه السلام إلى النجاشي» - يروي (عن ستة):

١- (عن) الشيخ شمس الدين يحيى بن الحسن بن الحسين بن علي بن محمد بن بطريق الحلبي عن الشيخ عماد الدين بن محمد بن أبي القاسم الطبري صاحب «البشارة».

٢- (وعن) رشيد الدين أبي عبدالله عبيدالله محمد بن علي بن شهر آشوب المازندراني.

٣- (وعن) عمه الأكرم السيد عز الدين أبي المكارم حمزة بن علي بن زهرة الحسيني صاحب «الغنية» المتولد في شهر رمضان المبارك سنة ٥١١هـ والمتوفى ٥٨٥هـ يروي (عن أربعة):

١- والده علي بن زهرة الحلبي.

٢- الفقيه أبي عبدالله الحسين بن طاهر بن الحسين الصغير (عن) الشيخ أبي الفتوح الرازي.

٣- السيد أبي منصور محمد بن الحسن بن منصور النقاش (عن) أبي علي ابن شيخ الطائفة.

٤- الشيخ العفيف الزاهد القاريء أبي علي الحسن بن الحسين المعروف بابن الحاجب الحلبي (عن) الشيخ أبي عبدالله الحسين بن علي بن أبي سهل الزينو آبادي (عن) الفقيه الشيخ رشيد الدين علي بن زيرك القمي. (وعن) السيد أبي هاشم المجتبي بن حمزة بن زهرة بن زيد الحسيني (عن) الشيخ الجليل الملقب بالمفيد أبي الوفاء عبد الجبار بن عبدالله بن طاهر (عن) أبي الفتوح الرازي.

- ٤ - (وعن) والده الأجلّ أبي القاسم عبدالله بن عليّ (عن) أخيه السيّد عزّالدين أبي المكارم حمزة بن عليّ بن زهرة بالسند المتقدّم.
- ٥ - (وعن) السيّد الشريف عزّالدين أبي الحارث محمّد بن الحسن بن عليّ الحسيني العلويّ البغدادي (عن) الشيخ قطب الدين الراوندي.
- ٦ - (وعن) الشيخ الفقيه فخرالدين أبي عبدالله محمّد بن أحمد بن إدريس الحلّي العجليّ صاحب كتاب «السرائر في الفقه» (عن خمسة):
- ١- الشريف أبو الحسن عليّ بن إبراهيم العلويّ الثريّضي.
 - ٢- السيّد شرف شاه عن الشيخ أبي الفتوح الرازي.
 - ٣- الشيخ عبدالله بن جعفر الدوريسيّ.
 - ٤- الشيخ أبي عبدالله الحسين بن رطبة السوراي.
 - ٥- السيّد أبي المكارم ابن زهرة صاحب «الغنية».
- السادس: والده المحقّق الأجلّ الشيخ حسن بن يحيى بن سعيد (عن) والده الأعظم الشيخ أبي زكريا يحيى بن الحسن بن سعيد وهو جدّ المحقّق الأكبر (عن) الشيخ الفقيه أبي محمّد عربيّ بن مسافر العبادي (عن أربعة):
- ١ - الشيخ عمادالدين الطبري صاحب «بشارة المصطفى» (عن) الشيخ أبي عليّ (عن) والده الشيخ الطوسي.
 - ٢ - الشيخ الفقيه أبي عبدالله الحسين بن أحمد بن طحال المقدادي (عن) الشيخ أبي عليّ (عن) والده شيخ الطائفة.
 - ٣ - الشيخ الفقيه أبي عبدالله الحسين بن جمال الدين هبة الله بن الحسين بن رطبة السوراي (عن) أبي عليّ ابن شيخ الطائفة.
 - ٤ - الشيخ أبي محمّد إلياس بن محمّد بن هشام الحائري (عن) الشيخ أبي عليّ ابن شيخ الطائفة (عن) شيخ الطائفة (عن) الشيخ المفيد .
- السابع: عن الشيخ نجيب الدين أبي إبراهيم محمّد بن جعفر بن أبي البقاء هبة

الله بن نما الحلبي الشهير بابن نما (عن ثلاثة):

١ - (عن) الشيخ برهان الدين محمد بن محمد القزويني.

٢ - (وعن) والده جعفر بن أبي البقاء هبة الله بن نما الحلبي (عن ثلاثة):

١ - الشيخ الفقيه ابن إدريس الحلبي.

٢ - الشيخ أبي عبدالله الحسين بن رطبة السوراوي.

٣ - والده الإمام الجليل أبي البقاء هبة الله بن نما الحلبي الملقب بالرئيس العفيف (عن

اثنين):

١ - الشيخ الجليل أبي عبدالله الحسين بن أحمد بن طحال المقداد (عن) الشيخ

أبي علي الحسن بن محمد بن الحسن الطوسي (عن) والده شيخ الطائفة.

٢ - الشيخ أبي محمد إلياس بن محمد بن هشام الحائري (عن) الشيخ أبي علي،

الحسن بن محمد بن الحسن الطوسي (عن) والده شيخ الطائفة.

٣ - (وعن) الشيخ الجليل أبي عبدالله محمد بن جعفر بن علي بن جعفر

المشهدى الحائري المعروف بمحمد المشهدى مؤلف كتاب «المزار وكتاب بغية

الطالب» (عن ٢٣ شيخاً):

١ - شمس الدين يحيى بن البطريق.

٢ - عز الدين السيد بن زهرة صاحب «الغنية».

٣ - مهذب الدين الحسين بن ردة.

٤ - الشيخ الإمام شاذان بن جبرائيل القمي.

٥ - الإمام الجليل أبي البقاء هبة الله بن نما الحلبي الملقب بالرئيس العفيف تقدم سنده

فراجع.

٦ - الشيخ أبي عبدالله الحسين بن جمال الدين هبة الله بن الحسن بن رطبة السوراوي

(عن) الشيخ أبي علي الحسن بن محمد بن الحسن الطوسي (عن) والده شيخ الطائفة.

٧ - السيد الأمير الزاهد أبي الحسن وأبي الحسين، ورام بن أبي فراس بن حمدان بن

عيسى بن أبي نجم بن ورام بن حمدان بن خولان بن إبراهيم بن مالك بن الحارث الأشر

النخعي له «تنبيه الخاطر الملقب بمجموعة ورام» (عن اثنين):

- ١- الشيخ سديد الدين محمود بن علي بن الحسن الحمصي الرازي صاحب كتاب «المنتقد المعروف بكتاب التعليق العراقي» (عن الإمام موفق الدين الحسين الواعظ البكرآبادي) (عن) الشيخ أبي علي ابن الشيخ الطوسي.
- ٢- السيد الأجل أبي الحسن علي بن إبراهيم العريضي العلوي (عن اثنين):
- ١- الشيخ علي بن علي بن نما الحلبي عن أبي محمد الحسن بن علي بن حمزة الآقاسي.
- ٢- الفقيه حسين بن هبة الله بن رطبة (عن) الشيخ أبي علي (عن) والده الشيخ الطوسي.
- ٨- الشيخ العالم المقرئ أبي عبدالله محمد بن هارون المعروف والده بالكمال.
- ٩- الشيخ الجليل أبي محمد نجم الدين عبدالله بن جعفر بن محمد (عن) جدّه أبي جعفر محمد بن موسى بن جعفر الدورستاني (عن) جدّه جعفر بن محمد الدورستاني بن أحمد بن العباس الدورستاني (عن ستّة):
- ١- الشيخ المفيد.
- ٢- الشيخ الطوسي.
- ٣- السيد المرتضى.
- ٤- السيد الرضي.
- ٥- الشيخ محمد بن أحمد بن عياش صاحب كتاب «مقتضب الأثر».
- ٦- والده أحمد بن العباس عن أبي جعفر بن بابويه الصدوق.
- ١٠- الشيخ الفقيه أبي جعفر بن أبي الفضل بن شغرة الجامعاني (عن) السيد بهاء الشرف راوي «الصحيفة السجّادية الكاملة».
- ١١- الشريف أبي القاسم بن الزكي العلوي (عن) السيد بهاء الشرف راوي «الصحيفة السجّادية الكاملة».
- ١٢- الشيخ أبي الفتح محمد بن محمد بن الجعفرية العلوية الطوسي الحائري (عن) عماد الدين أبي القاسم الطبري صاحب «بشارة المصطفى» (وعن) الشريف أبي الحسن

محمّد بن الحسن بن أحمد بن الحسن العلويّ (عن) أبي عبدالله محمّد بن أحمد بن شهريار الخازن (عن خمسة):

١- والده أحمد بن شهريار.

٢- أبي جعفر محمّد بن موسى بن جعفر الدوريسي، بالسند المتقدّم.

٣- الشيخ أبي يعلى حمزة بن محمّد بن يعقوب الدهان (عن) أبي الحسن محمّد بن أحمد الجواليقي (عن) الشيخ الجليل أحمد بن محمّد بن الحسن بن الوليد.

٤- الشريف أبي الحسن زيد بن الناصر العلويّ عن الشريف أبي عبدالله محمّد بن عليّ صاحب كتاب «التعازي».

٥- الشيخ الطوسي عن الشيخ أبي الفرج محمّد بن أحمد بن محمّد بن عامر ابن علان العدل.

١٣- الشيخ الصالح سالم بن قبادويه.

١٤- السيّد عزّالدين شرف شاه بن أحمد الحسيني الأنطسي النيسابوري المعروف بزباره (عن) شيخه الشيخ أبي الفتوح الرازي.

١٥- السيّد الأجلّ جلال الدين عبدالحميد بن التقي عبدالله بن أسامة العلويّ (عن) السيّد فضل الله الراوندي (وعن) الشيخ المقرئ أبي الفرج أحمد ابن حشيش القرشي (عن) العالم الشيخ العدل الحافظ أبي الغنائم محمّد بن عليّ ابن ميسون القرشي (عن) الشريف أبي عبدالله محمّد بن عليّ بن الحسين بن عبدالرحمن العلويّ صاحب كتاب «التعازي».

١٦- الشيخ الأمين محمّد بن الحسن بن منصور النقّاش الموصلي (عن) الشيخ أبي علي الحسن ابن شيخ الطائفة (وعن) الشيخ أبي الوفاء المحمّدي الموصلي (عن) أبي عبدالله محمّد بن محمّد شيخنا المفيد.

١٧- الشيخ أبي عبدالله محمّد بن عليّ بن شهر آشوب.

١٨- الشيخ أبي الخير سعد بن أبي الحسن الفراء عن الشيخ الفقيه أبي عبدالله الحسين بن أحمد بن طحال (عن) الشيخ أبي عليّ الحسن (عن) شيخ الطائفة (عن) الشيخ أبي عبدالله محمّد بن النعمان المفيد.

١٩- الشيخ الشريف أبي جعفر محمّد المعروف بابن الحمد، النحويّ أجازّه سنة ٥٧١هـ.

٢٠- الشيخ عمادالدين الطبري صاحب «بشارة المصطفى» (عن) الشيخ أبي علي ابن شيخ الطائفة بالسند المتقدم.

٢١- الشيخ الفقيه أبي عبدالله الحسين بن جمالالدين هبة الله بن الحسين ابن رطبة السوراي (عن) الشيخ أبي علي ابن شيخ الطائفة (عن) والده.

٢٢- (عن) الشيخ الفقيه أبي محمد عربي بن مسافر العبادي (عن) أربعة):

١- الشيخ عمادالدين الطبري صاحب «بشارة المصطفى» (عن) الشيخ أبي علي (عن) والده الشيخ الطوسي.

٢- الشيخ الفقيه أبي عبدالله الحسين بن أحمد بن طحال المقدادي (عن) الشيخ أبي علي (عن) والده شيخ الطائفة.

٣- الشيخ الفقيه أبي عبدالله الحسين بن جمالالدين هبة الله بن الحسين بن رطبة السوراي (عن) أبي علي ابن شيخ الطائفة.

٤- الشيخ أبي محمد إلياس بن محمد بن هشام الحائري (عن) الشيخ أبي علي ابن شيخ الطائفة.

٢٣- الشيخ الفقيه أبي عبدالله الحسين بن جمالالدين هبة الله بن الحسين ابن رطبة السوراي (عن) الشيخ أبي علي (عن) والده الشيخ الطوسي.

الطبقة الثانية عشر:

رشيدالدين أبو عبدالله محمد بن علي بن شهر آشوب السروي المازندراني (عاش مائة سنة إلا عشرة أشهر وتوفي سنة ٥٨٨هـ) يروي عن ٢٧ شيخاً:

الأول: جدّه الجليل شهر آشوب، كما نصّ عليه في أوّل «المناقب».

الثاني: السيّد أبي الصمصام «يأتي ذكر مشايخه».

الثالث: القاضي السيّد ناصحالدين أبي الفتح عبدالواحد بن محمد بن محفوظ التميمي الأمدّي صاحب كتاب «غرر الحكم ودرر الكلم» الذي شرحه الآقا جمال الخوانساري بأمر الشاه سلطان حسين.

الرابع: الشيخ السعيد الشهير بأبي عليٍّ محمّد بن الحسن بن عليٍّ بن أحمد بن علي الحافظ الواعظ الفارسي النيسابوري المعروف بالفتال وابن الفارس له كتاب «روضة الواعظين» وكتاب «التنوير في التفسير».

الخامس: السيّد الإمام ضياء الدين أبي الرضا فضل الله بن علي بن عبد الله الراوندي بطريقه الآتي له كتاب «ضوء الشهاب في شرح الشهاب».

السادس: الشيخ أبي القاسم زيد بن الحسين البيهقي له كتاب «حلية الأشراف في أن أولاد الحسين عليه السلام أولاد النبي صلى الله عليه وآله» يروي (عن اثنين):

١ - الشيخ أبي عبد الله جعفر بن محمّد الدورستاني.

٢ - السيّد أبي الحسن عليٍّ بن محمّد (عن) السيّد عليٍّ بن أبي طالب الحسيني (عن) والده السيّد أبي طالب يحيى بن الحسين الهاروني له كتاب «الأمالى» (عن) أبي الحسين النحوي.

السابع: الشيخ أبي الحسن عليٍّ بن الشيخ أبي القاسم زيد بن الحسين البيهقي المعروف بفريد خراسان - وهو أول من شرّح «نهج البلاغة» - (عن اثنين):

١ - عن الإمام الزاهد الحسن بن يعقوب بن أحمد القارىء عن الشيخ الفقيه جعفر بن محمّد الدورستاني.

٢ - والده أبي القاسم زيد بن الحسين بن محمد البيهقي عن الشيخ الفقيه جعفر ابن محمّد الدورستاني.

الثامن: السيّد العالم مهدي بن أبي حرب الحسيني شيخ صاحب «الاحتجاج».

التاسع: القاضي عماد الدين أبي محمّد الحسن الإسترآبادي قاضي الري عن القاضي أبي المعالي أحمد بن عليٍّ بن قدامة قاضي الأنبار توفي سنة ٤٨٠هـ (عن ثلاثة):

١ - الشيخ المفيد محمّد بن محمّد بن النعمان.

٢ - السيّد المرتضى علم الهدى.

٣- السيد الرضي.

العاشر: السيد منتهى بن أبي زيد بن كبابكي الحسيني الكجبي الجرجاني (عن اثنين):

١- الشيخ الطوسي.

٢- عن أبيه السيد أبي زيد بن السيد عبدالله بن علي بن عبدالله كبابكي الحسيني (عن) السيد الرضي (وعن) السيد المرتضى.

الحادي عشر: الأستاذ أبي القاسم بن كميح (عن) والده كميح (عن) عز الدين أبي القاسم عبدالعزيز بن البراج (عن) الشيخ الطوسي (وعن) أبي الصلاح الحلبي والسيد علم الهدى وأبي الفتح الكراچكي.

الثاني عشر: الأستاذ أبي جعفر بن كميح (عن) والده كميح بالسند المتقدم.

الثالث عشر: الشيخ الأجل فخر العلماء أمين الإسلام أبي علي الفضل بن الحسن ابن الفضل الطبرسي الفقيه المحدث المفسر صاحب كتاب «مجمع البيان في تفسير القرآن» (عن سبعة):

١- الشيخ أبي الحسن عبدالله بن محمد بن أحمد بن الحسين البيهقي.

٢- الشيخ الإمام أبي الفتح عبدالله بن عبدالكريم بن هوازن القيشري الذي روي عنه «صحيفة الإمام الرضا (عليه السلام)».

٣- السيد أبي طالب محمد بن الحسين الحسيني القصبى الجرجاني (عن) والده السيد عبدالله الحسين بن الحسن الحسيني الشريف أبي الحسين طاهر بن محمد الجعفري (عن) ابن عياش صاحب كتاب «مقتضب الأثر».

٤- الشيخ الأجل الحسن بن الحسين بن الحسن بن الحسين بن بابويه جد الشيخ منتجب الدين.

٥- الشيخ أبي علي الحسن ابن شيخ الطائفة (عن) والده.

٦- الشيخ أبي الوفاء عبدالجبار الرازي (عن) شيخ الطائفة.

٧- الشيخ الإمام موفق الدين الحسين بن الفتح الواعظ البكرآبادي الجرجاني

(عن) الشيخ أبي علي الحسن (عن) والده شيخ الطائفة.

الرابع عشر: الشيخ الإمام جمال الدين أبي الفتح الحسين بن علي بن محمد

بن أحمد الخُزاعي النيسابوري المعروف بأبي الفتح الرازي - ويتهى نسبه إلى

عبدالله بن بُدَيْل بن وَزْقاء الخُزاعي، الذي كان أبوه من الصحابة، الذي كان

جمهوري الصوت - (عن خمسة):

١- القاضي الفاضل الحسن الاسترابادي.

٢- عمّ والده الشيخ المفيد الحافظ أبي محمد عبدالرحمن بن الشيخ أبي بكر

أحمد النيسابوري الخُزاعي نزيل الري.

٣- الشيخ أبي الوفاء عبدالجبار بن عبدالله الرازي (عن) شيخ الطائفة.

٤- الشيخ أبي علي الحسن ابن شيخ الطائفة (عن) والده.

٥- والده الشيخ علي بن محمد بن أحمد الخُزاعي (عن) والده الأجل محمد

ابن أحمد بن الحسين النيسابوري صاحب كتاب «الأربعين عن الأربعين»

و«الروضة الزهراء» وغيرهما ومشايخه يقربون من أربعين (نذكر سبعة) منهم:

١- الوزير أبي المعالي أبي سعد منصور بن الحسين الآبي (عن) الشيخ الصدوق أبي جعفر

محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي (لهذا السند غاية الارتفاع).

٢- الشيخ أبي عبدالله الحسن بن الحسين بن بابويه القمي.

٣- أخيه الشريف أبي إبراهيم ناصر بن الرضا بن محمد بن عبدالله العلوي (عن) شيخ

الطائفة الطوسي (وعن) قاضي القضاة عبدالجبار بن أحمد.

٤- السيد أبي الخير الداعي بن الرضا بن محمد العلوي (عن) شيخ الطائفة.

٥- الشيخ العدل الحسن بن الحسين بن أحمد النيسابوري عمّ والد الشيخ المفيد

عبدالرحمن النيسابوري (عن) قاضي القضاة عبدالجبار بن أحمد.

٦- الشيخ الصائغ أبي القاسم عبدالعزيز بن محمد بن عبدالعزيز الأملّي النيسابوري (عن) الشيخ المفيد محمد بن محمد بن نعمان.

٧- والده أبي بكر أحمد بن الحسين بن أحمد النيسابوري صاحب «الأمالي في الأخبار» (عن أربعة):

١- السيد المرتضى علم الهدى.

٢- الشريف السيد الرضي.

٣ الشيخ أبي جعفر محمد بن الحسن الطوسي.

٤- السيد أبي محمد زيد بن علي بن الحسين الحسيني (عن) الشيخ أبي جعفر محمد بن الحسن الطوسي رحمته الله.

الخامس عشر: السيد أبي المحاسن مسعود بن علي بن محمد الصوافي (عن) الشيخ علي بن عبدالصمد التميمي النيسابوري.

السادس عشر: الشيخ الفقيه الحسين بن أحمد بن طحال (عن) الشيخ أبي علي الحسن ابن شيخ الطائفة (عن) والده.

السابع عشر: الشيخ أبي علي محمد بن الفضل الطبرسي (عن) الشيخ أبي علي ابن شيخ الطائفة (عن) والده (وعن) الشيخ أبي الوفاء عبدالجبار بن عبدالله الرازي (عن) شيخ الطائفة.

الثامن عشر: السيد أبي الفضل الداعي علي بن الحسن الحسيني المعبر عنه بأبي الفضل الداعي (عن) الشيخ أبي الوفاء عبدالجبار بن عبدالله الرازي (عن) شيخ الطائفة (وعن) الشيخ أبي علي الحسن ابن شيخ الطائفة (عن) والده.

التاسع عشر: الشيخ رشيد أبي سعيد عبدالجليل بن عيسى بن عبدالوهاب الرازي (عن) الشيخ أبي الوفاء عبدالجبار بن عبدالله الرازي (عن) شيخ الطائفة (وعن) الشيخ أبي علي الحسن ابن شيخ الطائفة (عن) والده.

العشرون: الشيخ الجليل أبي الفتاح أحمد بن علي الرازي (عن) الشيخ أبي علي الحسن ابن شيخ الطائفة (عن) والده.

الواحد والعشرون: (وعن) والده الأجل الشيخ عليّ ابن شهر آشوب المازندراني (عن) الشيخ أبي الوفاء عبد الجبار الرازي (عن) شيخ الطائفة (وعن) ابنه أيضاً.

الثاني والعشرون: الشيخ الجليل محمّد بن عليّ بن عبد الصمد التميمي النيسابوري (عن ثلاثة):

١ - الشيخ الجليل الملقّب بالمفيد أبي الوفاء، عبد الجبار بن عبدالله بن عليّ المقرري الرازي (عن) شيخنا محمّد بن الحسن الطوسي.

٢ - الشيخ أبي عليّ ابن الشيخ الطوسي (عن) والده.

٣ - والده الجليل أبي الحسن عليّ بن عبد الصمد النيسابوري (عن) والده الجليل عبد الصمد التميمي، (وعن) السيّد عليّ بن الحسين الحسيني المعروف بأبي البركات، وكلاهما يرويان عن الشيخ الصدوق أبي جعفر محمّد بن عليّ بن الحسين بن بابويه القميّ.

الثالث والعشرون: الشيخ ركن الدين أبي الحسن عليّ بن عليّ بن عبد الصمد السبزواري النيسابوري التميمي - الذي تنتهي إليه رواية «حرز الإمام الجواد عليه السلام» (عن ثلاثة):

١ - والده الجليل أبي الحسن عليّ بن عبد الصمد النيسابوري (عن) والده الجليل عبد الصمد بن محمّد التميمي (عن) الشيخ الصدوق أبي جعفر محمّد بن عليّ بن الحسين بن بابويه القميّ.

٢ - الشيخ أبي عليّ ابن شيخ الطائفة (عن) والده.

٣ - الشيخ الجليل الملقّب بالمفيد، أبي الوفاء عبد الجبار بن عبدالله بن عليّ المقرري الرازي (عن) شيخ الطائفة.

الرابع والعشرون: الشيخ الجليل محمّد بن عليّ بن المحسن الحليّ (عن اثنين):

- ١ - الشيخ أبي عليّ ابن الشيخ الطوسي (عن) والده.
- ٢ - الشيخ الجليل الملقّب بالمفيد، أبي الوفاء عبد الجبّار بن عبد الله بن عليّ المقرئ الرازي (عن) شيخ الطائفة.
- الخامس والعشرون: الشيخ العفيف أبي جعفر بن محمّد بن الحسن الشوهاني (عن اثنين):
- ١ - الشيخ الجليل أبي عليّ الحسن بن محمّد بن الحسن شيخ الطائفة (عن) والده.
- ٢ - الشيخ الجليل الملقّب بالمفيد، أبي الوفاء عبد الجبّار بن عبد الله بن عليّ المقرئ الرازي (عن) شيخ الطائفة.
- السادس والعشرون: الشيخ الجليل أبي منصور أحمد بن أبي طالب الطبرسي صاحب كتاب «الاحتجاج» (عن) السيّد الجليل مهدي بن أبي حرب الحسيني المرعشي (عن) الشيخ أبي عليّ، الحسن بن محمّد بن الحسن الطوسي (عن) والده.
- السابع والعشرون: الشيخ الثقة الفقيه الجليل أبي الحسين، سعيد بن هبة الله بن الحسن الراوندي المعروف بالقطب الراوندي المدفون في صحن الحضرة الفاطمية بقم^١، يروي (عن ٢٣ شيخاً):
- ١ - الشيخ الجليل أبي عليّ الفضل بن الحسن صاحب «مجمع البيان» الشيخ الطبرسي رحمته الله.
- ٢ - السيّد المرتضى بن الداعي الرازي صاحب «تبصرة العوام».
- ٣ - السيّد مجتبيّ أخ السيّد المرتضى الأنف الذكر.

١ . نقل من خطّ الشهيد: «توفّي الشيخ الإمام السعيد أبو الحسين قطب الملة والدين سعيد بن هبة الله بن الحسن الراوندي ضحوة يوم الأربعاء الرابع عشر من شوال سنة ٤٥٧٣هـ».

- ٤ - أبي الحسن بن علي بن عبدالصمد التميمي راوي «حرز الإمام الجواد عليه السلام» بطرقه.
- ٥ - أخوه أبي الحسن محمد بن علي بن عبدالصمد، بطرقه.
- ٦ - السيد أبي البركات محمد بن إسماعيل الحسيني المشهدي (عن اثنين):
١ - الشيخ أبي جعفر محمد الدورستي عن الشيخ المفيد.
٢ - الشيخ الإمام محيي الدين أبي عبدالله، الحسين بن مظفر بن علي الحمداني نزيل قزوين عن شيخ الطائفة.
- ٧ - الشيخ أبي جعفر محمد بن علي بن المحسن الحلبي عن الشيخ الطوسي وعن القاضي عز الدين أبي القاسم عبدالعزيز بن البراج (عن ثلاثة):
١ - السيد علم الهدى.
٢ - أبي الصلاح الحلبي.
٣ - الشيخ أبي الفتح الكراچكي.
- ٨ - الشيخ أبي نصر القاري (عن) أبي منصور محمد بن نصر محمد بن أحمد بن الحسين بن عبدالعزيز العكبري (عن ثلاثة):
١ - السيد الرضي.
٢ - السيد المرتضى.
٣ - أبي الفضل، محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب الشيباني.
- ٩ - الشيخ أبو القاسم بن كميح (عن) الشيخ أبي جعفر محمد الدورستي (عن) الشيخ المفيد (وعن) والده كميح (عن) ابن البراج.
- ١٠ - الشيخ الأستاذ أبي جعفر، محمد بن مرزيان (عن) الشيخ أبي عبدالله، جعفر بن محمد الدورستي (عن) أبيه أبي جعفر محمد الدورستي (عن) الشيخ الصدوق.
- ١١ - الشيخ هبة الله بن دعويدار (عن) الشيخ أبي عبدالله جعفر بن محمد

الدوريستي بالسند المتقدم.

١٢ - السيد علي بن أبي طالب السليقي (عن) الشيخ الدوريستي المذكور.

١٣ - الشيخ أبي القاسم الحسن بن محمد الحديقي (عن) الشيخ المذكور في

أعلاه.

١٤ - الشيخ أبي سعيد الحسن بن علي الآرآبادي (عن) الشيخ المذكور.

١٥ - الشيخ أبي الحسين أحمد بن محمد بن علي بن محمد المرشكي (عن)

الشيخ المذكور.

١٦ - الشريف أبي السعادات هبة الله بن علي بن محمد بن عبدالله المعروف

بابن الشجري النحوي البغدادي - الذي ينقل عنه في «مغني اللبيب» - (عن اثنين):

١ - (عن) الشيخ أبي عبدالله جعفر بن محمد الدوريستي (عن) أبيه أبي جعفر محمد

الدوريستي (عن) الشيخ الصدوق.

٢ - (وعن) القاضي أبي المعالي أحمد بن علي بن قدامة قاضي الأنبار (عن) السيد

المرتضى، والسيد الرضي (عن) الشيخ المفيد.

١٧ - الشيخ أبي المحاسن مسعود بن علي بن محمد الصوافي (عن) الشيخ

علي بن عبدالصمد التميمي (عن) الشيخ الصدوق.

١٨ - الأستاذ أبي جعفر بن كميح (عن ثلاثة):

١ - والده كميح (عن) ابن البراج.

٢ - الشيخ أبي جعفر محمد الدوريستي (عن) الشيخ المفيد.

٣ - الشيخ المفيد، بلا واسطة.

١٩ - السيد ذي الفقار محمد بن أحمد الحسيني.

٢٠ - الشيخ عبدالرحيم البغدادي المعروف بابن الأخوة (عن اثنين):

١ - السيدة النقية بنت السيد المرتضى علم الهدى (عن) السيد عمها السيد الرضي وأبيها

السيد المرتضى.

- ٢- الشيخ أبي غانم العصمي الهروي الإمامي (عن) السيّد المرتضى علم الهدى.
- ٢١- الشيخ الجليل أبي جعفر محمّد بن عليّ النيسابوري صاحب كتاب «المجالس» (عن) الشيخ أبي عليّ الطوسي (عن) والده.
- ٢٢- الشيخ أبي عبدالله الحسين المؤدّب القميّ (عن) الشيخ أبي عبدالله جعفر ابن محمّد الدوربستي (عن) أبيه أبي جعفر (عن) الشيخ الصدوق.
- ٢٣- الشيخ الإمام الفقيه النبيل والعالم الجليل عمادالدين أبي جعفر محمّد بن أبي القاسم عليّ بن محمّد بن عليّ الطبري الأملي صاحب كتاب «بشارة المصطفى لشيعه المرتضى صلوات الله عليهم» يروي (عن) (١٤):
- ١- أبي طالب يحيى بن الحسن بن عبدالله الجواني الحسيني.
- ٢- الشيخ محمّد بن عليّ بن عبدالصمد بن عبدالصمد النيسابوري.
- ٣- الشريف أبي البركات عمر بن إبراهيم بن حمزة العلويّ الزيدي نسباً ومذهباً.
- ٤- الشيخ الفقيه أبي النجم محمّد بن عبدالوهاب بن عيسى السمان.
- ٥- الشيخ أبي البقاء إبراهيم بن الحسين بن إبراهيم الرقاء البصري.
- ٦- الشيخ شمس الدين أبي محمّد الحسن بن بابويه المعروف بحسّكا جدّ الشيخ منتجب الدين.
- ٧- الشيخ أبي عليّ ابن شيخ الطائفة عن والده.
- ٨- الشيخ أبو القاسم سعد بن عمّار بن ياسر (عن) الشيخ إبراهيم بن أبي نصر الجرجاني (عن) السيّد الزاهد محمّد بن حمزة الحسيني المرعشي (عن) أبي عبدالله الحسين بن بابويه أخي الصدوق.
- ٩- أبي اليقظان عمّار بن ياسر عن الشيخ إبراهيم بن أبي نصر الجرجاني بالسند المتقدّم.
- ١٠- والده الشيخ أبي القاسم عليّ بن محمّد بن عليّ الطبري (عن) الشيخ إبراهيم الجرجاني بالسند المتقدّم.
- ١١- أبي محمّد الجبّار بن عليّ بن جعفر المعروف بحدقه الرازي (عن) أبي محمّد عبدالرحمن بن أحمد بن الحسين النيسابوري وهو عمّ الشيخ أبي الفتوح الرازي.

١٢- الشيخ أبي عليّ محمد بن عليّ بن قرواش التميمي (عن أبي الحسين محمد بن محمد النقاد الحميري).

١٣- الشيخ الأمين أبي عبدالله محمد بن أحمد بن شهر يار الخازن (عن خمسة):

١- الشيخ الطوسي شيخ الطائفة، أبي زوجته.

٢- الشريف أبي الحسن، زيد بن الناصر العلويّ (عن أبي عبدالله محمد بن عبدالرحمن العلويّ صاحب «التعازي»).

٣- أبي يعلى حمزة بن محمد بن يعقوب الدهان (عن أبي الحسن محمد ابن أحمد الجواليقي (عن أحمد بن محمد بن الحسن بن الوليد).

٤- الشيخ أبي عبدالله جعفر بن محمد الدوريسي (عن أبيه محمد بن أحمد (عن) الشيخ انصديق).

٥- الشيخ أبي الفرج محمد بن أحمد بن محمد بن عامر بن علان المعدل.

١٤- الشريف أبي عبدالله محمد بن عليّ بن الحسين بن عبدالرحمن العلويّ صاحب كتاب «التعازي» (عن ستة):

١- والده عليّ بن الحسين بن عبدالرحمن العلوي.

٢- عمر بن إبراهيم الكتاني المقرئ.

٣- محمد بن عبدالله الجعفي.

٤- أبي الفضل محمد بن عبيدالله الشيباني.

٥- زيد بن جعفر بن محمد الحاجب.

٦- محمد بن الحسين التبعلي.

الطبقة الثالثة عشر:

السيد ضياء الدين أبي الرضا فضل الله بن عليّ بن هبة الله بن عليّ بن عبيدالله

الراوندي [٥٤٨٣-٥٥٦٣هـ] (عن ٢٠ شيخاً):

الأول: الإمام الشهيد أبي المحاسن عبدالواحد بن إسماعيل بن أحمد الروياني

له كتاب «النوادر».

الثاني: السيد أبي البركات محمد بن إسماعيل الحسيني المشهدي (عن اثنين):

١ - الشيخ أبي جعفر محمد الدورستي (عن) الشيخ المفيد.

٢ - الشيخ الإمام محيي الدين أبي عبدالله الحسين بن مظفر بن علي الحمداني نزيل قزوين (عن) الشيخ الطوسي.

الثالث: شرف السادات السيد أبي تراب المرتضى بن الداعي الحسيني صاحب «تبصرة العوام» (عن اثنين):

١ - الشيخ المفيد عبدالرحمن النيسابوري عمّ الشيخ أبي الفتوح الرازي.

٢ - سلاّر وهو أبويعلى حمزة بن عبدالعزيز الديلمي الطبرستاني صاحب «المراسم» (عن) السيد المرتضى وعن الشيخ المفيد.

الرابع: السيد أبي حرب المجتبى أخي المرتضى ابني الداعي بن القاسم الحسيني الأخوين كليهما (عن) الشيخ المفيد عبدالرحمن النيسابوري عمّ الشيخ أبي الفتوح الرازي.

الخامس: السيد علي بن أبي طالب السليقي الهروي.

السادس: الشيخ البارع الحسين بن محمد بن عبد الوهاب البغدادي.

السابع: الشيخ أبي جعفر محمد بن علي بن المحسن المقرئ الحلبي (عن) الشيخ الطوسي والقاضي ابن البراج.

الثامن: القاضي عماد الدين أبي محمد الحسن الإسترآبادي قاضي الري (عن) القاضي أبي المعالي أحمد بن علي بن قدامة قاضي الأنبار (عن) الشيخ المفيد والسيد المرتضى والسيد الرضي.

التاسع: السيد نجم الدين حمزة أبي الأعزّ (عن) القاضي أبي المعالي أحمد بن علي بن قدامة (عن) المفيد والمرتضى والرضي.

العاشر: الشيخ أبي الحسن علي بن علي بن عبد الصمد (عن ثلاثة):

١- الشيخ أبي علي ابن شيخ الطائفة (عن) والده.

٢- الشيخ أبي الوفاء عبد الجبار المقرئ (عن) شيخ الطائفة.

٣- والده الجليل أبي الحسن بن علي بن عبد الصمد (عن اثنين):

١- والده عبد الصمد بن محمد التميمي (عن) الشيخ الصدوق أبي جعفر محمد بن علي بن

الحسين بن بابويه القمي.

٢- السيد أبي البركات الجوري (عن) الشيخ الصدوق.

الحادي عشر: الشيخ محمد بن علي بن عبد الصمد (عن ثلاثة):

١- والده الجليل أبي الحسن علي بن عبد الصمد، بسنده المتقدّم.

٢- الشيخ أبي علي ابن شيخ الطائفة (عن) والده.

٣- الشيخ أبي الوفاء عبد الجبار المقرئ (عن) شيخ الطائفة.

الثاني عشر: الشيخ علي بن أحمد المخلطي (عن) الشيخ أبي غانم العصمي

الهروي (عن) السيد المرتضى علم الهدى.

الثالث عشر: الشيخ الفقيه أبي عبد الله جعفر بن محمد الدورستي (عن) الشيخ

المفيد محمد بن محمد بن النعمان.

الرابع عشر: الشيخ الجليل علي بن الحسين بن محمد (عن) أبي الحسن علي

بن محمد الخليدي (عن) أبي الحسن علي بن نصر القسطنطي (عن) أحمد بن

الحسن بن أحمد بن داود الوثابي القاساني (عن) والده الحسن بن أحمد بن داود

عن علي بن محمد بن شيره (عن) مولانا الإمام أبي محمد الحسن العسكري عليه

آلاف السلام.

الخامس عشر: الشيخ أبي جعفر محمد بن علي النيسابوري صاحب كتاب

«المجالس» (عن) الشيخ أبي علي ابن شيخ الطائفة (عن) والده.

السادس عشر: الشيخ الجليل أبي نصر القاريء عن أبي منصور محمّد بن أحمد بن الحسين بن عبدالعزيز العُكْبَرِي (عن ثلاثة):

١- أبي الفضل محمّد بن عبدالله بن عبدالمطلب الشيباني.

٢- السيّد الرضوي.

٣- السيّد المرتضى.

السابع عشر: السيّد عمادالدين الصمصام وأبي الوضّاح ذي الفقار بن محمّد بن سعيد ابن الحسن بن أحمد أبي جعفر الملقّب بحُمَيْدَان (عن ستّة):

١- الشيخ أبي العباس أحمد بن عليّ النجاشي صاحب «الرجال» المشهور.

٢- الشيخ سلّار بن عبدالعزيز الديلمي.

٣- الشيخ الطوسي شيخ الطائفة، بلا واسطة.

٤- الشيخ أبي الخير بركة الأسدي (عن) الشيخ الطوسي.

٥- علم الهدى السيّد المرتضى بلا واسطة.

٦- الشيخ محمّد بن علي الحلواني تلميذ السيّد المرتضى.

الثامن عشر: الفقيه الجليل - الذي ينتهي أكثر إجازات الأصحاب إليه - الشيخ أبي عليّ الحسن بن محمّد بن الحسن الطوسي (عن) والده شيخ الطائفة الشيخ أبي جعفر الطوسي.

التاسع عشر: الشيخ أبي الفضل عبدالرحيم بن أخوه البغدادي المعروف بابن الأخوة (عن اثنين):

١- السيّدة النقيبّة بنت السيّد المرتضى (عن) عمّها الرضوي.

٢- الشيخ أبي غانم العصمي الهروي الإمامي (عن) السيّد المرتضى علم

الهدى.

العشرون: الشيخ الجليل الملقّب بالمفيد أبي الوفاء عبدالجبار بن عبدالله بن

علي المقرئ، الرازي النيسابوري (عن خمسة):

١ - الشيخ الطوسي.

٢ - الفقيه ابن البراج.

٣ - الشيخ الفقيه أبي عبدالله جعفر بن محمد الدوريسي.

٤ - الشيخ أبي يعلى حمزة عبدالعزيز الديلمي الطبرستاني المدعو بسلاّر صاحب «المراسم» (عن) السيد المرتضى والشيخ المفيد.

٥ - الشيخ أبي الجوائز الحسن بن علي بن محمد بن باري الكاتب (عن) الشيخ أبي بكر محمد بن أحمد بن محمد المفيد الجرجاني (وعن) الشيخ علي بن عثمان ابن الحسين كلاهما (عن) الجليل الحسن بن زكران (في نسخة: زكردان) الفارسي الكندي الذي كان سنّه حين قبض رسول الله ﷺ اثنين وعشرين سنة وهو عليّ دين المجوس ولم يدرك النبي ﷺ ثم أدركه التوفيق وأدرك أمير المؤمنين ﷺ فأسلم عليّ يده وسمّاه باسم الحسن، وعمر إلى سنة ثلاث عشرة وثلاثمائة أيام المقتدر بالله العباسي. وكان في اليمن فاستدعاه إلى بغداد، ومات قبل وصوله، في المدائن ودفن فيه، وله خمسة عشر حديثاً عن أمير المؤمنين ﷺ.

الملاحق

الملحق الأول

الشيخ أبي جعفر محمد بن الحسن بن علي الطوسي المتوفى سنة ٤٦٠هـ
والشيخ أبو العباس أحمد بن علي النجاشي المتوفى ٤٥٠هـ (عن الشيخ أبي
عبدالله الحسين بن عبيدالله الغضائري المتوفى ٤١١هـ (عن ثلاثة):

الأول: أبي القاسم جعفر بن محمد بن قولويه، المتوفى ٣٦٨هـ.

الثاني: أبي العباس أحمد بن محمد بن سعيد بن عقدة المتوفى سنة ٣٣٢هـ.

الثالث: الشيخ أبي غالب، أحمد بن محمد بن أبي طاهر محمد بن سليمان بن

الحسن بن الجهم بن بكير بن أعين ولد سنة ٢٨٥هـ وتوفى ٣٦٨هـ^١.

كتب الإجازة سنة ٣٦٧هـ وسمع من عبدالله بن جعفر الحميري سنة ٢٩٧هـ
وعمره اثنتا عشرة سنة (عن تسعة عشر):

١- أحمد بن محمد بن رباح.

٢- أبي عبدالله ابن ثابت.

٣- علي بن سليمان بن المبارك القمي، كتب له الإجازة.

٤- أبي عبدالله، أحمد بن محمد العاصمي عن الحسين بن أحمد بن فضال.

٥- أبي الحسن، أحمد بن محمد بن رباح عن عمه علي بن محمد بن رباح.

٦- أبي علي، محمد بن أبي بكر بن همام المتوفى سنة ٣٣٦هـ عن عبدالله بن

علاء المذاري عن محمد بن الحسن بن شمون البصري كتابه «النوادر».

٧- أبي عبدالله جعفر بن محمد بن مالك عن عمر بن الحسين الصانغ.

١. راجع رسالة أبي غالب الزراري تحقيق العلامة السيد محمد رضا الجلالي.

- ٨- محمد بن محمد المعاذي عن محمد بن يحيى العطار.
- ٩- مؤدبه أبي الحسن، علي بن الحسين السعدآبادي عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي أجازته كتابه «المحاسن».
- ١٠- أبي جعفر محمد بن الحسن بن علي بن مهزيار (عن) أبيه الحسن بن علي (عن ثلاثة):
- ١- أبيه علي بن مهزيار، كتابه في الدعاء.
- ٢- عمه داود بن مهزيار.
- ٣- حماد بن عيسى الجهني البصري. غريق الجحفة سنة ٢٠٩هـ عن نيف وتسعين.
- ١١- الشيخ حميد بن زياد بن حماد النينواني توفي سنة ٣١٠هـ (عن اثنين):
- ١- الحسن بن محمد بن سماعة عن أحمد بن الحسن عن معاوية بن وهب.
- ٢- عبيدالله بن أحمد بن نهيك عن محمد بن أبي عمير زياد بن عيسى توفي سنة ٢١٧هـ (عن ثمانية):
- ١- عمر بن أذينة.
- ٢- عبدالرحمن بن حجاج.
- ٣- محمد بن أبي حمزة.
- ٤- عبدالله بن المغيرة.
- ٥- جميل بن دراج.
- ٦- هشام.
- ٧- رفاعة.
- ٨- حماد عن عبيدالله بن علي الحلبي.
- ١٢- خال أبيه أبي العباس محمد بن جعفر الرزاز القرشي (عن ثلاثة):
- ١- أحمد بن محمد بن يحيى كتابه «النوادر» بطرقه.
- ٢- محمد بن الحسين بن أبي الخطاب (عن ثلاثة):

- ١- أحمد بن محمد البيهقي سائل الإمام الرضا عليه السلام.
- ٢- جعفر بن بشير (عن) معاوية بن وهب.
- ٣- عبدالله بن جبلة (عن) معاوية بن وهب.
- ٣- أبي جعفر محمد بن الحسين الهمداني^١ (عن خمسة).
- ١- أحمد بن محمد البيهقي سائل الإمام الرضا عليه السلام.
- ٢- محمد بن أبي عمير المتوفى سنة ٢١٧هـ.
- ٣- الحسن بن علي بن رياح (عن) عبدالسلام بن سالم.
- ٤- صفوان (عن) عبدالرحمن بن حجاج.
- ٥- موسى بن سعدان كتابه «الطرائف».

١٣ - عمّ أبيه، علي بن سليمان، توفي بعد أخيه (عن اثنين):

- ١- محمد بن الحسين بن أبي الخطاب بسنده المتقدم.
- ٢- أبي جعفر محمد بن الحسين الهمداني بسنده المتقدم.

١٤ - جدّه أبي طاهر محمد بن سليمان [ولد سنة ٢٣٥هـ وتوفي سنة ٣٠٠هـ]

روى عنه في ذي القعدة سنة ٢٩٧هـ (عن اثنين):

- ١- أحمد بن هلال [ولد سنة ١٨٠ ومات سنة ٢٦٧هـ].

٢- علي بن الحسن بن فضال (عن) محمد بن عبدالله بن زرارة عن محمد بن أبي عمير.

١٥ - الشيخ أبي علي أحمد بن إدريس بن أحمد الأشعري القمي [المتوفى

سنة ٣٠٦هـ] (عن) أحمد بن محمد بن عيسى (عن) الحسين بن سعيد المؤلف.

١٦ - الشيخ أبي العباس عبدالله بن جعفر الحميري القمي روى عنه كتب

الحسين بن سعيد سنة ٢٩٧هـ (عن اثنين):

- ١- أحمد بن عيسى (عن) الحسين بن سعيد المؤلف.

٢- أحمد بن هلال.

١. هذا هو ابن أبي الخطاب المذكور برقم (٢) وقد اختلط على الشيخ أمره فاعتبره شخصاً آخرًا!

- ١٧ - الشيخ أبي العباس أحمد بن محمد بن سعيد بن عقدة [ولد ٢٤٩هـ والمتوفى سنة ٣٣٢هـ] بعد طرده بالإجازة.
- ١٨ - أبي عبدالله محمد بن إبراهيم النعماني عن ثقة الإسلام الكليني.
- ١٩ - ثقة الإسلام الشيخ أبي جعفر محمد بن يعقوب الكليني [المتوفى سنة ٣٢٨هـ] إجازة وقراءة لكتاب «الكافي» بطرقه.

الملحق الثاني

- الشيخ محمد بن أحمد بن محمد الصهوني كتب مشايخه في إجازته للشيخ علي بن عبدالعالي ابن مفلح الميسي في ٨ ذي القعدة سنة ٨٧٩هـ المنقولة عن خط الشهيد الثاني الراوي عن ابن مفلح الميسي (عن اثنين):
- الأول: الشيخ جمال الدين أحمد بن الحاج علي (عن) الشيخ زين الدين جعفر بن الحسام العاملي (عن) السيد حسن بن أيوب الشهير بابن نجم الدين (عن) عميد الدين وضياء الدين وفخر الدين كلهم (عن) العلامة الحلبي.
- الثاني: الشيخ عز الدين الحسن بن عشرة «هذا في إجازة الميسي للحسين بن شمس الدين الإسترآبادي في ١١ شوال سنة ٩٠٧هـ». (عن) الشيخ الجليل جمال الدين أحمد بن محمد بن فهد الحلبي (عن ثلاثة):
- ١ - الشيخ ظهير الدين النيلي (عن) نظام الدين علي بن عبدالحميد النيلي بسنده الآتي (وعن) فخر الدين (عن) العلامة الحلبي.
- ٢ - نظام الدين علي بن عبدالحميد النيلي (عن) فخر الدين (عن) العلامة الحلبي.
- ٣ - الشيخ زين الدين علي بن الحسن بن الخازن الحائري (عن) الشهيد محمد بن مكّي.

الملحق الثالث

في أواخر «كشف الرئية في أحكام الغيبة» للشهيد الثاني اثنا عشر حديثاً (عن) شيخه نورالدين علي بن عبدالعالي الميسري (عن) الشيخ شمس الدين محمد بن المؤذن (عن) الشيخ ضياء الدين علي (عن) والده شمس الدين محمد ابن مكّي الشهيد (عن) عميدالدين (عن) فخرالدين (عن) أبيه العلامة (عن) المحقق الحلبي (عن) السيد محيي الدين أبي حامد محمد بن جمال الدين عبدالله ابن علي بن أبي المحاسن زهرة الحلبي (عن أربعة):

الأول: والده جمال الدين، قرأ عليه «النهاية» سنة ٥٩٧هـ (عن) أخيه أبي المكارم حمزة بن علي بن أبي المحاسن.

الثاني: الشريف الفقيه عزالدين أبي الحارث محمد بن الحسن الحسيني البغدادي (عن) قطب الدين أبي الحسن سعيد بن هبة الله الراوندي (عن) أبي جعفر محمد بن علي بن المحسن الحلبي (عن) الفقيه أبي محمد علي الكراچكي.

الثالث: أخبرني أبو الحسن أحمد بن وهب بن سليمان، بقرائتي عليه في شعبان ٥٩١هـ: أخبرني القاضي فخرالدين أبو الرضا سعيد بن عبدالله بن القاسم يوم الجمعة سابع ربيع الآخر سنة ٥٧٤هـ بالموصل: أخبرني الشيخ الحافظ أبو بكر طاهر الشينخاني بقرائتي عليه يوم الأربعاء خامس شهر رمضان سنة ٥٣٧هـ بواسطتين (عن) أبي العباس عمر بن إسحاق بن إبراهيم السواح سنة ٣١٢هـ (عن) قتيبة بن سعيد.

الرابع: القاضي شيخ الإسلام أبي المحاسن يوسف بن رافع بن تميم بقرائتي عليه في ٢٤ جمادى الآخرة سنة ٦١٨هـ: أخبرني الإمام فخرالدين أبو الرضا سعيد بن عبدالله بن القاسم الشهرزوري، سماعاً عليه في جمادى الآخرة سنة ٥٦٤هـ: أخبرني الإمام أبو الفتح محمد بن عبدالرحمن الخطيب الشهميني بقرائتي عليه

يوم السبت ١٠ شوال ٥٤١هـ: أخبرني أبو القاسم هبة الله بن عبدالوارث بن علي بن أحمد الشيرازي - وكتبه لي بخطه سنة ٤٨٦هـ: أخبرني أبو عبدالله الباقي ابن الحسن بن طوق: أخبرني الشيخ الحافظ تقي الدين أبو القاسم زاهر بن طاهر بن محمد قراءة عليه وأنا أسمع، في يوم الأربعاء ٢٩ شوال سنة ٥٢٥هـ ببغداد: أخبرنا أبو نصر عبدالرحمن بن علي بن موسى.

الملحق الرابع

الشيخ محمد بن محمد بن داود الشهير بابن المؤذن الجزيني ابن عم الشهيد معبراً عن ضياء الدين علي بن الشهيد بابن عمي، على ما ذكر مشايخه كذلك في إجازته للشيخ زين الدين علي بن عبدالعالي الشهير بابن مفلح الميسي في ١١ محرّم سنة ٨٨٦هـ المنقولة عن خطّ الشهيد الثاني في البحار (عن سبعة):

الأول: زين الدين أبي القاسم علي بن علي بن طي (عن) شمس الدين محمد العريضي (عن) السيّد حسن بن نجم الدين (عن) السيّد عميد الدين الأعرج (عن) العلامة الحلّي.

الثاني: ابن عمي الشيخ ضياء الدين علي (عن) والده خاتم المجتهدين محمد بن محمد بن مكّي الشهيد.

الثالث: الشيخ عزّ الدين الحسن بن عشرة (عن اثنين):

١ - شمس الدين بن عبدالعالي (عن) الشهيد المذكور.

٢ - الشيخ جمال الدين أحمد بن محمد بن فهد الحلّي (عن) زين الدين علي بن الحسن بن محمد بن الخازن الحائري (عن) محمد بن محمد بن مكّي الشهيد المذكور.

الرابع: السيّد علي بن دقماق (عن) الشيخ محمد بن شجاع القطّان (عن) الفاضل المقداد (عن) الشهيد المذكور.

الخامس: الشيخ جمال الدين بن الحاج علي.

السادس: الشيخ عز الدين الحسن بن الفضل.

السابع: والدي «يعني» محمد بن محمد بن داود (عن) زين الدين الحاج

حسين العقابي (عن) حمية بنت عمي الشهيد (عن) أبيها خاتمة المجتهدين

محمد بن محمد بن مكّي الشهيد الأول.

الحمد لله رب العالمين

إجازات میرزا مهدی بن أبو القاسم شهرستانی (۱۲۱۶ق)

سید احمد حسینی اشکوری

درآمد

میرزا مهدی بن ابو القاسم شهرستانی حائری، از فقیهان والامقام و عالمان برجسته عصر خود بوده و یکی از چهار «مهدی» ای^۱ است که در اواخر قرن دوازدهم و اوایل قرن سیزدهم هجری قمری، در علم و پرهیزگاری بسیار مشهور و از معاصران خود، گوی سبقت ربوده و ممتاز بودند. سید میرزا مهدی شهرستانی، سید مهدی بحر العلوم نجفی، ملا مهدی نراقی کاشانی، میرزا مهدی خراسانی شهید.

مرحوم شهرستانی، حدود سال ۱۱۳۰ ق، در اصفهان متولد شد و در آغاز جوانی برای تحصیل به کربلا آمد و در فقه و اصول و دیگر علوم حوزوی به درس اساتیدی چون شیخ یوسف

۱: این چهار مهدی عبارتند از: ۱- سید میرزا مهدی شهرستانی، ۲- سید مهدی بحر العلوم نجفی، ۳- ملا مهدی نراقی کاشانی، ۴- میرزا مهدی خراسانی شهید.

بحرانی، ملا محمد باقر وحید بهبهانی و ملا محمد مهدی فتونی عاملی حاضر شد و از آنان، بهره‌های علمی بسیاری برد. پس از رسیدن به مقام اجتهاد، به تدریس و تربیت طلاب پرداخت و گروهی از بزرگان علما و فضلا، از محضر درس وی برخاستند.

شهرستانی، روز دوازدهم ماه صفر ۱۲۱۶ ق، در کربلا به رحمت ایزدی پیوست و در رواق جنوبی شرقی حرم مطهر امام حسین علیه السلام، در مقبره‌ای که برای خود مهیا کرده بود، به خاک سپرده شد.

او از اساتید خود، اجازه‌های روایتی دارد که با تجلیل فراوان، او را ستوده‌اند و گروهی از علما و دانشمندان بنام، از وی اجازه گرفته‌اند. از جمله اجازه‌هایی که به شاگردانش داده است، اجازه‌ای است به ملا محمد فاضل سمنانی که در *اعیان الشيعة* (ج ۱۰، ص ۱۶۵) به چاپ رسیده است.

اخیراً چند نسخه خطی به «مرکز احیاء میراث اسلامی» رسیده که دارای اجازاتی از مرحوم شهرستانی است که در این مجموعه درج می‌گردد.

۱- اجازه روایتی به میرزا محمد حسن بن عبد الرسول حسینی زنوزی متخلص به فانی (م ۱۲۲۳)، مؤلف کتاب معروف ریاض الجنة، به تاریخ اواخر ماه رجب ۱۲۱۱ که در کتاب *من لا یحضره الفقیه* نوشته شده است.

۲- اجازه روایتی دیگر به همو، به تاریخ ۲۵ ماه رمضان ۱۲۱۱ که در کتاب *وسائل الشيعة* نوشته شده است.

- ۳- اجازة روایتی به همو، به تاریخ شوال ۱۲۱۱ که در پایان جزء پنجم کتاب *وسائل الشيعة* نوشته شده است.
- ۴- اجازة روایتی دیگر و اجازة قرائت دعاهاى مأثوره به همو، به تاریخ اواخر ماه رمضان ۱۲۱۳ که در کتاب *نهاية الوصول* علامه حلی نوشته شده است.
- ۵- اجازة روایتی به همو، به تاریخ ۱۲۱۵ ق، که در نسخه‌ای از کتاب *الوافي فيض كاشاني* نوشته شده است.
- ۶- اجازة روایتی به سید عبد الرسول بن محمد حسن حسینی زنوزی، *متخلص به فنا* (م ۱۲۶۳) به تاریخ اواسط ماه رجب ۱۲۱۲ که در کتاب *كشف الغطاء* نوشته شده است.
- ۷- اجازة روایتی به سید مهدی بن محمد حسن حسینی زنوزی، به تاریخ اواسط ماه رمضان ۱۲۱۳. در این اجازة، جایبی از *بحار الاتوار* علامه مجلسی نوشته شده است.
- ۸- اجازة روایتی به همو، به تاریخ ۱۲۱۵ ق، که در کتاب *الوافي فيض كاشاني* نوشته شده است.
- ۹- اجازة روایتی به سید علی بن محمد حسن حسینی زنوزی، به تاریخ اواسط ماه رمضان ۱۲۱۳ که در نسخه‌ای از *قواعد الاحكام* علامه حلی نوشته شده است.
- ۱۰- اجازة روایتی به سید موسی بن عبد الرسول حسینی زنوزی، به تاریخ اواخر ماه رمضان ۱۲۱۲ که در کتاب *شرح اللمعة* نوشته شده است.
- ۱۱- اجازة روایتی به سید علی طباطبایی حائری (م ۱۲۳۱ ق) مؤلف کتاب *مشهور ریاض المسائل* که به تاریخ اواخر شعبان

- ۱۲۱۱ در کتاب السرائر ابن ادریس نوشته شده است.
- ۱۲ - اجازه روایتی به سید عبد الله حسینی زنوزی، به تاریخ
اواخر رمضان ۱۲۱۲ که در کتاب تمهید القواعد الاصولية والعربية
نوشته شده است.
- ۱۳ - اجازه روایتی به سید محسن حسینی زنوزی به تاریخ
اواسط رجب ۱۲۱۲ که در کتاب عیون اخبار الرضا^{علیه السلام} نوشته شده
است.
- ۱۴ - اجازه روایتی به سید علی محمد حسینی زنوزی در سال
۱۲۱۱ ق، که در نسخه‌ای از کتاب معالم الاصول نوشته شده است.
- ۱۵ - اجازه روایتی به سید محمد باقر حجة الاسلام شفتی
اصفهانی (م ۱۲۶۰ ق) مؤلف کتاب مطلع الانوار، به تاریخ اواخر
ماه رمضان ۱۲۱۱ که در کتاب عیون اخبار الرضا نوشته شده است.
- ۱۶ - اجازه روایتی به شیخ محمد طسوجی، در سال ۱۲۱۱ ق، که
در حاشیه کتاب تهذیب الوصول علامه حلی نوشته شده است.
- ۱۸ - اجازه روایتی به سید مهدی بن میرزا محمد تقی طباطبایی
قاضی تبریزی، به تاریخ اواخر ماه رمضان ۱۲۱۱ که در کتاب
کافی نوشته شده است.
- ۱۹ - اجازه روایت و قرائت بعضی دعاها به قاضی مذکور، به
تاریخ ۱۲۱۳ که در کتاب زاد المعاد نوشته شده است.
- ۲۰ - اجازه روایتی به سید عبد الله بن محمد رضا شبر کاظمینی
(م ۱۲۴۲) صاحب مؤلفات بسیار، به تاریخ ۱۲۱۴ که در کتاب
شرائع الاسلام نوشته شده است.
- ۲۱ - اجازه روایتی به ملا محمد باقر سلماسی خویی، به تاریخ

۱۴- محرم ۱۲۱۳ که در کتاب کشف اللثام فاضل هندی نوشته شده است.

۲۲- اجازة روایتی به شیخ محمد رضا سلماسی خویی در سال ۱۲۱۱ ق، که در نسخه‌ای از ترجمه مفتاح الفلاح، نوشته شده است.

۲۳- اجازة روایتی به سید محمد بن شفیع زنوزی خویی، به تاریخ ۱۲۱۲ ق، که در کتاب الجبل المتین شیخ بهاء الدین عاملی نوشته شده است.

۲۴- اجازة روایتی به شیخ ابوالقاسم بن شیخ ابی سعید کاشانی، به تاریخ اواسط ماه رجب ۱۲۱۱ که در کتاب التوحید شیخ صدوق نوشته شده است.

۲۵- اجازة به سید طالب طباطبایی

۲۶- اجازة به سید عبدالله ایروانی

۲۷- اجازة به ملا حسن علی سرابی

۲۸- اجازة به شیخ ابوطالب تبریزی

بسم الله الرحمن الرحيم

١- اجازة به ميرزا محمد حسن بن عبد الرسول حسيني زنوزي

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين الحمد لله وكفى، وسلامه على عباده الذين اصطفى. وبعد، فقد استجازني الأخ الأجدد الأسعد الأكرم السيد محمد حسن الحسيني الزنوزي - أحياء الله تعالى - فأجزت له - حفظه الله تعالى - أن يروي عني وعن مشايخي خصوصاً شيوخنا الثلاثة الذين كانوا مرجع الأنام في أخذ الأحكام، بحق روايتهم عن مشايخهم المعروفين في أسانيد الإجازات المتصلة إلى أئمة الأمة، ومنهم إلى نبي الرحمة وسراج الأمة، ومنه إلى الله سبحانه، سائلاً منه سلوك الاحتياط الذي هو مسلك النجاة.

وكتب بيمنه الداثرة، أوتي بها كتابه في الآخرة [ال] فقير إلى عفوربه الغني، مهدي بن أبي القاسم الموسوي الشهير بالشهرستاني الأصفهاني أصلاً ومولداً، والحائري موطناً دنياً وآخرة بعون الله تعالى، وكان ذلك في أواخر شهر رجب المرجب من شهور سنة ١٢١١ من الهجرة النبوية.

٢- اجازة ديگر به ميرزا محمد حسن بن عبد الرسول حسيني زنوزي

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين الحمد لله وكفى، وسلامه على عباده الذين اصطفى. وبعد، فقد قرأ عليّ من أول هذا الكتاب المستطاب إلى آخره

مولانا الجليل الفاضل الورع البرّ التقي [ال] علامة الكامل السيّد محمّد حسن بن عبد الرسول الحسيني الزنوزي - وفقه الله تعالى في الدارين - والتمس منّي أن أجزئ له رواية هذا الكتاب المستطاب، وأجزت له - وفقه الله تعالى - أن يروي عنّي بطريق تجوز لي روايته من شيوخي الجليل الفاضل الصالح [ال] علامة الفقيه الشيخ يوسف بن أحمد بن إبراهيم البحراني - رحمه الله تعالى - عن مشايخه، عن شيخنا الجليل الفاضل المحدّث الصالح محمد بن حسن الحرّ العاملي - رحمه الله تعالى - أوصيه سلوك الاحتياط الذي هو مسلك النجاة.

وكتب بيمناه الدائرة، أوتي بها كتابه في الآخرة، فقير غفور ربّه الغني، مهدي بن أبي القاسم الموسوي الشهير بالشهرستاني الأصفهاني أصلاً، والحائري موطناً دنيماً وآخرة - إن شاء الله تعالى -، وكان ذلك في [ال] خامس و [ال] عشرين [من] شهر رمضان المبارك من شهور سنة ١٢١١.

٣ - إجازة ديگر به ميرزا محمد حسن بن عبد الرسول زنوزي

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين الحمد لله وكفى، وسلامه على عباده الذين اصطفى. وبعد، فقد قرأ عليّ السيّد الجليل مولانا محمد حسن بن عبد الرسول الحسيني الشهير بالزنوزي - وفقه الله تعالى - فأجزت - أحياء الله تعالى - أن يروي عنّي بطريق تجوز لي روايته عن شيوخي مولانا العلامة الفقيه الشيخ يوسف بن أحمد البحراني - رحمه الله - عن مشايخه، عن مؤلف الكتاب مولانا العلامة المحدّث الشيخ محمد بن الحسن الحرّ العاملي - رحمه الله تعالى. كتب بيمناه الدائرة، أوتي بها كتابه في الآخرة، محمد مهدي بن أبي القاسم الموسوي الشهير بالشهرستاني الأصفهاني أصلاً، الحائري موطناً دنيماً وآخرة - إن شاء الله تعالى. كان ذلك في شهر شوال المكرّم من شهور سنة ١٢١١.

٤- اجازة قرائت دعوات به محمد حسن بن عبد الرسول زنوزي

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين الحمد لله وكفى ، وسلامه على عباده الذين اصطفى . وبعده ، فقد استجازني العالم الفاضل الكامل السيد الجليل السيد محمد حسن بن السيد الجليل عبد الرسول الحسيني الزنوزي - حفظه الله تعالى - اجازة كاملة في نقل الروايات ، فأجزت له - أحياء الله تعالى - أن يروي عني بطرق أروي عن مشايخي العظام ، ومنهم شيخي الفقيه العلامة الكامل الشيخ يوسف بن أحمد بن إبراهيم البحراني ، صاحب [ال] حدائق الناضرة - رحمه الله تعالى - ومنهم مولانا العلامة الفقيه الجامع الشيخ محمد باقر بن مولانا محمد أكمل الأصفهاني - رحمه الله تعالى - ومنهم شيخنا الجليل مولانا محمد إسماعيل بن محمد حسين المازندراني الأصفهاني ، ومنهم العلامة الفقيه الحكيم الجامع مولانا محمد رفيع الجيلاني - رحمه الله تعالى - ومنهم سيدنا العلامة الفقيه الكامل الجامع السيد محمد مهدي بن مرتضى الطباطبائي - رحمه الله تعالى - ، ومنهم شيخنا العلامة الفقيه الحكيم الجامع مولانا مهدي بن أبي ذر النراقي - رحمه الله تعالى .

وبعد ، استجازني - أبقاه الله تعالى - في قراءته الدعوات الماثورة فأجزت له - أحياء الله تعالى - بطرق [بها] عن أولي الأنفاس القدسية ، منهم مولانا حجة الله في العالمين السيد مهدي بن مرتضى الطباطبائي ، ومنهم مولانا الحكيم العارف محمد الجيلاني الأصفهاني الشهير بالبيدآبادي ، ومنهم مولانا الجليل العلامة محمد إسماعيل المازندراني الشهير بالخاجوثي - رحمهم الله تعالى .

كتب بيمنه الدائرة ، فقير عفو ربّه الغني ، مهدي بن أبي القاسم الموسوي الشهير بالشهرستاني - عفي عنهما - . كان ذلك في أواخر شهر رمضان المبارك من سنة ١٢١٣ .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَمِنْ نَسِيفِن
الهِدْيَةِ وَكُنِيَ وَمَسْلَمَةٌ عَلَى عِمَادَةِ الدِّينِ اصْطَفَى وَمَعْرِفَتُهُ
اسْتِجَارَتِي الْعَالَمِ الْفَائِضِ الْكَامِلِ السَّيْرِ الْجَلِيلِ السَّيْرِ
مُحَمَّدِ حَسَنِ بْنِ السَّيْرِ الْجَلِيلِ عَبْدِ الرَّسُولِ الْحَسَنِ الزَّنُوزِيِّ
حَفِظَهُ اللَّهُ تَعَالَى أَجَازَةً كَامِلَةً فِي نَقْلِ الرِّوَايَاتِ فَاجْرَزَتْ
لَهُ أَحْيَاةُ اللَّهِ تَعَالَى أَنْ يَرَى عَقْبَ بَطْرِقِ امْرِئٍ مِنْ
مَشَائِخِ الْعِظَامِ وَمِنْهُمْ شَيْخِي الْفَتِيهَ الْعَلَامَةَ الْكَامِلَةَ الشَّيْخَ
يُوسُفَ بْنَ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْبَغْدَادِيَّ صَاحِبَ حَقَائِقِ النَّظَرِ
مَرَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَمِنْهُمْ مَوْلَانَا الْعَلَامَةُ الْفَتِيهَةَ الْبَاجِعَةَ الشَّيْخَ مُحَمَّدَ
بِاتَرْمِزِيَّ مَوْلَانَا مُحَمَّدَ كَسَلِ الْأَصْهَرَانِيَّ مَرَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَمِنْهُمْ شَيْخَانَا
الْجَلِيلَ مَوْلَانَا مُحَمَّدَ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُحَمَّدِ حَسَنِ الْمَازَنْدَرَانِيِّ
الْأَصْهَرَانِيِّ وَمِنْهُمْ الْعَلَامَةُ الْفَتِيهَةُ الْحَكِيمَةُ الْبَاجِعَةُ مَوْلَانَا مُحَمَّدَ
مُرْتَضَى الْجَلِيلِيَّ مَرَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَمِنْهُمْ سَيِّدُنَا الْعَلَامَةُ الْفَتِيهَةُ
الْكَامِلَةُ الْبَاجِعَةُ السَّيْرِ مُحَمَّدَ مَهْدِيَّ بْنِ مُرْتَضَى الطَّلَبَانِيِّ
مَرَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَمِنْهُمْ شَيْخَانَا الْعَلَامَةُ الْفَتِيهَةُ الْحَكِيمَةُ الْبَاجِعَةُ مَوْلَانَا
مَهْدِيَّ بْنَ ابْنِ زَيْنِ الْعَدِيِّ مَرَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَمَعَهُمَا مَعَارِزُ
أَعَادَهُ اللَّهُ تَعَالَى فِي قِرَائَةِ الرَّوَايَاتِ الْمَأْثُورَةِ فَاجْرَزَتْ
لَهُ أَحْيَاةُ اللَّهِ تَعَالَى بِطَرِيقِ ابْنِ مِحَازٍ مِنْ أَوْلَادِ الْأَنْبَاءِ الْقَوِيِّينَ
مِنْهُمْ مَوْلَانَا حُجَّةَ اللَّهِ فَالْعَالِمِينَ السَّيْرِ مَهْدِيَّ بْنِ مُرْتَضَى
الطَّلَبَانِيِّ وَمِنْهُمْ مَوْلَانَا الْحَكِيمُ الْعَارِفُ مُحَمَّدُ الْحَكِيمُ الْأَبْهَرِيُّ
الشَّيْرِ بِالْبَيْتِ الْإِدْرِيَّيِّ وَمِنْهُمْ مَوْلَانَا الْجَلِيلُ الْعَلَامَةُ مُحَمَّدُ بَاتَرْمِزِيَّ
الْمَازَنْدَرَانِيُّ الشَّيْرِ بِالْحَاجَرِيِّ مَرَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى كَتَبْتُ سِنَةَ
الْمَازَنْدَرَانِيَّةِ فَصَرَفْتُهَا عَنِ الْعَقْبِ مَهْدِيَّ بْنِ مُرْتَضَى الْقَاسِمِ الْبَغْدَادِيِّ
الشَّيْرِ بِالْبَيْتِ مَرَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى فِي عَقْبِ مَعْنَاهَا كَانَ ذَلِكَ فِي آخِرِ
شَهْرِ رَجَبِ الْبَلَدِ الْمَكِّيِّ مِنْ سَنَةِ ١٢١٤

٥- اجازة ديگر به ميرزا محمد حسن بن عبد الرسول حسيني زنوزي

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين الحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على خاتم الأنبياء وأفضل المرسلين محمد وآله الطيبين الطاهرين، ولعنة الله على أعدائهم وبمغضيتهم إلى يوم الدين.

وبعد، فقد استجاز مني العلامة الفهامة البحّثة، نادرة الزمان، جامع المعقول والمنقول، حاوي الأصول والفروع، قرّة العين وثمرّة الفؤاد، السيّد الجليل مولانا السيّد محمد الحسن الحسيني الزنوزي - أدام الله بقاءه - فأجزت له - أدام الله تعالى وجوده - أن يروي عني ما صحّت روايته عن شيخنا العلامة وأستاذنا الفهامة، جامع المعقول والمنقول، ومستنبط الفروع من الأصول، فريد دهره ووحيد عصره، مولانا الشيخ يوسف بن الشيخ أحمد البحراني - رحمة الله تعالى عليه - عن الشيخ الجليل الشيخ حسين الماحوزي، عن الشيخ سليمان الماحوزي البحراني، عن الشيخ الأجل علي بن سليمان البحراني، عن شيخه الشيخ الكلّ في الكلّ، خاتمة محدّثين زبدة المدقّقين، ورئيس المحقّقين بهاء الملة والدين الشيخ بهاء الدين العاملي - أسكنه الله في بحبوحة الجنان - عن والده، عن السيّد الجليل السيّد حسن بن جعفر الكركي - رحمه الله تعالى - والشيخ زين الملة والدين العاملي - رحمهما الله تعالى - عن الشيخ الفاضل التقي علي بن عبد العالي الميسي، عن الشيخ الكامل السعيد محمد بن داود الجزيني، عن الشيخ الفاضل ضياء الدين علي، عن والده الشيخ الشهيد شمس الدين محمد بن مكّي - رفع الله قدره - وعن شيخنا زين الملة والدين، عن الشيخ الجليل جمال الدين أحمد بن خاتون، عن الشيخ المحقق أفضل المتأخرين علي بن عبد العالي الكركي العاملي - أعلى الله مقامه - عن الشيخ الجليل علي بن هلال الجزائري، عن الشيخ

سوا الله الرحمن الرحيم وبه نستعين
 الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على خاتم الانبياء وفضل
 المرسلين محمد وآله الطيبين الطاهرين ولقد الله على اعدائهم و
 منغضهم الاليوم الدين وسعد قضا استجاز متقى العلامة الفهامة
 الماتية نادرة الزمان جامع المعقول والمنقول حاوي الاصول
 والفروع قرّة العين وثمرّة القوادير الجليل مولانا السيد محمد
 الحسن الحسيني الزنوزي ادله الله بقا كما فاخرت له ادام الله
 تعالى وجوده ان يروي عنى ما صحت روايته عن شيخنا العلامة و
 استونا الفهامة جامع المعقول والمنقول ومنسب الفروع من
 الاصول فريد مرة ووحيد عمدة مولانا الشيخ يوسف بن
 الشيخ احمد الجبيني رحمه الله تعالى عليه عن الشيخ الجليل الشيخ حسين
 الماخزومي عن الشيخ سليمان الماخزومي عن الشيخ سليمان بن
 علي الماخزومي العمري عن الشيخ الاجل علي بن سليمان العمري عن
 الشيخ النكّل في اللآخامة المحدثين فريضة المرفقين وشمس المصنفين بهاء
 الملة والدين الشيخ بهاء الدين العاملي اسكنه الله في جنة الجنان
 عن والده عن السيد الجليل السيد حسن جعفر الكركي رحمه الله تعالى
 والشيخ زين الملة والدين العاملي رحمهما الله تعالى عن الشيخ الفاضل
 التقي علمي عن عبد العالي الميمني عن الشيخ الكامل السيد محمد بن
 البرقي عن الشيخ الفاضل ضياء الدين علي بن والده الشيخ الشهيد
 شمس الدين محمد بن مكي رفع الله قدره وعن شيخنا زين الملة والدين

من الشيخ الجليل جلال الدين احمد خاتون عن الشيخ الحق افضل المتأخرين علي بن عبد الله
 الكركي العالم اعلم الله مقامه عن الشيخ الجليل علي بن هلال الزائري عن الشيخ العالم
 العابد جلال الدين احمد بن محمد الطوسي عن الشيخ زين الدين علي بن العازن عن شيخنا
 السيد محمد بن محمد بن محمد بن الشيخ محمد بن المؤيد عن السيد الاجل السيد علي
 دقاق الحنفي عن الشيخ محمد بن شعاع القطان عن الشيخ الفاضل الجليل المقام
 عبد الله السعدي بن علي بن شيخنا الشهيد من جامعته عن شيخنا ومنه السيد
 الحق عبد الرحمن بن عبد المطلب الحنفي والشيخ الفاضل في الحديث ابو طالب محمد بن علي
 والسيد الفاضل النصار ابو عبد الله محمد بن القاسم بن عبد الحنف بن السيد نجم الدين
 ممتاز سنان المدني والمولى الفاضل منك العلاء مولانا قطب الدين محمد الزائري
 عن الشيخ العلامة ابي الله في العالمين جلال الدين والدين ابي منصور الحسيني
 مطهر الحنفي قدس الله روحه ونور ضريحه عن شيخنا الافضل في عيس المصنف نعم الملة
 والدين ابو القاسم جعفر بن الحسين بن سعيد الطوسي عن السيد الجليل النصار في علمه
 الموسوي عن شاذان بن محمد بن القاسم عن محمد بن ابي القاسم الطوسي عن الشيخ الفقيه
 ابي طاهر الحسين عن والده الاجل الاكمل الشيخ الطاهر محمد بن الحسين الطوسي نوابه
 مرقدك وعن الشيخ العلامة جلال الدين الحسين بن مطهر عن السيد الفاضل والناظر
 رضي الدين علي بن الطوسي الحنفي طلب تلامذه عن اخيه عن محمد بن ابي القاسم
 الطوسي عن الشيخ ابي علي عن والده طلب تلامذه وعن سلطان الحكيم والمتكلم نصير الله
 والدين محمد الطوسي عن والده السيد الجليل فضل الله الراوندی عن السيد الحق
 العاقب الحنفي عن الشيخ الطوسي ومن شيخنا الشهيد عن الشيخ رضي الدين الزيندي عن
 الشيخ الحسين بن داود الطوسي عن الشيخ ابي القاسم جعفر بن الحسين بن سعيد عن ابيه عن
 عن ابيه عن ابيه عن ابيه عن ابيه عن ابيه عن ابيه عن ابيه عن ابيه عن ابيه عن ابيه
 الاعظم الاكمل ابي عبد محمد بن محمد النعمان الحلبي طلب تلامذه عن الشيخ الاجل
 ربيع بن الحسين بن محمد بن طاهر بن ابو عبد القاسم طلب تلامذه عن ابيه
 العصاة صلوات الله عليهم اجمعين كتب احوال المبرزين الى ابي محمد بن عبد القاسم
 مهدي بن ابي القاسم الموسوي الشهير بالشمس مستكفي عنهما
 كان ذلك في سنة ١١١٥

العالم العابد جمال الدين أحمد بن فهد الحلبي، عن الشيخ زين الدين علي بن الخازن، عن شيخنا الشهيد محمد بن مكّي - رحمه الله - وعن الشيخ محمد بن المؤدّن، عن السيّد الأجل السيّد علي دقماق الحسيني، عن الشيخ محمد بن شجاع القطان، عن الشيخ الفاضل الجليل المقدادي عبد الله السوري الحلبي، عن شيخنا الشهيد، عن جماعة من مشايخه؛ منهم: السيّد المحقق عميد الدين عبدالمطلب الحسيني، والشيخ الفاضل فخر المحققين أبو طالب محمد الحلبي، والسيّد الفاضل النسابة أبو عبد الله محمد بن القاسم بن معية الحسنّي، والسيّد نجم الدين مهتأ بن سنان المدني، والمولى الفاضل ملك العلماء مولانا قطب الدين محمد الرازي، عن الشيخ العلامة آية الله في العالمين جمال الملة والدين أبي منصور الحسن بن مطهر الحلبي - قدس الله روحه ونور ضريحه - عن شيخه الأفاضل رئيس المحققين نجم الملة والدين أبو القاسم جعفر بن الحسن بن سعيد الحلبي، عن السيّد الجليل النسابة فخّار بن معد الموسوي، عن شاذان بن جبرئيل القمي، عن محمد بن أبي القاسم الطبري، عن الشيخ الفقيه أبي علي الحسن، عن والده الأجل الأكمل، الشيخ الطائفة محمد بن الحسن الطوسي - نور الله مرقده - وعن الشيخ العلامة جمال الدين الحسن بن مطهر، عن السيّد الطاهر ذي المناقب والمفاخر، رضي الدين علي بن الطاؤوس الحسنّي - طاب ثراه - عن حسين بن أحمد، عن محمد بن أبي القاسم الطبري، عن الشيخ أبي علي، عن والده - طاب ثراه - وعن سلطان الحكماء والمتكلمين نصير الملة والدين محمد الطوسي، عن والده، عن السيّد الجليل فضل الله الراوندي، عن السيّد المجتبي الداعي الحسنّي، عن الشيخ الطوسي، وعن شيخنا الشهيد، عن الشيخ رضي الدين المزيدي، عن الشيخ الحسن بن داود الحلبي، عن الشيخ أبي القاسم جعفر بن الحسن بن سعيد، عن أبيه، عن جده، عن ابن مسافر العبادي، عن

إلياس بن هشام الحائري، عن الشيخ أبي علي، عن والده، عن الشيخ الأعظم الأكمل المفيد محمد بن محمد النعمان الحارثي - طاب ثراه - عن الشيخ الأجل رئيس المحدثين محمد بن علي بن بابويه القمي - طاب ثراه - بإسناده إلى أرباب العصمة - صلوات الله عليهم أجمعين -.

كتبه أحوج المربوبين إلى رحمة ربّه الغني مهدي بن أبي القاسم الموسوي الشهير بالشهرستاني - عفى الله عنهما - . كان ذلك في سنة ١٢١٥.

٦- اجازة به سيد عبد الرسول بن محمد حسن حسيني زنوزي

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين الحمد لله وكفى، وسلامه على عباده الذين اصطفى. وبعد، فقد استجازني الولد الروحاني، قرّة عيني وثمرّة فؤادي السيّد عبد الرسول بن السيّد محمد حسن الحسيني الزنوزي - حفظه الله تعالى - فأجزت له - أحياه الله تعالى في سرور - أن يروي عني وعن مشايخي خصوصاً شيوخنا الثلاثة الذين كانوا مرجع الأنام في أخذ الفتيا والأحكام، بحق روايتهم عن مشايخهم المعروفين في أسانيد الإجازات المتصلة إلى أرباب العصمة وأئمة الأمة - صلوات الله تعالى عليهم أجمعين - سائلاً من مهجة قلبي سلوك الاحتياط الذي هو مسلك النجاة.

وكتب بيمنه الدائرة، أوتي بها كتابه في الآخرة، فقير عفو ربه الغني، مهدي بن أبي القاسم الموسوي الشهير بالشهرستاني الأصفهاني أصلاً، والكاظمي تحصيلاً في برهة من الزمان، والحائري موطناً ذنياً وآخرة - إن شاء الله تعالى -، وكان ذلك في أواسط رجب المرجب من شهور سنة ١٢١٢.

٧- اجازة روابي به سيد مهدي بن محمد حسن حسيني زنوزي

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين الحمد لله وكفى، وسلامه على عباده الذين اصطفى. وبعد، فقد استجازني السيد الفاضل الجليل الامجد السيد مهدي بن السيد محمد حسن الحسيني الزنوزي - أبقاه الله تعالى - فأجزت له - أبقاه الله تعالى في سرور - أن يروي عني وعن مشايخي، خصوصاً شيوخنا الثلاثة الذين كانوا مرجع الأنام في أخذ الفتيا والأحكام، بحق روايتهم عن مشايخهم المعروفين في أسانيد الإجازات المتصلة إلى أرباب العصمة - صلوات الله عليهم أجمعين - سائلاً منه سلوك الاحتياط الذي هو مسلك النجاة.

وكتب بيمنه الدائرة، أوتي بها كتابه في الآخرة، فقير ربه الغني مهدي بن أبي القاسم الموسوي الشهير بالشهرستاني الأصفهاني أصلاً ومولد [أ]، والحائري موطناً دنياً وآخرة - إن شاء الله تعالى -، كان ذلك في أواسط شهر رمضان المبارك من شهور سنة ١٢١٣.

٨- اجازة ديگر به سيد مهدي بن محمد حسن حسيني زنوزي

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين الحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على خاتم الأنبياء وأفضل المرسلين محمد وآله الطيبين الطاهرين، ولعنة الله على أعدائهم ومبغضيتهم إلى يوم الدين.

وبعد، فقد استجاز مني العالم العامل والفاضل الكامل، التقى النقي الألمي اللوذعي، ذو الذهن الثاقب والفهم الصائب، مولانا الجليل العزيز السيد مهدي بن السيد العلامة السيد محمد حسن الحسيني الزنوزي - أدام الله هما - أراد الانسلاک في سلك رواة الأخبار والاتصال بالأئمة الأطهار - صلوات الله عليهم أجمعين - فتسارعت إلى إنجاح رغبته، وإسعاف طلبته، وإجابة دعوته؛ لكونه أهلاً لذلك، فأجزت له - أدام الله وجوده، وأفاض عليه برّه وجوده - أن يروي عني ما

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على خاتم الأنبياء والمرسلين
الطيبين محمد وآل الطيبين الطاهرين ولعنة الله على اعدائهم و
مبغضهم الى يوم الدين وبعد فقد استجاز من العالم العظيم و
الفاضل الكامل العبقري الفاضل الملقب بالوزعي ذوالذهن الثاق
والعزم الصائب مولانا الحليل العزيز السيد مهدي ميرزا السيد
العقلاء السيد محمد حسن الحسيني الزنوزي ادام الله تعالى
اراد الانسلاک في ملك رواة الاحبار والاتصال بالائمة
الاهل صلوات الله عليهم اجمعين فصارعت الى اجماع مرغبتو
اسعان طلبت واجابة دعوتهم لكونه اهلاً لذلك فاجزت له اطم
الله وجوده واماض عليه برة وجوده ان يروي عن صحاح
روايتهم من متروعه ومسندوه وما جازت لي اجازتهم من معتول
ومشروع لا سيما كتب الاخبار خصوصاً الاربعية السائرة
في الاشتراك كسیر الشمس في دائرة نصف النهار وهي
الكتاب في الترفيع والفتية والتهديب والاستيعاب وحلقة ما صفا
علمائنا الاعلام اعلم الله درجاتهم في دار السلام في جميع العلوم
من الفقه والاصول والتفسير والحكمة والفقه وغيرها مما هو علم
لما كانت طرقنا اليها كقراءة التفتا والميسور لقولهم الميسور لا
يسقط بالميسور وهو ما اختلفت به بيننا العلية وامتنا
الغنا شجاع العقول والمعتول ومستنبط الفروع من الاموال
فريد دهره ووحيد صفة الشيخ يوسف من الشيخ احمد العرابي

رحمة الله عليه عن شيخه واستاذ له الشيخ حسين الماززي طاب ثراه
 عن شيخه العلامة الشيخ سليمان امر المرحوم الشيخ عبد الله الماززي
 عن شيخه عمدة الحققين وزبدة المدققين الشيخ سليمان بن علي
 الماززي العجائي عن شيخه المحدث الرباني الشيخ الاجل علي بن سليمان
 العجائي عن شيخه بل شيخ الكل في اللغات المحدثين زبدة المدققين
 وربيع الحققين الشيخ بهاء الدين هاملني أسكنه الله في الجنان بطريق
 الشريف الذي ذكر في كتابه المشهور بالامرعيين من اسير جمال الله
 تعالى عن مشايخه باسنادهم واتصالهم الى ارباب العصمة صلوات الله
 تعالى عليهم اجمعين واشترط عليه ادام الله توفيقه ما اشترط على مشايخي
 طاب قراهم بالتمسك بقول الاحتياط والتقوى في العلم والعمل
 فان اهل لذلك كتبته اخرج المبرزين الى رحمة مرتبة الغنى مني
 ابي القاسم الموسوي الشيرازي الشيرازي في اصلا واصفها في
 مولد الكربلاء مسلماً بل مؤمناً انشاء الله تعالى
 كان ذلك في سنة ١٢١٨ هـ

صحت روايته من مقروء و مسموع، وما جازت لي إجازته من معقول ومشروع، لا سيما كتب الأخبار، خصوصاً الأربعة السائرة في الاشتهار كمسير الشمس في دائرة نصف النهار، وهي الكافي الشريف والفتية والتهذيب والاستبصار وجملة ما صنفه علمائنا الأعلام - أعلى الله درجاتهم في دار السلام - في جميع العلوم من الفقه والأصول والتفسير والحكمة واللغة وغيرها مما هو معلوم، لما كانت طرقنا إليها كثيرة اكتفينا بالميسور؛ لقولهم: «الميسور لا يسقط بالمعسور».

وهو ما أخبرنا به شيخنا العلامة وأستاذنا الفهامة، جامع المعقول والمنقول، ومستنبط الفروع من الأصول، فريد دهره ووحيد عصره الشيخ يوسف ابن الشيخ أحمد البحراني - رحمة الله عليه - عن شيخه وأستاذه الشيخ حسين الماحوزي - طاب ثراه - عن شيخه العلامة الشيخ سليمان ابن المرحوم الشيخ عبد الله الماحوزي، عن شيخه عمدة المحققين وزيدة المدققين الشيخ سليمان بن علي الماحوزي البحراني، عن شيخه المحدث الرباني الشيخ الأجل علي بن سليمان البحراني، عن شيخه بل شيخ الكل في الكل خاتمة المحدثين، زبدة المدققين ورئيس المحققين الشيخ بهاء الدين العاملي - أسكنه الله في الجنان - بطريقه الشريف الذي ذكر في كتابه المشهور بالأربعين، عن أبيه - رحمه الله تعالى - عن مشايخه، بإسنادهم واتصالهم إلى أرباب العصمة - صلوات الله تعالى عليهم أجمعين - واشترط عليه - أدام الله توفيقه - ما اشترط على مشايخي - طاب ثراهم - بالتمسك بذيل الاحتياط والتقوى في العلم والعمل؛ فإنه أهل لذلك.

كتبه أحوج المرئوبين إلى رحمة ربّه الغني مهدي بن أبي القاسم الموسوي الشهير بالشهرستاني أصلاً، والأصفهاني مولداً، والكربلاني مسكناً بل مدفناً، إن شاء الله تعالى، كان ذلك في سنة ١٢١٥.

٩- اجازة به سيد علي بن محمد حسن حسيني زنوزي

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين الحمد لله وكفى، وسلامه على عباده الذين اصطفى. وبعد، فقد استجازني السيد الجليل السيد علي بن محمد حسن الحسيني الزنوزي - أبقاه الله تعالى - فأجزت له - أبقاه الله تعالى في سرور - أن يروي عني وعن مشايخي، خصوصاً شيوخنا الثلاثة الذين كانوا مرجع الأنام في أخذ الفتيا والأحكام، بحق روايتهم عن مشايخهم المعروفين في أسانيد الإجازات المتصلة إلى أرباب العصمة - صلوات الله عليهم أجمعين - سائلاً منه سلوك الاحتياط الذي هو مسلك النجاة.

وكتب بيمنه الدائرة، أوتي بها كتابه في الآخرة، فقير عفو ربه الغني، مهدي بن أبي القاسم الموسوي الشهير بالشهرستاني الأصفهاني أصلاً، والحائري موطناً دنيماً وآخرة - إن شاء الله تعالى -، كان ذلك في أواسط شهر رمضان المبارك من شهور سنة ١٢١٣.

١٠- اجازة به سيد موسى بن عبد الرسول حسيني زنوزي

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين الحمد لله وكفى، وسلامه على عباده الذين اصطفى. وبعد، فقد استجازني العالم الجليل السيد موسى بن السيد عبد الرسول الحسيني الزنوزي - أبقاه الله تعالى -، فأجزت له - أبقاه الله تعالى - أن يروي عني وعن مشايخي العظام، خصوصاً شيوخنا الثلاثة الذين كانوا مرجع الأنام في أخذ الفتيا والأحكام، بحق روايتهم عن مشايخهم المعروفين في أسانيد الإجازات المتصلة إلى أرباب العصمة - صلوات الله عليهم أجمعين - سائلاً منه سلوك الاحتياط الذي هو مسلك النجاة.

وكتب بيمنه الدائرة، أوتي بها كتابه في الآخرة، فقير عفو ربه الغني، مهدي بن أبي القاسم الموسوي الشهير بالشهرستاني الأصفهاني أصلاً ومولداً،

والحائري موطناً دنيماً وآخرة - إن شاء الله تعالى -، وكان ذلك في أواخر شهر رمضان المبارك من شهور سنة ١٢١٢.

١١ - اجازة به سيد على بن محمد على حسيني طباطبائي حائري

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين الحمد لله وكفى، وسلامه على عباده الذين اصطفى. وبعد، فقد استجازني العالم الفاضل الكامل الأكرم الأمجد الولد الروحاني السيد علي بن محمد علي الحسيني الشهير بالطباطبائي الأصفهاني - أيده الله تعالى - فأجزت له - أحياه الله تعالى في سرور - أن يروي عني وعن مشايخي، خصوصاً شيوخنا الثلاثة الذين كانوا مرجع الأنام في أخذ الفتيا والأحكام، بحق روايتهم عن مشايخهم المعروفين في أسانيد الإجازات المتصلة إلى أرباب العصمة وأئمة الأمة ونبئ الرحمة - صلوات الله عليهم أجمعين - سائلاً منه سلوك الاحتياط الذي هو مسلك النجاة.

وكتب بيمنه الدائرة، أوتي بها كتابه في الآخرة، فقير عفو ربه الغني، مهدي بن أبي القاسم الموسوي الشهير بالشهرستاني الأصفهاني أصلاً ومولداً، والحائري موطناً دنيماً وآخرة - إن شاء الله تعالى - وكان ذلك في أواخر شعبان المعظم من شهور سنة ١٢١١.

١٢ - اجازة به سيد عبد الله حسيني زنوزي

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين الحمد لله وكفى، وسلامه على عباده الذين اصطفى. وبعد، فقد استجازني الولد الروحاني، العالم الفاضل الكامل، السيد الجليل السيد عبد الله الحسيني الزنوزي، فأجزت له - أبقاه الله تعالى في سرور وعافية - أن يروي عني وعن مشايخي خصوصاً شيوخنا الثلاثة الذين كانوا مرجع الأنام في أخذ الفتيا والأحكام، بحق روايتهم عن مشايخهم المعروفين في أسانيد الإجازات المتصلة إلى أرباب العصمة - صلوات الله عليهم أجمعين - سائلاً

منه سلوك الاحتياط الذي هو مسلك النجاة.

وكتب بيمناه الدائرة، أوتي بها كتابه في الآخرة، فقير عفو ربه الغني، مهدي بن أبي القاسم الموسوي الشهير بالشهرستاني الأصفهاني أصلاً، والحائري موطناً دنيماً وآخرة - إن شاء الله تعالى. كان ذلك في أواخر شهر رمضان المبارك من شهر سنة ١٢١٢.

١٣- اجازة به سيد محسن حسيني نوزي

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين الحمد لله وكفى، وسلامه على عباده الذين اصطفى. وبعد، فقد استجازني الولد الروحاني، العالم الفاضل الجليل السيد محسن الحسيني النوزي - أبقاه الله تعالى - فأجزت له - أحياء الله تعالى في سرور - أن يروي عني وعن مشايخي العظام، خصوصاً شيوخنا الثلاثة الذين كانوا مرجع الأنام في أخذ الفتيا والأحكام، بحق روايتهم عن مشايخهم المعروفين في أسانيد الإجازات المتصلة إلى أرباب العصمة - صلوات الله عليهم أجمعين - سائلاً منه سلوك الاحتياط الذي هو مسلك النجاة.

وكتب بيمناه الدائرة، أوتي بها كتابه في الآخرة، فقير عفو ربه الغني، مهدي بن أبي القاسم الموسوي الشهير بالشهرستاني عفي عنهما. كان ذلك في أواسط شهر رجب المرجب سنة ١٢١٢.

١٤- اجازة به سيد علي محمد حسيني نوزي

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين الحمد لله وكفى، وسلامه على عباده الذين اصطفى. وبعد، فقد استجازني العالم الفاضل الكامل السيد علي محمد الحسيني النوزي - أبقاه الله تعالى - فأجزت له - أحياء الله تعالى في سرور - أن يروي عني وعن مشايخي، خصوصاً شيوخنا الثلاثة الذين كانوا مرجع الأنام في أخذ الفتيا والأحكام، بحق روايتهم عن مشايخهم المعروفين في أسانيد

الإجازات المتصلة إلى أرباب العصمة - صلوات الله الملك المنان عليهم أجمعين - سائلاً منه سلوك الاحتياط الذي هو مسلك النجاة.

وكتب بيمينه الدائرة، أوتي بها كتابه في الآخرة، فقير عفوره الغني، مهدي بن أبي القاسم الموسوي الشهير بالشهرستاني - عفي عنهما - في سنة ١٢١١.

١٥ - اجازة به سيد محمد باقر حجة الاسلام شفتي اصفهاني

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين الحمد لله وكفى، وسلامه على عباده الذين اصطفى. وبعد، فقد استجازني العالم الفاضل الجليل الكامل مولانا الأكرم الأُمجد الولد الروحاني السيد محمد باقر بن السيد محمد نقي الشفتي الجيلاني - أبقاه الله تعالى في سرور - فأجزت له - أحياء الله تعالى - أن يروي عني وعن مشايخي، خصوصاً شيوخنا الثلاثة الذين كانوا مرجع الأنام في أخذ الفتيا والأحكام، بحق روايتهم عن مشايخهم المعروفين في أسانيد الإجازات المتصلة إلى أرباب العصمة - صلوات الله المنان عليهم أجمعين - سائلاً منه سلوك الاحتياط الذي هو مسلك النجاة.

وكتب بيمينه الدائرة، أوتي بها كتابه في الآخرة، فقير عفوره الغني، مهدي بن أبي القاسم الموسوي الشهير بالشهرستاني الأصفهاني أصلاً، والحائري موطناً دنيماً وآخرة - إن شاء الله تعالى - وكان ذلك في أواخر شهر رمضان المبارك سنة ١٢١١.

١٦ - اجازة به شيخ محمد طسوجي

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين الحمد لله وكفى، وسلامه على عباده الذين اصطفى. وبعد، فقد استجازني الولد الروحاني العالم الجليل الشيخ محمد الطسوجي - وفقه الله تعالى - فأجزت له - أبقاه الله تعالى - أن يروي عني وعن مشايخي، خصوصاً شيوخنا الثلاثة الذين كانوا مرجع الأنام في أخذ الفتيا

والأحكام، بحق روايتهم عن مشايخهم المعروفين في أسانيد الإجازات، سائلاً منه سلوك الاحتياط.

كتب بيمناه الدائرة، مهدي بن أبي القاسم الموسوي الشهير بالشهرستاني - عفي عنهما - في سنة ١٢١١.

١٧- إجازة به شيخ علي نقى بن عبد النبي طسوجى خويى

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين الحمد لله وكفى، وسلامه على عباده الذين اصطفى. وبعد، فقد استجازني العالم الفاضل الكامل الولد الروحاني الشيخ علي نقى بن العلامة الفقيه الجامع الشيخ عبد النبي الطسوجي الخوئي - رحمه الله تعالى - فأجزت - أحياه الله تعالى في سرور - أن يروي عني وعن مشايخي، خصوصاً شيوخنا الثلاثة الذين كانوا مرجع الأنام في أخذ الفتيا والأحكام، بحق روايتهم عن مشايخهم المعروفين في أسانيد الإجازات المتصلة إلى أرباب العصمة - صلوات الله عليهم أجمعين - سائلاً منه سلوك الاحتياط الذي هو مسلك النجاة.

وكتب بيمناه الدائرة، أوتي بها كتابه في الآخرة، فقير عفوره الغني، محمد مهدي بن أبي القاسم الموسوي الشهير بالشهرستاني الأصفهاني أصلاً، الحائري موطناً دنيماً وآخرة - إن شاء الله تعالى - وكان ذلك في أواسط شهر شوال المكرّم من شهور سنة ١٢١٢.

١٨- إجازة به سيد مهدي بن ميرزا محمد تقى طباطبايى، قاضى تبريزى

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين الحمد لله وكفى، وسلامه على عباده الذين اصطفى. وبعد، فقد استجازني العالم العامل الفاضل الكامل التقى الورع الصالح الألمي، ذو الذهن الثاقب والفهم الصائب السيد مهدي بن السيد ميرزا محمد

الطباطبائي الشهير بالقاضي التبريزي - أدام الله بقاءه^١ - فأجزت له - أحياء الله تعالى في سرور - أن يروي عني وعن مشايخي، خصوصاً شيوخنا الثلاثة الذين كانوا مرجع الأنام في أخذ الفتيا والأحكام، بحق روايتهم عن مشايخهم المعروفين في أسانيد الإجازات المتصلة إلى أرباب العصمة - صلوات الله الملك المنان عليهم أجمعين - سائلاً منه سلوك الاحتياط الذي هو مسلك النجاة.

وكتب بيمناه الدائرة، أوتي بها كتابه في الآخرة، فقير عفو ربه الغني، مهدي بن أبي القاسم الموسوي الشهير بالشهرستاني - عفي عنهما بحق أجدادهما -، كان ذلك في أواخر شهر رمضان المبارك من شهر سنة ١٢١١.

١٩- اجازة روي ديگر وقرائت بعضى دعاها به سيد مهدي بن محمد تقي طباطبائي

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين الحمد لله وكفى، وسلامه على عباده الذين اصطفى. وبعد، فقد استجازني العالم الفاضل الكامل الجليل، ذو الحسب والنسب الرفيع مولانا السيد مهدي بن السيد محمد تقي الطباطبائي الشهير بالقاضي - أبقاه الله تعالى - في قراءته الدعوات، فأجزت له في قراءة بعض الأدعية كـ «دعاء السيفي» و«حرز [ال] يمانى» بطريق أروي عن أولي^٢ الأنفاس القدسية؛ منهم سيدنا العلامة الفقيه الجامع السيد مهدي بن السيد المرتضى الطباطبائي - عليه آلاف الرحمة والرضوان - ومنهم شيخنا العلامة الفقيه العارف الجليل الشيخ محمد إسماعيل المازندراني الشهير بالخاجوني.

وكتب بيمناه الدائرة، أوتي بها كتابه في الآخرة، فقير عفو ربه الغني، مهدي بن أبي القاسم الموسوي الشهير بالشهرستاني - عفي عنهما - وكان ذلك في سنة ١٢١٣.

١. في الأصل: «بقاه».

٢. في الأصل «أولوا»، والصحيح ما أثبتناه.

٢٠- اجازة به سيد عبد الله بن محمد رضا حسيني شبر كاظميني

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين الحمد لله وكفى، وسلامه على عباده الذين اصطفى. وبعد، فقد استجازني العالم الفاضل السيد الجليل مولانا السيد عبد الله بن السيد محمدرضا الحسيني الشهير بالشبر - أحياء الله تعالى في سرور - فأجزت له أبقاه الله تعالى - أن يروي عني وعن مشايخي، خصوصاً شيوخنا الثلاثة الذين كانوا مرجع الأنام في أخذ الفتيا والأحكام، بحق روايتهم عن مشايخهم المعروفين في أسانيد الإجازات المتصلة إلى أرباب العصمة - صلوات الله الملك المنان عليهم أجمعين - سائلاً منه سلوك الاحتياط الذي هو مسلك النجاة.

وكتب بيمنه الدائرة، أوتي بها كتابه في الآخرة، فقير عفو ربه الغني، مهدي بن أبي القاسم الموسوي الشهير بالشهرستاني الأصفهاني أصلاً ومولداً، والحائري موطناً دنيماً وآخرة - إن شاء الله تعالى - وكان ذلك في سنة ١٢١٤.

٢١- اجازة به ملا محمد باقر سلماسي خويي

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين الحمد لله وكفى، وسلامه على عباده الذين اصطفى. وبعد، فقد استجازني العالم العامل الفاضل الكامل صاحب الخيرات الكثيرة مولانا محمد باقر السلماسي الخوئي، فأجزت - أحياء الله تعالى في سرور - أن يروي عني وعن مشايخي، خصوصاً شيوخنا الثلاثة الذين كانوا مرجع الأنام في أخذ الفتيا والأحكام، بحق روايتهم عن مشايخهم المعروفين في أسانيد الإجازات المتصلة إلى أرباب العصمة - صلوات الله عليهم أجمعين - سائلاً منه سلوك الاحتياط الذي هو مسلك النجاة.

وكتب بيمنه الدائرة، أوتي بها كتابه في الآخرة، فقير عفو ربه الغني، محمد مهدي بن أبي القاسم الموسوي الشهير بالشهرستاني الأصفهاني أصلاً،

والحائري موطناً دنيماً وآخرة - إن شاء الله تعالى. كان ذلك في أربع وعشرة محرم^١ الحرام من شهور سنة ١٢١٣.

٢٢ - اجازته به شيخ محمد رضا سلماسي خويي

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين الحمد لله وكفى، وسلامه على عباده الذين اصطفى. وبعد، فقد استجازني العالم الفاضل الكامل الشيخ محمد رضا السلماسي الخوئي - أبقاه الله تعالى - فأجزت له - أحياء الله تعالى في سرور - أن يروي عني وعن مشايخي، خصوصاً شيوخنا الثلاثة الذين كانوا مرجع الأنام في أخذ الفتيا والأحكام، بحق روايتهم عن مشايخهم المعروفين في أسانيد الإجازات المتصلة إلى أرباب العصمة - صلوات الله تعالى عليهم أجمعين - سائلاً منه سلوك الاحتياط الذي هو مسلك النجاة.

وكتب بيمنه الدائرة، أوتي بها كتابه في الآخرة، فقير عفو ربه الغني مهدي بن أبي القاسم الموسوي الشهير بالشهرستاني - عفي عنهما بحق أجدادهما الطاهرين - في سنة ١٢١١.

٢٣ - اجازته به سيد محمد بن شفيع زنوزي خويي

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين الحمد لله وكفى، وسلامه على عباده الذين اصطفى. وبعد، فقد استجازني العالم الفاضل الجليل السيد محمد بن السيد الشفيع الزنوزي - أبقاه الله تعالى في عافية وسرور - فأجزت له - أحياء الله تعالى - أن يروي عني وعن مشايخي، خصوصاً شيوخنا الثلاثة الذين كانوا مرجع الأنام في أخذ الفتيا والأحكام، بحق روايتهم عن مشايخهم المعروفين في أسانيد الإجازات المتصلة إلى أرباب العصمة - صلوات الله عليهم أجمعين.

١. هكذا ما في الأصل والصحيح: «في الرابع عشر من محرم».

كتب بيمناه الدائرة، مهدي بن أبي القاسم الموسوي الشهير بالشهرستاني -
عفي عنهما - في سنة ١٢١٢.

٢٤- إجازة به شيخ أبو القاسم بن شيخ أبو سعيد كاشاني

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين الحمد لله وكفى، وسلامه على عباده
الذين اصطفى. وبعد، فقد استجازني العالم الفاضل الجليل الولد الروحاني الشيخ
أبو القاسم بن الشيخ أبي سعيد الكاشاني - أبقاه الله تعالى - فأجزت له - أحياء الله
تعالى في سرور وعافية - أن يروي عني وعن مشايخي، خصوصاً شيوخنا الثلاثة
الذين كانوا مرجع الأنام في أخذ الفتيا والأحكام، بحق روايتهم عن مشايخهم
المعروفين في أسانيد الإجازات.

كتب بيمناه الدائرة، أوتي بها كتابه في الآخرة، فقير عفوره الغني، مهدي بن
أبي القاسم الموسوي الشهير بالشهرستاني، كان ذلك في أواسط رجب المرجب
من شهور سنة ١٢١١.

٢٥- إجازة به سيد طالب طباطبائي

بسم الله الرحمن الرحيم، وبه نستعين. الحمد لله وكفى، وسلامه على
عباده الذين اصطفى. وبعد، فقد استجازني العالم الجليل الفاضل الكامل السيد
طالب طباطبائي - أبقاه الله تعالى - فأجزت له - أحياء الله في سرور وعافية - أن
يروي عني وعن مشايخي، خصوصاً شيوخنا الثلاثة الذين كانوا مرجع الأنام في
أخذ الفتيا والأحكام؛ وبحق روايتهم عن مشايخهم المعروفين في أسانيد
الإجازات المتصلة إلى أرباب العصمة - صلوات الله عليهم أجمعين - و سائلاً منه
سلوك الاحتياط الذي هو مسلك النجاة.

و كتب بيمناه الدائرة - أوتي بها كتابه في الآخرة - فقير عفوره الغني مهدي

ابن ابي القاسم الموسوي الشهير بالشهرستاني، الأصفهاني أصلاً، و الحائري موطناً دنيماً و آخرة - إن شاء الله تعالى . كان ذلك في أواخر شهر رمضان المبارك من شهور سنة ١٢٠٩.

٢٦- اجازة به سيد عبدالله ايرواني

بسم الله الرحمن الرحيم، و به نستعين . الحمد لله و كفى، و سلامه على عباده الذين اصطفى . و بعد، فقد استجازني العالم الفاضل الجليل الكامل العابد الزاهد الناسك السيد عبدالله الموسوي ايرواني - أحياه الله في سرور و عافية - فأجزت له أن يروي عني و عن مشايخي، خصوصاً شيوخنا الثلاثة الذين كانوا مرجع الأنام في أخذ الفتيا و الأحكام؛ بحق روايتهم عن مشايخهم المعروفين في أسانيد الإجازات المتصلة إلى أرباب العصمة - صلوات الله عليهم أجمعين - سائلاً منه سلوك الاحتياط الذي هو مسلك النجاة.

و كتب بيمنه الدائرة - أوتي بها كتابه في الآخرة - فقير عفو ربه الغني مهدي بن أبي القاسم الموسوي الشهير بالشهرستاني، الأصفهاني أصلاً، و الحائري موطناً دنيماً و آخرة - إن شاء الله تعالى . كان ذلك في سنة ١٢٠٩.

٢٧- اجازة به ملا حسن على سرايى

بسم الله الرحمن الرحيم، و به نستعين . الحمد لله و كفى، و سلامه على عباده الذين اصطفى . و بعد، فقد استجازني الشيخ الفاضل الولد الروحاني حسن على السرايى - أبقاه الله تعالى - فأجزت له - أحياه الله تعالى في سرور و عافية - أن يروي عني و عن مشايخي، خصوصاً شيوخنا الثلاثة الذين كانوا مرجع الأنام في أخذ الفتيا و الأحكام؛ بحق روايتهم عن مشايخهم المعروفين في أسانيد الإجازات المتصلة إلى أرباب العصمة - صلوات الله عليهم أجمعين - سائلاً منه

سلوك الاحتياط الذي هو مسلك النجاة.

و كتب بيمناه الدائرة - أوتي بها كتابه في الآخرة - فقير عفوربه الغني مهدي بن أبي القاسم الموسوي الشهير بالشهرستاني - عفي عنهما - والحائري موطناً دنيماً و آخرة - إن شاء الله تعالى . كان ذلك في شهر رجب المرجب سنة ١٢١١ .

٢٨ - اجازة به شيخ ابوطالب تبريزي

بسم الله الرحمن الرحيم ، و به نستعين . الحمد لله وكفى ، و سلامه على عباده الذين اصطفى . بعد ، فقد استجازني العالم الفاضل الكامل مولانا الجليل الشيخ أبو طالب التبريزي - أبقاه الله في سرور و عافية - فأجزت له أن يروي عني و عن مشايخي ، خصوصاً شيوخنا الثلاثة الذين كانوا مرجع الأنام في أخذ الفتيا والأحكام؛ بحق روايتهم عن مشايخهم المعروفين في أسانيد الإجازات المتصلة إلى أرباب العصمة - صلوات الله الملك المنان عليهم أجمعين - سائلاً منه سلوك الاحتياط الذي هو مسلك النجاة .

و كتب بيمناه الدائرة - أوتي بها كتابه في الآخرة - فقير عفوربه الغني مهدي بن أبي القاسم الموسوي الشهير بالشهرستاني و الحائري موطناً دنيماً و آخرة - إن شاء الله تعالى . كان ذلك في سنة ١٢١٢ .

ستایش نامه علامه مجلسی

احمد بن محمد بن یوسف بحرانی (۱۱۰۲ق)

تحقیق: جویا جهانبخش

درآمد

یاد باذ آن شبِ فرخنده که در منزلِ حضرت آیه الله حاج سید محمد علی روضاتی، بزم جان پرور معرفت برپا بود و با جمعی از اهل فضل و تحقیق و قلم که از شهر مقدّس قم، برای شرکت در همایش بزرگداشتِ علامه محمدباقر مجلسی به اصفهان آمده بودند، به محضر فیض بخش ایشان رسیده بودیم.^۱

در پیشگاه پُر فیضِ علامه روضاتی، مشتاقانه از دو ارمغانِ تازه ایشان به پژوهندگان میراث اسلام و ایران، سخن می رفت: دو گفتار - که منبعی سرشار، بویژه برای پژوهشگران تاریخ و حدیث است - و همچنین نسخه برگردان^۲ ستایش نامه علامه مجلسی.

۱. آن شب، شامگاه نخستین روز بزرگداشت علامه مجلسی (۲۹ دی ماه ۱۳۷۸) بود.

۲. واژه «نسخه برگردان» را استاد ایرج افشار، به جای «چاپ فاکسیمیل» نهاده‌اند و به کار می‌برند. دیگران معمولاً می‌گویند: «چاپ عکسی».

در این میانه، تنی چند از دوستان میراث پژوه، آقایان علی صدرایی خوبی و ابوالفضل حافظیان، از علامه روضاتی خواستند که متن ستایش نامه علامه مجلسی، از روی نسخه برگردان، رونویس شود و با تحقیق و تعلیق ایشان، در مجموعه کرامند میراث حدیث شیعه درج گردد.

ایشان که به سبب کثرت اشتغالات علمی و بویژه اشتغال به تصحیح و تعلیق دفتر هشتم مکارم الآثار، در آن ایام، فرصت پرداختن بدین کار را نداشتند، با عنایت به دلبستگی نگارنده این سطور بدین گونه نگارش ها، مرا - که در صف نعال و برکنار نشسته بودم و مجلس را نظاره می کردم - نامزد این کار ساختند. یاران میراث حدیث شیعه نیز از در ترغیب و تشویق درآمدند و موظف ساختند تا ارادتی بنمایم و سعادت بیبرم.

ستایش نامه علامه مجلسی

ستایش نامه علامه مجلسی، در حقیقت، نفثة المصدور یک فقیه معاصر علامه محمدباقر مجلسی است که مصائبی در وطنش، بحرین، به او رسیده است و چاره جویانه، راهی سفر شده و دست روزگار، او را به اصفهان، تخته‌گاه شکوه‌مند صفویان، رسانیده است. اصفهان عصر صفوی هم، مرهمی بر ریش درون این عالم رنجیده خاطر نهاد، آن گونه که دست به دامان استخاره شد و نتیجه استخاره اش نهی از تعجیل در خروج از اصفهان بود. مرد، سرگردان بوده که برای زدایش زنگار پریشانی، دست در دامن کداملین نیک نهاد صافی ضمیری بزند، که لسان حال و طیف خیال، او را به شیخ الاسلام زمان، علامه

محمد باقر مجلسی - قدس الله روحه - رهنمون می‌شود. او هم این ماجرای اندیشه برانگیز را با مطالبی منظوم و منثور، در ستایش علامه مجلسی قلمی می‌کند^۱ و همین ریخته قلم اوست که امروز در دست است و ستایش‌نامه علامه مجلسی نامیده شده و توسط حضرت آیه الله روضاتی، نسخه برگردان آن، در شمارگانی اندک، تهیه شده و به اهل فضل و دانش، عرضه گردیده است.

بدین ترتیب، ستایش‌نامه، هم پاره‌ای از سرگذشت خودنوشت آن فقیه بزرگوار، و هم ثنای وافر او را در حق علامه مجلسی در بر دارد.

متأسفانه، آگاهی روشنی نداریم که آیا این ستایش‌نامه به دست علامه مجلسی رسیده و گره از کار فرو بسته آن دانشمند رنج دیده، گشوده است یا نه؟

چنان‌که خواهد آمد، گزارش کرده‌اند که این مرد، در شمار افراد صاحب اجازة روایت از علامه مجلسی است. پس می‌توان احتمال داد که وی، این ستایش‌نامه را به محضر آن بزرگ، پیشکش نموده و قصه پُر غصه خود، باز گفته است. علامه هم که مرد را اهلیت‌مند دیده، نیازش را برآورده و تلطّف‌ها با او نموده، از جمله، اجازة روایتی به او داده باشد؛ والله اعلم بالصواب.

باری، نسخه اصل و احتمالاً منحصر به فرد ستایش‌نامه، متعلق به

۱. نیز، رک: ستایش‌نامه علامه مجلسی (نسخه برگردان)، ص ۱ و ۲؛ مجله جهان کتاب، ش ۹۷-۹۸،

آیه الله روضاتی است که در هجده صفحه کتابت شده است. این جزوه ده برگه خُرد و دُرّ فرید را که در درازنای سه سده از دیدگان این و آن، پوشیده بوده است، نزدیک سی سال پیش، کتابفروشی دوره گرد، به استاد هدیه کرده و ایشان نیز از طریق نسخه برگردان، تصویر آن را در اختیار همگان قرار داده اند.

ترقیمه نسخه، تاریخ «أواخر العشر الأواخر من شهر ذی الحجّة الحرام آخر العام ۱۰۹۶» را نشان می دهد^۱ و نویسنده آن - که به نقد حال وی خواهیم پرداخت - در آن ترقیمه، خود را «أحمد بن محمد بن یوسف البحرانی الأوالی» می شناساند.

گفتنی است «أوال» که شیخ احمد بن محمد بن یوسف، پدیدآورنده ستایش نامه، بدان منسوب است، جزیره ای است در خلیج فارس در ناحیه بحرین.

در معجم البلدان می خوانیم:

أوال: بالضمّ، ویروی بالفتح: جزيرة يحيط بها البحر بناحية البحرین، فيها نحل كثير وليمون و بساطین.

ومی بینیم که این نام، در سروده های سرایشگران تازیگوی، یاد شده است.^۲

حافظ ابرو، در «ذکر دریای قُلزُم و فارس» گوید:

و در بطن این دریا که نسبت آن خاص به فارسی کنند، جزیره هاست: لافث و أوال و خارك و جزيرة قیس و غیره که در

۱. یعنی مقارن فرمانروایی شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷-۱۱۰۵ق).

۲. معجم البلدان، یاقوت الحموی، دار بیروت، ۱۴۰۸ق/ ۱۹۸۸م، ج ۱، ص ۲۷۴.

آن، مردم باشند و آبِ خوش و کشاورزی و چهارپای^۱.

پُر دور نیفتیم. اگر بپذیریم که همکاری و همدستی شماری انبوه از دیده‌وران و باریک‌بینان لازم است تا هزاران هزار سند پارسی و تازی برجای مانده از روزگارِ پُر ماجرا و بحث‌انگیزِ عصر صفوی بررسی شود. هر يك سند، گوشه‌ای از حقیقت را فارغ از های و هوی و هیاهو، روشن خواهد ساخت و جزئی از چیدمان (Puzzle) را تکمیل خواهد کرد، آن‌گاه همین ستایش‌نامه به ظاهر کوچک، پایگاهی ارجمند در ذهن ما احراز خواهد نمود؛ و ارجمندتر خواهد شد، آن‌گاه که فریاد آوریم که نویسنده آن، عالمی دیده‌ور از سرزمین بحرین است که هم شمه‌ای از نقد حال خویش به دست داده و هم به عنوان يك شاهدِ هم‌روزگار، از شیخ الاسلام زمان، محمدباقر مجلسی برای ما سخن گفته است.

علامه مجلسی، مردی است که شخصیت او، بویژه در یکی دو سده اخیر، در هاله‌ای از ابهام‌ها و سخنان ناسازگار، پیچیده شده است. گروهی از فرنگیان و همچنین برخی لقمه، جویانِ خوان ایشان و گروهی از نویسندگان و گویندگان مسامحه‌کار یا قاصر، مجلسی را به عنوانِ نماد و نمودِ دین‌ورزیِ قشری و خشونتِ مذهبی و خرافه‌گستری شناسانده‌اند و از او با صفاتی چون «مهیّب»، «هول‌انگیز» و «متعصب» یاد کرده‌اند!

اگرچه خوشبختانه دروغناکی و وارونگی این سخنان، توسط

۱. جغرافیای حافظ ابرو، شهاب‌الدین عبد الله خوافی (مشهور به حافظ ابرو)، تحقیق: صادق سجّادی،

پژوهندگان باریک بین، روشن شده^۱ و محک تجربه، چنان داوری‌های غرض ورزانه یا نازرف نگرانه را سیاه‌رو ساخته است، هنوز آثار آن داوری‌های ناپسند و سیئات فرهنگی، از جامعه ما رخت برنسته است.

پس هر پژوهش و کاوشی که ما را به حقیقت سیمای تابناک آن بزرگ مرد، نزدیک کند، درخور است و سزاوار. مردی که بسیاری از دین ورزان عالم، با عنوان بزرگ‌ترین احیاگر حدیث شیعه و یکی از مروّجان کم‌نظیر و پُرتوفیق امامیه از او یاد می‌کنند^۲ و تعبیراتی چون

یگانه روزگار، غوّاص دریا‌های حقایق الهی، روشن کننده مسائل پیچیده شریعت، جامع همه نیکویی‌ها و فضیلت‌ها، عالم ربّانی، خدمتگزار اخبار امامان علیهم‌السلام، خاتم‌المحدثین، جامع معقول و منقول، کشف حقایق ظاهری و باطنی قرآن، و سرآمد گذشتگان و آیندگان^۳.

درباره او به کار می‌برند.

مجلسی، از لحاظ اثرگذاری در علوم شریعت، بی‌تردید، یکی از بزرگ‌ترین و شاخص‌ترین عالمان شیعی است. اگر گفته شود: عالمان شریعت در این سه سده که از روزگار مجلسی می‌گذرد،^۴ هر يك به نوعی بر خوانِ پُر نعمتِ دانش و پژوهش

۱. برای نقد پاره‌ای از انتقاداتی که موجب حمله به علامه مجلسی گردیده است، ر.ک: علامه مجلسی، حسن طارمی، تهران: طرح نو، ۱۳۷۵ ش، چاپ اول، ص ۱۱۸-۹۶ و ۱۷۹.

۲ و ۳. همان، ص ۷ و ۸.

۴. به تحقیق علامه روضاتی، ولادت علامه مجلسی، به هنگام طلوع فجر روز پنج‌شنبه بیست و هفتم ماه رمضان المبارک ۱۰۳۷ قمری برابر با یکم جوزا (۳۱ اردیبهشت) ۱۰۰۷ شمسی، و وفات ایشان، به هنگام

او نشسته‌اند، سخنی گزاف آلود نرفته است.

از دیدگاه پایگاه معنوی نیز همین بس که نام و خاطره او در ذهن عوام و خواص شیعه، به نوعی قداست پایدار آمیخته، و خاکجای او، مزار دیده‌وران و حاجتمندان و از بقاع متبرک شهر اصفهان است.

درباره پایگاه بلند شیخ طوسی، از فضل و فضیلت و پرهیز و دیانت او یاد کرده‌اند و عماد طبری گفته است که اگر صلوات بر غیر پیامبران روا بود، بر وی صلوات می‌فرستادم.^۱ بی آن‌که ذر بی ثنای فزون از مرز شایستگی باشم، سخن عماد را به نحوی در حق علامه مجلسی بازگفتنی می‌یابم و می‌گویم که اگر یاد کردن درودهای ویژه معصومان بر طبقه‌ای دیگر پس از ایشان روا می‌بود، علامه مجلسی، بی‌گمان از آن طبقه بود.

هنگامی که کارنامه درخشان و رشک‌انگیز علامه محمد باقر مجلسی را بر می‌رسیم، این بیت ابوالعلا را فرا یاد می‌آوریم که درباره شریف مرتضی سرود:

لو جئته لرأیت النَّاسَ فی رَجلی

والدَّهْرَ فی سَاعَةِ والأَرْضَ فی دَارِ^۲

﴿ طلوع فجر دوشنبه بیست و هفتم ماه رمضان ۱۱۱۰ قمری برابر دهم ختم (فروردین) ۱۰۷۵ شمسی رخ داده است. (ر.ک: دو گفتار، سید محمد علی روضانی، قم: کتاب‌خانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران، ۱۳۷۸ ش، چاپ اول ص ۶۱-۶۲؛ ستایش‌نامه علامه مجلسی، ص ۵، مقدمه؛ مجله جهان کتاب، ش ۹۸-۹۷، ص ۳۱) ﴾

۱. ر.ک: اندیشه‌های کلامی شیخ طوسی (ره)، به کوشش: پژوهشگران گروه فلسفه و کلام اسلامی، زیر نظر: محمود یزدی مطلق (فاضل)، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ج ۱، ص «سه» ی پیش سخن.
۲. ر.ک: شخصیت ادبی سید مرتضی، عبدالرزاق محیی‌الدین، ترجمه: جواد محدثی، تهران: امیر کبیر، ۱۳۷۳ ش، چاپ اول، ص ۷۳.

آیه الله روضاتی، در آغاز نسخه‌برگردان، تصویر دست خطی (از علامه مجلسی) را قرار داده‌اند که پیش نویس دو نامه را در بر دارد. هر دوی این نامه‌ها، در پاسخ به درخواست شاه سلطان حسین صفوی و به تخمین ایشان در میانه سال‌های ۱۱۰۵ تا ۱۱۱۰ ق، نوشته شده‌اند.

چون متن هر دو نامه، مشتمل بر آگاهی‌های سودمند و یادکرد برخی از عالمان آن روزگار و همچنین نماینده کارکرد سیاسی علمای دین در عصر صفوی و پایگاه علامه مجلسی در آن عصر و نوع نگاه او به پیرامون و پیرامونیانش است و افزون بر این، نمودار نوع منشآت سیاسی - دینی این عالم محدث و محقق عالی قدر است، درج هر دو نامه در این انجامه، سودمند به نظر رسید. ضمناً با درج این نامه‌ها، یکی از فواید مهم نسخه‌برگردان ستایش نامه که در شمارگانی اندک به چاپ رسیده نیز فراگیر می‌گردد.^۱

ما در این جا متن هر دو نامه را بی‌کم و کاست - ولی به رسم خط امروزی و با کاربری سجاوندی معمول - باز می‌نویسیم. تنها

۱. یکی از فواید این دو نامه (که شاید بسیار فرعی باشد؛ ولی در نظر بنده، به سائقه علائق لغوی‌ام، جلوه نموده است) کاربرد لفظ «طالب‌علمی» به معنای امروزی «طلبگی» است. پیشینگان، دانشجوی علوم دینی را «طالب علم» می‌گفتند و به صورت «طالب علمان» جمع می‌بستند. متأخران، با قدری مسامحه، از لفظ «طلبه» (که در اصل صیغه جمع است و مفرد آن، «طالب» است) استفاده می‌کنند و به همین قیاس، تحصیل حوزوی را «طلبگی» می‌گویند. شنیده‌ام که مردم آذربایجان، «طلاب» را هم (که جمع دیگر «طالب» است)، به معنای مفرد به کار می‌برند. باری، استعمال لفظ صحیح و فصیح «طالب‌علمی»، توسط علامه مجلسی و متصل نوشتن آن (که نمود تلقی صرفی «واحد» این اصطلاح است)، در خور نگرش می‌نماید.

گفتنی این‌که در هر دو نامه، مرحوم مجلسی، همه جا «صفهان» (بدون الف) را به جای «اصفهان» مرقوم فرموده بود و الف، افزوده ماست.

اینک، متن دو نامه:

نامه یکم

بنده داعی، به عرض اقدس می‌رساند که مکرر عرض کرده‌ام که منصب مراغه و محاکمه بین المتخاصمین، در زمان غیبت امام - علیه الصلّاه و السّلام - منصب مجتهد جامع الشّرایط عادل است و چنین کسی در این زمان، کم به هم می‌رسد.

لذا، داعی را شرعاً تجویز این مناصب برای کسی کردن، مشکل است و اکتفا به عرض اسامی جمعی که به گمان فقیر به زیور فضل و صلاح محلی باشند، می‌نماید.

در دار المؤمنین قم، سیادت و حقانیت دستگاه، میر محمد باقر، داماد مرحمت پناه، مولانا محمد طاهر، به صلاح و سداد و دیانت، معروف است و آخوند مرحوم، اعتقاد و اعتماد عظیم به او داشت؛ اما از مرتبه طالب علمی او، چندان اطلاعی ندارم و فضیلت پناه، ملاً حسن گیلانی مدرّس، از فضلاست و به خدمت اشرف، مکرر رسیده است؛ و سیادت و افادت پناه، آقا میرزای مدرّس، به فضل و صلاح، موصوف است.

و از جمعی که در اصفهان حاضرند، فضیلت و عدالت پناه، آخوند ملاً محمد گیلانی که به شغل امامت جماعت، قیام می‌نماید و از شاگردان فقیر و علّامی آخوند مولانا محمد باقر مرحوم است و به نهایت فضل و صلاح، معروف است.

و افادت و افاضت پناه، آخوند ملاً محمد هادی، خلف مرحمت پناه، آخوند مولانا محمد صالح مازندرانی، از تلامذه داعی و والده مرحوم، و به مراتب عقلیه و نقلیه، مربوط و به دیانت و امانت، موصوف است. این جماعت، به خاطر قاصر داعی رسید؛ والله يعلم حقائق الرجال

والأحوال.

جلالِ معدلت و مرحمتِ نَوَابِ کامیاب، بر مفارقِ شیعیان، مستدام باد!

نامهٔ دوم

بندهٔ داعی، به عرض اقدس می‌رساند که افاضلی که سابقاً در دار السلطنهٔ قزوین بودند و داعی، بر احوال ایشان اطلاع داشتم، کسی از ایشان نمانده است، به غیر افادت و دیانت و ورغ پناه [؟]، آخوند مولانا محمد باقر، برادر مرحوم میرور علامی آخوند مولانا خلیل؛ و او هر چند در ورع و دیانت عظیم‌النظیر است؛ اما می‌شنوم که او را پیری بسیار، دریافته و بعضی از قوای او عاطل گردیده و در اصفهان، به غیر آنها که در عریضهٔ دار المؤمنین معروض گردیده، فضیلت و کمالات دستگاه، علامی آخوند مولانا محمدسعید گیلانی است که در نهایت مرتبهٔ فضل و صلاح و سداد و دیانت است و افادت و افاضت و حقانیت دستگاه، آخوند مولانا محمدشفیع، خلف مرحوم مبرور، آخوند مولانا محمدعلی استرآبادی است که از مدرّسین مشهور و به صلاح و سداد، مذکور است.

و قبول و عدم قبول ایشان و بعضی از آنها که در عریضهٔ دیگر معروض گردیده، بر فقیر ظاهر نیست؛ والله يعلم بواطن الأحوال.

سایهٔ بلند پایهٔ اعلیٰ حضرتِ ظلِّ اللّٰهی، بر مفارقِ عالمیان، مستدام باد!

نویسندهٔ «ستایش‌نامه»

سرزمین بحرین، یکی از پایگاه‌های دیرین شیعه است. مردم این سرزمین، آن‌گونه که صاحب روَضات نیز یاد کرده است - در تشیع، پیشینه‌مند و در کار دین، متصلب‌اند و رشید هُجری که در درجهٔ میثم تمار و از حاملان اسرار امیر المؤمنین بود و به خاطر دوستی این بزرگوار نیز به شهادت رسید، به «هجر»

منسوب است که شهری است در بحرین. ابن بطوطه هم «قَطِيف» را که جزئی از بحرین بوده، به عنوان پایگاه «رافضه غلات» یاد کرده و می‌گوید که اهل آن، از هیچ کس پروا نمی‌کنند و «رَفُض» خود را آشکار می‌سازند و مؤذَن ایشان، پس از شهادتین، «أَشْهَدُ أَنْ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ»، و پس از حَيِّعَلْتَيْن، «حَيَّ عَلِي خیر العمل» می‌گوید.^۱

رؤیای جالبی هم از شیخ حسین بن عبد الصمد، پدر شیخ بهایی رحمته نقل می‌کنند که اگر مدلول صحیحی داشته باشد، احتمالاً همانا چیرگی تقوا و طاعت بر مردم آن سامان است؛ چه، می‌گویند شیخ حسین بن عبد الصمد، قصد داشت در مکه مکرمه مجاور باشد تا مرگش فرارسد؛ ولی شبی در خواب دید که قیامت برپا شده و خدای - عز و جل - امر نمود که زمین بحرین، آنچه دارد، به سوی بهشت بر فرازد. پس، از قصد مجاورت مکه باز آمد و در بحرین مجاور گردید تا در سال ۹۸۴ ق، درگذشت.^۲

گزیده این که سرزمین بحرین، موطن و مسکن بسیاری از عالمان شیعه بوده و بسیاری از ادیبان و فقیهان و محدثان را در خود پرورده است. ای بسا عالمان بحرانی که نامشان، زینت بخش کتب طبقات اعلام و تراجم‌نامه‌های شیعی است و آثار قلمشان، عَنَافِزِی کارنامه پُربرگ و بار دانش و تحقیق طایفه؛ و از این شمار است نویسنده ستایش‌نامه علامه مجلسی.

۱. ر.ک: مع علماء التجف الأشراف، محمد جواد مغنیه، بیروت، ۱۹۹۲م، ص ۶۹-۷۰.

۲. همان، ص ۷۰.

نویسنده ستایش‌نامه، فقیه علامه و ادیب یگانه، شیخ احمد بحرانی، عالم امامی هم‌روزگارِ علامه مجلسی است. گزارش‌هایی چند از احوال او در تراجم‌نامه‌ها مذکور است و چون علامه روضاتی در پیش‌گفتارِ نسخه‌برگردان ستایش‌نامه، لُب مطالب گزارش‌ها را به قلم مایه‌ورِ خویش، آورده و تحلیل کرده‌اند و در این باب، دادِ معنا داده‌اند، و از سوی دیگر، ابجد خوانی چون مرا نمی‌رسد که در برابر آن دانشی مردِ گران‌مایه، در کارِ معرفتِ رجالی و تراجم‌نگاری، بخت آزمایی کند، این «درآمد» را با نقلِ نوشته‌ایشان، زینت می‌دهیم:

گزارش آیت‌الله روضاتی از ترجمهٔ احوال علامه بحرانی

نخستین کسی که [نام] او را در کتاب رجالش آورده، محدث فقیه بزرگ، مرحوم شیخ حُرّ عاملی (م ۱۱۰۴) است که لابد از نزدیک با او آشنا شده و در بخش دوم کتاب *أمل الأمل* درباره‌اش گفته است:

الشیخ أحمد بن محمد بن یوسف البحرانی، عالم فاضل محقق معاصر شاعرٌ أدیبٌ، له کتاب ریاض الدلائل و حیاض المسائل لم یتَمَّ، ورسالة سناها المشکاة المضيئة فی المنطق، ورسالة سناها الزموز الخفیة فی المسائل المنطقیة؛ وله شعرٌ جید.

پس از شیخ حُرّ، عالم جلیل، مرحوم شیخ سلیمان بحرانی (م ۱۱۲۱) است که در کتاب *جواهر البحرین* از شیخ احمد، بسی تجلیل نموده و گوید:

الإمام الَّذی لم تسمع بمثله الأدوار، والهمام الَّذی زنده فی کلِّ کمالٍ وار ... حضرتُ درسه الفاخر، فصادفته کالبحر الزاخر ... وكان أعبد من رأیناه فی عصرنا وأشرَقهم فی الأخلاق، بل - والله -

حسنة من حسنات الذَّهر و فريدة من قلادة العصر

بزرگوار دیگری که از شیخ احمد یاد کرده، مرحوم شیخ یوسف علامه بحرانی (م ۱۱۸۶) است. در *لؤلؤة البحرين*، او را «علامه فهامة زاهد عابد ورع کریم تقی» دانسته و فرماید:
وعندي أنه أفضل علماء بلادنا البحرين ممن عاصره وتأخر عنه.
بل و غیرهم!

سپس، از رساله یکی از شاگردان شیخ احمد نقل کرده که در ایام اقامتش در اصفهان، آخوند ملا محمد باقر خراسانی، صاحب دو کتاب کفایه و ذخیره، هر هفته دو روز با او به مذاکره و بحث می‌نشست.

و در *دووضات الجنات* (ص ۲۱۲، چاپ اصفهان، ۱۳۸۲، با شرح و تعلیقات این ضعیف) افزوده‌اند که شیخ احمد، به خانه محقق خوانساری، آقا حسین، در اصفهان وارد بوده و همان گونه در بیشتر شب‌ها با ایشان نیز به مذاکره و بحث و تحقیق می‌گذارنیده است.

باری، مرحوم شیخ یوسف، سپس سرآغاز اجازة نامه علامه مجلسی به شیخ احمد را، آورده و گوید: «وشعره ۷۷۷ فی غایة الجودة والجزالة». بعد، نام مصنفات شیخ را نوشته و درباره وفاتش گوید:

تُوفِّي ۷۷۷ بالطَّاعون، مع أخويه الشيخ يوسف و الشيخ حسن في العراق ودُفِنوا في جوار الكاظمين ۷۷۷ في السنة الثانية بعد المائة والألف في حياة أبيهم، وتُوفِّي أبوهم في السنة الثالثة بعد المائة والألف في قرية مقابي، مسكنه.

مع الأسف، صورت کامل اجازه نامه علامه مجلسی به شیخ احمد، در دست نیست؛ اما در سرآغاز آن، سخنانی که در حقّ مُجاز به کار برده، از نوادر منشآت و کاشف از کمال بزرگواری اجازه دهنده و نهایت اهلیت مجاز است؛ بدین گونه:

إنّه كان من غرائب الزّمان وغلط الدّهر الخوّان، بل من فضل الله عليّ ونعمه البالغة لديّ، أتفائق صحبة المولى الأولى الفاضل الكامل الورع البارِع التقيّ الزكيّ، جامع فنون الفضائل والكمالات، حائز قصب السبق في مضامير السّعادات، ذي الأخلاق الرّضية والأعراق الطّيبة البهيّة، علّم التحقيق وطود التدقيق، العالم النّحرير والفائق في التحرير و التقرير، كشاف دقائق المعاني، الشيخ أحمد البحراني - أدام الله تعالى أيامه وقرن بالسهود شهوره وأعوامه -؛ فوجدته بحرأ زاخراً في العلم لايساحل، وألفيته حبرأ ماهراً في الفضل لا يناضل!

لابد تاریخ نگارش این اجازه نامه همان سال ۱۰۹۶ یا سال پس از آن است که شیخ در اصفهان به سر می برده [و چنان که خواهد آمد، از متن ستایش نامه، سال دیدار او با علامه مجلسی، مستفاد می گردد].

شیخ احمد، از پدر بزرگوارش و نیز از شهید علامه سیّد محمّد مؤمن استرآبادی، مجاور بیت الله الحرام که به سال ۱۰۸۸ در همان حرم امن الهی به شهادت رسید، اجازه روایت داشته و نزد آنان نیز تلمذ کرده و تاریخ اجازه میر محمّد مؤمن، ۱۰۸۱ است.

ناگفته نماند که از تألیفات و آثار قلمی مرحوم شیخ احمد، تنها از وجود نسخه اجازه نامه ای که برای علامه جلیل ملاً ابوالحسن شریف عاملی (م ۱۱۳۸) نوشته و در مجموعه اجازات مُجاز

موجود است، آگاه هستیم. این مجموعه کرامند در کتاب خانۀ مرحوم آیه الله آقا میرزا محمد تهرانی، از مشایخ اجازه این ناچیز، در سامرا موجود است؛ و از آن اجازه مستفاد می‌شود که شیخ محمد بن یوسف، پدر شیخ احمد نیز از علامه مجلسی مُجاز بوده است.^۱

درباره این ویراست و پژوهش

آماده سازی متن ستایش نامه، بر بنیاد نسخه برگردان آن صورت گرفت و اساس نسخه برگردان - چنان که گذشت - دستنوشتی است به قلم پدیدآورنده آن، شیخ احمد بحرانی (م ۱۱۰۲ق، در کاظمین) و احتمالاً منحصر به فرد که در تملک علامه روضاتی است.

در این کار، هم منت دار آیه الله روضاتی هستم که به شرحی که در تمهید گذشت، مرا نامزد آماده سازی این متن ساختند، و هم سپاسگزار از عربیدان مفضل، آقای کاظم برگ نیسی که با سماحتی ستودنی، وقت عزیزشان را صرف داوری و پاسخگویی به برخی پرسش‌ها و رایزنی‌های بنده نمودند؛ جزاهما الله خیر الجزاء.

گروهی از کسانی که نسخه برگردان ستایش نامه را دیده‌اند، این سؤال برایشان مطرح است که چرا این متن به فارسی ترجمه نمی‌شود؟

از نگاه خُرده دانان و نکته سنجان پوشیده نیست که به دست

۱. ستایش‌نامه علامه مجلسی (نسخه برگردان)، ص ۳-۵.

دادن ترجمه‌ای صحیح و فصیح و در بردارنده همه ظرافت‌های معنوی و صوری يك متن ادیبانه و پُر از آرایه و صنعتگری از این دست، آن گونه که در فخامت و جزالت، با اصل پهلو بزنند، چگونه کاری است. نمی‌گویم به اصطلاح اهل حکمت، «ممتنع الوجود» است؛ اما قریب به «اعجاز» خواهد بود!

به گمان من، ترجمه ستایش‌نامه، چیز باردی خواهد شد که به هیچ روی، وانماینده جمال و جلال اصل آن نیست. ارزش ادبی این متن، به این است که همین طور و به زبان اصلی خوانده شود. اگر هم مُراد از ترجمه، آگاهی از اطلاعات تاریخی آن است، استخراج آنها با اندکی عربیدانی میسر است. افزون بر این، فشرده محتوای آن، در همین درآمد و نیز پیش‌گفتار نسخه برگردان ستایش‌نامه آمده است و ان شاء الله با تفصیل بیشتر نیز قلمی خواهد شد.

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

هذا كتاب هو من اثار الامام جعفر الصادق عليه السلام
في تفسير القرآن الكريم وهو مشتمل على تفسير
كل آية من آيات القرآن الكريم وما تضمنه من
الاحكام الشرعية والاصول الفقهية والادب
العلمي والسياسة الشرعية وما اشتمل عليه من
العلوم الشرعية كلها وهو من كنوز الهمم
والنعمات العظيمة التي لا تحصى ولا تعد
والله اعلم بالصواب

وَأَسْرَى خَوَافِدَ بَطْنِ الْمُجَذَّابِ	وَنَسَا أَسْدُءَ لَدُنْمِ حَلِاقَةِ عَادِ بْنِ كَعْبَةَ	وَبَحْتِ نَزْرَتِ نِيَابِ حِجَّالِ الشَّرْقِ الدَّارِ فَر	سَلَامَ حَرْقِ خَيْبَرَ وَأَوْصِيَتْ بِسِيِّمِ الْحَجَا	عَمَلِ كَيْلِ الْبَيْتِ رَعْمَكُمَا دَوْلَى جُودِ مَعَارِكِ الْكُرَى	وَالسَّلَاقِ عَلِيَّاتِ الْإِخْرَاقِ الْبَحْثِ الْوُجُودِ حَرْقِ	خَيْرِ أَمْرِي فِي الْعَالَمِ بِعَيْنِ حَقَائِقِ عِلْمِ الْإِنْسَانِ	بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
--	---	---	---	--	--	--	---------------------------------------

تصویر صفحه اول نسخه خطی ستایش نامه همراه بادی و نامه به خط علامه مجلسی

تیسرا

ولا فؤاد من ما طغى جباري سدا فؤادك
 ولا فؤاد من عاني جباري تهمة بالله
 ولا فؤاد من باقيد من فضائل السوء والصلد
 ولا فؤاد من ما سرون من صفات السوء والبدل
 ولا فؤاد من دهر ليلون يحيي لطفك
 ولا فؤاد من تجل من زور عطفك
 ولا فؤاد من دل اسعطاف احد عديك
 ولا فؤاد من سبل الطاف برك وديك
 ولا فؤاد من راحة والره الصواب الامم
 ولا فؤاد من كراهه ما دون رتب لمحمد
 ولا فؤاد من فصل من علي والاصحاب عليه السلام

والاسماء كبرى في العزوان والتمشيد والحمد
 والاسم في يومنا انما كبر فيهم عند الطاف والحمد
 وكذا انما لا تظلم الاعداء من الوجود والافعال
 وانما طالعنا وولسنا وطجرا وكذا في الملامح والاعمال
 الالهية والظواهر والادراكات والاشياء الالهية والظواهر
 احوال محمد بن يوسف الجباري والابن الثاني في
 الحزن والتمشيد والحمد والاسم
 ولهم من راحة الوجدان
 محمد وآل الطاهرين

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خَيْرٌ ما جرى به القلم، بعد حَمْدِ مَنْ «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ ما لَمْ يَكُنْ يَعْلَمُ»^١ والصَّلوةِ على غاياتِ الإخراجِ إلى فُسْحَةِ الوجودِ من ضيقِ العَدَمِ، مُحَمَّدٍ وآله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - مبادئِ الجودِ و معادنِ الكَرَمِ، سلامٌ حَرَكَ نَسِيمَ الْوِدَادِ وَهَيَّجَ صَبَا الْإِحْياءِ، وَتَحْيَةَ شَرِكْتِ فِيهِمَا بَيَّنَّ حَالَتِي الشَّدَّةِ الشَّدِيدَةِ وَالرِّخَاءِ، وَثَناءٌ اسْتَدْعَى لِإِمْطابَقَةِ عِلانِيَةِ الْمَحَبَّةِ لِسِرِّها، واسْتَرعى دائِمٌ مُوافِقَةَ بطنِ المَقَّةِ لِظَهْرِها، ودَعاءٌ أَطْلَعَ شَموسَ النُّفوسِ في مَطالِعِ رِجاءِ السَّلَامَةِ وَالخِلاصِ، بعد مُشارَفَةِ الْأَفْولِ بعروضِ البُؤسِ في مِغاربِ خَوْفِ الْأَخْذِ بِالْأَقْدامِ وَالنَّوَاصِ،^٢ وَكلامٌ حَتَّى عَلَى التَّسَابِقِ وَالتَّسارُعِ إِلى ما حَتَّى عَلَيْهِ الشَّارِعُ وَبَتُّ مِنْ سِرِّ ضارِعٍ ما فِيهِ اسْتِدْفاعُ الْمَضارِ وَاسْتِجْلابُ الْمَنافِعِ، وَبِيانٌ أَحَدَثَ نِعْمَةً وَإِنْ كانَ سِحْراً، وَنِظامٌ أَوْرَثَ حِكْمَةً وَإِنْ كانَ شِعْراً.^٣

١ . عبارتي است از قرآن کریم (علق، آیه ٥).

٢ . قدری نگرنده است به عبارات قرآنی: «يُعْرِضُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيماهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدامِ» (الرحمن، آیه ٤١).

٣ . نگرنده است به دو حدیث نبوی: «إِنَّ مِنَ الْبِیانِ لَسِحْراً» و«إِنَّ مِنَ الشُّعْرِ لَحِکْماً» ر.ک: ترک الإطناب فی شرح الشهاب، به اهتمام: محمّد شیروانی، ص ٥٥٥ و ٥٥٦، چاپ دوم).

وَأَنَّى حَيْثُ تَجَادَبْتَنِي أَيْدِي الْمَصَائِبِ الصَّائِبَةِ لَجَزِيرَةِ الْبَحْرَيْنِ، أَوَّلًا،
 وَتَنَاوَبْتَنِي نَوْبُ النُّوَابِ الذَّاهِبَةِ بِنُورِ الْبَصِيرَةِ بِرُؤْيِ الْأَهْوَالِ، وَاسْتَلَبْتِ بِالِي بَلَابِلُ
 فَجَائِعِهَا وَانْتَهَبَتْ دَوَاخِلَ طَلَانِعِهَا، وَأَثَقَلَتْ ظَهْرِي أَثْقَالَ الْمَغَارِمِ وَأَحْمَالَ
 الْقُرُوضِ، وَأَشْغَلَتْ سِرِّي بِأَشْغَالِ الْعَزَائِمِ عَنِ امْتِثَالِ الْفُرُوضِ، وَسَلَقْتَنِي حِدَادًا أَسِنَّةَ
 أَلْسِنَةِ مَطَالِبَاتِ الْغُرَمَاءِ^۱، وَطَفِقْتُ أَرْتَمِي فِرَارًا مِنْهُمْ بَيْنَ أَنْ أَبْتَغِي نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ
 سَلْمًا فِي السَّمَاءِ^۲، دَعَانِي دَاعِي الْقَضَاءِ وَالْقَدَرِ، وَسَعَى بِي سَاعِي الْخَوْفِ وَالْحَذَرِ،
 إِلَى مَرَاجِعَةِ الْخَيْرَةِ الدَّافِعَةِ لِلْأَخْطَارِ الْمَانِعَةِ مِنَ الْمَضَارِّ، وَمَشَاوَرَةَ مَشَاوَرَتِهِ
 دَامِغَةً لِلْمَشَارِ^۳ دَاعِيَةً إِلَى الْمَسَارِّ، فِي الْإِصْطِبَارِ عَلَى هَاتِيكَ الْمَصَائِبِ الصَّائِبَةِ
 سَهَامِهَا، وَالإِنْتِظَارِ لِتَفْرِيجِ تِلْكَ الثَّوَابِ^۴ الْقَاضِبِ عَضْبِهَا وَحُسَامِهَا، أَوْ التَّزَامِ حَرَجِ
 الْأَسْفَارِ وَاقْتِحَامِ لُجَجِ مِيَاهِ الْبِحَارِ، مُضَافًا إِلَى مَا أَنَا فِيهِ مِنْ تَرَائِمِ غَمَائِمِ الْأَعْسَارِ
 وَالْأَفْلالِ، وَتَقَاعِدِ عَزَائِمِ الْإِقْتِدَارِ عَنِ الْإِنْتِقَالِ وَالْإِقْلَالِ.

فَبَعْدَ مَرَاجِعَتِهَا خَرَجَ السَّهْمُ عَلَى الْأَمْرِ الثَّانِي أَوَّلًا أَمْرًا لَا اسْتِطَاعَ لَهُ عَدْلًا وَلَا
 صِرْفًا، وَعَلَى الْأَمْرِ الْأَوَّلِ ثَانِيًا عَدْلًا مَحْضًا وَنَهْيًا صِرْفًا.
 فَاجْمَعْتُ الْعَزْمَ عَلَى الْمَسِيرِ، جَاعِلًا رِجْلَ التَّوَكُّلِ فِي غَزَزِ رِكَابِ الشَّدَائِدِ، نَاقِلًا
 رِجْلَ التَّنَقُّلِ فِي حَرَزِ كِتَابِ نَيْلِ مَرَاشِدِ الْمَقَاصِدِ، مُتَّنَقِّلًا مِنْ خَضْرَاءِ بَحْرِ إِلَى صَحْرَاءِ

۱. پردازنده را در پردازش عبارت، نظر به این عبارت قرآنی بوده است:

«... فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقْتُمْ بِاللَّيْنَةِ حِدَادِ أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ...» (احزاب، آیه ۱۹).

۲. در پردازش عبارت، نظر به این عبارت قرآنی بوده است: «... فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سَلْمًا فِي السَّمَاءِ...» (انعام، آیه ۳۵).

۳. «المُشَارَّةُ: المخاصمة؛ وفي الحديث: لا تُشَارُ أخاك؛ هو تفاعل من الشَّر، أي لا تفعل به شرًا فتوجهه إلى أن يفعل بك مثله؛ ويروى بالتحفيف؛ ومنه حديث أبي الأسود: ما فعل الذي كانت امرأته تشاؤه وتمازؤه» (لسان العرب، ابن منظور، نسقه: علی شیری، دار إحياء التراث العربي، ج ۷، ص ۷۸، چاپ دوم).

۴. در دستنوشست چنین است. آقای برگ نیسی حدس می زند که «نواب» صحیح باشد.

بَرٍّ، مُتَحَوِّلاً مِنْ شِدَّةِ حَرِّهِ إِلَى حِدَّةِ قُرِّهِ، حَتَّى أَوْصَلَنِي الْقَضَاءُ إِلَى فِضَاءِ دَارِ السُّلْطَنَةِ
إِصْفَهَانَ الْمَحْفُوفَةَ مِنْ جَمِيعِ الْأَطْرَافِ بِالْطَّافِ الْإِيمَانَ وَالْأَمَانَ، تَحْتَ سَرِيرِ مُلْكِ
مَلِكِ مَلُوكِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ فِي ثَبَاتٍ وَطَأَّةِ الْقَدَمِ، وَمَوْضِعِ عَرْشِ أَطْلَسِ فَلَكِ أَفْلَاكِ
السِّيَادَةِ الْمَكْتُوبَةِ عَلَى جِبْهَةِ الْقَدَمِ، وَمَطْلَعِ شَمْسِ سَمَاءِ سُلْطَانِ السَّعَادَةِ الْجَارِي بِهَا
الْقَلَمِ، الْعَاقِدِ بِمَعَاقِدِ عَزِّ سُلْطَانِهِ عَقَائِدِ التَّوْحِيدِ وَالْإِمَامَةِ، وَالوَاجِدِ جِدَارِ يَتِيمِ الدِّينِ
الْمَحْمَدِيِّ الَّذِي أَرَادَ أَنْ يَنْقُضَ فَأَقَامَهُ^۱، وَالنَّاصِبِ الْإِبْرَانِ الْعَلِيِّ الْكَافِي، فَمَنْ دَخَلَهُ
كَانَ آمِنًا^۲ أَنْ يَتَّبِعَ، ذِي التَّسْخِيرِ السَّلِيمَانِيِّ الَّذِي يُخَشِّرُهُ لَهُ بِمَا يَشَاءُ مِنَ الْجِنُّودِ
وَالْأَعْوَانِ، وَالتَّمَكِينِ السَّبْحَانِيِّ الْغَيْرِ الْمَيْسَرِ لِأَحَدٍ إِلَّا بِعِنَايَةِ الْمَلِكِ الْمَنَانِ - خَلَّدَ اللَّهُ
ظَلِيلَ ظَلِّ وَجُودِهِ، وَأَمَدَّ مَدِيدَ بَحَارِ كَرَمِهِ وَجُودِهِ.

فَخِلْتُ مَدْ حَلَلْتُ بِأَرْيَافِهَا وَأَطْرَافِهَا أَنْ أُحَلِّي بِحَلِيَةِ أَتْحَافِهَا وَأَطْرَافِهَا،
وَحَسِبْتُ إِذْ كُنْتُ الْقَادِمَ عَلَى إِخْوَانِ عَدْلِهَا وَإِنصَافِهَا أَنْ أُحْسَبَ مِنْ عِدَادِ أَعَزِّ
وَفَادِيهَا وَأَكْرَمِ أَضْيَافِهَا، وَأَنْ أَكْفَى مَوْوَنَةَ عَرْضِ الْإِخْوَانِ بِمَنْ تَوَسَّمَهُ يَكْفِي فِي
تَعْرِفِ أَوْصَافِهَا، وَلَمْ يَخْطُرْ بِيَالِي أَنْ أَقْرَأَ: أَلَمْ تَرَ «أَنَا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُضُهَا مِنْ
أَطْرَافِهَا»^۳ بَلْ أَيْقَنْتُ مَذْ أَنْخْتُ بِشِعَابِهَا وَعَرَّسْتُ فِي أَكْنَفِهَا، أَنِّي أَزَحْتُ تَفَرَّقَ
الْأُمُورِ وَانْشَعَابِهَا، اسْتَرَحْتُ بِتَوْسُطِ الْأَمَالِ بَيْنَ نَوْنِ الْإِرَادَةِ وَكَافِهَا، ثُمَّ لَمَّا سَرَّحْتُ

۱. نگرشی لطیف دارد به رخدادی که در قرآن کریم گزارش شده و به الفاظ دو آیه قرآنی: «... فَوَجَدَا فِيهَا
جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ فَأَقَامَهُ...» (کهف، آیه ۷۷)؛ «وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَ...»
(کهف، آیه ۸۲).

۲. واپسین پاره عبارت، نگرنده است به آیه ۹۷ سوره آل عمران: «وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا».

۳. اگر مراد پدید آوردن، عبارت قرآنی بوده - که به احتمال نزدیک به یقین چنین است - باید گفت در نقل
عبارت از حافظه، سهوی صورت گرفته است. احتمالاً خواست او، عبارت قرآنی «أَو لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي
الْأَرْضَ نَنْقُضُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا» (رعد، آیه ۴۱) یا «أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُضُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا» (انبیاء،
آیه ۴۴) بوده است.

فِيهَا سَرَحَ الْبَصَائِرِ، وَأَرْسَلَتْ سَهْمَ الْأَبْصَارِ، وَتَصَفَّخَتْ فِيهَا وُجُوهَ الْأَنْظَارِ، وَدَخَلَتْ صَرَحَ الْإِعْتِبَارِ، عَادَ الظُّنُّ خَطَأً وَوَهْمًا، وَانْكَشَفَ جَهْلًا مَا اعْتَقَدْتَهُ عِلْمًا، فَلَمْ أَبْصُرْ مِنْ مَحَاسِنِ ظَوَاهِرِهَا شَيْئًا سِوَى الْمَسَاوِي، وَلَمْ أَرَ مِنْ أَحَاسِنِ أَفَاخِرِهَا مِنْ مَوَاسِنِ بِنَفْسِهِ أَوْ مُسَاوِي، فَمَرْفُوعَاتُ أَعْلَامِهَا بِحُرُوفِ الصِّفَاتِ مَخْفُوضَةٌ، وَمَوْضُوعَاتُ أَحْكَامِهَا فِي صِنُوفِ التَّعْبُدَاتِ غَيْرِ مَرْفُوضَةٌ، وَمَصَادِرُهَا لَا يُمْكِنُ أَنْ يُتَصَرَّفَ فِيهَا بِشَقٍّ مِنْ شَقُوقِ الْإِشْتِقَاقِ وَالتَّصْرِيفِ، وَمَنَاطِرُهَا لَا تَقْبَلُ أَنْ تَعْرِفَ بِشَيْءٍ مِنْ آلَاتِ التَّعْرِيفِ، وَأَقْوَى أَفْعَالِ الْقُلُوبِ فِيهَا كَالْعِلْمِ مُعَلَّقٌ عَنِ الْعَمَلِ، وَأَوْهَى أَقْوَالِ الْكُذُوبِ مَعَ وُجُوبِ التَّبَيُّنِ فِيهَا مُصَدِّقَةٌ مَتَى نَقَلَ، وَمَزِيدُ بَنَائِهَا قَدْ تَجَاوَزَ حَدَّ السَّبْعِ فَشَكَّتِ الْأَسَافِلُ مِنَ الْأَعَالِي، وَمَسْنَدُ أَبْنَائِهَا^۱ انْحَطَّ عَنْ رَتْبَةِ الْقَطْعِ وَالرَّفْعِ بِتَأْوِيلِ الْجَاهِلِ وَتَحْرِيفِ الْغَالِي، وَقَضَايَا حُكْمِهَا مَعْدُولٌ بِحُدُودِهَا عَنْ طَرُقِ الْقَضَايَا الْمَحْصَلَةِ، وَقَوَاعِدُ أَحْكَامِهَا الْكُلِّيَّةِ فِي قُوَّةِ الْجَزْئِيَّةِ الَّتِي هِيَ أَوْعَفُ مِنَ الْمَهْمَلَةِ، وَجَدْتَ أَرْقَامَ سُكَّتِهَا غَيْرَ رَائِجَةٍ الصَّرْفِ فِي مَرَاتِبِ الْإِعْدَادِ؛ إِذْ أَعْلَامُ عَجْمَتِهَا غَيْرُ جَائِزَةِ الصَّرْفِ وَ[...]^۲ فِي شَيْءٍ مِنَ الْمَوَادِّ، وَأَقْسَامُ دَرَهْمِهَا لَا يَفِيدُ فَائِدَةَ الصَّفْرِ فِي حِفْظِ أَقْلِ الْمَرَاتِبِ، وَضُرُوبُ جَمْعِهَا لَا تَبْلُغُ مَبْلَغَ قِسْمَةِ الْكَسْرِ وَنَقْصِهِ فِي نَيْلِ أَدْنَى الْمَآرَبِ، وَمَدَارِهَا فِي التَّحْقِيقِ مَائِلٌ كُلُّ الْمَيْلِ عَنِ مَدَارِ الْمَعْدَلِ، وَمَنْ دَارَهَا لِلصِّيقِ لَا يَحِلُّ لَهُ الْعُودُ إِلَيْهَا بَعْدَ الْفِرْقَةِ وَلَوْ مَعَ تَحَلُّلِ الْمَحَلِّ، فَلَا سَتَارَ سَعِيرِ أَسْعَارِهَا كَلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا^۳، وَلَا سَتِمَارَ عَسِيرِ إِعْسَارِهَا قَلَّمَا عَدَلَتْ لَمَّةٌ فَرَعَتْ^۴ جَمْعَتِهَا وَسَبَّتِهَا.

۱. به نظر آقای برگ نیسی «أبنائها» باید خواند.

۲. یکی دو کلمه از دستنوشته در این جا ناخوانا مانده است.

۳. الفاظ از آیه ۳۸ سوره اعراف برگرفته شده است.

۴. آقای برگ نیسی احتمال داده که «فراغت» باشد.

فصرت لذلك كالحيران لا أصحاب له تدعوه إلى أن الهدى السفر أو الإقامة، ولم أزل أقدم رجلاً وأوخر أخرى؛ لتساوي الأمرين في الخطر والسلامة، قارناً: «رَبِّ أَدْخِلْنِي مَدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مَخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا»^۱، تالياً عند ملاحظة تباين أحوال أهلها: «وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَضْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا»^۲ فَنَفَيْتُ فِي رُوعِي «قُلْ إِنَّ الْهُدَى هُدَى اللَّهِ» «الحق من ربك»^۳، فرجعت إلى الخيرة الدافعة للحيرة، وقلت: «اللهم أدنني من قُربك، فأجلتُ الرقاع كما أمرتُ فخرجتُ نهياً عن تعجيل الذهاب والانطلاق سوى كان لطرف البحرين أو على طريق العراق أو لغيرهما على الإطلاق، إلا بعد بذل الوسع في مُجْمَلِ السَّعْيِ فِي تَحْصِيلِ وَاجِبِ الْمَطَالِبِ، وَعَقِيبَ عَرْضِ الْأَحْوَالِ عَلَى الْإِجْمَالِ إِلَّا أَنْ يَطْلُبَ بِالتَّفْصِيلِ مَطَالِبَ. ثُمَّ آَلَ أَمْرِي إِلَى التَّرَدُّدِ فِيمَنْ أَوْجَهَ تَلْقَاءَ مَدِينَةٍ وَجْهِي بَعْدَ مَنْ فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَعَلَى مَنْ أَعْرَضَ غَرْضِي فَيَصُونَ الْعِرْضَ، وَيَتَلَقَى بِأَحْسَنِ الْقَبُولِ الْعِرْضَ، وَمَنْ ذَا الَّذِي أَرِيقُ عِنْدَهُ عَلَى فِرْطِ الْحَيَاءِ مِئِي مَاءٍ مُحَيَّي؟ وَمَنْ أَجْعَلُ بِيَدِهِ سِوَى^۴ سَيِّدِهِ وَسَيِّدِي مَمَاتِي وَمَحْيَاي؟ بَلِ أَيُّ حَافِظٍ لِلسَّرِّ يَكُونُ مُسْتَوْدِعاً لِحَفْيِي سِرِّي؟ وَنَاهِضٍ بِالْأَمْرِ يُعَدُّ مَفْزَعاً فِي حَلِّ وَثَاقِ أَسْرِي؟

فناداني لسان الحال وَطَيْفُ الْخِيَالِ: أَيْنَ أَنْتَ عَمَّنْ لَا يَقُولُ مَا لَمْ يَفْعَلْ، بَلِ إِذَا فَعَلَ دَلٌّ؟! اِرْفَعْ عِرَائِضَ صَحَائِفِ مَطَالِبِكَ، وَخَبَايَا خَفَايَا أَسْرَارِكَ، لِمَنْ يَعْرِفُ

۱. نبایشی است قرآنی (اسراء، آیه ۸۰).

۲. عبارتی است قرآنی (فرقان، آیه ۲۰).

۳. پاره نخست عبارت، از آیه ۷۳ سوره آل عمران برداشت شده و پاره دوم هم متأثر از اسلوب های قرآنی است. شاید پردازنده ستایش نامه در نقل عبارت قرآنی، سهو کرده و عبارت را چنان پنداشته باشد که در متن آورده است. فالله أعلم.

۴. خ ل: بعد.

لَطَائِفَ مَذَاهِبِك، وَصَفَايَا مَشَارِبِك وَأَسَارِك، وَأَطْلَعَ غَوَارِبِ كَوَاكِبِ حَوَائِجِك،
وَعَوَازِبِ كِتَابِ أَمَالِك، فِي مَطَالَعِ أَطْلَاعِ مَنْ لَا يُعْجُوبُكَ لِقَوْلِ «لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ
بَعْدَ يَا مَالِك!»^۱.

فَقُلْتُ وَأَنَا فِي عَالَمِ الطَّيْفِ: وَمَنْ يَكُونُ كَذَلِكَ غَيْرَ مِنْ شَرْفِ أَرْضِ الخَيْفِ؟^۲
فَأُجِبْتُ^۳ فِيهِ: ذَلِكَ نَاشِرُ الْأَحَادِيثِ النَّبَوِيَّةِ، وَبَاقِرُ الْعُلُومِ، وَمُحْيِي دَوَارِسِ حُدُودِ
مَدَارِسِهَا وَالرُّسُومِ.

ثُمَّ قُلْتُ: «رَبِّمَا كَانَ ذَلِكَ أَضْغَاثَ أَحْلَامِ وَالْعَمَلِ بِمَجْرَدِهِ بَعِيدَ عَنِ مَقْتَضَى
الْأَحْلَامِ»^۴ فَعَرَضْتُ الْأَمْرَ مَرَّةً أُخْرَى عَلَيَّ مَنْ إِلَيْهِ يَنْتَهِي الْعَرْضُ، فَخَرَجَ السَّهْمُ
بِالْأَمْرِ بِالْفِعْلِ وَالنَّهْيِ عَنِ التَّرْكِ، فَعَدَدْتُ ذَلِكَ مِنَ الْفَرْضِ، وَكَانَ الْمُلْحُوظُ وَقْتُ
الْعَرْضِ أَنْ أَسْلُكَ فِي عَقْدِ النِّظَامِ مَشُورَ فِرَانْدَهَا؛ لِيَكُونَ أَسْلُكَ فِي جَيْبِ^۵ الْإِهْتِمَامِ
يَدِ^۶ سَائِقِهَا وَقَائِدِهَا، فَقُلْتُ قَاصِدًا مَنْ أَجْرَى جِيَادَ السَّبْقِ وَشَرَّفَ بَرَكُوبَهُ هَامَهَا
وَعَامِدًا مَنْ أَوْرَى زِنَادَ الْمَبْرَاتِ بَعْدَ الْمَعْرَاتِ^۷ وَأَشْعَلَ ضِرَامَهَا:

۱. نگرندہ است به عبارتی قرآنی: «وَنَادُوا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ» (زخرف، آیه ۷۷).

۲. درباره شرافتِ ارضِ خَیْف و وجه آن، ر.ک: مجمع البحرین، مؤسسه البعثه، ج ۱، ص ۵۶۸.

۳. در دستنوشته، روی جیم، تشدید گذاشته شده است.

۴. شیخ فخرالدین طریحی گوید: «الْجَلْمُ: الْعَقْلُ وَالتَّوَدُّهُ وَضَبَطُ النَّفْسِ عَنِ هَيْجَانِ الْعَضْبِ، وَالْجَمْعُ أَحْلَامٌ
وَخُلُومٌ. وَمَنْ قَوْلُهُ (تَعَالَى): «أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَحْلَامُهُمْ بِهَذَا؟» وَتَفْسِيرُهُ بِالْعَقْلِ لَيْسَ عَلَى الْحَقِيقَةِ، لَكِنْ فَسْرُوهُ
بِذَلِكَ لِكُونِهِ مُقْتَضَى الْعِلْمِ... وَذَوُّ الْأَحْلَامِ وَالنَّهْيُ: ذَوُّ الْأَنَاةِ وَالْعُقُولِ. وَفِي حَدِيثِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «خُلُومُهُمْ
كَخُلُومِ الْأَطْفَالِ» شَبَّهَ عَقُولَهُمْ بِعُقُولِ الْأَطْفَالِ الَّذِينَ لَا عَقْلَ لَهُمْ». (مجمع البحرین، ج ۱، ص ۴۴۸).

۵. خ: سُوقِ.

۶. خ: سُوقِ.

۷. خ: الْمَسْرَاتِ.

- [١] لَمِنَ الْمُعَالِي مَلَكَتُهُ زَمَامُهَا
وَعَظَمَتْ مُفَاخِرَةً بِهِ أَيَّامُهَا
- [٢] وَمِنَ الْعَوَالِمِ قَلَّدَتْهُ أُمُورُهَا
فَسَعَى بِهَا نُورُ الصُّوَابِ أَمَامُهَا
- [٣] عَلَّمَ الْفَضَائِلَ وَالْفَوَاضِلَ بَحْرُهَا...
طَامِي وَمِنَ رَفَعَتْ بِهِ أَعْلَامُهَا
- [٤] رَوْضَ الْمَعَارِفِ وَالْعَوَارِفِ زَهْرُهَا...
مَكْنُونٍ، عَنْهُ تَفَتَّحَتْ أَكْمَامُهَا
- [٥] طَوَّدَ الْمَفَاخِرَ وَالْمَأْتِرَ أَوْجُهَا...
سَامِي الَّذِي ازْتَفَعَتْ بِهِ أَكَامُهَا
- [٦] رَبِّ الْعَرَائِسِ وَالنَّفَائِسِ مِنْ لَه
أَعْطَتْ قِيَاداً أَنْ يَفُضَّ خِتَامُهَا
- [٧] مَبْدِي اللَّطَائِفِ وَالطَّرَائِفِ جَاعِلٍ
مِنْهَا عَلَى طَرَفِ التَّمَامِ لِشَامُهَا
- [٨] حَلَّالٌ مَشْكَلُهَا بِجُودَةِ ذَهْنِهِ
كَشَّافٌ مَا اسْتَعَثَّ مِنْ إِبْهَامُهَا
- [٩] طَعَانَ لَيْتَهَا بِعَضْبٍ ذِكَايِهِ
بِبَيَانٍ قَصِدَ الْحَقِّ^١ مِنْ إِبْهَامُهَا

[۱۰] قَبَسُ الطَّرِيقَةَ وَالشَّرِيعَةَ^۱ بَدْرَهَا أَلْ...

مُنْجَابِ عَنَّا خَفَاؤُهَا وَظَلَامِهَا

[۱۱] أَهْدَى تَحِيَّةً وَامِقٍ مَا زَالَ عَنِ

سَنَنِ الْوَدَادِ وَمَا اقْتَضَتْهُ ذِمَامُهَا

[۱۲] وَسَلَامِ مَشْتَاقِي أَرَاقِ فِرَاقِهِ

مَاءِ الصَّبَابَةِ مِنْ غُيُومٍ^۲ غَمَامِهَا

[۱۳] وَدَعَاءِ خَلٍّ لَمْ يَشِبْ دَعْوَاتِهِ

شُوبِ فَيَمْنَعُهَا رَفِيعِ مَقَامِهَا

[۱۴] وَثَنَاءِ ذِي وَاسِعِ بَدْرِكْرِ خَلَّةِ

يُطْفِئِي حَرَارَةَ وَجْهِهِ بِدَوَامِهَا

[۱۵] لَعِبَتْ بِهِ أَيْدِي النَّوَى فَتَقَلَّبَهُ^۳

نَارَ الْجَوَى نَوْرِي زِنَادِ ضِرَامِهَا

[۱۶] يَدْرِي وَرُودِ صَحِيفَةِ مَنْ نَازَجِي

أَهْلِيهِ صَبُوبِ دُمُوعِهِ وَرِهَامِهَا

[۱۷] يَغْدُو سَلِيمًا مِنْ رَقِيمِ سَلَامِهِمْ

وَكَلِيمِ شَوْقِ مَنْ سَوَادَهُ^۴ كَلَامِهَا

۱. نویسنده خود در حاشیه، «والحقیقه» را بدیل «والشریعه» نوشته است.

۲. خ: ل: عیون.

۳. اصل: فقلبه.

۴. خ: ل: کلام.

- [١٨] قَدَفْتُهُ أَمْوَاجَ النُّوَابِ بَعْدَ مَا
نَوَّبَ النُّوَابِ أَثَخَّتْهُ سَهَامِهَا
- [١٩] بِالسَّاجِلِ الْمُحْفُوفِ بِالْبِرَكَاتِ مِنْ
حَضْرَاتِكُمْ زِيدَتْ عَلَيَّ إِكْرَامِهَا
- [٢٠] فَغَدَيْتُ يَوْمًا بَعْدَ يَأْسٍ مِنْ دَوَاءِ
أَدْوَاءِهِ مَا فِيهِ بُرْزُؤٌ سَيَقَامِهَا
- [٢١] وَارْتَوَيْتُ بِالتَّامِيلِ فِي سَاحَتِكُمْ
لِلرَّوْحِ مِنْ رَاحِ بِهَا وَمَدَامِهَا
- [٢٢] بَلْ مَا اعْتَرَاهُ الرِّيبُ أَنْ حَلُّوْهُ
أَرْجَاءُكُمْ حَلٌّ بِدَارِ سَلَامِهَا
- [٢٣] أَلْجَاءُ حَقٌّ يَقِينُهُ فَيَكُمُ إِلَى
كَشْفِ السُّتُورِ لَدَيْكُمْ بِتَمَامِهَا
- [٢٤] أَبَدَى سَرَائِرَهُ الَّتِي لَمْ يُبْدِهَا
إِلَّا لَكُمْ جِزْءًا عَلَيَّ اشْتِمَامِهَا
- [٢٥] أَفْرَاكُمُ صُحُفَ الْمُطَالِبِ طَالِبًا
إِمْضَاءَ مَا تَحْوِيهِ مِنْ أَرْقَامِهَا
- [٢٦] إِذْ أَنْتُمْ الْأَعْلُونَ أَنْ تَطْوُوا لَهَا
نَشْرًا بِبَلَابُشْرِي لِنَيْلِ مَرَامِهَا
- [٢٧] وَلَأَنْتُمْ الْأَوْلُونَ أَنْ تَوَلَّوْا النَّدَى
مَنْ فِي نَدْيِكُمْ أَقَامَ خِيَامِهَا
- [٢٨] لَا تَجْعَلُوا لِسَوَاكُمُ فِي حَاجَتِي
شِرْكَاءَ فَإِنَّ الشَّرْكَاءَ مِنْ أَسْقَامِهَا

- [٢٩] إذ أنتم الأدرن بالجان التي
تقضي بحكم الفضل بين أنامها
- [٣٠] والرتبة الممتاز فيها الليث في الـ..
هنيءا عن أنعامها وزعامها
- [٣١] والأعرفون بوزيدها وبصدرها
وبمن عليه العرض من حكامها
- [٣٢] لاغزو فالأحرى بكم أن تسعدوا
بتجاجها والجد في إبرامها
- [٣٣] فلكنم بجاهكم الوجيه لكم يد
جذبت إلى العليا يداي قوامها
- [٣٤] ولكنم بعزكم العزيز تعززت
ضفعا يبدو الضعف في أحلامها
- [٣٥] ولكنم بطولكم الطويل أطلتكم
قصرى يدكم تبتد من أكمائها
- [٣٦] ولكنم أرشتم من جناح فاقد
لرئاسة حتى استقام قيامها
- [٣٧] ولكنم سقيتم شربة ما أعقت
أخرى ولا استدعت تناول جامها
- [٣٨] فصلوا محببً وصالكم بصلاتكم
وتجانبوا أن تقطعوا أرحامها
- [٣٩] أو تبخسوا حقه في يوقده
نقصاتها إيلد في إتمامها

- [۴۰] واستدرکوا أرواح قوم دَعَّها
 داعي الفراق إلى محلّ حمامها
- [۴۱] واستنقذوها من وثاقٍ وثاقٍ أَلْ..
 سَعْرَماءِ وَأَنْتَهَرُوا غَرِيمَ غَرَامِها
- [۴۲] وَتُحْذُوا بها نهجاً يُزِيلُ شكوکها
 في أمرها و الرّيب في أحكامها
- [۴۳] ويعين الأولى من الإقدام أو
 إحجامها عن نقلها أقدامها
- [۴۴] وتعجلوا في العرض قبل عروض ما
 يقضي بحُكْم الرّفْع في أقلامها
- [۴۵] لاسيما فَضْل الشّتاء فَبِأَنَّهُ
 مِنْ أَجْوَرِ الغُرَماءِ في إيلامها
- [۴۶] فلئن تَشَفَّقْتُمْ كما هو دأبكم
 بسداد حوزتها وشدّ حزامها
- [۴۷] فلذلك المعروف من معروفكم
 أن تمنحوا الأمال مِلْأُ ركامها
- [۴۸] أو لا فما في المبداء الفياض من
 بُخْل بموهبةٍ على مُستامها
- [۴۹] إِلَّا لَفَقْد القابلية منه أو
 منها فيُحْمَى عن حضيض مُقامها
- [۵۰] حاشا التغافل مثلكم، ولئن تكن
 فاللّه مالک بدأها وختامها

[۵۱] عُدْرًا أَنْلِنِي ذَا الْجَنَابِ فَتَنْفَعَهُ أَلْ...

مَصْدُورٍ تَرَبُّو مَا رَبَّتْ أَلَامُهَا

[۵۲] لَأَغْزُوَ لَوْ أُطْبِتْتُ ذَيْلَ مَقَالَتِي

وَأَطَلْتُ فِي إِطْنَابِ عَقْدِ نِظَامِهَا

[۵۳] فِإِطَالَةِ الْبُلْغَاءِ مَا إِنْ خَاطَبْتُ

خِلَاءً كَلِيمًا مِنْ كَمَالِ كَلَامِهَا

[۵۴] وَوَرَاءَ ذَلِكَ عِذْرَةٌ لِي خَيْرَةٌ

سَبَقَتْ بِذَلِكَ فَعَدُّ عَنْ آثَامِهَا

[۵۵] وَعَلَيْكُمْ مِنِّْي سَلَامٌ مُؤَمَّلٍ

فَرَجًا يُجَافِي النَّفْسَ عَنِ أَلَامِهَا

فيا رفیع القدر و منبع الجناب! و یا وسیع الجود و سریع الجواب! اِزْفَعْ صَحَائِفَ
سُؤَالِ قِنِّكَ الْاَبْقِ اِلَى رَفِیقِ عَالَمِ الْاِجَابَةِ، و اَوْسَعِ طَرَائِفِ نَوَالِ مَنِّكَ الرَّائِقِ عَلٰی فَقِیْرِ دَائِمِ
الْاِثَابَةِ^۱، و اِقْرَنْ بِسِیَاقِ هٰذِیْ اَمَالِهِ عَقْدَ تَلْبِیِّیَةِ اِحْرَامِهِ، و اَمْتِنْ بِعِتَاقِ رِقَابِ اَعْمَالِهِ مِنْ عُقْدِ
وِثَاقِ اَجْرَامِهِ، و حُلَّهُ حَیْثُ حَبَسْتَهُ فِی حِلِّكَ كَانَ اَوْ حَرَمِكَ، و عَلَّهِ اِذْ نَهَلْتَهُ^۲ كَيْ لَا یَهْلِكَ

۱. در دستنوشته چنین است؛ شاید: دائم الإجابة.

۲. شاید صواب «أنهلته» باشد؛ چنان که گویند: «الإكرام بالإتمام»؛ و گفته‌اند:

هم تو بنا نهادی هم تو تمام گردان

از ما و خدمت ما چیزی نخیزد دای جان!

سنایی غزنوی

چو دادی کنون سیر گردان تمام

نواله نبایست دادن به کام

چو دادیش پُرده که گردد خراب

نشاید به میخواره دادن شراب

چو قطره دهی شعله آتش است

جگر تشنه‌ای را که دریاکش است

امیر خسرو دهلوی

فما الإحسان إلا بالتمام

إذا أبدعت بالإحسان فاتمم

بِإِنْتِهَالِكِ حُرْمِكَ، وَأَلْبَسُهُ خَلْعًا^۱ خَلَعَ مُحَرَّرًا مَاتِكَ وَمَخِيطَ ثِيَابِ حَلِكِ، وَأَجْلَسَهُ سُرُرَ سِرِّ مَصَافَاتِكَ، شَارِبًا مِنْ مَعِينِ شَرَابٍ وَصَلِكَ؛ فَلَيْسَ مِنْ شَأْنِكَ أَنْ تَضْرِبَ عَمَّنْ أَبْتَنُكَ شِكْوَاهُ صَفْحًا، وَلَا أَنْ تَطْوِيَّ عَنْ إِجَابَةِ دَعْوَى مِنْ دَعَاكَ كَشْحًا، وَفَضْلُكَ أَوْسَعُ مِنْ أَنْ يَضِيقَ عَنْ سُؤَالِ سَائِلٍ، وَقَدْ رُكَّ أَرْفَعُ مِنْ أَنْ يَزِدَّ بِالْخَيْبَةِ أَمَلٌ أَمِيلٌ؛ فَازْحَمْ مَنْ أَتَاكَ فِي رِقِّ ذَنْبِهِ وَرَبِّقْ ذِيُونَهُ مَأْسُورًا، وَأَطْلِعْ صَادِقَ فَجْرِ فَرَجِهِ مُضِينًا إِضَاءَةً نَهْرٍ سُورًا، وَأَتْبِعْ بَارِقَ ضَوْءِ أَمَلِهِ غَيْثًا مُغِيثًا، وَأَقْلِبْهُ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُورًا^۲، وَلَا تُؤَاخِذْهُ بِمَا طَعَنِي بِهِ جَارِي مَدَادِ قَلَمِي، وَلَا تُنَاقِشْهُ بِمَا بَغَى بِهِ جَائِزِي مِمَّ هَمَّهُ وَأَلَمِهِ، وَلَا تُحَاسِبْنِي بِمَا يَقْذِفُهُ مِنْ نَفَقَاتِ السَّعَالِ الْمَصْدُورِ، وَلَا تُعَاتِبْنِي بِمَا يُبْرِزُهُ مِنْ هَفَوَاتِ السُّؤَالِ بَلْبَالُ الصُّدُورِ، وَتَلَطَّفْ فِي تَدْبِيرِ أُمُورِهِ بِخَفِيِّ لَطْفِكَ، وَتَعَطَّفْ بِتَعَجِيلِ سُرُورِهِ بِخَفِيِّ عَطْفِكَ، وَلَا تُخَوِّجْهُ إِلَى ذُلِّ اسْتِعْطَافِ أَحَدٍ غَيْرِكَ، وَلَا تُخْرِجْهُ عَنْ حِلِّ الْأَطْفِافِ بَرَكَ وَخَيْرِكَ، بِمُحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ وَآلِهِ الرَّحْمَاءِ^۳ بِالْأُمَّةِ، وَلِنَقْطِ الْكَلَامِ حَامِدِينَ لِرَبِّ الْحَمْدِ حَقَّ الْحَمْدِ، مَصْلِينَ عَلَى أَفْضَلِ مَنْ صَلَّى عَلَيْهِ وَأَمَرَ بِالصَّلَاةِ عَلَيْهِ مَنْ لَهُ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ، وَآلِهِ الْمُشَارِكِينَ لَهُ فِي الْعِزِّ فَانِ وَالتَّعْرِيفِ بِتَأَمِّي الرِّسْمِ وَالحَدِّ، وَالمَاسِكِينَ بِعُرُوتِهِمْ، وَالنَّاسِكِينَ بِشَيْرِ عَمَلِهِمْ، بِقَدْرِ الطَّاقَةِ وَالجَهْدِ.

وَكَتَبَ النَّائِرُ النَّازِمُ الرَّاعِبُ فِي نَيْلِ الْمَرَاحِمِ، وَحَمَلِ الْمَغَارِمِ، وَإِسْقَاطِ الْمِظَالِمِ، وَإِحْبَاطِ الْجِرَائِمِ، وَتَكْفِيرِ الْمَأْتِمِ، وَتَوْفِيرِ الْغَنَائِمِ، الرَّاهِبِ مِنْ قَائِلٍ: «هُوَ لَاءٌ إِلَى النَّارِ وَلَا أِبَالِي»، الطَّالِبِ إِتْبَاعِ أَوَائِلِ نِعْمَةِ الْبُلْغَانِيِّ، أَحْمَدَ بْنَ مُحَمَّدَ بْنَ يُوْسُفَ الْبَحْرَانِيِّ الْأَوَالِيِّ الْمُوَالِيِّ، بِتَارِيخِ أَوَاخِرِ الْعَشْرِ الْأَوَاخِرِ مِنْ شَهْرِ ذِي الْحِجَّةِ الْحَرَامِ آخِرِ الْعَامِ ۱۰۹۶.

وَالحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَصَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ، وَسَلَّمْ كَثِيرًا.

۱. اصل: خُلِعَ.

۲. در برداشش، به این عبارت قرآنی نظر داشته است:

«وَيُنْقَلِبُ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُورًا» (انشقاق: آیه ۹).

۳. اصل: الرَّحْمَاءُ.

معرفة نسخة

شرح الولاء في شرح الدعاء

اسعد بن عبدالقاهر شَفَرَوَه اصفهاني (قرن ٧)

رَشْحُ الْوَلَاءِ فِي شَرْحِ الدَّعَاءِ

اسعد بن عبدالقاهر شَفَرَوَه اصفهانی (قرن ۷)

معرفی: محمد برکت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یکی از منابع با واسطهٔ بحارالانوار، کتاب رشح الولاء فی شرح الدعاء^۱ تألیف ابوالسعادات اسعد بن عبدالقاهر بن اسعد اصفهانی، معروف به شَفَرَوَه^۲ است. این کتاب، شرحی است بر دعای «صَنَمَى قَرِيش» که منسوب به امیرالمؤمنین علی علیه السلام است.^۳

دعای صنمی قریش را مرحوم کفعمی در کتاب البلد الامین، در فصلی که شامل قنوت‌های ائمه علیهم السلام است^۴ و در کتاب جنة الأمان الواقية^۵ در اعمال ماه شعبان

۱. مؤلف، به این نام در آخر کتاب تصریح کرده است. کفعمی در جنة الأمان الواقية و سید بن طاووس در الیقین، از آن با همین نام یاد کرده‌اند؛ اما علامه مجلسی آن را رشح البلاد ذکر کرده است.

۲. وی از علمای بزرگ شیعه بوده که در اوائل قرن هفتم می‌زیسته است. بزرگانگی همچون سید بن طاووس و خواجه نصیرالدین طوسی و ابن میثم بحرانی از او حدیث نقل کرده‌اند. برای آگاهی بیشتر نسبت به شرح حال مؤلف، به مقالهٔ فاضل محترم آقای علی صدراپی خوبی (علوم حدیث، ش ۴، ص ۱۷۹) مراجعه شود.

۳. دعای صنمی قریش، دارای بیش از ده شرح است (ر. ک: الذریفة، ج ۱۳، ص ۲۵۶).

۴. البلد الامین، مکتبة الصدوق، ص ۵۵۱.

۵. جنة الأمان الواقية، تصحیح: شیخ حسین اعلمی، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ص ۷۳۱.

آورده و مرحوم مجلسی، این دعا را از دو کتاب پیش گفته، در بحارالانوار (کتاب الصلاة، باب في القنوتات الطويلة) گنجانده است. کفعمی در حاشیه کتاب جنة الأمان الواقیة، خلاصه‌ای از مطالب کتاب رشح الولاہ را آورده که مرحوم مجلسی، تمام آن را در بحارالانوار نقل نموده است.^۱

مؤلف، در اهمیت دعای صنمی قریش می‌گوید:

اعلم أنّ هذا الدعاء من غوامض الأسرار و کرائم الأوراد لأمیر المؤمنین علیؑ .
یواظب علیه فی لیلہ و نهاره، فی أوقات أسحاره، خلال أدعیة أوتاره.

و در جای دیگر می‌گوید:

لاشکّ - بصحّة الروایات عن الرواة الثقات - أنّ هذا الدعاء من أوراد أمير المؤمنین
وإمام المتّقین ووصی رسول ربّ العالمین، و لأولاده المنتجبین الأئمة المعصومین -
علیهم کرائم الصلوات و شرائف التحیّات - و هم علی قراءته مواظبون، و علی تلاوته
مداومون، أوقات الأسحار فی أوراد الأوتار.

دعای صنمی قریش، با دیگر ادعیه تفاوت بسیار دارد. در این دعا، اثری از مناجات و راز و نیاز نیست؛ بلکه مضمون آن، بیان رنج‌ها و مصائبی است که در طول سی سال پس از فوت پیامبر ﷺ بر امام علیؑ و جامعه اسلامی وارد شده است. این دعا گزارش پیامدهای ناشی از غضب خلافت و خانه‌نشین کردن قرآن ناطق است.

از آن جا که امام علیؑ در این دعا فقط به آثار کارهای انجام شده از سوی مخالفان دستوره‌های پیامبر اسلام اشاره فرموده است، مؤلف به علّت‌ها و سبب‌های اصلی آن آثار، اشاره کرده است. همچنین اکثر نکاتی را که در زمینه بحث امامت مورد گفتگوست، مطرح نموده و به صورت مختصر، تمام روش‌های استدلال بر امامت مولا امیرالمؤمنین را ذکر کرده است؛ حوادثی که با خانه‌نشین شدن علیؑ موجب انحرافات و ضایعاتی شد که دل امام ﷺ را به درد

أورد و زبانش به این دعا گشوده گشت.

در حقیقت دعا و شرح آن، تاریخ مختصری از سال‌های پس از فوت پیامبر ﷺ تا شهادت امیرالمؤمنین است. نویسنده، در اهمّیت مطلق دعا و مضمون دعای صنمی قریش می‌گوید:

فإنّ الدعاء ممّا یُتوصّل به إلى معارج الدرجات في تضعیف الحسنات، و یُتجنّب به من مدارج الهلکات تضعیف السيئات؛ و هو أفضل الوسائل، و أكرم الرسائل، و أنجح للحوائج، و أسهل لنیل الرغائب، ذلك سلام المؤمن و جنة المسلم، و به نجاح الطلبة، و نحوه قصد السبیل.

و امیرالمؤمنین علیؑ، لما غُصِبَ حقّه و کُذِّبَ صدقه و صُغِرَ منزلته و حُقِرَ درجته و أُوذِيَ في نفسه و أهله و أولاده و شيعته و أحفاده، انقطع إلى الله، و دعا بدعوات أشار فيها إلى وقائع لابدّ لها من شرح و بیان و بحث و برهان، لكي یُتوصّل بدقائق عباراته الرائقة إلى دقائق إشاراته الفائقة.

کفعمی به نقل از رُشع الولاة می‌گوید که ضمیر تشبیه در دعا، اشاره به فحشا و منکر است. چنین مطلبی در شرح وجود ندارد؛ بلکه شارح، با ذکر دو حدیث از پیامبر ﷺ، به زیبایی مرجع ضمیر تشبیه را روشن می‌کند. این دو حدیث اینهاست:

١. أباذر و المقداد بن الأسود و سلمان الفارسيؓ قالوا: کنا قعوداً عند رسول الله ﷺ ما معنا غیرنا، إذ أقبل ثلاثة رهط من المهاجرین البدرین، فقال رسول الله ﷺ: فترق أمتي بعدي ثلاث فرق، فرقة أهل حقّ لا یشوبونه بباطل، مثلهم کمثل الذهب، کما فتنته بالنار ازاد جوده و طیباً، و إمامهم هذا لأحد الثلاثة و هو الذي أمر الله تعالی في كتابه إماماً و رحمةً؛ و فرقة أهل باطل لا یشوبونه بحقّ، مثلهم کمثل خبث الحديد، کما فتنتهم بالنار ازاد خبثاً و تنناً، و إمامهم هذا لأحد الثلاثة؛ و فرقة أهل ضلالة مذبذبین لا إلى هؤلاء و لا إلى هؤلاء، إمامهم هذا لأحد الثلاثة. قال: فسألتهم عن أهل الحقّ و إمامهم، فقال: هذا عليّ بن أبي طالب إمام المتّقین، و أمسک عن الاثنین، فجهدت أن یسمّیهم، فلم یفعل.

٢. سلمان الفارسيؓ قال: سمعت رسول الله ﷺ یقول: یترق أمتي من بعدي علی ثلاث فرق، فرقة منها علی الحقّ، لا ینقص الباطل منهم شیئاً، مثلهم کمثل

الذهب الجید، فکلما أدخلته النار فأوقدت عليه، لم تزد النار إلا خيراً، یحبونی و یحبون أهل بیتی؛ و فرقة منهم علی الباطل لا ینقص الحقّ منهم شیئاً، مثلهم کمثل خبث الحديد، کلما أدخلته النار فأوقدت عليه، لم تزد النار إلا شراً، ینغضونی و ینغضون أهل بیتی؛ و الفرقة الثالثة یتدههون بین الحقّ و الباطل علی ملّة السامری، لا یقولون: «لامساس»، لکنهم یقولون: «لاقتال».

او بعد از ذکر این دو حدیث می گوید:

فلم یهذین الحدیثین أنّ لهاتین الفرقتین إمامین ضالّین و مضلّین؛ و قد عرفهما أمير المؤمنين علیه السلام بأصلهما و نسبهما و اسمهما و لقبهما.

ابوالسعادات، این دو حدیث را از دو طریق از اهل سنت، نقل کرده است: طریق اول از شیخ شهید رشیدالدین ابو عبدالله محمد بن عبد الواحد مدینی، که در محرّم سال ۶۲۹ در مدرسه علانیّه زیدیه اصفهان از او شنیده است. طریق دوم: از علامه برهان الدین ناصر بن ابوالمکارم مطرزی خوارزمی، که هنگام حضور در خوارزم در محرّم سال ۶۰۱ در مسجد لصیق از او شنیده است. کتاب *رشح الولاة فی شرح الادعایا* عبارت های ادبی و مسجع، نوشته شده که خواندن آن، موجب شغف و غرور است. گزارش مختصر از کتاب، نمی تواند بازگوکننده شیوه استدلال و بیان شارح باشد و فقط مطالعه کامل آن برخواننده تأثیرگذار است. امید است که به زودی اصل کتاب، در اختیار همگان قرار گیرد. ان شاء الله!

موضوعات «رشح الولاة»

کتاب، مملو از مطالب اعتقادی شیعه است که فقط به چند مورد، اشاره می شود:

۱. امامت بلافصل امیرالمؤمنین

شارح در جای جای کتاب و به مناسبت های مختلف، به اثبات خلافت بلافصل علی علیه السلام اشاره کرده و احادیث فضیلت و منقبت ایشان را در کلام پیامبر

اسلام، از طريق عامّه نقل می‌کند؛ اما به این فقره از دعا که: «الذین خالفا أمرک»، بیشتر توجّه کرده و احادیث مهم را ذیل آن، نقل کرده است. وی قبل از ذکر احادیث می‌گوید:

فرض الله تعالى طاعة أولي الأمر على الخلق، و قرن طاعته بطاعته - عزّ و علا - و أمر الناس بمتابعته، و نظم مصالح العالم بمطاوعته ليفرق بين الحقّ و الباطل و يقيم الخلق على صراط المستقيم و المنهاج القويم، و يؤمن عليه أن يتطرق إليه ميل عن حقّ، أو خوف في صدق، أو كذب في قول، أو خطأ في فعل، و لا خفاء بأنّ هذا الأمر أمر الخلافة و الولاية. ثمّ بين النبي ﷺ ذلك و عبّته و ما أحمل الله تعالى في قرآنه فضله عبارات مختلفة في مواضع متعدّدة.

٢. جسارت به حضرت فاطمة زهرا (ع)

ابوالسعادات، ذیل عبارت «و بطن فتقوه و ضلع دقّوه»، داستان حمله به خانّه حضرت زهرا (ع) و مقدمات آن را بیان می‌کند. او در ابتدا می‌گوید:

إشارة إلى حكاية شكاية من نكايه، لا بدّ من شرحها نبذاً و في ذكرها فصل، و إن كان قليلاً من كثير و صغيراً من كبير و دقيقاً من جليل.
و هو أنّه لما توفّي رسول الله، تفرّق الناس فرقتين، فرقة كانوا مستفجعين بوفاته، متوجّعين بمصيبتهم، مجتمعون في بيته، يلتظمون على رؤوسهم، و يلتمدون على وجوههم، مصيبة و أيّ مصيبة و رزية و أيّ رزية!
فأما فاطمة و أهلها: كاشفات رؤوسهنّ، خادشات وجوههنّ، جارحات قلوبهنّ، تقول: «يا أبتاه! و ارسولاه، في الجنة ما واه!» و أنشأت:

نفسی علی زفراتها محبوسه	یا لیتها خرجت مع الزفرات
لا خیر بعدک فی الحیاة و إنّما	أبکی مخافة أن تطول حیاتی
و أنشأت:	

ما ذا علی من شمّ تریبه أحمد	أن لا یشمّ مدی الزمان غوالیا
صُبت علیّ مصائب لو أنّها	صُبت علیّ الأیام صرن لیالیا

۳. عدم تحریف قرآن

شارح، با صراحت، تحریف لفظی قرآن را رد کرده و در شرح «وحرّفا کتابک» می‌گوید:

لا یعنی بتحریف الكتاب تبدیل الألفاظ و تغییر کلمات القرآن، و إنما عنی به حمل الكتاب علی خلاف ما هو مراد الشرع و ترک أوامره و نواهیه.

تألیفات ابوالسعادات

ابوالسعادات اسعد اصفهانی، دارای چندین تألیف است که همگی حول محور امامت و ولایت اند و متأسفانه هیچ کدام از آنها، جز کتاب مورد بحث و بخشی از کتاب مطلع الصباحین و مجمع الفصاحتین، در دسترس نیست. همچنین گزارشی از محتوای این تألیفات در دست نیست. وی در شرح الولاء به دو اثر دیگرش اشاره کرده که چگونگی کلام وی تا حدودی می‌تواند مطالب کتاب را بر ما روشن سازد:

۱. توجیه السؤالات فی تقریر الإشکالات. وی پس از بیان و ذکر احادیث مهم که دالّ

بر خلافت مولا امیرالمؤمنین است، در آخر می‌گوید:

و من أراد أن يتصفّح من الحجج أقطعها و من البراهین أسطعها و من الأحادیث أطولها و من الأكاذیب أبطلها و من الرواة أفضلها، فليتصفّح کتابي الموسوم بتوجیه السؤالات فی تقریر الإشکالات.

۲. جوامع الدلائل فی مجامع الفضائل. نویسنده در مقدّم داشتن امام علی علیه السلام بر

دیگران از سوی پیامبر اسلام می‌گوید:

والأخبار الصحيحة الدالّة علی تقدیم رسول الله صلی الله علیه و آله علیّ علیه السلام، و اختیاره إیّاه للخلافة ولولایة عهده من بعده کثیرة.

سپس، تعدادی از این احادیث را نقل کرده، در آخر می‌گوید:

و قد أسلفنا من هذه الأحادیث قبل ذلّا، و من أراد الإکتار فیها، فلیرجع إلی کتابي الموسوم بجوامع الدلائل فی مجامع الفضائل.

خاتمه کتاب

نویسنده در انتها به نام کتاب، تصریح کرده، در مورد ویژگی آن می‌گوید:

فرح الله منصفاً نظر في هذا الكتاب الموسوم برشح الولاء في شرح الدعاء، بعين
الرضا وإذا نظر أبصر، وإذا أبصر تفكر، وإذا تفكر اعتبر، وإذا اعتبر ذكر، وإذا ذكر
شكر، وإذا شكر دعا، وإذا دعا عفا عما سها.

سپس به نام خود تصریح می‌کند و می‌گوید:

هذا الكتاب مؤلفه أبو السعادات أسعد بن عبد القاهر بن أسعد شَفْرُو، متقرباً إلى الله و
إلى رسوله وأهل بيته و عترته - صلوات الله عليهم - تَبَرَّى مَرَّةً بعد مَرَّةً.

نسخه‌های کتاب

این کتاب، در اختیار سید بن طاووس بوده و در کتاب *الیقین*، درباره نامیده شدن امام علی علیه السلام به «امام المتقین»، از آن، حدیث نقل کرده است.^۱ این کتاب همچنین در اختیار برخی از نویسندگان دوره صفوی بوده و در سال ۱۱۱۶ق، محمد مهدی قزوینی در شرح فارسی بردعای صنمی قریش به نام *ذخر العالمین*، از آن استفاده کرده است. ترجمه‌ای نیز از *رشح الولاء* برای شاه سلطان حسین نوشته شده که اسمش *ضیاء الخافقین فی شرح دعاه الصنمین* است.^۲

تاکنون، دو نسخه از این کتاب، را یافته‌ایم:

۱. نسخه کتابخانه مدرسه منصوریه در شیراز. این نسخه در محرم سال

۱۰۶۹ به خط نستعلیق نوشته شده و در حاشیه، تصحیح شده است.

۲. نسخه کتابخانه آیه الله نجفی مرعشی در قم به شماره ۹۴۲۱.^۳

۱. *الیقین*، تحقیق: محمد انصاری، قم: مؤسسه دارالکتاب (الجزائری)، ص ۴۷۳.

۲. ر.ک: *کتابخانه ابن طاووس*، ص ۴۹۴.

۳. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیه الله نجفی مرعشی، ج ۲۴، ص ۱۹۱.

بسم الله الرحمن الرحيم ويستعين

الحمد لله الذي هدانا لهذا محمد وقانا بقوته على ما نور قلب المؤمنين به انه محمد وشرح صدر
 -المؤمنين بولاية علي اقر عينه نال السكين بهي محمد وانفرد جوده المطيعين بهي على اكد قواعد الدين
 -بمحبة محمد وشيخه معا ليقين بخط قرز باله لايل الفاطمة بران محمد وكثر البراهيل ان لم يدعها
 على رفع اعلام المسلمين زيان محمد و اوضح منار الدين بمبان على ازاح شبهات الشرك بشريعة محمد
 وازال ظلمات الكفر بطريقه على المهر مجربات سرار الموافقين بزاسه محمد واشهر كنهات
 ضماير المنافقين بزواسه على امه عليه والو على سلام الله وثمان صلوة محمد على ذروة
 الايام كرامات محمد وتعد على كرو الامام مقامات على وبعك فان الدعاء مما يؤمن
 الى معارج الدرجات في تضعيف الحسنات وتجنب من مارج العكاسات رضيها كليات
 وهو افضل الاسباب اكرم الاسباب المخرج للحواسل الارباب ذلك سلام للمؤمنين
 المسلم وبسبح الطلوع ونحو قصه البطل وامير المؤمنين عليه السلام لما نصب حقه كذب صدقته
 وصغر منزله وحقر دينه واودى بنفسه والهدوا اولاده وسبعة واخاوة انقطع على
 وواعاد عوالتش رقبته والوقوع لابلها من شرح وبيان وباحت وبران لكي توصل اليها
 عباداته الاربعة الى دقائق اش راته الغاية قلنا فيما ربه بناحت منها عدة مزاج فان مثل
 علماء الدهر والكار بفضلا العصر ان شرح على من جملة اسد تبليغ وخالصة اوليا وانشاس
 مومن تقع ان اذكر لمة الدعاء شرحا مغنيا وبيانا متفعا فقلت وامننا الا لا مقام معلوم
 لسنا احسن من رجال كلفنا وانشا لوقال لكانت يُدعى بها المُرَّيب ووجدتها
 الجحلك البرذات الجرد وحصلت المقصود ونعرت به الله اسد والمرسول على ان طالع
 لكان ذلك اعظم الاجرك واقر لرشدك فما قدمت على ان اتمتع فاست و شئت و
 استفتت بامه عليه وتكلمت ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم اعلم ان هذا الدعاء

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله الذي هدانا لهذا محمد وقانا بقوته على ما نور قلب المؤمنين به انه محمد وشرح صدر
 المؤمنين بولاية علي اقر عينه نال السكين بهي محمد وانفرد جوده المطيعين بهي على اكد قواعد الدين
 بمحبة محمد وشيخه معا ليقين بخط قرز باله لايل الفاطمة بران محمد وكثر البراهيل ان لم يدعها
 على رفع اعلام المسلمين زيان محمد و اوضح منار الدين بمبان على ازاح شبهات الشرك بشريعة محمد
 وازال ظلمات الكفر بطريقه على المهر مجربات سرار الموافقين بزاسه محمد واشهر كنهات
 ضماير المنافقين بزواسه على امه عليه والو على سلام الله وثمان صلوة محمد على ذروة
 الايام كرامات محمد وتعد على كرو الامام مقامات على وبعك فان الدعاء مما يؤمن
 الى معارج الدرجات في تضعيف الحسنات وتجنب من مارج العكاسات رضيها كليات
 وهو افضل الاسباب اكرم الاسباب المخرج للحواسل الارباب ذلك سلام للمؤمنين
 المسلم وبسبح الطلوع ونحو قصه البطل وامير المؤمنين عليه السلام لما نصب حقه كذب صدقته
 وصغر منزله وحقر دينه واودى بنفسه والهدوا اولاده وسبعة واخاوة انقطع على
 وواعاد عوالتش رقبته والوقوع لابلها من شرح وبيان وباحت وبران لكي توصل اليها
 عباداته الاربعة الى دقائق اش راته الغاية قلنا فيما ربه بناحت منها عدة مزاج فان مثل
 علماء الدهر والكار بفضلا العصر ان شرح على من جملة اسد تبليغ وخالصة اوليا وانشاس
 مومن تقع ان اذكر لمة الدعاء شرحا مغنيا وبيانا متفعا فقلت وامننا الا لا مقام معلوم
 لسنا احسن من رجال كلفنا وانشا لوقال لكانت يُدعى بها المُرَّيب ووجدتها
 الجحلك البرذات الجرد وحصلت المقصود ونعرت به الله اسد والمرسول على ان طالع
 لكان ذلك اعظم الاجرك واقر لرشدك فما قدمت على ان اتمتع فاست و شئت و
 استفتت بامه عليه وتكلمت ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم اعلم ان هذا الدعاء

فهرست تفصیلی

۵	فهرست
۷	آغاز دفتر

متون حدیث

۱۳-۶۲	منتخب الأنوار في تاريخ الأئمة الأطهار:
۱۳	التمهيد:
۱۳	لمحة من حياة المؤلف
۱۷	منهج التحقيق
۲۱	المتن
۲۱	الباب الاول: رسول الله ﷺ
۲۴	ذكر ولد رسول الله ﷺ
۲۸	الباب الثاني: فاطمة بنت رسول الله ﷺ
۳۱	الباب الثالث: أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام
۳۵	ذكر ولد أمير المؤمنين علي عليه السلام
۳۷	الباب الرابع: الحسن بن علي ابن أبي طالب عليه السلام
۳۹	ذكر ولد الحسن بن علي عليه السلام
۳۹	الباب الخامس: الحسين بن علي عليه السلام
۴۰	ذكر ولد الحسين بن علي عليه السلام
۴۱	الباب السادس: علي بن الحسين عليه السلام
۴۳	ذكر ولد علي بن الحسين عليه السلام
۴۳	الباب السابع: محمد بن علي الباقر عليه السلام
۴۵	ذكر ولد محمد بن علي عليه السلام
۴۶	الباب الثامن: جعفر بن محمد الصادق عليه السلام

۴۷	ذکر ولد جعفر بن محمد <small>علیه السلام</small>
۴۷	الباب التاسع : موسى بن جعفر <small>علیه السلام</small>
۴۹	ذکر ولد موسى بن جعفر <small>علیه السلام</small>
۵۰	الباب العاشر : علي بن موسى الرضا <small>علیه السلام</small>
۵۲	ذکر ولد الإمام أبي الحسن علي بن موسى الرضا <small>علیه السلام</small>
۵۳	الباب الحادى عشر : أبو جعفر محمد بن علي <small>علیه السلام</small>
۵۵	الباب الثانى عشر : علي بن محمد العسكري <small>علیه السلام</small>
۵۶	الباب الثالث عشر : أبو محمد الحسن بن علي <small>علیه السلام</small>
۵۸	ذکر ولد الحسن بن علي <small>علیه السلام</small>
۶۰	المنابع والمصادر

أربعون حديثاً في فضائل أمير المؤمنين عليه السلام ۱۶۳ - ۶۳

۶۳	درآمد
۶۳	مؤلف
۶۴	مشايخ
۶۸	شاگردان
۶۹	«اربعين» ابن ابى الفوارس
۷۱	يك ابهام و يك اشتباه
۷۵	«اربعين» ابن ابى الفوارس در مصادر حديثى شيعه
۷۷	مقایسه احاديث مشترك «اربعين» و «اليقين»
۸۰	روش تحقيق
۸۲	نسخه‌هاى كتاب
۸۶	متن رساله
۹۱	الحديث الاوّل
۹۶	الحديث الثانى
۹۸	الحديث الثالث
۱۰۱	الحديث الرابع
۱۰۳	الحديث الخامس
۱۰۴	الحديث السادس
۱۰۵	الحديث السابع
۱۰۷	الحديث الثامن
۱۰۸	الحديث التاسع

۱۰۹ الحديث العاشر
۱۱۰ الحديث الحادي عشر
۱۱۴ الحديث الثاني عشر
۱۱۶ الحديث الثالث عشر
۱۱۶ الحديث الرابع عشر
۱۲۰ الحديث الخامس عشر
۱۲۲ الحديث السادس عشر
۱۲۴ الحديث السابع عشر
۱۲۵ الحديث الثامن عشر
۱۲۸ الحديث التاسع عشر
۱۲۹ الحديث العشرون
۱۳۰ الحديث الحادي والعشرون
۱۳۰ الحديث الثاني والعشرون
۱۳۳ الحديث الثالث والعشرون
۱۳۷ الحديث الرابع والعشرون
۱۳۷ الحديث الخامس والعشرون
۱۳۸ الحديث السادس والعشرون
۱۴۱ الحديث السابع والعشرون
۱۴۳ الحديث الثامن والعشرون
۱۴۵ الحديث التاسع والعشرون
۱۴۷ الحديث الثلاثون
۱۴۸ الحديث الحادي والثلاثون
۱۴۹ الحديث الثاني والثلاثون
۱۵۰ الحديث الثالث والثلاثون
۱۵۱ الحديث الرابع والثلاثون
۱۵۵ الحديث الخامس والثلاثون
۱۵۶ الحديث السادس والثلاثون
۱۵۶ الحديث السابع والثلاثون
۱۵۷ الحديث الثامن والثلاثون
۱۵۷ الحديث التاسع والثلاثون
۱۵۸ الحديث الأربعون
۱۶۱ منابع و مصادر

۱۶۵-۲۰۴	ندبة الإمام السجاد <small>عليه السلام</small>
۱۶۵	التمهيد
۱۶۵	زين العابدين <small>عليه السلام</small>
۱۶۹	ندبة الإمام <small>عليه السلام</small>
۱۷۳	سندھا
۱۷۳	۱- الحسن بن محمد بن أبي الحسن الآوي
۱۷۶	۲- عبد الكريم بن طاووس
۱۷۸	۳- مجد الدين عبد الله بن محمود بن بلدجي الموصلي
۱۷۹	۴- كمال الدين حيدر بن محمد العلوي
۱۷۹	۵- رشيد الدين محمد بن علي المازندراني
۱۸۱	۶- أبو الرضا الراوندي
۱۸۴	۷- قطب الدين النيسابوري
۱۸۵	۸- الحسن بن يعقوب الأديب
۱۸۶	۹- الحاكم الحسكاني
۱۸۹	۱۰- المعمرى النيسابوري
۱۹۰	۱۱- أبو جعفر القمي الصدوق
۱۹۰	۱۲- الإسترآبادي
۱۹۲	۱۳- عبد الملک بن إبراهيم
۱۹۲	۱۴- علي بن محمد بن محمد بن سيار
۱۹۲	۱۵- أبو يحيى المقرئ
۱۹۳	نسخها واسلوب تحقیقها
۱۹۶	المتن

شرح و ترجمه حدیث

۲۰۷-۲۴۶	شرح حدیث حقیقت
۲۰۷	درآمد
۲۰۸	نگاهی به حدیث حقیقت
۲۱۲	ابن همام شیرازی
۲۱۵	مثنوی های ابن همام
۲۲۳	روش تصحیح و تحقیق
۲۲۸	متن رساله

۲۲۸ مناجات
۲۲۹ در سبب نظم کتاب
۲۳۲ شرح حدیث حقیقت

علوم حدیث

۲۴۹ - ۲۷۷ مختصر رساله في أحوال الأخبار
۲۴۹ التمهيد
۲۵۰ التعريف بالرسالة وتحديد اسمها
۲۵۲ هذا المختصر:
۲۵۵ المؤلف القطب الراوندي، حياته وأثاره الحديثية:
۲۵۶ مشايخه:
۲۵۶ الرواة عنه كثيرون، منهم:
۲۵۷ ويريوي عنه أولاده، ومنهم:
۲۵۷ مؤلفاته في علوم الحديث:
۲۵۹ السُخْتَان المُتَعَمِدَتَان في عملنا:
۲۶۱ عملنا في الكتاب:
۲۶۵ العتن
۲۶۵ فَضَّلُ (۱) اعلم ان التواتر...
۲۶۶ فَضَّلُ (۲) والذي يليه في الحجّة...
۲۶۷ فَضَّلُ (۳) الذي يلي هذا الثاني في الحجّة:
۲۶۷ فَضَّلُ (۴) والذي يلي هذا الثالث في الحجّة:
۲۶۷ فَضَّلُ (۵) في علامة الفاسد من الأخبار
۲۶۸ فَضَّلُ (۶) في علامة ما يسقط العمل به مما يقطع...
۲۶۸ فَضَّلُ (۷) في علامة ما يسقط العمل به مع الشك...
۲۶۸ فَضَّلُ (۸) في علل الاختلاف في الاخبار...
۲۶۸ فَضَّلُ (۹) في علل الشبه في اختلاف...
۲۶۹ فَضَّلُ (۱۰) في عرض الاخبار على الكتاب...
۲۷۱ فَضَّلُ (۱۱) ومن العامة من يدّع...
۲۷۲ فَضَّلُ (۱۲) في عرض ما اختلف من الأخبار...
۲۷۵ فَضَّلُ (۱۳) في كيفية العرض...
۲۷۶ المنابع والمصادر

٢٧٩ - ٤٠٠	الكفاية في علم الدراية
٢٧٩	درآمد
٢٧٩	مؤلف
٢٨٠	آثار ميرزا ابوطالب
٢٨١	الكفاية في علم الدراية
٢٨٢	شيوه تصحيح
٢٨٧	متن رساله
٢٨٨	المقدمات
٢٩٥	الباب الأول :
٢٩٧	الألفاظ المشتركة
٣٢٦	الاصطلاحات المختصة بالضعاف
٣٣٧	تبصرة : الواضعون على أصناف :
٣٤٢	الباب الثاني : في تحمّل الحديث ، والطرق إلى نقله
٣٤٢	المطلب الأول : في أهلية التحمّل
٣٤٥	المطلب الثاني : طرق التحمّل سبعة
٣٤٥	الأول ، وهو المرتبة العليا : السماع من لفظ الشيخ
٣٤٧	الثاني ، القرآنة على الشيخ
٣٤٩	فائدتان :
٣٥٢	الثالث ، الاجازة
٣٥٢	اقسام الاجازة
٣٥٥	اجازات المؤلف من مشايخه
٣٥٦	الثالث ، المناولة
٣٥٨	الرابع ، الكتابة
٣٥٩	الخامس ، الاعلام
٣٦٠	السادس ، الوصية
٣٦٠	السابع ، الوجادة
٣٦٣	المطلب الثالث : في كيفية رواية الحديث
٣٦٤	وهيها فوائد
٣٧١	الباب الثالث : في صفات الراوى
٣٧٢	المطلب الأول : الاسلام
٣٧٣	المطلب الثاني : العدالة

۳۷۴	المطلب الثالث: الضبط
۳۷۵	المطلب الرابع: عدم اعتبار البصر
۳۷۶	المطلب الخامس: الايمان
۳۷۶	المطلب السادس: ثبوت العدالة
۳۷۸	المطلب السابع: أن المعدل يقبل قوله
۳۸۰	المطلب الثامن: المخلط
۳۸۱	المطلب التاسع: إذا تنافت أقوال النقلة
۳۸۳	الباب الرابع: في الأسماء والطبقات وما يناسبها
۳۹۶	خاتمة في بعض الاصطلاحات المتعلقة بالقدح والمدح
۳۹۶	المطلب الأول: في المدح
۳۹۸	المطلب الثاني: في ألفاظ القدح

اجازات

۴۰۳-۵۱۹	ضیاء المفازات في طُرُق مشايخ الإجازات
۴۰۳	التمهيد
۴۰۳	المؤلف
۴۰۴	ولادته ونشأته:
۴۰۴	دراسه وأساتذته:
۴۰۵	أسفاره ورحلاته:
۴۰۵	خدمة كبرى:
۴۰۶	منزله العلمية:
۴۰۶	هجرته:
۴۰۶	آثاره الخالدة:
۴۰۹	تلامذته والراوون عنه:
۴۱۲	سيرته وخصاله:
۴۱۲	وفاته:
۴۱۳	إعداد هذا الكتاب:
۴۱۴	شكر وتقدير:
۴۱۵	تفريظ السيد الجليلي
۴۱۸	العتن
۴۱۸	مشايخ المؤلف
۴۱۸	الأول: الكربلائي

- ٤١٩ الثاني: الطهراني
- ٤٢١ الثالث: الخيافي
- ٤٢١ الرابع: الرشتي
- ٤٢٢ الخامس: نجف التبريزي
- ٤٢٥ السادس: الآخوند الخراساني
- ٤٢٦ السابع: الصدر الكاظمي
- ٤٢٧ الثامن: شيخ الشريعة
- ٤٢٩ التاسع: النهاوندي
- ٤٣٢ العاشر: الشاه عبدالعظيمي
- ٤٣٣ الحادي عشر: الكشميري
- ٤٣٤ الثاني عشر: النوري
- ٤٤١ تفصيل طبقات الرواة
- ٤٤١ الطبقة الأولى: الشيخ مرتضى الأنصاري
- ٤٤٦ الطبقة الثانية: السيد محمد مهدي بحر العلوم
- ٤٥٣ الطبقة الثالثة: الشيخ عبدالله السامهيجي
- ٤٥٦ الطبقة الرابعة: الشيخ يوسف بن احمد البحراني
- ٤٦٠ الطبقة الخامسة: الشيخ محمد بن حسن حرّ العاملي
- ٤٦٢ الطبقة السادسة: العلامة محمدباقر المجلسي
- ٤٦٧ الطبقة السابعة: الملا محمدتقي المجلسي
- ٤٧١ الطبقة الثامنة: الشيخ البهائي
- ٤٧٥ الطبقة التاسعة: الشهيد الأول
- ٤٨١ الطبقة العاشرة: العلامة الحلّي
- ٤٨٨ الطبقة الحادية عشر: المحقق الحلّي
- ٤٩٨ الطبقة الثانية عشر: ابن شهر آشوب
- ٥٠٨ الطبقة الثالثة عشر: السيد ضياه الدين الراوندي
- ٥١٣ الملاحق
- ٥١٣ الملحق الأول: الشيخ الطوسي و الشيخ عبدالله الغضائري
- ٥١٦ الملحق الثاني: الشيخ محمد الصهبوني
- ٥١٧ الملحق الثالث: الشهيد الثاني
- ٥١٨ الملحق الرابع: الشيخ محمد المشهور بابن مؤذن البحريني

۵۲۱-۵۴۹ اجازات میرزا مهدی بن ابوالقاسم شهرستانی
۵۲۱ درآمد
۵۲۶ متن رساله
۵۲۶ ۱- اجازة به میرزا محمد حسن بن عبد الرسول حسینی زَنوزی
۵۲۶ ۲- اجازة دیگر به میرزا محمد حسن بن عبد الرسول حسینی زَنوزی
۵۲۷ ۳- اجازة دیگر به میرزا محمد حسن بن عبد الرسول زَنوزی
۵۲۸ ۴- اجازة قرائت دعوات به محمد حسن بن عبد الرسول زَنوزی
۵۳۰ ۵- اجازة دیگر به میرزا محمد حسن بن عبد الرسول حسینی زَنوزی
۵۳۴ ۶- اجازة به سید عبد الرسول بن محمد حسن حسینی زَنوزی
۵۳۵ ۷- اجازة روایی به سید مهدی بن محمد حسن حسینی زَنوزی
۵۳۵ ۸- اجازة دیگر به سید مهدی بن محمد حسن حسینی زَنوزی
۵۳۹ ۹- اجازة به سید علی بن محمد حسن حسینی زَنوزی
۵۳۹ ۱۰- اجازة به سید موسی بن عبد الرسول حسینی زَنوزی
۵۴۰ ۱۱- اجازة به سید علی بن محمد علی حسینی طباطبایی حائری
۵۴۰ ۱۲- اجازة به سید عبد الله حسینی زَنوزی
۵۴۱ ۱۳- اجازة به سید محسن حسینی زَنوزی
۵۴۱ ۱۴- اجازة به سید علی محمد حسینی زَنوزی
۵۴۲ ۱۵- اجازة به سید محمد باقر حجة الاسلام شفتی اصفهانی
۵۴۲ ۱۶- اجازة به شیخ محمد طسوجی
۵۴۳ ۱۷- اجازة به شیخ علی نقی بن عبد النبی طسوجی خویی
۵۴۳ ۱۸- اجازة به سید مهدی بن میرزا محمد تقی طباطبایی ، قاضی تبریزی
۵۴۴ ۱۹- اجازة روایی دیگر و قرائت بعضی دعاها به سید مهدی بن محمد تقی طباطبایی
۵۴۵ ۲۰- اجازة به سید عبد الله بن محمد رضا حسینی شبر کاظمینی
۵۴۵ ۲۱- اجازة به ملا محمد باقر سلماسی خویی
۵۴۶ ۲۲- اجازة به شیخ محمد رضا سلماسی خویی
۵۴۶ ۲۳- اجازة به سید محمد بن شفیع زَنوزی خویی
۵۴۷ ۲۴- اجازة به شیخ أبو القاسم بن شیخ أبو سعید کاشانی
۵۴۷ ۲۵- اجازة به سید طالب طباطبایی
۵۴۸ ۲۶- اجازة به سید عبد الله ابروانی
۵۴۸ ۲۷- اجازة به ملا حسن علی سرابی
۵۴۹ ۲۸- اجازة به شیخ ابوطالب تبریزی

۵۵۱-۵۸۱ ستایش نامه علامه مجلسی
۵۵۱ درآمد
۵۵۲ ستایش نامه علامه مجلسی
۵۵۹ نامه یکم علامه محمدباقر مجلسی
۵۶۰ نامه دوم علامه محمدباقر مجلسی
۵۶۰ نویسنده «ستایش نامه»
۵۶۲ گزارش آیه الله روضاتی از ترجمه احوال علامه بحرانی
۵۶۵ درباره این ویراست و پژوهش
۵۶۹ متن رساله

معرفی نسخه

۵۸۵-۵۹۳ زَشَح الولاء في شرح الدعاء
۵۸۸ موضوعات «رَشَح الولاء»
۵۸۸ ۱. امامت بلافضل امیر المؤمنین <small>علیه السلام</small>
۵۸۹ ۲. جسارت به حضرت فاطمه زهرا <small>علیها السلام</small>
۵۹۰ ۳. عدم تحریف قرآن
۵۹۰ تألیفات ابوالسعادات
۵۹۱ خاتمه کتاب
۵۹۱ نسخه های کتاب
۵۹۵ فهرست تفصیلی